﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطیبین وابنائه وبناته وذریاته المطهرین
العزز المیامین وشفعاؤنا فی یوم الدین ابد الآبدین ودهر الداهرین بعد از ستایش
یزدان پاك ونیایش خواجه لولاك و اوصیا واولاد او اختران تابناك افلاك امامت
و وصایت و ولایت صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین چنین کوید بندهٔ خداوند ماه
ومهر چاکر شاهنشاه فرخنده چهرعباس قلی سپهر مستوفی اول دیوان همیون
اعلی ووزیر مجلس شورای کبری که چون از آغاز اسلام تا این زمان سعادت توامان
که مملکت ایران ومات اسلام بوجود مسعود کثیرالجود مبارك اقدس همایون پادشاه
جمجاه اسلامیان پناه ملك الملوك عجم فرما نکذار مملکت کاوس وجم خدیو انجم
خدم ظل الله فی العالم افتخار سلاطین پیش دادیان یادکار خواقین کیان شهر یار
دیندار حق شناس پادشاه کامکار آسمان کریاس خسرو دیهیم بخش دریا دل داور

(خورشید)

ورشيد عادل باذل سلطان السلاطين خاقان الخواقين قهرمان الماء والطين آية الله الارضين الناهج فى مناهج الدين السالك فى مسالك الحق واليقين ملجا الا كاسرة مرجع القياصرة السلطان بن السلطان السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان الخاقان بن الخاقان شاهنشاه مالك رقاب كامياب ابو النصر والظفر السلطان مظفرالدين قاجار خلد الله ملكه وسلطانه ودولته الى يوم القرار ارما زنده وبا افتخار و ــده وبا اعتبار است هيچيك از علماى احاديث واخبار تواريخ وآثار كتابى ــوص در مجاري حال ووقايع ايام سعادت اشتمال حضرت وليـة الله العظمى وس كبريا محبوبهٔ مصطفى محجوبهٔ خاندان على مرتضى پاره جكر فاطمهٔ زهرا شقيقهٔ حسن مجتبى وحسين سيد الشهداء عالمه غير معلمه فهيمهٔ غير مفهمه فاضلهٔ كاملهٔ فلهٔ زاهدهٔ عابدهٔ محدثهٔ مظلومهٔ مرضيهٔ نائبه سيدة النساء الراضية بالقدر والقضاء جناب ام الحسن زينب الكبرى صلوات الله عليهم وعليها مقرر ومبسوط ومشخص ومظبوط نداشته وچنانكه ميشايد ودرعهده استيعاب كامل واستقراى شامل ميآيد بشرح پارهٔ مقامات جليله ومراتب ومناقب خطيره ومفاخر كثيرهٔ اين كرامى تر ذخيرهٔ خاندان عصمت وطهارت وبرترنفيسهٔ دودمان عفت وخدارت ومحامد صفات ذاتيهٔ اين ذات قدسى سمات ولية اللهى كه تالى مقامات ائمه انام عليهم السلام است نپرداخته اند بلكه اكر عنايتى ورزيده اند وخبرى از قلم بكذرانيده اند در ذيل عناوين متشتة وتلوحات متفرقه بوده است چنانكه مدتها برآمدى كه پاره ازسادات سعادت آيات با اين بنده حقير كه ازيارى طالع خجسته مطالع اغلب ايامش بنكارش حالات شرافت دلالات ائمه دين صلوات الله عليهم اجمعين ميكذرد ملاقات فرموده ازين غفلت ومساهلت شكايت مينمودند لاجرم بفرمان شاهنشاه جمجاه دين پناه روحنا فداه كه بواسطهٔ سعادت فطرت وخلوص نيت وشرافت سجيت و

جلالت رویت وکرامت طویّت واختر تابناك وکوهرپاك وسلامت دین وصفوت آیین وضیای ضمیر وسنای باطن درخدمت ائمه ابرار واهل بیت اطهار صلوات الله علیهم اجمعین بارادتی خاص وخلوصی مخصوص وتشیعی منصوص بنیان افتخار را مرصوص وقلب اتباع را مانوس وسعادت دارین وشرافت نشأتین را محسوس ومتاع عافیت ودیبای هدایت را ملبوس فرموده اند بتحریر این کتاب مستطاب مشغول کردیده وبرسبصد مجلد کتب مختلفهٔ احادیث وتواریخ نظر برکاشته بر حسب بضاعت واستطاعت ومراعات شرایط تحقیقات شافیه وتدقیقات وافیه که بر اهل خبرت وبصیرت معلوم ومشهوداست این خدمت را بانجام رسانید ومصداق مالایدرك کله لایترك کله

﴿ آب دریا را اکر نتوان کشید ٭ هم بقدر تشنکی باید چشید ﴾

در مقام ظهور رسانیده یکی از دلایل بزرک میمنت واقبال وعظمت واجلال و دوام عمر ودولت وقوام ملك ومعدلت ونظام مملکت وسلطنت ومزید شوکت این وجود مسعود مبارك اقدس همایون ابد عیشه وایّد جیشه شمرد وچون بعرض حضور لامع النور اقدس شهریار دیندار حق کذارا دام الله ملکه وسلطانه وعزه واقباله الی یوم القرار رسانید از مصدر سلطنت عظمی وخلافت کبری فرمان شد تا این کتاب مستطاب را بحلیه طبع وانتشار درآورده تاعموم اهل اسلام از مطالعتش مستفیض وبرخوردار کردیده ثوابش را بنثار روح پر فتوح ومرقد مطهر ومحتد منور شاهنشاه سعید شهید وپادشاه حمید مجید ساکن فرادیس نعم ذوالقرنین اعظم ناصرالدین پادشاه طیب الله ثراه وجعل الجنه مثواه مخصوص شمارند ومزید شادی روح مبارکش را آغاز وانجام مطالعت را بقرائت سورهٔ مبارکه فاتحت بخاتمت

(آورند)

آورند وبقای سلطنت ودوام دولت مهین یادکار کامکار نامدار وبهین خلف ارجمند کامیاب مالك رقاب بختیار وافتخار دودمان سلطنت مدارش را در پیشکاه قادر قهار خواستار آیند وبرحسب مناسبات عدیده فرمان شد تاجناب جلالتمآب اجل اکرم میرزا فضل الله خان وکیل الملك امیر تومان وزیر خلوت ومجلس شورای کبری وفقه الله لما یحب ویرضی که درمیان سادات عظام طباطبای ووزرای نظام پادشای بجلالت حسب ونبالت نسب وحسن کفایت ولطف درایت وکمال امانت وجمال دیانت ممتاز ودر پیشکاه معدلت دستکاه اقدس اعلی بتحریرات خاصه شریفه وتقدیم عرایض وحوایج عامه وتقرب خاص ومحرمیت مخصوص سرافراز وسالهای بیشمار است که خود وبرادران کرام واقربای ذوي المجد والاحترامش درین دولت علیه بمناصب جلیله وخدمات جمیله ملك وملت مفتخر ومنصوب ومطبوع و مطلوب طباع وقلوب میباشند برای مزید مراتب شرف وشرافت در انجام طبع این کتاب مبارك درطهران مباشرت ومخارج طبع دفعهٔ اول را در دارالخلافه از وجوهات خاصه ومراتب مخصوصهٔ معینهٔ نفس نفیس همایونی روحنا فداه واصل وعاید کردانید ودفعهٔ ثانوی در بندر معمورهٔ بمبئي باهتمام واخراجات مهتمان احقر محمد جعفر مولی واقل محمد حسین لاری بحلیه طبع بیراسته آمد

بسم الله الرحمن الرحیم

از نخست برعایت مقصودی وتبیین پارهٔ مطالب ورفع پارهٔ شبهات بنگارش اسامی مبارکه وبرخی حالات سعادت آیات بنات محترمات وصبایای عفت سمات حضرت ولی الله الاعظم مولی العرب والعجم وآیة الله العظمی فی العالم وامینه فی الامم جناب خیر الوصیین وقاتل المارقین والناکثین والقاسطین وقاید الغر المحجلین اخ الرسول و زوج البتول ومعیار الرد والقبول وسیف الله المسلول مظهر العجائب ومظهر الغرائب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه وعلی ابنائه الطاهرین الی یوم الدین شروع میشود وآنچند که بحسب استقراء واستیعاب درکتب عدیده ازنظر بگذشته بحیز تحریر در می آید وتوضیحاتیکه برحسب تتبع ممکن است نموده می آید زینب الکبری ام کلثوم الکبری رقیه بنت علی ام الحسن رملة الکبری ام کلثوم ام هانی میمونه زینب الصغری فاطمه امامه خدیجه ام الکرام ام سلمه ام جعفر رملة الصغری ام کلثوم الصغری جمانه نفیسه دختری ازدختر امرء القیس بقول طبری حارثه نامدارد زینب الصغری ام کلثوم رمله رقیة الصغری جمانه مکناة بام جعفر رقیه تقیه نقیه دختریکه صغیره بمرد ابن جوزی گوید رقیه نام داشت ام ابیها امامه بنت علی ام هانی فاخته نفیسه ام کلثوم فاطمه صغری رقیه کبری حمامه ام جعفر زینب صغری مکناة بام کلثوم کبری ام الخیر تمیمه ام الحسین امة الله سکینه بروایت شعرانی در طبقات الکبری امیه فاطمه ام الکرام قیسه ادمی دختر ساعدیه که بروایت صاحب انوار الشهادة در کربلا حاضر بود وازقوت باصره وسامعه بی بهره وداستانی ازوی مسطور داشته لکن صاحب بحر المصائب انداستارا بعاتکه نسبت دهد وگوید عاتکه عمهٔ حضرت سید الشهدا در کربلا کور وکر بود اما بروایت صاحب بحر المصائب در ذیل مراجعت اهل بیت بمدینه وام صغری وام کبری ورابعه وعایشه که در کتاب

کبرالاسباب در جمله بنات کریمه امیرالمؤمنین مذکورند درباب شهادت جماعی از
ایشان شرحی نگاشته است که دیگران متعرض نیستند معصومه که در شهر دمشق
شام است وبا حضرت رقیه بنت الحسین دریک بقعه ودر ضریح قریب بهم هستند
وآن بقعه متصل بازار است وچنان دانند که معصومه از بنات محترمه امیرالمؤمنین
علیه السلام است وبزیارتش مشرف شوند وابجمله که بدان اشارت رفت بآنست
که امیرالمؤمنین رابابن شماره صبیه باشد وعلامت این اسامی وکنی والقاب هریك
بیکنفر مخصوص آید بلکه می شاید در بعضی کتب اسم را بیرون از کنیت ودر
پارهٔ کنیت را بدون اسم ودر بعضی لقب را بیرون از هردو ودر برخی مجتمعا
نوشته باشند ودر نظر بیننده کان مختلفا نمودار آید اما همین قدر میرساند که صبایای
آنحضرت از بیست تن افزون بوده اند چنانکه ابن اثیر در تاریخ کامل از آن پس
که بیست تن را نام میبرد میگوید آنچه ما نام بردیم ایجماعت هستند وآنحضر ترا
دخترها بوده است که ما ندانیم وصاحب نورالابصار میگوید که اولادانات جناب
امیرالمؤمنین علیه السلام به بیست ودو تن میرسند وباینصورت تواند بود که پارهٔ
اسامی باکنی والقاب را که منفرداً نگاشته اند متعلق بیکتن باشد مثل اینکه ام جعفر
که کنیت جمانه است گاهی منفرداً وگاهی منفماً وگاهی باجمانه مرقوم داشته اند
وام هانی را که کنیت فاخته است در بعضی کتب منفرداً ودر پارهٔ منفقا نوشته اند
ازینروی دوتن مینماید وام ابیها که کنیت حضرت صدیقه طاهرة فاطمه زهرا
صلوات الله علیها وعلی ابیها وبعلها وبنیها است ممکن است برحسب عادت ومناسبت فاطمه
دختر امیرالمؤمنین علیه السلام را بدان کنیت خوانده باشند واکنون دوتن
مینماید و نفیسه وبقیه که ازاوصاف است چنانکه بعضی نوشته اند نفیسه ام
کلثوم ودر بعضی منفردا نوشته ... الیمه جمانه شیبة وشیبه را صفت جمانه

انکاشته و نیز تواند بود که تقیه و نقیه یك لفظ باشند و کاتب سهواً گاهی بانای فوقانی وگاهی بانون نوشته باشد وهردو نیز بحسب معنی صحیح است و اکنون دو تن را گمان برند ودیگر ام الحسن را سهواً ام الحسین نکاشته باشند و دو تن بدانند و نیز ممکن است در نقل پارهٔ اسامی بنات مکرمات حضرت ولایتمآب صلوات الله علیه وآله بازوجات آنحضرت باشتباه رفته باشند مثل امامه بنت ابی العاص که دختر زینب بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وزوجهٔ امیرالمؤمنین است با امامه یا حمامه مشتبه ودختر آنحضرت شمرده شده باشد و نیز ممکن است پارهٔ اسامی بنات امام حسن وامام حسین و امام زین العابدین وحضرت زینب خاتون وجناب ام کلثوم مشتبه شده باشد مثل فاطمه ورقیه وام الحسن وام الحسین و ام سلمه و ام کلثوم وسکینه که درجزو اسامی بنات مکرمات ایشان هستند و بروایتی حضرت امام حسین علیه السلام را دختری زینب نام بوده است و برای رفع اشتباه پارهٔ بصغری و کبری یا کنیت یا لقب یا صفت امتیاز داده باشند و اکنون چنان دانند که اینجمله متعلق بحضرت امیرالمومنین علیه السلام است چه سخت بعید مینماید که چند تن از بنات محترمات حضرات ائمه هدی با عمات خود که غالباً دریك عصر ویکشهر ویك خاندان بوده اند بیك نام وکنیت باشند واگر باشند لابد باید در کنیت ولقب وصفت امتیاز گذارند تا اسباب شك وشبهت دیگران نباشد چنانکه دختر های امیرالمؤمنین را ام کلثوم الکبری ورملة الکبری وزینب الکبری یا نفیسه یا تقیة وجز این خوانده باشند تا ممتاز باشند عجب اینست که بنده نگارنده روز یکشنبه بیستم شهر حال که شهر جمادی الآخره سال یکهزار وسیصد وسیزدهم هجري است در اثنای نگارش اینمطالب از دار الخلافه طهران بزیارت امامزادهٔ واجب التعظیم والتکریم حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام مشرف ... ن قرائت کلمات زیارت نامهٔ قدیم

(نوشته)

نوشته بودند السلام علیك یا زینب التقیة السلام علیك یا ام کلثوم التقیه و با آنچه این بنده از روی طی و گمان اشارت کرد مطابق افتاد و نیز در کتاب اعلام الوری مسطور است که زینب الکبری و زینب الصغری مکناة بام کلثوم از حضرت صدیقه طاهره علیهما السلام پدید شدند آنگاه میگوید که نفیسه که همان ام کلثوم صغری است و زینب الصغری و رقیة الصغری و ام هانی و ام کرام و جمانه مکناة بام جعفر و امامه و ام سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه از دیگر مادران هستند و نیز میفرمایدار امامه ست علی که زوجه صلت بن عبد الله بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب است نفیه تولد یافت و امامه درسرای صلت وفات فرمود و با اینصورت تواند بود که نفیه فرزند امامه را نسبت بعلی علیه السلام نیز داده باشند معلوم باد که طبری در تاریخ خود میگوید امیرالمؤمنین راپانزده تن پسر بود سه پسر از فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله حسن وحسین ومحسن علیهم السلام ومحسن درخردی بمرد وهجده تن دختر داشت زینب الکبری از ام سعید ورقیه از ام حبیبه و امّ هانی و میمونه و زینب الصغری ورمله الصغری وفاطمه ورملة الکبری وامیه وخدیجه و ام الکرامه و ام سلمه وجمانه ونفیسه و ام جعفر و اینجمله پانزده تن میشوند که نام برده و گوید چون امیرالمؤمنین بمرد این هرسه دختر زنده بودند وسوای این هیجده تن دختری دیگر داشت جاریه نام که از محیاه دختر امرء القیس کلبی که در سه سالگی بمرد و اینخبر که طبری گوید باجمهور اخبار مخالف است چه هیچ اشارت نکردة است که امیرالمؤمنین را از فاطمه زهرا سلام الله علیها دختر پدید شده است وزینب الکبری را از ام سعید ورقیه را از ام حبیبه شمرده واز ام کلثومی نام نبرده است مگر در آن سه تن باشد که از سه ـــــــ مذکور نداشته است وهم نوشته است بعد از وفات آنحضرت این سه دختر بماندند اما صاحب ـــــــ ناسخ ... اده در کتاب خود مینویسد

حضرت امام حسین علیه السلام را خواهری بود که ادمی نام داشت و شرح حال اورا باین تقریب مینویسد بیان حال ادمی دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام درانوار الشهاده مسطور است که از بعضی کتب مراثی عربي از ابو مخنف روایت کرده اند که چون جناب امام حسین علیه السلام راشهید کردند وآنجماعت اشقیا بغارت خیمهاروی نهادندوهی تاراج کردندواهل بیت عصمت وطهارت را جامه از تن باز کشیدند و پرد گیان سرادق عفت وجلالت بهرسوی گریزان و شتابان شدند وناله وصیحه برآوردند از میانه حضرت امام حسین را خواهری بود ادمی نام دختر ساعدیه ﴿ وكانت بنتاً عمياء كفيفة البصر والسمع ﴾ یعنی ادمی دختری بود نا بینا و ناشنوا چون خواستند جامه از تنش بیرون کشندهمی بگریست وفریاد وناله بر کشید وهمی گفت ﴿ واباه واماه و احسيناه يا ربيع الارامل والايتام يا اباه يا علی ﴾ بفریاد برس ای برادر ای حسین ای شوهر بیوه زنان وپدریتیمان ای یاد کار رفتگان و بر گذشتگان ای پناه بازماند گان ای فرزند سید المرسلین وای فروز دیده سید اولین و آخرین واز پس اینسخنان گفت ایقوم آیا درمیان شما کسی هست که دراندام او یکتار موئی از اسلام باشد هیچکس اورا جواب بازنداد دیگر باره فریاد برآورد آیا درمیان شما هیچ مردی هست از قریش درینوقت زجربن قیس آواز اورا بشنید پیش آمد وگفت چه میخواهي اینك من از قریشم باز گوی تاحاجت چیست گفت مراحاجتی باشد وهمی خواهم برآورده آید گفت ای نا بینا آنچه خواهی باز گوی گفت از خدای میخواهم که مرا بر سرجسد برادرم حسین برسانی چه من کورم وبراو آگاه نیستم آنملعون گفت من تورا باومیرسانم اما باز گوی تورا مقصود چیست باآنکه توزني پیش نیستی ونا بینا میباشی گفت ای . . . . . حسین مرابسیار دوست میداشت وسفا . . . . بیت ودختران وخواهران خود میفرمود که

بامن احسان واکرام بورزند ومرا درمیان خواهران از همه بشتر اکرام میفرمود ﴿ وکان کل یوم یشمني ویقبل ما بین عیني ثلث مرات ﴾ ومراهرروز میبوئید ومیان دوچشم مراسه دفعه میبوسید همیخواهم از دیدارمبارکش زادوتوشه بر کیرم وکلوی بریده اش را ببوسم وباوا وداع کنم پیش از کوچ کردن ومردن زجر بن قیس دست آنمخدره را بکرفت وروان شد تابرجسد مطهر امام علیه السلام که درینوقت بدنی بیسرو حرکت ونفس برخاك افتاده بود آورده کفت ای نابینا اینك برادر تست راوي میکوید آند ختر نابینا پهلوی جسد بیسر برادرش بنشست ودست خودرا برکلوی بریدهٔ برادرش برکشید وباصدای بلند صیحه برآورد که ﴿ جعلت فداك مالی اراك جثة من غیر راس ﴾ فدای تو بکردم چیست مرا که تورا بدنی بیسر مینکرم ﴿ یا اخاه اما تنظر الی والی اخواتی وخالاتی وعماتی وبنات اخی سلبوهن الاعداء ﴾ ای برادر آیا نظاره نمیفرمائی بسوی من وبسوی خواهران وخالات وعمات ودختران برادر من که ایشانرا دشمنان برهنه کرده اند وبعد از کشته شدن تو حیران وسرکردان مانده اند ای برادر کدام کس متکفل احوال فرزند علیل تو زین العابدین خواهد شد ای برادر کدام کس رعایت حال خواهر وعمهای مراخواهد نمود که بعد از شهادت توبجور روز کار کرفتار شدند ﴿ یااخا ومن لاختك العمیا یدلها علی الطریق اذاتاهت ﴾ ای برادر کدام کس پرستار خواهر نابینای توخواهدبود که چون از راه یاوه شود اورا دلالت نماید ﴿ واحنتاه واقلة حیلتاه کیف لی برکوب الجمل واناعمیاء صماء ﴾ وای براین محنت وقلت تدبیر چکونه بااین چشم نابینا وکوش ناشنواسوار شترشوم ای برادر کدام کس سر مبارك تور... جدا کرد بجاست سرمبارکت تا ببوسم وببویم ای برادرنمیدانستم که روزکار پیش از من تورا ... فدای تو باد ای فرزند محمد مصطفی

ای نورچشم علی مرتضی ای سرور سینهٔ فاطمهٔ زهرا کجاست پدر بزرگوارت حیدر کرار کجاست برادرت امام حسن مجتبی کجایند شیران بنی هاشم کجایند مسلم بن عقیل وشجاعان بنی هاشم تا بنکرند فرزندان ایشانرا چه بلیتی پیش افتاده است ای برادر کدام کس درکار ما وصایت دادی و کدام کس غیر از تو امورات مارا کفالت خواهد کرد و کدام کس بنی امیه را مکافات خواهد نمود که یتیمی و بینوائی مرا رعایت نکردند ﴿ یا اخاه لیت الموت اعدم منی الحیوة ﴾ ای برادر کاش مرگ میتاخت وحیات مرا ناچیز میساخت واز پس اینسخنان فریاد برکشید وناله سخت برآورد واین اشعار بخواند

اسات بقوم اسسوا کل رحمة ٭ واسررت قوماً ابدعوا کل بدعة
وابکیت عمداً عین ال محمد ٭ واضحکت جهلا من ال امیة
بروحی الذی اضحی بعرصة کربلا ٭ طریحاً جریحاً با کتئاب وغصة
وانصاره صرعی لدیه و اله ٭ سبایا عرایا فی ملا عین کفرة
یساقون عنفا بین صرخی وناکل ٭ الی ابن ابی سفیان شر البریه

وچون از قرائت این اشعار بپرداخت فریادی بلند برزد وخود را برروی آن جسد شریف انداخت ومدتی دراز دربغل گرفت وساعتی بیهوش شد وچون بهوش آمد صدا برکشید واعلیاه وامحمداه وا اخاه واحسیناه واقلة ناصراه آنگاه طبانچه بر صورت همی بزد وخاك برسر بریخت وعظیم بگریست ﴿ فما تری نفسها الا وهی بصیرة باذن الله تعالی احسن ما تکون من النساء ﴾ پس ناگاه چشم خودرا روشن وخویشتن را از تمامت زنان احسن بدید وجسد برادرش را . . . . . . افکنده وزجر بن قیس را در آنجا ایستاده . . . . . . اونگریست وسرمبارك آنحضرترا

(بر)

بر فراز نیزه بدید کفت آیا از خدا غیرتی واز جدم رسول خدا آوزم نداری وبیمناك نیستی که سری رابرسر نیزه نمودی که برسینه زهرا جای داشت وصاحبش مدتها درطاعت خدایتعالی متواضع ودرعبادت الهی خمیده بود آنکاه صدای خود را بناله وکریه بلند نمود وهمی کفت داد از غریبی داد ازبی یاری داد از تنهای داد از سر کردانی پس از آن بخواندن این شعر شروع فرمود

لا یشتفی القلب من لطم ومن شجن ٭ ومن نحیب ومن نوح ومن حزن
فلو رایت الذي فینا العدی صنعت ٭ رایت ما یحرق الاحشاء فی البدن

وصاحب بحرالمصایب کوید امام حسین علیه السلام را عمه بود که عاتکه نام داشت ونابینا وناشنوا وسالخورده بود چون قتل آنحضرت را بدانست از خدای بخواست تاجان اورا قبض فرمود وانخبر بقبول نزدیکتر است چه از خبرصاحب انوار چنان معلوم میشود که ادمی خواهر بطنی امام حسین علیهما السلام بوده است وایخبر باهیچ روایت موافق نیست ونیز بعضی عبارت که مذکور میدارد دلالت مینماید که ادمی دخترکی خورد سال بوده است وحال اینکه اکر خواهر بطنی آنحضرت بوده از پنجاه سال واکرغیر بطنی هم باشد لااقل ازبیست سال افزون داشته ونیز بعضی کلمات اوی صرقوم میدارد که بحضرت زینب وسکینه خاتون سلام الله علیهما منسوب است ونیزدر بعضی کتب عاتکه رااز جمله بنات مکرمات جناب سید الشهداء سلام الله علیه شمرده اند اینکونه کلمات اکر بدو نسبت دهند انسب است اما ننوشته اند کورو کر بود والله اعلم

﴿ بیان اسامی امهات آن بنات مکرمات امیر المؤمنین علیه السلام ﴾
﴿ که نه از بطن [illegible] الاهـ‌راند ﴾

اکنون بنگارش مادرهای آن دختران امیرالمؤمنین علیه السلام که نه از بطن مطهر حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا صلوات الله علیها هستند اشارت میرود پاره مطالب مجهوله آشکار گردد و بآنچه مقصود داریم درمقام خود مفید آید حضرت رقیه از بطن ام حبیب وبقولی ام حبیبه بنت ربیعه تغلبیه است وام الحسن و رمله بقولی ام الحسن و رملة الکبری وام کلثوم از ام سعید بنت عروة بن مسعود ثقفی پدید آمدند ونفیسه وزینب صغری وام هانی وام الکرام وجمانه مکنات بام جعفر وامامه وام سلمه ومیمونه وخدیجه و فاطمه رحمة الله علیهن از امهات شتی بعرصهٔ وجود خرامیدند و بروایت دیگر مادر جناب رقیه خاتون سبیه از بنی تغلب بود که ورا صهبا مینامیدند و در ایام خلافت ابی بکر وامارت خالد بن الولید درعین التمر سیرشد وبعقیدت بعضی رقیه خاتون نیز از بطن طاهر حضرت صدیقه طاهره ست چنانکه ازین بخواست خدا مسطور آید ونفیسه وزینب الصغری از ام سعید بنت عروة بن مسعود الثقفیه بودند وام الحسن ورمله از بطن ام شعیب مخزومیه پدید آمدند واز مخباة دختر امرء القیس کلبیه دختری پدید گردیده درکودکی وفات نمود وبروایتی ام الحسین ورملة الکبری از ام سعید پدید شدند وچون ناقدین اخبار در اینجمله نگران شوند مختار را توانند دریابند

﴿ بیان آن بنات مکرمات که نه از بطن صدیقه طاهره سلام الله علیها بودند شوهر یافته اند ﴾

در کتاب بحارالانوار مسطور است که رقیه بنت علی علیه السلام را با مسلم بن عقیل نکاح بستند وزینب صغری را با محمد ابن عقیل تزویج نمودند [illegible] را با عبدالله الاکبر بن عقیل کابین [illegible] [illegible] را ونفیسه با عبدالله الاکبر بن عقیل عقد

کردند وزینب صغری را با عبد الرحمن بن عقیل صداق بستند وفاطمه بنت علی را با سعید بن عقیل وامامه بنت علی را با صلت بن عبد الله بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب بمزاوجت درآوردند همانا اختلاف وغرایب این روایت مشهود است چه در یکجای مینویسد زینب صغری را با محمد بن عقیل وگاهی مینویسد اورا با عبد الرحمن بن عقیل تزویج کردند واین نشاید مگر آنکه آن یکرا که باعبدالرحمن تزویج نمودند صغری باشد یا هر یك را بعد از دیگری تزویج کرده باشند و این نیز بعید است چه زینب کبری سلام الله علیها ضجیع عبدالله ابن جعفر است وهم مینویسد امّ هانی ومیمونه ونفیسه راباعبدالله الاکبر بن عقیل تزویج کردند این نیز سخت بعید است چه سه خواهر را دریکزمان نتوان تزویج نمود مگر اینکه بعد از وفات یا طلاق ومتارکه در مدت مشخصه باشد یا عبدالله پسر عقیل متعدد باشد دیگر اکابر گویند یا ایشان سه تن نبوده اند چنانکه اشارت رفت ونیز دربحارمرقوم است که هشت تن از دختران آنحضرت شوهر یافته زینب الکبری با عبد الله بن جعفر ومیمونه با عقیل بن عبدالله بن عقیل وام کلثوم صغری با کثیر بن عباس بن عبدالمطلب ورمله باابوالهیاج عبدالله بن ابی سفیان بن الحارث بن عبدالمطلب ورمله باصلت بن عبدالله بن نوفل بن الحارث و راقم حروف راگمان چنان است که ممکن است صغری یا کبری باشد وفاطمه بامحمد بن عقیل ضجیع شدند اما عجب آنست که اینخبر را که در جلد نهم میفرماید افزون از شش تن را نام نمیبرد ممکن است بجای لفظ سته ثمانی نوشته شده باشد یا دوتن از قلم ساقط است ﴿ وفی الاحکام الشرعیة ونظرالنبی صلی الله علیه وآله الی اولاد علی علیه السلام وجعفر فقال بناتنا لبنینا وبنینا لبناتنا ﴾ واما بترتیبی که بعد از نام جناب زینب الکبری وام کلثوم کبری درکتاب ناسخ التواریخ تالیف پدرم لسان الملك میرزا محمد تقی اعلی الله مقامه مسطور است باین

صورتست دختر سیم امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه رمله کبری ومادرش ام سعید بود ودرحباله نکاح هیاج بن عبدالله بن ابی‌سفیان بن‌الحارث بن عبدالمطلب درآمد دختر چهارم علی علیه السلام ام‌الحسن مادر او نیزام سعید است واو درنکاح جعدة بن هبیرة بن ابی وهب المخزومی درآمد وبعد ازجعده جعفر بن عقیل اورا کابین بست وبعد از جعفرعبدالله بن زبیر بن العوامش تزویج نمود دختر پنجم امیرالمؤمنین علیه السلام میمونه است واو بحباله نکاح عبدالله الاکبر بن عقیل بن ابیطالب درآمد و بعد از عبد الله تمام بن العباس بن عبدالمطلب اورا تزویج کرد دختر ششم آنحضرت رقیة الصغری است ومادر او ام حبیبه است اورا مسلم بن‌عقیل بن ابیطالب درحباله نکاح درآورد وبعداز شهادت مسلم برادرش محمد بن عقیل اورا کابین‌بست دخترهفتم زینب الصغری است واورا محمد بن‌عقیل بن‌ابیطالب بکابین آورد وبعد ازمحمدبحباله نکاح فراس ابن جعدة بن هبیرة المخزومي در آمد دخترهشتم امیرالمؤمنین علیه السلام ام هانی است ونامش فاخته بود واو زوجه عبد الله بن‌عقیل بن ابیطالب بود ابوالحسن عمری میگوید عبد الرحمن بن عقیل اورا تزویج کرد دخترنهم امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه نفیسه است مکنات بام کلثوم بود مادرش ام سعید است کثیربن عباس بن عبدالمطلب اورا بشرط زنی بگرفت وابوالحسن عمری گوید عبدالله اورا کابین بست دختر دهم امیرالمؤمنین سلام الله علیه فاطمه صغری است اورا محمد بن ابی‌سعید بن عقیل تزویج فرمود وابوالحسن عمری گوید اورا ابوسعید بن‌عقیل‌کابین بست‌وبعد از ابوسعید بن عقیل زوجه سعیدبن الاسودبن ابی‌البختری شد وبعد از سعیدبن‌الاسودمنذر بن ابی‌عبیدة بن زبیر بن العوام بحبالهٔ نکاحش درآورد دختر یازدهم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امامه است وامامه در حباله نکاح صلت بن عبدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب درآمد دختر دوازدهم خدیجه صغری

(است)

است واو بحباله نکاح عبدالرحمن بن عقیل اندر شد وبعد از عبدالرحمن اورا ابو السنابل بن عبدالله ابن عامر بن کریز تزویج فرمود و از نکارش اینصورت پاره مطالب معلوم میشود وسبب بعضی اختلافات واشتباهات که درنکارش این اسامی و کنی والقابست مشهود میکردد در کامل الزیاره ابن اثیر وناسخ التواریخ مسطور است که امیرالمؤمنین علیه السلام را دختری دیکر ازمخباة دختر امرء القیس کلبی بود وبیش وکم سه سال داشت وهنوزش مخرج لام استوار نبود وبجای لام ذال کفتی واو کاهی ازخانه بیرون میشد ودر کنار امیرالمؤمنین علیه السلام می نشست اصحاب ازو میپرسیدند که اخوالت ومادرت ازکدام قبیله اند میدانست اکرکاب کوید کذب خواهد شد میکفت وووو و ازین حرف بانك سك را قصد میکرد یعنی از قبیله بنی کلب است ومردم از فطانتش درعجب میشدند شاعر راست

ووالدهم سید الاوصیاء * معطی الفقیر ومردی البطل
ومن علم السمر طعن الکلی * لدی الروع والبیض ضرب القلل
ولوزالت الارض یوم الهیاج * من تحت اخمصه لم تزل
ومن صدعن وجه دنیا هم * وقد لبست حلیها والحلل
وکانوا اذاما اضافوا الیه * ارفعهم رتبة فی المثل
سماء اصنفت الیه الحضیض * وبحر قرنت الیه الوشل

در عمدة المطالب مسطور است که رمله بسرای ابوهیاج عبید الله بن ابی سفیان بن الحارث بن عبدالمطلب بنکاح درآمد وام الحسن درحباله نکاح عبد الله اکبربن عقیل بن ابیطالب درآمد وبعداز فوت عبدالله درحباله نکاح تمام بن عبدالمطلب اندرشد ورقیه صغری بسرای مسلم بن عقیل بن ابیطالب علیهم الرحمة بزناشوئی برفت و بعد ازشهادت مسلم رضی الله عنه درحباله نکاح محمد بن عقیل اندررفت وزینب صغری

بسرای محمد بن عقیل بن ابیطالب در آمد و پس ازوی فراس بن جعدة بن هبیرة المخزومی اورا درحباله نکاح در آورد وفاخته دختر امیرالمؤمنین علیه السلام که اورا ام هانی کنیت است بسرای عبدالله بن عقیل بن ابیطالب وبقول ابی الحسن العمری بسرای عبدالرحمن بن عقیل برفت ونفیسه که اورا ام کلثوم کنیت است کثیر بن العباس بن عبدالمطلب تزویجش نمود و بقول ابوالحسن عمری بسرای سعید بن عقیل بزنا شوئی برفت وپس از سعید بن عقیل در حباله نکاح سعید بن الاسود بن ابی البختري وبعد ازوی در نکاح منذربن ابی عبیدة بن الزبیر العوام اندرشد و امامه‌را صلت بن عبد الله بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب تزویج نمود وخدیجه دختر امیرالمؤمنین سلام الله علیه را عبدالرحمن بن عقیل نکاح بست و پس ازوي ابوالسنابل بن عامر بن کریز اورا کابین نمود وصاحب عمدة المطالب میکوید از دیکری بنات مکرمات آنحضرت خبری نیافتیم که بسرای کسی بیرون شده باشد از عنبسه العامری مرویست که جناب فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام چندان روز کار نهاد که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اورا بدید وهم در بعضی کتب نوشته اند که ام کلثوم صغری دختر دیکر امیرالمؤمنین علیه السلام را عبد الله الاصغر بن عقیل بن ابیطالب تزویج نمود واینخبر مؤید کلام سابق است معلوم باد که درخواهر های حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه یکی ام هانی است که نامش را بعضی فاطمه وبعضی فاخته نوشته اند وزوجه هبیرة بن عمروالمخزومی است و از هبیره پسری هانی نام بزاد وبنامش کنیت یافت وخواهردیکرش جمانه است که ام عقیل کنیت داشته وبروایت ابن اثیر ابو سفیان بن الحارث بن عبدالمطلب اورا در تحت نکاح درآورده است دربنصورت ممکن است کاهی دخترهای ابیطالب رامهوا دختر علی بن ابیطالب علیهما السلام نوشته باشند والله اعلم

(بیان)

﴿ بیان اولاد امجاد بنات مکرمات امیر المؤمنین علی علیه السلام ﴾
﴿ که نه از بطن صدیقه طاهره سلام الله علیهم میباشند ﴾

درجلدنهم بحارالانوار مسطور است که رقیه بنت علی علیه السلام را از مسلم بن عقیل عبدالله پدید شد واز نسل عقیل دروی فرزند بماند واز ام هانی که درسرای عبدالله الاکبر بن عقیل بن ابیطالب بود محمد پدید کشت ودر وقعه یوم الطف شهید شد و فرزند دیکرش عبدالرحمن است واز میمونه زوجه عبد الله الاکبر بن عقیل پسری عقیل نام پدید کشت واز نفیسه که در سرای عبدالله الاکبر بن عقیل بود ام عقیل ولادت یافت وراقم حروف این هردورا یکتن میداند واز این دولفظ یکیرا صفت آندیکر میشمارد و فرزند را هم ام عقیل میداند والله اعلم واز فاطمه بنت علی علیه السلام که درسرای ابوسعید بن عقیل بود حمیده تولدیافت واز امامه بنت علی که در نکاح صلت بن عبدالرحمن بن نوفل بن عبدالمطلب بودنفیسه متولد کشت وامامه در سرای صلت وفات یافت درکتاب اعلام الوری مسطور است که ازرقیه بنت علی علیه السلام که درسرای مسلم بن عقیل بود عبد الله وعلی ومحمد پدید شدند وعبدالله در کربلاشهید شد واز زینب صغری که درسرای محمدبن عقیل بود عبدالله پدیدشد واز فرزندان عقیل نسل دروی بماند واز ام هانی که در سرای عبدالله الاکبر بن عقیل بن ابیطالب بودمحمد وعبد الرحمن پدید کشت ومحمد در وقعه عاشوره شهیدشد واز میمونه که درسرای اکبربن عقیل بود عقیل پدید آمد واز نفیسه که درسرای عبدالله اکبر بن عقیل بودام عقیل پدید کردید واز زینب الصغری که در سرای عبد الرحمن بن عقیل بود سعد وعقیل پدید کردید واز فاطمه بنت علی علیه السلام که درسرای سعید بن عقیل بود حمیده تولدیافت واز امامه بنت علی علیه السلام که در سرای صلت بن عبدالله بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب بود نفیسه تولدیافت

وامامه درسرای صلت وفات نمود واز نگارش صاحب اعلام الوری معلوم میشود که امیرالمؤمنین سلوات الله علیه را سه تن دختر بنام زینب بوده یکی زینب کبری که در سرای عبدالله بن جعفر بوده است ودیگر زینب صغری مکناة بام کلثوم که در سرای محمد بن عقیل بود این دو تن از بطن مطهر صدیقه طاهره سلام الله علیها بوده اند دیگر زینب صغری که ازمادر دیگراست که درسرای عبدالرحمن بن عقیل بوده است ودیگر ام کلثوم که درسرای عمر بوده است وچنان معلوم میشود که وی نیز ازمادر دیگر است وهم معلوم میشود که نفیسه نام دختر امامه بنت علی علیه السلام است وابن قتیبه درکتاب المعارف گوید زینب کبری دختر زهرا صلوات الله علیها درسرای عبدالله بن جعفر وام کلثوم کبری دخترفاطمه سلام الله علیهما درسرای عمر بن الخطاب بودند وسایردخترهای امیرالمؤمنین علیه السلام سوای ام الحسن که در تحت نکاح جعدة بن هبیرة المخزومی وفاطمه که درحباله نکاح سعید بن الاسود از قبیله بنی الحارث بن اسد بودند درحباله نکاح فرزندان عقیل واولاد عباس درآمدند ومیگوید قاسم بن محمد بن عقیل بن ابیطالب وعبدالله بن محمد بن عقیل وعبدالرحمن بن محمد این هرسه تن از زینب صغری دختر امیرالمؤمنین علیه السلام تولدیافتند ومحمد ورقیه وام کلثوم این سه تن که فرزندان عبدالله بن عقیل بن ابیطالب هستندازبطن مطهر جناب میمونه دختر امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه پدید آمدند والله اعلم

﴿ بیان مختصری از احوال سعادت منوال سیدهٔ جلیله جناب رقیه خاتون دختر علی علیه السلام ﴾

چنانکه در کتب متعدده مسطور است سیدهٔ جلیله شقیقه عمر الاکبر بن امیر المؤمنین علیه السلام ومادرش ام حبیبه صهباء بنت ربیعه تغلبیه از سبایای اهل رده است وبقول صاحب فصول المهمه باعمرالاکبر توام بودند ابوالفرج اصفهانی در

(مقاتل)

مقاتل الطالبین در ذیل شهادت عبد الله بن مسلم بن عقیل بن ابیطالب میکوید که
مادر عبد الله بن مسلم جناب رقیه خاتون دختر علی بن ابیطالب علیهما السلام بود و
مادر رقیه ام ولداست وموافق روایتی که از علی بن محمد مداینی وحمید بن مسلم
رسیده است عبد الله بن مسلم را عمرو بن صبیح در یوم الطف شهید ساخت
وآنجناب کاهیکه دست مبارك برجبین شریف داشت تیری بیامد ودست اورا
جبهه اش بدوخت ودر کتاب اعلام الوری مسطور است که رقیه بنت علی علیه
السلام که اورا رقیه الصغری واز یکی از زنهای امیر المؤمنین را مادر اومیداند در
سرای مسلم بن عقیل بود وازوی سه پسر داشت یکی عبد الله که دریوم الطف شهید
شد ودوتن دیکر علی ومحمد نام داشتند وابن اثیر نیز در تاریخ خود کوید عبد الله
ابن مسلم که مادرش رقیه بنت علی علیه السلام بود دریوم الطف شهید شد وابو محمد
عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری کاتب در کتاب المعارف میکوید از فرزندان
مسلم بن عقیل بن ابیطالب دو پسر که عبد الله بن مسلم وعلی بن مسلم نام دارند از
جناب رقیه خاتون بنت علی بن ابیطالب صلوات الله علیه متولد شدند ومیکوید
رقیه وعمر بن علی علیه السلام از تغلبیه متولد کشتند وتغلبیه را خالد بن الولید در
رده اسیر ساخته وعلی علیه السلام اورا خریداری فرمود بالجمله در بعضی کتب
نوشته اند که سیده رقیه خاتون از بطن مطهر حضرت سیده نساء عالمین فاطمه
زهراء سلام الله علیها بعرصهٔ وجود وپهنهٔ نمود خرامید وصاحب مشارق الانوار
کوید این سیده محترمه قبل از بلوغ وفات نمود واز جمله کراماتی که باین مخدره
نسبت داده اندانیست که هنکام مسافرت از مدینه طیبه تنی ازآل یزید باآنحضرت
روی نهاد تا بشهادتش رساند دستش در هوا بماند و روانش از تن بیرون شد
رفت لکن درمخبر بی دقت نظر نشاید کذشت چه در کربلا باین نام از بنات

حضرت امیرالمؤمنین از حضرت فاطمه صلوات الله علیهما نام نبرده اند و بچنین داستان سخن نرانده اند وشیخ حسن العدوی میکوید از بنات مکرمات حضرت صدیقه طاهره صلوات الله علیها بیرون ازسیده رقیه وخواهرش حضرت زینب کسی درخاك مصر بخاك نرفته باشد همانا درمصر مقبره بنام ایند وخواهر کرامی کوهر زیارتکاه ابیض واسود واصغر واکبراست ودر کتاب نورالابصار درذیل بابیکه در شرح احوال آنانکه از اهل بیت اطهار سلام الله علیهم زیارتکاه مردم مصر هستند مینویسد که سیده رقیه مادرش ام حبیب صهباء تغلبیه است که ام ولدي است که از آن سبایای رده بود کهخالد بن الولید درعین التمر برآنان غارت برد وعلی علیه السلام اورا ازخالد بخرید وعمرالاکبرشقیق رقیه وبقولی باهم توامان بودند اماصاحب تحفة الاحباب کوید این بیرون ازصحت است ورقیه بنت علی علیه السلام درآنجا بخاك نرفته بلکه این رقیه را که درانجا نام برند وزیارت کنند یکتن از زنهای صالحهٔ روزکار بوده است صاحب نورالابصار از لیث بن سعد واز قطنی حکایت کند که رقیة ازحضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها دختر رسول خدای صلی الله علیه وآله تولدیافت وشعرانی روایت کند که رقیه بنت علی علیه السلام در مشهدیست که نزدیك بجامع سرای خلیفه امیر المؤمنین است ودر آنجا دفن شده است وهم جماعتی ازاهل البیت باوی مدفون باشند واکنون آنمکان معروف بجامع شجرة الدراسة واین جامع در طرف یسار آنکس واقع است که قاصد زیارت سیده نفیسه است وآنمکانیکه سیده رقیه درآنجاست ازطرف یمین آن میباشد واین شعر برسنکی که بر در آن بیت است مکتوبست

بقعة شرفت بآل النبی ٭ وبنت الرضا علی رقیة

راقم حروف کوید چنین مینماید که این رقیه از اولاد حضرت امام الامة علی بن

(موسی)

موسی الرضا علیهما السلام باشد ونیز صاحب نور الابصار کوید که برخی از مردم شام مرا خبر گفتند که سیده رقیه بنت علی علیه السلام را درد مشق شام ضریحی است چنان افتاد که هنکامی بدیوار قبر شیی اوفتاد خواستند تا سیده جلیله را از قبر در آورده قبررا تجدید کنند هیچکس را نیروی این جرات وجسارت نماند و از کمال هیبت وهول قدرت نزول در کور نبود تا شخصی از اهل البیت که اورا سید بن مرتضی میخواندند پدید آمد وبقبر اندر برفت وآن اندام را بجامه که برآن بکذاشته در پیچد وبیرونش بیاورد دختری صغیره بدیدند که بسن بلوغ نرسیده بود ومن اینداستانرا باپارهٔ از فضلای عهد درمیان نهادم او نیز از اوستادان خود بآن نمط نقل کرد ونیز میکوید جمهور مورخین وارباب سیر برآن رفته اند که علی علیه السلام را بیرون از سیده رقیه مذکوره رقیه است که ازحضرت فاطمه دختر رسول خدای صلی الله علیه وآله پدید کردیده لکن لیث بن سعد با ایشان در نخبر مخالفت کرده وکوید همین سیده رقیه از حضرت فاطمه زهراء صلوات الله علیها است چنانکه بآن اشارت رفت دهم صاحب نورالابصار نوشته است که از پارهٔ مورخین دیده ام که تصریح مینماید که امیرالمؤمنین علیه السلام را دو دختر که هر دونام رقیه بوده است یکیرا رقیه کبری میخواندند واز بطن مطهر صدیقه‌طاهره کبری فاطمه زهرا سلام الله علیهاست و آندیکر را رقیه صغری مینامیده اند و مادرش ام حبیب است وباعمر از یك مادر هستند چنانکه از این پیش مسطور شد راقم حروف کوید چنان مینماید که قول اخیراقوای است چنان که صاحب عمدة الطالب نیز مینویسد که آنحضرت را دو دختر است یکی رقیه کبری مکناة بام کلثوم که درسرای عمر بن الخطاب بوده آندیکر رقیة الصغری است که در سرای مسلم بن‌عقیل رفت وبعد ازشهادت مسلم درحباله نکاح محمد بن عقیل اندرشد دررساله صبیان؛

مسطور است که سیده رقیه قبل از ادراك سن بلوغ وفات نمود ومحل مقبره اش
بعداز سیده سکینه باندك فاصله ایست ازطرف یمین آن کس که بزیارت سیده نفیسه
بنت امیرحسن بن حسن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام زوجه اسحق بن امام
جعفر سلام الله علیه آهنك نهاد در برابر مسجد شجرة الدر است وایمکان را در
سالی یکهزار ویکصد وهفتاد وسیم هجری بنیان کرده اند معلوم باد چنانکه در
رسالهٔ مسطوره از شعرانی در طبقات الکبری مسطور است که سیده جلیله سکینه
بنت الحسین علیهما السلام نزدیك بمزار شریف سیده نفیسه درقرافه درخاك شده
ودر طبقات المناوی کوید که درمراغه مدفن دارد شعرانی کوید چون سیده نفیسه
بمصر درآمد عمه او سکینه که مدفنش نزدیك بدارالخلافه است وقبل ازوی در
مصر اقامت داشت درآنجا شهرتی عظیمه دارد ومردم آنسامان بزیارت آستانش
مساعی جمله بجای آوردند ونذورات نمودند وچون سیده نفیسه بآن زمین اندرآمد
شهرتش عظیم تر کردید ومزار سعادت آثارش زیارتکاه صغار وکبار کردید وبآن
مکان مقدس حمل نذورات نموده ابن الصباغ در فصول المهمه فرماید که حسن بن
حسن بن علی علیه السلام از دو دختر عمش فاطمه یا سکینه بنت الحسین سلام الله
علیهم را یکی را خطبه کرد وخواستار شد تا آنحضرت هریك را مناسب شمارد باوی
کذارد وحسین علیه السلام فرموده همانا دخترم فاطمه را از بهر تو اختیار کردم چه
بمادرم فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله اشبه است شبهارا بجمله بعبادت
وروز را بروزه سپارد ودر جمال مانند حورالعین است اما سکینه در حضرت
خدای بس استغراق دارد مرد را بکار نباشد وکروهی نوشته اند سکینه درحبالهٔ
نکاح پسرعمش عبد الله بن حسن اندر شده ازآن پس که عبدالله در یوم الطف
شربت شهادت نوشید شوهرهای دیکراز پی یکدیکر یافت واسم آنحضرت را

(دراینجا)

درالسنه وافواه بفتح سین و کسر کاف دانسته اند امّا صاحب قاموس بصیغه تصغیر
بضم سین وفتح کاف نوشته است وهم دررساله مسطوره نوشته است که آنچه در
متن شعرانی کبری است با آنچه نکارش یافت مخالف است چه درآنجا کوید آن
سکینه که در محل مذکور دفن شده است خواهر امام حسین علیه السلام است و
بعد ازآن کوید معروف چنانست که سکینه دختر امام حسین میباشد نه خواهر آن
حضرت چه صاحب فصول المهمه درجمله بنات مکرمات حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام سکینه نام مذکور نداشته است لکن در کتاب تهذیب الاسماء واللغات
متن شعرانی راتأیید کند وکوید سکینه بنت الحسین علیه السلام اسمش امیمه وبقولی
امینه وبروایتی آمنه است با اهل خویش بدمشق درآمد وازآنجا بمدینه طیبه برفت
وبقولی دیکر باره بدمشق باز شد وقبر منورش در آنجاست لکن خبر صحیح که
جمهور راویان اخبار برآن رفته اندآنست که حضرت سکینه سلام الله علیها در
مدینه طیبه وفات فرمود وهم صاحب مشارق الانوار کوید اول کسیکه از اولاد
علی علیه السلام بمصر درآمد سکینه بنت الحسین بن علی بن ابیطالب سلام الله علیهم
بود وازآن پس بمدینه باز کشت راقم حروف کوید تفصیل حال سعادت منوال
سکینه سلام الله علیها این بندهٔ حقیر در مجلدات مشکوة الادب مسطور داشته
حاجت باعادت نمیرود صحیح همانست که درمدینه طیبه وفات نمود ودرهمان مکان و
اکرنه درمکه معظمه بخاك رفت وآمدن آنحضرت بمصر بعید مینماید و نیز معلوم
نیست که از ازواج آنحضرت کسی بمصر شده باشد تا در مصاحبت شوهر سفر
فرموده باشد والله اعلم

﴿ بیان نسب شریف حضرت زینب خاتون وجناب ام کلثوم ﴾
﴿ از طرف باشرف پدر صلوات الله علیهم ﴾

وهو امیرالمؤمنین وسید الوصیین وامام المتقین علی بن ابی طالب واسم ابیطالب و بروایتی لقب آنجناب عبد مناف بن ابی الحارث عبد المطلب وهو شیبة بن هاشم و هوا بو فضله عمرو بن عبد مناف واسمه المغیره و کنیته ابوعبد شمس ولقبه قمر وهو ابن قصی واسمه زید و کنیته ابوالمغیره بن کلاب ویکنی ابو زهره ابن مرّه ویکنی ابا یقظه بن کعب ویکنی ابا هصیص بن لوی ویکنی ابا کعب بن غالب ویکنی ابا تیم بن فهر ویکنی ابا غالب بن مالك و کنیته ابوالحارث بن نضر ویکنی ابا یخلد یکنی بابیه یخلد و اسم النضر قیس بن کنانه و یکنی ابا النضر بن خزیمه ویکنی ابا اسد بن مدرکه واسمه عمرو ویکنی ابابدیل وقیل ابو خزاعه بن الیاس و کنیته ابوعمرو بن مضر بن نزار و کنیته ابو ایاد وقیل ابو ربیعة بن معد بن عدنان واین نسب مبارك تا بعد نان محل اختلاف نویسندکان نیست وازآن بعد محل اختلاف عمده است ازین روی رسول خدای صلی الله علیه وآله قول نسابین را از عدنان ببعد تصدیق وتجویز نفرمود وراقم حروف نیز تا باینمقام که متفق علیه علمای انساب است مسطور داشت در کتاب امالی صدوق علیه الرحمه مسطور است که از حسن بصری روایت کرده اند که روزی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب سلام الله علیه برمنبر بصره صعود داد و فرمود ﴿ایها الناس انسبونی فمن عرفنی فلینسبنی والا فانا انسب نفسی﴾ ایمردمان هر کس بر نسب من بدرستی دانا نیست بکویم و باز نمایم من زید بن عبد مناف بن عامر بن عمرو بن المغیرة بن زید بن کلاب هستم اینوقت ابن الکوا بپای جست و کفت ای شخص ما ترا جز باین نسب ندانسته ایم که تو علی بن ابیطالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب هستی فرمود ایمرد فرومایه همانا پدرم مرا زید نامید بنام جدش قصی واسم پدرم عبد مناف بود و کنیتش که ابوطالب بود برنام وی غلبه یافت ونام عبدالمطلب عامر بود ولقب براسم غلبه یافت

(واسم)

واسم هاشم عمرو بود ولقبش برنامش غلبه یافت واسم عبد مناف مغیره بود ولقب براسم غلبه یافت واسم قصی زید بود وعرب اورا مجمع نامیدند چه او ایشانرا از بلد الا قصی بمکه فراهم ساخت ولقب او قصی براسم غلبة یافت والعلم عند الله والراسخین فی العلم

﴿ بیان نسب مبارك حضرت زینب خاتون وجناب ام کلثوم ﴾
﴿ ازجانب امهات مادری وپدری سلام الله علیهم ﴾

مادر کرامی کوهر حضرت امیرالمؤمنین وسید الوصیین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه جناب عصمت مآب فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است جلالت قدر وشرافت مقام این یکتا صدف بحر امامت ویکانه کوکب چرخ ولایت ازآن برتر است که درحیز تحریر وچنبر تقریر اندرآید واز آن روشنتراست که خواستار توضیح وتلویح کرد وهمان فخر ومباهات اورا بس که آن امانت راکه آبای علوی وامهات سفلی از حملش بیچاره ماندند حامل کشت واول هاشمیهٔ که با هاشمی تزویج یافت و ازوی عالم اکبر نمایشکر کشت اوبود وآنموجود راکه جمله موجودات بطفیل وجود او وسرمایه بود اوست بنمود ومظهر خدای وبرادر رسول خدایرا ظاهر نمود و در بدایت اسلام بادراك خدمت خیرالانام کامیاب شد وحلیه مسلمانیرا از پس ده تن بر تن کرد وچون زمان ارتحالش فرا رسید رسول خدا صلی الله علیه وآله را وصی ساخت وحضرت رسول ازوی مقبول داشت وبروی نماز کذاشت وقمیص مبارکش را بروی کفن ساخت وچون درخاك نهادند باوی بقبر اندر شد و کور را بخابکاه خود پرنور داشت واورا بستود وفات این مهد علیا وستر کبری وخدر عظمی در سال چهارم هجری روی داد ومدفن شریفش بروایت ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین در روحا مقابل حمام ابی قطیفه است در عمدة الطالب از آنجناب

عفت نصاب مرویست که درآنهنکام که بار ولایت وحمل امانت حامل بودم اکر بقانون دیکران سجده اصنام را در کار کاه اندیشه ارتسام میدادم آن جبین مبارك پای برشکم من باز نهادی وپشت برپشتم چنان بیفکندی وچنان در نافکاه وپشتم تعرض ورزیدی که بکرد آنکار که نشایست نتوانستم کشت چنانکه صالح القیحی البصری در جمله اشعاری که کوید اشارت نماید

فربما رامت سجوداً کالذی ٭ کانت مراراً من قریش قد تری
وهی به حاملة فینتدی ٭ منتصباً بنعها عما تشا

وبرایت صاحب مقاتل الطالبین مادر این سیده روزکار نامش فاطمه است که نیز بحبی شناخته است واو دختر هرم بن رواحة بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لوی است ومادر حبی حدیه بنت وهب بن ثعلبة بن واملة بن عمرو بن سنان بن محارب بن فهراست ومادر حدیه فاطمه بنت عبید بن منقذ بن عمرو بن معیص بن عامر بن لوی است ومادر فاطمه سلمی بنت عامر بن ربیعة بن هلال بن اهیب بن ضبة بن الحارث بن فهراست ومادر سلمی عاتکه بنت ابی همهمه واسم ابی همهمه عمرو بن عبدالعزی بن عامر بن عمیرة بن ودیعه بن الحارث بن فهراست ومادر عاتکه تماضر بنت ابی عمرو بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی است ومادر تماضر حبیبه وهی امة الله بنت عبد یالیل بن سالم بن مالك بن حطیط بن جشم بن قسی باء ین مهمله است واو ثقیف است ومادر حبیبه فلانه بنت مخزوم بن اسامة بن صبیح بن وائله بن نصر بن صعصعة بن ثعلبة بن کنانة بن عمرو بن قین بن فهم بن عمرو بن قیس بن غیلان بن مضر است ومادر فلانه ریطه بنت یسار بن ملاك بن حطیط بن جشم بن ثقیف ومادر ریطه کلبه بنت قصیة بن سعد بن بکر بن هوازن است ومادر کلبه حبی بنت حارث ابن نابغة بن عمیرة بن عوف بن نصر بن

معوية بن بکر بن هوازن است ومادر جناب ابیطالب بروایت ابن اثیر فاطمه بنت عمرو بن عائذ بن عمرو بن مخزوم بن یقظه است ومادر فاطمه بروایت صاحب عمدة الطالب دختر عمرو بن عمران بن مخزوم ومادر او تخمر بنت قصی بن کلاب بن مره ومادر تخمر سلمی بنت عامر بن عمیرة بن ودیعه بن الحارث بن فهر ومادر او عاتکه بنت عبد الله بن وائله بن طرب بن عایذ بن یشکر بن الحارث وهو عدوان بن عمرو ومادرش عمره بنت مصر بن عامر الطرب بن عدوان ومادرش هند بنت صهیب بن قیس بن فیر بن سعد بن فهم بن عمرو بن قیس بن غیلان ومادرش زینب قیس بن فهم بن عمرو بن قیس بن غیلان است ومادر ابو الحارث عبدالمطلب سلمی بنت عمرو بن زید الخزرجیة النجاریه است ومادر ابو نضله هاشم عاتکه دختر مرة السلمیه میباشد ومادر ابوعبد شمس عبد مناف حبی بضم های مهمله وتشدید بای موحده دختر حلیل بن حبیشة بن سلول بن کعب بن عمرو بن خزاعه وحلیل بضم حاء مهمله وفتح لام اولی وحبیشه بضم حای مهمله است ومادر ابو المغیره قصی فاطمه دختر سعد بن سیل واسمه جبر ابن جمالة بن عوف است وسیل بفتح سین مهمله ویای مثناة تحتانی است ومادر ابو زهره کلاب را هند دختر سریر بن ثعلبة بن الحارث بن فهر بن مالک نام باشد ومادر ابو یقظه مره را محشیه دختر شیبان ابن محارب بن فهر میدنا میدند ومادر ابو هصیص کعب ماریه دختر کعب بن القین بن جسر القضاعیه است وجسر بفتح جیم وسکون سین مهمله ودر آخر رای مهمله است ومادر ابو کعب لوی عاتکه دختر یخلد بن النصر بن کنانه است واین عاتکه اول عواتکی است که از قبیله قریش در شمار امهات معظمات حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بودند چنانکه در ذیل اسامی عواتک مذکور است ومادر ابو تیم غالب لیلی دختر تیم بن مرة دختر حرث بن تیم بن سعد بن هذیل است و

مادر ابو غالب فهر جندله بنت عامر بن الحارث بن مضاض الجرهمی است ومادر ابو الحارس مالك عاتکه بنت عدوان وهو الحارث ابن قیس غیلان ومادر ابو یخلد نضر واسمه قیس بن کنانه بره دختر مرة بن طابخه باطای مهمله وبعد از الف بای موحده وخای معجمه خواهر تیم بن مره است ومادر ابوالنضر کنانة بن خزیمه عوانه بنت سعد بن قیس غیلان بقولی هند دختر عمر بن قیس است ومادر ابواسد خزیمة بن مدرکه سلمی بنت اسلم بن الحاف بن قضاعه است ومادر ابوهذیل مدرکة بن الیاس خندف وهی لیلی دختر حلوان بن عمران ومادر خندف ضربه دختر ربیعة بن نزار است ومادر ابو عمرو الیاس بن مضرر باب دختر جندة بن معد است ومادر مضر بن نزار سوده بنت علك است از رسول خدای صلی الله علیه وآله مروی است ﴿ لاتسبوا مضر وربیعة فانهما مسلمان ﴾ ومادر ابو ایاد نزار بن معد معانه دختر جوشم بن جلهمة بن عمرو بن جرهم است ومادر معدبن عدنان مهده دختر اللهم بن حلجب بن جدیس وبقولی ابن طسم است ومادر عدنان چنانکه در کتاب مستطاب ناسخ التواریخ مسطور است بلها است که نسب بایعرب بن قحطان میرساند

—— بیان نسب مبارك حضرت زینب خاتون سلام الله علیها ——

﴿ از جانب امهات وجدات مادر فرخنده اثر ﴾

والدۀ ماجدۀ ایند وگوهر دریای عصمت وطهارت ودو کوکب آسمان عفت و خدارت حضرت ولایت آیت ولیة الله العظمی جناب صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیهاست بیان مراتب جلالت ومنزلت این درّی درّ بحر نبوت وامامت وصدف دریای ولایت ووصایت درصفحه آفرینش کنجایش ندارد وهمین قدرش بس که برخی دارای رتبت امامت وجمعی حافظ وداایع نبوتش شمارند اگراونبودی علی راواگر علی نبودی اورا زوجی نبودی وازین نمود آید که هردویك نورند و

تکمیل هریك بآن یك معلق است وکمال هردو بکمال هردو محقق ونمود آفرینش بوجود هردو منسق وصفحات زمین وطبقات آسمان بطفیل وجود ایشان مرتب ومطبق صلوات الله وسلامه علیها وعلی ابیها وعلی بعلها وبنیها من الغسق الی الفلق و مادر بتول عذراء وانسیهٔ حوراء جناب عفت مآب سترعظمی خدیجه کبری سلام الله علیها است که بوجود مبارکش اسباب نمود وقوت اسلام فراهم شد وحامل نور ائمهٔ انام گردید وقابل مقبول ایزد علام شد وآن ودیعه را که آسمان بآن آسمانی و جهان بآن جهانی نتوانست برتافت برداشت وبطهارت وعصمت بگذاشت واین صدف بحر نبوت وامامت دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب ابن مرة بن کعب بن لؤیّ بن غالب بن فهراست ومادر خدیجه مکنات بامّ هند فاطمه بنت زائدة الاصم ابن هرم بن رواحة بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لؤیّ است ومادر فاطمه هاله بنت مناف بن الحرب بن منقذ بن عمرو بن مصیص بن عامر بن لؤیّ میباشد ومادر هاله عرقه وهیَ فلانه بنت سعید بن سهم بن عمرو بن هصیص بن کعب بن لؤیّ است وازین روی اورا عرقه نامیدند که از عرق و عطر وخوی او بوئی بسیار خوش بردمیدی وبدنی فربه داشت وچون عرق کردی بوی مشك وعبیر بمشام برنا وپیر درآمدی ومادر او عاتکه دختر عبدالعزی بن قصی است ومادر عاتکه مذکوره خطباست که ریطة الصغری باشد وهي بنت کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن لؤیّ ومادر خطبا ماریه وبقولی قیله بنت حذافة بن جمح است ومادر اولیلی بنت عامر الجبار بن عینان واسمه الحرث بن عبدعمرو بن عمرو بن لویّ بن ملکان بن اقصی از جماعت خزاعه است ومادرش سلمی بنت سعد بن کعب بن عمرو از قبیله خزاعه است ومادرش لیلی بنت عابس ابن الظارب بن الحرث بن فهر بن مالك بن النضر بن کنانه است ومادر او سلمي بنت لوی بن غالب است ومادر اولیلی بنت

شارب بن فهر است ومادر او عاتکه بنت خلد بن النضر بن کنانه است ومادر عاتکه وارثه بنت الحرث بن مالك بن کنانه است ومادر اووایه بنت سعد بن زید مناة بن تمیم است اما صاحب عمدة الطالب را درنکارش این نسب مبارك باآنچه دراینجا مسطور کردید اختلاف است بالجمله ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبین کوید خدیجه صلوات الله علیها پیش ازآنکه باسرور کائنات سریر بستر نهدباد وتن شوی هم بوی کشت یکیرا عتیق بن عائذ بن عبدالله بن عمر بن مخزوم میکفتند وازوی دختری بزاد که اورا هند نام بود وجناب خدیجه بنامش ام هند لقب یافت وچون عتیق بمرد ابوهالة بن النباش ابن زرارة بن وقدان بن حبیب بن سلامة بن عدی بن حرزة بن اسید بن عمرو بن تمیم آنحضرت راالیف فراش کردید وپسری ازوی بیاورد که اورا هند نامیدند ازحسن بن علی علیهما السلام در ضمن حدیثی مشهور که در صفت رسول خدای صلی الله علیه وآله مرویست روایت است فرمود ﴿ سئلت خالی هند بن ابي هالة عن صفة رسول الله صلی الله علیه وآله ﴾ چه هند وصاف آن حضرت بود معلوم باد در کتاب ناسخ التواریخ مسطور است که خدیجه علیهاالسلا از عتیق فرزندی آورد که جاریه نام داشت وازابو هاله دو فرزند آورد یکی " ودیکر هند وابوالفرج چنانکه مذ کورشد ازهریك فرزندی نوشته وهردورا " دانسته ویکیرا دختر وآندیکر را پسر شمردة است وصاحب قاموس درمادهٔ بنه میکوید ابوهاله زوج خدیجه والدهند بن ابی‌هاله ودر ماده هول میکوید وابوهاله وابنه هند وهند را دریکجای پسر ودریکجای دختر خوانده است وبااین‌اختلاف معلوم میشود روایت صحیح در ناسخ التواریخ است چه یك زنرا از دو شوی در زمان خود دو فرزند بیکنام بعید مینماید مکر اینکه یکی وفات کرده باشد وصاحب فصول المهمة کوید حضرت خدیجه پیش ازآنکه رسول خدایش درحبالهٔ نکاح

(در)

درآورد در تزويج عتيق بن عائذ بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم بود كفته اند دختري ازوي بزاد وآندختر مادر محمد بن صفى المخزومى است وبعد ازعتيق ابوهاله هند بن زرارة التيمى اورا تزويج كرد وهند بن هند ازوى متولد شد وپس ازوى رسول صلى الله عليه وآله خديجه را تزويج فرمود وخديجه را از آنحضرت فاطمه زهرا و قاسم وعبدالله وام كلثوم وزينب ورقيه سلام الله عليهم اجمعين متولد كشتند والعلم عندالله تعالى بالجمله نوشته اند چون جناب خديجه بشرف مزاوجت رسول خداى صلى الله عليه وآله افتخار يافت چهل سال روزكار برشمرده بود وچون سه سال قبل ازهجرت بديكر سراى خراميد شصت وپنج سال از عمر مباركش بپاى رفته بود ومورخين عظام براينقول اتفاق دارند اما صاحب فصول المهمه كويد بيست وهشت سال از سنش كذشته بود كه رسول خدايش تزويج فرمود وراقم حرف را كمان چنان است كه درين قول كمتر نويسند با صاحب فصول المهمه اتفاق نمايد مكر اينكه ثمان وثلاثين بثمان وعشرين سهوا آنكارش رفته باشد ومقصود ابن الصباغ سى و هشت سال بوده مكشوف باد چنانكه اشارت رفت در اسامى وچكونكى احوال اجداد رسول خداى وامهات ايشان تا بآدم صفى عليه السلام اختلافات عمده است ازنيروى عنان قلم ازنكارش آن انعطاف يافت ونيز شرح حال اين اجداد امجاد و امهات سعادت آيات در كتب عديده تواريخ واخبار خصوصا در مجلدات كتاب مستطاب ناسخ التواريخ برحسب تقاضاى مقام مشروحاً ومبسوطاً مذكور و مرقوم است واز آنچه درين كتاب بنكارش آن كذارش رفت تا پارهٔ مقاصد معمول آيد بر افزون حاجتمند تحرير وتقرير نبود وكرنه بعون الله تعالى بشرح حال افراد ايشان رجالاً ونساءً اقدام مينمود

﴿ بيان بعضى اختلافات كه دركتب مورخين ومحدثين درنام ﴾

﴿ وکنیت حضرت زینب خاتون علیها السلام مشهود میشود ﴾

ازین پیش درشرح اسامی وکنات بنات مکرمات حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه باخبار متعدده وعقاید مختلفه که درینباب رفته باشارت شد هم اکنون پاره اختلافات دیگر شروع مینماید تا در اینطالب حالت انحصاری حاصل وحقیقت مطلب نیکتر مفهوم وبخواست خداوند متعال پاره شبهات مرتفع گردد در کتاب عمدة المطالب باین ترتیب مسطور میشود رقیة الکبری را مقدم مینویسد ومیگوید رقیة الکبری کنیتش ام کلثوم واز بطن مطهر حضرت صدیقهٔ طاهره سلام الله علیهاست وبسرای عمر بن الخطاب بزناشوئی برفت چنانکه ازین پس انشاء الله تعالی مذکور میشود لکن در کتاب فصول المهمه و کشف الغمة بعد از زینب الکبری بام کلثوم الکبری اشارت وبهمان کنیت قناعت میکند ودر نورالابصار میگوید ام کلثوم کبری قبل از رحلت رسول خدای صلی الله علیه وآله تولد یافت وبسرای عمر بن الخطاب شد وبعد از ام کلثوم زینب الکبری را نام میبرد ومیگوید زینب الکبری شقیقهٔ حسن وحسین علیهما السلام میباشد بعد میفرماید رقیه شقیقه عمر اکبر است وازینکلام معلوم میشود که ام کلثوم کبری را رقیه نام نیست ورقیه از بطن مبارك حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها نمیباشد وابن اثیر درتاریخ الکامل ونیز در بعضی کتب دیگر زینب الکبری را برام کلثوم الکبری مقدم مینویسد و عمر بن علی ورقیة بنت علی را شقیق یکدیگر مینگارند اما از کتاب نورالعین که بابی اسحق اسفراینی منسوب است ازین عجب تر آنست که برخلاف جمهور مورخین شرحی مبسوط مینگارد که چون پس از شهادت حضرت علی بن ابیطالب امیر المؤمنین صلوات الله علیه معویه متولی امور مملکت گردید ومدتی در مدینه طیبه با اهل بیت رسول خدای صلی الله علیه وآله وجماعت بنی هاشم بکمال تکریم واحسان

(میرفت)

میرفت ودر رعایت جانب امام حسین علیه السلام خصوصا هیچ فرو گذاشت نمیکرد پس از چندی تجهیز سفر بدید باعساکر خویش روی براه نهاد وامام حسین و برادران واولاد آنحضرت واولاد برادران آنحضرت وجمله عشیرت واقربای آنحضرت را تمامت باخرد بکوچید ودر دمشق بخلافت وسلطنت درآمد امام حسین وبرادران وبرادر زادکان وجمله خویشاوندان آنحضرت رجالاً ونساءً صغاراً وکباراً در دمشق جای داشتند ومعاویه باایشان بکمال اکرام برفتی وهیچکس را برحسین علیه السلام مقدم نداشتی وایشانرا برتخت خویش جای دادی وبعطاها های وافر مرفه داشتی وچون زمان مرکش فرا رسید ویزید را بوصیت کرفت در رعایت جانب حسین علیه السلام واقربای آنحضرت فراوان بکفت ویزید جمله را بپذیرفت لکن پس از مرك معویه بآن وصایا نکران نشد وباآنحضرت جز از روی اسائت نرفت وعطایای ایشانرا باز کرفت چندانکه آنحضرت کوفته خاطرشد ونزد خواهرش سکینه آمد وباهر دو دیده اشکبار فرمود ایخواهر مارا بمکه یامدینه باید رفت برو آنحکایت باسکینه بکفت سکینه کفت ای برادر مارانزد یزید مقامی نیست لکن رای چنانست که از یزید رخصت بخواهیم وبراه خویش شویم آنحضرت فرمود ایخواهر من بنکوراتی است ودرساعت برخاست ودوات وقرطاس وقلمی ازنحاس بخواست واز عزیمت خود و حرکت بجانب مدینه برنکاشت واجازترا بمیل اوحوالت داد یزید پاسخی سربداد وآنحضرت نامهٔ یزیدرا نزد خواهرش سکینه بیاورد وسکینه عرض کرد مارا کوچ بده همانا خدای تعالی ازیزید وجزادبرما رحمتش افزونست و آنحضرت ایشانرا بکوچانید وبمدینه طیبه درآورد وابواسحق درضمن محاورات جز سکینه نام نمیبرد ونیز چون از نامهای اهل کوفه ومأمور شدن جناب مسلم بن عقیل علیهما الرحمه بیان میکند میکوید آنحضرت درساعت برخاست ونزدخواهرش

سکینه آمد واز خبر مردم کوفه وعراق ومراتب ظلم یزید وابن زیاد علیهما اللعنه نسبت بایشان ومکاتیب اهل کوفه واستدعای قدوم مبارك آنحضرت را ومامور فرمودن آنحضرت مسلم بن عقیل را بفرمود جناب سکینه خاتون اشکش جاری شد وعرض کرد ای برادر خدایتعالی اشك دیدکان تورا جز درمقام خشیت ازحضرت احدیت جاری نفرماید ای برادر من‌ها تا اکنون وقت سفر کردن نیست واینك ما تهیه دیده ایم وشهر محرم فرامیرسد وبدان اراده هستیم که این عاشورا را در بیت الله بپای بریم وآنوقت دوازدهم شهرذیقعد بود ونیز بآنحضرت عرض کرد که ای برادر بیا تادرعرفه توقف کنیم وازآن پس ادراك یوم النحر نموده پس عاشورا را در بیت الله الحرام بکذرانیم ونیزمن سفر درین اشهر حرام را بفال میمون ندانم چه از رسول خدای جد خویش شنیدم میفرمود خون حسین را در محرم الحرام بخواهند ریخت پس ای برادر درنك فرمای تا محرم الحرام این‌سال بکذرد تا دل من ازآلام دشمنان تو آسایش کیرد آنحضرت فرمود ایخواهر من نیز اینکلام را از جد خود رسول خدای صلی الله علیه وآله شنیدم ﴿ ولکن لا فایدة فی الکلام ﴾ چه اهل کوفه وعراق مرا بخدای وپدرم وجدم سوکند داده اند که درهمین سال حاضر شوم واکر نشوم بامن در یوم الزحام درحضرت خدای مخاصمت بورزند پاسخ ایشان در حضور مالك علام چه کویم وشاید آن محرم جز محرم این سال باشد وشاید حسین غیر ازمن باشد تصدیقاً لجدّي علیه السلام واکر من باشم مرا باآنچه تقدیر شده چه توانائیست بپای شود تجهیز مارا ببین ودر تمامت امور بز خدای توکل جوئیم سکینه خاتون عرض کرد ای برادر درنك فرمای تا آن نشان وعلامتی که نزد من موجود است وبر ریختن خون تو دلالت دارد جبرئیل از جانب پروردکار بیاورده بنکرم فرمود آن امارت چیست عرض کرد همانا

جبرئیل امین علیه السلام بحضرت جد ما محمد مصطفی صلی الله علیه وآله با مشتی از خاك سفید بیامد وعرض کرد ای محمد این خاکرا بر کیر پسرت حسین از ینخاك خلق شد وخون او بر این میریزد وچون زمان قتلش نزدیك شود اینخاك سرخ میکردد وخون تازه از آن میچکدای برادر من جدت آنخاك را از جبرئیل بکرفت وبفاطمه زهرا بداد ومن از حضرت فاطمه بکرفتم وباخویش بذخیره بداشتم اکنون ساعتی صبر فرمای تا آنخاکرا بنکرم بحال خود باقی است یار نکش بکشته است پس بپای خواست وآنخاکرا از آنجا که پنهان کرده بود برآورد ومانند عقیق سرخش بدید که همی خون تازه از آن میچکید ودر خدمت حسین علیه السلام شد وعرض کرد باینخاك بنکریا اباعبدالله چون امام حسین علیه السلامش بدید فرمود لاحول ولا قوة الا بالله انا لله وانا الیه راجعون اما ایخواهر من اکر اینکار از روز ازل بر من مقرر است چه کار میتوان کرد ولا بدردی مینماید والا مرکه لله هم اکنون مارا ساخته راه بدار چه مشیت وتدبیر مخصوص بخداوند باشد اینحال بر خواهرش سکینه بسی دشوار کشت وبدو پای برخاست واشکش بر چهره اش روان کردید واین شعر بخواند

الا ان شوقی فی الفؤاد تحکما ٭ ودمعي جری یحکی من الوجد عندنا

فلما تهیا للمسیر رکابهم ٭ فقلت لعینی ابدلی الدمع بالدما

الی آخرها وچون سکینهٔ از قرائت اشعارش بپرداخت بپای شد وبسوی عبد الله بن الزبیر روی نهاد واورا داستان باز نمود وبعد از آن شرحی از مکالمات ابن زبیر با حضرت امام حسین علیه السلام مینکارد ونیز در بعضی موارد اشعاری مصیبت آمیز از سکینه مرقوم میدارد که میکوید الا یا اخی واز شعر معلوم میشود که سکینهٔ خواهر آنحضرت است همانا بعد از تخبر بدانایان اخبار مشهود است چه اوّلا در

صبایای جناب امیرالمؤمنین بسکینه نام خبر شعرانی در طبقات الکبری اشارت نکرده واگر هم بوده است درمقامات در نیامده است دیگر اینکه بودن معاویه در مدینه ومکه وحرکت دادن او امام حسین علیه السلام واقربای آنحضرت را بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام باخویشتن بجانب دمشق هیچ خبر موافق نیست چه معویه خود نیز در آن اوقات که امیرالمؤمنین شهید در دمشق زخمدار گشت دیگر اینکه هنگام وصایای معویه با یزید باتفاق جمهور مورخین امام حسین علیه السلام در مدینه جای داشت ودر زمان شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام همه وقت از پدرش خبر شهادت خودرا می شنید وامام حسین که قلب عالم امکانست چگونه باخواهرش سکینه آنگونه میگوید ومی شنود ومیگرید ودر اخبار جدش آنگونه سخن میکند ودر مقام تردید برمیآید بااینکه در عالم ذر باینخبر واقف وتمامت انبیاء واولیای خدا آگاه بودند دیگر آنکه آن تربت نزد جناب ام سلمه بود وتا آنحضرت شهید نشد حمرت نگرفت وخون از آن نچکید دیگر آنکه عبدالله بن زبیر راکدام کس نوشته است باآنحضرت برادر رضاعی است چه در زمان تولد حضرت سید الشهداء علیه السلام از سه سال کمتر نداشت وعلاوه بر این سخن درآنست که سید الشهداء از پستان مادرش بنالید بلکه رسول خدایش بپرورید تاچه رسد که از پستان دیگری شیر بنوشید دیگر آنکه عبدالله بن زبیر در زمان امام حسین دارای کدام امارت وریاست بود که درخدمت آنحضرت اظهار جان تواند ودر حفظ وحمایت آنحضرت آنگونه بیانات کند بلکه تاآنحضرت در مدینه جای داشت چنان در تحت الشعاع حشمت ومطاعیت وعظمت وبرتری آن حضرت افتاده بود که وجودش باعدم مساوی بود چنانکه راقم اینحروف شرح این جمله را درکتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرقوم داشته ام و

در اینجا باعادت حاجت نیست وانیجمله نیز که در اینمقام مرقوم افتاد برای آنست که اگر بعضی کسانرا که در تتبع اخبار بهرهٔ کامل نباشد چون بچنین خبر نظر کنند در مقام حیرت واشتباه دو چار نمانند بالجمله از جمله اخبار چنان برمی آید که حضرت زینب از ام کلثوم مهین تراست چنانکه از وقایع عاشوره از مجاری حالات سفر شام واغلب مکالمات نیز چنین مستفاد میشود لکن از آنخبر که در بیت الاحزان از کتاب سرور الشیعة نقل مینماید که حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها در ضمن وصای خویش بعلی علیه السلام عرض کرد آنچه از اموال من سهم من میشود بام کلثوم بده وبعضیرا بفقراء بده که سودش بمن عاید شود چنان میرساند که جزوی دختری دیگر نبود وانخبر سخت بعید است چه عامه مورخین متفق هستند که حضرت صدیقه را دو دختر از علی علیه السلام بدید شد ونیز از آنخبر که جناب ام کلثوم بر حضرت صدیقه ندبه کرد ونیز پاره اخبار کثیره که ازین پس انشاء الله تعالی درمقام خود در توضیح میشود باز نموده آید که جناب ام کلثوم از حضرت زینب خاتون مهین تر باشد یا اینکه ام کلثوم کنیت همان زینب کبری باشد والله اعلم

بیان پارهٔ روایات که در تولد جناب زینب خاتون وام کلثوم ورقیه خاتون علیهن السلام رسیده است

جمله آثار ونقلهٔ اخبار وعلمای نسابه در کتب خویش بماه وسال وزمان ولادت بنات مکرمات حضرت صدیقه طاهره صلوات الله علیها از روی تعین وتوضیح اشارت نموده اند تاتقدم وتاخری صریح وزمانی معین مبین کرد وهمین قدرسبط ابن جوزی درکتاب تذکره خواص الامه میکوید حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را باین ترتیب فرزند بود حسن وحسین وزینب وام کلثوم صلوات الله علیهم نخست حسن پس از حسن حسین وبعد از حسین زینب ام کلثوم سلام الله علیهم

پدید شدند وازین کلام معلوم شد که حضرت ام کلثوم بعد از جناب زینب خاتون تولد یافته واز نگارش جمهور مورخین ومحدثین معلوم میشود که ایشان قبل از وحات رسول خدای صلی الله علیه وآله بجهان خرامیدند واز آنخبر یکه در اغلب تواریخ مسطور است که چون حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها بدرود زندگانی فرمود وامیرالمؤمنین صلوات الله علیه بدن مبارکش را باهفت جامه کفن کرد وخواست آن اندام مطهر را در جامهٔ زرین بپیچیده دارد ندا در داد ای ام کلثوم ای زینب ای سکینه ایفضه ای حسن ایحسین تقدیم مادر خود را حاضرشوید که ازین پس دیدارش جز در بهشت میسر نخواهد شد معلوم میشود که حضرات مطهرات چندان کودك نبوده اند که در خور خطاب نباشند واز اینکه از ظهور جزع و سوکواری ایشان چیزی نگارش نداده اند ونیز در دیگر او قات حیات صدیقه طاهره خبری از ایشان که دلالت بر شمرد کی روزکار نماید یاد نکرده اند معلوم میشود بس خرد سال بوده اند مع ذلك مراتب اولاد امام وذریه خیرالانام را بادیگر مردم قیاس نتوان کرد ونیز در مقامات اظهار جزع ومصیبت وماتم زدگی و رزیت کاه تواند بود که بطفل شیرخوار خطابی که در خور کبار است صادرشود ونیز در پارهٔ کتب در انخبر اسم سکینه مسطور نیست چنان مینماید که صحیح بر همین باشد چه حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها را بیرون از حضرت زینب وام کلثوم دختری نبوده مکر بپاره روایات که رقیه نامی را مذکور داشته اند چنانکه مسطور شد وخادمه آنحضرت هم فضه خاتونست ونیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در زمان حضرت صدیقهٔ طاهره زنی دیگر نبوده است که دختری سکینه نام از وی با شد وخادمهٔ آنحضرت هم جناب فضه خاتون است مکر اینکه از اقارب یانسوانی باشد که بان خاندان مبارك اتصالی داشته باشد وپارهٔ نویسندگان را

(گمان)

گمان رفته باشد که وی دختر صدیقه طاهره صلوات الله علیها ست ازین روی
پارهٔ اخبار ومقالات را بوی منسوب داشته باشند الله یعلم

﴿ بیان بعضی اخبار و احادیث که در تولد جناب زینب خاتون وام کلثوم سلام الله علیها وارد است ﴾

در کتاب مستطاب کشکول شیخ بهائی علیه الرحمه دوآنجا که ازحضرت فاطمه زهرا علیها السلام حدیث میراند میفرماید ﴿ ولدت الحسن والحسین من فخذ ها الایمن وزینب وام کلثوم من فخذ ها الایسر ﴾ یعنی حسن وحسین علیهما السلام را از ران راست وزینب وام کلثوم را سلام الله علیهما از ران چپ بگذاشت وحاج شیخ محمد علی کاظمینی علیه الرحمه مؤلف کتاب لسان الواعظین وحزن المؤمنین وسرور المؤمنین است در کتاب سرور المؤمنین از نبالت قدر وجلالت مرتبت حضرت عصمت آیت زینب خاتون سلام الله علیها حکایت همی کند که در آنزمان که حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها باین گوهر بحر عصمت وطهارت حامل بود رسول خداصلی الله علیه وآله دریکی از اسفار راهسپار بود چون زینب سلام الله علیها بعرصهٔ وجود خرامید حضرت صدیقه طاهره بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پیام فرستاد که چون پدرم در سفر است این دختر را نام بگذار فرمود من بر پدرت سبقت نجویم صبوری فرمای که آنحضرت بزودی مراجعت میفرماید وآن نام که صلاح بداند میگذارد وچون سه روز بگذشت رسول خدای مراجعت فرمود بر حسب آن رسم که معمول بود از نخست بسرای فاطمه زهراء درآمد امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد یارسول الله خدایتعالی دختری بدحترت عطا فرموده است نامش را معین فرمای فرمود اگرچه فرزندان فاطمه اولاد من هستند لکن امر

ایشان با پرورد کار عالم است منتظر وحی میباشم درینحال جبرئیل نازل شد وعرض کرد خدایت سلام میرساند ومیفرماید اینمولود را زینب بنام چه این نام را درلوح محفوظ نوشته ایم رسول خدای حضرت زینب را طلب کرد وببوسید وفرمود وصیت میکنیم حاضرین وغایبین امت را که اینند ختر را بحرمت پاس بدارید همانا وی به خدیجه کبری ماند است معلوم باد که علی علیه السلام جز در سفر تبوك یکی دو سفر در تمامت اسفار رسول خدای صلی الله علیه وآله ملازمت داشت ودرین سفر چون جبرئیل علیه السلام با پیغمبر خبر داد که مسلمانان راجنك نخواهد رفت وکروهی از منافقان میعاد نهاده بودندکه اکر سفر رسول خدای طولانی یا آنحضرت را شکستی افتد سرایش را بغارت سپارند وعشیرت وعیالش را از مدینه بیرون لاجرم رسول خدای علی علیه السلام را بفرمان یزدان در خلیفتی خود بمدینه بکذاشت تا منافقان از اندیشه خویش باز شوند ومردمان بدانند که خلافت ونیابت پیغمبر بعد از آنحضرت با علی علیه السلام مخصوص است واین سفر در سال نهم هجرت بو وازان پس پیغمبر راغزوهٔ نیفتاد وچون مراجعت فرمود هنوز از شهر رمضان المبار سال نهم هجری روزی چند بجای مانده بود وباین تقریر میتوان کفت ولادت باسعادت حضرت زینب خاتون سلام الله علیها در شهر رمضان المبارك سال نهم هجری مقار ایام مراجعت رسول خدای صلی الله علیه وآله از سفر تبوك بوده است در ٢٠٢ بحر المصایب از کتاب ریاض المصایب منقول ومسطور است که چون صدیقه طاهر بجناب زینب کبری سلام الله علیها حمل یافت روز تاروز بسموم هموم واقسام غموم وانواع اسقام وآلام دو چار بودی چون تولد یافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بحجر طاهره در آمد در آنحال امام حسین علیه السلام که بسن طفولیت بود بخدمت پدر بشتافت وعرض کرد ای پدر بزرکوار همانا خداوند کردکار خواهری بمن عطا

(فرموده)

فرموده چون علی علیه السلام این سخن را بشنید اشك دیدهٔ مبارکش بردیدار همایونش روان کشت حسین علیه السلام از مشاهدت اینحال ملال کرفت واشك از دیده برخسار آورد وعرض کرد ای پدر آیا سبب این اندوه چیست واین کریستن برکسیت فرمود ای روشنی دیده زود باشد که سر این کریستن آشکار واثرش نمودار آید چون روزی چند برکذشت حضرت فاطمه زهرا بعلی مرتضی صلوات الله علیهما عرض کرد ای حجت براهل سماء وارض آیا در تاخیر تسمیهٔ این دختر غرض چیست فرمود ایفاطمه همانا اختیار با احمد مختار است پس فاطمه زینب را بحضور مبارك آنحضرت آورده وداستانرا بعرض رسانید رسول خدایرا دیده پرآب کشت وقنداقهٔ آنمظلومه را درکنار آورده دیده ودیدارش را میبوسید ومیکریست دراینحال جبرئیل ازجانب یزدان فرود کردید تحیت وسلام براند وعرض کرد خدایت سلام میرساند ومی فرماید ای حبیب من نام ایندختر را زینب بکذار آنکاه جبرئیل کریان کردید رسول خدای پرسید این کریه چیست عرض کرد یا رسول الله همانا این دختر از آغاز زندکانی تاپایان روزکار درین سرای ناپایدار بی رنج وعنا ودرد وبلا نخواهد زیست بلکه یکسره با محنت وآلام ایام بخواهد بود کاهی بدرد مصیبت تو مبتلا وکاهی در ماتم مادرش وکاهی در سوك پدرش وکاهی بدرد برادرش حسن مجتبی دوچار خواهد بود وازین جمله فزونتر بمصائب کربلا ونوائب دشت نینوا کرفتار میشود چندانکه مویش سفید وقامتش خمیده خواهد کردید چون اینخبر مکشوف شد اهل بیت اطهار اندوهناك واشکبار شدند وهم در آن کتاب مسطور است که روزی رسول خدای صلی الله علیه وآله درمسجد بودند جناب سلمان از ولادت حضرت زینب بشارت آورد پیغمبر بکریست وفرمود ای سلمان جبرئیل از جانب خدای جلیل مرا خبر آورد که مصیبت اینمولود غیر معدود باشد تا بآلام کربلا

باباز کیرد وهم درآنکتاب مسطور است ﴿ روي ان زينب بنت علي بن ابيطالب عليهما السلام لما تولدت اخبر بذالك رسول الله صلى الله عليه وآله فجاء سيدالانبياء صلى الله عليه وآله منزل فاطمة الزهراء عليها السلام وقال لها يا بنية ائتني بنتك المولودة فلما احضرتها اخذها وضمها الى صدره الشريف ووضع خده المنيف الى خدها فبكى بكاء عالياً وسال الدمع على محاسنه جارياً فقالت فاطمة لماذا بكائك لا ابكى الله عينك يا ابتا فقال يا بنتا يافاطمة فاعلمي ان هذه البنت بعدك وبعدي ابتليت على البلايا ووردت عليها مصائب شتى ورزايا ادهى ﴾ يعني روايت كرده اند كه چون جناب زينب خاتون دختر علي بن ابيطالب عليهما السلام پاى بهنه نمودنهاد در حضرت رسول خداى صلى الله عليه وآله معروض داشتند آنحضرت بمنزل فاطمه زهرا صلوات الله عليها درآمد وفرمود اى دخترك من دختر تراكه بتازه تولد يافته بمن آور چون زينب خاتون را حاضر ساخت رسول خداى اورا بكرفت وبر سينه مباركش بر كرفت وصورت مبارك برصورتش برنهاد آنكاه بلند بكريست چندانكه اشك مباركش بر محاسن شريفش روان كشت فاطمه عليها السلام عرض كرد اى پدر اين كريه از چيست خدايت نكرياناد فرمود ايدختر من اي فاطمه دانسته باش كه بعد از تو وبعد از من اين دختر دوچار بليتها شود ومصيبتهاى كوناكون ورزيتهاى رنكارنك بروى چنك درافكند راوى ميكويد در اينحال فاطمه صلوات الله عليها بكريست واز آن پس عرض كرد اى پدر ثواب آنكس كه بروى وبرمصايب او بكريد چيست رسول خداى صلى الله عليه وآله فرمود ﴿ يا بضعتي وقرة عيني ان من بكى وابكى عليها وعلى مصائبها يكون ثواب بكائها كثواب من بكى على اخويها ﴾ اى پارهٔ تن وروشنى ديده من همانا هر كس برزينب وبر مصايب او بكريد ثواب كريستن او مانند اجر وثواب كسى است كه بر دو برادر او حسن وحسين كريه كنند

﴿ ثم سماها زینب علیها السلام ﴾ از پس اینکلمات که رسول خدای صلی الله علیه و آله با فاطمه زهرا بپای بردنام آنمظلومه را زینب نهاد ونیز درین کتاب مسطور است که جناب زینب خاتون سلام الله علیها درایام کودکی با برادرش امام حسین علیه السلام چنانش انس ومحبت بود که جز در آغوش و دامان آنحضرت سکون وآرام نمیکرفت و بهرهنکام که درخدمت امام حسین علیه السلام بودی یکسره دیده بر دیدارش داشتی ودیدار از دیدارش فرو نکذاشتی وساعتی از حضور مبارکش دوری نتوانستی واکر دور شدی بکریستی وانیخال بداعقام پیوست که روزی حضرت فاطمه زهراء درخدمت رسول خدای عرض کرد ای پدر شکفت محبتی بیرون از نهایت که درمیان زینب وحسین ظاهر است چنانکه بی دیدار حسین شکیب نیاورد اکر ساعتی بوی حسینرا نشنود جانش بیرون شود چون رسول خدای صلی الله علیه وآله این سخن را بشنید آه درد ناك بر کشید واشك دیده بر چهره روان کردانید وفرمود ای روشنی چشم من این دخترك من زینب باهزار کونه رنج و تعب دو چار وبانواع مصایب وبلا کرفتار خواهد شد چندانکه انشاء الله درین کتاب در موارد خود مسطور کردد

﴿ حکایت تزویج جناب ام کلثوم علیها السلام با عمر بن الخطاب ﴾

در کتاب قاموس اللغه مسطور است کلثوم بضم اول وسکون لام وضم ثای مثلثه و واو ساکنه ومیم آنکس را کویند که چهره اش فربی و پر کوشت باشد لکن بیرون از ترشروئی بلکه نیك روی باشد ونیز در تحفة الاحباب کوید کلثوم بمعنی نیك صورتیست بالجمله درکتاب ناسخ التواریخ واستیعاب در ذیل صواحبات رسول خدای صلی الله علیه وآله از جناب ام کلثوم دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یاد کرده اند ودر جمله صواحبات مسطور داشته اند وازو وفرزندش زید ورقیه که

از عمر بن الخطاب پدید آورد اسم برده اند لکن از جناب زینب خاتون دختر امیر المؤمنین صلوات الله علیه درشمار صواحبات نام نبرده اند با اینکه زینب دختر رسول خدا را صلی الله علیه وآله مرقوم داشته اند واز این خبر مفهوم میشود که جناب ام کلثوم علیها السلام میبایست از حضرت زینب خاتون سالخورده تر باشد و نیز خواستکاری عمر ام کلثوم را مؤید این مطلب تواند شد چه اگر زینب خاتون مهین تر بودی باید اورا عمر خطبه کند ومعلوم نیست درآنوقت عبدالله بن جعفر حضرت زینب را تزویج کرده باشد وبالجمله صریح نتوان کرد والعلم عندالله تعالی درکتاب عمدة الطالب مسطور است که رقیة الکبری مکنات بام کلثوم را بسرای عمر بن الخطاب بطریق زناشوئی فرستادند وعمر بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام پیام کرد که از رسول خدای صلی الله علیه وآله شنیدم میفرمود هرحسبی ونسبی بر روزکار قیامت قطع میشود مگر حسب ونسب من همانا مرا از آنحضرت حسبی است دوست میدارم که بشرف نسب نیز نایل شوم وام کلثوم را خطبه کرد وعلی علیه السلام ام کلثوم را باوی تزویج فرمود وعباس بن عبد المطلب باجازت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام متولی امر تزویج شد وعمر را از جناب ام کلثوم پسری پدید آمد که زیدش نامیدند واوبامادرش ام کلثوم بیکوقت جهانرا بدرود کردند وبرهردو تن نماز بکذاشتند وبعد از هلاك عمر عون بن جعفر بن ابیطالب جناب ام کلثوم را در حباله نکاح در آورد وچون عون بدیکر سرای راه بر کرفت برادرش محمد بن جعفر آنحضرترا شوهر کشت سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص کوید عمر بن الخطاب در زمان خلافت خویش جناب ام کلثوم را خطبة کرد امیر المؤمنین علیه السلام امتناع ورزید وفرمود ام کلثوم کودکست وهم اورا نامزد برادر زاده ام پسر جعفر کرده ام اینکار برعمر دشوار کشت عباس بعلی علیه السلام

عرض کرد اورا با عمر تزویج فرما چه اروی سخی شنیده ام که اگر مسؤل اورا باجابت مقرون نداری فتنه نخواهد انگیخت لاجرم علی علیه السلام اورا با عمر تزویج فرمود و عمر گفت درین امر جز پیوستن شرافت حسب رسول خدای صلی الله علیه وآله را باحلالت نسبش مقصودی نداشتم وهم سبط ابن جوزی گوید جدم در کتاب المنتظم گوید علی علیه السلام ام کلثوم را بعمر فرستاد تابدو نگران آید عمر او روی ملاطفت دست بساق پایش نمود اما ابن جوزی گوید اینکار هرگز شاید و بس قبیح مینماید چه اگر جناب ام کلثوم کنیز کی بیش نبود اینعاملت روا نبود وانگهی لمس اجنبیه باجماع مسلمانان جایز نیست چگونه عمر را بچنین نسبت منسوب توان داشت و نیز گوید آنچه مارا روایت آورده اند اینست که چون علی علیه السلام با عمر پیام داد که ام کلثوم خرد سال است گفت اورا بمن فرست امیر المؤمنین علیه السلام اورا بعمر فرستاد وهم جامهٔ با او فرستاد وام کلثوم را فرمود باعمر بگوی پدرم بتو میگوید آیا این جامه او مهر توصلاحیت دارد چون ام کلثوم نزد عمر شد عمر بدقت نظر دروی نظاره شد وگفت بپدرت عرضه دار آری چون ام کلثوم بخدمت پدر شد عرض کرد ای پدر ﴿ لقد ارسلنی الی شیخ سوء لقد صوب النظر فی حتی کدت اضرب بالثوب انفه ﴾ همانا مرا نزد پیری نکوهیده فرستادی که چنان بدقت در من نظرهمی کرد که خواستم آنجامه را بر بینی او بزنم واز آن پس ام کلثوم را ازعمر زید متولد شد وچون عمر بقتل رسید عون بن جعفر اورا تزویج نمود لکن ازوی فرزندی نیاورد وبعداز وفات عون برادرش محمد بن جعفر اورا کابین بست و بعد از وی برادرش عبدالله بن جعفر آنحضرت را در حباله نکاح درآورد وام کلثوم درسرای عبدالله بدیگر سرای خرامید وازین خبر میرسد ام کلثوم همان حضرت زینب خاتون باشد که ام کلثوم کنیت داشته وتصریح مینماید که

این حضرت زینب که ام کلثوم کنیت داشته وبسرای عمر رفته از زوجات دیگر امیر المؤمنین است نه از حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها که باز تردید در سرای عبد الله جعفر بوده است چه معلوم نیست که عبد الله جزا وجت هردو دختر امیر المؤمنین علیه السلام افتخار داشته باشد اما از اینکه سبط ابن جوزی نمی‌نویسد که عبدالله را از ام کلثوم فرزندی پدید شده بیرون از غرابت نیست چه حضرت زینب را چنانکه معلوم آید از عبدالله بن جعفر فرزند اناث و ذکور بوده است دیگر اینکه گوئیم وی ام کلثوم صغری بوده است در جلد دویم از کتاب دوم وجلد چهارم از کتاب دویم ناسخ التواریخ مسطور است که در سال هفدهم هجری عمر بن الخطاب بحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرستاد وام کلثوم را از بهر خویشتن خواستاری نمود این سخن در خاطر علی علیه السلام ثقلی بزرگ بیفکند وفرمود ام کلثوم هنوز کودکست نه هنگام آن است که اورا بشوهر فرستند عمر گفت یا ابا الحسن من آرزومندم که بدین کرامت مخصوص شوم چندانکه هیچکس را چندین آرزو نباشد علی علیه السلام فرمود من اورا تزویج کنم وبسوی تو فرستم تا اگر در خور اینمقام باشد تورا باشد وام کلثوم را عقد بست بسرای عمر فرستاد وچهار هزار درهم در کابین او مقرر گشت عمر بدیده مهر وحشادت دروی نگران شد ودست فرابرده جامه از ساقش برکسو کشید ام کلثوم غضبناك شدوفرمود اگر نه آن بودی که امیرالمومنین بزدی بینی تورادرهم بشکستم وبروایتی فرمود چشم تورا برمیکنم راز نزد عمر بیرون شد وبحضرت پدر بیامد وعرض کرد مرا بنزدیك پیری نکوهیده کیش فرستادی فرمود ایفرزند اوشوهر تست بالجمله روز دیگر گاهیکه مهاجر وانصار نزد عمر حاضر شدند گفت مرا ترحیب وترجیب گوئید ومبارکباد فرستید گفتند سبب چیست گفت ام کلثوم دختر علی را کابین بستم ﴿ سمعت رسول الله صلی الله علیه

(وآله)

وآله يقول كل نسب وسبب وصهر منقطع يوم القيمة الانسبي وسببي وصهري فكان لي به النسب والسبب واردت ان اجمع اليه الصهر ﴾ از رسول خدای صلی الله علیه وآله شنیدم میفرمود هر نسبی وسببی وصهری در روز قیامت قطع میشود مگر رشته خویشاوندی ودامادی من هما نا من از قبیله قریشم خویشاوندی من با رسول خدای استوار است خواستم بدامادی آنحضرت شرافتی دیگر بدست کنم پس ام کلثوم دختر علی را تزویج نمودم وشمارا واجب است که مرا تهنیت گوئید وعمر را از جناب ام کلثوم فرزندی پدید شد که اورا زید نام کردند وذوالهلالنیش میگفتند وزید با مادرش در یکروز وفات کردند وبروایت ابی محمد در کتاب الامامه امیر المؤمنین علیه السلام ام کلثوم را باعمر تزویج وکابین بست ولکن چون صغیره بود نتوانست باوی بطریق مضاجعت شود وپیش از آنکه مضاجعت نماید مقتول گشت اما این روایت چندان محل عنایت نتواندبود چه ام کلثوم درآنوقت از بیست سال کمتر نداشته است مگر اینکه این ام کلثوم صغری است که نه از بطن فاطمهٔ زهرا است وبعد از عمر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ام کلثوم را باعون بن جعفر تزویج نمود و بعد از عون ضجیع محمد بن جعفر شد وصاحب نورالابصار گوید ام کلثوم کبری قبل‌از وفات رسول خدای صلی‌الله علیه وآله بجهان آمد وعمر بن الخطاب اورا تزویج نمود وزید الاکبر ورقیه را از عمر بزاد و ام کلثوم وپسرش زید در وقت واحد بمردند وابن عمر بر ایشان نماز بگذاشت وچون معلوم نشد کدامیك پیشتر وفات کرده اند هیچیك وارث آن یك نشد وحکم توارث معلوم نگشت وبروایت پاره از نقله اخبار ومحدثین حضرت ام کلثوم که زید بن عمر و رقیه را از عمر بزاد در زمان سعادت توامان حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله علیه در مدینه طیبه از دار فانی بجنان جاودانی خرامید ووفات او وپسرش در یکروز اتفاق افتاد وتقدم

وتأخری در موت مادر وپسر مشهود نیامد تا بر توارث حکم شود ودر جنازه آنمخدوهٔ محترمه حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام حضور داشتند وجماعتی از مشایخ بزرك واعیان آن زمان چون ابن عباس وعبدالله بن عمر وابوهریره حاضر شدند وبفرمان امام حسن علیه السلام عبدالله بن عمر در نماز تقدم گرفت ودر حال نماز جنازه زید را بطرف امام نماز وجنازهٔ ام کلثوم را بجانب زید نهادند و گفتند سنت بر این جاریست که مرد بر زن مقدم باشد واز این اخبار معلوم میشود که ام کلثوم بنت علی علیه السلام که در یوم الطف وسفر شام با اهل بیت خیرالانام همراه بوده از بطن صدیقه طاهره علیها السلام نیست بلکه همان ام کلثوم صغری است که مادرش ام سعید بنت عروه ثقفی است وهم آن روایت که آورده اند که بعد از هلاك عمر ام کلثوم را امیر المؤمنین علیه السلام بسرای خود آورد وبشوی دیگر اشارت نکرده اند، مؤید همین است که در زمان امام حسن علیه السلام وفات نموده وآنکه بعضی نوشته اند که جناب ام کلثوم را سفیر قسطنطنیه در مجلس یزید بدید وبشناخت وخود را در حضرتش شناخته داشت نتوان بصحت همعنان آورد چه این نویسنده خود در جای دیگر بطوری باین داستان لب میگشاید که حضرت ام کلثوم علیها السلام زوجه عمر در این مجلس حضور نداشته است چنانکه هم اکنون بآن دو نگارش گذارش میرود همانامسطور داشته اند که سروش کشیش اعظم مصر که در شهر اسکندریه جای داشت بامپراطور قسطنطنیه هیراکلیوس نوشت اگر امپراطور دو شیزه خویش دادوس را بشرط زنی بعمر بن الخطاب باز دهد تدبیری براندیشم که مملکت مصر دیگر باره درتحت تصرف این سلطنت اندر آید واین سخن از آن میگذاشت که اورا با عمرو بن العاص فاتح مصر طریق ودادو اتحاد برگشاده بود هیراکلیوس در پاسخ نگاشت که عمر را چون ام کلثوم

که در جهانش انباز نیست زوجه همراز است چگونه بمصاهرت من دمساز آید چون این داستان در آستان پسر خطاب مکشوف گشت از بهر آنکه بر پادشاه روم معلوم افتد که آورا چگونه زوجه گرامی و نژاده وارجمند وآزاده و با جلالت قدر و نبالت منزلت است و هرگز ممکن نخواهد گشت که دختر قیصر باوی همسر وباعمر هم بستر آید باجناب ام کلثوم گفت پاره اشیای نفیسه ومقداری عطریات از جانب خود از برای دختر وزن قیصر بارمغان روان دار آنجناب نیز از آنجمله بعنوان هدیه بفرستاد زوجه هیرا کلیوس نیز عقد مرصعی بتوسط یکتن از بزرگان ودانشمندان درگاه که اورا پتریکودس مینامیدند بحضرت ام کلثوم علیها السلام تقدیم نمود ابن اثیر در تاریخ الکامل در ضمن وقایع سال بیست وهشتم هجری مینکارد درین سال بروایتی جزیره قبرس بدست معویه مفتوح گشت وجماعتی از اصحاب کبار رسول مختار صلی الله علیه وآله نیز در این غزوه باوی همراه بودند واز آنجمله ابو ذر و عبادة بن الصامت وزوجه اوام حرام ابوالدرداء وشداد بن اوس بودند همانا ازآن پیش چون عمر بن الخطاب در زمان خلافت خویش بیمناك شد که مسلمانانرا از نوشتن دریا آسیبی برسد بمعاویه نوشت که از سپردن این سفر اندیشه بر کبر واز آنسوی ملك روم نیز از غزو باز نشست ونامهٔ از در مهر ومودت بعمر بر نگاشت وخاطرش را مستمال همی خواست ازین سوی نیز از طریق دوستی و وداد راه بر گشادند وجناب ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام که زوج عمر بن الخطاب بود پارهٔ طیب وعطریات وبعضی اشیای نفیسه که مرزنانرا بارمغان در خوراست بدستیاری برید بزوجه قیصر فرستاد برید آنجمله را بزن قیصر باز رسانید ملکه روم نیز از تحف آنمملکت اشیای نفیسه بحضرت ام کلثوم تقدیم نمود واز آنجمله عقدی فاخر مرصع بجواهر زواهر بود وچون برید باز گشت وآن ارمغان بدیع

را که صنیع قوة دانش ونیروی بینش بود از حضور عمر بگذرانید عمر آنجمله
ماخوذ داشت ومردم مارا بصلوة جامعه بخواند چون انجمن شدند از اندا
راز بر گشود بجمله کفتند این جمله در ازای آن ارمغا نیست که جناب ام کلثو
از بهر همخوابه قیصر بفرستاد هم اکنون بدو اختصاص دارد. وهیچکس را حق
تورا حق وبهرة نیست چه زوجه قیصر نه اندر شمار مردم ذمی است تا خواهد
بدستیاری این اهدای هدیه از در آشنائی ومداهنت بیرون شود بلکه از مرد
دارالحرب است وپاره دیگر معروض داشتند ها تا ما همواره یکدیگر را بارسا
متحف ومهدی یاد ودلشاد کنیم تا پاداش برخوردار شویم عمر چون این سخنا
بشنید بر اینجمله ندید وگفت این رسول فرستاده ایست از مسلمان واین برید
برید مسلمانان است از نیروی بر مسلمانان گران همی افتد که این عقد را بر
اوبنکرند پس بفرمود تا هدیهٔ زوجه قیصر را به بیت المال بردند وام کلثوم را باندازه بها
آنچه بزن قیصر فرستاده بود بداد بالجمله نوشته اند چون روزگار معویه بپایان ر
وارکان حشمتش راضعیفی بزرگ نمایان گشت وسی هزار تن ازمردم عرب در
قسطنطنیه بقتل رسیدند ومعویه نیز برمرگ خویشتن یقین آمد صلاح در صل
بدید واز تحف نفیسه بدرگاه ملك روم بفرستاد کنتاینتن پادشاه روم نیز همان سف
سابق را که درعهد عمر بمدینه فرستاده بودند برای انجام این امر بدرگاه معو
روانه داشت بتریکو دس سفیر ملك روم را دربای تخت شام چندان مدت اقا
بطول انجامید که معویه بدیگر جهان سفیر گشت وپسرش یزید پلید برجایش بر...
ورسول روم درآن مرز وبوم ببود تا واقعه هایله کربلا پیش آمد واسرای اهل
بیت اطهار را بمجلس یزید نابکار درآوردند سفیر روم در آنمجلس حضور داشت
چون آن جماعت را آنگونه دو چار بند وزحمت وحالت ضعف ومشقت بدیدند..

(گونه)

کوفته خاطر کشت و کفت اینطایفه از چه مردم باشند کفتند از عرب کفت از کدام قبیله کفتند بنی هاشم کفت آنسر بریده که بر ساده یزید است از کیست کفتند از رئیس این اسیران ونامش حسین بن علی است که برخلیفه روزکار باغی کردید کفت کدام علی کفتند داماد پیغمبر ما کفت همانا یکتن از دختران علی زوجه عمر بن الخطاب بود کفتند آری اینوقت یزید روي باو کرد و کفت مکر زن زوجه عمر بن خطاب را بشناسی کفت آری کاهیکه خدمتش را دریافتم از ملکه ما فزونتر بود یزید کفت برادر همان زوجه عمر دختر علی در عراق برمابشورید حکمران عراقش بقتل رسانید واینك اهل بیت اورا اسیر کرده بشام فرستاده است سفیر کفت سوکند باخدای اکر از حضرت عیسی علیه السلام فرزندی مانده بود اورا پرستش میکردیم این پاره چوبی را که میکویند صلیب آنحضرتست قیصر سالها با مملکت ایران رزمها داد تاباز کرفت شما بافرزند زادکان پیغمبر خود چکونه اهتمامات بپای میبرید کرفتیم مردی ازین قوم سر بسرکشی برآورد وشمارا عقیدت برآن رفت که صلاح در قتل او بود این اطفال صغیر وزنهای عاجز را کناه و تقصیر چیست هم اکنون من چکونه با عهد ومیثاق شما باطمینان خاطر باشم با اینکه شما را باخدای وپیغمبر خود اعتقاد نیست همانا اسیران شما را بهرزمان بقسطنطنیه درآورند اکر چند چون بردکان درمعرض خرید وفروش اندر آورند لکن ما بایشان بکمال مهر وحفاوت میرویم بهر حال شمارا درفصول عهد نامه مقرر است که بهر سال باجی بقسطنطنیه بفرستید وهشتصد تن از اسرای عیسوی بما روان دارید اکنون این اسیرانرا درازای آنان بامن کذارید تا بقسطنطنیه کوچ دهم وازین رنج وزحمت باز رهانم یزید ازینکلمات برآشفت و اورا دشنام کفت وخاطر برآن برنهاد که آنعهدنامه را باطل کند ورسول را تباه

کرداند جماعتی از دانشمندان پشکاه اورا منصرف ساختند وپاره دلایل برشمردند تا یزید باوی از در عطوفت واستمالت درآمد ازپس روزی چند اورا با کمال توقیر واحترام بپای تخت روم باز فرستاد وازین سفیر روایت کرده اند که کفت آن سخنان من بطوری در یزید کارکر کردید که رؤس مطهره را بقبرستان دمشق بفرستاد تا مدفون ساختند واسیرانرا بخوردنی وپوشیدنی نوازش کرده رها ساختند وروزی چند از آن پیش که از شام بیرون آیم در چند مجلس مردیرا که با آن اسیران بود نکران همی شدم که با یزید ملاقات همی کردیکی روز درمسجدی که درجنب سرای یزید بود بروساده که یزید برآن بی نشست اورا نشسته دیدم لکن زحمت سفر و مشقت شدید چندانش رنجور ونزار داشته ومزاجش را ازدرجه صحت واستقامت برتافته بود که هیچم کمان نبود که پس از بیرون شدنم در قید حیات باقی مانده باشد معلوم باد که در روایت دیکر که همین راوی مذکور میدارد مینویسد آن سفیر که عقد مرصع را برای ام کلثوم بهدیه حامل بود در اینوقت که دیکر باره بدر بار یزید بیامده بود ام کلثوم را در دمشق بدید خویشتن را درحضرتش شناخته بداشت ویزید ازوی بپرسید که مکر این زنرا بشناسی کفت آری آنهنکام که اورا بدیدم حشمتش از امپراطریس ملکهٔ روم بر افزون بود وخود در اینجا کوید در توضیح مینماید که ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام که پتریکودس رسول مالك روم کفت من اورا در زوجیت عمر بن الخطاب دیده ام واز جانب امپراطریس ملکه دارالسلطنه کنستانتینیل برای حمل هدایا بحضرتش رسول شدم دراین وقت درمجلس یزید حضور نداشت واواز بطن مطهر حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا صلوات الله علیهاست که عمربن الخطاب محض شرف وبقای پیوند باین وصلت مبادرت نمود آنحضرت باپسرش زید که بسبب انتساب بدو جد بزرك اورا ذو

الملالين كفتند در زمان امام حسن عليه السلام در يكوقت وفات نمود چنانكه باين جمله اشارت شد همانا در اينخبر بی تامل نشايد بود چنانكه ابن اثير نيز ازين برافزون نميكويد كه ملكهٔ روم بتوسط همان بريد كه ازطرف جناب ام كلثوم بعضى اشيابراى او بهديه آورده بود عقدى فاخر بخدمت آنحضرت بفرستاد واز رسول وسفيرديكر نام نبرده است والله تعالى اعلم وابن قتيبه دركتاب المعارف كويد ازجمله فرزندان عمر بن الخطاب زيد وفاطمه ميباشند ومادر ايشان ام كلثوم دختر على بن ابيطالب از حضرت فاطمه دختر رسول خداى صلى الله عليه و آله است وميكويد بعضى كفته اند كه اسم دختر ام كلثوم كه ازعمر متولد شد رقيه است وعمر اورا با ابراهيم بن نعيم النحام تزويج كرد ورقيه نزد اووفات كرد وفرزندى ازوى بجا نماند ودر ذيل اسامى بنات مكرمات امير المؤمنين عليه السلام كويد جناب ام كلثوم كبرى دختر فاطمهٔ زهرا سلام الله عليهما درسراى عمر بن خطاب بود واز وى فرزند بياورد چنانكه مذكوركشت وچون عمر مقتول شد محمد بن جعفر بن ابيطالب اورا در تحت نكاح در آورد وبعد از وفات محمد عون ابن جعفر بن ابيطالب آنحضرترا تزويج نمود و ام كلثوم در سراى عون بديكر سراى خراميده ابن اثير در ضمن شرح هلاك عمر بن الخطاب كويد ام كلثوم دختر على بن ابيطالب عليه السلام كه مادرش فاطمه دختر رسول خداى صلى الله عليه وآله است تزويج نمود وچهل هزار درهم در صداقش مقرر داشت وازوى رقيه و زيد پديد كشت وكويد عمر دختر ابوبكر را بخواست و نزد عايشه بفرستاد وام كلثوم خواهر او دخترابى بكرراخطبه كرد ام كلثوم كفت مرا بشوهرى عمر حاجت نيست چه مردى تنك عيش وبا زنان بخشونت وشدت باشد عايشه بعمرو بن العاص فرستاد عمر وكفت من اينكار را سهل كنم وتورا آسايش دهم پس نزد عمر بن خطاب شد وكفت مرا خبرى برسيد

که تورا از آنکار بخدای پناه میدهم گفت چیست گفت ام کلثوم دختر ابوبکر را خطبه کرده یانی گفت آری آیا جایز نمی شماری ومرا بااو یا اورا با من در خور نمیدانی عمرو گفت ازین دو هیچیك نیست اما ام کلثوم دختری خرد سالست ودر سرای ابوبکر بنازونعمت ورفق وملایمت پرورش یافته است وتورا در خلق وخوی غلظت وخشونت باشد ما که از ابطال رجالیم از غلظت تودر بیم وهیبت هستیم وتورا از آن خوی وشیمت که بدان اندری واز آن اخلاق که در تو موجود است نتوانیم از هیچیك تورا روی برتابیم چگونه خواهد بود حالت ام کلثوم کاهیکه در امری باتو مخالفت جوید وبسطوت تودو چار گردد آنوقت مردمان گویند حقوق ابوبکر را بجای نگذاشت ودر امر اولاد او برخلاف حق او برفت عمر بخندید وگفت باعایشه چه سازم که باوی درکار ام کلثوم سخن کرده ام عمرو گفت من اورا خاموش کنم وتورا بآن زن که از دختر ابوبکر بهتراست دلالت نمایم واو ام کلثوم دختر علی بن ابیطالب علیه السلام است که بدست آویز این وصلت بارسول خدای صلی الله علیه وآله نسبت بری ونیز عمر ام ابان دختر عتبه بن ربیعه را خطبه کرد وی نیز از مزاو جتش کراهت گرفته وگفت ﴿ یغلق بابه ویمنع خیرة ویدخل عابسا ویخرج عابسا ﴾ یعنی در سرایش رامی بندد وکسانرا از خیرونیکی باز میدارد وعبوس بسرای درمی آید وعبوس از سرای برون عروس را چه باید واز انجمله اخبار معلوم گردید که جناب ام کلثوم که در کربلا وشام حضور یافت ام کلثوم صغری زوجه عبد الله الاصغر بن عقیل است معلوم باد که در کتب تواریخ ومحدثین شیعی درباره تزویج عمر با ام کلثوم بیانات مختلفه ومحظورات کثیره وتحقیقات غیرلازمه است در اینموقع از نگارش ان روی برتافت همانا مردم شیعی را انجمله زحمت واحتیاج چندین کلفت واجب نکرده است وتمسك باذیال جنبه یهودیه چندان وجوبی ندارد

(سید)

سید المرتضی علم الهدی در کتاب خزینة الانبیاء میفرماید که امیرالمؤمنین علیه السلام قبول ایتنا کحت را نفرمود مگر بعد از آنکه بتوعد وتهدد ومراجعت و منازعت پیوست واسباب فتنه وفساد موجود گشت وچون عباس علیه الرحمه نگران گردید که پایان کار بوحشت ووقوع فرقت می انجامد از امیر المؤمنین مسئلت نمود که این امر را بدو حوالت فرماید آنحضرت چنان کرد وعباس آند ختر را با عمر تزویج فرمود وآنکار که براینوجه بپای رود معلوم است که نه ازروی اختیار ونه ازروی ایثار است وشریعت مطهره مباح می دارد مناکحه ازروی اکراه را که در حال اختیار جایز نباشد بخصوص اگر منکح اظهار اسلام نماید وباحکام وقوانین شریعت متمسك باشد سهل است اگر مکره وناچار شوند که قبول مناکحه یهود و نصاری را نمایند جایز خواهد بود الی آخرالجواب علامه مجلسی در بحار الانوار بعد از نگارش برخی اخبار مینویسد که از زراره از حضرت ابی عبدالله مرویست که درباب تزویج ام کلثوم فرمود ﴿ ان ذلك فرج غصبناه ﴾ و بروایتی فرمود ﴿ اول فرج غصب منا ام کلثوم ﴾ آنگاه میفرماید این اخبار با حکایت جنیه منافات ندارد چه آن حکایتي است مکتوم که جز برخواص اصحاب خویش معلوم نداشته اند و معنی اینحدیث چنین است که غصبناه ظاهراً وشیخ مفید در جواب مسایل سرویه میفرماید خبریکه بتزویج نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام دختر خودرا با عمر وارد است ثابت نیست وطریقه نقل اینخبر از زبیر بن بکار است وزبیر آنکس نیست که درنقل خبر محل وثوق باشد چه بسبب آنعداوت که باامیرالمؤمنین علیه السلام داشت در اخبار خود مهتمم وغیر مامونست واینحدیث في نفسها محل اختلاف است چه گاهی چنان مینماید که امیرالمؤمنین علیه السلام خویشتن دختر خویش را بعقد عمر بست وگاهی گویند آنحضرت از دراختیار وایثار دراین امر اقدام نفرمود وبعضی

گویند که عمر را از ام کلثوم فرزندی زید نام پدید شد آنوقت پارهٔ گویند که از زید بن عمر عقب بماند وبعضی گویند زید بقتل رسید واز وی عقب نماند و بعضی گویند زید ومادرش هردو بقتل رسیدند و برخی گویند مادرش بعد از زید بماند وبعضی گویند عمر اورا چهل هزار درهم مهریه نهاد وپارهٔ گویند چهار هزار درهم در صداقش مقرر داشت وبعضی صداقش را پانصد درهم نوشته اند وهم راقم حروف را بنظر رسیده که چون عمر خواست چهل هزار درهم در صداق گذارد قبول مزاوجتش را نکردند و گفتند در صورتیکه باین امر اقدام شود صداقش از صداق حضرت فاطمه سلام الله علیها افزون نباید بود واین اختلاف گونا گون مو... ابطال خبر وحکایت میشود و بعد از جمله در صورتیکه این خبر بوقوع وصحت مقرو... باشد در توجیهش دو وجه اقامت میتوان کرد که با مذهب وعقیدت مردم شیعه نیز منافی نباشد یکی اینکه صحت نکاح بهمان وجود ظاهر اسلام که عبارت ا... شهادتین واداى نماز بجانب کعبه معظمه واقرار بجمله شریعت است صورت می... واگر چند مناکحه آنان که ایمان استوار دارند افضل وآن کس که بهمان ا... ظاهر اسلام منضم است مکروه است لکن گاهی چنان میشود که بسبب ضرور... ووجود کلمه اسلام این کراهت نیز مرتفع میگردد چون امیر المؤمنین علیه السلا... بسبب آن تهدید وتواعد که با آنحضرت داد بقبول اینکار اضطرار یافت چه بر... خود وشیعه خود دراین امتناع بیناك بود ضرورة اجابت کرد چنانکه گاهی پیغمبرا... مثل لوط علیه السلام با اظهار کلمه کفر بجهت رفع مفسدتی عظیم ناچار میشدند و... فرمود ﴿ هذه بناتى هن اطهر لكم ﴾ وآن کفار گمراه را که خدایتعالی بهلاك آ... فرمان کرده دختران خویش را درمعرض عقد درمی آوردند تا با پسران در بیامیز... ورسول خدای صلی الله علیه وآله دو دختر خود را قبل از بعثت بادوتن کافر بت

(پرست)

پرست عتبة بن ابی لهب وابوالعاص بن الربیع تزویج فرمود وبعد از بعثت درمیان هردو باهر دو مفارقت افکند وهم مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید که بعد ازآنکار نمودن عمر نص را وظهور عداوت او با اهل بیت علیهم السلام قول بجواز مناکحت او بدون ضرورت یا حصول تقیه مشکل مینماید واینکه شیخ مفید اصل اینواقعه را انکار مینماید برای بیان آنست که ازطرق اهل بیت بعید است وگرنه بعد از ورود اینجمله اخبار در وجود این مناکحت انکارش عجیب مینماید وهم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست ﴿ان علیا لما توفی عمر اتی ام کلثوم فانطلق بها الی بیته﴾ چون عمر بمرد علی علیه السلام نزد ام کلثوم شد واورا بسرای خود آورد واینحدیث بروجود اینقضیه تصریح مینماید واصل در جواب این امر این است که این مناکحت از روی تقیه واضطرار روی داده واستبعادی درین نیست چه درمقام ضرورت بسیاری از محرمات درجمله واجبات میآید علاوه براین بدستیاری اخبار صحیحه ثابت شده است که امیرالمؤمنین سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین را از رسول خدای صلی الله علیه وآله ازآن ظلم وستمها که برآنها رویداده وبرآنچه واجب میشود بر ایشان که درینمقام بجای بیآورند خبر رسیده بود خدای آن امر را بر ایشان مباح فرمود و رسول خدای تنصیص نمود وباینصورت رفع و تسکین استبعاد حاصل است راقم حروف گوید که از ملاحظه شقوق این مبحث چند مطلب حاصل میشود نخست اینکه ام کلثوم علیهما السلام را بحسب تکلیف ظاهر شرع و وجود اسلام عمر باعمر تزویج فرموده اند وبدانچه امیرالمؤمنین علیه السلام مصلحت وقت ورفع فساد را لازم میشمرده باینکار اقدام فرموده است وجناب ام کلثوم نیز در سرای عمر دارای فرزند بوده است چنانکه از بخبر ناسخ التواریخ در ذیل احوال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در روز سیم خلافت آنحضرت

مردی بیامد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین دانسته باش که عبدالله بن عمر بن خطاب از مدینه باهنگ مکه بیرون شد تا کر تواند مردمرا برتو بشوراند آنحضرت فرمان کرد تا کسی برود واورا ماخوذ داشته باز آورد ام کلثوم دختر علی علیه السلام که زوجه عمر بن الخطاب بود بنزد پدرآمد وعرض کرد که عبدالله عمر را آن قوت و سلطنت نیست که برسخنش وقعی کذارند وبپذیرند همانا بمکه میرود تا درآنجا اقامت کند و در شفاعت او فراوان ضراعت فرمود تا علی بپذیرفت وبفرمود تا از عبدالله عمر دست باز دارند تا بهر کجا که خواهد برود بالجمله اینخبر نیز باز میرساند که ام کلثوم پس از عمر حیات داشته ودر باز ماندکانش مداخلت میفرموده است وآنخبر رسول ملك روم که آنحضرت را در مجلس یزید بدید وخود را در حضرتش شناخته داشت وآنداستان بکذاشت مؤید همین مطلب است ونیز آنخبر که نوشته اند بعد از وفات آنحضرت عبدالله بن عمر بروی نماز کذاشت واز زمان مشخص وحضور حسنین علیهما السلام نام نبرده اند ممکن است که ام کلثوم بعد از قضیه کربلا وباز کشت بمدینه باپسرش زید وفات کرده وابن عمر بروی نماز کذاشته است واینخبر بصحت مقرون تر مینماید دیکر اینکه کوئیم ام کلثوم که عمر اورا تزویج کردند نه از بطن مطهر حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها است بلکه از زوجه دیکر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است وعمر بمحض شرافت وتحصیل اسباب و داد و محبت بر آن اندیشه رفته است که دختری آنحضرترا بسرای داشته باشد وامیر المؤمنین علیه السلام نیز بسبب آنمطالب که خود میدانسته پذیرفتار شده است واینخبر باآنچه نوشته اند آندختر چهار ساله بود وعمرش برزانو بنشاند توافق میجوید ونیز بدآنخبرکه رسول ملك روم از جناب ام کلثوم در مجلس یزید بطور غیبت وحکایت سخن کرد ارتباطی

تواند گرفت ونیز امکانی بعید دارد که عمر بن خطاب از نخست جناب ام کلثوم دختر حضرت فاطمه سلام الله علیهما را بسرای آورده باشد وآنحضرت وفات نموده وپس ازوی ایندختر دیگر را که ام کلثوم صغری باشد در نکاح آورده وزید ورقیه از وی پدید شده باشند وبعد از عمر شوهری دیگر کرده باشد وآنوقت این اخبار بجمله توافق پذیرد وهم مقصود عمر که پیوند با رسول خدای صلی الله علیه وآله را آرزومند بود بجای آمده باشد وهم آنخبر که فرمودند ﴿ ان ذلك فرج غصبناه ﴾ درست گردد وهم آنچه گفته اند صغیره بود صحت یابد ونیز خبر رسول ملك روم با جناب ام کلثوم درست آید واینکه علمای شیعی گویند وقوع این امر بصحت نشاید وام کلثوم بسرای کسی نرفت واگر در ظاهر برفت در باطن نبود واگر رسول خدای صلی الله علیه وآله دو دختر خویش باعثمان تزویج فرمود از آن بود که در آنوقت در ظاهر مخالف نبود لکن دیگران مخالف شدند و برخلاف حکم رسول رفتار نمودند از پیروی امر مناکحت باحکم شریعت ساز کار نیست اینگونه مقدمات وتقریر عنادین را شاید چندان لزومی نرود چه امیرالمؤمنین علیه السلام با آن شکایتها وشکواها که در امر خلافت وبطلان حق خویش که سرآمد جمله مفاسد ومخالفتهاست میفرمود بااینمردم مجالس ومعاشر ومصاحب میگشت و در امورات وارده وحروب بمشورت آنحضرت کار میکردند وآنحضرت با آنچه صواب بود راهنمائی میفرمود پس اگر مناکحتی روی داده باشد آنحضرت خود بهتر داند بمفاسد ومصالح امور وحدود دین واحکام شریعت عالم وحاکم است وازنجمله افزون مقام جلالت وامانت ودیانت وفضیلت آنحضرت از آن بر تراست که اگر درین امر اقدام نمیفرمود ببایست آنحضر ترا بپارهٔ تهدیدات که نه در خور آنحضرت ونه محل قبول احدی از آحاد آنعصراست تهدید نمایند تا بناچار

از روی اضطرار قبول فرماید یا مراعات آن احتیاط و مراعات قوانین شرع چگونه با این
عباس مردی مطاع وفقیه آنکونه پیام که هیچگونه شایسته نبود با آنحضرت می
گذاشت و آن تهدید میفرستاد وامیرالمؤمنین علیه السلام آنکس نبود که اگر جمله
آفرینش در حضرتش از در ستیز وتهویل در آیند بچیزی بشمرد مگرنه آن بود
که چون خواستند بزوجه اش حضرت صدیقه کبری نماز بگذارند آنگونه
معاملات نمود که مراتب رامراعات کردند وبتارکت رفتند ودر رساله صبان مسطور
است که مقتضی احتیاط این است که هرکس که بر رسول خدای صلی الله علیه
وآله از حیثیت قرابت منسوب باشد محبوب ومحترم بدارند اگر چه در نسبش
مطعون باشد چه بطلان طعن وصحت نسب فی الواقع محتمل است بلکه درین مورد
این رعایت از آنانکه مورد طعنی نیستند الزم است ونیز ایشانرا درین نسبت بهر
حالت منفعت باشد وهر کس بایشان مصاهرت جوید نیز در قیامت سودمند گردد
چه مصاهرت باانجماعت مصاهرت بارسول خدای صلی الله علیه وآله است زیرا
که در خبر صحیح وارد است که آنحضرت برفراز منبرفرمود ﴿ مابال اقوام یقولون
ان رحم رسول الله صلی الله علیه وآله لاتنفع یوم القیمه بل ان رحمی موصولة فی الدنیا
والاخرة وانی ایها الناس فرط لکم علی الحوض ﴾ آنگاه میگوید در خبر صحیح است
که عمر بن الخطاب جناب ام کلثوم دختر فاطمهٔ زهرا سلام الله علیهمارا از پدرش
امیرالمؤمنین علیه السلام از بهر خویشتن خواستگاری کرد آنحضرت تعلل جست
وفرمود صغیره است ونامزد پسر برادرش جعفراست عمر در اینباب بسی الحاح
نمودآنگاه برمنبر برآمد وگفت ایمردمان سوگند باخدای هیچ چیز مرادر الحاح
نمودن باعلی درکار دخترش باز نداشته مگر اینکه از رسول خدای صلی الله علیه وآله
شنیدم میفرمود هرسبب ونسب وصهری در روز قیامت بریده میشود مگر سبب

 (ونسب)

ونسب ودامادی من علی علیه السلام بفرمود تا ام کلثوم را بدو فرستادند عمر چون آنحضرترا بدید احترامش را برپای خاست واورا در دامان خویش بنشاند وببوسید و دعای خیرش بفرستاد وچون ام کلثوم بپای خاست ساقش را بگزفت وگفت با پدرت بگوی من خشنودم چون نزد علی علیه السلام شد فرمود عمر با تو چه گفت ام کلثوم جمله افعال واقوال اورا معروض داشت پس آنحضرت اورا با عمر تزویج فرمود وزید پسرش در یکی از ازمنه بمرد ابن حجر گوید تقبیل وضم ام کلثوم بروجه اکرام بوده چه آنحضرت بعلت صغارتش آنمقام در نیافته بود که در وی بمیل خاطر بنگرند تا این کردار حرام باشد ونیز اگر صغیره نبود پدرش آنرا باینحال نزد عمر نمیفرستاد وابن الصباغ گوید اینحکایت در سال هفدهم هجرت رویداده وعمر در ذی القعده همین سال بروی در آمد وچهل هزار درهمش در صداق نهاد راقم حروف گوید اگر اینحکایت در سال هفدهم روی داده باشد جناب ام کلثوم از هشت ونه سال کمتر نتواند داشت بلکه باآن روایت که در وفات مادرش ندبه میکرد ازین افزون داشته چنانکه در بیت الاحزان مذکور داشته وبا اینصورت چگونه اورا صغیره توان دانست وچون کود کانش برزانو جای داد وانگهی ابن صباغ گوید در ذیقعدهٔ همان سال عمر بروی در آمد اگر جزاز دختر فاطمه زهرا سلام الله علیها باشد ممکنست همین قدر آنمقصود یکه عمر در پیوند باحضرت خیر البشر داشت تطبیق نجوید در کتاب تحفة الاحباب نوشته اند که در مصر در مشهد معروف بسیده زینب بنت یحیی المتوج بن حسن الانور بن زیدالاثلج بن حسن السبط بن علی بن ابیطالب علیهم السلام جماعتی از ذریة سیده ام کلثوم هستند وایشانرا عقبی است که بکلثومیون ونیز به طیاره معروف میباشند واگر مقصود از ام کلثوم همان ام کلثوم مادر زیدالاکبر بن عمر باشد وصاحب تحفة الاحباب آنحضرت را قصد

کرده باشد مؤید آنچه است که از زید بن عمر عقب بماند معلوم باد که چون طیاره جهانی یا کویند که بحضرت جعفر طیار سلام الله علیه منسوب باشند لاجرم ازخوای این خبر معلوم میشود که ایشان از اعقاب اولاد جعفر علیه السلام اند که در از دواج جناب ام کلثوم سلام الله علیها بشمار آمد نه از اولاد عمرو الله تعالی اعلم بحقائق الامور والاحوال در کتاب بیت الاحزان از کتاب سرور الشیعه از تفسیر نیشا پوری در ضمن حدیث حقه چنین مینکارد که چون حضرت فاطمه زهرا از دنیا رحلت همیخواست فرمود بر فراز حصیری بیفتاده وبدن مبارکش را در کلیمی ملفوف ساخته امیر المؤمنین بر فراز سر مبارکش جای داشت وامام حسن خود را برسینهٔ شریفش افکنده وامام حسین در پائین پای مبارکش جای نموده وبجمله میکریستند صدیقه طاهره کفت یاعلی حسنین مرا خاموش فرمای که مرا وصیتی چند است نخست آنکه خاطر فرزندانم را کرامی دارد برروی ایشان بالك برنیاوری وبا ایشان بمهرو عطوفت باشی دیکر اینکه از اموال من آنچه سهم من میشود با ام کلثوم ومقداری از آنرا بافقرا سپاري که نفع آن بمن عاید میشود الی آخرالخبر ونیز در همین کتاب مسطور است که چون صدیقه طاهره سلام الله علیها بجهان جاویدان خرامید وامیرالمؤمنین وحسنین ودیکران بکریستن بنشستند جناب ام کلثوم چادری بر سر داشت وسبحه خودرا در کوشه چادر بربسته واز حجره مبارك کریان بیرون آمد وهمی کفت یا ابتاه یارسول الله بعد از ارتحال مادر ماراست کردید مصیبت ومفارقت از خدمت تو وازین پس از حضرت تو وخدمت مادر مظلومه خویش محروم ماندیم معلوم باد که ازین پیش نیز در این کتاب بپارهٔ فقرات اینده خبر اشارت رفت اما خبر نخست بسیار بعید مینماید چه در باب تقسیم ارث وانفراد حضرت ام کلثوم از سایر اولاد چکونه باقانون شرع توافق میجوید ونیز اکر این

خبر صریح وصحیح باشد چرا دیکران بنکارش آن اشارت نکرده اند وهمچنین چادر برسر داشتن وسبحه با آن پیوستن واینکلمات برزبان آوردن باسن جناب ام کلثوم توافق نمیجوید چه اکر بعد از حضرت زینب چنانکه از جمهور اخبار مستفاد میشود تولد یافته باشد باید در زمان حضرت صدیقه طاهره صلوات الله علیها شیر خواره باشد بلکه چنان مینماید که اکر این خبر نخست ودوم مقرون بصدق باشد حضرت صدیقه را بجز ام کلثوم دختری نبوده با اینکه جمله محدثین وموورخین اتفاق دارند که آنحضرترا دو دختراست بلکه رقیه را نیز از حضرت صدیقه طاهره علیها السلام میشمارند چنانکه ازین پیش نیز مسطور شد ودر تمام وقایع سفر کربلا وسفر شام وسایر مطالب و سوانح از هردو نام برده اند واز کلمات وخطب واحوال هردو تن بیان کرده اند

﴿ بیان نام وکنیت والقاب واوصاف حضرت زینب الکبری ﴾
﴿ سلام الله علیها ﴾

نام مبارك ایندختر والااختر حضرت ولی الله الاکبر علی بن ابیطالب صلوات الله علیهما زینب است واین لفظ چنانکه فیروز آبادی در کتاب قاموس اللغة مذکور داشته است از زنب از باب فرح است یعنی فربه شد واز زنب بروزن احمر یعنی فربی است وبابن علت زنرا زینب نامندیا این کلمه ماخوذ است از زینب که بمعنی درخت نیکو منظر خوشبوی میباشد یا اصل آن زین اب است یعنی خوب پدر و ازینکلام معلوم میشود که در بعضی کتب که نام آنحضرترا زین ابیها نوشته اند این معنی ر قصد کرده اند وکنیت این حضرت را چنانکه صاحب عمدة الطالب نوشته است ام الحسن بوده است در کتاب ناسخ التواریخ نیز آنحضرت را باین کنیت مکنات دانسته ودر هر دو کتاب نیز مسطور است که امیر المؤمنین علیه السلام را دختریست که اورا ام الحسن میناميدند اختلافی که مابین ناسخ التواریخ

و عمدة الطالب است در ترتیب شوهر اوست وبالضرورت از آنانکه از ناسخ التواریخ مستبعد دانسته اند که با اینکه امیر المومنین علیه السلام را دختری ام الحسن نام است چگونه حضرت زینب را نیز ام الحسن کنیت باشد بعید است چه اولا اگر استبعادی باشد از مثل صاحب عمدة الطالب فاضل عالم نسابه است دیگر اینکه در اولاد ائمه اطهار ورسول مختار ودیگر در طوایف عرب بسیار بوده است که اسامی متعدده بر یکتن مینهاده اند مثل جناب سکینه خاتون یا چند تن را بیکنام ویك کنیت میخوانده اند مثل علی اکبر واوسط واصغر وزینب کبری وصغری وام کلثوم کبری وصغری ونیز اسامی زوجات واولاد ایشان یا خواهر وبرادر را بااولاد ذکور واناث بیکطریق مینهاده اند چنانکه در اولاد حضرت زینب نیز ام کلثوم هست و بروایتی جناب سیدالشهداء علیه السلام را دختریست که زینب نام داشته ومعلوم میشود که آن امام والامقام را با این خواهر گرامی کوشش بوده است دخترش را بنام او نام کرده واین همان دختراست که در خرابه شام وفات کرده چنانکه درجای خود مذکور شود وهمچنین حضرت امام حسن وامام حسین وامام زین العابدین وخواهران ایشانرا اولادها هستند که بنام وکنیت اعمام وعمات خود نام دارند چنانکه ازین پیش بعضی مذکور شدند واگر بخواهیم ازجماعت را نام بریم جمعی کثیر خواهند بود وبر آنانکه برکتب انساب نظردارند پوشیده نیست والقاب وکنای آنحضرت را چنانکه بعضی از علما یاد کرده اند میتوان اینگونه شناخت ام کلثوم را از کنای آنحضرت شمرده اند وآنحضرترا ناموس کبریا وعصمت صغری وزینب وامینة الله وصدیقة الصغری ونائبة الزهراء وقرة عین المرتضی وموثقه وعارفه وکامله وعالمه غیر معلمه وفهمه غیرمفهمه که برلسان مبارك امام گذشته است ونیز مظلومه که غالباً بانام مبارکش توام است معلوم باد که در اینمقام از تحقیق مطلبی ناگزیریم

همانا با آنخبر که تولد آنحضرترا چنانکه مشروح گردید در اواخر شهر رمضان سال نهم هجری در زمان مراجعت حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله از سفر تبوك میرساند وتازمان رحلت رسول خدای صلی الله علیه وآله پانزده ماه افزون نخواهد بود اگر بنگریم وآنوقت گوئیم بعد از حضرت زینب حضرت ام کلثوم وبعد از ام کلثوم محسن شش ماهه سقط گردید بعید خواهد شد چه اینمدت کافی نخواهد بود ونیز با آنخبر که حضرت فاطمه سلام الله علیها در حال وفات وصیت فرمود که از اموال من آنچه سهم منست بام کلثوم دهید واز زینب نامی مذکور نیست نیز بعید است که این یك طفل صغیره بی بهره بماند وهم از آنخبر که در بحارالانوار در ذیل شهادت حضرت امیرالمؤمنین از امام زین العابدین علیهما السلام مسطور است که لبابه برفراز سر آنحضرت وام کلثوم در کنار هردو پای مبارك نشسته بودند وچون بخویش آمد بهردو نظر فرمود معلوم میشود که ام کلثوم همان زینب ولبابه نام دختر دیگر آنحضرتست واگر دختر آنحضرت بوده است ممکن است که زوجات دیگر باشد وممکن است لبابه از جمله ازواج آنحضرت باشد چنانکه باینخبر درجای خود اشارت رود وهم از خبر صاحب عمدة الطالب که درذیل بیان شهادت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بعضی مقامات زینب را طرف پارهٔ مکالمات میگرداند ودر دیگر کتب از ام کلثوم نام میبردند مشهود میآید که زینب همان ام کلثوم است ونیز از اغلب اخبار وحکایات ومکالمات که همه برریاست وبزرگتری حضرت زینب دلالت مینماید وبعد از آن در پارهٔ کتب وبعضی کلمات وحکایات وخطب مبارکه ومخاطبات رانسبت بام کلثوم میدهند وریاست او با بزرگتری زینب خاتون مخالف خواهد بود چنانکه بخواست خدای در طی اینکتاب اشارت خواهد یافت چنان مکشوف می افتد که ام کلثوم همان جناب زینب خاتون است

کاهی آنحضرت را بنام وکاهی بکنیت میخوانده اند چنانکه مثلا درباب ائمه اطهار صلوات الله علیهم نیز باین شیمت رفته اند کاهی درحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا علی وکاهی یا ابا الحسن و کاهی یا ابا تراب عرض میکرده اند ویا حسن ویا ابا محمد و یا حسین و یا ابا عبد الله وکذلك غیر ذلك و از اینست که درباره کتب کاهی فلان حکایت یا فلان خطبه را بنام زینب نسبت داده اند وکاهی همانرا بعینها بنام ام کلثوم نکاشته اند وآنوقت پاره کمان کرده اند که ایشان دوتن هستند و در عجب رفته اند که این اختلاف روایت در روایتی معین از چیست ونیز ممکن است که اکر درحالت مصیبت وسوکواری خطاب بنام و کنیتی علیحده شده باشد اراده یکتن را کرده باشند وبرای اظهار عجب یا عظمت مصیبت یکتن را کاهی بنام و کاهی بکنیت بخوانند مثل اینکه در مقام استغاثه کویند ای علی ای ابوالحسن ای ابو تراب ای امیرالمؤمنین یا ای محمد ای رسول الله ای خیرالانام یا ای الله ای رحمن ای رحیم ای کریم ای خالق ای قادر فریاد ما بجوی وبرما رحمت فرست ومارا درباب یا در مقام ترحم وندبه کویند ای صبیه ای سکینه ای ام فلان بیاحالت پدر وبرادر را بنکر و روز کار آشفته خود را نظاره کن وانجمله اسامی و کنی والقاب واوصاف جز یك مخاطب و مخاطبه را منظور نخواهند داشت اما حاضران چنان دانند که اشخاص متعدده را جویند آنکاه در نقل ونکارش حکایت معلومات خویش کار کنند ودیکرانرا دستخوش شك وریب دارند واز آن پس برآن نهج قلمی از پی قلم وحکایت از پی حکایت رود وبموجب اختلافات واستعجابات کثیره آید واکر انجمله را که برآن اشارت رفت محدثین آثار ومورخین اخبار معتمد علیها انکارند توانیم کفت که بالصراحه آن ام کلثوم که زوجه حکمران زمان یعنی عمر بن الخطاب شد همان ام کلثوم صغری است که مادرش از دیکر زوجات محترمات حضرت امیر المؤمنین صلوات

(الله)

الله علیه است ودر وقایع کربلا وشام آن ام کلثوم که دارای رتبه ریاست وامارت خاندان رسول خدای وسید الشهداء بوده است همان جناب زینب خاتون کبری است وام کلثوم دیگر که دارای چنین مقام نیست اکر بوده است از دیکر بنات مکرمات امیرالمؤمنین یا جناب سید الشهداء سلام الله علیهم است چنانکه ازین بعد نیز بخواست خدا در مقامات مناسبه مکشوف آید ومع ذلك که حکم صریح نتوان کرد وعلم بحقیقت این امور جز در حضرت علام الغیوب والحقایق وائمه هدی صلوات الله علیهم موجود نیست اکنون نظر بپارهٔ مسائل زینبین پاره مسایل نا چاریم وبمعنی روح ونفس ووحی والهام وتحدیث ونکت ونقر وعصمت وفرق میانه رسول ونبی محدث وغیرها اشارت کنیم تامطالعه نمایند کان را بصیرتی کافی حاصل وبمراتب ائمه اطهار وذریه ابرارخبرتی وافی پدید نمایند وشئونات ومراتب آنحضرت عصمت آیت را بشناسند ومختصر ندانند ونیز مکشوف افتد که در نفس باید چه مقامی پدید کرد که بتواند دارای رتبتی شود که مرکب آنکونه روح کردد که بدستیاری آن بدرجه نائل شود که معصوم یا رسول یا نبی یا محدث وصاحب دیکر مراتب عالیه سامیه آید ودر لباس وهیکل انسانی بدون تکیف بکیف وقیاس بمقیاس ووجود واسطه خارجیه با مجردات وهیا کل نورانی الفت بتواند یافت واورا چکونه قوی بایستی تا بدون کلفت درلباس بشر بدید اریا استماع کلام ملك ودریافت آنکونه مطالب سامیه را که مراکز عالیه اش نزهتکا هست آشنا وتوانا وحماش را نیرومند تواند کردید واین بیا را نخست بپاره مراتب وشئونات حضرت زینب سلام الله علیها ملحق کردانیم

﴿ بیان پارهٔ مراتب وشئونات خاصه حضرت زینب خاتون سلام الله علیها ﴾

شئونات باطنیه ومقامات معنویه حضرت صدیقه صغری نائبه زهرا امینهٔ خدا

ناموس مسکبریا اختر برج عصمت و کوهر درج عفت و ولایت آسیه اسوت هاجره رتبت مریم مکرمت سارا سیرت صفورا صفوت خدیجه آیت فاطمه دلالت امینة الله العظمی موثقه علیا بنت المصطفی وقرة عین المرتضی وشقیقة الحسن المجتبی و الحسین سید الشهداء عالمه غیر معلمه فهمه غیر مفهمه عارفه کامله محدثه دختر عصمت پرور بتول عذراء جناب زینب کبری صلوات الله علیهم و علیها را هیچکس نتواند در حیز تحریر وتقریر درآورد وقلم نویسندگان روزگار از احصای فضایل ومناقب آنمخدرهٔ محترمهٔ دوجهان ومحبوبهٔ خداوند منان عاجز است چنانکه نوشته اند ﴿ فان فضائلها وفواضلها وخصالها وجلالها وعلمها وعملها وعصمتها وعفتها ونورها و ضیائها وشرفها وبهائها تالیة امها صلوات الله علیهما ﴾ در مراتب فصاحت وبلاغت آنحضرت تمام فصحاء وبلغاء اقرار واعتراف دارند ومراسم عصمت وعفت و عقل ودانش او از آن افزونست که در حیطه کذارش کنجایش جوید درجه محبت و دوستی اینحضرت عصمت آیت نسبت با برادر والا کوهرش بآن میزان بود که هر روز چند مرتبه خدمت حسین علیه السلام را دریافتی و دیده بدیدار مبارکش روشن وخاطر بحضور شرافت دستورش کاشن ساختی تا بآنجا که کفته اند در اوقاتیکه اقامت نماز خواستی از نخست نظر بصورت آن کعبهٔ مقصود و قبلهٔ اهل حاجت وحقیقت افکندی آنکاه در حضرت بی نیاز بنماز و نیاز بایستادی شوق اینحضرت بامنقبت را در امر جهاد وتقویت دین خالق عباد از آنجا معلوم توان کرد که درخدمت برادر والا اخترش از مدینه طیبه و حرم جدش رسول خدای صلی الله علیه وآله بیرون شد واز چنان مقام امن وامان بزمین بلاآئین کربلا برفت ودر روز عاشورا آنمصیبات بدید که دید وآن بلیات ورزیات کشید که کشید اکر نقل پارهٔ ازآن بلیات را بر اذیال جبال راسیات و آفاق ارضین وسموات

افکندند بجمله متلاشی شدند واکر آتش آن صوادر را بر بحار بیکران عرض دادندی بتفسیدند واکر ملائك هفت آسمان را در معرض آن مصیبات درآوردند تاقیام قیامت از قیام واستقامت بیفتادند واکر شکوه برکوه افکندی بستوه در آوردی واکر شعله برفلك اخضر برآوردی پرشر رساختی محققا از آغاز خلقت تا اکنون از هیچ زنی از زنهای انبیا واولاد اولیا این حلم وبرد باری پدید ار نیامد بلکه اغلب انبیا واولیا را مایه حیرت کردید آنکونه شکیبائی پیشهٔ فرمود که شکیبائی در حضرتش جز بعجز و درواني وبیچارکی وشکیبائی چاره نداشت ودر مقام یاری دین وحمایت امام مبین بآندرجه پیوست که کمتر مساعدتش تقدیم دو فرزند سعادت آیتش بمیدان شهادت بود ودست محمد وعون را بکرفت ودر استان مبارك برادرش امام همام علیه السلام حاضر ساخته عرض کرد جدم خلیل قبول فدا فرمود تونیز این قربانی از من بپذیر والبته اکرنه آن بودی که برزنان جهاد وقتال وارد نکشته در هرآن هزارجان نثار جانان کردی وبهر ساعت هزار شهادت خواستار شدی وقار و سکینه اش بآن رتبت نایل کشت که چون روز عاشورا دو پسرش را شهید کردند از خیمه پای بیرون نکذاشت ودر شهادت حضرت ابی الفضل العباس علیه السلام از خیمه بیرون نتاخت لکن چون نخل قامت قیامت آیت جناب علی اکبر سلام الله علیه را برخاك افکندند بادیدهٔ نمناك وسروپای برهنه فریاد کنان بیرون دوید وهمی فرمود یا حبیباه ویا ثمرة فواداه پرسیدند کیست کفتند زینب دختر علی ابن ابیطالب صلوات الله علیهم است پس خود را بر روی نعش علی اکبر انداخت امام علیه السلام دستش را بکرفت وبخیمه باز آورد و در مقام اتحاد نفسانی باحضرت سید الشهداء بآنمقام اتصال یافت که چون سر مبارك امام علیه السلام را برروی نیزه نکران شده وآنخون برچهره مبارکش بدید چنان

سر مبارك را بچوبه مقدم محمل زد که خون از زیر مقنعه جاری کشت و در درجه جلالت مقام وقوت نفس وصدق ایمان ونهایت حلم وعلم با ترتبت پای نهاد که با اینکه درمقام امام عصر علی بن الحسین علیهم السلام درحکم رعیت بود چون در چهرهٔ مبارکش حالت اضطراب بدید بنصیحت امام روزکار زبان بر کشاد و حدیث ام ایمن را که درمقام خود مسطور میشود تذکره فرمود و در مراتب فهم وعلم ودانش و بینش آندرجه را دریافت که امام روزکار عالمه غیر معلمه وفهمه غیر مفهمه وعارفه کامله خواند و در توانائی حفظ اسرار ولیاقت ودیعت اسرار امامت بآن رتبت نایل شد که تامدتی بسبب تقیه وجهات دیکر از جانب آنمخدره محترمه بجماعت شیعه نقل احکام واسرار میشد و در مقام جلالت قدر ونبالت منزلت و قرب بمقام امامت وادراك شؤنات ولایت بآنمکانت استقامت کرفت که چون حضرت سید الشهداء علیه السلام راشهید ساختند برآن پیکر همایون واندام غرقه در خون نظر کرده در حضرت خالق بیچون عرض کرد این قتیل قربانی را از آل محمد قبول فرمای واکر اینخبر مقرون بصحت باشد از تمامت مراتب ارفع است چه درمقام آنکونه کلام بر زبان مبارکش بکذشته که ازلسان مبارك جناب سید المرسلین وامیر المؤمنین وائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین میشاید واز عرض این کلام در حضرت مالك علام تبیین مراتب ومقامات آنمخدرهٔ محترمه سلام الله علیها مشهود میشود تادیکران بدانند وبشناسند که دختر امیرالمؤمنین علیهماالسلام را درحضرت خداوند چه منزلت ومقام است واین علیا حضرت راهمان رتبت که خدایش در لوح محفوظ نام نوشت وبلسان معجز نشان پیمبرش باز نمود ومصایب وبلیاتی که خاصه نفوس قدسیه اولیاست بروی مقرر کشت وان استمداد ولیاقت درروی نهاد که تحملش را نیرومند کشت والبلای للولا را مصداق و باچشم و دل پذیرا کشت و

(بر آن)

برآن خران غم و اندوه ونعاع از مایش وستوه که اول صلا بسلسله انبیا زدند با قلب مطمئنه وصدق صفوت ومحبت مبادرت کرفت وآن پیمانهٔ غم در کشید که بحر محیط را کنجایش نبود ودرآن پهنهٔ آزمایش که ازآشوب روز برانکیزش نمایش داشت کذارش کرفت و در احتمال جبال مصایب ودواهی برآن رجال که (لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکرالله) فزایش جست و باکوهر بحرامامت موافقت نمودبلکه میزان کفت مصیبت وشکیبائی این مظلومه بیرون از حضرت سید الشهداء از تمامت شهداء ومصیبت زدکان دشت کربلا واغلب انبیا واولیا برافزونست خدای داند دراین کوهر بحرعصمت واختربرج عفت چه ودیعتی بر نهاده است که عقول مردان روزکار واولیای کرد کار را متحیر ساخته است ودر بحار تفکر حیرت زده وسرکشته بیفکنده است همانا انبیای سلف را که مقام آزمایش فرارسیدی بهرسن یك بیت دو چار شدی چنانکه آدم را فراق بهشت وخلیل را آتش نمرود ونوح را زحمت قوم وموسی را رنج فرعون وسلیمان را آفت دیو وجرجیس را صدمت قتل ویعقوب راهجران یوسف وزکریا را زحمت آنکونه کشته شدن وعیسی را مقاسات بردار شدن وهمچنین اغلب انبیای عظام علیهم السلام هریك بیك خواه شدید و خواه اشد دوچار کشتند وزنان بزرگ جهان نیز پارهٔ بپارهٔ بلیات مثل آسیه وامثال او کرفتار کردیدند لکن مصیبت هیچیك چون مصیبت زینب خاتون سلام الله علیها نبوده است بلکه مصیبت این مخدره بزرکتر وشدید تر است

﴿ بیان مراتب رضا و تسلیم حضرت زینب کبری سلام الله علیها ﴾

معلوم باد که برترین مراتب شرف نفس وقوت ایمان رضا بقضای حضرت یزدان وتسلیم صرف وتوکل کامل است تا بهر چه از جانب خدای واحد رسد از صمیم قلب رضا دهند وهر تیری که از سهام حوادث آید برچشم ودل منزل نهند

فرزند ارجمندش را ببوسید ومسرور کردید این وقت زینب سلام الله علیها عرض کرد ای پدر مارا دوست میداري فرمود آري عرض کرد اي پدر دو دوستی در یکدل جمع نمی شود دیکر اینکه دوستی خالص خاص خداي باشد وبرما از روی مرحمت وشفقت یعنی از جانب خدای پدران مامورند برحم وشفقت براولاد راقم حروف کوید چنانکه از اغلب اخبار معلوم میشود سن مبارك حضرت ابی الفضل عباس سلام الله علیه در سال شهادت آنحضرت سی وپنج سال بوده است و باینصورت تولد همایونش درسال بیست وپنجم هجري خواهد بود وحضرت زینب قریب بیست سال از حضرت ابی الفضل بزرکتر بوده است مکر اینکه اینقصه در یکمجلس روی نداده باشد یاحضرت زینب صغری باشد والله اعلم واینکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بافرزندان کرامی خود آنکرنه سخن فرمود برای آنست که آنطور جواب عرض کنند تامراتب عرفان ایشان برمردمان آشکار کردد چون دارای مقام ورتبت امامت وولایت نبودند تافضایل ومراتب ومعجزات ومناقب وکرامات ایشانرا مردمان کاملا بنکرند وبدانند آنحضرت خواست تاجهانیان بدانند که ایشان را نیز چکونه مقامات عرفان وفضایل وکرامات وایمان است

﴿ بیان شمایل ودلایل حضرت صدیقه صغري زینب کبری سلام الله علیها است ﴾

چنانکه از بعضی اخبار وآثار مشهود می افتد حضرت عصمت آیت زینب کبري سلام الله علیها بالائی بلند وبچهرهٔ نورایش هزار ماه وخورشید مستمند بوده اند مقامات سکینه ووقارش را بخدیجه کبري وعصمت وحیایش را بفاطمه زهراء و فصاحت وبلاغت وتکلمش را بعلی مرتضی وحلم وبرد باریش را بحسن مجتبی و شجاعت ونیروی قلبش را بسید الشداء صلوات الله علیهم همانند شمرده اند ورسول

خدایش بحضرت خدیجه کبری سلام الله علیها همانند فرمود ودر مراسم عبادت و اطاق حضرت احدیت بمقامی واصل گردید که قریب برتبت مامت است هیچ زنی از زنهای روزکار را پس از صدیقه طاهره سلام الله علیها بلاغت وتقوی وفصاحت وزهد وشجاعت وقدس وبردباری وعقل وعلم وفهم وادراك وفراست وعصمت وعفت ومناعت وعبادت وقناعت وامانت وصیانت ودیانت وبصاعت واستطاعت وطاقت وعرفان وایقان وایمان ولیاقت وتوحید ومعرفت نبوده ونخواهد بود وآن مخدره دارای اینکونه مقامات عالیه بود که در ادراك هرمصیبت وبلیت باحضرت سید الشهداء علیه السلام شرکت کرفت واز ثمرهٔ فؤاد وفرزند جکربند بکذشت وآثار اندوه دروی ظاهر نشد وآنچه آنحضرت خواست جزآن نخواست ومتابعت امام باندازهٔ مراتب نفوس وعقول ومدارج ایمان ودانشمندی وبصیرت است لاجرم چون کسی متابعت ومطاوعت وشدت ونهایت اطاعت آنحضرترا نسبت بامام علیه السلام ومراسم شکیبائی بربلایا وشکر کذاری در هرحادثه از حوادث شدیده روزکار را بنکرد معلوم تواند کرد که این وجود مقدس را چه مراتب عالیه و مقامات است که جز از انبیاء واولیاء متوقع نتوان بود وذلك فضل الله یؤتیه من یشاء

﴿ بیان مراتب علم ومقامات نفسانیه حضرت زینب کبری سلام الله علیها ﴾

این حضرت جلالت آیت را عصمة الله وابنة الله وولیة الله وعالمه غیر معلمه و فهمهٔ غیرمفهمه ومحدثه ومخبره موثقة وناموس کبریاء ونائبة الزهراء خوانند ازین عناوین والقاب معلوم میشود که خدایتعالی این نفس قدسی راچکونه استمدادی عطافرموده وچکونه بضاعت ورتبتی عنایت کرده است که بتواند دارای اینمراتب باشد مقام آنمخدره بجائی رسید که درکربلا نسبت بامام زین العابدین علیه السلام که ولی کردکار است درجه حضرت صدیقه طاهره را نسبت بامام حسین صلوات الله علیهم دریافت

(حضرت)

حضرت سید الشهداء درمقامات احترام اینخواهر والا اختر بسی مبالغت میفرمود و از این گوهر بحر عصمت و طهارت ورضا وتسلیم در تمامت آنمصایب هر وقت سخنی بر زبان بگذاشت همه ازروی شکر ورضای بقضاء وتسلیم بامر وارده خداوند تعالی بود صاحب جنات الخلود مینویسد که زینب کبری در بلاغت وزهد وتدبیر وشجاعت با پدر ومادرش همانند بود وبعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام بتمامت امور اهل بیت بلکه قاطبه زمرهٔ بنی هاشم برای درویت آن حضرت اصلاح بپذیرفت راقم حروف گوید همین رتبت بس عالی است که کفالت جماعتی از اهل بیت رسالت وخاندان نبوت وریاست ایشان ودیگرانرا آن حضرت برعهدهٔ کفالت گرفته باشد این امر عظیم را سهل وآسان نتوان شمرد و اینمقام عالی را در خور هر تن نتوان دانست در حقیقت قریب برتبه ومقام ولایت وامامت و وصایت است ومنفرعات این اصل اصیل را دانایان خبیر وبنیایان بصیر توانند دریافت فاضل دربندی درکتاب اسرار الشهاده در ذیل خطب احتجاج حضرت امام زین العابدین علیه السلام وانمخدره سلام الله علیها تحقیقات لطیفه میفرماید و از جمله مینویسد که هر کس درتخطبه حضرت زینب صدیقه در مجلس یزید عنید واحتجاج آنحضرت ونفخات انفاس قدسیه و اطراز کلمات شریفه اش بنگرد میداند که علم و معرفت آن حضرت نه از نوع علوم ومعارف اکتسابیه است چه مانند این احتجاج بر سبیل ارتجال بدون تقدم فکر ورویت محال است که جز از صاحب عصمت علی نمط الاستکفاء او من یلیه صورت وقوع یابد واین نفس نورانیه قاهرهٔ این حضرت است که بر نفس خبیثه رذیله علیه اللعنه غلبه کرد چندانکه باینکه دراین خطب مبارکه واحتجاجات شریفه بر کفر وزندقه وسایر مثالب یزید تصریح مینمود و حاضران همه نگران بودند آن خبیث را وآن امکان نبود که سخن در دهان آنحضرت

بشکنند ومثالب ومعایب خود و پدر وجد وابناع واشاع ایشانرا باین وضوح نشنود واخبار زوال ملك وشرف دودمان خود را استماع نکند چه مراتب طغیان وکفر وعصیان یزید مقتضی آن بود که اگر چند بداند که آنحضرترا بقتل برساند ملکش تباه وخودش واولادش در معرض هلاك میرسند قصور نکند واین سکوت و سکونرا هیچ راهی جز اقتدار نفسانی و روحانی دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام چیزی باعث نبود وچنین اقتدار وقهاریت در حقیقت از خواص وخصایص نبوت مطلقه واصحاب ولایت مطلقه است وهم از عبارت امام زین العابدین در اوقاتیکه در زندان شام بودند ﴿ لم یکن فینا احد یحسن الرطانر غیری ﴾ در میان ما کسی نبود که بزبان مردم روم بخوبی من آگاه باشد باز مینماید که علم بتمامت لغات والسنه وسخن کردن بالجمله از خواص صاحب ولایت مطلقه وعصمت است علی نمط الاستکفاء ونه آنست که هر کس علم او در معارف ومقامات عالیه از علوم مبدأ و معاد وعلوم احوال نفس واخلاق وامثال آن از چشمه سار علوم لدنیه باشد باید بتمامت لغات اهل دنیا والسنهٔ ایشان با آن کثرت واختلافی که از حد وحصر بیرون است عالم باشد اما از این کلام معلوم میشود که حضرت زینب وام کلثوم علیهما السلام بالسنه ولغات آگاه میباشند اما بد بآز میزانی که امام عالم است ونیز دربیان عالمهٔ غیر متعلمه وفهمه غیر مفهمه میفرماید این عبارت حجت است دراینکه زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام محدثة یعنی ملهمه بوده وعلم شریفش از نوع علوم لدنیه وآثار باطنیه است وهم درمقامی که میفرماید جناب سلمان فارسی وامثال او رضوان الله علیهم محدث وملهم بوده اند میفرماید

پس حضرت زینب میتواند محدثه باشد یعنی ملك با او حدیث کند واین بندهٔ قلیل البضاعه عرضه میدارد که بر از باب علم وبصیرت مکشوف است که

عالمهٔ غیر معلمه وفهمهٔ غیر مفهمه ربنی است پس عالمی چه غیرمعلمه بآن معنی است که دارای علم لدنی باشد وفاصله وواسطه در میان او وحق یامظهر حق که نورمطلق وسر اول وصادر اول است نباشد ومحدثه آنست که بتوسط ملك وفریشهٔ ادراك خبر وحدیثی نماید ومقام عالمهٔ غیر معلمه تالی مقام نبوت مطلقه و ولایت مطلقه است پس از آنان که اینخدرهٔ محترمه را عالمهٔ غیرمعلمه میدانند هیچ نیفتاده است که پارهٔ تحقیقات وقیاسات نمایند تا حضرت صدیقهٔ صغري را محدثه بخوانند زیرا که محدثه بودن از عالمهٔ غیر معلمه بودن خیلی فرود تراست چه معنی عالمهٔ غیر معلمه این است که بدون اینکه از احدي آموخته باشد میداند یعني بلا واسطه از خداوند فیض یاب میشود ومحدثه یعنی حدیث کرده شده آنست که اورا حدیث کذارند وملهم دارند واین بواسطهٔ ملك است معلوم باد که در جیات علوم است علوم نیز متفاوت است نه آنست که هرکس علم لدنی داشته باشد باید باپیغمبر و امام مساوی باشد بلکه علوم پیغمبر وائمه مقامات دیکر واز دیکران درجات دیکر دارد وبعلاوه این میتواند بود که در علم بلا واسطهٔ حقیقی پیغمبر صلی الله علیه وآله اختصاص داشته باشد واز آنمقام تنزل رفت دیکران از آن مقام صادر اول ونور اول که مقام خاتم انبیاست مستفیض باشند وآنانکه بلاواسطه از آنحضرت مستفیض شوند عالم غیر معلم یعنی دانای غیر آموزنده اند وچون مظهر کل وهادی سبل و عقل اول ونور اواست هرکس بلا واسطهٔ آنحضرت مستفیض شده چنان است که از حق تعالی شده باشد اما هرکس دارای این رتبت نتواند شد که بلا واسطه از عقل کل مستفیض کرد دو هرنفس وروحی را اینمقام ومنزلت نتواند بود بلکه نفوس قدسیه وارواح مخصوصه میخواهد وباین تحقیق معلوم میشود که دختر امیر المؤمنین علیه السلام را چه رتبت ومقام ونفس وروحی است که بتواند بدون

بواسطه باتمام نائل گردد وهم اکنون برای تبیین انخطاب بنگارش بعضی مسائل مبادرت می شود تا آنانکه بر این عنوان بگذرند بحالت شگفتی و عجب اندر نشوند که چگونه وجود بشردارای اینگونه علوم عالیه ونظر تواند بود

﴿ بیان معنی نفس ناطقه ومدار حیکه حکمای متالهین برای آن قائل هستند ﴾

اگر بخواهیم در معنی ومراتب نفس که نفوس وعقول بشریه را ازادراك معرفت آن عجز وقصور کامل حاصل است به بیانات وعقاید طوایف امم واصناف علماء ودارایان مذاهب مختلفه سخن کنیم کتابی مفصل ومبسوط خواهد چنانکه رئیس حکمای اسلام شیخ الرئیس بن سینا قصیدهٔ مشهوره بقصیدة النفس را که مطلعش این است

﴿ هبطت الیك من المحل الارفع ◦ ورقاء ذات تودع وتمنع ﴾

فرموده وشیخ داؤد انطاکی صاحب تزیین الاسواق برانیقصیده شرح نوشته وهم خود انشاد قصیده کرده ودر اینقصیده برمثل شیخ الرئیس اعتراض نموده است چنانکه در مقامات خود مذکور شده اند واولش این است

من بحر انوار الیقین بحسنها ◦ فلوصل او فصل تنوب کما ادعی

وهم رسالهٔ مبسوط ومفصلی در حقیقت نفس انسانیه مرقوم داشته است پس بایست باختصار کوشیم وببیانات وروایاتی چند که از منهج ائمه اطهار سلام الله علیهم وآنجماعت حکماء ومتکلمین که از این نهج خارج نیستند اقتصار جوئیم چنانکه ازاین پیش درکتاب حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ضمن احوال کمیل بن زیاد علیه الرحمة اشارت کردیم روزی در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعرض رسانید نفس را از بهرمن صفت فرمای فرمود کدام نفس را اراده کرده باشی عرض کرد مگر یك نفس نباشد فرمود چهار نفس است نخستین نامیه نباتیه است

دوم حسیه حیوانیه است سیم ناطقه قدسیه است چهارم کلیه الهیه است واین نفوس چهار کانه هریك دارای پنج قوه ودوخاصه باشند اما نامیه نباتیه را پنج قوه باشد بدین شمار اول ماسکه یعنی نکاه دارنده دوم جاذبه یعنی کشاننده سیم هاضمه یعنی هضم کننده چهارم دافعه یعنی بیرون کننده پنجم مربّیه یعنی پرورش دهنده و دوخاصه یکی زیادت یعنی افزونی وآندیکر نقصان یعنی کاسته شدن میباشد و آنکیزش این نفس نمو کننده وروئیده از جکر باشد واماحیوانیهٔ حسیه را نیز پنج قوه است اول سمع یعنی شنیدن دوم بصر یعنی نکریدن سیم شم یعني بوئیدن چهارم ذوق یعني چشیدن پنجم لمس یعني سودن ودو خاصه آن یکی رضاست یعني خوشنودی دوم غضب یعني خشم وانبعاث این نفس حیوانیه حسیه از قلب یعني دل است واما نفس ناطقه یعني کویای قدسیه را پنج قوه ونیر وباشد اول فکر یعني اندیشه دوم ذکر یعني یاد کردن سیم علم یعني دانستن چهارم حلم یعني بردباری پنجم نباهت یعني آکاهی وهوشیاری واین نفس ناطقه قدسیه را انبعاثی نیست یعني از اعضامحل انکیزشی ندارد واشبه اشیاست بنفس ملکیه وآنرادوخاصه باشد یکی نزاهت یعني پاکی ودیکر حکمت یعني دانستن نهادن چیزرا در ایستاد نکاه خود راقم حروف کوید که از همین کلام امیر المؤمنین علیه السلام که میفرماید این نفس ناطقه را انبعاثی نیست اشارت بآنست که از ترکیب اعضای عنصریهٔ جسمانیه منبعث نمیشود تا بافنای آنها فاني بشود بلکه جوهری است که از خارج سیرمان میکند ومایه حیات هیکل حیوانی میکردد و بعد از تلاش آن اعضا واجزا بمراکز علویه ومقام اعلا باز میکردد وهرکز فناپذیرد وببقای لایزال برخوردار است بالجمله میفرماید واما نفس کلیه الهیه را نیز پنج قوه است اول بقای در فنا یعنی بودن در نبودن دوم عز در ذل یعني کرامی در عین خاری سیم فقر در غنا یعني خویشتن را درکمال نیازمندی دانستن در حضرت بی

نیاز در عین توانگری چهارم صبر در بلا یعنی شکیبائی در ورود بلاها پنجم شیم در شفا یعنی درنهایت بدبختی وسختی روزگار درکال نعمت روز سپارند واین نفس کلیه الهیه را نیز دو خاصه است یکی حلم یعنی بردباری وآندیگر کرم ومبدای این از خدایتعالی وبازگشت اوبدوست ﴿ لقوله عزوجل فنفخنا فیه من روحنا ﴾ واما بازگشتن بخدای چنانست که میفرماید ﴿ یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیه ﴾ وشقل وسعط کل است تاکه از شما کسی بیرون از عقل از خیر و شر سخن نکند علامهٔ مجلسی اعلی الله مقامه در کتاب السماء والعالم میفرماید که این خبری است که پارهٔ از صوفیه در کتب خویش از کمیل ابن زیاد روایت کرده اند واین اصطلاحات در اخبار معتبره متدا وله بنظر نرسیده وباضغاث واحلام صوفیه همانند است چنانکه پارهٔ از صوفیه در شرح اینخبر میگویند که این دو نفس نخستین که در کلام آنحضرت مسطوراست یعنی نامیه نباتیه وحسیه حیوانیه اختصاص دارند بجهت وجنبهٔ حیوانیتی که در دنیا وآخرت محل الم ولذت هستند وآندو نفس دیگر یعنی ناطقهٔ قدسیه وکلیهٔ آلهیه بطرف انسانیت اختصاص دارند واین هردو ودر هردو نشاهٔ سعادتمند باشند بخصوص کلیهٔ الهیه که هرگز دستخوش قوارع شقاوت نمیشود چه از عالم شقاییست وشقارا درآن راهی نباشد بلکه از روح الله منفوخ باشد ازاین دروی هیچوقت از هیچو جه آثارآلام را دروی تطرق نباشد واین نفس شریف در اکثر مردمان موجود نیست بلکه از هزاران هزار یکتن را این نسیبه نباشد که دارای این نفس گردد وهمچنین جوارح واعضا را نه از لذت نوشی ونه از الم نیشی است چنانکه چون مریض که از جراحتی رنجور ونالان میباشد چون سر بخواب می نهد باآنکه زنده وصاحب حس موجود است ونیزآن جراحت که در حالت بیداری از آن دردناك بود نیز دروی موجود است هیچ

دردی والمی احساس نمیکند چه دریابندهٔ آن الم یعنی آن نفس درحالت نیام آن شخص از عالم شهادت وشهود به برزخ توجه کرده وازین عالم شهود انصراف جسته وچون دیگر باره بعالم شهود روی نمود ورنجور از خواب بیدار کشت اینوقت این آلام در وی برپای شود پس درعالم برزخ نیزهمین عالم را دارد هروقت ارجمد انتقال کرد الم یا لذت ازوی منتقل شود وبراین نهج است حالت او در آخرت معلوم باد که اکر روایت اینحدیث ونقل آن از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بصحت مقرون باشد نه آنست که مقصود این باشد که نفس بر چهار قسم باشد بلکه مقصود درجات نفس است زیراکه نفس یکنوع بیش نیست علامه حلی نورالله مرقده در کتاب معارج الفهم میفرماید مردمارا در حقیقت نفس اختلاف فراوان است و ازجمله آنان آنچه محل اعتناست این است که نفس یا جوهر است یا عرض مرکب از جوهر وعرض واکر جوهر بتنهائی باشد از دوحال بیرون نیست یامتحیراست یامتحیر نیست واکر متحیر باشد یا منقسمه است یا نیست وهریك از این اقوال را قائلی اعتقاد ورزیده است ومشهور دو مذهب است یکی این است ﴿ ان النفس جوهر مجرد لیس بجسم ولا حال فی الجسم وهو مدبر لهذا البدن ﴾ یعنی نفس کوهری است مجرد که نه جسم است ونه درجسمی حلول کیرد واو مدبراین بدن عنصریست وجمهور حکماء براینقول رفته اند واز شیخ مفید وبنی نوبخت که از اصحاب ماهستند نیز باین طورمسطور است قول دویم این است که ﴿ انها جوهر اصلیة فی هذا البدن حاصلة فیه من اول العمر الی آخره لایتطرق الیها التغییر ولا الزیادة والنقصان ﴾ یعنی نفس جوهری است اصلیه وبالاصاله که در پیکر عنصری حاصل میشود واز آغاز زندکانی تاپایان عمر در این بدنست وهیچ تغییر وتبدیل و زیادت ونقصان در اوراه نکند ونیزعلامه رفع الله درجة درشرح خود میفرماید که

مرضی است آن دانی ومرضی جز حقیقت انسان نیست وباز مینماید که انسان بعد
از مرگ این جسد واین کالبد انسانی زنده بخواهد ماند وزنده غیر از مرده وانسان
یعنی حقیقت انسانیت مغایر باجسد است وآنچه راجع بحضرت ورود میگردد
بیرون از این کالبد مرده است و نیز تمامت امم و اهل هر مذهب بهر عقیدت که
هستند نذوراتیکه از برای اموات خویشتن مینمایند ویا هنگ زیارت ایشان میروند و
دعای خیر میکنند اگر ایشان را بعد از مردن زنده ندانند وگوهری مجرد ونفیس
رااز ایشان باقی نشمارند این اعمال ایشان بجمله لغو و بیهوده خواهد بود ونیز بسیار
افتد که انسان خوابها بیند و پدر ومادر واقربای خویش را بنگرد وایشان اورا پارهٔ
اشیای مخفیه دلالت کنند که در بیداری دریابد اورا در عالم رؤیا بقضای دینی
وصیت نمایند ودر بیداری مطابق باواقع گردد واگرنه آن بودی که بعد از مرگ
زنده و باقی میماند این امر نشاید وبسیار افتاده است که کسی پدر خویش یادیگری
را پس ازمرگ وی در خواب بیند که بعذاب دوچار است وسبب عذابرا باز گوید
که حق فلانشخص برذمه من است یابفلان کس ستم رانده ام ومرا بحل نداشته و
چون این شخص سر ازخواب برگرفته وآن کار را چاره کرده دیگر ویرا درخواب
نگرد که از آن فرسایش آسایش گرفته ودر حق وی دعای خیر رانده است وهم
بسیار افتد که کسی میتی رادر خواب دیده واز وی از آینده خبری بشنیده وپس
از روز کاری باواقع مطابق یافته است وهم بسیار بوده است که طلبهٔ علوم درپارهٔ
مسائل علمیه متحیر مانده اند یا علتش را ندانسته اند ومصنف آنکتابرا پس ازآن
که سالیان دراز از مرگش بپای رفته بخواب دیده اند وآن مسائل را درمیان نهاده
اند وحل متصل کرده اند بلکه گاهی باز نموده است که این مسئله در فلانکتاب و
لن کتاب درفلانموضع است ودر فلان صفحه از طرف یمین ویسار مرقوم است و

چون سر از خواب بر گرفته آن دیگران دیده اند وهم فراوان افتاده است که در شداید امور وجلایل مهام از ارواح مقدسهٔ بزرگان آرام امداد خواسته اند وبهمان وسیلت از آن بلیت رستکار شده اند ونیز بسیار افتاده است که فلانشخص شاعر را در خواب دیده اند وشعرها ازوی استماع نموده اند وچون بیدار شده اند در خاطر داشته اند با اینکه بدانشعر عارف نبوده اند وهرگز نشنیده بودند ونیز بسیار بوده است که از اموات در عالم رؤیا خبرمرگ خودرا شنیده اند وچنان یافته اند واین بدیهی است که این اثر ازآن کالبد خاکشده ناشی نکردیده است وازچیزیست که مغایر این جسد است وبعد از تلاشی ومرگ جسد باقی مانده است دیگر اینکه مثلا بازید وباعمرو خطاب بامرو نهی میشود واویا حضور دارد یا درجای دیگر است ودر مرآی ومنظر نیست پس معلوم میشود که اینخطاب بچشم یا بگوش و سایر اعضای او نیست بلکه بچیزی است که غیر از این جمله است وعلم ضروری حاصل است بر اینکه اجزای بدن مستقلا عالم وفاهم نیستند تاادراك مطلبی نمایند پس مدرك آنچیزی است که غیر از بدن است چنانکه بسیارافتدکه کسی را اندیشه بجانبی وکاری است وباچشم باز وگوش شنوا ودست کار کروپای راه بر نمی بیند ونه می شنود ونه کاری میکند ونه راهی میرود بلکه بآنجا که مقصود اوست نمیرود وآنکار راکه خود خواسته است نمیکند وآنرا که میخواسته است نشده است وبدانجا که آهنك داشته نرفته است بلکه باچشم باز بجائیکه باید نمیرود وبجاهیکه نباید فرو میافتد بلکه بسامی افتد که آسیبی بروی میرسد ومدتی از زحمت والم آن باخبر نیست وچون ماخوذ میکردد والتفات میجوید از آن صدمت ناله برمیآورد بعلاوه نیز در حواس باطنه اینحال پدیدافتد مثلا کسی دوچار اندوهی بزرگست نباکاه نشارتی از جهتی بدو رساند یامقصودی

را حاصل بیند باهیچ نداند و نشمرد و بعد از مدتی لذتش را دریا بدیابیم وخوفی در وی پدید آمده آنچه در حافظه داشته از خاطر بسپارد وبادر قوهٔ ماسکه وجاذبه ودافعه او اختلال میرسد وهمچنین بسیار افتد که مردمان کهن سال که قوای حیوانیهٔ ایشان جانب انحطاط گرفته است واز تغذیه اثر نگرند واز مال مایتحلل چون جوانان کامران نشوند چون در خیالات روحانی ایشان وغذاهای باطنی روح ایشان لذت پدید گردد وفربه وبافروغ گردند چنانکه در ارباب مناصب مشهور است که با اینکه خیال تقویت قوای جسمانیه را ندارند واز خوردن و آشامیدن وخفتن بهرهٔ کامل ندارند بسبب خرمی وفرح که مایهٔ تغذیه روح است روز تا روز فربه تر وبانشاط تری شوند وچونحالت غربت یابند یا مدادش ترار وشکسته گردند چنانکه باروز گذشته هیچ مشابهت نداند وبسیار جوانان تنومند هستند که چون دوچاراندوهی وصدمت روحانی شوند از پیران شکسته بال ضعیف ترشوند یا کسی را بیم قتل ویا صدمتی دهند با اینکه ابدادست فرسود ضرب و رنجی نشود ساعتی برنیاید که چنان لاغر شود که اقربای او اورا نشناسند واگر از افتادن بچاه یا از نزاری اغرد یاحرکات برخلاف مقصود بپرسند وباز پرس نمایند زبان بمعذرت برگشاید که من در آنحال باخویش نبودم از این روي اینجمله بخطا گردید از این برتر گاهی افتد که انسان خواهد در مهمی مخصوص تفکر نماید و چون ساعتی بگذرد اورا معلوم میافتد که فکر او در کاری دیگر که نه مقصود اوست صرفشده است ازین برتر بسیار شود که مهمی پیش آید در ترتیب آن اندیشه وفکر لازم است وانسان خواهد فکر کند یابیندیشد اما آنقدرت واستطاعت نیابد چه در آنحال نفس ناطقه را ملالی بوده است از این روي قوای باطنی و ظاهررا ضعف وکندی پدید شده است واز تکلیف خود باز مانده پس معلوم شد

(که)

که نفس جوهر است چه موصوف بعلم وقدرت وتدبیر وتصرف است وهرچه باشد باین شان جوهر است واین جوهری واحد است که بتکالیف الهیه مبتلاست چنانکه آیه شریفه ﴿ انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعاً بصیرا ﴾ تصریح مینماید که انسان شیئی ایست واحد بتکالیف الهیه وامور شرعیه مبتلاست وبسمع وبصر موصوف ومجموع بدن یاعضوی از اعضای بدن اینحکم را ندارد پس نفس شیئی است که با جمله بدن واجزای بدن مغایر است واوست موصوف باین صفات فخر الحکماء المتالهین حکیم ربانی آخوند ملا صدرا در شرح اصول کافی میفرماید که انسان در این نشاهٔ دنیاویه از بدن طبیعی مظلم سفلی واز روح ملکوت علوی مرکب است وهریك از این دوراخاصیتی است که بیرون از خاصیت آندیکر است پس خاصیت روح کاهی که درجه کمال کیرد علم ومعرفت است وخاصیت بدن چون نیروی یابد حرکت واستحاله است ونیز خاصیت روح بقا و دوام است و خاصیت بدن دثور وانصرام است ومع ذلك هریك از این دورا در این نشاهٔ لطیفه باندیکر حاجت است وعلت تعلق نفس باین بدن کثیف ظلمانی وهبوط آن از عالم نور ومعدن سرور اسباب نقص وقصور آنست لاجرم در استکمال وبلوغ خود از حدود ونقص بدرجهٔ کمال بسعي وعمل وحرکات علمیه وعملیه واعمال وطاعات بدنیه وقلبیه حاجتمند میشود وتمامت اینجمله جز بدستیاری این بدن نتواند شد پس نفس در تحصیل کمال ببدن محتاج وبدن نیز کاهی که باقی وزنده است در تغذیه وتکمیل وتولید مثل بنفسی که تدبیر او بدوست نیازمند است پس هریك از این دو بآن یك مفتقر ومنتفع است چنانکه مثلاً مردی زمین کیر وشخصی کور باشد ونفس که محبوس در این کالبد عنصری است بمنزلهٔ آن بصیر است که هیچش نیروی راه رفتن نباشد وبدن که از اجزای کثیفهٔ ظلمانی است چون آن کور را همبار

است که هیچ نتواند دید وچون این هردو باهم یار وممین شدند سالك طریقیکه بمطلوب راه نماید امکان یابند وبمقصود ظفر جویند باینصورت که آنکس که بیناو زمین گیراست برآنکس که کور باشد وراه سپار سوار گردد وهردو در بساتین مشرت ومناهل شهوت ومراحل نعمت ولذت گردش گیرند وبمشارب ومآکل و مناکح متنعم گردند درخیال اگر آنکور بخواهد بدون راهنمائی در اینمقامات سیر کند البته درچاهی باجائی خطرناك در افتد یادرندهٔ اورا بدرد و هلاك شود ونیز براه مقصود کام سپار نشود وهرچه بیشتر راه سپرد واز مقصود دور ترشود پس باید باآن بصیر حذوالقذة بالقذة متابعت جوید تابمقصود پوید وهمین حکیم ربانی در کتاب مفاتیح الغیب در کیفیت ادراك فرمودن نفس معقولات کلیه را ونیز در دیگر موارد بیانات مفیده دارد وحاصل اینکه نفس انسانیه بقیاس مدرکات حسیه وخیالیهٔ خود بفاعل مخترع اشبه است تابقابل متصف وباین دلیل بسیاری از مشکلات متعلقه بادراك نمودن نفس امور انفعالیه را آسان مینماید ورؤیة کامله عقلیه نوریة وکیفیت ادراك نفس صور نفسیهٔ آلهیه را بانهایت شرف وعلو آنهاو بعد آنها از اقلیم نفس متعلقه باجرام ومشاهدهٔ آنهارا تا ما که حکم مشاهدهٔ نوریهٔ باشد برای نفس میسور نیست واین عدم استطاعت نه از آنست که حجابی درمیان نفس وبیچارگی نفس واستیلای احکام طبیعت ظلمانیه است برنفس لاجرم بمشاهدتی ضعیف نایل میشود چنانکه کسی باین چشم ظاهر حسی کسی را از دور بنگرد وبسبب بعد مسافت آن مرئی را براشیاي کثیره محتمل شمارد لاجرم نفس انسانی مادامیکه درین عالم هست تعلق وتعقلش باشیائیکه عقلیة الذوات ومفارقة الوجود است هستند تعقلی ضعیف است وبجهة ضعف این ادراك از دریافت انوار عقلیه چنانکه باید مستفیض نمیگردد وبا این که نفس نوری است از انوار آله که فایض

(بر هیکل)

برهیکل بشری است وهم جوهری است زنده و قائم بذات خود وعالم ومرید و سمیع وبصیر وقادر است اما قدیم نیست بلکه ممکن وحادث است وبمؤثری قدیم وحی وقیوم وعالم وقادر ومرید وسمیع وبصیر علی وجه اعلی والطف محتاج است وبسبب اینکه نفس در مبدء فطرت از علوم خالی وبالقوه عقل واز آن پس عقل بالفعل کردید پس اورا معلم مکملی دیکر است چه هیچ چیز خویشتن بخویشتن تکمیل نتواند یافت واکر کوئیم معلم نفس في اصل الفطرة عقل فعال نبوده بمعلمی دیکر نیاز مند خواهد شد وآن معلم نیز معلمی دیکر جوید اینوقت تسلسل لازم شود پس لاعاله ولابد کوئیم معلم او جوهری کامل عقلی است چنانکه خدایتعالی فرماید﴿ علمه شدید القوی ﴾ ووجود جوهر کامل عقلی دلیل بروجود مبدأ اول است که خدای عزوجل باشد معلوم باد که عقل فعالی که مربی نفوس ما است برای او وجودی است فی نفسه لنفسه و وجودی است فی انفسنا لانفسنا چه کمال نفس انسانیت وتمام آن وجود عقل فعال است برای آن وکردیدن آن نفس است عقل فعال واتحاد نفس است باوی هما نا غایت هرچیزی آن است که وجود آن غایت برای او ثابت وصحیح باشد وآنچه راکه بدان وصولی نباشد نتواند غایت وعلت تمامیت این شیئی باشد وآنکسانرا که قبول این امر برای ایشان اشکال یافته وصعب می‌شمارند که شیئی واحد چکونه برای شیئی واحد فاعل متقدم وغایب متاخرتواند بود برای این است که این کس از وحدت عددیه که در موضوعات جسمانیه که بتکرار آن کثرت عددیه از نوع واحد حاصل میشود تصور نکرده است وبعد از این جمله کوئیم نفس انسانیه را خدای تعالی دارای دو وجه فرموده یك وجهش بجنت عالیه است وآن وجه باب داخلی اوست بسوی عالم ملکوت وغیب ووجه دیکرش بسوی جنت سافله است وآن باب خارجی اوست بعالم ملك وشهادت و

هریك از این دو وجه از اشیائی است که آثار منتسبه آن در آن نفس اثر میکند و نفس بسبب آن تغیر جوید ودر اطوار منقلب میگردد تا گاهیکه یا در زمرهٔ ملائکه یا درحزب شیاطین انخراط گیرد یا مابین ایشان متردد گردد و بیان این مطلب این است که آن وجه نفس که بسوي اینعالم روی دارد وبقوی ومشاعر توجه جویدکه برای هریك از اینها لذتی در ادراك ملایم با آنها یا مماثل با آنها باشد و نفرتی است در ادراك آنچیزیکه مخالف آنها یا مضاد آنهاست ولذیذ ومولم برای آندیگر است چنانکه برای هریك از آنها غیراز لذیذ ومولم برای اندیگر است چنانکه برای بصر مبصراتی و برای سمع مسموعاتی و برای لمس ملموساتی و برای شم مشموماتی و براي ذوق مذوقاتی وبرای قوه‌واهمه رجائی وخوفی است وانجمله برای مدرکات است واما برای حرکات همانا قوت شهوت را لذت در حصول مشتّهیات والم در فقدان آن یا حصول اضداد آن میباشد وقوت غضبیت را لذت درظفر مندی وانتقام والم درحصول نقیض آنست پس قوهٔ باصره چون ادراك نماید مثلی موجود در خارج یعني صورت آن دروی حاصل شود وازحصول این صورت بصرنه صورتی دیگر در پیشگاه خیال لازم میشود ونفس برآن واقف میگردد ودر هنگام توقف برصورتی یا لذت آورنده یا الم نماینده درنفس اثري پدیدآید کهآ نرا اراده یا کراهت نامند و همچنانکه این آثار از جهتی براي نفس درهر حال از خارج حکم حاصل میشود یا ازظواهر حواس مثل حواس پنجکانه یا از بواطن حواس مثل مبادي تخیلات وخواطر برهر یك از این دو وجه آثار بجای میاند هرچند اسباب زایل گردد چه آنها معدات هستند نمی بینی چون توحواس را استعمال کني بوسیله هرحسی صورتي در خیال حاصل میشود وآنخیال باقی میاند اگرچه از احساس بآن باز شده باشی وازآن پس خیال از چیزي بچیزی انتقال جوید وبحسب آن منتقل میشود نفس

(از)

از حالی بحالی چند انکه این احوال ملکه راسخه میکردد پس از آن برای هرجنسی از اجناس این ملکات مبدأ نفسانیـه وقوهٔ استمدادیه ایست که بسبب آن استمداد میجوید نفس که برای اوصورتی حاصل شود که در سرای آخرت برآن محشور آید وچون معلوم افتاد که نفس ذات وجهین است پس باز نموده اند که نفس از جهت ذاتش کویا جوهری است عقلی ثابت بالقوه واز جهت تعلقش بطبیعت جوهری متجدد غیر ثابت است وایندوجهت شبیه میکردد بآنکه یکی از آند ومقومه ذاتیه باشد مرنفس را وآن دیکر لاحق بذات نفس باشد چه نفس اضافه بطبیعت است وبسبب اینکه همیشه انقص فرع اکمل وقوه قبل از ضعف است وهروقت این اضافات ازوی ساقط شد بمنبع اصلی وحیز عقلی خود باز کشت میجوید وطبیعت در اقطارها ویه که از عالم بقاو وحدت دور است واز عالم عقل خارج ساری میشود چه بآنعالم عالم نیست وحالت شوق بآنش نباشـد ونیز بحسب هویت شخصیه خود عارف ومشتاق ببقاو دوام نیست وهم بقای اوجز بنفس ممکن نباشد وچون نفس جوهری است نورانی ملکوتی ناچار در این ظلمتکده اخشیجی دوام نجوید چـه بودن اودر اینعالم عنصری موجب محنت وعذاب اوست و بهر روزی باشد ه شود بعالم رضوان که مرغ آن چمن است ه واین هبوط او از عالم ملکوت بعالم طبیعت و حبس او درین زندان ترکیبی و سکون او در آنجا بجهت نقصان و عصیانی است که اورا در مبـداء وجود در یافته یاخطیئتی است که در اول کون ازوی صادر شده وبآن علت مستوجب دوچار آمدن در این سراچه محنت کشته است و چون از کنـاه خود بیرون آمـد مکان بلیت نـیز باقی نماند چنـانکه زندان چون از زندانیـان فارغ کشت حاجتی بآن نیست از این روی درحکمت آلهیه وسنت ربانیـه زوال طبیعت وتلاشی ودثور وفنـای آن واجب

کشته چه بعد از خروج نفس بمحل خود حاجتی باین قالب که زندان آن نفیسه نیست است وچون نفس بوطن اصلی خود بیرون شد و بحضرت آفریدکار خود بازکشت طبیعت بعالم دثور هاویة الی هاویة ثانیة الی ثانیة باز میکردد واینکه نفس بیناکاست که از این حبس مملی از محنت وبلا بیرون شود وباین نیزانس نمیجوید برای آنست که مبادا بمجلسی دیکر که از این زندان شدید تراست انتقال یابد اما آنانکه بدرجه یقین واصل شده اند ومیدانند که پروردکار خویش را ملاقات وبحضرت اورجوع مینمایند کمال شوق بلقای پروردکار و دار کرامت ایزد دادار همیشه برون رفتن و رستن از این سراچه پرآفات وکثافات وبلیات ومحن را خواستارند و دوست ومحب محبوب حقیقی می باشند چنانکه خدای میفرماید ﴿ ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین ﴾ اکر خویشتن را دوستدار حضرت ذوالمنن میدانید پس آرزوی مرك نمائید اکر در دعوی محبت صادق هستید چه تا انسان از این کالبد عنصری جان بیرون نبرد واز این علاقات فراغت نجوید وقلب خویش مخصوص تجلی انوار نور الانوار مطلق نکرداند بجانان نمیرسد معلوم بادکه ازاینکه کفتیم بعد از خروج کوهر کرامی نفس از این ظلمتکدهٔ قالب عنصری وتلاشی ودثور این قالب برحسب اقتضای حکمت ربانی ورجوع نفس بحضرت باری نه آنست که این جسم متلاشی واثر را دیکر عودی نشاید بلکه خداوند قادرچنانکه در مواضع عدیده در قرآن کریم فرموده همین قالب را در قیامت برای قیام عدل و مجازات عود میدهند ﴿ قل یحییها الذی انشاءها اول مرة وهو بکل خلق علیم ﴾ وبراهین واخباری که در اینباب وارد است عقلا ونقلا کتابی مبسوط خواهد و نیز حکیم ربانی رفع الله درجته در مفاتیح الغیب میفرماید که کل مرکب است از آب وخاك وآب مطیه حیات وزندکی است چنانکه خدای عزوجل میفرماید

(وجعلنا)

﴿ وجعلنا من الماء كل شيئ حی ﴾ وخالك معطيهٔ نفس نباتيه است وچون باهم امتزاج يافتند نفس حيوانيه از آن متولد ميكردد چه مركب اين نفس روح حيوانی است واين نفس روح حيوانيه معطيه روح انسانی وجوهر نطق است بجهت مناسبت روحيه در ميان ايشدو ونيز در ذيل مطلبی ديكر فرمايد كه نفس ناطقهٔ انسانيت از سنخ ملكوت وجوهر لاهوت است وهروقت اين نفس باين مبادی عاليه تشبه جست وباخلاق خدايتعالی در دوصفت علم وعمل تخلق كرفت هرچند از آنتمام ناقص برتر باشد بآن افعال كه در خور ملكوتی ولاهوتی است كاركرآيد وانجمله چون آهني كداختـه وزجاجـهٔ صافيـهٔ است كه از شراب ارغوانی مملو باشد وحديده حاميه از اشراق واحتراق وحرارت همان مينمايد كه آتش نمايد امانه اينكه همان صفت آتش را يافته باشد وآنرا آتش شمارند اما چون بصورت آتش كه سوزنده وفرو زنده است متصور ميشود حكم نار پيـدا تواند كرد وشيشهٔ صاف وپاك بسبب كمال صفائيـكه در وی است بلون خمری كه در آن ريخته اند مينمايد چه از صفتی كه مخالف وضد صفت آنچه در آنست خالی است آنرا نيروی باوی يكسان كردد چنانكه

رق الزجاج ورقت الخمر * فتشابها وتشاكل الامر
فكانه خمر ولا قدح * وكانه قدح ولا خمر

ولا يتعجب من عناية الخالق الرازق حيث يرزق من يشاء بغير حساب

در جستن جام جم بسی پيمودم * روزی ننشستم ودمی نغنودم
زاستاد چووصف جام جم بشنودم * خود جام جهـان نمای عالم بودم

ودر مقام ديكر فرمايد كه شان نفس انسانيت اين است كه بدرجهٔ نائل وبالغ آيدكه جميع موجودات اجزای ذات او كردد وقوای آن در تمـامت موجودات ساری

جماعت طبیعین بر این عقیدت هستند چهاردهم این است که نفس جوهری است مجرد از مادهٔ جسمیه وعوارض جسم ومرآنرا تعلق است با بدن از قبیل تعلق تدبیر وتصرف وموت عبارت از قطع این تعلق است واین مذهب حکمای آلهیین واکابر صوفیه واشراقیین است ورای محققین از متکلمین بر اینمذهب استقرار یافته است مثل امام فخر رازی وغزالی ومحقق طوسی وجز ایشان از اعلام این طبقه ونیز کتب سماویه براین اشارت کنند وانباء نبویه بر این منطویست وامارات حسیه ومکاشفات ذوقیه این یك را مطلوب میشمارد مرحوم فیض کاشانی در کلمات مخزونه میفرماید در این کلمه اشارت میرود بتعدد نفس في ذاتها وباین بیان مراتب نفس انسانیت آشکار میشود روایت کرده اند که مردی اعرابی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از توصیف نفس پرسش کرد ﴿ فقال له عن ای نفس تسال ﴾ فرمود از کدام نفس میپرسی عرض کرد ای مولای من آیا نفس متعدد است فرمود آری نفس نامیهٔ نباتیه ونفس حسیهٔ حیوانیه ونفس ناطقهٔ قدسیه ونفس آلهیهٔ ملکوتیهٔ کلیه است عرض کرد ای مولاي من نفس نباتیه کدام است فرمود ﴿ قوه اصلها الطبائع الاربع بدوا یجادها مسقط النطفة مقرها الکبد مادتها من لطائف الاغذیة فعلها النمو والزیادة وسبب فراقها اختلاف المتولدات فاذا فارقت عادت الی ما منه بدات عود ممازجة لاعود مجاوره ﴾ یعنی نفس نباتیه عبارت از قوهٔ است که اصلش طبایع چهارگانه یعنی سوداو بلغم ودم وصفراست وابتدای وجودش درحال سقوط نطفه است در رحم ومقرآن جکر است ومادهٔ آن از لطائف اغذیه است و کار او نمو وفزونی است وسبب فراق آن از بدن اختلاف متولدات است یعنی چیرکی از اخلاط اربعه بردیکری وچون از بدن مفارقت کرفت با تمام که از آنجا بدایت کرفته بود باز شود و این عود بر سبیل ممازجه است نه از مجاورت.

(اعرابی)

اعرابی عرض کرد ایمولای من نفس حیوانیه چیست فرمود ﴿ قوة فلکیة وحرارة غریزیة اصلها الافلاك بدوايجادها عند الولادة الجسمانية فعلها الحيوة والحركة و الظلم والغشم والغلبة واكتساب الاموال والشهوات الدنيوية مقرها القلب وسبب افتراقها اختلاف المتولدات فاذا عادت الى مامنه بدئت عود ممازجة لاعود مجاورة فتنعدم صورتها وتبطل فعلها و وجودها ويضمحل تركيبها ﴾ یعنی نفس حیوانیه عبارتست از قوتی فلکی وحرارتی غریزی وطبیعی اصلش افلاك است وابتدای پدیداریش هنگام ولادت جسمانیه است کار اوحیات وحرکت وظلم وغشم وغلبه و اکتساب اموال وشهوات دنیویه است ومقرش دل است وسبب افتراقش از این قالب عنصری همان اختلاف متولدات اخلاط است وچون از بدن مفارقت جست بدآنجا که ازآن بدایت گرفته بود باز گردد وعودش بطریق ممازجه است نه از روی مجاورت پس صورتش معدوم وفعلش ووجودش باطل وترکیبش مضمحل میگردد عرض کرد ای مولای من نفس ناطقهٔ قدسیه کدام است ﴿ قال قوة لاهوتية بدو ايجادها عندالولادة الدنيوية مقرها العلوم الحقيقية الدينية موادها التأييدات العقلية فعلها المعارف الربانيه سبب فراقها تحلل الالات الجسمانية فاذا فارقت عادت الى مامنه بدئت عود مجاورة لاعود ممازجة ﴾ امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود نفس ناطقه قدسیه عبارت است از قوتی لاهوتی بدوایجادش هنگام ولادت دنیویه است ومقرآن علوم حقیقهٔ دینیه است ومواد آن تأییدات عقلیه است وفعل وکارآن معارف ربانیه وسبب افتراقش تحلل آلات جسمانیه است و چون ازاین بدن جدائی گرفت بمرکز لاهوتی خود که ازآنجا آمده بود معاودت جوید وعود او بطریق مجاورت باشد نه بطریق ممازجت وامیرالمؤمنین علیه السلام عودآن دو نفس نامیهٔ نباتیه وحسیهٔ حیوانیه را بطریق ممازجت فرمود نه بطریق مجاورت و درنفس ناطقهٔ قدسیه بعکس آن فرمود زیرا که در مقام لاهوت مجال

ممازجت نیست بالجمله اعرابی عرض کرد ایمولای من نفس لاهیهٔ ملکوتیهٔ کلیه کدام است ﴿ فقال قوة لاهوتیة و جوهرة بسیطة حیة بالذات اصلها العقل منه بدئت وعنه وعت والیه دلت واشارت وعودتها الیه اذا کملت وشابهته ومنه بدئت الموجودات والیه یعود بالکمال فهی ذات الله العلیا وشجرة طوبی وسدرة المنتهی وجنة المأوی من عرفها لم یشق وماهوی ومن جهلها ضل سعیه وغوی یعنی نفس لاهوتیهٔ ملکوتیهٔ کلیه عبارت است از قوهٔ لاهوتیه وجوهرهٔ بسیطه که بذات خویش زنده است اصلش عقل است ازعقل پدیدار آمده واز عقل فراکیرد وبعقل دلالت کند واشارت نماید وعود این نفس بعقل خواهد بود اما وقتیکه درجهٔ کمال یابد وبعقل مشابهت یابد واز عقل تمامت موجودات بدایت کرفت وبدو اعادت جوید بحسب کمال پس نفس باین صفت ذات الله العلیا وشجرهٔ طوبی و سدرهٔ منتهی وجنت ماوی است هرکس اورا بشناسد دوچار بدبختی وشقا نخواهد شده هرکس نشناسد هرچه سعی و کوشش کند جز ضلالت وغوایت نیابد پس بااین ترتیب معلوم شد که نفس بهر درجهٔ که باشد مبدئی وعودی بمبدأ دارد وچون بدرجهٔ لاهوتیهٔ ملکوتیهٔ کلیه رسید مبداش عقل است وباز کشتش نیز بعقل ومرحوم فیض بعد از ذکر اینحدیث شریف بآن حدیث کمیل ابن زیاد علیه الرحمه که در بدایت این عنوان مذکور شد اشارت کند ونیز چنانکه اشارت رفت میفرماید این دو نفس اخیره یعنی ناطقه قدسیهٔ وکلیهٔ الهیه در بیشتر افراد انسان موجود نیست واز این کلام حکمت نظام معلوم میشود که بیشتر افراد آدمی از کوهر کرانبهای عقل که هرچه هست اوست وجز او هرچه باشد درشمار چیزی که باید نیست محروم هستند وچون محروم ماندند هرچه سعی کنند جز در عرصهٔ ضلالت وغیابت سیر نکرده باشند وبآنمقام که

(مطلوب)

مطلوب بالاصاله ومقصود حقیق است واصل نخواهد شد وازچنین حال تباه وروز سیاه بخالق مهر وماه پناه باید برد ودر تهذیب اخلاق حسنه و نفس حیوانیه باید کرشید واز صاحبان انفاس قدسیه مدد باید جست تا ازکوچهٔ جهل بشاهراه عقل راه یافت وانچه باید یافت دریافت

وفلاسفه وکروهی از صوفیه وحلیمی وغزالی و راغب کویند روح نه جسم است ونه عرض بلکه مجرد از ماده وقائم بنفس خود وغیر متحیز است وبرای تدبیر و تحریك متعلق ببدن است وصورت اومظهر او در مطالع بدنست ومظهر کمالات وقوای او درعالم شهادت نه درآن داخل ونه ازآن خارج باشد وعقیدت برآنستکه سریان آن دربدن مثل سریان وجود مطلق حق ثانی است که عبارت ازفعل واجب الوجود ومشیت اوست درتمامت موجودات ابن القمار کوید آنچه ترجیح میجوید این است که انسان را دونفس است نفسی است حیوانیهٔ و نفسی است روحانیه و نفس حیوانیه از انسان جز بمرك جدائی نجوید ونفس روحانیه همان است که از امر خدایتعالی است که دارای فهم وعقل است وخطاب بدو توجه دارد وحکما را در قدم نفس انسانیت اختلاف است افلاطون وکروهي از حکمای باستان قدیمش دانند وارسطو واتباعش کویند حادث ومتحد بحقیقت است وقومی مختلف بالحقیقه دانند وابوالبرکات بغدادی وقومی از متاخرین مختلف الحقیقه دانند در هرصورت در قول بتجرد نفوس ناطقه چیزیکه باقواعد اسلام منافی باشد نیست ونفوس بشریه متناهي ووجود آنرا مبتدا نیست لکن حکما غیر متناهی دانند وکویند انسان را بدایتی درخلقش نیست وبعد از مفارقت باقی است زیرا که افرادی باشند که دفعته مرتب شده است اما صاحب مجمع البحرین میفرماید ازجمله معانی نفس اینست که بمعنی عین است چنانکه کویند اصابت فلانا نفس ای عین ونفس الشئ عینه موکد

ونفس مونث است چون ارادهٔ روح از آن کنند چنانکه خدای فرماید خلقکم
من نفس واحدة واکر نفس کویند وارادهٔ شخص نمایند مذکر باشد وجمعش انفس
ونفوس باشد مثل فلس وافلس وفلوس واین نفس مشتق از تنفس است بجهت
حصول آن بطریق نفخ در بدن ومیکوید بعضی از متبحرین در تحقیق نفس کویند
که نفس انسانیه درمیان قوهٔ شهوانیه وقوهٔ عاقله واقع است وبه نیروی قوه
شهوانیه برلذات بدنیهٔ بهیمیه تحریص نماید مثل غذا خوردن ومباشرت خواستن
ونصرت جستن ودیکر لذات عاجلهٔ فانیه دنیاویه وبدستیاری قوهٔ عاقله بر تناول
علوم حقیقیهٔ وخصال حمیده که انسانرا ابد آلا بدین بسعادت سرمدی نائل نماید
تحریص فرماید وخدایتعالی در این آیهٔ شریفه بدین دوقوه اشارت فرموده است
﴿ وهدیناه النجدین ونیز فرماید انا هدیناه السبیل اما شاکرا واما کفورا ﴾ پس
ای انسان اکر نیروی شهوانی را تابع وذلیل ومحکوم عقل ساختی بفوزی عظیم و
فیضی جلیل برخوردار شدی وبراه راست وسعادت ابدی هدایت یافتی واکر
شهوت را منقاد شدی واین قوه را بر قوهٔ عاقله مسلط ساختی وبآنچه شهوت
خواهد کوشش ورزیدی یقینا بهلاکت پیوستی وبخسارت وزیانکاری آشکار کرفتار
آمدی وباعتبار صفات مذکوره که برای نفس در قرآن کریم وارد داست دارای پنج
مرتبه است یکی امارة بسوء است همانا چون نفس تابع قوهٔ شهویه کردد بهیمیه
نامیده شود وچون تابع قوهٔ غضبیه کردد سبعیه نام یابد وچون اخلاق رذیله راملکه
کرداند شیطانیه اش خوانند وانجمله را خدایتعالی در قرآن مجید نفس اماره نامیده
وفرماید ﴿ ان النفس لامارة بالسوء ﴾ یعنی آن نفسی که باین صفات ناپسندیده
اتصاف داشته باشد آدمی را بکار های بدوناخجسته مامور دارد واکر رذایلش
ثابت باشد یاثابت نماند بلکه کاهی مایل بشروکاهی مایل بخیر کردد وبر کردار بد

پشیمانی کیرد وملامت نماید این نفس را لوامه نامیده چنانکه میفرماید ﴿ ولا اقسم بالنفس اللوامة ﴾ واین نفسی است که همیشه خودرا ملامت کند هرچند در کار احسان هم کوشیده باشد بر تقصیر خود در تعدی در اینجهان ودر آنجهان ملامت نماید واکر منقاد عقل عملی باشد خداوند این نفس را مطمئنه خوانده واین نفس آمنه ایست که هرکز دستخوش خوف وحزن نشود وبحق مطمئن باشد وروح علم و ثلج یقین دروی ساکن ومکین است وهیچکاه بغبار شك وریب آلوده نیاید چهارم نفس راضیه است واین همان نفس است که خدای ازوی خشنود باشد چنانکه ندای میفرماید ﴿ یا ایتها النفس المطمئنة ارجعي الی ربك راضية مرضية ﴾ پنجم مرضیه است واین همان نفس است که بآنچه خدایش بهره ومقدر کرده است راضی و خشنود باشد وبعضی برمراتب نفس افزوده اند وکویند نفس ملهمه نیز هست و مشهور بکسرها است لکن ظاهر آنست که بفتح ها باشد چه ماخوذ است از قول خدایتعالی (فالهمها فجورها وتقواها) یعنی پس الهام کرد بآن نفس فجور آن وتقوای آنرا یعنی نیك وبد را بدو بنمود وحجت را برویِ تام کرد وملهم بکسر ها یعنی الهام کننده خداوند است یا ملکی از ملائکه والهام کرده شده نفس است پس نفس ملهمه بفتح ها بصیغه مفعول خواهد بود بالجمله در تجرد نفس و کیفیت تعلقش ببدن وتصرفش در بدن ابحاثی مشهوره است که در محال خود مقرر و مذکور است ودرین کلام معجز نظام حضرت امیر المومنین علیه السلام (من عرف نفسه فقد عرف ربه) اقوال متعدده وارد است یکی آنست که همچنانکه ممکن نیست که بمعرفت نفس توصل کیرند بمعرفت پروردکار نیز ممکن نیست علامهٔ مجلسی اعلی الله مقامه در بیان اینحدیث مبارك میفرماید بعضی از علما کفته اند که روح عبارت از لطیفه ایست لاهوتیه در صفت ناسوتیه که از ده وجه بر

وحدانیت ربانیت دلالت کند نخست ایست پس هیکل را حرکت دهد وبتدبیرش برآید مارا معلوم می آید که عالم را محرك ومدبریست دوم اینکه وحدت روح بر وحدت پروردگار دلالت میکند سیم اینکه حرکت دادنش مرجسد را دلالت کند بر قدرت پروردگار قهار چهارم اینکه اطلاعی که روح دارد برآنچه در جسد است دلالت مینماید بر علم پروردگار پنجم اینکه استواي روح بسوی اعضاء دلالت کند بر استوای خالق بسوی مخلوقش ششم اینکه تقدم روح بر جسد وبقای روح بعد از فنای جسد دلالت مینماید بر ازلیت وأبدیت حضرت احدیت هفتم اینکه دلالت کند عدم علم بر کیفیت روح بر عدم احاطه بخداوند ذوالجلال هشتم اینکه عدم علم بمحل روح از جسد دلالت مینماید بر عدم اینیت پروردگار نهم اینکه عدم مس روح دلالت میکند بر امتناع مس خالق روح دهم اینکه دلالت میکند عدم دیدارنمودن روح را براینکه دیدن پروردگارمحالاست راقم حروف گوید اگر براین وجوه ده گانه که بر وحدانیت ربانیت دلالت دارد بیفزاهیم و گوئیم یازدهم اینکه دلالت دارد عدم نوم روح بر عدم نوم خالق وعدم تغذیهٔ روح بر عدم تغذیهٔ خالق وعدم ترکیب او برعدم ترکیب خالق و کذلك در پارهٔ اوصاف دیگر مثل بساطت وغیرها چه زیان خواهد داشت وبهترین این وجوه وشقوق اینست که عالم کبیر برسه مرتبه اشتمال دارد یکی مبدعات ودیگری مخترعات وسیم کائنات مبدعات آنست که نه بالذات ونه بالفعل بماده حاجتمند باشد ومخترعات آنست که مادهٔ سابقه ندارد وکائنات آنست که مادهٔ سابقه را میخواهد نفس انسانی نیز بر این منوال است وبرسه مرتبه مشتمل میباشد یکی قوه عاقله که بالذات وبالفعل از ماده مجرد است ودیگر قوهٔ خیالیه که صورت بلاماده باشد وسیم حواس ظاهره که محتاج بماده میباشد چنانکه واجب الوجود من حیث الاضافه در همه عوالم کبیر ساریست

(وبدون)

و بدون رویت وفکر درتمامت عوالم متصرفست نفس نیز درمراتب خود ساریست
ودر جمیع مراتب متصرف است پس هرفعلی از هر قوه صادر میشود از نفس
صادر است بالجمله پس معلوم میشود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که وارث
وصاحب وحارس علوم اولین وآخر نیست وبحضرت پروردکار وبصیرت برخزاین
اسرار دارای آنکونه تقرب ومنزلت است باشکال معرفت نفس خود اشارت
میفرماید تاامتناع احاطه بکنه پروردکار را باز نماید حالت دیکران چه خواهد
بودودر هرحالت معرفت نفس بعین آن ممکن نیست وبصفت حدوثش ممکن است
ونیز معرفتش ضروری نیست بلکه اعتراف بعجز از وجدان آن اسهل است ازفحص
از کنه آن وبرهان آن معلوم باد که روح کاهی اطلاق میشود بر نفس ناطقه که
حکمایش مجرد میدانند واین روح محل علوم وکمالات ومدبر است مر بدنرا و
کاهی اطلاق میشود بر روح حیوانی که عبارت از بخار لطیفی است که از قلب منبعث
میشود و در تمام جسد ساریست واخبر وامثال آن احتمال هر دورا میدهد اکر
چند بعضی از آنها باخیر انسب است وکفته اند که اکر روح چند در اصل
جوهرش از اینعالم نیست ولکن برای آن مظاهر ومجالی است در جسد و اول
مظهر آن در جسد بخاریست لطیف و دخانی که در لطافت واعتدالش باجرام سماویه
شبیه است واورا روح حیوانی کویند وبا روح ربانی که از عالم امر است مستویست
وقوایش مرکب ومطیه اوست واینکه امام علیه السلام تعبیر فرموده است روح
را بمظاهرش برای آنست که بافهام نزدیك باشد چه افهام از فهم حقیقت آن قاصر
است چنانکه خدایتعالی بدان اشارت کند وفرماید ﴿ یسئلونك عن الرّوح قل الرّوح
من امر ربّی وما اوتیتم من العلم الاّ قلیلا ﴾ واین مظهرحالیهٔ روح همان کالبد منفوخ
است نه اصل آن بیضاوی میکوید که معنی آیهٔ شریفهٔ ﴿ فاذا سوّیته ﴾ این است

﴿ عدلت خلقه وهیئته لنفخ الروح ونفخت فیه من روحی ﴾ تا جاری بشود آثار روح در اعصاب قالب آدمی و زنده شود واصل نفخ اجرای ریح و دمیدن در ر انداشتن باد است در تجویف جسم دیگر وچون روح اوّلا متعلق ببخار لطیفی است که از قلب منبعث میشود وقوت حیوانیت برآن فیضان میجوید وباقوه درتجاویف شرائین باعماق بدن ساری میگردد این تعلق را بمنزلهٔ نفخ شمرده اند اما بار الله میگوید در آنجا نفخی ومنفوخی نیست بلکه اینکلام تمثیلی است براي تحصیل چیزیکه مایه زندگانی میشود وهیچ خلافی نیست که اینکه خدایتعالی در این کلام خود که روح را اضافه بخود ساخته وفرموده است من روحی برای تشریف و تکریم روح است مثل ناقة الله وبیت الله چنانکه در اخبار ائمه صلوات الله علیهم نیز رسیده است که چون خدای این روح را برسایر ارواح بر گزیده است لاجرم بنفس مقدّس خود اضافه فرموده

بیان پارهٔ اقوال که در حقیت و کیفیت روح وانواعش وارد است

ابو البقا درکلیات گوید روح بضم اول همان ریح متردد در اندام وهیکل وقالب انسان ومنافذ اوست واسم است برای نفس بسبب اینکه نفس پارهٔ وبعضی از روح باشد واین از قبیل تسمیه نوع است بجنس مثل اینکه انسانرا حیوان نامند ونیز اسم است برای آنچه بسبب آن زندگی حاصل میشود وروح حیوانی جسمی است لطیف که منبعش در جرف قلب جسمانیست وبواسطهٔ عروق ضوارب بسایراجزای بدن انتشار میجوید و کنه روح انسانیرا جز خدایتعالی نمیداند واهل سنت برآن رفته اند که روح وعقل از اعیان هستند وعرض نیستند چنانکه جماعت معتزله گمان برده اند واز صفات حسنه وقبیحه قبول زیادت ونقصان کنند چنانکه چشم بیناشاوت ورمد را پذیرنده است وشمس انکساف را می پذیرد واز اینست که روح را کامی

(باماره)

بامارهٔ بالسوء و کاهی بمطمئنه وصف نمایند وخلاصهٔ آنچه غزالی کفته است این است
که روح نه جسم است که در بدن حلول کیرد چنانکه آب در ظرف حلول میجوید
ونه عرض است که در قلب ودماغ حلول نماید مثل حلول علم در معالم بلکه جوهر
است چه بنفس وخالق خود عارف است ومعقولات را ادراك نماید وباتفاق عقلا
جزولایتجزّی است وچیزیست که انقسام نپذیرد مکر لفظ جزء بر روح لایق
نیست چه جزء اضافه کلّ است و دراینمقام کلّی نیست پس جزئی نخواهد بود مکر
اینکه در اینمقام باین لفظ همانرا اراده کنند که اراده میکند قایل در این قول خود
که واحد جزء از عشره است وبر این تقدیر چون تمامت موجودات یا جمیع آنچه
را که قوام انسان فی کونه انسانا بدوست ماخوذ داری اینوقت روح واحدی از جمله
آن خواهد بود بانمعنی که نه داخل با آنجمله ونه خارج از آنجمله ونه منفصل از آن
ونه متصل با آنجمله است بلکه منزه از حلول نمودن در محلی واتصال یافتن باجسام
واختصاص خواستن بجهات باشد بلکه ازین عوارض مقدس است واین کلام تشبیه
واثبات برای اخص وصف خدای تعالی در بارهٔ روح نیست بلکه اخص وصف
خدایتعالی است که انه قیوم یعنی قایم بذاته وهرچه سوای اوست قایم باو باشد پس
قیومیت جز برای خدایتعالی نیست وهر کس کوید روح مخلوق است مقصودش
اینست که حادث است وقدیم نیست وهرکس کوید مخلوق نیست مقصودش اینست
که اورا بکمیتی نتوان تقدیر نمود پس در تحت اندازه ومساحت در نیابد وچون
این بیانات بدانستی دانسته باش که روح همان جوهریست علوی که درشانش
میفرماید (قل الروح من امر ربی) یعنی روح موجود است بامر واین همان است
که استعمال روح کنند در آنچه اورا ماده از بهرش ندانند پس وجودش زمانی
باشد لا بالخلق وهمانست که استعمال میشود در مادّیات پس وجودش آنی میباشد

پس بعالم امر ایجاد ارواح و بعالم خلق ایجاد اجساد مادّیه میشود (ومن ایاته ان تقوم السمآء والارض بامره) و میفرماید ﴿ والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره ﴾ و میگوید ارواح بعقیدت ما اجسام لطیفه غیر مادّیه است برخلاف عقیدت فلاسفه وچون روح غیر مادی باشد لطیف ونورانی خواهد بود وقابل الحلال وساير در اعضا از کمال لطافت نخواهد بود و بالذات حیات دارد چه عالم و قادر بر تحریك بدنست و خدایتعالی درمیان روح و نفس حیوانیت الفت افکنده پس روح بمنزله زوج ونفس حیوانیت را منزلت زوجه است و درمیان ایشان عشق افکنده واز اینروی تا گاهیکه روح در بدنست بدن بسبب روح زنده است وبیدار وچون مفارقت جوید اما مفارقتش از بدن بالکلیه نباشد بلکه تعلقش براسطهٔ بقای نفس حیوانیت در بدن باقی باشد بدن نائم خواهد بود واگر بالکلیه مفارقت جوید باینکه نفس حیوانیت در بدن باقی نماند بدن میمیرد معلوم باد ارواح مخصوصه در ماهیت متحد هستند تااشخاص انسان ماهیت واحده کردند وچون این مسئله مکشوف افتاد باید دانست که این روح را اصنافی است بعضی در نهایت صفا وبعضی در شدّت کدورت ومیگوید ماروح را حادث میدانیم چه هر ممکنی حادث است لکن حدوث روح قبل از حدوث جسد است چنانکه رسول خدای صلی الله علیه وآله فرماید ﴿ خلق الارواح قبل الاجساد بالفی عام ﴾ یعنی ارواح دو هزار سال پیش از اجساد یعنی نفوس آفریده شده لکن ارسطو روح را حادث با بدن وبعضی قدیم دانسته چه هر حادثی مسبوق بماده باشد و روح را ماده نیست واینقول ضعیف است و ارواح را فنانیست اماعدم فنای ارواح نزد فلاسفه بدلیل آنست که مجردات اگر قبول خلع صورتی واخذ صورتی دیگر نمایند یا آنصورت دیگر باقی بمانند پس فانی نشوند ونیز اگر قبول فنا نمایند بقای قابل یا

(مقبول)

مقبول واجب میگردد پس باقی بافنا خواهد بود وهذا خلف یعنی یك چیز تواند هم باقی وهم فانی باشد وحق آنست که روح جوهری فایض از حضرت فیاض و مشرف باختصاص قول خدای تعالی(ونفخت فیه من روحی) که از شان آن اینست که هرچه بآن اتصال جوید زنده بشود وفنا پذیر نباید باشد وبعلاوه اخباری که بر بقای روح بعد از موت جسد و اعادت روح ببدن و خلودش وارد است دلالت بر ابدیتش مینماید وعقلاء اتفاق کرده اند که روح بعد از مفارقت از ابدان بجسم دیگر انتقال کند بدلیل الحدیث شریف ﴿ ان ارواح المؤمنین فی اجواف طیر اخضر الی آخره ﴾ لکن اختلاف کرده اند در این امر چنانکه در کلمات مخزونه مرحوم فیض اعلی الله مقامه از حضرت صادق علیه السلام بسند صحیح مرویست که در خدمت آنحضرت معروض داشتند که روایت کرده اند که ارواح مومنان در حواصل وچینه دان مرغهای سبز است که در حول عرش میباشند فرمود (لا المؤمن اکرم علی الله ان یجعل روحه فی حواصل طیر ولکن فی ابدان کا بدانهم) یعنی چنین نیست مؤمن در حضرت خدای از آن اکرم است که روحش را در حواصل مرغان جای دهد لکن ارواح مؤمنان پس از موت ایشان در ابدانی مانند ابدان ایشان جای کنند وبروایتی دیگر فرمود (فاذا قبضه الله صیر تلك الروح فی قالب کقالبه فی الدنیا یاکلون ویشربون فاذا قدم الیهم القادم عرفوه بتلك الصورة التی کانت فی الدنیا) یعنی چون روح مؤمن را خدای تعالی قبض فرمود این روح در قالبی همانند کالبدی که اورا در دار دنیا بود اندر آید پس بخورند وبیاشامند و چون کسی بر ایشان از دار دنیا قدوم نماید بشناسند اورا بهمین صورتیکه در دار دنیا داشت در تفسیر منهج الصادقین در ذیل معنی آیهٔ شریفه قل الروح من امر ربی یعنی در پاسخ آنانکه میپرسند از تو کیفیت آن روح که انسان بدان زنده است

بگو روح از امر پروردگار من یعنی از مبدعات اوست که بامر کن بدون ماده کائن شده واز آنجمله ایست که جز خدای بدان عالم نیست مسطور است که مفسرانرا در روح مسئول عنه چند قول است یکی آنکه مراد روحی است که در بدن انسانست دویم اینکه سوال از روح از حیثیت آن بود که آیا مخلوق ومحدثست یاقدیم وخدای باز نمود که محدثست وبراین تقدیر تواند بود که سؤال ایشان از روحی بوده باشد که قوام بدن بر آنست یا مراد جبرئیل باشد یاملکی است از ملائکه واز پیش باین ملك اشارت رفت یامراد عیسی علیه السلام است که مسمی بروح است یا خلقی است از آفریدگان یزدان بر صورت بنی آدم که طعام وشراب میخورند وفرشته نیستند سیم اینکه یعنی قرآن باشد چنانکه خدای میفرماید ﴿ وکذالك اوحینا الیك روحا من امرنا ﴾ ومیفرماید ﴿ وما اوتیم من العلم الا قلیلا ﴾ واین اشارت بآنست که روح از آنچیزیست که ممکن نیست معرفت ذات آن مکدر بعوارض که ممیز ذات اوباشند از ماعدا او باینجهت باین جواب من امر ربی اقتصار رفت در تفسیر صافی در ذیل بیان معنی آیه مذکوره میگوید از حضرت صادق علیه السلام ازین آیه سؤال کردند فرمود خلقی است اعظم از جبرئیل ومیکائیل با رسول خدای صلی الله علیه وآله بود وبائمه علیهم السلام است هو من الملکوت این روح از ملکوت است وهم مرویست که از آنحضرت از روح پرسیدند فرمود خلقی است عظیم ازجبرئیل ومیکائیل بزرگتر است باهیچکس از گذشتگان جز محمد صلی الله علیه وآله نبود وبائمه هدی صلوات الله علیهم هست وایشانرا تسدید مینماید وچنان نیست که هروقت اورا طلب کنند دریابند وهم از باقرین علیهما السلام مرویست که بدرستیکه روح آفریدهٔ از آفریدگان یزدانست واز برای او بصر وقوهٔ تأیید است واورا درقلوب مؤمنین ورسل جای داده است

وبروایتی در پاسخ آنکس که روح پرسش نمود فرمود روح همانست که در دواب ومردمان است عرض کردند وماهی فرمود (هی من الملکوت من القدرة) ونیز مرحوم فیض کاشانی اعلی الله مقامه در کتاب تفسیر صافی سورهٔ مبارکه حجر در ذیل تفسیر آیهٔ شریفه فاذا سوّیته ونفخت فیه من روحی میفرماید که روح بآن بخار لطیفی که از دل انگیخته میشود آویخته است و روح از عالم حس وشهادت نیست بلکه از عالم ملکوت وغیب است وبدن بمنزله قشر وغلاف است و برای او قالب است وزندگی وبدن باوست معلوم باد ازینکلام معلوم میشود که روح انسانی که جوهر مجرد است نه آن روح است که از بخاردم منبعث میشود بلکه آنروح حیوانیست وآنروح میباشد که چون خون در بدن نماند باقی نمیماند اما روح انسانی باآن بخار لطیف منبعث از قلب علاقه مییابد وممکن است آن بخار منبعث همان روح حیوانی باشد وروح انسانی بدان علاقه میجوید وچون آنروح حیوانی فانی شد این روح را مقام علاقه نماند وبمقام خود باز گردد وهم در تفسیر صافی از بصایر الدرجات از حضرت صادق صلوات الله علیه مرویست ﴿ مثل المؤمن وبدنه کجوهرة فی صندوق اذا خرجت الجوهرة منه طرح الصندوق فلم یعبأبه ﴾ میفرماید مثل مردم مؤمن وبدن ایشان مانند جوهریست که در صندوقی باشد هروقت این گوهر را از صندوق بیرون آورند اعتنائی وباکی بآنصندوق نیست وهم در احتجاج مسطور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود ﴿ الروح لایوصف بثقل ولاخفة وهی رقیق البس قالباً کثیفاً فهی بمنزلة الریح فی الزق فاذا نفخت فیه امتلأ الزق منها فلایزید فی وذن الزق ولوجها ولاینقصه خروجها و کذلک الروح لیس لها ثقل ولا وزن ﴾ یعنی روح را بسنگینی وسبکی توصیف نتوان کرد بلکه بسیار رقیق ونازکست وبرقالبی کثیف پوشش کردیده وبمنزلهٔ بادیست که

بمشکی اندر باشد که چون در آن دمیدن کیری از آن باد ممتلی ومنتفخ کردد و
لکن از آن باد در آن مشك بروزن مشك نیفزاید واز بیرون شدن باد از وزن
مشك کاسته نیاید روح نیز همین حکم را دارد برای آن ثقلی ووزنی نیست ونیز در
صافی از آنحضرت علیه السلام مرویست که فرمود ﴿ وبها یؤمر البدن وینهی
ویثاب ویعاقب وقدتفا رقه ویلبسها الله سبحانه غیره کما تقتضیه حکمته ﴾ معلوم باد
که از اینکلام معجز نظام وقدتفا رقه ویلبسها الله غیره تسریح میشود بر اینکه
روح از بدن مفارقت کننده ومنتقل است واینکه مراد بآن روح بخاري نیست
واما اطلاق جسم بر روح بسبب آنست که نشاة ملکوت من حیث الصورة
جسمانیست هرچند از جهت معنی روحانی است وباین حواس ادراك نمیشود واینکه
فرمود روح بمنزله بادیست که در مشك باشد همانا تمثیل است برای آنچه زندکی
بآن حاصل میشود وبیانیست برای معنی نفخ روح در بدن وهم درآنکتاب از
آنحضرت سلام الله علیه مرویست (ان الروح مقیمة فی مکانها روح المحسن فی
ضیاء وفسحة وروح المسیء فی ضیق ظلمة والبدن یصیر ترابا) وروح را معانی
متعدده است یکی اینست که روح چیزیست که زندکی بدن بدانست مثل قول
خدایتعالی (یسئلونك عن الروح) دیکر بمعنی امر است مثل (وروح منه) دیکر
بمعنی وحی است مثل (وینزل الملائکة بالروح ویلقی الروح من امره) وبمعنی قرآن
است مثل (واوحینا الیك روحا من امرنا) وبمعنی رحمت است مثل (وایدهم بروح
منه) وبمعنی حیات است مثل (فروح منه وریحان) وبمعنی جبرئیل است مثل
(فارسلنا الیها روحنا) وبمعنی ملك عظیم است مثل (یوم یقوم الروح) وجنس از
ملائکة است مثل (تنزل الملائکة والروح فیها وجهه کوجه الانسان وجسده
کالملائکة) وبمعنی عیسی بن مریم علیهما السلام است وروح کلی که در مرتبه کمال

(اول)

قوهٔ نظریه وعملیه باشد عقل نامیده میشود و در مرتبه انشراح بدین اسلام صدر نامیده شود و در مرتبه مراقبت ومحبت قلب نامیده شود و در مرتبه مشاهدت سر نامیده شود و در مرتبه تجلی روح نامیده کردد و روح چون بمعنی نفس باشد مؤنث وچون بمعنی مهجه باشد مذکر است وبمعنی ایمانست چنانکه صاحب مجمع البحرین کوید (وایدهم بروح منه) یعنی ایمان وایمعنی از ائمه علیهم السلام روایت شده وهم در این آیهٔ شریفه روایت کرده اند که بمعنی هدی است وهم کوید که معنی روح در قول خدایتعالی (یوم یقوم الروح والملائکة صفا) فرشته عظیم است از فرشتکان ایزد تعالی (له الف وجه فی کل وجه الف لسان یسبح الله تعالی بسبعین الف لغة لو سمعوه اهل الارض لخرجت ارواحهم لوسلط علی السموات والارض لابتلعهما باحد شفتیه واذا ذکر الله تعالی خرج من فیه قطع من النور کامثال الجبال العظام موضع قدمیه مسیرة سبعة الاف سنة له جناح یقوم وحده یوم القیمة والملائکة وحدهم وهو قوله تعالی یوم یقوم الروح والملائکة صفا) یعنی روحرا هزار صورت است و در هرصورتی هزار زبانست وخدایتعالی را بهفتاد هزار لغت تسبیح نماید اکر بانك تسبیح اورا مردم زمین بشنوند جانهای ایشان از کالبد بیرون شود اکر روح برآسمانها وزمینها مسلط کردد بایکی از دولبش بجمله را فرو برد وچون خدایرا یاد کند وبذکر حق سبحانه مشغول شود از دهانش پارهای نور مانند کوههای بزرك بیرون آید فاصله ما بین قدمین او هفتاد هزار سال است و دارای بال است و در روز قیامت روح تنهائی از یکطرف بایستد و تمام ملائکه یك صف باشند یعنی عظمت روح باندازهٔ تمامت ملائکه است وهم درحدیث وارد است (ان ارواح المؤمنین فی روضة کهیئة الاجساد فی الجنة) و در حدیثی دیکر است (ان الارواح فی صفة الاجساد فی شجرة من الجنة تتسائل

وتعارف) وبحدیث دیگر (فی حجرات فی الجنة یا کلون من طعامها ویشربون من شرابها) وعقتین برآن رفته اند که روح بعنوان جزئیت وحلول داخل در بدن نیست بلکه روح از صفات جسمیت منزه است وتعلقش بجسم ازروی تعلق تدبیر وتصرف است فقط واین عقیدت مختار اعاظم حکمای آلهیین واکابر متصوفه و اشراقیین است وهم رای اکثر متکلمین از امامیه مثل شیخ مفید وبنی نوبخت و خواجه نصیرالدین طوسی وعلامهٔ حلی جمال الدین علیه الرحمه واز اشاعره مثل راغب اصفهانی وابو حامد غزالی وفخر رازی بر این باشد (وهوالمذهب المنظر الذي اشارت اليه الكتب السماوية) وهمچنین اخبار نبویه براین مطلب منطویست ونیز دلایل عقلیه وامارات حدسیه وکاشفات ذوقیه معاضد ومؤید این بیان است واین قائل فاضل کوید از احادیث ارواح یعنی احادیثی که در باب ارواح بعداز مفارقت اجساد وارداست چنان مستفاد میشود که ارواح اموات چنان مینماید که برصورذا بدان عنصریهٔ خود حلقه زنند وجلوس نمایند واز هر در حدیثی کنند وبخوردن و آشامیدن متنعم شوند وبسیار باشد که در هوا مابین ارض و سما باشند و همدیکر را بشناسند وملاقات نمایند وامثال اینکه برنفی جسمیت در اشباح واثبات بعضی از لوازم درعالم برزخ دلالت دارد واز اینجا است که درکافی وغیره از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وسایر ائمه هدی سلام الله علیهم رسیده است که این اشباح نه چون مادیات کثیف ونه چون مجردات لطیف است بلکه دوجهت را دارا وواسطهٔ بین دوعالم است وغزالی درکتاب الاربعین میکوید روح همان نفس تو وحقیقت تو واز تمامت اشیاء بر تو پوشیده تر باشد ومقصود من از نفس تو همان روح تست که خاصهٔ انسان ومضاف بحضرت یزدانست درآنجاکه میفرماید (قل الروح من امر ربی) وآنجاکه میفرماید (ونفخت فیه من روحی) نه اینکه روح جسمانی

(لطیفی)

لطیفی را خواهند که حامل قوهٔ حس وحرکتی است که این روح منبعث از قلب و ومنتشر در جملهٔ بدن در جوف عروق ضوارب است که اضافه میشود از آن نور حس بصر بر چشم ونور شنوائی بر گوش وهمچنین سایر قوی وحرکات وحواس چنانکه از چراغدان کاهی که در سرای کردش دهند افاضهٔ نور بردیوار ها میشود چه در این روح جسمانی لطیف بهایم نیز شریك باشند وبسبب مرك فانی میشود وانمحاق میجوید زیرا که این روح جسمانی بخاریست که اعتدال بکیرد ونضجش در آنحال است که مزاج اخلاط معتدل باشد وچون مزاج را انحلال افتد باطل میشود چنانکه نوری که از چراغ فایض میکردد کاهیکه سراج بسبب انقطاع روغن آن یادمیدن بر آن خاموش شود چون از حیوانهم غذا منقطع کردد این روح فاسد شود زیرا که غذا برای روح جسمانی بمنزلهٔ روغن است برای چراغ وقتل آن بمنزلهٔ نفخ است در چراغ واین همان روح است که علم طب در تقویم وتعدیل آن تصرف تواند کرد یعنی چون اختلالی در اخلاط پدید آید وبدن رنجور کردد وبه نیروی فن طب وعلم طبابت وپارهٔ ادویه ومعالجات مناسبه اصلاح حال اخلاط شود اینروح جسمانی نیز که در مجاورت اعضاء واجزای بدن علیل شده بود بصحت آنها حالت تقویم وتعدیل کیرد و این روح جسمانی حامل معرفت و امانت نیست یعنی آن امانتی که خدای میفرماید (انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان) بلکه حامل امانت الهی همان روح خاصهٔ انسان است ومقصود از امانت تقلد عهدهٔ تکلیف است باینکه بسبب طاعت ومعصیت در معرض خطر وثواب وعقاب اندر آید یا مقصود از امانت ولایت ائمه هدی سلام الله علیهم میباشد واین روح خاصهٔ انسانی هرکز غبار مرك وفنا بردامن بقانشیند بلکه بعد از مردن این کالبد یا در نعیم وسعادت یا

که منادی از جانب پروردگار روحش را ندا میکند و میگوید ﴿ یا ایتها النفس المطمئنة الی محمد واهل بیته ارجعی الی ربك راضیة بالولایة مرضیة بالثواب فادخلی فی عبادی یعنی محمدا واهل بیته صلی الله علیه وآله وادخلی جنتی فما شیء احب الیه من استلال روحیه واللحوق بالمنادی ﴾ پس هیچ چیز برای او محبوب تر از بیرون شدن جوهر نفس و روح او از کالبد عنصری وملحق شدن بمنادی نیست ودر حدیث صادق آل محمد صلی الله علیه وآله وارد است ﴿ ان الله خلق اجسادنا فی علیین وخلق ارواحنا من فوق ذلك وخلق ارواح شیعتنا من علیین وخلق اجسادهم من دون ذلك القرابة بیننا وبینهم وقلوبهم تحن الینا) چنان مینماید که ازین حدیث شریف لفظ (قلوبنا تحن الیهم) ساقط شده باشد میفرماید خدایتعالی اجساد مارا از علیین بیافرید وارواح مارا از بالا تر از علیین فرمود وارواح شیعیان مارا از علیین بیافرید واجساد شیعیان مارا از فرود تر از علیین بیافرید وبسبب این قرابتی که درمیان ما وایشان است قلوب ما بایشان وقلوب ایشان بسوی ما مشتاق است واز حدیث مبارك معلوم شد که ارواح شیعه بمنزلهٔ اجساد شریفهٔ ائمه هدی سلام الله علیهم است وچون اجساد کریمهٔ ائمه صلوات الله علیهم دارای این نور ورتبت باشد معلوم میشود که ارواح مقدسهٔ ایشانرا چه شرافت وجلالتی است باینکه میتوان گفت ارواح دیگران نسبت باجساد شیعیان همین حکم ونسبت تواند بود ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ودرحدیث قدسی وارد است ﴿ یا محمد انی خلقتك وعلیا نورا یعنی روحا بلابدن ثم جمعت روحیکما فجعلتهما واحدة ﴾ درکتاب مخزونه از حضرت صادق علیه السلام مرویست ﴿ قال الله تعالی یا محمد انی خلقتك وعلیا نورا یعنی روحا بلابدن قبل ان اخلق سمائی وارضی وعرشی وبحری فلم تزل تهللنی وتمجدنی ﴾ وهم درکتاب مخزونه از مناقب ابن المغازلی از سلمان رضی الله

عنه مرویست که ﴿ سمعت حبیبي المصطفی صلی الله علیه وآله یقول کنت انا وعليا نورا بين يدی الله عزوجل مطيعا يسبح الله ذلك النور ويقدسه قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلك النور فی صلبه فلم يزل في شیٔ واحد حتی افترقنا فی صلب عبدالمطلب عليه السلام فجزء انا وجزء علی ﴾ وازینگونه اخبار بسیار است ونیز در کتاب کلمات مخزونه از حضرت صادق علیه السلام مرویست ﴿ ان روح المؤمن لاشد اتصالا بروح الله من شعاع الشمس بها ﴾ یعنی اتصال روح مؤمن بروح خدا یعنی روحی که از کمال شرف وشرافت با تمام میرسد که خداوندش بخود منسوب میداود سخت تر وشدیدتر ومحکم تر است از اتصال پرتو خورشید بخورشید واین کنایت از نهایت قرب ووصال بمشوق حقیقی است چه هرچه علاقه روح به ماسوی الله انقطاع پذیرد اتصالش بانوار ایزدی بیشتر گردد وبآن درجه ارتقا جوید که حکمران کائنات شود که حق سبحانه وتعالی در آینهٔ دل انسان کامل که خلیفهٔ اوست تجلی جوید وعکس انوار تجلیات از اینهٔ دلش بر عالم فایض میگردد وبوصول آن فیض باقی میماند وتا این کامل در عالم باقي است استمداد میکند از حق تعالی تجلیات ذاتیه ورحمت رحمانیه ورحیمیه بواسطهٔ اسماء وصفاتیکه این موجودات مظاهر ومحل استوای آنهاست پس بدین استمداد وفیضان تجلیات محفوظ میماند مادام که این انسان کامل دروی است پس هرمعنی از معانی باطن بظاهر بیرون نیاید مگر بحکم او وهیچ از ظاهر بباطن در نیاید مگر بامراو واگرچه اینکامل درحال غلبهٔ بشریت نداند (فهو البرزخ بين البحرين والحاجز بين العالمين) وخدای یتعالی در این آیهٔ شریفه اشارت باینمعنی فرماید (مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لايبغيان) یعنی هیچیك بآن ملتبس ومشتبه نمیگردد چنانکه در نهج البلاغه در جواب کتاب معویه است (نحن صنائع ربنا

واناس بسه صنائع انیا) بعضی از عرفا گفته اند چون نگران شدی که آهن گداخته با آتش تمام رسد که با آتش تشبه جوید هیچ عجب مکن از آن نفس که بنور خدایتعالی استشراق و استضائت و استنارت جوید واکرانش اطاعت کند حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلاة والسلام میفرماید

دواؤك فيك وما تشعر ٭ وداؤك منك ولا تبصر

وتزعم انك جرم صغير ٭ وفيك انطوى العالم الاكبر

وانت الكتاب المبين الذى ٭ باحرفه يظهر المضمر

وهم از حضرت صادق علیه السلام مرویست (نزلونا عن الربوبية ثم قولوا فى فضلنا ما استطعتم فان البحر لاينزف وسر الغيب لايعرف وكلمة الله لايوصف) وهم فرماید (نحن اسرار الله المودعة فى هياكل البشرية) واز حضرت صادق علیه السلام ماثور است (اجعلوا النا ربا نؤب اليه ثم قولوا فى فضلنا ماشئتم) وهم از آنحضرت سلام الله علیه مروی است (ان الصورة الانسانية اكبر حجة الله على خلقه وهى الكتاب الذى كتبه بيده وهى الهيكل الذى بناه بحكمة وهى مجموع صور العالمين وهى المختصر من العلوم فى اللوح المحفوظ وهى الشاهد على كل غائب وهى الحجة على كل جاحد وهى الطريق المستقيم الى كل خير وهى الصراط الممدود بين الجنة والنار) معلوم است که اینصورت انسانیهٔ که بزرکترین حجت خدای برآفریدکان او واین صفات مذکور است همان نور محمد صلی الله علیه وآله وائمهٔ هدی علیهم السلام هستند که باز فرزند آنحضرت وعلی بن ابیطالب صلوات الله علیهم میباشند چنانکه از سایر اخبار نیز دلالت میکند حضرت امام رضا صلوات الله علیه میفرماید (لوخلت الارض طرفة عين من حجة لساخت باهلها) اکرباك طرفة العین زمین از حجت خدای خالی بماند اهالش را فرو میبرد وهلاك میکرداند پس تاکاهی که انسان در دنیا باقی باشد عالم

(محفوظ)

محفوظ وخزائن الٓهی مضبوط باشد وچون از اینعالم منتقل گردد وآن عالم امامت
خویش ودر افراد انسانی کسی نماند که متصف بکمالات الٓهیه شود تا قائم مقام او
گردد وحق تعالایش خزینه دار خزاین خود فرماید لاجرم هرچه درخزاین دنیا
ازکمالات ومعانی باشد بیرون برند وانجمله آنچه در خزاین آخرت است اوند واین
هنگام دنیا ویران شود وقیامت برپای گردد پس تجلیات الٓهیه اهل آخرت نیز
بواسطه انسان کامل باشد ومعانی مفصله اشارا نیز ازمقام ومرتبه جمعیت او متفرع
شود وکمالات انسان کامل را درآن نشاهٔ بکمالات این نشاهٔ نتوان قیاس کرد چه
نعمتهای اخروی را با نعمتهای دنیوی قیاس نشاید چنانکه درخبراست که رحمت را
صد جزء است یك جزئش براي اهل دنیاست ونودونه جزئش بهره اهل آخرت
است در کافی از حضرت باقر علیه السلام مرویست (اذا دخل اهل الجنة الجنة
واهل النار النار بعث رب العزة عليا عليه السلام فانزلهم منازلهم من الجنة فزوجهم
فعلی والله الذی یزوج اهل الجنة فی الجنة وما ذلك الی احد غیره کرامة من الله
وفضلا فضله الله ومن به علیه) چون مردم بهشتی ببهشت اندر شوند واهل دوزخ
بدوزخ اندر آیند پروردگار عزت علی علیه السلام را فرمان کند تا اهل بهشت
را بمنازلی که مخصوص بایشانست فرود آورد وترویج نماید سوگند بخدای علی
علیه السلام آنکس باشد که اهل بهشت را در بهشت باهم ترویج نماید واینکار
با هیچکس دیگر را جمع نباشد چه خداوندش باین کرامت وفضل وفضیلت
اختصاص دهد معلوم باد که همان طور که تسویهٔ جسد برای نفس ناطقه است
یعنی براي آنست که نفس ناطقه درآن جلوه گر شود وگوهر معرفت را که علت
غائی خلقت است اخذ کند وباشیان قدسی خود بار گردد وهمچنان مقصود از
ایجاد عالم وابقاي آن بواسطه انسان کامل وامام عادلی است که از جانب خدای در

زمین خلیفه است از نزدی هر وقت دار دنیا از وجود انسان کامل خالی شود
ناپایدار ویران میکردد وسرای آخرت بانتقال انسان کامل از سرای دینوی بسرای
اخروی آباد کردد چنانکه هروقت نفس ناطقه از بدن مفارقت کیرد جسد فرسوده
وفانی شود چه پرتو تجلیات ایزدی برعوالم دینویه جز بواسطهٔ وجود انسان کامل
در سرای دینوی نتواند بود پس در هنکام انتقال انسان کامل ازین جهان منتقل
میشود دار دنیا بدار آخرت ومعانی وکمالاتی که بسبب انسان کامل در دنیا بود
بسرای آخرت انتقال میجوید ودرحالت که آسمانها برهم شکافد وآفتاب از تابش
فرونشیند وستارکان منکدر ومنتشر کردند وکوهها از هم بریزد وزمین را زلزله
در سپارد وقیامت نمایان شود امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرماید ﴿ لاتخلو
الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور واما خائف مغمور ﴾ هرکز زمین از
کسیکه برای دین خدای قیام جوید وحجت خدای باشد خالی نتواند بود واین
حجت یا ظاهر ونمایشکر است یا غائب وپوشیده است واین اشارت بوجود حضرت
قائم آل محمد صلی الله علیه وآله است که اکنون باقتضای روزکار آشکار نمی شود
اللهم عجل فرجه وسهل مخرجه

﴿ بیان اقسام وانواع روح که بحسب استعداد در نفوس موجود است ﴾

درکافی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست (ان للانبیآء وهم السابقون
خمسة ارواح روح القدس وروح الایمان وروح القوة وروح الشهوة وروح البدن
وقال فبروح القدس بعثوا انبیاء وبها علموا الاشیاء وبروح الایمان عبدوا الله ولم
یشرکوا به شیئاً وبروح القوة جاهدوا عدوهم وعالجوا معاشهم وبروح الشهوة
اصابوا لذیذ الطعام ونکحوا الحلال من شباب النساء وبروح البدن دبوا ودرجوا)
یعنی برای انبیا وسابقین پنج روح است یکی روح القدس دیکر روح الایمان سیم

(روح)

روح القوه چهارم روح الشهوه پنجم روح المدن است پس نیروی روح القدس رتبت پیغمبری یابند و منصب نبوت انگیزش گیرند وهم به نیروی این روح بر اشیاء علم یابند و نیروی روح الایمان یزدان بیمار را عبادت برند و هیچ چیز را باو انباز نیاورند و نیروی روح القوه باد شمن دین و آیین جهاد جویند و امر معاش خویش را باصلاح آورند و نیروی روح الشهوه لذت طعام و از مباشرت زنهای جوان بطریق حلال کامکار گردند و به نیروی روح المدن بحرکات ذهاب وایاب طور شایسته مصاب شوند (ثم قال وللمؤمنین وهم اصحاب الیمین الار بعه الاحیرة وللکفار وهم اصحاب الشمال الثلاثه الاحیرة) از آن پس فرمود این ارواح پنجگانه برومؤمنان که اصحاب طرف یمین هستند چهار روح بیش نیست یعنی روح القدس را دارا نیستند وجماعت کفار را که اصحاب طرف شمال هستند سه روح بیش نیست یعنی دارای روح القدس وروح الایمان نباشند وایشان در حکم دواب هستند چه دواب صاحب روح القوه وروح الشهوه وروح المدن فقط باشند اما در جلد هفتم بحار الانوار اینحدیث شریف را در ضمن حکایتی باسکوبه مسطور داشته اند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود از رسول خدای صلی الله علیه وآله شنیدم که همی فرمود خدایتعالی خلق را بر سه طبقه بیافرید (وانزلهم ثلاث منازل) ومقام و مرتبت ایشان را بر سه گونه مقرر داشت چنانکه در قرآن مجید میفرماید (اصحاب المیمنه ما اصحاب المیمنة واصحاب المشأمة ما اصحاب المشامة والسابقون السابقون اولئك المقربون) آنگاه کلمات آنحضرت را در باب دارای ارواح خمسه که انبیای مرسلین وغیرمرسلین باشند بطور مسطور مذکور نداری بعد از کلام معجز نظام آنحضرت وروح المدن دیواودرحیوا نوشته است که (ثم قال تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله ورفع بعضهم فوق بعض درجات واتینا عیسی بن مریم

البینات وایدناه بروح القدس ثم قال فی جماعتهم وایدهم بروح منه) میفرمود اکرام کرد این انبیای عظام را باین روح وتفضیل داد ایشان را برما سوای ایشان (واما ما ذکرت من اصحاب المیمنة فهو المؤمنون حقا باعیانهم) ومقصود از اصحاب میمنه جماعت مؤمنان واعیان ایشان باشند که در ایشان چهار روح است یکی روح الایمان دیگر روح التوسیم روح الشهوه چهارم روح البدن وهمه گاه بنده باین ارواح استکمال جوید تا حالاتی باز نماید سایل عرض کرد این حالات چیست علی علیه السلام فرمود اما اول این حالات چنانست که خدایتعالی میفرماید (ومنکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم بعد علم شیئاً) واز چنین بنده که بانقدار عمر برسد جمیع ارواح ازوی نقصان پذیرد لکن در آنحال باید که از دین خدای بیرون شده باشد (لان الله الفاعل ذلك به رده الی ارذل عمره فهو لایعرف للصلوة وقتاً ولایستطیع التهجد باللیل ولا الصیام بالنهار ولا القیام فی صف من الناس فهذا نقصان من روح الایمان فلیس یضره شیٔ انشاء الله) یعنی زیرا که خداوند یکه اینکار باوی بپای باز کردانیده است اورا باردل عمر در روزکار او یعنی پس شیخوخیت که بسبب رنج پیری انسان بضعف وانکسار دچار وبرذل ترین روزکار کرفتار است ازنیروی قوای او کاسته کردد نه زمان نماز را بداند ونه استطاعت شب زنده داریش باشد ونه توانائی روز بروزه سپردن ونه در صف جماعت حضور یافتن را بیابد واین احوال از روح ایمان اکرچه کاستنی نمایان کند اما برای این شخص هیچ زیان نرساند اگر خدای بخواهد (وینتقص فیه روح القوة فلا یستطیع جهاد عدوه ولا یستطیع طلب المعیشة واز روح القوة اوکاسته شود از نیروی استطاعت جهاد وطلب معیشت نیامد (وینتقص فیه روح الشهوة فلومرّت به اصبح بنات

(آدم)

آدم لم یحن الیها ولم یقم) و کاهیده کردد روح الشهوة این مرد واورا عدم رغبت ومیل بآن میزان کردد که اکر دختری چون ماه وآفتاب بروی کذاره کند هیچ بدومشتاق نشود وبآهنکش ازجای برنخیزد (ویبقی روح البدن فهو یدب ویدرج حتی یاتیه ملك الموت فهذا حال خیر لان الله فعل ذلك به) وبرجای میماند روح البدن او یعنی کاستن نمیکیرد واین فرتوت با ضعف قوی وسقوط اشتها با نهایت سستی وکندی قدمی برکیرد وقدمی بکذارد وروزی بشب وشبی بروز بسپارد تا ملك الموتش دریابد واین حالی خوب است چه خدای تعالی اورا باین حال درآورده (وقد تاتی علیه حالات فی قوته وشبابه یهم بالخطیئة فتشجعه بروح القوة وتزین له روح الشهوة وتقوده روح البدن حتی توقعه فی الخطیئة فاذا مسها انتقص من الایمان لیس بماید فیه ابدا اویتوب فان تاب وعرف به الولایة تاب الله علیه وان وهو تارك الولایة ادخله الله نارجهنم) همانا درآن اوقات که آغاز نوجوانی ونیروی قوای شهوانی وی بود حالاتی بدو دست داد که آهنك خطیئت ومعصیت نمودی وروح القوه اش برآن امر تشجیع کردی وروح الشوه اش آن عمل را در نظارش بزینت آوردی وروح البدنش اورا ازپی آنکار راهسپار ساختی وچون کناهی رامرتکب شدی از ایمانش بکاهیدی وکاستن او دیکر چاره نشدی وبدوعاید نکشتی مکر کارتبوبت وانابت سپردی پس اکرتائب شدی واز برکت توبه خالص بولایت اولیاالله عارف شدی خدای توبه اش بپذیرفتی واکر بازکشت نمودی لکن تارك ولایت بودی خداوندش درآتش جهنم در افکندی واما اصحاب مشامه جماعت یهود ونصاری باشند قال الله تعالی ﴿ الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم فی منازلهم وان فریقاً منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون الحق من ربك انك الرسول من الله الیهم فلاتکونن من الممترین ﴾ وچون ایشان آنچه راکه بدان عارف

شدند یعنی ولایت را انکار کردند خداوند ایشانرا بین ذم وقدح مبتلا ساخت وروح الایمانرا از ایشان مسلوب فرمود وابدان ایشانرا ازسه روح مسکن ساخت روح القوة وروح الشهوه وروح البدن وایشانرا ازآن پس که دارای سه روح فرمود بانعام وچهار پایان مضاف داشت وفرمود ﴿ ان هم الاکالانعام بل هم اضل سبیلا ﴾ نیستند ایشان مگرمانند چهارپایان بلکه گمراه ترچه دابه بنیروی روح القوه حمل بار کند وبنیروی روح الشهوه علف چرنماید وبه نیروی روح البدن راه سپارد چون امیرالمؤمنین کلمات مبارکش باتمام پیوست سایل عرض کرد قلب مرا باذن خدای تعالی زنده فرمودی ودیگر درمجمع البحرین مسطور است ﴿ اذا زنی الزانی فارقه روح الایمان ﴾ یعنی آن نور وهدی وکمال ایمان که باو بمنزلهٔ روح است از جسد مفارقت میکند یعنی چون کسی زنا نماید نوروبهای ایمان ازوی دوری کند پس در این هنگام مراد از مفارقت روح الایمان نفی کمال است نه حقیقت چنانکه ازابن بکیر مرویست که دراین کلام رسول خدای ﴿ اذا زنی الزانی فارقه روح الایمان ﴾ درحضرت ابی جعفر علیه السلام بعرض رسانیدم فرمود ﴿ هو قوله وایده بروح منه ﴾ این همان روحی است که اززانی مفارقت میکند ودر حدیث دیگر است که عرض کردم آیا چیزی از ایمانش بجای میماند یاتمامت ازوی خلع میشود (وقال لا بل یبقی فاذا قام عاد الیه روح الایمان ﴾ فرمود نه چنان است که این روح ازوی خلع شود بلکه باقی است وچون آنمرد از آن عمل برخاست روح الایمان بدو باز شود عالم عارف فیض کاشانی اعلی الله مقامه درتفسیر صافی میفرماید روح دربدن انسان متعدد است وزیادتی عددش بزیادتی صاحب اوست در فضل وشرف چنانکه از اخبار ائمه اطهار صلوات الله علیهم استنباط میشود پس ازحدیث مذکور وحدیث کمیل بن زیاد علیه الرحمه درباب نفس که آن نیز مذکور شد اشارت فرماید وبعضی

از محدثین در ذیل آیهٔ شریفهٔ یسئلونك عن الروح چنانکه مشروح کشت میفرماید اینخبر دلالت بر آن کند که اینروح برسول خـدا وائمـه هدی صلوات الله علیهم اختصاص دارد واز دیکر اخبار مستفاد میکردد که روح القـدس در سایر انبیا نیز بود وبدو وجه میتوان جمع مابین هردو نمود اول اینکه روح القدس مشترك باشد و آن روح که از امر پرور دکار میباشد مختص باشد چنانکه پارهٔ از اخبار برمغایرت این دو روح دلالت دارد دوم این است که روح القدس نوعی باشد که در تحتش افراد کثیره باشد وآن فردی که از رسول خدای وائمـه صلوات الله علیهم یا صنفی که آن صنف از ایشان است با کذ شتکان نباشد وچون قایل بصنف شویم آن تزانی که ما بین آن اخباری ست که دلالت میکند بر اینکه نقل روح بسوی امام بعداز فوت پیغمبر صلی الله علیـه وآله است وبین این اخباری که دلالت دارد بر اینکه این روح از زمان ولادت امام با امام بوده است مرتفع میشود معلوم باد که این بیان که روح القدس نوعی است که در تحتش افراد کثیره است اکر ازین سخن کلیّ طبیعی را خواهند مقرون بصحبت نتواند بود چه بایشان ومقام روح القدس مناسب نباشد زیرا که کلی طبیعی مفهوم است وهر مفهومی وجودی ضعیف دارد وروح القدس در شدت وجود است زیرا که مراد از روح القدس آن فرد مجرد انسانی است که تمام افراد خود را مربي ست چنانکه شمس نسبت بانواری که ازوی تراوش میجوید وبلسان حکماء رب النوع وعقل اعظم میکویند از قایل آن بیان رب النوع قایل نیست در بحار الانوار از اسباط بن سالم مرویست که در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیـه السلام بودم مردی ازابل هثیت در آمد وعرض کرد اصلحك الله خدای تبارك وتعالی در کتاب خود میفرماید ﴿ وکذلك اوحینا الیك روحا من امرنا فرمود ذلك فینا منذ اهبطه الله الی الارض وما یعرج الی

اسماء ﴾ این روح از آنوقت که خدایش بزمین هبوط داده است در ما میباشد وبآسمان عروج نمیکند وهم در آن کتاب از زیاد بن الحلال مرویست که گفت پارهٔ احادیث از جابر میشنیدم که دلم پریشان میشد سینه ام تنگی میگرفت با خود گفتم سوگند باخدای تحل راحت نزدیک است ومن برنیرومندم پس شتری بخریدم وبسوی مدینه راه بر گرفتم وبر در سرای حضرت ابی عبدالله علیه السلام آمده رخصت طلبیدم وآنحضرت رخصت بداد وچون نظر بمن افکند فرمود ﴿ رحم الله جابرا كان يصدق علينا ولعن الله المغيرة كان يكذب علينا ﴾ خدای جابررا رحمت کند که جز ازوی راستی سخن از ما نقل نمیکرد لعنت کند خدای مغیره را که برما دروغ می بست آنگاه فرمود فينا روح الله یعنی روح خدا در ماست وهم در آنکتاب از مفضل بن عمر مرویست که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از علم امام بآنچه در اقطار آسمانها وزمینهاست باآنکه در خانه خود نشسته وپرده بیاویخته فرمود بپرسید ای مفضل همانا خداوند از بهر پیغمبر صلی الله علیه وآله پنج روح مقرر داشته روح الحیوة است که بآن مشی کند و کام نهد وروح القوة است که به نیروی آن نهوض وجهاد فرماید وروح الشهوه است که بقوت آن بخورد وبیاشامد واز راه حلال باز نان آمیزش کند وروح الایمان است که به نیروی آن امر نماید وعدالت کند وروح القدس است که بنیروی آن حمل نبوت فرماید وچون رسول خدا صلی الله علیه وآله بخدای پیوست روح القدس انتقال نمود ودر ائمه همي بگشت وروح القدس نخوابد وغافل نشود و دو چار لهو وسهو نگردد لکن آن چهار روح را خواب ولهو وغفلت وسهو باشد وروح القدس ثابت است و بسبب آنچه در شرق وغرب وبرو بحر زمین است دیده شود مفضل میگوید عرض کردم فدای تو شوم (يتناول الامام ما ببغداد بيده) امام آنچه در بغداد

(باشد)

باشد بدست خود میگیرد یعنی این قدرت دارد که ازین مکان چیزی که در بغداد باشد دست بکشد و بر گیرد فرمود (نعم وما دون آری و آنچه ما دون عرش است میگیرد وهم در آن کتاب در ذیل حدیثی که از حضرت باقر علیه السلام مسطور است نوشته است که روح القدس از خداوند است وسایر این روح را حدثان در سپارد وروح القدس سهو نکند وتغییر نیابد ولعب نجوید وبسبب روح القدس ای جابر میدانند مادون عرش را تا ما تحت الثرى وهم در آنکتاب در ذیل حدیثی که از حضرت صادق علیه السلام ماثور است مسطور است که (روح البدن یلازم الجسد مالم یعمل بکبیرة فاذا عمل بکبیرة فارقه الروح وروح القدس من سکن فیه فانه لا یعمل بکبیرة ابداً) یعنی روح البدن ملازم بدن است تا گاهی که آن شخص معصیت کبیره را مرتکب نشود وچون مرتکب شد روح البدن از جسد مفارقت کنه اما در هر کس روح القدس باشد هرگز کبیره را عامل نشود وهم در آنکتاب، در ذیل حدیثی که از حضرت باقر علیه السلام مرویست در جای روح البدن روح الحیوة مسطور است ومجلسی اعلی الله مقامه میفرماید روح الحیوة درینحدیث مبارك همان روح المدرج است وهم در آنکتاب در ذیل خبری که از صادق در بیان ارواح خمسه مسطور است نوشته فرمود (وفیهم روح المدرج الذی یذهب به الناس به یجیئون) یعنی در ایشان است روح المدرجی که بدستیاری آن مردمان میروند ومی آیند وهم در آنکتاب در ذیل حدیثی که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرفوع است مسطور است (وان فی حافتی النهر روحین مخلوقین روح القدس وروح من امره) وهم در آنکتاب مسطور است که روح القدس همان روحی است که حضرت صادق علیه السلام در قول خدایتعالی (ویسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی) فرمود فرشته ایست بزرگتر از

جبرئیل ومیکائیل الی آخر الحدیث وهم در آنکتاب درباب روح القدس از حضرت باقر علیه السلام مرویست (الروح هو جبرئیل والقدس الطاهر) الی آخر الحدیث وهم در آنکتاب مسطور است که مردی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید آیا این روح جبرئیل نیست فرمود جبرئیل از ملائکه است وروح غیر از جبرئیل است الی آخرها معلوم باد چنان مینماید که روح البدن غیر از روح الحیوة وروح المدرج باشد زیرا که در آنحدیث مبسوط امیرالمؤمنین علیه السلام مسطور گردید که روح البدن باقی میماند تا ملك الموت بیاید ودر حدیث حضرت صادق علیه السلام مسطور شد که هروقت عمل و گناه بزرگی از انسان روی نماید این روح البدن مفارقت مینماید ونیز صفتی که در روح البدن مذکور شد که ﴿هو یدب و یدرج﴾ همان است که برای روح المدرج مذکور گشت که ﴿ الذی یذهب به الناس ویجیئون ﴾ وممکن است که نظر بپارهٔ جهات روح البدن گویند وروح الحیوة خواهند و گاهی روح البدن گویند وروح المدرج خواهند یا روح الحیوة شامل وجامع این دو باشد یا هریك جزآن باشد مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید بعد از این اخبار وآثار باید دانست که روح اطلاق میشود بر نفس ناطقه وبر نفس حیوانیه ساریه در بدن وبر خلق بزرك که یا از جنس ملائکه یا اعظمتر از ملائکه است وارواحی که در اینجا مذکور شد ممکن است که ارواحی مختلفه متباینه باشند که بعضی در بدن وبعضی خارج از بدن باشند ومراد تمامت آنها نفس ناطقه باشد باعتبار اعمال واحوال ودرجات ومراتب آنها یا اطلاق بشود بر این حالات ودرجات چنانکه نفس اماره ولوامه وملهمه ومطمئنه اطلاق میشود برآنها بر حسب درجات ومراتب آنها در طاعت وعقل هیولانی وبالملکه وبالفعل و بالمستفاد اطلاق میشود بحسب مراتب آن در علم ومعرفت یعنی هرعقلی را بحسب

(مرتبه)

مرتبـه اش در علـم ومعرفت نامی کذارند واحتمال دارد که روح القوّه و روح الشهوّه وروح المدرج بتمامت روح حیوانیـه باشند وروح الایمان وروح القدس همان نفس ناطقـه باشـد باعتبار کمالات آن نفس و ممکن است آن چهار روح مراتب نفس باشد و روح القدس خلق اعظم باشد و ممکن است که بوده باشد ارتباط روح القـدس متضرع بر حصول این حالت قدسیه مر نفس را پس اطـلاق بشود روح القدس برنفس در اینحالت وبر این حالت وبر جوهر قدسی که حاصل میشود از برای او ارتباط مرنفس را درینحالت چنانکه حکما بزعم خود در ارتباط نفس بعقل فعاّل کفته اند واکثر آیات واخبار را باین تاویل نمایند وبعقول قاصره وافکار خاسرهٔ خویش اعتماد ورزند بالجمله بهمین روح است که بطاعت خدای نیرومند شوند وهم درآنکتاب بروایتی که از ابو جمیله از محمد حلبي ازحضرت ابی عبدالله علیه‌السلام درباب الرّوح من امر ربّی وارد استمی فرماید بدرستیکه این روح خلقی است از آفرینش خـدای واز برای این روح بصر وقوّه وتأیید است وخداوند این روحرا در قلوب رسولان ومؤمنان مقرر داشته است وهم در آنکتاب در ذیل خبری طویل که در سؤآل جناب سلمان فارسي وابو ذر غفاری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مسطور است از جملهٔ کلمات آنحضرت اینست که میفرماید (قال الله عز وجل یلقي الرّوح من امره علی من یشاء من عباده واین روح همان روح الله است وعطا نمي شود والقا نمی شود اینروح مکر برملکی مقرب یا نبی مرسل یاوصيّ منتخب وهر کس را که خدایش اینروح را عطا فرماید (فقدا بانه من الناس) اورا از جمله مردمان ممتاز وسرافراز داشته وقدرت را بدو تفویض کرده واین کس مردکانرا زنده کند وبما کان وما یکون عالم باشد وازمشرق دریك چشم برهم زدن سیر کند وبرانچـه درضمایر و

قلوبست دانا بآنچه در آسمانها و زمین است عالم کردد ودر ذیل همین حدیث می فرماید من امیر هر مؤمن ومؤمنه هستم از آنانکه گذشته اند وآنکه برجای مانده اند مؤ واید بروح العظمة ﴾ وبروح العظمه مؤید باشم وهم درینکتاب درذیل خبر خبط ومکالمات امام زین العابدین علیه السلام با جابر مسطور است که فرمود هرکس را که خدایتعالی باین روح مخصوص بدارد همانا امر خود را بدو تفویض کرده واو باذن خدای خلق کند و باذن خدای زنده کرداند ودیکران را از آنچه درضمایر است آکاه کند وبآنچه شده خواهد شد تا روز قیامت دانا باشد واین از آنست که اینروح از امرخدای تعالی است پس هرکس را که خدایتعالی باین روح مخصوص بدارد این کس کامل غیرناقص است هرکار که خواهد باذن خدای تعالی میکند واز مشرق تا بمغرب درلحظه واحده سیرمینماید وبسبب آن بآسمان عروج وبزمین نزول وهرچه خواهد واراده کند میکند ودرتفسیر صافی درآیه شریفه (تنزل الملائکة والرّوح فیها باذن ربهم من کل امر) مسطور است (تنزل الملائکة روح القدس علی امام الزّمان ویدفعون الیه ماقد کتبوه) معلوم بادکه دربیان این اخبار مختلفه متعدده مقصود این است که بر اهل نظر وبصیرت چون بتفکر بنکرند پارهٔ مطالب مکشوف کردد وهم اصناف روح را بازدانند ونیز ازاین اخبار معلوم میشود که در رسول خدای صلی الله علیه وآله وائمه هدی علیهم السلام بعلاوهٔ ارواح خمسه روح من امر ربّی وروح العظمه وروحی که اعظم از جبرئیل و میکائیل است وروحي که ایده بروح منه که فرمودند فینا روح الله موجود است واین الفاظ نیز بحسب حال ظاهراست و کرنه رسول خدا وائمهٔ هدی صلوات الله علیهم پیش از خلق ارواح آفریده شده اند چنانکه از اغلب اخبار مستفاد میشود چه آنحضرت صادر اول است وهرچه بیرون ازآنحضرت باشد بعد ازآنحضرت

(وبطفیل)

وبطفیل وجود اوست خدای خود داند که اورا ازچه نور بیافرید واز چه موجود ساخت ونیز باید دانست که درسایر ارواح که با این مخلوق شریك میباشند امتیاز دارند مثلاً روح القوّه ایشان غیراز روح القوهٔ دیکرانست بلکه روح البدن ایشان ازروح الایمان وروح القدس دیکران شریفتر وقویتراست چنانکه چون باوصاف واخلاق بشریه ایشان نظر کنند صدق اینمعنی را بخواهند دانست بلکه مشهود می شود که نیروی تمامت این ارواح نیز بوجود مبارك ایشانست احمدار بکشاید آن پرّجلیل تاابد مدهوش ماند جبرئیل وچون حالت جبرئیل که روح القدسش خوانند این باشد حالت دیکران معلوم است برچه منوال است و حقیقت اینمطالب را جزخدای تعالی وراسخون درعلم نمیدانند

﴿ بیان دوام وبقای روح ونفس ناطقه موافق اخبار وآثار واقوال مختلفه ﴾

درکلمات مخزونه از حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله مرویست (انکم خلقتم للابد وانّما تنقلون من دار الی دار) یعنی بدرستیکه شما برای همیشکی وهمه وقت وابد الآبدین آفریده شده اید واین است و جز این نیست که شما از خانه بخانهٔ نقل میشوید وآنحضرت صدر کلام به اٰن بیان فرموده که افادهٔ تاکید میکند آنکاه میفرماید که کمان میبرید که چون بمیرید فانی وناچیز میشوید بلکه خداوند شمارا بیافرید وجوهری درشما نهاده است که همیشه پاینده است واین مردن و کالبد رااز روح برداختن جز ازسرای فانی بسرای باقی انتقال یافتن بچیز دیکرحمل نکنید چه نفس ناطقه باقی است وبرای حساب وثواب وعقاب وعذاب مسئول خواهد بود اهل معرفت کویند فیض وقبول فیض دائم است هر قابل که بصفت وجود متصف کشت واجب الوجود کردید بوجود حق دائم پس عدم بروی طاری نشود اما تعینات وظهورات ونشآت بروی طاري کردد واین نه آنست که باآیهٔ

کریمهٔ (کلّ من علیها فان) شاهد باشد زیرا که مناط فنا تعین شخصیت است نه متعین پس وجود متعین بعد از زوال تعین ظهور میکند درتعینی دیگر اعم از آنکه برزخی بود یا حشری یا جنانی یا جهنمی واین تجلیات وظهورات ابد الآبدین باقی است وقابل ومقبول هر دو بحق که باقیست دایم باقی است ﴿ اذ الممکنات کلها شئون الحق واسمآء، وانّما وقع علیها اسم الغیر بواسطة التعین والاحتیاج الی من یوجدها فی العین وبعد الاتصاف بالوجود العینی صار واجباً بالغیر لاینعدم ابداً وانّما یتغیر ویتبدل بحسب العوالم وطریان الصور علیها ﴾ زیرا که ممکنات بتمامت شئونات حق تعالی واسماء مقدسهٔ اوست واینکه نام غیر براینها واقع شده بواسطهٔ تعین واحتیاج بسوی آنکس باشد که اورا فی العین ایجاد کرده وبعد از اتصاف بوجود عینی واجب بالغیر میگردد وهرگز بوی عدم نمیشود واین تغیر وتبدل بحسب طی عوالم وطریان صورت است بلکه بحرکت جوهری میباشد برآنها ودر همان کتاب مسطور است که در حدیث قدسی وارد است ﴿ یا ابن آدم خلقتك للبقآء، وانا حی لااموت اطعنی فیما امرتك به وانته فیما نهیتك عنه اجعلك مثلی اذا قلت لشیٔ کن فیکون ﴾ ایفرزند آدم تورا برای بقا وماندن بیافریدم ومن زنده ام ونمیرم مرا در آنچه امر کرده ام اطاعت کن واز آنچه باز داشته ام باز ایست تا تورا مثل خویش گردانم تاهروقت چیزیرا گوئی باش بوده باشد ودر ذیل حدیثی که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که میفرماید شیعه مادر جنت است آنگاه میفرماید سوگند باخدای برشما در برزخ بیم دارم عرض میکنند برزخ چیست میفرماید قبر است از زمان مردن او تا روز قیامت وهم در کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که در جواب آنکس که عرض کرد آیا جسد مرده فرسوده وتباه میشود فرمود ﴿ نعم حتی لا یبقی لحم ولاعظم الا طینته

التی خلق منها فانها لا تبلی بل یبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق منها کما خلق ﴾ و مقصود از استدارهٔ آن کنایت از انتقال آن از حالی بحالی است واز ماده دوران بمعنی حرکت باشد واینکه میفرماید لا تبلی برای آنست که قبول بلی نمیکند معلوم باد یکی از معانی طینت خلقت است. واین معنی شامل روح ونفس ناطقه تواندبود وچون نفس ناطقه جوهر است قابل بلی نیست ودر ذیل یکی از خطب امیرالمؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغه مذکور است مسطور است ﴿ ایها الناس خذوها عن خاتم النبیین صلی الله علیه وآله انه یموت ومن مات منا ولیس بمیت ویبلی من بلی منا ولیس ببال ﴾ ابن ابی الحدید میگوید تواند گفت ظاهر اینکلام متناقض است زیرا که میفرماید یموت من مات منا ولیس بمیت میمیرد هر کس از ما مرده و مرده نیست واینکلام چنانست که گفته شود حرکت میکند متحرك وحرکت کننده نیست وهمچنین است قول آنحضرت ویبلی البالی منا ولیس ببال یعنی جسد بالی یعنی جسد را زمین فروخورده است از ماد نیست ببالی یعنی زمینش فانی نکرده است وظاهر اینکلام سلب وایجاب است در یك شیء پس اگر مطابق قول پیشینیان وجماعتی از متکلمین بگویند آنحضرت از اینکلام بقای نفس را بعد از موت جسد اراده فرموده است میگوئیم اینقضیه عامی است برای تمامت بشر یعنی بقای نفس بعد از مردن این جسد عنصری برای جملهٔ بشر مسلم است وبه پیغمبر وعلی علیهما الصلوة والسلام اختصاص نخواهد داشت وحال آنکه مقصود امام علیه السلام اظهار فخر وتمدح است پس در جواب میگوئیم ممکن است اینکلام برود ووجه تعبیر شود یکی پیغمبر وعلی واطایب عترت ایشان علیهم السلام بهمان بدنهائیکه در دنیا بودند باعیانها زنده بود باشند وخداوند ایشانرا بملکوت آسمانهای خود بلند کرده باشد وبااین بیان اگر چنان تقدیر نمائیم که اگر کسی این قبرهای طاهره

را پس از دفن ابدان مقدسه ایشان حفر نماید آن ابدانرا در زمین نخواهد دید چنانکه از رسول خداصلی الله علیه وآله اخبر وارد است ﴿ ان الارض لم تسلط علی وانها لا تا کل لی لحما ولا تشرب لی دما ﴾ زمین برمن مسلط نمی شود وگوشتی از من نمیخورد وخونی از من نمی آشامد اما اشکال درکلام آنحضرت ویبلی من بلی منا ولیس ببال برجای میماند چه اگر این تفسیر که درکلام اول آنحضرت که یموت من مات منا ولیس بمیت شد صحیح باشد در قضیه که حدیث بلی است صحیح نمیباشد چه اقتضای آنرا میکند که ابدان را ارض تباه میکند وذات انسان تباه نمی شود واین اشکال باین تقدیر ناچار میکند که یموت من مات حال موته ولیس بمیت فیما بعد زیرا که احوال واوقات تباه میکند کفن هرکس را که تباه میکند از ما ولیس ببال ودر اینجا مضاف محذوف خواهد بود چنانکه در قول خدای تعالی (والی مدین ای الی اهل مدین) وچون کفن بسبب اشتمالش برمیت مثل جز میت است لاجرم تعبیر شده است یکی ازین دو از دیگری از روی مجاورت و اشتمال چنانکه از مطر بآسمان تعبیر میشود وحذف فاعل جایز است چنانکه خدایتعالی میفرماید (حتی توارت بالحجاب وحتی بلغت الحلقوم) وجه دویم این است که اکثر متکلمین بآن رفته اند که انسان حی فعال اجزا نیست اصلیه در این بنیهٔ مشاهده وکمتر چیزیکه ممکن است که از آن تالیف شود بنیه ایست که باوجود ان صحیح است که حی زنده باشد واخطاب را توجه دارند وتکلیف را بروی وارد کنند وبیرون از آن اجزای دیگر فزونی وزیادتی باشد ودر حقیقت انسان داخل نیست وچون این تعبیر را صحیح شماریم جایز خواهد بود که خداوند تعالی این اجزای اصلیه را از ابدان انبیاء واوصیا بیرون کشیده وبحضرت خویش برده باشد بعد از آنکه نظیری از برای آنها از اجزای فاضله چنانکه درصورت اولی بود خلق کرده باشد چنانکه آنجماعت که

(بقیامت)

بقیامت انفس وابدان باهم اعتقاد دارند میگویند متنعم میکردند و ذوات ذات جسمانیه ملتذه میشوند این رتبت وصفت مخصوص شجرهٔ مبارکه باشد نه غیر از ایشان واین را نباید عجب دانست چه خدایتعالی در حق شهداء میفرماید (ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون) وبروجه اول چنان خواهد بود که اکر کسی قبور مبارکهٔ ایشانرا بشکافد ابدان شریفه را در آنجا خواهد یافت اکر چند نخواهد دانست که اصول این بنیه را از آن بیرون برده اند چه خدایتعالی نظیر این را که برده است بیافریده است تا در آن هیکل تغییری مشهود نشود وآن اصول را بملأ اعلا ارتفاع داده واینوجه را حاجت بتقدیر آنچه اولا مقدر داشتیم نیست چه باین وجه جسد در قبر تباه خواهد شد مکر آنقدار که از آن انتزاع میشود وبملا اعلی مرتفع میکردد ودر اینوقت برجسد نیز صادق میکردد که مرده است واکر چه اصل بنیه اش نمرده است در خبر صحیح وارد است (ان ارواح الشهدآء من المؤمنین فی حواصل طیور خضر تدور فی افناء الجنان وتاکل من ثمارها وتاوی الی قنادیل من ذهب معلقة فی ظل العرش) وچون درحق شهداء این رتبت ومقام را قائل شویم پس درحق موالی وسادات شهداء چه کمان میبریم واکر کوئی آیا جایز است که تاویل شود کلام آنحضرت وکفته شود شاید اراده بقای نام وصیت را فرموده باشد کوئیم بسیار بعید است چه دیکران نیزبا ایشان درین رتبت با ایشان شرکت دارند وامیرالمؤمنین علیه السلام در اینحدیث مبارك از استعظام واستغراب امرخود شان اشارت میفرماید واکر کوئی آیا ممکن است که باین طریق تاویل شود این کلام وکفته شود ضمیر بحضرت رسول خدای عاید است وتقدیر چنین باشد (یموت من مات منا والنبی لیس بمیت ویبلی من بلی منا والنبی لیس ببال) درجواب کوئیم این توجیه ازتوجیه اول بعیدتر است چه

اگر ارادهٔ آنحضرت چنین باشد معنی این میشود که رسول خدای صلی الله علیه وآله را زمین نخورد والآن زنده است وهیچکس چنین معنی سخن نکرده است ودیگر اینکه این کلام درسیاق تعظیم عترت وتجلیل امر عترت وافتخار آنحضرت بنفس مبارك خود وستودن خویشتن بخصایص ومزایای خوداست راقم حروف گوید در این مطالب واخبار وآثار بلکه مشاهدات نیزوارد است چنانکه فرموده اند چون جسد مرا درخاك کنید خشت لحد بگذارید ومرا نخواهید دید وازآن پس نمی بینید چه خدای بآسمان میبرد ونیز بسیار شده است که پس از سالیان دراز قبور پارهٔ انبیای سلف را شکافته اند وجسد شریفش رابهمان حال حیات دیده اندموجود وقبور پارهٔ شهدا را وصلحا را شکافته اند وجسد را دیده اند وچون حالت ایشان چنین باشد معلوم است حالت ابدان طیبهٔ حضرت خاتم النبیین واوصیای مرضیین چه خواهد بود ودیگر اینکه تواند بود که مقصود این باشد که ازآنجا که کل شئي هالك الاوجه میفرماید ما نیزدر ظاهرمیمیریم ودرین صفت که هر مخلوقی را باید دریابد شریك هستیم اما مردن ما نه چون مردن دیگران است بلکه درعین مردن زنده ایم واگر ازانظار مردم ظاهربین پوشیده ایم درابصار اهل یقین محسوس و چون زمان حیات بهمه حال واوصاف آگاه وپاینده ایم تا درمعنی الاوجه چه معنی وارد باشد چه اهل نظر برآن رفته اند که مستثنی همین انوار طیبه ظاهره اند و در هرصورت کاهیکه ابدان راآنمقام ومنزلت پدید کرده که دستخوش تباهی نگردد ارواح راکه جواهر شریفه اند معلوم است حالت بقا ودوام چیست واخباریکه برای بدن وجسد مثالی وارد است برجمله شاهد است وآیاتی که درخلود وابدیت جنت درکلام خدا حاضر است براینمسایل حاکم وچون بقای روح را بعد از موت جسد درعوالم برزخ ومثال وپس از آن درمحشر وبهشت ودوزخ موافق اخبار و

(آیات)

آیات واقوال حکمای اسلام وغیراسلام بنگرند بقای روح را معلوم توانند ساخت
علی بن ابراهیم در تفسیر خود ازحضرت امام رضا علیه السلام روایت کند که
آفتاب وماه از آیات یزدانی هستند بامر خدای جاری وحضرت باری را مطیع
باشند روشنائی ایندواز نورعرش خدای وحرارت ایشد واز جهنم است و چون
قیامت برپای شود نورآند بعرش وحرارت آند بنار برگردد پس نه آفتابی ونه
ماهی بخواهد بود وچون دوام نورشمس وقمرچنانکه در ایحدیث مبارك مذکور
شد باینمقام باشد حالت روح انوار طیبه حضرات ائمه علیهم السلام وجماعت مومنان
که خدای درحق شهدای ایشان میفرماید (عند ربهم یرزقون) معلوم است چیست
درکلمات مخزونه مسطور است که بعضی از اهل معرفت گفته اند که در نشأه
آخرت اجسام در ارواح منطوی وپیچیده وارواح نیزاجسام راظروفی ظاهره اند
برعکس آنچه در دنیا مرئی بودند یعنی در دنیا ارواح در اجساد منطوی واجساد
بمنزلهٔ ظروف ظاهره ارواح بودند پس در نشأه آخرت حکم برای روح است و
ازین است که بهر صورت که بخواهند متحول میگردند چه جنبهٔ روحانیت بر
ایشان وغیبت جمیت در ارواح غالب میشود چنانکه حالت ملائکه امروز نزد ما
چنین است وعالم ارواح در جنبهٔ ما براینمنوال است وملائکه وارواح بهرصورت
که اراده کنند اندر میشوند واین شخص گوید نشأه آخرت درحقیقت همان باطن
این نشأه دنیویهٔ ظاهره است پس در قیامت آنچه در اینجا ظاهر است بباطن
میرود وهرچه بباطن است ظاهر میشود (علی وجه جامع بین احکام ما بطن الان
فظهر ما سنح من هذا البطون والجمع والترکیب) آنگاه در کنار صراط آنجماعت
که از سعداء هستند ازآنچه در ایشان از خواص امتزاج که از عناصریست وطبعی
نیست مفارقت جویند وارواح قوای این نشأه وجواهر اصلیه آن که متركب میشود

بترکیب ابدی طبیعی تیر عنصری وصورت جمع وتألیف ازلی باایشان باقی میماند وآنانکه بتفاوت هستند آنچه در ایشان از ارواح قوای انسانیت وصفات روحانیت است ازایشان منفصل میشود وصور ارواح مزاجیه انحرافیه وصفات رذیله وکیفیات ردیه که در تصورات واذهان ایشان حاصل است وآنچه مترتب شده است برآنها افعال واقوال ایشان دردنیا نشأه ایشان برای ایشان وافر میگردد وهرچه ازاجزای بدنیه ایشان دراین نشأه بتحلیل رفته بود بصور ایشان منضم می آید چه آنچه از بدان ایشان تحلیل رفته باایشان عود میکند ونزد ایشان بهمان صورت که از ایشان مفارقت نموده بود عقلاً وعلماً وعملاً وحالاً جمع میشود وهمچنین آنچه راکه این جمع وترکیبی که غلبه کرده است بروی آنصورت برطریق روحانیت واهل بهشت بعکس این باشند چه اکثرقوای آنجا مزاجیه وطبعیه است وهرچه از ابدان اهل بهشت تحلیل پذیرفته منقلب میشود بوجهی غریب شبیه باستحاله بصورتهای روحانیه بابقای حقیقت جسم وباطن صورت سعداء وباطن درآنجا مطلق است و ظاهر مقید وامر درآنجا بعکس است حکم اطلاق درظاهر نشأه جنانیه وحکم تقیید درباطن آن ﴿ وغالب الحکم والاثر فیما ظهرهناك لما بطن ههنا ﴾ وبالعکس است که در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وارد است که ﴿ ینشئی الله النشاة الاخرة علی عجب الذنب الذی یبقی فی هذه النشاة الدنیا فعلیه ترکب النشاة الاخرة ﴾ وبروایت دیگر (کل ابن آدم یبلی الاعجب الذنب) عجب بسکون آن استخوانیست درزیرصلب نرونجز است میفرماید خدایتعالی ایجاد میکند نشأه آخرت آدمی را از استخوان ذنبی که باقی میماند ازین نشأه دنیاویه یعنی فانی نمیشود ونشأه آخرت براین مترکب میشود وبروایتی همه پسرآدم یعنی جسد اوپوسیده وتباه وفرسوده میگردد مگراین استخوان که مؤخر بدنست درتفسیرحضرت ابی محمد عسکری دراینقول

(خدایتعالی)

حدایته‌الی (فقلنا اضربوه ببعضها) وارد است ﴿ که احد واقطعة وهی عجب الذنب الذی منه ابن آدم وعلیه یرکب اذا اعید خلقا جدیدا ﴾ مرحوم فیض اعلی الله مقامه میفرماید شاید وجه در ین کنایه این باشد که صورت برزخیه بکمالاتها آخر چیزیست که از بدن عنصری اکتساب میشود واگرچه خلق نشود از اصلش بدن عنصری از وجهی پس تعبیر از آن بعجب ذنب مؤخر بدنست وبدن بر آن قیام جوید صحیح میشود وآنکس که عجب الذنب را به نفس تاویل کرده باینمعنی طردارد و آنکس که آنچه را که بعد از موت باقی میماند بجوهر فردی که منجزی نمیشود کنایه دانسته باینمعنی ناظر است ازحیثیت نظر بتجرّد اینصورت از ماده وهمچنانکه اجزای عنصریه میت بحکم (کل شئی یرجع الی اصله) جمله آنها بسوی امهات سفلیه خود رجوع میکند همچنین قوای روحانیهٔ میت بحکم (ارجعی الی ربك راضیة مرضیه) سوی آبای علویه خود وامیر جیش او که عقل وحیات ذاتیه است باز میشود و چون انسان ازین مرکب کثیف محلول فانی یعنی کالبد عنصری نزول نمود یعنی چون نفس ناطقه ازمرکب عنصری فرود آمد سوار بدنی مکتسب لطیف باقی میشود در حالتی که از لباس این نشأهٔ عاری واز حواب غفلت ایسعالم دنیوی بیدار گردید پس ایسهکام از معالم دینیه اش سؤال کنند واو حواب گوید ایوقت اگر از جمله سعادتمندان باشد در بساتین ملکوت جولان کند وهمی گوید ﴿ ربنا اتمم لنا نورنا واغفرلنا ﴾ چه اورا بر زبان بوده است ﴿ اقم لنا الساعة وانجزلنا ماوعدتنا ﴾ واگر از اشقیا باشد درهاویه و برهوت در افتد در حالی که گوید ﴿ ربنا سمعنا وابصرنا فارجعنا نعمل صالحا غیرالذی کنا نعمل) وهمیگوید (لاتقم لنا الساعة ولا تنجزلنا ما وعدتنا ﴾ وهم در کلمات مکنونه از شیخ مفید از حضرت صادق علیه السلام مرویست که از آنحضرت سؤآل کردند که آنکس که درین دار فنا میمیرد

روحش در کجا میباشد فرمود ﴿ من مات وهو ماحض للايمان محضا او ماحض
بكفر محضا نقلت روحه من هيكله الى مثله فى الصورة وجوزى باعماله الى يوم القيمة
فاذا بعث الله من فى القبور انشاء جسمه ورد روحه الى جسده وحشره ليوفيه اعماله
فالمؤمن ينزل روحه من جسده الى مثل جسده فى الصورة فيجعل فى جنة من جنان
الله يتنعم فيها الى يوم المئاب والكافر ينتقل روحه من جسده الى مثله بعينه فيجعل
فى نار جهنم فيعذب الى يوم القيمة ﴾ هر كس با ايمان خالص يا كفر محض بميرد
روحش بهيكلى كه در صورت مانند بدن عنصري اوست بعينه نقل ميشود وتا
روز رستا خيز باعمال خويش پاداش ميجويد وچون خداوند تعالى اهل قبور را
از گور هاى خود برانگيزد جسمش را ايجاد كند يعنى همان جسمي راكه در دار
دنيا داشت و روحش را بجسدش بر ميگرداند تا جزاى اعمالش را بنگرد پس
آنكس كه مؤمن است روحش را از جسدش نزول دهند بجسدى كه مثل
جسدش باشد در صورت يعنى هر كس مؤمن باشد چون بميرد روحش را بجسد
مثالى او در آوردند وآنوقت اورا در بوستانى از بوستانهاى يزدانى جاى دهند
تايوم المآب درآنجا به تنعم وكامكارى كامياب باشد وآنكس كه كافر بميرد روحش
از جسدش بجسد مثاليش اندر شود بعينه ودر نار جهنم جاى كند وتاروز قيامت
معذب گردد معلوم باد كه آنچه وارد شده است كه ملكين نكير ومنكر بامردم
مؤمن بعد از سؤآل وجواب گويند كه بخواب چون خوابيدن جوانى ناعم يا بخواب
باچشم روشن مناقى باسير او درعالم ملكوت وتنعم او در عالم برزخ نيست چه اين
منشاء كنايت از استراحت است يا اينكه عالم برزخ بقياس بعالم بعث حالت نوم دارد
اگر چند نسبت باضافه بعالم دنيا حكم انتباه دارد چنانكه (الناس نيام فاذا ماتوا
انتبهوا) پارهٔ از اهل معرفت گفته اند كه ميت در برزخ ادراك لذات وآلام مراكند

﴿ یستصحبها الصور الحاصله له من العلم والعمل والخیر والشر وتصیر محکمة ذاتیة ﴾ پس حالت او در ابتدت مثل حالت نطفه است در رحم وتخم در زمین که میروید وثمر میدهد واحوال واطوار این نشأه را او مختلف میکردد تا در روز قیامت نفخهٔ اسرافیله متولد وار تاك افاق یابد وار حاییکه بروی احاطه کرده بیرون شود چنانکه جنین از قرار مکین ﴿ لترکبن طبقاً عن طبق ﴾ پس موت ابتدی بعث است واحیار در تمطالب سیار است ودرهای ذات وبنای نفس سخن بسیار کرده اند وازین است که فرموده اند ﴿ المؤمن حی فی الدارین ﴾ مرحوم فیض کاشانی اعلی الله مقامه میفرماید دار وجودیکی ودنیا وآخرت اضافتان باشد یعنی انقسام دارد وجود دنیا وآخرت بالنسبة سوی تو است چه هردو صفت هستند برای نشأه انسانیت وادنی نشأه وجودیه جلیه اونشأه عنصریه است که دنیا باشد واین نشأه را بسبب دنائت اوبالنسبه بآن نشأه او که نشأهٔ نوریه آلهیه او باشد یاعلت دنو اوسیم انسان حوانی دنیا خوانند و نشأه انسانیت کلیه در دنیا را دو نشأه است یکی نشأه تفصیلیهٔ فرقانیه ودیگری نشاه احدیه جمعیهٔ قرآنیه است واین نشأه دنیویه کثیف است وصورتش مقید بسمت مادیه جامع بین نور وظلمت است ونفس ناطقه که متعلق بآ نست از جمله قوای اوقوهٔ عملیه است واین قوه ذاتیه نفس است وباین قوه ذاتیه افاضه میفرماید خدای سبحانه درهر نشأه وصورت موطنی هیکلیه یعنی صورتی بر هیکل انسان که نازل میکردد معانی آنصورت در آنصورت و ظاهر میشود قوی وخصایص وحقایق آنصورت بآن صورت واین نشأه جامعه نور وظلمت مقتضی دوام نیست بلکه انحرام وانصرام از بهرش ناچار است زیرا که از عناصر مختلفهٔ متباینهٔ متضادّه حاصل است که من حیث الحقایقش تقاضای انفکاك باشد وبودن قوای مراجش از عناصر وافی بجمع مافی النفس من الحقایق

والذوق نیست چه در نفس پارهٔ چیزهاست که درین نشأهٔ عنصریه نتواند ظاهر شد چنانکه میتواند در نشأهٔ روحانیه نوریه ظهور گرفت پس چون بدون زندان بیرون برای وی در مدت عمری که بعمارت جسدش مشغول است از اخلاق وملکات کامله وعلوم حقه واعمال صالحه کمال فعلی حاصل شد وآنچه بالقوه دارد بخواست خدای تعالی بسعادت قوه عملیه بالفعل گشت کاهیکه صورت اخرویه روحانیه ازینجهان بیرون شد در آنحال که آن اخلاق وملکات وعلوم واعمال مر آنصور ترا ملائم است پس آنکمالات مذکوره بحقایق وآثار خصایص خود درینصورت اخرویه ظهور میجوید بظهوریکه دوام الی الابد را خواهند داشت زیرا که مادهٔ آنصور اخرویه روحانیه و وحدانیة النوریه است ودلیل دیگر آنکه حقایق واصول آن کمالات روحانیه در جوهر روح رسوخ میابد وتجلی الهی در آن دائمست پس چون امر انتقال بآخرت گرفت وظهور نفوس وارواح انسانیت در صور روحانیهٔ برزخیه مثالیه یا حشریه اوتمایش خود جنبهٔ روحیه برصورت ونوریهٔ آن برظلمت فزایش جوید وخدایتعالی اسرار وانوار وحقایق را درینصورت اخرویه مخزون فرماید (فکان الانسان باحدیة جمعه حتما علی تلك النشاة الاخرویة حافظا لها الی الابد ﴾ پس انسان باحدیت جمع خود از روی حتم براین نشاه آخرت نفس خویش را در آن نشاه الی الابد حافظ است الی الابد حافظ آن خواهد بود صدر الحکماء المتالهین در مفاتیح الغیب میفرماید فلاسفه در قوام بعضی نفوس در حال مفارقت از بدن ورفع قول بدثور واندراس آن اختلاف ورزیده اند چنانکه از اسکندر افرودیسی نقل کرده اند که میگوید اما نفوس که عقول هیولانیهٔ آن عقول بالفعل گردیده است هیچ شبه در بقای آن بعد ز بوار و ویرانی این بدن نمیرود زیرا که قوام اینگونه نفوس ببدن نیست بلکه

(این)

این بدن حجابیست مرنفس را از حال آن نفس بحسب ذات خودش از تحقق بکمال عقلی ووجود نوري آن نفس چه فساد هر فاسدی یا بسبب ورود ضدی بر آنست یا بواسطه زوال یکی از اسباب چهارگانه است که عبارت از فاعل وغایت وماده وصورت باشد وهیچ چیز ازینجمله در حق چیزیکه عقل بالفعل است متصور نمی‌شود اما اول یعنی ورود ضدا وبراو همانا بری چیزیکه قائم بذات بلا محل است ضدی نتواند بود واما ثانی یعنی وجود زوال یکی از اسباب اربعهٔ مذکوره همانا زوال یکی از اسباب جوهر عقلی روحانی غیر متصور است چه فاعل آن وغایت آن هوالاوّل الحق وحق تعالی ممتنع الزوال است ولیس له مادة لتجرده عن الاجسام والا صورت ان ﴿ فصورة المفارق نفس ذاته وذاته باقیة ببقاء جاعله القیوم ﴾ پس ثابت گردید که عقل بالفعل را محال است که زوال اوفتد چه ذات او باقی است ببقای قیوم آن که خدایتعالی باشد واما آن نفوسی که لم یخرج بعده من القوة الی الفعل همانا حکما را در بقای آن و زوال آن اختلاف افتاده است پارهٔ از ایشان مثل اسکندرا فرو دیسی بر آنعقیدت رفته اند که اینگونه نفوس بهلاکت این بدن هلاکت پذیرند ﴿ لان دلائل تجرد النفس و خصوصاً التی یبتنی علی تصور المعقولات انما تنهض فی العاقل بالفعل والمعقول بالفعل لا التی من شانها التجرد والمعقولیة ولیس لکل احد من افراد النفوس ان یدرك معقولا من المعقولات من جهة معقولیتها من غیر ان یشوب بالخیال والحس ﴾ وکان من چنین است که مانند اینگونه انسان اکثری الوجود نباشد صدر الحکماء المتالهین در مفاتح الغیب میفرماید برای احدی از عقلای روزگار شبهتی در موت ودثور وبطلان وفساد و واضمحلال این جسد نیست چه این امری مشهود وبصراحت محسوس است عقل نیز براین دلالت کند چه جسدی که مرکب از حرارت ورطوبت است بناچار

ابداً در ساعت تحلل وذوبان وفساد وتباهی وتناهی است لابد در مقام تحلیل بجائی میرسد که چیزی از آن برجای نماند وچون باین مقام پیوست ترکیبش فاسد ونظامش منحل وارکانش متضعضع میکردد وچون باینحالت رسید ناچار روحش منزعج ومضطرب میشود (اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده) ومقصود از بروج مشیده حصون ابدان وقلاع اجساد است وبا اینحال بهیچوجه باکی ازمرك نیست چه تو نخواهی مرد چنانکه خدایتعالی میفرماید ﴿ یا ابن آدم خلقتك للبقاء بل انت الذی تنتقل من دارك وغارك الی دار قرارك هون علی نفسك سکراته وغمراته بتصور لقاء ربك ومرضاته ﴾ ای پسر آدم تورا برای بقا آفریدم واین مردن جز این نیست که از دار دنیا وغار خودت بداریکه آرامکاه ومنزلگاه همیشگی تست انتقال میجوئی آسان گیر برخود سکرات وغمرات مرك را بسبب تصور ملاقات پروردگار خودت ومرضات پروردگارت پس در بقای نفس مفارق از بدن سخنی نمیرود وهمانا جنین وبچه که بشکم مادر اندر است کامیکه از مکمن رحم بیرون شدن جوید اگرچند ضیق متضایق والم میرساند اما چون بفسحت ظهور بروز گیرد وبحالت استراحت اندر میشود چون روحش از تنگنای کالبدتن بیرون شدن بخواهد واز زندان طبیعت بفراختنای عالم ملکوت روی گذارد متألم میگردد واین تالم را بلسان شرع وعقل عذاب قبر خوانند اما چون بآن عالم وسیع وجولانگاه فسیح رسید براحت اندر آید سخت نیکو میفرماید حضرت سیدالاولیاء وامام الاوصیا علی بن ابیطالب صلوات الله علیه ﴿ لا ابالی اقع علی الموت اویقع علی ﴾ هیچ باك ندارم که خویشتن را دستخوش مرك گردانم یا مرك درمن چنك در کشد سقراط میفرماید مرك را بر خویشتن هموار فرمائید چه مرارتش ازخوف آنست یعنی ترسیدن ازمرك بسبب جهل وبیخبریست وچون بدانند که از

چـه عالم ر بون ودلل بچکونه سالم همیون وحلیل می پیوند نهایت سرور حواهد داشت بلکه اندوه ایشان او آن حواهد بود که او روی رود تو ماوای ابدی حویش رسند واوراز این قفس عنصری را نکداشته وبا شیان قدس پرواز نکرده بس آنجماعت که اوروهمی برند که دریں سراچه حراب ومرحله آکنده او کثافت مخلدو کامیاب باشند در فنای نفس انسانیت بحالت یاس وشك میروند واز آخرت مایوس میشوند ﴿ کما یئس الکفار من اصحاب القبور ﴾ وازسروی دوستدار اقامت در اینسرای پر آفات وبلیت میشوند وقیامت وعود بدار سلامت را کراهت میدارند ﴿ کلاّ بل تحبون العاجله وشرورها وتذرون الاخرة وسرورها ﴾ بدوروزه اینجهان فانی حرسند ومطمئن کردند وروز وشب درطلبش اجتهاد وتعب کیرند تا اینکه یقین میدانند میمیرند واینجمله را میکدارند ومیکذرند و برهان عقلی انست که نفس که سر انجام عقل میکردد جوهر یست بسیط وجسم نیست وا کر جایز شماریم که معدوم میشود باید فرض ان وقوع معقول آید ومستحیل نباشد لکن ان فرض محال وغیر معقول است زیرا که اکر فرض انعدام واعدام آنرا نمایند ومعنی انعدام همانست که در مقابل ایجاد باشد اما ایجاد امریست که معقول است چه ایجاد افادهٔ شیئیست شئی را واما عدم امریست غیرمعقول وحز الفرض مفهومی از بهرش نتواند بود چه عدم رفع وجود باشد وشئی چون مرکب باشد انعدامش بانحلال ترکیب ونظام او تواند بود واکر آن شئی بسیط باشد پس منقسم میکردد بسوی صورت وعرض و جوهر مجرد اما صورت واعراض ان عدامش بزوال آنست ازمواد ومحال آن وانعدامش غیرمعقول نباشد لکن انعدام مرکبات درتعقل وتصور اسهل وایسر است واما شئی بسیطی که از مواد ومکان واز حرکت وزمان بلکه اجزای معقوله یامحسوسه بری وعری است فصلاً عن

الموضع وامثال آن چگونه انعدامش بعقل میگنجد و فنایش بچه طریق مفهوم میشود خصوصاً باقتضای ندیم ومقیم آنکه (من آیات ربه الکبری ان تقوم السماء والارض بامره) پس اگر فنای آن فرض شود پس بایستی که انعدامش را بحسب ذاتش شمال است چه هیچ چیز مقتضی عدم نفس نتواند بود چه اگر مقتضی بودی قبول وجود ننمودی پس ممتنع الوجود شدی وحال آنکه ممکن الوجود است واینمقدمه با مطلوب مخالف است واشیاء مطلقاً طالب وخواهان وجود بکمال است نه مقتضی عدم وزوال واگر انعدامش بحسب غیرش باشد ازین بیرون نخواهد بود که یا معدوم بعدمش باشد واین محال است بدلایلی که درمفاتیح الغیب مسطور است و بهرحالت بطلان وبطلان وفسادبدن موجب فساد این جوهر عقلی نخواهد بود چه این گوهر عقلی درذات وصفات واحوال وافعال خود ازبدن مستغنی است اما استغنای او بحسب ذات برای آنست که وی جوهریست قایم الذات وبی نیاز از موضوع واما استغنایش ازحیثیت صفات ازآن روی است که صفت ذات بنیرازوی قیام نورزد واما استغنایش در افعال خود برای این است که فعل این گوهر نفیس عقلی معرفت حقایق است گاهی چه نفس ام الفضایل باشد وجز بمصاحبت فضایل راحت نجوید وجز بآن جواهر نفیسه مایل نگردند ونز وجدانش مسرور واز فقدانش رنجور گردد بلی چیزی که هست اینست که درمیان این گوهر جلیل و بدن ثخیل علاقه ایست ازحیثیت تدبیر وتصرف وتشرق وچون حالت بر اینتوال ومقام ومنزلت باین کیفیت باشد چگونه تواند شد که گوهر قائم الذات بسبب بطلان اضعف اعراض که این اجزای بدن عنصري وکالبد اخشیجی باشد دستخوش بطالت وتباهی گردد هانا اگرعماري بمرك دوچار گردد صاحب ومختار وراکب وسوارش راچه زیان واثر پدید آید واگر کشتی درهم شکند درشناوري شناور چه نقصان

رسد واگر قفسی بشکند درطیران طایر چه ضرر میرسد بلکه چون ازین حصار بر آساید وازاین زندان رستکار اید واین احمال واوزار واثقال قفس و دام را فرو کذارد بهتر پرواز کیرد وبی حمل اوزار واثقال بمقام خویش سرافراز شود ﴿ اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت الارض اثقالها وقال الانسان مالها وانما هی زجرة واحدة فاذا هم بالساهرة ﴾ وساهره همان زمین قیامت است (فیومئذ یصدر الناس اشتاتا بعدان کانت واردة الی جهنم غیب عالم الکون والفساد فینجی الذین اتقوا ونذر الظالمین فیها جثیاً) وآیات واخبار منقوله دربقای نفس اکثر ازآنست که احصا شود چنانکه خدایتعالی دراخبار ازحال حسن ومستحسن سعداء میفرماید (لایموتون فیها الاالموتة الاولی که مردنرا بیرون از یکدفعه نفي میفرماید وایمردن عبارت از حالت تعلق روح است بجسد خودش چه این تعلق برای روح حکم مردن وبرای جسدش حکم زندکي دارد چنانکه انقطاع روح از جسدش برای روح زنده شدن وبرای جسدش مردنست چنانکه درتفسیر آیه شریفه(یمحو الله مایشاء ویثبت وعنده ام الکتاب) فرموده اند (یمحوالله النقوش الباطلة الزایلة عن الکتاب النفس ویثبت معانیها المطابقة لما فی ام الکتب من الحقایق المتاصلة التی هی ما فی علم الله) وهم خدای سبحانه برای سوء حال اشقیاء میفرماید ﴿ لایموت فیها ولا یحیی ﴾ که نفي میفرماید مرك را ازایشان صریحاً ونیزنفي میفرماید زندکي ایشانرا که خوب و لذیذ باشد بلکه زندکانی ایشان ناخوش وخبیث است وهر زندکانی که لذتی بآن نباشد خوب وخوش نکذرد الیم خواهد بود اما ازموت بتراست وازاین است که رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرماید (لاعیش الاعیش الاخرة) زیرا که زندکي دنیا ازشوب عدم وموت وظلمت وفرقت ووحشت بیرون نتواند بود (وای نعیم لا یکدره الدهر) وچون جایزنمي شود که موت وحیات راهر دورا از یك

موضوع شرحوده پس ثابت گردید که ابنده و آیه شریفه بربقای بکدیزی بعد از مرك ونی ابن جسد تصریح مینماید واز انجمله است آیهٔ مبارکهٔ (یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة) وخطاب فرمودن بچیزی برای رجوع بحضرت پروردگار چگونه تصور تواند شد که بچیزیکه ذات ثابت نیست باشد واین معلوم است که این جسد مرده ودفن شده است پس انخطاب همین جوهریست که بعد افنای جسد باقی است واز انجمله است قول خدایتعالی درحق عیسی علیه السلام (انی متوفیك ورافعك الی) پس متوفی همان جسد است ورافع الی الله تعالی روح است آیه دلالت براین کند روح الله وکلمة الله بعد از موت جسدش باقی است (فروحه کیف یموت وروحه باق ازلی حی الذی سبق الکل کالاً وزرق القوم جلالا) ونیز خدایتعالی درحق عیسی علیه السلام میفرماید (وما قتلوه یقیناً بل رفعه الله الیه پس دلالت براین کند که روح بعد ازمرك جسدش باقی است واین آیه شریفه که ردیف همین آیه مذکوره است (وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته) دلالت برآن کند که جسد عیسی علیه السلام مرده است وهم از آیاتی که دلالت کند بربقای نفس اینست ﴿ کل نفس ذائقة الموت ﴾ مردن همان فوات بدن ونفس ذائقه آنست وذوق ممکن نشود مگر برای آنچه زنده وباقی است بعد از موتش چنانکه دربارهٔ ابو جهل بعد از موت جسدش میفرماید ﴿ ذق انك انت العزیز الکریم ﴾ واز آنجمله قول خدایتعالی ﴿ ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله ﴾ ودر این آیه شریفه مبالغه سختی است در بقای ارواح شهداء وبقای روح ایشان بعد از موت جسد ایشان ونفی موت از ارواح ایشان واثبات حیات ایشان بر افضل حالات ایشان هم در حضرت پروردگار خود بشرف حضور مسرورند وهم باز مینماید که

روح را مکانی معین نیست وغیر ذی مکان است چه مراد باین حضور وقرب تخلق باخلاق الله واتصال بماهو مسطور فی کتابه الذي لایمسهٔ الاالمطهرون است ونیز دلالت کند براینکه ایشان مرزوق هستند چه هرزنده ناچار مرزوق است ورزق وروزي ارواح انوار آلهیه وعلوم ربانیـه واشعه واضواء آن قیومیت آلهیه ایست که بذور ارواح ونطف عقل است چنانکه ارزاق اجساد باجساد وقشور بقشور ولباب از لباب است ونیز دلالت برفرح کند چه رزق وروزی موافق سبب فرح میشود پس درین آیه شریفه مبالغه ایست بر بقای نفس ونیز این آیت وافی دلالت ﴿ ولاتقولوا لمن یقتل فی سبیل الله امواتا بل احیاء ولکن لاتشعرون ﴾ دلالت بربقای روح نماید یعنی شما نمیدانید که آنکس که در راه خدای کشته شود زنده است چه شمارا توهم چنانست که انسان همین هیکل محسوس است واینك مقتول گردید وشاعر نمیشوید یعنی نمیدانید که حقیقت انسان غیر ازین هیکل فانی فائت مائت زایل مسایل است واین آیه مبارکه مثل آیه سابقه است جز اینکه آیه مجمل و آن یك مفصل است ﴿ ولکن لاتشعرون ان المسمی روحا هو باق حی فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر ﴾ وامثال این آیات ودلایل واخبار مجملا ومفصلا مفد ومرسلا در صحف واناجیل وزبر انبیا وسایر کتب اولیاء اکثر از آنست که در حیز احصاء واستیفاء بگنجد وچگونه غیر ازین خواهد بود وحال اینکه اگر انسان بعد از موت جسد باقی نماند امر معاد وآنچه مبتنی برآنست از عذاب قبر وسؤال وحساب ومیزان وسایر منازل واقعه برزخ الی یوم یبعثون باطل خواهد بود ونیز کمالات وغایات باطل میگردد وتعطیل لازم میشود وحال اینکه برهان عقلی حکمی قائم است براثبات اینکه برای طبایع غایاتیست واگر نفس باقی نماند این مسئله باطل است زیراکه همان طور که حیوان غایت نبات ونبات غایت جماد است اگر غایت

باطل شود ذواتیه نیز باطل خواهد بود پس همچنین غایت نفس مدبرهٔ جدبلرتش بسوی حدکمال عقلی است پس اگر درجبلت خودش مرتکز نکردد بلوغش بسوی این حد بلکه همان کرمش منتقل نکردد وبآن مایه وپایه ورتبت ومقام نرسد وبودش ضایع ومعطل خواهد بود چه بغایت رتبت خود وحد کمال خویش نایل نکردیده وچون مرکوز در این امر شود لازم خواهد شد که بوجود نشاهٔ آخرت که عبارت از مرجع نفوس ومرجع ارواح است ایمان بیاورند چنانکه خدایتعالی در این آیهٔ مبارکه (ایحسب الانسان ان یترک سدی الم یك نطفة من منی یمنی) اشارت باین فرموده است یعنی دلالت میکند حرکت انتقالیه از حد نطفهٔ جمادیه بسوی حد نطفه انسانیه بر اینکه برای او نشأ ایست عقلیه باقیه وبهمین ثابت میشود حقیقت نبوات زیراکه مبنای بعثت برای انست که آفریدکارا اخبار نمایند وآنچه موجب حسن حال ایشانست در عاقبت ومآل ایشان بایشان شناخته دارند چه عقل بادراك عاقبت ومنقلب بسیار افتد که استقلال نیابد بلکه بدرك احوال مبدا وسبب مستقل است پس درین هنگام ناچار است که برای انسان چیزی باقی وپاینده سوای این هیکل مضمحل باطل ساهل زایل سایل باشد که عبارت از روح وعقل ونفس است هریکرا جهتی مخصوص است وهمان شیئ باقی مخاطب ومعاقب ومثاب است تاامر دین تمشیت پذیرد واخذ باقوال مستفاده از کتب نبیین وآثار ایشان وزبر آلهیین واسفار ایشان متحقق کردد چه خوب میفرماید شاعر این (شعر)

ولو انا اذا امتنا ترکنا ۰ لکان الموت راحة کل حی

ولکنا اذا امتنا بعثنا ۰ ویسئل کلنا عن کل شیئ

رسول خدای صلی الله علیه وآله در حال وفات میفرماید ﴿ الرفیق الاعلی والعیش الاصفی والکاس الاوفی ﴾ یعنی چون این کالبد عنصری بکذارم باتراب ومقامات

(عالیه)

عالیه روی کنم وبحضرت خدای پیوندم پس آنکس که طالب رفیق اعلی وادراك دوست حقیقی است چکونه بمیرود وفانی کردد وپاره وفرسوده آید چه اکر بر حیات وبقای نفس خویش یقین نداشتی چکونه این سخن بکذاشتی چنانکه باد خترش سیده النساء فاطمه زهرا سلام الله علیها میفرماید ﴿ انك اسرع اهل بیتی بلقائی ﴾ اول کسیکه بعد از من وفات کند از اهل بیت من وبامن ملاقات کند توئی حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها ازین بشارت فرحناك شد واکر نه آن بودی که روح ایشان باقی وپاینده است معنی ملاقات ایشان باهمدیکر چه بود واکر نه آن بودی که حضرت زهرا صلوات الله علیها بر بقای روح علم داشتی چکونه بر اینخبر سرور یافتی وازینجمله است که میفرماید ﴿ الاولیاء لایموتون و لکان ینقلون من دار الی دار ﴾ دوستان نمیرند لکن از سرائی بسرائی انتقال دهند وهیچ شك وشبهت نیست که این بدن عنصری مائت وفانیت است پس دلالت بر این کند که حقیقت انسان چیزیست که بعد از مرك بجای میاند واز سرای کرد ارش بسرای پاداش منتقل میشود وازینجمله است که میفرماید ﴿ اذا مات ابن ادم تر فرف روحه فوق نعشه فیقول کذا و کذا الی آخرالحدیث ﴾ ودر اینحدیث مبارك تصریح میشود که بنی‌آدم بمیرند واندام ایشان ناچیز کردد وروحش برجای وپاینده بماند ودر فراز نعشش مانند مرغ بال افشان وجنبان باشد وازینجمله است قول رسول خدای صلی الله علیه وآله ﴿ الشهداء فی حواصل طیرخضر تعلقت من ثمار الجنة ﴾ وبعید نیست که لفظ طیرا شارت بعقولی باشد که از اشباك ابدان خلاصی یافته باشند چنانکه میفرماید (والطیر صافات کل قد علم صلواته وتسبیحه) ونیز میفرماید (والصافات صفاً) ونیز میفرماید ﴿ اولم یروا الی الطیرفوقهم صافات ویقبضن مایمسکهن الا الرحمن ﴾ وهم فرماید ﴿ یوم یقوم الروح والملئکة صفا ﴾

ونیز میفرماید ﴿ الذین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم ﴾ همانا تمامت این آیات شریفه بعقولی که از علایق اجسام مفارقت مجردند واز اشباه ابدان خلاص میشوند اشارت میکنند ونیز مکشوف می افتد که مقصود از حوامل همان قندیلهاست که زیر عرش اندر است چنانکه در روایتی دیگر وارداست ﴿ ان ارواح المؤمنین فی قنادیل تحت العرش ﴾ وازین ستارگان درخشانرا اراده فرموده اند واینکه طیور عقول را بخضرت وسبزی توصیف کرده اند بسبب اتصاف عقول است بمعارف وعلوم کثیره که اسباب ارتیاح وابتهاج است چنانکه بوستانی دل آراچون مفروش ومستور بماند گیاه واوراق واثمارش بسیار شود ونظر بهمین معنی ارواح بشریه را بخضرت توصیف نمایند ونیز از معنی حیات وزندگی بخضرت وسبزی تعبیر کنند بسبب تشبیه بحیات نباتیه چنانکه در قول خدای جل جلاله وارد است (هو الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون) وبهمین حال دارد آتش نفس باقیه که از حیثیت ذکاء ونوریت حاصله از بدن نامی ترسبز افروخته میآید زیرا که از ارض سوداء وهوای صفراء مرکب است

بیان پارهٔ کلمات وبیانات که در تجرد روح از عالم اجسام و خلقت آن قبل از اجساد وارد است

حکیم ربانی صدر الحکماء العظام در شرح اصول کافی میفرماید اگر بپرسند از چه روی پیمبرخدای صلی الله علیه وآله از افشای سرروح وحقیت روح ممنوع گردید وخدایتعالی فرمود قل الروح من امر ربی گوئیم بسبب غموض وپوشیدگی ودوری از اذهان وعدم انحصار حقیقت آنست درحدی خاص وبعلت قصور طبایع ناس است از احتمال حقیقت ومعنای آن بلکه از احتمال وصف ونعت آن چه روح نه جسم است ونه جسمانی ونه داخل در اجساد ونه خارج اجساد ونه متصل باجساد

(ونه)

ونه منفصل از اجساد است همانا مردمان بردوصنف باشند یك صنف عوام ودیگر خواص اما آنصنف که عامیت برطبع ایشان غلبه کرده است این صفت را نمیتوانند تصور نمود ونه بوجود آن حتی درحق خدای سبحانه تصدیق توانند کرد تا چه رسد درحق غیرازحق سبحانه مثل روح انسانی وبهمین علت قصورفهم وتصورات که جماعت کرامیه و حنابله وآنانکه در مراتب و عقاید ایشان هستند و صفت عامیت برایشان استملا دارد ومنکر این امر شده اند وخدای سبحانه را جسم دانسته اند تعالی‌الله عن ذلك علواً کبیرا چه بعقول ناقصه وافهام قاصره وخیالات فاسده وعقاید کاسدهٔ خویش چنان کمان برده اند که جز مجسمی که بالفعل محسوس باشد ومشار الیه تواند بود هیچ موجودي معقول نتواند کردید وآنکس که اندکی از مقام عامیت ترقی کرده باشد نفي جسمیت را مینماید لکن اورا آن قدرت و طاقت وادراك واستطاعت نیست که عوارض اجسام رااز حضرتش منفی کرد اند ازاینروی اثبات جهت ومرئي بودنش مینماید وآنکروه که ازین درجه عامیت ارتقا یافته اند مثل جماعت معتزله که فهم وادراك ایشان باعقام رسیده است که بوجود موجودي معترف شده اند که نه جسم است ونه جسمانی ونه درمکاني ونه در جهتی ونه محل حادثي است اما اینکروه بااینکه باین درجات فهم وادراك رسیده‌اند بتصور وتصدیق اینکونه مسائل ومراتب نایل کردیده اند محال میشمارند که این صفت که بدان اشارت شد بیرون از خدایتعالی در هیچ موجودي حاصل تواند کشت ازینروی چون کسي اینصفت را درحق موجودی دیکر بغیر از واجب الوجود قایل کردد اورا کافرشمارند و کویند خویشتن را بدانچه از اوصاف خاصیهٔ یزداني است متصف ساخته وکویا خویشتن را خدای وشریك باخدا شمرده است وبسیار افتد که درشاهد کلام خود کویند چنانکه محال مینماید که دوچیز در مکان

واحد اجتماع نمایند همچنان اجتماع آنها در حیز امکان نیز محال است زیراکه محال بودن دو چیز درمکان ارتفاع جهات امتیاز مابین اند ومیباشد پس همچنین هر وقت دو شئی پدید آید که هریك ازندو درمکان نباشند بس بچه چیز تمیز وفرقان حاصل تواند کشت واین سخن غلط است وخطا چه هر امتیاز مابین دوچیز بمکان نیست زیراکه بسیار تواند شدکه یکی از دوشئی از آندیگر بحد وحقیقت ممتاز شود مثل امتیاز اعراض مختلفه درمحل واحد پس چنانکه تمیز کون از طعم در مکان وزمان نیست اجتماع آنها نیز در جسم واحد جائز است وهمچنین تمیز علم ازقدرت بذات اوست واکر چند درنفس واحده حاصل شوند وچون اجتماع حقایق متخالفه بذوات خود درمحل واحد جایزباشد پس تصور کردن اشیای مختلفه الحقایق بذوات خود متفق درامر سلبي که سلب مکان وسلب جسمیت است اولی است واما جماعت خواص که عبارت ازاعاظم حکمای الهین واکابرصوفیه اند بتمامت بحقیقت روح و تجرد روح ازعالم اجسام قایل میباشند واز زمرهٔ متکلمین اسلام قدمای اصحاب امامیه مارحمهم الله تعالی مثل ابن بابویه قمی وشیخ مفید وسید مرتضی علم الهدی وبنی نوبخت که ازائمه معصومین خود صلوات الله علیهم اجمعین استفاده نموده اند دراین عقیدت باایشان موافقت کرده اند وهمچنین از جماعت اشاعره مثل راغب اصفهانی و غزالی وفخررازی اتفاق ورزیده اند لکن واجب چنانست که بدانند حقیقت روح ازجمله آن چیزهاست که تحدیدش ممکن نیست چه روح دارای درجات ومقامات است وبرای آن یك حد نیست واین ارواح بشریه مانند چراغهاست که از آتشی بزرك افروخته ومقتبس آید وبعد ازجمله کوئیم درمیان این ارواح تفاوتی عظیم است وهمچنین درمیان ارواح ملائکه وبرای هریك از ایشان بحسب ارواح ایشان مقام ومنزلتی معین ومعلوم است وهمچنانکه ارواح آدمیان ازروی قیاس نمودن باجرام

(کواکب)

کواکب وسموات کوچك است پس محقق میکردد که ارواح بشریه ازآن پیش‌که استکمال جوید وبسایر درجات عالیه ارتقا یابدنسبت بارواح ملایکه حقیر است مثل حالت اجساد ملایکه نسبت باجساد عالم وبرای ارواح ملایکه ترتیبی است و هریك از ایشانرا رتبت ومنزلتی انفراد است ودوتای ازایشان دریکمرتبه مجتمع یابند بخلاف ارواح متکثره بشریه چه تمامت ارواح بشریه را دربدایت فطرت حدیست واحد بعدازآنکه ترقی واستکمال یابند نیز بسیار افتد که بسیاری ازین ارواح در رتبت متساوی ودرهئیاآت وعوارض مشخصه مختلف باشند لکن ارواح فریشتکان پس هریك نوعی‌است برأسه که همان یك کل این نوع وکلی آنست وخدایتعالی بهمین مطلب اشارت فرماید (وانا لنحن الصافون وانالنحن المسبحون) ورسول خدای صلی الله علیه میفرماید ﴿ ان الراکع منهم لایسجد والقائم وبقولی و الساجد منهم لایرکع وانه من واحد الاوله مقام معلوم ﴾ ودر ارواح انسانیت نیز مقامات مختلفه است وبجای میرسد که رسول خدای صلی الله علیه وآله میفرماید (کنت نبیاًوآدم بین المآء والطین ونیز میفرماید لی مع الله وقت الی آخرالحدیث) پس چون اینکونه تفاوت واختلاف درارواح انسانیت پدید آید چکونه تحدید ماهیت روح یا تعریف آن ممکن آید مکر بهمان نوع که درقرآن وارد است که قل الروح من امر ربی یعنی چون افهام مردمان از ادراك تعریف وتوصیف آن قاصر است خدای باپیغمبرش فرمود درپاسخ آنانکه از روح و کیفیت آن سؤآل میکنند بکو روح از امر پروردکار منست درکلمات مخزونه مذکور است که چون تدبیر اجساد بارواح مفوض است واز آنسوی ارتباط مابین اجساد وارواح بعلت آن مباینت ذاتیه که درمیان روح وجسد است متعذر بود وخدایتعالی بحکمت بالغه خود عالم مثال را خلق فرمود تابرزخ جامع میان عالم ارواح وعالم اجساد کردد تاارتباط

یکی ازین دوعالم بآن عالم دیگر صحت پذیرد واسباب حصول تأثر وتأثیر ووصول امداد وتسبیر درست گردد پس این عالم مثال عالمی است روحانی شبیه بجوهر جسمانی برای اینکه محسوس ومقدار یست که در زمان ومکانست وشبیه بجوهر عقلی است از آنروی که نورانی ومنزه از زمان ومکان است یعنی جامع بین هردو صفت است پس این عالم مثال به جسم مرکب مادي است ونه جوهر مجرد عقلی است بلکه ویرا دوجهت است که شبیه میگردد به کل از ایشد وآنچه مناسب عالم اوست در هیچ موجودی محسوس یا معقول نمیباشد مگر اینکه از پرورش مثالی مقید در اینعالم برزخی است پس اینعالم مثال درعالم کبیر بمنزله خیال است در عالم انسانی صغیر است واز اینعالم بعضي چیزهاست که ادراکش برقوای دماغیه توقف دارد و بخیال متصل موسوم است وبعضي براین قوی متوقف نیست وخیال منفصل نامیده میگردد وباینعالم مثال وخاصیت آن بجسد میجویند ارواح با تمظاهر مثالیه یعنی صورت جسمیه براي ارواح پدید میگردد بدون ماده چنانکه خدایتعالی در آیة شریفه اشارت بآن میفرماید (فتمثل لها بشراً سویا) ونیز درجای دیگر در حکایت از سامری میفرماید (فقبضت قبضة من اثر الرسول) ودر اینجا مقصود از رسول جبرئیل است که سامری اورا سوار براسبی بدید واز خاك پی اسبش برگرفت و آن فتنه انگیخت که درکتب تواریخ واخبار مسطور است ونیز چنانکه وارد است که رسول خدای صلی الله علیه وآله جبرئیل را در صورت وحیهٔ کلبي میدید واز وی کلامی مقروا در کثرت الفاظ وحروف میشنید وباینعالم ترقی میجویند انانکه راحت میجویند در معارج روحانیه خود شان که بدستیاری تجرد از صورت طبیعیه عنصریه وپوشیدن ارواح ایشان مظاهر روحانیه را از بهر ایشان حاصل شده ودر اینعالم متشکل میشوند نفوس کامله بصور مخصوصه خود در مکاني بیرون از

آنکان خود شان که در آن بودند یا متشکل با شکال غیر از اشکال محسوسهٔ خود میکردند وحال اینکه ایشان در دار دنیا هستند وظاهر میکردند برای آنانکه میخواهند برای ایشان ظهور کیرند وبعد از آنکه بسرای آخرت انتقال کیرند نیز اینحال یابند چه این قوهٔ مذکوره در سرای اخروی بسبب ارتفاع مانع بدنی بیشتر کردد وبالجمله باینعالم ودرینعالم تجسد ارواح وتروح اجساد وتشخص اخلاق واعمال وظهور معانیست بر صورتهائی که مناسب آنست بلکه ظهور اشباح در مرایا و سایر جواهر مصقوله وآب صافی نیز در همین حالست چه اینجمله بتمامت ازین عالم است بلکه واندرینعالم دیده میشود آنچه دیده میشود در خیال از صورتها خواه در عالم خواب یا عالم بیداری باشد چه آنها متصل باینعالم ومستنیر ازین عالم است مثل روزنها وشبکها که روشنی آفتاب از آنها داخل بیت میشود پس اینعالم مثال عالمی است وسیع که آنچه را که مافوق آنست از مجردات بصورتهای مجردات وآنچه را که ماتحت آنست از جسمانیات وصورتهای خود شان کنجایش دارد وهو واسطه العقد یعنی اینعالم مثال واسطه العقد است بین عالم مجردات وماديات وبسوی اوحواس عروج کیرد وبسوی اومعانی نزول نماید واینعالم مثال از موطنش برنخیزد وثمرات هرچیز بدو فرو ریزد وباینعالم ووجود آن اخبار معراج پیغمبر از دیدار ملائکه وانبیاء مشاهده صحیح کردد و درینعالم است حضور ائمه معصومین علیهم السلام در حال احتضار میت چنانکه در اخبار کثیره ورود یافته ودرینعالم است سوال قبر ونعیم قبر وعذاب قبر وزیارت نمودن شخص اهل بیت خودش را بعد از مردنش وآنچه وارد شده است که ارواح بعد از موت در صفت اجساد هستند که همدیکر را میشناسد وپرسش مینمایند وحالات دیکر که مشاکل آنست وچنان مینماید وشبیه بآن است که نزول عیسی علیه السلام بزمین ازین قبیل باشد

چنانکه صدوق سره ترجمه میفرماید نزول عیسی علیه السلام بزمین رجوع آنحضرت است بدنیا پس از موت آنحضرت چه خدایتعالی میفرماید انی متوفیك ورافعك الی) و درین آیه شریفه بوفات آنحضرت تصریح میشود پس نزول آنحضرت بزمین رجوع اوست پس از آنکه مرده باشد بدار دنیا و همچنین انچه مستفیض شده است از پاره اخبار از اهل بیت که خدایتعالی زود باشد که در هنگام ظهور وقیام مهدی علیه السلام قومیرا باز گرداند واعادت دهد الی آخرالخبر در کتاب انبیاء والعالم مسطور است که عبدالله بن فضیل هاشمی گفت در حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم علت چه بود که خدایتعالی ارواح را که در ملکوت اعلای خداوندی در برترین محل بودند در ابدان درآورد آنحضرت بهمین تقریب فرمود که خدای تعالی میدانست که ارواح بسبب آن شرف وعلوی که دارند اگر بحال خود باقی باشند پارهٔ بیرون از خدای دعوی ربوبیت کنند از این روی بقدرت خویش ارواح را در ابدانی که در ابتدای تقدیر از آنها مقدر فرموده بود مقرر گردانید واین از بهر نظر عنایت ورحمت بود واین ارواح را پارهٔ را بپاره حاجتمند وبعضیرا بر بعضی علاقه و پارهٔ را بسوی بعضی بر کشیده و بعضی را بالای بعضی بسبب درجات مرتفع وبعضی را ببعضی کفایت داد وفرستادگان خودرا بسوی این ارواح مبعوث فرمود وحجت های خود را بر این ارواح بوعد و وعید وبیم وامید باز گرفت تا آنهارا بعبودیت وتواضع در حضرت معبود بانواع عبادت امر نمایند آنگاه از برای ایشان عقوبات دنیویه واخرویه ومثوبات دنیویه واخرویه نصب فرمود تا بسبب ادراك مثوبات در کار خیر رغبت کنند وبعلت عقوبات ازشر بپرهیزند وهم این حجتهای خداوندی آنانرا بر س طلب معاش ومکاسب دلالت فرمایند تا باین علت بدانند که ایشان مربوب وبندگانی مخلوق هستند وبرعبادت

(خدایتعالی)

خدایتعالی روی آورند وباین سبب مستحق نعیم ابد وبهشت جاویدان کردند و از دعوی آنچه نه حق وشایستهٔ ایشانست یعنی دعوی ربوبیت ایمن کردند الی آخر الخبر وهم در کتاب مسطور از محمد بن حسین از حضرت ابي عبدالله علیه السلام مرویست که مردی بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد وعرض کرد یا امیرالمؤمنین سوکند بخدای تورا دوست میدارم فرمود دروغ میکوئي آنمرد عرض کرد سبحان الله کو یا از قلب من با خبری امیر المومنین علیه السلام فرمود ﴿ ان الله خلق الارواح قبل الابدان بالفی عام ثم عرضهم علینا فاین کنت لم ارك ﴾ خدایتعالی دوهزار سال قبل از خلقت ابدان ارواح را بیافرید از آن پس ارواح را برما عرض داد پس تو کجا بودی که من تورا ندیدم بعضی از علما کفته اند که مقصود آن است که ارواح دوهزار سال قبل از خلقت آدم علیه السلام آفریده شده است وهم در آن کتاب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که ﴿ الارواح جنود مجندة فما تعارف منها عندالله ائتلف وما تنا کر منها اختلف فی الارض ﴾ بعضی کفته اند مجنده یعنی جموع مجتمعه وانواع مختلفه وتعارفها لامر جعلها الله علیه وبعضی کفته اند یعنی موافقه صفاتها وتناسبها فی شیمها ونیز در آنکتاب از حضرت ابیعبد الله علیه السلام مرویست (المؤمن اخو المؤمن کالجسد الواحد ان اشتکی شیئاً منه وجد الم ذالك فی سایر جسده وارواحهما فی روح واحدة وان روح المؤمن لاشد اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها) یعنی مؤمن برادر مؤمن است و حکم یك جسد دارند که اکر عضوی را دردی رسد بسایر اعضا آندرد اثر کند وارواح این دوتن ازیك روح باشند و همانا روح مؤمن اتصالش بروح خدا اشد است از اتصال فروز آفتاب بآفتاب بالجمله ازین پیش بمعنی روح الله اشارت افتاد ودر اینباب اخبار کثیره

وارد است صدر الحكماء المتألهين در مفاتيح الغيب ميفرمايد ابن عطا گويد خدابتعالى ارواح را قبل از اجساد بيافريد بدليل اينكه ميفرمايد (ولقد خلقناكم يعنى ارواح را ثم صورناكم) يعنى اجساد را وابويزيد بسطامى گويد ذات خود را در هر دو كون طلب كردم پس نيافتم آنرا يعنى ذاتش فوق عالم طبيعت وعالم مثال است پس از جملهٔ مفارقات عقليهٔ خواهد بود ونيز ميگويد از جلد خويش بيرون شدم پس ديدم من كيستم وازينكلام باز مينمايد كه اين هيكل جز قشر وپوست و جلد نيست وتصريح ميكند كه هويت انسان بچيزى غير از جسد است مرحوم فيض اعلى الله مقامه دركلمات مخزونه ميفرمايد وجود نفوس جزئيه انسانيه كه عموم آدميانست بنحويكه در عالم شهادت است بعد از حصول مزاج است وبحسب استعداد آن كما تبين بالبرهان فى محله واگر چه بنحوى ديگر پيشتر در عالم در بوده اند واما وجود نفوس كليهٔ انسانيه كه مردمان كامل وخواص اختصاص دارد پيش از وجود اجساد است ودر نفوس جزئيه ايشان آن استعداد هست كه از مرتبه جزئيت ترقى جوئند واز صفات تقييديه وعرضيه منسلخ كردند تا با تميزان كه بكليات خود عود كنند وبآنها متصل كردند وروحى كه بعد از استعداد مزاج موجود ميشود روح برزخى است كه از مادهٔ مجرد است نه صورت لو مشتمل است بر غضب وشهوت و روحى كه بر اجساد تقدم دارد روح قدسى است كه از ماده وصورت هردو مجرد است وازجمله اخبار وبيانات حكماء معلوم كرديد كه روح از عالم اجسام مجرد است وپيش از ابدان آفريده شده است راقم حروف گويد پديدارى روح قبل از ابدان واجساد دليل برقدمت يا قديم بودن يا عدم مخلوقيت آن نكند چنانكه پارهٔ ازكوتاه نظران براين عقيدت رفته اند وازين پيش نيز اشارت بدان شد از ابوسعيد پرسيدند كه آيا روح مخلوق است گفت ارى واگر مخلوق

(نبود)

نبود اقرار بربوبیت پرورد کار نمیکرد وبلی نمیکفت یعنی در جواب الست بربکم وبعضی کفته اند روح جوهریست مخلوق لکن الطف مخلوقات وصافی تر ونورانی تر ازجواهر است ومغیبات راباآن بینند وبرای اهل حقایق بنیروي آن کشف میشود وبعضی کفته اند دنیا وآخرت نزد روح یکسانست یعنی بهر دو عالم آکاه وعالم است ونیز صدر الحکماء العظام درشرح اصول کافی در ذیل معنی اینکلام حضرت ابی عبدالله علیه السلام درباب ارواح (کل ذلك مخلوق محدث مصنوع مربوب مدبر) میفرماید یعنی هریك ازین ارواح خواه آنروح که خدایش برکزیده یا سایرارواح بجمله مخلوق ومصنوع است واینکه امام علیه السلام این الفاظ خمسه یعنی مخلوق تا بآخررا مذکور فرموده تاکید وتوضیح نفی قدمت روح است زیرا که مطلق ارواح را بصفات متعدده وصف فرموده که همه دلالت برحدوث وافتقار دارد چه مخلوق وآفریده بودن ارواح از دو صورت بیرون نیست زیرا که خلق یا بمعنی ایجاد است یا بمعنی تقدیر وهردو دلالت برآن کنند که برای ارواح آفریننده و مقدری یعنی اندازه کیرنده هست واما مصنوع بودن آن دلالت برآن کند که وجود بصنعت صانعی است واما محدث بودن آن معنایش آنست که وجودش ازلا وجودش متاخر است وبااینصورت وجودش از ذاتش نخواهد بود یعنی بذات خود موجود نباشد ولامحاله محدثی دارد واما مربوب بودنش همانا تربیت عبارت از رسانیدن چیزیست متدرجاً بحد کمالش پس ارواح بشریه درجه کمال میکیرند اما نه بکدفعه پس قابل ترقی وتوجه بغایت ونهایت اصلیه وتقرب بحضرت خداوند خواهند بود واما بودن ارواح مدبر همانا این رتبت ومقام ازین جهت است که ارواح ذاتی قوی ومترتب هستند وآلات وجود مختلفه برنسق وانتظام واقع است واین صفت دلالت برآن کند که از برای ارواح مدبریست که این تدبیرات لایقه

وتربیات ضروریه یا نافعه را در آن بکار میبرد چنانکه هم شرح دلالت بر آن کند
وبرای کسانیکه طالب این علم هستند تردید بجای نماند

مسئله بیان خلاصهٔ معانی نفس و روح وقلب وعقل واختلاف معانی آنها محمد
غزالی در احیاء العلوم میگوید که این چهار اسم در این ابواب استعمال میشود و
کمتر کسی از فحول علماء باین اسامی واختلاف معانی وحدود ومسمیات آن احاطه
داشته باشد وبیشتر این اغالیط که حاصل میشود منشاء آن از ندانستن این اسامی
واشتراک آن بین مسمیات مختلفه است اکنون در معنی این اسامی آنچه متعلق
بغرض ما میباشد اشارت کنیم لفظ اول لفظ قلب است واین لفظ بردو معنی اطلاق
میشود یکی عبارت از آن لحم و گوشتی است که صنوبری الشکل ودر طرف چپ
از سینه جای دارد وآن لحمی است مخصوص که باطنش مجوف ودر آن تجویف
خونیست سیاه منبع ومعدن روح است واین قلب برای بهایم بلکه برای اموات
هم موجود است و معلوم است این قطعه لحم را قدر ومنزلتی نباشد وچون دیگر
قطعات اعضاء از عالم ملک وشهادت میباشد وبهایم به نیروی بینش ادراکش راتوانند
تا بآدمیزاد چه رسد معنی دویم اینست که قلب عبارت از لطیفهٔ ربانیه است وآنرا
باین قلب جسمانی تعلق است واین لطیفه همان حقیقت انسان است وعلم وعرفان و
ادراک بدو راجع است نه دیگر اعضاء وخطاب وعقاب ومطالبه با اوست وباقلب
جسمانیش علاقه است وعقول اکثر مردمان در ادراک وجه این علاقه متحیر و
مبهوتست چه تعلق این لطیفه بقلب جسمانی شباهت میجوید بتعلق اعراض باجسام
واوصاف بموصوفات یاامثال آن ولفظ دویم روح است واین لفظ در آنچه
متعلق به جنس غرض ما میباشد بدومعنی اطلاق میشود یکی اینکه جسمی است
لطیف ومنبعش تجویف قلب جسمانی است واین جسم لطیف بواسطهٔ عروق

(ضوارب)

صوارف بسایر اجزای بدن منتشر گردد و جریان این جسم لطیف در بدن وفیضان انوار حیات وحس بصر وسمع وشم این جسم لطیف بر اعضای خود همانند است با فیضان نور از چراغی که در زوایای خانه میگردد که بهر جای وجزء خانه مدهی شود روشن میگرداند ومثل زندگانی همان نور ست که در دیوار حاصل شود ومثل روح چراغ است وسرمایه روح وحرکتش در باطن مثال حرکت چراغ است در جوانب بیت تحریك محرك ومعنی دویم همان لطیفهٔ عالمهٔ مدرکه از انسان است چنانکه یکی از دو معنی قلب همین بود لفظ سیم نفس است ونفس نیز بچند معنی است واز جملهٔ آنمعانی آنچه مرض ما تعلق دارد دومعنی است یکی آنست که از آن اراده شود معنی جامع قوت غضب وشهوت را در انسان و رسول خدای صلی الله علیه وآله بایمعنی اشارت کند وفرماید) اعدا عدوك نفسك التی بین جنبیك) معنی دویم همان لطیفه است که مذکور ساختیم همان انسان بالحقیقه وهمان نفس انسان وذات اوست لکن بحسب احوالش باوصاف مختلفه موصوف شود واورا اقسام عدیده سعیده وشقیه باشد چنانکه ازین پیش مذکور شد واین نفس که معنی دویم باشد ممدوح است زیرا که همان نفس یعنی ذات او وحقیقت اوست که بخدای تعالی وسایر معلومات عالم است لفظ چهارم عقل است وی نیز مشترکست برای معانی مختلفه وآنچه متعلق بغرض ما میباشد دو معنی است یکی آنست که گاهی مطلق میآید واز آن علم بحقایق امور را خواهند پس عبارت خواهند بود از صفت علمی که محلش قلب است دوم آنست که مطلق آرند واز آن ادراك نمایندهٔ علوم را خواهند وچون بایمعنی باشد همان قلب است یعنی همان لطیفه وما میدانیم هر عالمی برای اوی نفسه وجودیست که هو اصل قائم بنفسه وعلم صفتی است که در آن حلول دارد وصفت غیر از موصوف است وعقل گاهی طور

اطلاق آید وبیشتر سنت عالم را اراده میکنند و گاهی مطلق آید وعقل ادراک یعنی مدرک را از آن خواهند واین است مراد بقول رسول خدای صلی الله علیه وآله (اول ما خلق الله العقل) چه علم عرض است ومتصور نمیشود که اول مخلوق باشد بلکه لابد باید که عقل عالم قبل از او یا با او مخلوق شده باشد و با این بیان معلوم گشت که معانی این اسمای موجوده است وآن قلب جسمانی ونفس شهوانیه و علوم است اینچهار معنی که آن الفاظ اربعه آنها اطلاق شود ومعنی پنجمی است که همان لطیفه عالمه مدرکه از انسان باشد وآن الفاظ اربعه تمامت بر آنها متوارد باشد پس معانی پنج والفاظ چهار است وهر لفظی اطلاق بدو معنی شود وبیشتر علماء اختلاف وتوارد این الفاظ بر ایشان ملتبس شده است از نیروی سخن در خاطر کنند وگویند هذا خاطر العقل وهذا خاطر القلب وهذا خاطر الروح وهذا خاطر النفس وبینندگان اختلاف معانی این اسماء را ندانند همانا هرکجا در قرآن و سنت لفظ قلب وارد است (فالمراد به المعنی الذي يفقه من الانسان ويعرف حقيقة الاشياء) وگاهی از قلب همان قلب را خواهند که در سینه است چه ما بین این لطیفه وبین جسم قلب علاقه ایست خاصه همانا این لطیفه اگر چه متعلق بسایر بدن وکار فرمای بدنست لکن این تعلق بواسطهٔ قلب است پس تعلق اول این لطیفه بقلب است پس میتوان گفت قلب محل ومملکت وعالم ومطیهٔ این لطیفه است و ازین که سهل شوشتري قلب را بعرش وصدر را بکرسی تشبیه کند وسهل آنکس نیست که بخواهد گوید قلب وصدر عرش وکرسی خداوندند چه این امر محال است بلکه میخواهد بگوید قلب مملکت وی میباشد وبرای تدبیر وتصرفش اول مجری است پس آنها بالنسبه باو مانند عرش و کرسی است نسبت بسوی حضرت پروردگار واین تشبیه نیز جز از پارهٔ وجوه استقامت نگیرد وشرح این اجمال

باغرض ومقصود ماليافت تجويد مرحوم فيض دركلمات مخزونه فرمايد از حضرت صادق صلوات الله عليه مرويست (ان الله خلق العقل وهواول خلق من الروحانيين عن يمين العرش من نوره فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فاقبل فقال الله تعالى خلقتك خلقاً عظيماً وكرمتك على جميع خلق) بدرستيكه خدايتعالى بيافريد عقل را وعقل اول آفريده ايست از روحانيين از يمين عرش كه از نور خداي آفريده شد وچون خداي عقل را بيافريد اورا در مقام انقياد واطاعت كه محل امتحان و آزمايش است در آورد وفرمود ادبار جوى واو اطاعت كرد آنكاه فرمود روى كن چنان نمود وچون اين حالت اطاعت وعدم عصيان وتمرد را درانمخلوق كرامى بديد فرمود همانا تورا خلق باعظمت بيافريدم وبر تمامت آفريدكان خود مكرم داشتم الى آخرالخبر وازينخبر معلوم شد كه خلقت عقل از نوراست ونيز درآنكتاب ميفرمايد محل قضاى عالم عقول وارواح است وبلوح محفوظ نامبده شود زيرا كه از تغيير محفوظ است وهم ام الكتابش خوانند بسبب احاطهٔ اواجمالاً بتمامت اشياء ومحل قدر عالم نفوس واشباح است ونفس كليهٔ فلكيه راكتاب مبين مينامند زيرا كه اشياء ظاهر ميكردد درآن تفصيلاً ونفس منطبعه در جسم فلكى راكتاب محو واثبات نامند زيرا كه محو واثبات در آن وقوع يابد چنانكه خدايتعالى ميفرمايد (يمحوالله مايشاء ويثبت وعنده ام الكتاب) ونيز ميفرمايد (وان من شئ الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم) يعنى (الى النفوس والاشباح) وادلهٔ اين بيان را مبسوطاً مذكور فرموده وهم در مورد ديكر ازين كتاب فرمايد كه ثابت ميباشد كه مواد تحت قهرطبايع است وطبايع تحت قهر نفوس ونفوس تحت قهر عقول وعقول تحت قهر كبرياى اول است وهوالله الواحد القهار يا ميكوئيم زمينها در زيرتاثير سموات است باذن خداى تعالى وآسمانها در ذلت تسخير ملكوت و

ملكوت در قيد امر جبروت وجبروت مقهور بامر جبار است والله غالب على امره وهو القاهر فوق عباده وسواى آن ذات مقدس متعال مؤثرى در وجود نيست وجز او را على نباشد زمام جملهٔ آفرينش در قبضهٔ اقتدار اوست ودست قهاريت وزمين وآسمان وعرش وكرسى وفوق وتحت ونفوس وعقول و ارواح وانوار وآنچه متصف بصفت بود وشائع بشئات وجود است مسخر بامر و اختيار اوست تمامت دستها بدست قدرتش معاول وپايها بعقال مشيتش معقول است (فسبحان الذى بيده ملكوت كل شئ وتبارك الذى بيده الملك وهو على كل شئ قدير)

﴿ بيان پارهٔ مطالب كه موجب مزيد بصيرت اهل مطالعه است ﴾

چنانكه در شرح اصول كافى ومفاتيح الغيب وگوهر مراد وبحر الجواهر وغيرها مرقوم است وجود انسانى از دوچيز آفريده شده است كالبد ظاهرى كه آنرا تن وبدن نامند وبچشم ظاهر ديده مى شود وجوهر ربانى كه آنرا نفس وجان گويند وبچشم ظاهر ديده نشود اما به بصيرت باطن اورا ميتوان شناخت وعرفاء قلب و دل كه گويند اورا ميخواهند چنانكه درحديث وارد شده است قلب المؤمن بيت الله نه پارچه گوشت صنوبرى الشكل كه در سينه گذاشته شده وهرچه جز آنست بجمله خدم وحشم اوست پس در مملكت تن وكالبد ظاهرى پادشاه حقيقى قلب بآن معنى است وتكاليف شرعى وعقاب وخطاب خداوندى بروى وارد است و سعادت وشقاوت اصلى ازوى ناشى است ومعرفت اومعرفت حضرت بارى است كه (من عرف نفسه فقد عرف ربه واعرف نفسك تعرف ربك) واو از عالم امراست چنانكه خداى فرمايد (قل الروح من امر ربى) يعنى از عالم مجردات است زيرا كه عوالم اگرچه بسيار است اما بدو عالم انحصار دارد يكى عالم امر و ديگر خلق چنانكه خداى فرمايد (الا له الامر والخلق) خلق عالم ماديانست يعنى

(آنچيز)

آنچیز هائیکه ممکن است یکی از حواس پنجگانه فهمیده شود یاهرچیزیکه قابل اشارهٔ حسیه باشد وعالم خلق را بآن علت خلق نامیده اند که خدایتعالی خلق فرموده است آنهارا بواسطه یعنی مادّهٔ که منشاء کون وفساد است پس ایجاد اینعالم که عالم خلق است براي فنا وفساد باشد وتعبیر از آن بعالم دنیا وعالم شهادت شده وعالم امر عالم مجردات باشد یعنی روح عقل وقلم ولوح وعرش واین عالم را از این روي عالم امر نامیده اند که خدایتعالی خلق فرموده است آنرا بامر وکلمهٔ کن بدون واسطه چیزی بل بمحضه نفس الامر والکلمة فانّ امره سبحانه لیس حرفا ولاصوتا بل جوهراً مجرداً قدسیا وتعبیر از اینعالم بعالم آخرت وغیبت شده پس انسان عبارت ازین دو چیز است که بدن وروح باشد روح از عالم امرولاهوت وبدن از عالم خلق وناسوت است از عالم پاك وبدن از عالم خاك است بدن محل حوادث وفناست وروح ممتاز بنمایش وبقاست وچون از ارکان اربعهٔ عالم کون و فساد مرکب است میل اوبسفل کثافت وبعد از حضرت احدیت وحرص در دنیا وعمل نمودن بمقتضیات غضب وشهوت وغیر ذلك است وروح که از عوالم مجرده است همیشه بعالم علو ولطافت وقرب بحضرت احدیت وادراك رضوان یزدان ولذایذ جاویدان میل کند وباین انسان همیشه در حالت انقلاب واضطراب است زیرا که جان کشاید سوی بالا بالها * تن فکنده در زمین چنگالها * جان بلندی داشت تن پستی خاك * مجتمع شد خاك پست و جان پاك * چون بلند وپست باهم یار شد * آدمی اعجوبهٔ اسرار شد زیرا که باین اجتماع حالتی که مابین وحدت روحی وکثرت جسمی حد فاصل است ومیانه اجمال علوم کلیه روحیه وتفصیل علوم جزئیه نفسیهٔ ومیانهٔ لوازم واحکام تجردیه وتجسمیه در اوپیدا میشود وحامل این برزخی است که آدمی بسبب آن اعجوبه اسرار است دل اوست که

حکمای مشائیه نفس ناطقه وحکمای تجربیه اش لطیفهٔ انسانیه خوانند وقلب را
قلب نامیده اند لتقلبه بین الاحکام الروحیة والجزئیه واین جوهر امریرا درلسان
سر و روح نامند ودر زبان حکمت نفس ناطقه مینامند وانسانرابسبب این شرافت
وشرف آن رتبت حاصل شده که حمل امانت وخلافت حق گشته وبرعامت
موجودات برتری یافته است چنانکه خدایتعالی میفرماید (ولقد کرمنا بنی آدم)
وسبب اینکه انسان از دیگر حیوانات ممتاز است ادراك کلیات است که بآن وسیله
شناسائی حقتعالی از جهرش امکان یابد پس انسانرا دونوع از ادراکست یکی جزئی
که بواسطهٔ آلات است ودر این قسم ادراك باسایرحیوانات شریك است چون
دیدن وشنیدن وچشیدن وبوئیدن وملامسه کردن واین قسم از ادراك را احساس
گویند وآلات وادواتش را حواس خوانند خیال ووهم نیز ازین نوع باشد زیرا
که خیال تعلق نگیرد جز بصور خصوصه ووهم اگرچه بمعانی علاقه جوید لکن
بلحاظ معانی جزئیه که در خصوصات میباشد وقسم دیگر کلی است که بآلت محتاج
نیست بلکه این ادراك ویرا بنفس ذات خود حاصل شود واز اینجهت است که
نفس ناطقه را عقل نیز گویند واین ادراك کلی جز بذوات مجرده ومفهومات کلیه
تعلق نیابد وباین ادراك است که ترتیب مقدمات دهد واخذ نتیجه نماید پس هر
فعلی وعملی از افعال انسانی که از شائبهٔ غضب وشهوت وریا مبرا باشد عقلی محض بود
واز نفس او که از عالم امر است صادر گردد ومرضات آلهی همه از آن حاصل
شود وباینجهت است که انسان لایق تکلیف آلهی وحمل امانت گردید اما ملائکه
هرچند باانسان در جنس اینجوهر شریك هستند اما معرفت ایشان از معارضهٔ
قوای شهویه وغضبیه عری وبریست وازین باشد که عبادت ملکرا تکلیف نمینامند
زیرا که در عبادت ایشان مانع ومعارضی نیست که اسباب کلفت ومشقت ایشان

(باشد)

باشد وباین علت است که اگر انسان تابع قوهٔ شهویه وغضبیه نباشد واینددو صفت را مقهور نماید بر ملائکه فضیلت وبرتری یابد وحکما جهتی را که انسان بسبب آن مهیای ادراك معقولات کلیه گردد قوت نظریه وعقل نظري نامند و آنجهت را که بواسطهٔ آن مهیای عمل نمودن بروفق خیر باشد قوت عملیه وعقل عملی خوانند ووضع حکمت برای تکمیل این دو قوه است وعرفاء تعبیر ازین دو جهت را براه ظاهر وراه باطن کنند وگویند راه ظاهر راهي است که خدایرا بآن توان دانست وراه باطن راهی است که از آن بخدا توان رسید اما دانستن راه تارسیدن بآن تفاوت بسیار دارد همانا اول مسالك طریقهٔ متکلمین وفقهای ظاهرین وحکمای مشائین است که بدستیاری نظر وفکر واستدلال اصول وعقاید خود را اثبات نمایند مثلا از مشاهدهٔ اثر استدلال نمایند که ویرا مؤثر یست وچون در آن مؤثر آثار نقص ومعلولیت مشاهده نمایند گویند این مؤثری بی نقص ومعلولیت بایست چه آن موثر که خودش ناقص ومعلول باشد مقصود ومطلوب ومفید و کامل نباشد وعلی هذا القیاس از مؤثری بمؤثری می برند تا آن مؤثر که ذیل کمالش از وبال نقص ومعلولیت عری وبریست ودور باش کبریایش از ورود حوادث مصون ومحفوظ باشد دویم مسلك ومنهج محققین وحکمای الهیین است که جز خدا هیچ نبینند وهماره در بحار لذت مشاهدت مستغرق باشند واز لذت بملتذ که عین خود باشد نپردازند تا بغیر چه رسد واین لذتیست که مافوق آن در دایرهٔ امکان متصور نباید وحکمای آلهی بسعادت حقیق وجماعت صوفیه وعرفاء بوصول وفنای وجودی از آن تعبیر نمایند وقره العین انبیای عظام وغرض اصلی از بعثت انبیاء ورسل علیهم السلام همین است سالکان این طریق در بحر یقین غریق میباشند هرچه شنوند و بینند حق شنوند وبینند چنانکه مقتدای اهل یقین

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید ﴿ ما رأیت شیئاً الا ورأیت الله قبله ومعه وفیه ﴾ خدای تعالی میفرماید (اینما تولوا فثم وجه الله الی آخرالبیانات) بعد ازین بیانات کوئیم تمامت علما وحکماء وسایر طبقات اهالی مذاهب وادیان بر آن اتفاق دارند که نفس ناطقه را هرگز فنا وزوال نباشد واین جوهر علوی را غبار نیستی بردامن هستی نشیند وجنس آدمی بواسطهٔ این کوهر علوی میتواند بسبب ترك علایق سفلی بآنمقام برسد وتمامت حجب را طی کند وآنچه میشاید بروی منکشف کردد وآنچه خواهد وکوید همان شود چنانکه در پایان این حدیث قدسی که ازین پیش مذکور شد خدایتعالی با فرزند آدم خطاب کند وفرماید بآنچه تورا فرموده ام اطاعت کن تا تورا مثل خود کردانم تا چون چیزیرا کوئی باش پس باشد وهم از رسول خدای صلی الله علیه وآله مرویست ﴿ فلا یقول احد من اهل الجنة لشیء کن الا فیکون ﴾ واز این بیان معلوم شد نفس ناطقه را مقام ومرتبه بکجا میرسد وچون این کوهر شریف را دارای پارهٔ مطالب و مراتب بزرك دیده اند پارهٔ برقدمش سخن کرده اند لکن اغلب حکمای اعلام وعموم علمای اسلام بطلانش را ثابت نموده اند ونیز اورا جوهر مجرد شمرده اند وبعضی صحیح نشمرده اند چه کمان کرده اند اینصفت مخصوص ذات کبریاست ممکن است در مقامی که کویند بالنسبه بمادون آن خوهند وچون بحضرت حق نسبت دهند اراده ماسوی الله کنند و در مقام حق معنی دیکر خواهند باجمله برای مقصودی که در میان بود باجمله که اشارت رفت کفایتست

بیان فرق وحی والهام وتحدیث وامثال آن وبعضی معانی آن

ازین پیش وعده نهادیم که باختصار اشارت کنیم اکنون کوئیم وحی بمعنی القا باشد وکاهی روح کویند واز ان وحی خواهند واز اینجاست که جبرئیل را روح الامین

خوانند چه غیر از اوهیچ فریشته حامل وحي بر پیغمبران نباشد والهام بمعنی تلقین باشد وآن از جانب خدا القائیست که در قلب جای کند و کروهي کفته اند که فرق میان وحی والهام آنست که وحی بواسطهٔ فرشته آید والهام بیواسطه باشد راز نجاست که احادیث قدسیه را با اینکه کلام خدای باشد وحی وقرآن نخوانند و نیز وحی بر چند کونه است نخست خوابهای راست باشد دویم اینکه جبرئیل در دل پیغمبران القا کند بی آنکه جبرئیل را به بینند سیم آنکه جبرئیل بصورت یکی از مردمان در آمده القای وحی فرماید چنانکه کاهی بصورت دحیهٔ کلبي برسول خدای صلی الله علیه وآله در آمدي ووقت بود که بعضی اورا میدیدند چهارم آنکه بانکی از غیب میشنیدند وکوینده پدید نبود چنانکه بر رسول خدای وقتی مانند بانك درائی میرسید واین سخت ترین اقسام وحی بود چه در اینوقت اکر آنحضرت بر مرکبی بودی هر دو دست مرکب خمیده شدی واکر بر کسی تکیه داشتی بیم شکستن اعضای آنشخص بودی پنجم آنکه جبرئیل بصورت اصلی خویش ظهور نمودی ووحی بکذاشتی ششم انکه جبرئیل در آسمان وحی آوردی چنانکه در معراج رسول خدای را بود هفتم آنکه خدایتعالی بیواسطهٔ غیری با نبي سخن کردی چنانکه در کوه طور با موسی علیه السلام روی داد ودر شب معراج حضرت رسول صلی الله علیه وآله را مزیت مقام کشت هشتم آنکه خدایتعالی بیواسطهٔ حجاب سخن فرمودی واین منت نیز بحضرت خاتم الانبیاء مخصوص کشت ونیز پارهٔ از علماء کوینده وحی کشف صوریست متضمن کشف معنوی والهام کشف معنوي صرفست وعرفا کفته اند کشف در لغت رفع حجاب وبر خواستن پرده است واصطلاحا اطلاع برما وراء حجابست از معانی غیبیه وامور حقیقیه واسرار مخفیه چنانکه کفته اند وراي عقل طوری دارد که انسان از او واقف شود ز

اسرار پنهان واو یا بصورت متعلق است یا بمعانی وحقایق آنکه بصورت متعلق باشد کشف صوری خوانند وصوری را معنوی وبرای هریك ازین دو کشف را معانی ومراتب متعدده است که در مقامات خود مذکور داشته اند ونیز گفته اند که الهام عبارت از استفاضهٔ نفس است بحسب صفا و استمدادش از آنچه در لوح است ووحی عبارت از شدت این صفا واستمداد است اول را علم نبوی گویند وثانی را علم لدنی واین مانند روشنائی است از چراغ غیبت که بر قلبی که از کدورات جسمانی فارغ است واقع شود زیرا که علوم کلش در آن نفس کلیه که نسبت او بعقل کل مانند نسبت حوا است بآدم علیهما السلام موجود ست ودرمقام خود معین گردیده است که عقل کل اشرف است از نفس کلیه پس از اضافه عقل کل متولد میشود وحی واز اشراق نفس کلیه متولد میگردد الهام از بزید جعفی از حضرت ابیعبد الله علیه السلام مرویست در قول خدایتعالی ﴿ وما ارسلنا قبلك من رسول ولا نبي ولا محدث ﴾ راوی میگوید عرض کردم رسول ونبی و محدث چیست فرمود رسول آنکس باشد که ملك از بهرش ظاهر شود و مشاهدت فرماید ملکرا وباوی تکلم نماید ونبی آنست که در خواب می بیند ملکرا وبسا باشد که نبوت ورسالت برای یکتن جمع گردد ومحدث آنست که صورت ملك را نمی بیند لکن صدایش را بشنود پس الهام در میان انبیا واولیا جمیعاً مشترکست امادحی بسینهٔ انبیای عظام علیهم السلام اختصاص دارد چه وحی متضمن نبوت ورسالت هردو است در جلد هفتم بحار الانوار مسطور است که حضرت علیه السلام میفرمودند (علمنا غابر ومزبور ونکت فی القلوب ونقر فی الاسماع) الی آخر الخبر پس از آنحضرت از تفسیر اینکلام بپرسیدند فرمود اما غابر علم بآنچه خواهد شد میباشد واما مزبو علم بماکان است واما نکت در دلها همان الهام

(است)

است و نقر در کوشها همان حدیث ملائکه علیهم السلام است که میشنویم کلام ایشانرا ونمی بینیم آنها را و نیز در آن کتاب از آنحضرت مرویست ﴿ ان منا لمن ینکت فی قلبه وان منا لمن یؤتی فی منا مه وان منا لمن یسمع الصوت مثل صوت السلسلة فی الطست وان من لمن یا تیه صورة من جبرئیل ومیکا ئیل ﴾ وهم از آنحضرت مرویست ﴿ منا من ینکت فی قلبه ومنا من یخاطب ﴾ مجلسی علیه الرحمه در طي احاديث این مجث میفرماید شاید نکت وقذف نوعی از الهام باشند چنانکه در ذیل حدیثی که در آنکتاب از حضرت صادق علیه السلام ماثور است که بیان کنندهٔ عرض کردوحکمة تقذف فی صدرة اوینکت فی اذ نه فرمود ذالك وذالك یعنی هم در سینه وهم در کوش امیر المؤمنین علیه السلام میرسید در مجمع البحرین مسطور است در حدیث وارد است ﴿ اذا اراد الله بعبد خیرا نکت فی قلبه نکتة من نور ﴾ یعنی چون خداوند در حق بندهٔ ارادهٔ خیری بفرماید نکتهٔ از نور در قلبش بیفکند ونکته در شیٔ مثل نقطه است وجمع آن نکت مثل برمه و برم است ودر لغت نقر میکوید نقر آوازیست که از زدن انکشت ابهام بر انکشت وسطی برآید ودر مادهٔ قذف کوید قول خدایتعالی ویقذف بالحق یعنی (یرمی به فی قلب من یشاء) یعنی حق را در قلب هرکس خواهد می اندازد (و اقذف فی قلبي رجائك) در دعا وارد است یعنی امید ورجاء خودرا در دل من بیفکن معلوم باد که این مسائل نیز نظر بمراتب اشخاص دارد چه اکر نسبت وحی والهام را به انبیا دهند مقامي دارد واکر بجز ایشان نسبت دهند مقامي دیکر دارد چه ملهم بودن یا محل وحی آمدن ایشان وجز ایشان یکسان نیست چنانکه خدایتعالی میفرماید (واوحي ربك الی النحل) ومیفرماید (فالهمها فجورها وتقویها) وفرماید (وعلم ادم الاسماء) وفرماید (علمنا البیان) وفرماید (وفهمنا ها) وهمچنین است

حکم حدیث ونقر ونکت وقذف چنانکه میفرماید (وقذف فی قلوبهم الرعب) و
همچنین است الهام وتفهیم یعنی اگر کویند ائمهٔ هدی ملهم ومفهم ومحدث هستند
یا در صدور وآذان ایشان نکت وقذف ونقر میشود نه آنست که همان مقام
را خواهند که نسبت بدیگران آورند چه تفاوت اشخاص راجع به مراتب است
وقبول استعداد واستطاعت نفوس وبضاعت ارواح ولیاقت اشخاص تکرانست
چنانکه در عالم سلاطین جهان نیز چون تصور شود معلوم میکردد مثلاً پادشاه بلا
واسطه یا باواسطه آنمطالب که با وزیر اعظم خویش القا نماید یا بنویسد یا پیغام دهد
جز آنست که با دیگران باشد اگرچه دیگران نیز آنمقام باشد که بلا واسطه یا
واسطه شل احکام واوامر پادشاه شوند اما باندازهٔ رتبت وتکلیف خود مستفیض
خواهند برد یا تلامذهٔ فلانشخص عالم اگرچه بدون واسطه از و بشنوند اما
مسموعات همه مساوی نخواهد بود وگاه باشد که تنزل ایشان با ندرجه باشد که
آن لیاقت نیابند که بلا واسطه بشنوند لا جرم بواسطه دریابند وگاه باشد که آنمقام
ندارند که بدستیاری واسطه نیز استماع نمایند لابد از آنان که مقرب هستند مستفید
شوند تا کاهیکه بحسب استعداد فطری وذوق وادراک جبلی در تهذیب اخلاق و
تکمیل خویش بر آیند وبر استحقاق خود بیفزایند وبمراتب عالیه صعود جویند
چنانکه چون در حالات اصفیاء واهل ایمان بنگرند صدق این معنی را در یابند

﴿ بیان فرق بین نبی ورسول ومحدث وپارهٔ معانی وشؤنات ایشان ﴾

حکیم ربانی اعلی الله مقامه در شرح اصول کافی میفرماید بدانکه دنیا عالم ملك و
شهادت است وآخرت عالم غیب وملکوت است وانسان مرکب از دو جزء است
یکی از اینعالم است که عبارت از بدن عنصری مستحیل کائن فاسد است وهمین حال
را دارد دنیا وهرچه در آنست چه همه مستحیل وکائن وفاسد است در همه حالات

واحیان

واحیان وجزء دویمش از عالم آخرتست وآنروح ثابت باقی اوست چنانکه هرچه
ادر عالم آخرت نیز میباشد دایم وباقی است وهرگز زایل نشود وآخرت را درجات
کثیرهٔ متفاضله است بدلیل قول خدایتعالی (وللاخرة اکبر درجات واکبر تفضیلا)
واول درجات آخرت حالت منام پس از آن حالت مرك وتمام دربعث وانگیزش
ست پس حالت نوم وخواب بعض حرکت رجوع بسوی آخرتست ونبی بماهو
نبی مثل آنکسان باشد که در قیامت مبعوث شده اند ار این روی در اینعالم
آنصورتها وحقایق واحوال را مینگرد که دیگر مردم نه بینند چنانکه رسول
خدایتعالی میفرماید (انی اری مالا ترون) من می بینم آنچه را که شما نمی بینید
یعنی نمیتوانید دیدچه از عالم شما خارج است پس تعبیر میفرماید از آنچه می بیند
ومیشنود در آنعالم وحکایت میفرماید برای مردم این دنیا که در حقیقت خفتگان
هستند بالجمله بعد از تمهید مقدمه میفرماید که اصول معجزات و کرامات سه امر
است زیرا که انسان کامل صاحب سه جزء است طبیعت ونفس وعقل که آنرا
روح نیز میگویند وهریك از اینجمله از عالم دیگری است وبرای هریك از اینها
کمالی ونقصی است ودرنوع انسان بسیار کم است که کسی در جمیع اینها کامل باشد
پس کمال روح که عبارت از عقل نظریست بعلم بحقایق وامور آلهیه است وکمال
نفس که همان قوهٔ خیالیه باشد به استثبات صور جزئیه است وکمال طبیعت همان
تصرف درمواد است باحالة وقلب وتحریك ونبی عبارت از آنشخص کامل در جزء
نظریست از جهت الهام از جانب خدایتعالی وچون رسالت نیز از بهرش حاصل
شد درقوهٔ نفسانیه نیز کامل گردد وچون صاحب شریعت وعزم هم بشود جامع
تمامت کمالات خواهد بود فکانّه رب انسانی که واجب میشود طاعتش بعد از
طاعت خدایتعالی پس در انسان کامل که جامع باشد مرکمالات انسیه را سه معجزه

است وبیان آن سه معجزه را که همه را جمع ومنوط به تکمل وقوت نفس نفیس ایشانست مذکور میدارد وهم در آن کتاب مسطور است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود رسول آنکس است که جبرئیل علیه السلام در پیش رویش مقابلةً وعیاناً بیاید ورسول اورا ببیند وبا او مکالمه نماید وچنین کس رسول است واما نبی آنکس باشد که در خواب خویش ببیند چنانکه ابراهیم علیه السلام خواب دید وچنانکه رسول خدای صلی الله علیه وآله قبل از وحی از اسباب نبوت بدید تا گاهیکه جبرئیل علیه السلام از جانب یزدان برسالت با آنحضرت بیامد (وکان محمد صلی الله علیه وآله حین جمع له النبوة وجائته الرسالة من عند الله یجیئه بها جبرئیل علیه السلام ویکلمه بها قبلا ومن الانبیاء من جمع له النبوة و یری فی منامه ویأتیه الروح ویکلمه ویحدثه من غیر ان یکون یری فی الیقظة) یعنی محمد صلی الله علیه وآله گاهیکه شرایط ومراتب نبوت ورسالت از جانب خدای دروی جمع شد جبرئیل علیه السلام رسالت پروردگار را با آنحضرت میآورد وبآنچه مامور بود مقابلةً وعیاناً با آنحضرت تکلم مینمود واز پیغمبران کسی بود که از بهرش نبوت فراهم شد ودر خواب خود میدید وروح الامین نزد اومی آمد ومکالمه وحدیث مینمود اما در بیداری نمیدید (واما المحدث فهو الذی یحدث فیسمع ولا یری فی منامه) واما محدث یعنی حدیث کرده شده آنرا گویند که اورا حدیث گذارند وبشنود لکن در خواب خویش نبیند پس تفاوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با دیگر پیغمبران وپیغمبر با محدث معلوم شد وحکیم ربانی در ذیل حدیث مذکور میفرماید که رسول بما هو رسول آنکسی است که قوت نفسانیه خیالیه اش نیرو گیرد پس متمثل شود بروی صور عقلیه ومبدای آن که مفیض است بروی بصور حسیه پس بنیروی سمع وبصر حسیهٔ باطنیهٔ خود کلامی بشنود ومتکلمی نگرد

پس کلام همان کلام خداست ومتکلم همان ملك مقرب است که درمیان خدای و رسول او واسطه است پس آنملك ازجانب خدای رسول‌است بآ نرسول وآنرسول ازجانب او رسول است بجانب خلق وهم در آنکتاب در ذیل حدیث دیکر وارد است (والامام هوالذی یسمع الکلام ولایری الشخص) یعنی امام بواسطهٔ روح قدسی میشنود کلام خدایرا در عالم بیداری لکن نه بصورت الفاظ وواسطه را شخص متمثل نمی بیند نه دریقظه ونه در خواب چنانکه در آنحدیث اشارت شد وبعبارت دیکر نبي آنکس باشد که وحی کرده شود باو بعمل ورسول کسی است که وحی کرده شود بسوی او عمل وتبلیغ هردو وولی کسی است که ملك با او حدیث کند باملهم شود وملهم شدنی وامام کسی است که ملك حدیث کند اورا بعلم وتبلیغ پس هر رسول نبي باشد لکن هر نبی رسول نباشد معلوم باد که مراد ازین تحدیث که میفرماید واما المحدث فهو الذی یحدث فیسمع همان تعلیم باطني ومراد بسماع همان سماع عقلي است وبیان این اجمال در آنکتاب مفصلاً مذکور است بالجمله ازین بیانات ومقالات که مسطور افتاد پارهٔ مطالب منظورهٔ اجمالا مفهوم کشت وباز نموده آمد که نوع شریف بشر بسبب آنجوهر قدسی که خدایش عطا فرموده است دارای استمداد ومقامی است که میتواند به نیروی ریاضت وعبادت وطاقت وترك علایق ازین عوالم عنصریه بعوالم روحانیه وجوهر مجرده اتصال یابد وبا اینکه درین عالم سفلی است از عوالم علوی با خبر کردد چنانکه در شرح اصول کافی در ذیل شرح حدیث شریف سخن المبانی میفرماید انسان دارای مراتب سبعهٔ باطنیه است که عبارت از نفس وعقل وروح وسرو خفی و اخفی است وچون انسان سلوك وسیر خویش را بحضرت یزدان بحد اتمام واکمال رساند جوهری قدسی کردد که مفارق از عالم خلق ومتصل بعالم امر ومتوسط

بین خدا تعالی ومیان مخلوقش گردد وچون بمقام رسند یکباره روی بحضرت
خدای نهند واز غیر او اعراض کنند واز آن پس که باین رتبت رسند دارای
آن عزت و مناعت وولایت گردند که وقفوا مع الله پس ایشان اجسامی روحانی
هستند وبا اینکه در زمین جای دارند سماوی باشند وبا اینکه با خلق روز میگذارند
ربانی گردند اجساد ارضیه هستند با قلوب سماویه واشباحی فرشیه باشند بارواح
عرشیه نفوس ایشان در منازل خویش سیاره است وارواح ایشان در فضای قرب
طیاره است واسرار ایشان بحضرت پرور دگار شان نظاره کالبد های ایشان کائن
است لکن قلوب ایشان از موطن جسد شان بائنست ودر میان خلق خدای ودیعهٔ
خدا باشند ودر میان آفرید گان یزدان امنای ایزد سبحان و اوصیای پیغمبران
هستند وهرگز سلسلهٔ ایشان قطع نشود وزمین ازین اوتاد خالی نماند بالجمله چون
مراتب انسان معلوم وتفضیل او بر ملک معین گشت چگونه تواند بود که چون در
عوالم عبادت واطاعت بآنچه شان اوست باز رسد از ادراک عوالم مذکوره محروم
بماند زیرا که مقتضای عدل خداوندی جز این نیست وچون ادراک این عوالم را
نمود البته از بهرش کشف حجب شود وبترقی نفس وعقل بآنچه بیرون از نظام
عنصریست واقف گردد چنانکه اینکلام رسول خدا صلی الله علیه وآله (ان فی امتی
مکلمین محدثین) که بلفظ انّ مصدر و تاکید وتصریح را باز مینماید براین مطالب
مؤیدّ است (والمؤمن ینظر بنور الله) بر این معنی شاهدی مؤید وتا انسان دارای
مقامات روحانیهٔ قدسیه نگردد سخن کرده شده وحدیث گفته شده نتواند شد
یعنی نتواند بآن رتبه نایل شود که متوسط روحانیین کلامی یا حدیثی بشنود و
البته اینمقامات ومراتب وشؤنات در نوع جلیل انبیاء عموماً وحضرت خاتم الانبیاء
وائمهٔ هدی که انوار واحده وواسطهٔ فیض مطلق هستند خصوصاً بفرد اکمل

(موجود)

موجود است ودر مقام حضرت فاطمه که دارای مقام عصمت است مشهود است
چه همان ثبوت صفت عصمت برای آنحضرت تمامت مراتب سامیه را متضمن است
والبته آنکس که بضعهٔ رسول خدای صلی الله علیه وآله است معلوم میباشد دارای چه
مقام ومنزلت خواهد بود واولاد او که فرزندان رسول خدای وبضعهٔ سیدة النساء
اند آن رتبت دارند که معلوم است چیست پس ازین جمله معلوم کشت که مقام
حضرت صدیقهٔ صغری زینب کبری یا جناب ام کلثوم که فرزند چنان مادر وپدرند
تاچه پایه ایست

﴿ بیان کلماتی چند از خطبهٔ جناب فاطمهٔ صغری سلام الله علیها ﴾
﴿ که مؤید بعضی مطالب است ﴾

چنانکه در کتاب احتجاج ودیکر کتب اخبار وتواریخ مسطور است زید بن موسی
بن جعفر از پدر بزرکوار خود علیه السلام حدیث کند که چون اهل بیت رسول
خدای صلی الله علیه وآله را از کربلا بکوفه باز کردانیدند جناب فاطمهٔ صغری
سلام الله علیها خطبهٔ در احتجاج با اهل کوفه براند واز آنجمله این کلمات است
(یا اهل الکوفه یا اهل المکر والغدر والخیلاء انا اهل بیت ابتلانا الله بکم وابتلاکم
بنا فجعل بلاءنا حسنا وجعل علمه عندنا وفهمه لدینا فنحن عیبة علمه ووعاء فهمه
وحکمته وحجته فی الارض فی بلاده لعباده اکرمنا الله بکرامته وفضلنا بنبیه محمد
صلی الله علیه وآله علی کثیر من خلقه تفضیلا) وهم در جملهٔ اینخطبه میفرماید
(تبا لکم فانتظروا اللعنة والعذاب وکان قد احلت بکم وتواترت من السماء نقمات
فیسحتکم بما کسبتم ویذیق بعضکم راس بعض ثم تخلدون فی العذاب الالیم یوم
القیمة بما ظلمتمونا الا لعنة الله علی الظالمین) میفرماید ایمردم کوفه ای اهل غدر و
خداعه خداوند ما اهل بیت را بشما مبتلا ساخت وبما شمارا بامتحان وآزمودن در

آورد وآزمايش مارا نيكو وستوده فرمود وعلم وفهم خود را باما كذاشت پس
مائيم صندوق علم ودعاء ونكاهبان فهم او وكنجور حكمت او ومائيم حجت خداى
بر تمامت بلاد وقاطبهٔ عباد او خداوند مارا بزركوار داشت وبسبب پيغمبرش
بر اكثر افريدكان خود تفضيل كذاشت هلاكت باد شمارا هم اكنون منتظر
لعنت وعذاب وعقوبت حضرت احديت باشيد همانا نقمتها از آسمان بر شما حلول
نموده ومتواتر كرديده كه شما را بسبب كردارهاى ناهنجاريكه از شما پديد كرديده
شمارا باستيصال واضطراب در افكند وبعضى دچار باس وشدت بعضى كردد واز
آن پس بسبب آنظلم وستم كه با ما روا داشتيد در آتش نيران وعذاب جاويدان مخلد
بمانيد لعنت خداى بر كروه ستمكاران باد معلوم باد كه دختر امام حسين عليه السلام
در يخطبهٔ مباركه كه از نخست ميفرمايد اى پرور دكار من بحضرت تو پناهنده ام از
اينكه بر تو دروغ زنم وبهتان بندم آنكاه بچنين كلمات مذكوره سخن ميفرمايد و
چون كسى نيك نظر كند ودرين الفاظ بنكرد ميداند جز از زبان آنانكه بعلوم لدنيه
وآثار باطنيه ومراتب نورانيهٔ روحانيه برخوردار و از پستان نبوت وعصمت كامكار
باشند تراوش نجويد ودر اين كلمه (فجعل بلاءنا حسنا) چه لطايف مندرج است
وباز مينمايد كه در اغلب مراتب عاليه با آباء معصومين خود شريك هستندوصاحب
آنمقامات ميباشند كه در خور ائمه هدى سلام الله عليهم است چه هر كسى نميتواند
بكويد كنجينهٔ علم وفهم وحكمت خداوند وحجت خدائيم زيرا كه تا كسى معصوم
نباشد حجت نتواند بود وتا كسى قلبش بنور ايمان فروز نيابد وداراى جنبهٔ روحانيت
ونورانيت وقدس واتصال بعوالم مجرده وعقل كامل ونور شامل نكردد حافظ علم
وفهم وحكمت خداوندي نباشد واز ضمير علمه وفهمه وحكمته نيز ميرساند كه علوم
وافهام وحكم ما از جنس علم وفهم وحكمت ديكران نيست بلكه با آن مايه ورتبت

(است)

است که بیرون از اندازهٔ سایر خلیقت است وازین است که میفرماید خدایتعالی مارا بر بیشتر مخلوق خود فضیلت نهاده وهم از آن اخبار دهشت آثار که با آنمردم ظالم میگذارد وبعذاب ونقمات تهدید میدهد معلوم میشود که از نظر او هیچ چیز پوشیده نیست وآنچه باید شود در حضرتش مکشوف است وآنچه دیگران نبینند ونشنوند وندانند ونیابند بیند وبشنود وبداند وبیابد پس باز نموده آمد که درین وجودات مقدسه روحی وقدسی وجوهری لاهوتی است که بعد از ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم در هیچکس موجود نشده است وباین قوهٔ قدسیهٔ ربانیه نوریه در عوالم مجرده سایر وبر معالم سمویه واقف وبر خفا یای اسرار عالم وبکمال نفس وصفای روح فایزند وباینگوهر نفیس که در ایشانست اگر ملهم یا محدث یا عالم غیر معلم باشند یا بلاواسطه از مبدا فیض بهره یاب گردند جای هیچ تامل وتعجب نیست بلکه مراتب ومقامات ایشان موهوبی است نه کسبی وچون موهوبی باشد حد وحصري برای آن نتواند بود ومعیار ومقیاس ومیزانی از بهرش مقرر نتوان داشت وذلك فضل الله یؤتیه من یشاء ونیز معلوم است که درجات علوم واسرار بسیار است وهر کس را باندازهٔ استعدادش عطا فرمایند بحر بیکرانرا بضاعتی و اوعیه و ظروف دیگرانرا استطاعتی است البته مقام صادر اول وعقل کل را با مقامات دیگران وائمه هدی صلوات الله علیهم را باسایر اهل بیت وایشانرا باخواص اصحاب واصحابرا با دیگران وعلی هذا الترتیب الی آخره تفاوتست وخدایتعالی بحقایق علم واحوال دانا ست وبدانچه خواهد واراده فرماید قادر وتوانا وعنوان صحیح و محکم اینست که در مراتب نفس وروح وامثال آن اگر خواهند بیانی کنند و در عرصهٔ اندیشه جولانی دهند البته با آن بیانات وتوضیحات علماء وحکمای آل که با اخبار وارده از رسول خدای وائمهٔ هدی سلام الله علیهم اجمعین موافقت دارد

بايد اقتفاجست چه ايشان بسبب صفاى باطن ونيروى قواى روحانى وچيرگى بر
مشتهيات نفسانى ونيروهاى جسمانى بدقايق ولطايف واشارات وكنايات فرقانى
وكلمات فرستادكان يزدانى وائمه سبحانى بهتر راه يافته اند والله اعلم

﴿ بيان پاره از حكايات واخبارى چند كه در مجارى حال وفضايل ﴾
(حضرت زينب خاتون در زمان پدر ومادر فرخنده اثر وامام حسن)
(عليهم الصلوة والسلام رسيده)

براى تبيين مطلبي وتعيين مقصودى از بيان پارهٔ حكايات ناچاريم تا بعون خداى
بعضي مسايل مهمه توضيح پذيرد دركتاب عمدة الطالب مسطور است كه حضرت
زينب الكبرى دختر امير المؤمنين على عليهما السلام مكناة بام الحسن و از مادرش
حضرت فاطمه زهراء دختر رسول خداى صلى الله عليه وآله روايت است كه به
محاسن كثيره و اوصاف جليله وخصال حميده وشيم سعيده امتياز داشت مفاخرش
چون مآثر خورشيد درخشان نمايان وفضايلش چون ذخاير بحر بيكران بيپايان بود
بزركان اقوام از احاديثش بهره ياب وزعماى قبايل از افاضاتش مستفيد ميشدند
چه معنى برزه كه صاحب عمدة الطالب در نعت آنحضرت مسطور داشته همين
معاني مرقومه را ميرساند علاّمهٔ مجلسي در جلد دهم بحارالانوار وصاحب رياض
الشهاده در ذيل داستاني حكايت كند كه چون هنكام شب در رسيد حضرت
فاطمه امام حسن را بر دوش راست وامام حسين را بر دوش چپ بنشايند وبادست
راست دست چپ ام كلثوم را بكرفت وبحجرهٔ مبارك رسول خداي برفت واز
آن پس با رسول خدا نبزد على عليه السلام باز شدند واز نخبر در صورتيكه محل و
ثوق علماي محدثين باشد نموده آيد كه حضرت فاطمه را تا آنوقت از يكدختر
افزون نبوده است وهم علامهٔ مجلسي اعلى الله مقامه در اين كتاب ميفرمايد فاطمه
(را)

را از علی علیهما السلام پنج فرزند پدید کردید حسن وحسین ومحسن وام کلثوم کبری وزینب کبری سلام الله علیهم ونیز در روایتی که از محمد بن مروان میفرماید که کفت در حضرت ابی عبد الله سلام الله علیه عرض کردم آیا رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود (ان فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار) فرمود آری مقصود ازین حسن وحسین وزینب وام کلثوم باشند لکن در روایتی دیکر که از راوي دیکر نقل میفرماید از زینب نام نمیبرد واکر زینب غیر از ام کلثوم باشد هیچ نمي شاید در عنوان چنین حدیثی نام آن یك مذکور نشود واختصاص بیکی داشته باشد مکر اینکه ام کلثوم همان کنیت زینب باشد وواو عاطفه در قلم کتاب سهوا اضافه شده وبپندکان دو تن کمان برده باشند یا نام زینب در این روایت اخیر از قلم ساقط شده است تا با آن روایات که آنحضرترا از امیر المؤمنین علیهما السلام پنج تن فرزند پدید آمد توافق جوید یا همین واو عاطفه که سهوا افزوده شده باشد موجب آن باشد که راویان اخبار پنج تن نکاشته باشند در کتاب ناسخ التواریخ تالیف پدرم میرزا محمد تقی سپهر لسان الملك اعلی الله مقامه مسطور است که چون حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء صلوات الله علیها وفات فرمود حسن وحسین در پیش روی مبارك امیر المؤمنین علی علیه السلام نشسته همی بکریستند ام کلثوم خود را در ردائی پیچیده وبرقعی آویخته دامن کشان همی بیامد وهمی کفت یا ابتاه یارسول الله الآن حرمان از حضرت تو راست آمد و دانستم تورا دیدار نخواهیم کرد ودر کتاب بیت الاحزان از کتاب سرور الشیعه از تفسیر نیشابوری حدیث حقه را چنین مسطور آورده که آنهنکام که حضرت فاطمه همیخواست ازین سرای محنت ریاض جنت رحلت فرماید برفراز حصیری خوابیده وکلیمی برخود پیچیده حضرت امیر المؤمنین برفراز سر همایونش نشسته حضرت امام حسن بر روی سینهٔ شریفش

افتاده جناب امام حسین صلوات الله علیهم هردو پای مبارکش را در بغل گرفته بجمله میگریستند آنمعصومه عرض کرد یا علی حسنین مراخاموش بفرمای که وصیتی چند دارم نخست اینکه خاطر فرزندانم را عزیز بداری و بر روی ایشان صدا بر نکشی وبخواهش طبع ایشان باشی دویم آنکه از اموال من آنچه سهم من است بام کلثوم کذاری ومقداری ازآنرا بفقرا بدهي که سودش عاید من شود ونیز کوید بعد از وفات آنحضرت ام کلثوم را دیدند که چادر برسر کرده وتسبیح خود را در کوشهٔ چادر بسته واز حجره طاهره کریان بیرون شد وهمی فرمود یا ابتاه یا رسول الله بعد از ارتحال ما در ما راست شد مصیبت ومفارقت از خدمت تو بعد ازین محروم ماندیم ازخدمت تو و خدمت مادر مظلومهٔ خود را قم حروف کوید در لحت اول اخیر بی نظر نشاید بود چه اکر فاطمهٔ زهرا را غیر از ام کلثوم دختري دیکر بودي چکونه اش در آنحال صغارت از مال خود بی بهره کردي و نیز عمدهٔ توارث بحسنین علیهما السلام اختصاص دارد وامیرالمؤمنین علیه السلام نیز بهره منداست وهم از حضرت فاطمه که عالمه بما کان و بما یکون و بمقامات امامت وولایت مطلقه امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما از دیکران داناتراست چکونه در سفارش حسنین آنکونه کلمات میفرماید چنانکه در کتب معتبره که از وصایای آنحضرت باامیرالمؤمنین مسطور میدارند کمال تفویض وتسلیم آنحضرت را مینمایند لیکن از لحت آخر این خبر که با ناسخ التواریخ نیز توافق دارد معلوم می شود که ام کلثوم همان حضرت زینب است که در تحت نکاح عبدالله بن جعفر برفت وهم درناسخ التواریخ مسطور است که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از کفن فاطمه بپرداخت وخواست اورا در جامه زبرین در پیچندا در دادای ام کلثوم ای زینب ای سکینه ای فضه ای حسن ایحسین تقدیم امر ما در خودرا حاضر

(شوید)

شوید که ازین پس دیدارش جز در بهشت میسر نشود ودر اینمقام زینب وام کلثوم هردو مذکورند واگرچه از طرزندا دونفر اراده شده اما ممکن است که از ام کلثوم وزینب یکتن را خواسته باشند چنانکه در مقامات ندبه واستغاثه بسیار افتد که یکتن را بنام وکنیت بلکه لقب بخوانشد چنانکه که گویند اي علي اي ابوالحسن اي اسدالله اي ابن عم رسول الله بفریاد ما بیا ودر بعضي کتب نام سکینه مذکور نیست وهم در کتاب ریاض الشهاده مسطور است که بعد از وفات حضرت فاطمه زینب وام کلثوم خودرا بر فراز نعش مادر بینداختند وهم گوید حضرت صدیقهٔ زهرا در وصیتی که بحضرت امیرالمؤمنین میفرمود از دختران خود سفارش میفرمود واینخبر باآنخبر که بام کلثوم اختصاص میابد مخالف است تواند بود حضرت فاطمه علیهما السلام مکرر وصیت کرده باشد ودر بعضی اوقات هنوز از یکدختر افزون نداشته است وهم در کتاب بیت الاحزان مسطور است که چون حضرت امام حسن را درکوزهٔ آب مسموم ساختند آنحضرت از خواب بیدار شد وجناب زینب خاتون را طلب ساخت وفرمود ایخواهر الی آخرالحدیث آنگاه فرمود ایخواهر قدری آب حاضر کن تاتجدید وضو نمایم وبعد از آن جناب زینب را در طلب حضرت امام حسین علیهم السلام بفرستاد چون حاضر شد خواست از آن آب بیاشامد خواهران بخروش آمدند وجناب زینب خاتون بر جست وچنان شتابان برفت که بر چهرهٔ مبارکش بر زمین افتاد ونیز مینویسد چون جناب امام حسن ازین گلخن بجاویدان گلشن خرامید جناب زینب خاتون و ام کلثوم صدا بناله وزاری بلند کردند وهم در ناسخ التواریخ مسطور است که امیرالمؤمنین علیه السلام در آنماه رمضان که بروضه رضوان میشتافت یکشب در خانهٔ امام حسن ویکشب درخانهٔ امام حسین علیهم السلام ویکشب درخانهٔ عبدالله

بن جعفر افطار میفرمودند واز سه لقمه افزون نمیخوردند وچون شب چهار شنبه نوز دهم شهر رمضان فرا رسید بسرای خویش آمد واز بهر نماز بپای ایستاد ام کلثوم دو قرصهٔ نان جوین وکاسهٔ از شیر در طبق نهاده با مقداری از نمك سوده در حضرتش بکذاشت چون آنحضرت از نماز فراغت یافت وآنطبق را بدیدند فرمودند اید خترك من در یك طبق دو نان خورش مخصوص من میداری مکر ندانی من بر راه پسرعم خود رسول خدامیروم مکر نمیدانی در حلال دنیا حساب ودر حرامش عذاب است سوکند باخدای تا ازین دو خورش یکیرا بجای نکذاری افطار نکنم ام کلثوم شیر را بر کرفت وآنحضرت سه لقمه از نان جوین بانمك خورش ساخت وابتدا بنماز کردد درآنشب فراوان از خانه بیرون میشد وبآسمان مینکریست ومیکریست وبخانه باز میآمد وچون بعضی کلمات که بر شهادتش خبر میداد بر زبان مبارك براند ام کلثوم عرض کرد ای پدر امشب این اضطراب چیست که در تو مینکرم فرمود ایفرزند صبح امشب من شهید میشوم وچون با امام حسن فرمود ای پسر فال بد نمیزنم وتطیر نمیکنم لکن دل من برشهادتم شهادت دهد زینب عرض کرد ای پدر فرمان ده تاجعده بمسجد رود وبامردم نماز بکذارد وچون آنحضرترا ابن ملجم زخم بزد وبانك جبرئیل در اخبار شهادت آنحضرت بلند شد ام کلثوم بشنید بر روی مبارك لطمه بزد و کریبان بدرید و فریاد برداشت وا ابتاه وا علیاه وا محمداه ونیز چون امیر المؤمنین فرمود رسول خدا را در خواب دیدم سه کرت فرمانکرد که امشب بسوی او شتاب کیرم اهل بیت سخت بکریستند مردی باابن ملجم کفت ایدشمن خدای خوشدل مباش که امیر المؤمنین را بهبودی حاصل میشود کفت پس ام کلثوم بر که میکرید بر من میکرید یا بر علی سو کند باخداي که این شمشیر را بهزار در هم بخریدم و

(بهزار)

بهزار در همش از زهر سیراب ساختم وهر نقصان که داشت باصلاح آوردم و با چنین شمشیر چنان ضربتی بر علي فرود آوردم که اگر باهل مشرق و مغرب قسمت کنند جمله بمیرند بروایتی زینب ابن ملجم را فرمود وای بر تو کشتی امیر المؤمنین را گفت پدر تورا کشتم اگر اورا امیرالمؤمنین بدانستمی هرگزش نکشتمی اعثم کوفی نیز چون ناسخ التواریخ حدیث کند و گوید چون امیر المؤمنین علیه السلام خواست از سرای بیرون شود قلاب در بکمر آنحضرت در افتاد و کمر از میان مبارکش باز شد آنحضرت کمر را دیگر باره محکم کرد وفرمود آلهی مرگرا بر من مبارك گردان ولقاي خود را برمن خجسته فرمای ام کلثوم چون اینکلام بشنید اشك حسرت از دیده فرو بارید ونیز اعثم گوید چون وفات امیر المؤمنین علیه السلام نزدیك شد ام کلثوم در خدمت آنحضرت بود برخاست که از خانه بیرون آید فرمود در خانه را فراز کن ام کلثوم فرمان پدر را اجابت فرمود ونیز در ضمن خطبهٔ که از حضرت امام حسن علیه السلام بعد از وفات امیر المؤمنین صلوات الله علیه نگارش میدهد مینویسد امام حسن علیه السلام فرمود بدانید که از مال دنیا نزد او یعنی امیر المؤمنین چیزی نمانده است مگر هفتصد درهم اندیشه چنان داشت که بآندرا هم کنیزکی را برای همشیره ام خریداری فرماید چون دانست که حال چیست ووقت ارتحال است مرا فرمود که آن هفتصد درهم به بیت المال برم وترك خریدن کنیزك گویم وهم در ناسخ التواریخ در ذیل خطبهٔ امام حسن علیه السلام مسطور است که فرمود میخواست باینمبلغ خادمی برای اهل خویش ابتیاع کند وبروایتی از برای ام کلثوم خواست وازین چند خبر نیز مکشوف آید که ام کلثوم همان زینب کبری است که ام کلثوم کبرایش نیز مینویسند چه اگر دو تن بودند چنین مورخین نامدار اینکلام ومخاطبات گاهی بام کلثوم گاهی بزینب

نسبت نمیدادند چه امیر المؤمنین با هریك جداگانه این فرمایش نکرده است ونیز در اختصاص خریداري کنیز برای یکتن اکر دو تن بودند سببی لازم است واکر لفظ خواهران هم کاهی مذکور باشد ممکن است خواهراني باشند که از دیکر زوجات بوده اند وهم مجلسی اعلی الله مقامه در جلد نهم بحار در ذیل روایتی که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام از وفات امیرالمؤمنین صلوات الله علیه میفرماید چنانکه ازین پیش در کتاب احوال امام زین العابدین ودر این کتاب از قلم کاتب حروف بکذشت مینویسد چون امیر المؤمنین سلام الله علیه را بسرای خود در آوردند لبابه بر فراز سر مبارکش وام کلثوم پهلوی هردو پای شریفش بنشستند وآنحضرت چشم بر کشود وبهر دوتن نظر فرمود وازین عبارت ممکن است که لبابه نیز از جملهٔ بنات مکرمات آنحضرت باشد وام کلثوم همان زینب است چه اکر نبود مذکور میشد وهم در خرایج وجرایح ونهم بحار مسطور است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را حالت اغما دریافت ام کلثوم همی بکریست چون آنحضرت افاقت یافت فرمود (لاتؤذینی یا ام کلثوم فانك لوترین ما اری ان الملائکة من السموات السبع بعضها خلف بعض الی آخره) وهم در بحار وارشاد مفید ازام موسی خادمهٔ امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که از علی شنیدم با دخترش ام کلثوم میفرمود ایدخترك من بد رستیکه با شما مصاحبتی اندك نمایم عرض کرد یا ابتا چونست این فرمود رسول خدای [illegible] علیه وآله را در خواب دیدم که غبار از چهره ام میزد ودو میفرمود یا علی برتو چیزی نیست آنچه هرچه برتو بود بجا آوردي و بعد از سه روز آنحضرت را ضربت رسید چون ام کلثوم آنکلمات بشنید فریاد بر کشید و آغاز بیتابی نهاد وآنحضرت ام کلثوم را دلداری داده فرمود چنین مکن چه من مي بینم رسول خدا را که با دست مبارك خود

بامن اشارت کند و فرماید ای علی بسوی ما شتاب کن که آنچه نزد ماست برای تو بهتر است وهم علامهٔ مجلسی اعلی الله مقامه در خبری بس طویل که از بعضی کتب قدیمه در کیفیت شهادت آنحضرت مسطور داشته وام کلثوم را طرف آنمطالب ومخاطبه بپارهٔ کلمات میدارد میفرماید راوی میکوید زینب وام کلثوم بیامدند تا در خدمت آنحضرت بر فراز فراش نشستند وهمی بناله وندبه بانك (یا ابتاه من للصغیر حتی یکبرو من للکبیر بین الملاء یا ابتاه حزننا علیك طویل و عبرتنا لا ترقا) بر آوردند ونیز در بیان وفات آنحضرت کوید چون شب جمعهٔ بیست و یکم شهر رمضان در کذشت زینب بنت علی وام کلثوم وتمامت زنان آنحضرت فریاد بر آوردند وکریبانها چاك کردند ولطمه بر چهره زدند وبانك ناله وزاری در قصر بر آوردند وازینکلام معلوم میشود که بعضی در میان کنیه و اسم فرق نکذاشته اند ودو تن انکاشته اند یا آنکه زینب همان زینب صغری است که از مادر دیکر است وازین روی بزینب بنت علی توضیح داده اند وکرنه این اختصاص از چیست پس ببایست ام کلثوم را نیز بنت علی نوشت یا ام کلثوم را زنی دیکر بیرون از بنات آنحضرت دانست ونیز فرماید چون امام حسن از دفن امیر المؤمنین سلام الله علیهما مراجعت فرمود ام کلثوم بخدمتش در آمد وآنحضرترا سوکند داد که ابن ملجم را یکساعت زنده نکذار وطبري در تاریخ خود کوید روز دیکر دختر علي علیه السلام ام کلثوم نزد حسن علیه السلام بیامد وهمی بکریست وابن ملجم را در آنجا نشسته دید فرمود اي ملعون امیر المؤمنین امروز بهتر است یا تو را بدتر کفت اکر بهتر است تو چرا میکرئی من آن شمشیر را بهزار درم خریده ام وهزار درهم بدادم تا بزهرش آب دادند تا هرکس را بدان بزنم جان بدر نبرد و ابن اثیر در تاریخ خود نیز بهمین تقریب که مذکور شد اشارت

کرده است ونیز در کتاب ریاض الشهاده وبیت الاحزان در ذیل بیان شهادت
حضرت ولایت مرتبت صلوات الله علیه داستانی مفصل از احوال شب نوزدهم
رمضان المبارك مسطور وآنجمله را بحضرت ام کلثوم منسوب وآنکمالاترا که با
امیر المؤمنین علیه السلام در میان آمده بدوراجع میکرداند وآن ناله وندبه را
بحضرت ام کلثوم اختصاص میدهد ومیکوید بدانحال نزد حسنین علیهما السلام
دوید وایشانرا بحالت کریه وزاری بدید وامام حسن فرمود ایخواهر فریاد وافغان
مکن تا حقیقت حال برما مکشوف افتد ودشمنان برما شماتت نیارند ودر جائی
کوید دختران فاطمه سلام الله علیها بناله بودند وکوید چون بدانستند که آنضربت
چاره پذیرنیست وابن ملجم نکران شد که ام کلثوم برسرو سینه خود میزند وکریه
میکند کفت ایدختر علی کریه کن که اکر کریه تمام عالم را بکنی برای اوجای دارد
ام کلثوم فرمود ای دشمن خدای برپدرم باکی نیست وضرری نرسیده واماتو
خود را روسیاه دارین کردی وامید وارم بسزایت برسي هم در دنیا وهم درآخرت
ابن ملجم کفت اکر کریه میکنی کریه کن و در ایمصیبت اشك خونین بریز که
بخداي سوکند این شمشیر را بهزار درم بخریدم وبهزار در همش از زهر آب
دادم واکر این ضربت من بتمامت مردم کوفه بهره شدی هیچیك را بردو سلامت
نبودی آنکاه کوید چون امیر المؤمنین علیه السلام بحضرت خدای پیوست صدائي
باز رسید که ساعتی بیرون روید وبندهٔ مارا باما کذارید پس همه بیرون رفتند و
زینب خاتون وام کلثوم ودیکر زنان صدا بکریه وفغان برکشیدند وفریاد واعلیاه وا
اماماه بلند کردند وبجمله کریبان چاك ساختند وبرسرو صورت خود بزدند ونیز
کوید چون حسنین علیهما السلام بسراي باز شدند خواهران ودیکر زنان اهل بیت
بنای نوحه وزاری نهاده ام کلثوم دختر امیر المؤمنین علیه السلام بدین طریق
(نوحه)

نوحه کری همی فرمود

الا يا عين جودى واسعدينا ٭ الا فابکی امیر المؤمنینا

الی آخرالابیات لکن این اشعار را در کتب معتبره نسبت بابی الاسود الدئلی و بروایتی بام الهیثم بنت اسود النخعیه که جسد ابن ملجم را بسوخت داده اند تواند بود ابی الاسود برخی را انشاد کرده وام الهیثم نیز بر آن وزن وقافیت کفته باشد چه در اختلاف پاره اشعار وزیادتی ونقصانی که در کتب متعدده بنظر رسیده بر این حکم کند وام کلثوم در مقام تذکره فرموده باشد چنانکه مجلسی اعلی الله مقامه در بحار نیز بدین مطلب اشارت کند وفرماید بعد از آنکه ابن ملجم علیه اللعنه وقطامه وآند ومرد دیکر را که ابن ملجم ملعون را در آن کردار ملعنت آثار مساعد ویار بودند دستخوش هلاك ودمار ساختند وحسنین علیهما السلام بسرای باز آمدند ام کلثوم روی بایشان کرد واین اشعار را که بعد از استماع قتل آنحضرت انشاد کرده بود بکفت ومیفرماید بعضی کویند این اشعار را از ام الهیثم بنت عریان الخثعمیه وپارهٔ نوشته اند ازابوالاسود الدئلی است ومجلسی در این طریق که اشارت فرموده نسبت بام کلثوم سلام الله علیها را ترجیح میدهد چنانکه صاحب بیت الاحزان نیز مینویسد چون حسنین ومحمد بن حنفیه واصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از دفن آنحضرت باز شدند وبسو کواری برداختند جناب ام کلثوم روی با ایشان کرد ودر مرثیه آنحضرت مرثیه انشاد فرمود که هیچکس از دوست ودشمن در مسجد بر جای نماند جز آنکه از ناله ونوحه آنمخدره بناله در آمدند چندانکه از شدت اثر نالهٔ آنحضرت هیچوقت مردمانرا از آن افزون در اندوه وغم نیافته بودند واز جملهٔ آن اشعار این شعر است که مرقوم است

وتبکی ام کلثوم علیه ٭ بعبرتها وقدرات اليقينا

اما راقم حروف چنان میداند که اگر جناب ام کلثوم هم انشاد شعری فرموده است نه آنست که بجمله این اشعار را فرموده باشد شاید بعد از آنکه ابوالاسود یا دیگری در مرثیهٔ آنحضرت انشاد این اشعار کرده باشند ام کلثوم تذکره فرموده یاخود آنحضرت نیز برآن سبك شعری چند فرموده باشد چنانکه این شعر اخیر نیز بر این بیان شهادت تواند داد ونیز میرساند که جز از ام کلثوم نام دیگري در این اشعار مذکور نیست واگر زینب کبری که دارای آنمراتب فصاحت وبلاغت وشان وجلالت است جز ام کلثوم بودی چگونه در این مصیبت بزرك آغاز مرثیه نکرده باشد وهم در بیت الاحزان مذکور است که بروایتی چون از کار غسل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فراغت یافتند امام حسن علیه السلام فرمود ایخواهر اي زینب ای ام کلثوم حاضر کنید بقیهٔ کافور را که جدم رسول خدای براي پدرم معین فرموده پس زینب بتعجیل بشتافت حاضر ساخت چون سرش بکشودند جمله خانها و کوچها وطرق وشوارع کوفه از شدت بویش معطرشد و نیز میگوید در حدیثی وارد است که جناب ام کلثوم بانالہ وافغان در پناه برادر خود امام حسین علیهما السلام در عقب جنازه پدر بزرگوارش میرفت تا بر سر تربت طاهر آنحضرت ودر بعضی کتب نوشته اند امام علیه السلام اورا از تشییع جنازه منع فرمود وازین اخبار نیز میتواند رسید که زینب همان ام کلثوم باشد وامام حسن در مقام زاری وندبه چنانکه معمولست اورا بنام وکنیت هردو خوانده باشد وگرنه میفرمود ایخواهران وصاحب حبیب السیر در ذیل بیان شهادت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از کتاب مستقصی حدیث کند که در شب شهادت بادخترش ام کلثوم از شهادت خود ورؤیای خود حدیث فرمود چنانکه بآن اشارت رفت ونیز صاحب عمدة الطالب در شهادت آنحضرت چون ناسخ

(التواریخ)

التواريخ حديث كند و كويد چون امير المؤمنين عليه السلام براى نماز بامداد بيرون شد بطى چند كه در صحن سراى از بهر كودكان بود صيحه بر آوردند پارهٔ از خدام بطرد آنها بيامدند فرمود (دعوهن فانهن نوائح) اينهارا بخود كذاريد كه نوحه كنند كان باشند دخترش زينب عرض كرد جعده را بفرماى تا مردمان را نماز بكذارد وچون ابن ملجم را بعد از آنكه آنحضرترا ضربت بزد بياوردند زينب دختر آنحضرت آنكلمات مذكوره را كه ديكران بام كلثوم منسوب ميدارند بدو بفرمود وجوابى نزديك بجواب مذكور بشنيد ودر فصول المهمه باين داستان باندك تفاوتى اشارت رفته و كويد جناب ام كلثوم دختر سيد وآقاى ما علي عليه السلام با ابن ملجم ملعون بانك زد آنكلمات مذكوره وجواب اورا منيكارد صاحب نورالابصار نيز بمانند صاحب فصول المهمه اشارت كند وسبط ابن جوزى نيز چون صاحب فصول المهمه باندك تفاوتى اشارت نمايد وصاحب كشف الغمه و وابوالفرج در مقاتل الطالبين بصاحب فصول المهمه ونور الابصار اقتفا كرده وبه اندك اختلافي مرقوم داشته وهمه بام كلثوم را جع داشته اند اكنون همي كوئيم كه با اين تفحص دلائل واستيعابى دركتب متعدده در بيان اينمطلب بجاى رفت ونيز در همين كتاب در تبيين اينحال به بسط مقال كذشت چنان در خاطر خطور همي كند ودر پيشكاه نظر جلوه كر ميا فتد كه اين زينب كبرى همان ام كلثوم كبرى كه از فاطمه زهراء سلام الله عليها است وممكن است ام كلثوم صغرى، كه بسراي عمر برفت از ديكر زوجات مكرمات بوده است يا اكر از بطن مطهر صديقهٔ طاهره بوده است در اين اوقات حضور نداشته واز آن پيش وفات نموده است اين نيز با اخبار مسطوره وتوضيحات مذكورهٔ در سابق ولاحق توافق نجويد مكر اينكه حضرت زينب كبرى همان ام كلثوم

کبری باشد و در بعضی اوقات بنام ووقتی بکنیت وگاهی حسب اقتضای مقام بنام و کنیت هر دو مخاطب شده باشد وبرپارهٔ نگاه دارند گان که نه چندان دقیق‌النظر بوده اند دو تن نموده آید یا ام کلثوم از زوجات دیگر بسرای عمر رفته باشد وغیر از ام کلثوم کبری باشد که بسرای عبدالله بن جعفر برفت واگر گاهی سخن از بنات یالفظ خواهران بصیغهٔ جمع رفته باشد نظر بدیگر بنات محترمات امیر المؤمنین علیه السلام بوده است که جز از بدن صدیقه طاهره صلوات الله بوجود آمده اند وممکن است اگر حضرت فاطمه را دو دختر باشد یکی در زمان خود آنحضرت وفات کرده باشد واینکه اغلب اشارات بام کلثوم است از آنست که از دیگر اخوات مکرمات بهین تر و بسبب حضرت فاطمه از دیگران اشرف وبرجملگی برتر و مقام ریاست ورفعت دارد وازین گونه اشتباهات برای بعضی نویسندگان که متحمل تتبع کامل نمیشوند یا بکتب معتبرهٔ متعدده دست ندارند یا درفهم اخبار آنچند که میشاید توانا نیستند یا چندان بانظر تدقیق نمیروند فراوان افتد چنانکه بردانایان اخبار در اغلب مواقع مشهود است وگرنه چگونه تواند بود که گروهی از اعیان نویسندگان وارگان اهل خبر حدیثی را از معصومی نسبت بمعصومی دهند وپارهٔ دیگر همان نسبت بمخاطبهٔ دیگرآورند ودر هیچیك هر دو تن را در آنمقام که باید در یکجای نام نبرند هر کس زینب گوید ام کلثوم را نام نبرد وآنکس که ام کلثوم گوید بزینب نسبت ندهد ونیز بسیار تواند بود که هر دو گروه صحیح نوشته باشند اما کتب مستنسخه در مرور ایام وتجدید استنساخ بسقوط یکحرف یا اضافهٔ حرفی مطلبی عمده را از مقام خود بگرداند واسباب شبهت نگارندگان وتردید مؤلفین و زحمت بینندگان ایدچه فهم سقیم از علیل وصحیح از کلیل جزبه تتبع وتعقل وتفکر وتحدید نظر وسنجیدن اخبار وتحصیل انواع آثار و

(اطلاع)

اطلاع بر حکایات وملاحظه حال راوی ومروي عنه وبصیرت تامه درعموم روایات متشتته واجتهاد کامل حاصل نیاید چنانکه ازین پس نیز در پارهٔ مقامات مکشوف افتد مع ذلك کله برحقیقت حال حکومت بصراحت نتوان کرد وکنه مطلب را جز آنکس که بکنهش نمیتوان شناخت یا آنانکه بفضل اورا سخون در علم هستند نمیداند نعوذ بالله تعالی من هفوات اللسان وزلات الاقدام

﴿ بیان پارهٔ حالات آنمخدره در زمان حرکت فرمودن امام علیه السلام از مدینه ﴾

چنانکه در ناسخ التواریخ مرقوم است چون امام حسین سلام الله علیه قصد فرمود که از مدینهٔ منوره بمکهٔ معظمه سفر کند بفرمود تا محملها از بهر خواهران ودخترها بیاراستند واز مدینهٔ طیبه راه بر داشتند در کتاب اسرار الشهاده در ذیل روایتي که در کیفیت خروج حضرت سید الشهداء سلام الله علیه از مدینه مسطور میدارد وفاضل دربندی میفرماید براین روایت دست یافتم مینویسد راوي گفت نزدیك بچهل محمل بدیدم که پاپوشش حریر ودیبامزین بود وامام حسین علیه السلام بفرمود تا بني هاشم محارم خودرا بر محملها سوار کنند در آنحال که بدان عظمت واجلال نگران بودم ناگاه از سراي حسین علیه السلام جواني بلند بالا که خالی بر روی وروي چون ماه تابنده داشت بیرون شد وهمی گفت اي بني هاشم از من دور شوید آنگاه دو زن از سراي بیرون آمدند واز نهایت شرم و آزرم دامن کشان بودند وکنیزگان ایشان اطراف ایشانرا فروگرفته بودند وآنجوان بیامدومحملي حاضر ساخته یك بیك را باز وبگرفت و برزانو بر آورد برمحمل سوار کرد از یکی پرسیدم ایشان کیان باشند گفت یکي زینب وآندیگر ام کلثوم دو دختر امیر المؤمنین علیه السلام باشند گفتم اینجوان کیست گفت ماه بني هاشم عباس

بن امیر المؤمنین علیهم السلام است ودو دختر نیز حاضر شدند یکی را باحضرت زینب وآندیکر را با جناب ام کلثوم جای دادند پرسیدم کیستند کفتند سکینه و فاطمه دو دختر امام حسین علیه السلام هستند مع الحکایه چون بمنزل خزیمه رسیدند ویکشبانه روز در آنجا اقامت کردند صبحکاه زینب سلام الله علیها در خدمت برادر شد وعرض کرد تورا خبر میدهم بکلامی که دوش شنیده ام فرمود چه شنیدي عرض کرد نیمهٔ شب بحاجتی بیرون شدم شنیدم ها تفي این اشعار انشاد همیکرد

الا یا عین فاحتفلی بجهد * ومن یبکی علی الشداء بعدي
علی قوم لشوقهم المنایا * بتقدار الی انجاز وعد

واز معنی این ابیات که بر ورود بلیات ووفود منیات ومقامات شهادت وادراك رنج وزحمت حدیث میکند معلوم است در اقتحام اشارت یا کیست (فقال لها الحسین یا اختاه کل الذی قضی فهو کائن) امام حسین سلام الله علیه یا زینب علیها السلام فرمود اینخاهر هرچه حکم قضا بر آن رفته است ناچار صورت بخواهد بست وچون امام حسین علیه السلام را در منزل رهیمه با حر ریاحی ملاقات افتاد وامام علیه السلام بخذلان آنجماعت نفرین کرد سکینه میفرماید اینوقت مراجعت کردم وآب چشم برچهره ام روان بود عمه ام ام کلثوم مرا بانحال بدید فرمود ایدختر تورا چه افتاده صورت حال را باز کفتم فریاد برداشت (واجداه واعلیاه واحسناه واحسیناه واقلة ناصراه این الخلاص من الاعداء لیتهم یقنعون فی العدا ترکت جوار جدك وسلکت بنا بعد المدا فعلا منها الوجیب وکثر منها حولها النحیب) این کلمات را بندبه واستغاثه بکذاشت واز قلت ناصر وعدم مخلص از دشمنان ناله فرمود واز مهاجرت از مدینهٔ طیبه وسپردن چنان طریق ودوچار

ماندن بچنك عدوان فریاد بر آورد وبروایتی فرمود (واجداه واعلیاه واحسناه وا حسیناه واقـلة ناصراه ولا ادری کیف لنا المخلص من ایدی الا عادی ولیت الاعادی یرضون ان یقتلونا بدلاعن اخی) ندانیم بکدام سوی راه خلاص ونجات جوئیم واز دست اعادی برهیم کاش دشمنان خشنود میشدند که مارا بکشند واز برادرم دست بکشند امام حسین علیه السلام بانك ناله وعویل ام کلثوم را اصغا فرمود بیامد واشکش برچهره مبارکش روان بود فرمود این کریه چیست ام کلثوم سلام الله علیها عرض کرد (اخی ردنا الی حرم جدنا) ای برادر مارا بمدینه باز کردان فرمود انخواهر بدانچه تو خواهی راهی نیست مکر دیروز منع حررا مشاهدت نکردی ام کلثوم عرض کرد پس محل ومکانت جـد پدر ومادر وبرادر خودرا باایشان تذکره فرمای فرمود باانجماعت تذکره کردم وایشانرا پند ونصیحت بکذاشتم ایشان کوش بسخن من نیاوردند وآنعلامت که بر ایشان را ندم مراعات نکردند وجز قتل من بر ایشان راهی نیست وشما بناچار ببایست کشتهٔ مرا بر خاك نظاره کنید لکن وصیت میکنم شمارا بپرهیز کاری وصبوری بر این بلیت وشکیب بر این رزیت وبر انجمله جـد شما خبر داد هرکز خلاف پـذیرد وچون روز پنجشنبه دویم محرم الحرام فرا رسید وامام علیـه السلام بکربلا وارد شد این هنکام جلوس کرده سلاح خود را همی اصلاح فرمود این شعر را تذکره همی نمود

یا دهراف لك من خليل * کم لك بالاشراق والاصیل

من صاحب وطالب قتيل * والدهر لا يقنع بالبديل

وكل حي سالك سبيلي * ما اقرب الوعد من الرحيل

وانما الامر الى الجليل * سبحان ربي ماله مثيل

معلوم باد این اشعار را باختلاف مرقوم داشته اند ومحل قرائتش را نیز مختلف نكار

داده اند در ناسخ التواريخ بهمين صورت كه مرقوم شد مسطور است ومينويسد علي بن الحسين زين العابدين عليهما السلام ميفرمايد حسين صلوات الله عليه اين ابيات را بكرات انشاد فرمود ومن از بر كردم و كريه در كلو كاهم كره كشت وبر آن صبر نمودم واظهار جزع نفرمودم لكن عمه ام زينب چون اين كلمات بشنيد خود داري نتوانست كرد اشك از ديده بباريد واظهار جزع وفزع نمود وبيخودانه بحضرت برادر شتافت (وقالت يا اخى وقرة عيني ليت الموت اعدمني الحيوة ياخليفة الماضين وثمال الباقين) عرض كرداى برادر من اىروشني چشم من ايوديعهٔ خلفاي پيشين اى طليعهٔ جمال واپسين كاش مرك مرانابود ساختي واين زندكاني را از من بپرداختي اما در كتاب اعلام الوري مسطور است كه علي بن الحسين عليهما السلام فرمود در شب عاشورا نشسته بودم وعمه ام زينب مرا پرستاري همي كرد ناكاه پدرم بخيمهٔ كه خاص از بهر آنحضرت برافراشته بود برفت وفلان غلام ابو ذر غفاري نزد او بود وباصلاح سيف خويش اشتغال داشت وپدرم همي فرمود يا دهراف لك من خليل الى آخر ها واين اشعار را دوكرت يا سه كرت اعادت فرمود تا من بفهم كرفتم واراده اش را بدانستم كريه مرا فرو كرفت لكن بازش كردانيدم وبسكوت پر داختم وبدانستم بلا نازل است واما عمه ام نيز بشنيد آنچه من بشنيدم وچون زن بود وزنان رقيق القلب هستند وشان ايشان رقت وجزع است خود داري نتوانست چندانكه از جاي برجست وجامه كشان برفت و حاسرة يعني مدبون پرده بدو پيوست (فقالت واثكلاه ليت الموت احدمني الحيوة اليوم ماتت امي فاطمة الزهراء وابي علي واخي الحسن ياخليفة الماضين وثمال الباقين) پس كفت واى بر اينمصيبت جانسوز ورزيت غم اندوز ومرك بيخبر واندوه دل سپر كاش مرك بتاختي وزندكاني مرا نابود ساختي همانا امروز مادرم فاطمهٔ زهراء وپدرم علي

(مرتضي)

مرتضي و برادرم حسين مجتبي بمردند اي جاي نشين كذشتكان و پناه باز ماند كان ابن اثير در تاريخ خودكويد چون عمر بن سعد بعد از عصر روز نهم مردمانرا برنشاند وابنوقت امام حسين عليه السلام در پيش روى سراپرده خود محتبياً بسيفه نشسته ناكاه سر بزانوى مبارك نهاده وخواب كونه اورا در ربود وخواهرش زينب سلام الله عليها صيحهٔ مردمانرا بشنيد بآنحضرت نزديك شد واز خواب بيدارش كرد آنحضرت سر مبارك بلند كرد وفرمود رسول خداي صلى الله عليه وآله را در خواب ديدم فرمود (انك تروح الينا) زينب بر صورت خود لطمه بزد وفرمود ياويلتاه امام عليه السلام فرمود (ليس لك الويل يا اخية اسكتي رحمك الله) براي تو ويل نشايد ساكت باش ايخواهرك من خدايت رحمت كند وابن اثير نيز كويد چون در شب عاشورا حضرت سيد الشهداء سلام الله عليه از مكالمات با اصحاب سعادت نصاب بپرداخت در آنشب زينب خواهر آنحضرت همى بشنيد كه آن حضرت در خيمهٔ كه مخصوص بآنحضرت بود اين اشعار (يا دهر اف لك من خليل الخ) تذكره همى فرمود وحوي مولاي ابي ذر غفاري در خدمت امام عليه السلام بود وشمشير خود را اصلاح مينمود همانا چنانكه در كتاب احوال حضرت سجاد عليه السلام مسطور داشتيم بعضي غلام ابي ذر را جون بفتح جيم وسكون واو وبعد از واو نون نوشته اند واو بشدهٔ سياه بود وابو علي در كتاب منتهى المقال في علم الرجال ميكويد جون مولاي ابي نصر است واز شهداي كربلا بوده است وابن اثير چنانكه مسطور كرديد حوى باحاي حطى و واو وياى تحتاني مولاي ابي ذر نوشته است تواند بود آن كسى كه اينداستان بدو منتهى ومنسوبست همان حوى مولاي ابي ذر باشد وآنكه در صحراى كربلا شهيد شده مولاى ابي نصر بود و سواي حوي مولاي ابي ذر باشد كه او نيز مقتول كرديده است چه موافق پارهٔ

روایات آنحضرترا چند تن غلام بوده است وچند تن غلام در واقعه طف شهید شده اند والله اعلم مع الحکایه برشته خبر باز شویم ونتیجهٔ مسطورات کتب معتبره را باز نمائیم چون حضرت زینب اینکلمات بکذاشت امام علیه السلام بدو راه سپرده وبدو در نکریست وفرمود (یا اخیة لایذهبن حلمك الشیطان) وبقولي فرمود (یا اختا لایذهبن بحلمك الشیطان) ایخواهر بنکر تا شیطان حلم تورا نرباید (قالت بابی انت وامي استقتلت نفسی لنفسك الفداء) عرض کرد فدای تو باد پدر ومادرم آیا خود را در شمار کشتکان می پنداری جان من فدای جان تو باد اینوقت آنحضرت را اندوه باز آمد وهردو چشم مبارکش را اشك در ربود وفرمود (لوترك القطا لنام) اکر مرغ قطارا بحال خویش آسوده بکذارند آسوده بخسبد حضرت زینب خاتون چون این سخن بشنید بر چهرهٔ مبارکش لطمه بزد (وقالت واویلتاه افتغتصبك نفسك اغتصابا فذلك اقرح لقلبي واشد علي نفسی) وبروایتي فرمود (افتغصب نفسك اغتصابا) عرض کرد وای بر این روز غم فزای و روز محنت آثار آیا جان مقدس وروان مطهر تو بظلم وستم مغصوب میشود همانا اینحالات بریش بیشتر قلب مرا ریش مینماید وبرجان من سخت تر و شدید تر میکردد آنکاه از کمال افسوس واندوه دیکر باره لطمه بر صورت بزد و کریبان چاك کرد وبیهوش بیفتاد امام حسین علیه السلام بدو برخاست وبر چهره مبارکش آب بیفشاند (وقال لها یا اختا اتقی الله وتعزي بعزاء الله واعلمي ان اهل الارض یموتون واهل السماء لایبقون وان کل شيء هالك الا وجهه) وبروایتی (الا وجه الله ابی خیر مني وامي خیر مني واخي خیر مني ولی ولهم ولکل مسلم برسول الله اسوة فعزاها بهذا ونحوه وقال لها یا اختاه انی اقسمت علیك فابری قسمي لاتشقي علی جیبا ولاتخمشني علي وجها ولاتدعي علي بالویل والثبور ان هلکت) وبقولي (اذا اناهلکت) فرمود ایخواهر از نا

(شکیبائی)

شکیبائی از خدای بپرهیز ودر ورود بلیات ووفود مصیبات بکلمهٔ انالله وانالیه راجعون که وظیفهٔ صابران واندوهمندان وتسلی یزدان است تسلی کیر ونیك دانسته باش که مردم زمین دستخوش مرك تن او بار شوند واهل آسمانرا نشان وآثار نماند جز ذات پروردکار ذوالجلال تمامت اشیا پایکوب زوال وفنا آیند همانا پدرم از من بهتر بود ومادرم وبرادرم از من بهتر بودند ومرا وایشان را وهر مسلمانی را برسول خدای تاسی وپیروی باید بود وبروایتی فرمود (وان کل شیٔ هالك الا وجه الله تعالی الذی خلق الخلق بقدرته ویبعث الخلق ویعودون وهو فرد وحده) وبقولی فرمود (کل شیٔ هالك الا وجهه له الحکم والیه ترجعون فاین ابی وجدي اللذان هما خیر مني ولي بهما وبکل مسلم اسوة حسنة) واز اینکلام معلوم فرمود که آنکه خالق خلق است ناچار واجب‌الوجود است واوزندهٔ پاینده وتمامت آفرینش را نماینده واین آفرید کان پس از مردن دیکر باره به پیشکاه عدل و حسابش شتابنده اند حکومت از وورجعت بدوست ونیز در اینکلام که نسبت مرك را باهل زمین میدهد واهل آسمانرا بعدم بقا منسوب میدارد لطیفهٔ شریفه ایست چه معنی وبقا در اینکتاب مذکور است چون بنکرند بدانند که مرك مخصوص بعالم عنصر وامزجه ایست که مرکب از اخلاط است ودر عالم ملکوت ایند و حال نیست پس ایشانرا بعدم بقا نسبت میدهد مع الحکایه میفرماید امام علیه السلام خواهر خویش باینکلمات وامثال آن تعزیت ودلداري فرمود و کفت ایخواهر من سوکند میدهم ترا وتو سوکند مرا براستی مقرون بدار و دیکرکون مکر دان یعنی هرچه کویم جزآن مکن و در مرك من کریبان چاك مساز وچهره مخراش وناله بواي وثبور بلند مکر دان امام زین العابدین علیه السلام میفرماید آنکاه آنمظلومه را بخیمه باز آورد وبنزد من بنشاند ودر بعضي از کتب مسطور

است که چون حضرت سیدالشهداء علیه السلام خواهرش را بآنکلمات نصیحت
وتعزیت فرمود آب در چشم مبارك بکردانید وبدین مثل عرب (لو ترك القطا لنام)
تمثل جست اکر صیاد از صید مرغ قطا دست باز داشتی در آشیانهٔ خود بآسایش
بخفتی آنکاه فرمود (یا اختا بحقي عليك اذا انا قتلت فلا تشقي علي جيبا ولا تخمشي
علي وجها) وآنحضرترا بخیمه خویش مراجعت داد واهل بیت همکان بتمام جزع
وفزع میزیستند وبهای های میکریستند وزینب علیه السلام بیهشانه در افتاده از
هوش بیکانه کشت حسین علیه السلام بشتافت وارا بکرفت وآب برچهرهٔ مبارکش
بزد بخویش آمد پس اورا لختی تعزیت وتسلیت فرموده وبصبر وسکون امر نمود
اما در امالی صدوق علیه الرحمه وبعضی کتب دیکر اسم زینب مذکور نیست همان
قدر امام زین العابدین علیه السلام میفرماید چون اصحاب آنحضرت در پاسخ
آنحضرت آنکلمات بکذاشتند وایشانرا دعای خیر فرمود فرمانداد تا حفرهٔ کوچك
در پیرامن لشکر خود بمانند خندق بکندند وهم بفرمود از چوب وهیزم
انباشته ساختند آنکاه فرزندش علی سلام الله علیهما را بفرمود تا بای سوار وبیست
تن پیاده برای آوردن آب روانه شدند ودرین هنکام ایشان سخت مضطرب و
ترسان بودند وامام علیه السلام این شعر مذکور فرمود (یا دهراف لك من خلیل)
الی آخره ودر منتخب مسطور میباشد که پس از آن امام حسین علیه السلام از
اسب خود فرود شد وبعد ازان باصلاح شمشیرخویش جلوس فرمود وهمی فرمود
یا دهراف لك الی آخره واین اشعار مذکوره را باندك اختلافی مذکور داشته و
میکوید آنحضرت این اشعار را همچنان مکرر میکرد تاخواهرش زینب سلام الله
علیها بشنید واز جای برجست ودامنکشان بیامد تا بآنحضرت رسید (وقالت یا
اخي وقرة عيني ليت الموت اعدمني الحيوة يا خليفة الماضين وثمال الباقين هذا كلام

من ایقن بالموت واثکلاه الیوم مات جدي المصطفی وابی علي المرتضی وامي فاطمة الزهراء واخی الحسن الرضا) وبقولي فرمود (هذا کلام من ایقن بالقتل) فرمود آري ایخواهر زینب کفت (واثکلاه هذا الحسین ینعی الی نفسه) واي بر این مصیبت اینك حسین است که از مرك خود خبر میدهد وبکریست ودیکر زنان بکریستند وبرچهرها بزدند وکریبانها بدریدند وام کلثوم همي ندابرکشید (وامحمداه واعلیاه وا اخي وا امی وا حسیناه وا ضیعتاه بعدك یا اباعبد الله) ودر تذکره سبط ابن جوزی مسطور است که چون امام حسین علیه السلام بدانست که آنجماعت باوی مقاتلت میورزند بااصحاب واهل خویش فرمود منصرف و ازوی متفرق شوند ایشان بکریستند وکفتند (قبح الله العیش بعدك) وخواهرش زینب بنت علی علیه السلام بشنید وآنکلمات مذکور درمیان رفت وقبول تسلي نمیفرمود آنکاه امام حسین علیه السلام از نام آنزمین بپرسید عرض کردند کربلاست الی آخرالخبر ودر ملهوف میکوید چون ام کلثوم اینکلمات بکذاشت امام علیه السلام فرمود (یا اختاه تعزی بعزاء الله فان سکان السموات یفنون واهل الارض کلهم یموتون وجمیع البریة یهلکون) آنکاه فرمود (یا اختنا یا ام کلثوم وانت یا زینب و انت یا فاطمة وانت یا رباب انظرن اذا انا قتلت فلا تشققن علي جیبا ولا تخمش علی وجها ولا تقلن هجرا) ودر اسرارالشهاده از منتخب مذکور میدارد که آنحضرت با زینب علیهما السلام فرمود (یا اختاه لایذك من تحلمك الشیطان تعزی بعزاء الله فان اهل الارض والسماء یموتون و کل شیء هالك الا وجهه) الی آخره حضرت زینب عرض کرد اي برادر من کشته شوی و من بتو به نظاره باشم از اینکلام اندوه آنحضرت زیاد شد واشك دیدار مبارکش پدیدارآمد زینب عرض کرد اي برادر مارا بحرم جد خود باز کردان فرمود (لوترك القطا لغفا ونام قالت والله یا اخي لا

فرحت بعدك ابداً) زینب عرض کرد ای برادر سوکند باخدای بعد از تو هرکز فرحناك نشوم امام علیه السلام در پاسخ خواهر آنسو کند وکلمات مذکوره را براند آنکاه اورا حمل کرده تابخیمه اش درآورد دیکر در اسرارالشهاده از ملهوف ونیز در بعضي کتب مذکور است که در آنهنکام که در روز نهم محرم شمر ملعون ولشکریان سلاح جنك بپوشیدند وصداي مرد ومرکب واسلحه برخاست و کوشزد اهل بیت کشت وامام حسین علیه السلام که در آنحال برباب سراپرده نشسته بود واصلاح تیغ وسنان میفرمود نا کاه خوابی بچشمش درآمد پس از آن بیدار شد وفرمود ایخواهر در اینساعت جدم محمد وپدرم علي ومادرم فاطمه وبرادرم حسن صلوات الله علیهم را بدیدم وایشان میکفتند ای حسین همانا بزودی نزد ماميآئي ودر بعضي روایا تست که فرمودند فردا نزد ماميآ ئی پس زینب سلام الله علیها برچهرهٔ مبارك لطمه بزد وصیحه بر کشید امام حسین علیه السلام فرمود (مهلالا تشمتي القوم بنا) آرام وآهسته باش وایجماعت را برما بملامت مدار بروایتي رسول خداي فرمود (انك تروح الینا) چون زینب اینکلمات بشنید بادست شریف چهرهٔ مبارکرا آسیب همي زد و بویل ووای فریاد برداشت امام علیه السلام فرمود ایخواهر تورا نزیبد که بانك بویل ووای برآوري ایخواهر خاموشي جوی خدایت رحمت کند وصد انباله برمیار که مورث شماتت اینقوم کردد وچون امام علیه السلام بعد از مکالمات با آنکروه شقاوت پژوه بسرا پردهٔ شریف روان شدند زینب علیها السلام میفرماید چون نکر بستم که آنحضرت بسراپرده باز میشود بخیمهٔ خویش برفتم ونشستم باشد که نداند من بیرون خیمه به نظاره بودم چون بمیان سراپرده آمد فرمود بکجاست زینب عرض کردم لبیك یااخي آنکاه ام کلثوم مرا طلب فرمود بعد از آن فرمود رقیه وصفیه وسکینه وفاطمه را بخوانید چون بجمله

(حاضرشدند)

حاضر شدند عرض کردند یا ابا عبد الله مکر حاجتي است فرمود حاجت من آنست که وصیت میکنم شمارا هنکامیکه من کشته میشوم کریبان بر من پاره مکنید وچهره را لطمه مزنید وصورت مخراشید وبقیه مکالمات چنان است که ازین پیش مذکور کشت تا آنجا که فرمود اکر مرغ قطار اشبانکاه دست باز داشتند در آشیان خود آسوده بخفتي وایمثل ازین پیش در کتاب احوال حضرت سید سجاد در ذیل وقایع عاشورا مذکور شد وحکایت آن نیز مسطور ومشروح افتاد باعادت حاجت نیست

﴿ بیان پارهٔ حالات آنمظلومه در شهادت شهداء وایام مصائب کربلا ﴾

چنانکه در ناسخ التواریخ وپاره کتب اخبار مأثور است چون حضرت علي اکبر بمز شهادت پیوست امام حسین علیه السلام فرزند شهید خود را سلام الله علیهما بر داشت وبر در سرا پرده آورده فریاد وصیحه یا ثمرة فؤآداه ویا قرة عیناه از اهل بیت برخاست حمید بن مسلم کوید زنیرا دیدم که از شدت اضطرار واضطراب از میان پرد کیان بي پرده بیرون دوید وخویش را بر زبر علي اکبر افکند فریاد برداشت وسخت بنالید کفتم کیست کفتند زینب دختر امیرالمؤمنین است اینوقت امام علیه السلام دست اورا بر کرفت وبخیمه باز کردانید وفرمود کریه شما بعد ازین خواهد بود در اسرار الشهاده از ابو مخنف از عمارة بن را قد مرقوم است که نکران بودم که زني از سراپردهٔ حسین علیه السلام بیرون شد که کفتي ماه شب چهار ده بتافته است وهمي فریاد بر کشیدي (واولداه وامهجة قلباه یا لیتني کنت قبل هذا الیوم عمیاء او کنت وسدت تحت اطباق الثری) واي بر این اندوه وغم وبر این فرزند دلبند خونین کفن کاش پیش از امروز کور میبودم یادر تنکناي کور وزیر خروار هاي خاك وکل نهفته وتکیه کرده بودم وبروایتي از

خیمهٔ حسین علیه السلام زني بیرون شد که از دیدارش آفتاب تیره گشت وبدون
شعور همي فریاد برآورد واحبیباه وا ابن اخاه تا بعلی اکبر رسید وخود را برنعش
او بیفکند پس حسین علیه السلام بیامد وباعباي خویش چهره اش را پوشیده
بداشت وبخیمه اش باز آورد از مردي کوفي پرسیدم این زن کیست آیاي شناسي
اورا گفت آري زینب خواهر حسین علیه السلام است ونیز در اسرار الشهاده
از ملهوف ودرکتاب مهیج الاحزان مسطور است که چون حسین بن علي بن ابي
طالب علیهم السلام مصارع جوانان ومحبان خویش را نگران شد یکباره عزیمت
بر آن نهاد که بنفس مبارك بمیدان کارزار تبازد پس ندا برکشید وکلماتي چند بر
زبان مبارك براند که صداي زنان بعویل وناله بلند گشت پس بدر خیمه بیامد و
بازینب فرمود کودك شیرخوار مرا بمن بیاور تاباوي وداع کنم زینب آنطفل را
بیاورد وبروایتي زینب خاتون در خدمت برادر شد وآنطفل را بیاورد وعرض
کرد اي برادر این کودك تست که سه روز است آب نخورده شربتي از آب از
این گروه از بهرش طلب فرماي وبروایت اول امام علیه السلام آنطفل را گرفت
تا اورا ببوسد حرملهٔ ملعون تیري بسویش پرتاب کرد چنانکه بگلوي شریفش
بنشست وآنطفل را شهید نمود امام علیه السلام با خواهرش زینب فرمود بگیر
ویرا آنگاه هر دو کف مبارك در زیرگلویش بداشت وچون از خون مملو میشد
آنخون را بآسمان افشان میداشت الی آخر الخبر وبروایت ثاني امام علیه السلام
طفلرا بگرفت وبمیان میدان بیامد تا بپسر سعد رسید وفرمود ایقوم کشتید شیعیان
مرا واهل بیت مرا وعهد وبیعت مرا شکستید دست از من بدارید تابحرم جد
خود باز گردم یا شربت آبي بمن دهید کسي بامن نمانده مگر زنان واطفالي که نیزه
وشمشیري بکار نیاورند واي برشما این طفل شیر خواره را شربتي از آب دهید

نمي بينيد چكونه از شدت عطش برخود مي پيچد واورا كناهي نيست وآنحضرت در اتكلمات بود كه ناكاه حرملهٔ ملعون تيري بسوي امام عليه السلام پران كرد آن تير بركلوي مبارك آنطفل بيامد وكلويش را در هم شكافت وآنحضرت باز شد وآن طفل را بام كلثوم باز داد وبروايت ابي مخنف چون علي بن الحسين شهيد شد سيد الشهداء روي بام كلثوم آورد وفرمود ايخواهر وصيت ميكنم تورا بپسر اصغر خودم چه او طفلي صغير ششماهه و بقولي هشت ماهه بود الى آخر الخبر و وبا ايخبر معلوم ميشود كه مكالمات آنحضرت در صدر و ذيل ايخبر با جناب ام كلثوم بوده است وا كر درجائي زينب نوشته اند وبعد از آن بنام ام كلثوم اشارت كرده اند از آنست كه ازين نام و كنيت يكتن را مقصود داشته اند در كتاب نورالعين مسطور است كه ام كلثوم آنطفل را بر سينه كرفت وبكريست وديكران بكريستند حتى فريشتكان آسمان آنكاه ام كلثوم بخواندن اين ابيات پرداخت

يا لهف قلبي على الصغير الظامى ٭ فطمته السهام قبل الفطام

غر غروه بدمعه وهو طفل ٭ يا لهف قلبي عليه فى كل عام

احرقوا قلب والديه عليه ٭ ورموه بذلة وانتقام

فالله يحكم بيننا وبينهم ٭ لدى الحشر عند فصل الخصام

حميد بن مسلم كويد در لشكر ابن زياد عليه اللعنه بودم وبدانكودك كه بر سرد ست حسينش بقتل رسانيدند نظر همي كردم ناكاه زني از خيمه بيرون تاخت چنانكه آفتاب از ديدارش تيره وخيره ماندي وجامه كشان بيامدي كاهي بيفتادي وكاهي برپاي ايستادي وهمي ندا بر كشيدي واولداه واقتيلاه وامهجة قلباه وازين ناله وشور بني اميه بكريستند تا زمانيكه آنزن بآنطفل ذبيح رسيد وخودرا بروي افكند و مدتي ناله وندبه نمود واز دنبالش دختر ها چون كوهر هاي پراكنده بيرون

شدند وحسین علیه السلام در آنحال آنمردم را موعظت میکرد وچون اینحال مشاهدت فرمود بسوي آن زن بیامد واورا بپوشید ومستور بداشت وملاطفت همي فرمود تا بخیمه اش باز کردانید من با آنجماعت که حاضر بودند کفتم این زن کیست کفتند ام کلثوم است وآن دختر ها فاطمهٔ صغري وسکینه ورقیه وزینب هستند ازینحال پرملال شدم چندان بکریستم که همي خواستم از خویش بشوم و روایتي که از شعي مرویست چون حسین علیه السلام آنطفل را نزد زنان بیاورد هنکامیکه بخون مخضب بود وامام علیه السلام میکریست چون زنان صداي کریه آنحضرترا بشنیدند بخدمتش بشتافتند وآنطفلرا مرده برسینهٔ مبارکش بدیدند و فریاد وناله وزاري برآوردند وام کلثوم طفل را بکرفت وبسینه خود بچسپانید وکلو برکلویش بکذاشت واشك دیده اش بروي بریخت آنکاه صدا بر کشید (وامحمداه واعلیاه ماذا لقینا بعدکما من الاعداء والهفاه علي طفل خضب بدمائه وا اسفاه علي رضیع قطم بسهام الاعداء واحسرتاه علي قریحة الجفن والاحشاء) و بروایت طبرسی این طفل را عبد الله نام بود ودر ذیل روایت مفید مسطور است که چون آن طفل شهید شد امام علیه السلام روي بآسمان کرد وکفت خداوندا کواه باش براینقوم که کشتند شبیه ترین خلق را به پیغمبر تو راقم حروف کوید چنان مینماید که در اینخبر پارهٔ مطالب که راجع بحضرت علي اکبر است مخلوط شده باشد چنانکه چون بینند کان بهر دو بنکرند معلوم فرمایند ونیز معلوم شد که ام کلثوم همان زینب کبری است واین زینب دختر امام حسین علیه السلام است چنانکه در کتب معتبره نیز اشارت رفته است که آنحضرترا دختري بود زینب نام واکر زینب و ام کلثوم هر دو دختر فاطمه علیها السلام حاضر بودند از چه از نام هر دو مذکور نداشته اند وزینب را در جملهٔ دختر های کوچك مسطور نموده اند والله اعلم در

(بحر المصایب)

بحر المصائب از كتاب مفتاح البكاء و كتاب دمعة الساكبه ومصايب المعصومين مسطور است كه چون حضرت سيد الشهداء بخيمهٔ زين العابدين عليه السلام بيامد وآن بيمار را بر نطعي ازاديم افتاده وعمه اش زينب خاتون را به پرستاريش بديد علي بن الحسين چون پدرش را ديد خواست بر خيزد قدرت نيافت با عمه اش فرمود مرا بر سينه خود بدار هما تا پسر رسول خداى فرا ميرسد پس زينب از پس پشت آنحضرت بنشست واورا بر سينهٔ خود تكيه داد جناب سيدالشهداء صلوات الله عليه از رنجوري پسرش پرسش هميكرد وامام زين العابدين حمد خداي ميكذاشت آنكاه عرض كرد اي پدر امروز با اينكروه منافق ملعون چه بپاي بردى فرمود اي فرزند (قد استحوذ عليهم الشيطان فانسيهم ذكر الله الملك المنان) شيطان بر اينجماعت چنك در افكنده وياد خدايرا فراموش كردند وآتش حرب درميان ما و ايشان افروخته شد چندانكه زمين از خون ما و ايشان رنكين شد علي بن الحسين عرض كرد اي پدر كجاست عمم عباس چون اين سؤآل كرد كريه در كلوى زينب خاتون كره كشت وهمي در چهرهٔ مبارك برادرش نظر ميكرد تا چه پاسخ فرمايد چه از بيم اينكه مرض آنحضرت شديد كردد از شهادت عمش عباس اوراخبر نداده بودند پس حضرت سيد الشهدا اروحنا و مهجنا له الفدا فرمود ايفرزند عمت را در كنار نهر فرات شهيد كردند علي بن الحسين سلام الله عليهما چنان بكريست كه بيهوش بيفتاد چون بخود پيوست از ديكر عموها همي بپرسيد وآنحضرت فرمود كشته شد از برادرش علي وپارهٔ ديكر بپرسيد امام عليه السلام فرمود اى پسر دانسته باش كه درين خيمها جز من وتو مردى زنده نيست واما انجماعت كه تو از ايشان پرسش ميكيرى بجمله بر روى خاك بيفتاده اند امام زين العابدين بسيار بكريست وباعمه اش زينب فرمود ايعمه شمشيرى وعصائي بمن بده پدرش فرمود

باينها چكني عرض كرد بوعصا تكيه كنم وباشمشير در پيش روى فرزند رسول خداى جنك نمايم چه بعد از وى خيرى در زندكى نيست امام عليه السلام آنحضرترا منع كرد و اورا در بغل كرفت وفرمود ايفرزند تو از ذريه من اطيب هستي و افضل عترت من باشي وخليفهٔ من بر اين عيال واطفالى چه ايشان همه غريب وتنها وبي يار هستند وبدرد ذلت ويتيمي وشماتت دشمنان ونوائب زمان دو چارند هر وقت بيرون خواهنـد شوند ايشانرا ساكت وساكن دار وچون پريشان كردند مانوس فرماى وباسخن نرم خاطر هاى ايشانرا تسلي ده چه از مردان ايشان كسي كه ايشان بدو انس كيرند غير از تو باقى نيست وهيچكس را ندارند كه غم واندوه خويش را بدو نماينـد مكر تو ايشانرا بكذار تا تورا ببوينـد وتو ايشانرا ببوى و ايشان بر تو بكريند وتو بر ايشان كريستن كن آنكاه دست اورا بكرفت وباعلا صوت خود صيحه بر زد ايزينب اى ام كلثوم اى سكينه اي رقيه اي فاطمه سخن مرا بكوش كيريد وبدانيـد كه اين پسر من خليفه منست بر شما واو امام مفترض الطاعه است آنكاه فرمود ايفرزند من شيعهٔ مرا سلام برسان وبا ايشان بكوى كه پدرم غريب بمرد بروى ندبه كنيد وشهيد بكذشت بروى كريستن كيريد وهم در آنكتاب مسطور است كه امام عليه السلام با ايشان فرمود ايستمديدكان وغريبان با اينهمه حال بمصيبت من مبتلا خواهيـد شـد وبعـد از آن شمارا اسير وغارت خواهند كرد وشهر بشهر و ديار بديار خواهند كردانيد وسر مرا باسرهاى برادران وفرزندان وخويشان ويا وران بهـديه از بهر يزيد مرتد ميبرند چون جناب زينب خاتون وام كلثوم وسكينه اين سخن بشنيدند بيتاب كرديدند وچنان بكريستند كه سكان سماوا ترا بفرياد وناله برآوردند بالجمله مطابق ترتيب روايتي كه مسطور ميكشت چون جناب سيد الشهداء صلوات الله عليه در آنعرصهٔ پرمحنت وبلا تنها

(بماند)

بماند و آهنك مقاتلت اعدا بفرمود وامام زین العابدین علیه السلام بانك آنحضرترا
در طلب نصرت بشنید با آنحال ناتوان نیزهٔ وبروایتی شمشیری بر گرفت وافتان
وخیزان جانب میدان سپرد ام کلثوم از قفایش بانك برآورد ای برادر زاده باز شو
فرمود ایعمه دست باز دار تا پیش روی پسر پیغمبر جهاد کنم امام حسین فرمود ای
ام کلثوم اورا باز دار تا جهان از نسل آل محمد تهی نگردد آنگاه بانك بر داشت
یا سکینه یا فاطمه یا زینب یا ام کلثوم علیکن منی السلام معلوم باد که دریتخبر بی نظر
نشاید رفت چه موافق اخبار علمای سنی وشیعی حضرت باقر سلام الله علیه
درینوقت چهار ساله بیشتر بود وبا اینحال چگونه اگر جناب سید الساجدین صلوات
الله علیه شهید میشد جهان از نسل آل محمد خالی میماند وحال اینکه پارهٔ ائمه
هدی علیهم السلام نیز در سن شش سالگی ونه سالگی امامت انتقال یافته بلکه
عیسی بن مریم علیهما السلام در گاهواره صیت نبوتش از زمین بستاره پیوست و
پاسخ چنین است که موافق اخبار ونصوص امامت امام زین العابدین علیه السلام
بعد از پدرش سید الشهداء از مقدرات الهی است واز آن چیز هاست که بدارا
در آن تطرق نیست پس اگرامام زین العابدین علیه السلام درینروز مقتول میشد
آن از منه که تقدیر خدایتعالی بامامت آن امام والا مقام اختصاص وامتیاز داشت
از آن حجت خدای خالی میماند اگر چه محمد بن علی باقر سلام الله علیهما که بعد از
انقضای اینمدت بامامت بر میخاست درینزمان موجود بوده باشد ومعنی کلام سید
الشهداء (ماکان الله لیقطع نسلی من الدنیا (همان نسل است که حجتهای خدا
هستند در زمین خدای ونیز اگر گویند چون چنین باشد وامامت امام زین
العابدین از مقدرات فرضیهٔ آلیه است چگونه امام حسین میفرماید اورا باز دار
تا جهان از نسل محمد خالی نماند واو چگونه کشته میشد وبر اینجمله بر افزون خود

حضرت سید الشهداء نیز پیش ازینواقعه خبر داده بود که وی کشته نمي شود در پاسخ کوئیم ائمه علیهم السلام میفرمایند امر ما یا کلمات ماصعب ومستصعب است چه دانیم در هر مقامي از لفظی چه معني خواهند تواند بود که اکر امام زین العابدین علیه السلام که حجت خداوند است وبباید در جهان بپاید اکر بمیدان اعدا شتابد وکار زار بسازد واعدا را بجویش مشغول فرماید یا ببایستي بنیاد وجود آنقوم عنود را بباد فنا دهد یاجمله ازوي کریزان کردند وآنچه مطلوب سیدالشهداء علیه السلام است در ادراك شهادت خود واثبات حقانیت خود ودین وآئین خود وجد خود بعمل بیاید و در حقیقت بقاي نسل و تسلسل وجود ائمه برای همین است اکر ایمقصود از میان برود چنانست که نسل ایشان نمانده باشد یا اینکه اکر چنین میشد وآنروز این شهادت دست نمیداد از آن پس مفاسد دیکر بر میخاست ومطالبي پیش میآمد که خلاف مطلوب بود والله تعالی اعلم بالجمله امام علیه السلام خواهرشرا زینب سلام الله علیها را فرمود جامهٔ فرسوده وکهنه براي من حاضر کن که بهائیش نباشد تاچون کشته شوم از بدنم بیرون نیاورند وعریانم نیفکنند زینب جامهٔ حاضر ساخت چون بربدن مبارکش تنك مي افتاد فرمود این جامهٔ اهل ذمت است ازین وسیع تر باید بود برفتند وجامهٔ وسیع ترآوردند اطرافش را بادست مبارك پاره ساخت تابي بها تر کردد ودر مناقب است که فرمود من کشته میشوم وجامه از تنم بیرون میکنند پس تباني بیاوردند وتبان بروزن رمان سراویلي کوچك است که همان ستر عورت کند آنحضرت از پوشش آن امتناع ورزید وفرمود این جامهٔ اهل ذمه است آنکاه جامهٔ اوسع بیاوردند که مادون سراویل و مافوق تبان بود وآنحضرت بپوشید وبقول صاحب منتخب صدای زنان بکریه وناله بلند شد آنکاه جامهٔ بیاوردند وآنحضرت پاره کرده ودرهم شکافت ودرزیر جامهای خود

بپوشید وآنحضرترا سروالی تازه بود وهمچنانش درهم درید تا کسي طمع نکند و از بدن مبارکش بیرون نکند پس از آن با اهل واولاد خویش وداع باز پسین بفرمود ونیز در کتاب بحرالمصایب از کتاب ترجمة المصایب مسطور است که امام علیه السلام بجناب زینب خاتون فرمود که جامهٔ بیاور حضرت زینب جامهٔ یماني که چشم را خیره میکرد بیاورد امام علیه السلام پاره اش ساخته بپوشید وهم روایت کرده اند که با ام کلثوم فرمود وبروایت منتخب امام علیه السلام با فضهٔ خادمه فرمود برو وجامهٔ کهنه براي من بیاور تا برتن کنم (ولكن لا تطلعي عليه زينب اختي وذلك الثوب قميص بين قميصين وعلى كتفه خاتم) اما زینب خواهر مرا بر این امرا آگاه مساز واینجامه بیراهني است که بمقدار دو پیراهن شمرده آید و بر دوش آن مهریست و در فلانموضع و فلان لفافه است پس فضه برفت واز کمال اضطراب میگریست زینب خاتون سلام الله علیها با فضه فرمود این گریستن از چیست عرض کرد بسبب بزرگی مصیبت تو ورسید برادرم حسین باتوجه فرمود و وصیت نهاد که مرا بر آن آگاه نکني فضه عرض کرد از برادرت رخصت ندارم بگویم زینب فرمود بحق مادرم بر تو باز گوي فضه عرض کرد مرا فرمود تا پیراهني بدینصفت بحضرتش برم چون آنحضرت صفت قمیص را بشنید صیحه برکشید ومغشيةً علیها بیفتاد امام حسین علیه السلام بیامد وسر خواهر را بردامن نهاده فرمود اي اهل بیت من آیا در نزد شما قطرهٔ از آب هست بجمله عرض کردند نیست ایسید ما امام علیه السلام سخت بگریست چنانکه اشك دیده اش بر دیدارش بپوست وبهوش آمد وهردو دست برآورد وبر چهرهٔ خویش لطمه بزد وچهره را بشخود وموی بپرا کند وعرض کرد (يا اخي اين تروح واختك غريبة بلا محرم وانيس وناصر ومغيث) اي برادر بکجا میروي وخواهرت را

بدون محرم وانيس وياور وداد خواه ميكذاری امام عليه السلام فرمود اين امريست محتوم از آن فرار نتوان كرد زينب عرض كرد (كلامك هذا اشد حرقة لقلبي ليتني لم تلدني امی ولم تربني ولم الك شيئاً وماارى هذا اليوم ﴾ سخن تو بيشتر قلب مرا ميكدازد كاش مادرم مرا نمي زاد وپرورش نميداد وزنده نبودم واينروز را نميديدم در خبر است كه اين پيراهن از پوششهاي بهشتي بود وبدن خليل را از آتش نكاه بداشت وچشم يعقوب را روشن ساخت ونزد انبياء عظام بود تا بخاتم الانبياء صلى الله عليه وآله پيوست وبعد از پيغمبر نزد فاطمه بود وچون سه روز از مدت عمر شريفش بجاي ماند آن پيراهن را بزينب خاتون بداد و فرمود ايدختر اين وديعه ايست نزد تو از بهر حسين قرة العين من هر وقت از تو طلب كند پس دانسته باش كه از آن پس افزون از يكساعت ميهمان تو نيست بعد از آن ساعت بسخت ترين حال بدست فرزندان زنا تنها وتشنه بدون غسل و كفن شهيد ميشود ازين بود كه چون جناب زينب خاتون بشنيد كه برادرش آن قيص را طلبيد وصيت مادرش را بخاطر آورده بيهوش كرديد ودر پاره مقاتل مذكور است كه زينب بنت علي عليهما السلام ندا برآورد وفرمود (ويلك يا ابن سعد تجمع احسادك على قتل ابي عبد الله الحسين وهو بقية النبوة وعترة الرسالة و خير شباب اهل الجنة) ودر مقتل ابي مخنف مسطور است كه چون طفل سيد الشهداء شهيد شد امام عليه السلام در آنحال كه خونش بر سينهٔ آنحضرت روان بود بياورد وبر ام كلثوم افكند ام كلثوم اورا بخيمه آورد وآنحضرت بروی همي بكريست وبعد از كلماتي چند ندا بر آورد (يا ام كلثوم ويا زينب ويا سكينة ويا رقية ويا عاتكة ويا صفية عليكن مني السلام) معلوم باد چنانكه در كتاب بحر المصائب وسرور المؤمنين مسطور است عاتكه عمهٔ حضرت سيد الشهداء سلام عليه است

(ودرينوقت)

ودرينوقت نه چشمش ديدي ونه گوشش شنيدى وحكايتي از وى مرقوم داشته اند كه در اينجا نه مقام اشارت با نست آنكاه باز نمود كه ازين پس اين جمعيت بپرا كنند كي ميبدل شود ام كلثوم صيحه بر كشيد (وقالت يا اخي قد استسلمت للموت) عرض كرد اي برادر آيا تن بمرك دادي فرمود ايخواهر چكونه تسليم نكند كسى كه اورا ناصرى ومعيني نيست عرض كرد اى برادر مارا بحرم جد ما باز كردان امام حسين عليه السلام سخت بكريست وباين اسعاده تمل جست (لقد كان القطاع بارض نجد الى آخرها) ايخواهر هيهات هيهات اكر قطارا بحال خود كذارند آسوده ميخوابد اينوقت سكينه صداى كريه وناله بلند ساخت الى آخر الخبر ودر منتخب اينكا لماترا نسبت بحضرت سكينه داده است وهم كويد چون آنحضرت غرق جامهٔ آهن كشت وبر مركب خويش راست بنشست پس از آن روى با ام كلثوم آورد وفرمود (اوصيك يا اخية بنفسك خيرا فاني بارز الى هؤلاء القوم) آنكاه سكينه فرياد كنان روى آورد الى آخر الخبر بالجمله چون آنحضرت بميدان برفت وچندى جهاد فرمود اهل بيت را وداع كرده وفرمود يا زينب يا ام كلثوم يا سكينه واز آن پس كه ديكر باره جهاد ورزيد واز كثرت زخم آثار ضعف در بدن مبارك ش نمودارشد واز اسب بكشت زينب كه نكران حربكاه بود چون اين بديد از خيمه بيرون دويد وفرياد برداشت (وآخاه واسيداه وا اهل بيتاه ليت السماء اطبقت على الارض وليت الجبال قد كدكت على السهل) كاش آسمانها خراب شود بر روى زمين در افتد كاش كوهسارها پاره پاره شود بر روي بيابانها آنكاه روى باابن سعد نمود وفرمود (يا عمر بن سعد ايقتل ابو عبد الله وانت تنظر اليه) اي پسر سعد ابو عبد الله را ميكشند وتوبدو بنظاره باشي ابن سعد آب در چشم بكردانيد وپاسخ نداد وبروايت ابن اثير آنملعون چندان بكريست كه آب چشمش

بر موي نحش روان شد وبروايت مفيد آنشقي جواب نداد وديكر باره حضرت زينب فرياد بركشيد آيا درميان شما مسلمي نيست همكي لال شده ازهيچيك جوابي نرسيد در بحر المصائب مسطور است كه چون حضرت سيد الشهداء عليه السلام شهيد كرديد جناب زينب خاتون بربالين حضرت سجاد آمده عرض كرد يا علي نميدانم چه حادثهٔ وسانحهٔ روي داده كه از زمين وآسمان صداى واحسيناه وناله وا غريباه بلند است وهم بروايت آنكتاب چون بانك جبرئيل بشهادت آنحضرت برخاست جناب زينب سلام الله عليها از خيمه بيرون دويد چون آثار ظلمت وكرد وغبار را نكران شد وبرادرش را نديد در خدمت سيد سجاد شد وعرض كرد اى برادر زاده ببين چه واقع شده وخبر چيست فرمود ايعمه دامان خيمه را برزن چون بصفحه ميدان نكران شد اظهار سوكوارى كرده فرمود اى عمه همانا پدرم بمرد وجود وكرم بمرداى عمه برويد وكرهاى اطفال را استوار ببنديد آمادهٔ اسيرى كرديد كه پدرم شهيد شد ودر هرحال صبر وشكيبائي را پيشهٔ خود سازيد و صيتهاى پدرم را فراموش نكنيد ونيز در آنكتاب از نجاة الخافقين مسطور است كه در آنحال كه زينب صيحه بر ميكشيد وكاهي بر كرد خيام برمي آمد ناكاه صداى غريبي بشنيد از خيمه بيرون دويد وكسير نكران كشت كه در پيرامون نعش سيد الشهداء سلام الله عليه خاك همي بر سر كند حكايت را در حضرت سيد سجاد عليه السلام بعرض رسانيد فرمود ايعمه دامان خيمه را بر چين تا بنكرم چون دامان خيمه را بلند كرد فرمود اي عمه اورا شناختي فرمود خدا ورسول وائمه بهتر دانند فرمود وى جبرئيل امين است كه كاهواره حسين جنبانيدى همان چون بر شهادت پدرم مطلع كرديد بپاى عرش رفته عرض كرد ايخالق جليل وپرور دكار جبرئيل چون فرزند خيرالبشر بعهد تو وفا كرده مقتول قوم كافر كرديد آرزويم چنان است

که رخصت فرمائي تا بزیارتش بروم پس مرخص شده با جمع کثیري از فرشتکان وارد زمین کربلا شده بر دور نعش مبارکش بسوکواري حلقه بر کشیدند وبعد از ناله وافغان بروضهٔ رضوان باز شدند ودر پارهٔ اخبار وارد است که چون مالك بن یسر بر آنحضرت ضربتي فرود آورد وبرنس مبارکش را از خون مملو ساخت امام علیه السلام برنس را از سر بیفکند وبخیمه در آمد وپارچه بخواست و جراحتش را بر بست وبروایتي در اینحال ندا بر آورد وفرمود (یا زینب ویا ام کلثوم ویا سکینة ویا رقیة یا فاطمة علیکن مني السلام) زینب سلام الله علیها با آن حضرت روي آورد (فقالت یا اخي ایقنت با القتل) عرض کرد اي برادر یقین بقتل فرمودي فرمود چکونه یقین نکنم با اینکه مرا معین ونصیري نیست عرض کرد اي برادر مارا بحرم جد خود باز کردان فرمود (هیهات لو ترکت ماالقیت نفسي فی المهلکة وکانی بکم غیر بعید کالبعید یسوقونکم امام الرکاب ویسومونکم سوء العذاب) اکر مرا بخود میکذاشتند خویش را بمهلکه نمي افکندم وکویا مینکرم که شما را بزودي مانند بندکان در جلو رکاب میرانند وبسختي عذاب دوچار مینمایند چون زینب این سخن بشنید بکریست واشك دیدکانش روان کشت وندا بر آورد (واوحدتاه واقلة ناصراه واسوء منقلباه واشؤم صباحاه) پس جامهٔ خود پاره کرد وموی پریشان ساخت وبرچهره لطمه زد امام علیه السلام فرمود ایدختر مرتضي سکون وآرام بجوی همانا کریه بسیار خواهد بود وزماني درازخواهد داشت آنکاه امام خواست از خیمهٔ بیرون شود زینب بد آنحضرت بچسبید وعرض کرد ای برادر چندی درنك فرمای از دیدارت توشه برادرم وباتو آنوداع کویم که دیکرش ملاقاتي نخواهد بود فهلا اخی قبل الممات هنیئة ٭ لتبرد منی لوعة وغلیل ای برادر پیش از وصول مرك اندك زماني تامل فرمای تا از زیارت جمال مبارکت

آن آتش اندوه که دل را بسوزش وستوه آورده سردی پذیرد آنکاه هردو دست وهردو پای مبارکش همي ببوسید ودیکر زنان نیز در کرد آنحضرت انجمن شدند وهمان معاملت بپای بردند آنکاه آنحضرت جامهٔ کهنه بخواست تا در زیر لباسش بپوشد الی آخر الخبر وازین حدیث چنین مینماید که اینکالمات پیش ازین بوده است که آنحضرت بمیدان قتال آهنك جوید چه اکر جهاد ورزیده بود و زخمدار مراجعت فرموده بود چه کونه عرض میکردند مارا بحرم جد خود باز کردان و نیز چنان مینماید که اکر زینب طرف اینخاطباب باشد نه زینب کبري باشد چه آنحضرت مقامش از آن عالي تر است که باامام علیه السلام بر منوال احتجاج سخن کند وبروایت صاحب مهیج الاحزان چون امام علیه السلام فرمود چکونه دل بمرك ندهد کسیکه یاری ومعیني ندارد وکریه کاوی آنحضرترا بکرفت وبکریه در آمد وزینب خاتون اینحال بدید کفت واثکلاه همانا حسین از مرك خود خبر میدهد وامحمداه واعلیاه وافاطمتاه واحسناه واحسیناه ودر کتاب بحر المصایب مسطور است که جناب زینب خاتون سلام الله علیها میفرماید در آنوقت که برادرم فرزندش امام بیمار را وداع میکرد آوازی از لشکر پسر سعد برخاست ای حسین از چه روی نزد زنان نشستهٔ یا باید بیعت کني یا بالب تشنه وشکم کرسنه شهید کردی برادرم از شنیدن این صدا بیرون آمد وبا اهل بیت وداع کرده سوار شد وبامن خطاب فرمود خواهرك من از دنبال من بیا از دنبال من بیا تورا بچیزی عجیب وشکفت باز نمایم من بفرمان واطاعت آن امام امم آمدم تا بنزد یکی از اجساد طاهره وابدان مطهره رسید پس ندا بر کشید کجاست برادرم کجاست مساعدم کجاست عباس زینب میفرماید آنحضرت برفراز جسد برادرش عباس بیامد وهمي ندای یااخي بر آورد وفرمود ای برادر اکنون چاره ام اندك شد آیا اینقوم بخواب

(باشید)

باشيد وايشان كمان ميبرند كه من از ميدان قتال كناري كرفته ام بر من دشوار است كه تورابر اين زمين تافته غرقه بخون مينكرم اي برادر مرا تنها بكذاشتي درميان دشمنان آنكاه ساعتي در پيراموں آنجسد مبارك بكريست وندا بر كشيد (يا مسلم بن عقيل وياهانئ بن عروة وياحبيب بن مظاهر ويازهير بن القين وياهلال بن نافع ويا علي بن الحسين و يافلان و فلان) اي شجاعان عرصة صفا وسواران پهنهٔ هيجا چيست مرا كه ندا ميكنم شمارا ومرا جواب نميدهيد وميخوانم شمارا ونميشنويد آيا در خواب هستيد كه اميد بيدار را داشته باشم يادر مودت خويش ديكركون شده ايد كه بنصرت امام خويش نيستيد اينك زنان خاندان رسول هستند كه بسبب فقدان شما همه نزار ودلفكار مانده اند آيا شمانه آنان هستيد كه بسبب من يعني براي نصرت من واكتساب فيض شهادت زنان خويش را مطلقه ساختيد واز خانمان خويش روي برتافتيد هم اكنون ايمردم آزاده كرام نيكو سر از اينخواب بر كشيد وايمردم كافر كيش بد انديش نابكار را از حرم رسول خداي دورسازيد حاشا وكلا كه شما باينحال باشيد يعني زنده باشيد وبياري من برنخيزيد لكن سوكند باخداي ريب منون شما را سر نكون داشته ودهر خاين باشما بغدر وفريب رفته وكرنه شما از دعوت من قصور نميجستيد واز ياري من در پرده نميشديد هم اكنون مابرشما درد ناك واندوهكين وبشما ملحق هستيم فانا لله وانا اليه راجعون جناب زينب خاتون سلام الله عليها ميفرمايد سوكند بدانخداى كه جز او خداى نيست من نكران آن اجساد بودم كه چنان مضطرب شدند كويا آهنك برجستن داشتند ونيز ميفرمايد پس از آن امام عليه السلام بنزد جسد برادرم عباس آمد و فرمود اى برادر اينقوم شوم چنان پندارند كه من از جدال وقتال بيمناك هستم و بااپشان اطاعت ميكنم لا والله واز آن پس حمله منكر بياورد وآنجماعت ملعونرا

را کنده کرد وهزار وپانصد تن از ایشانرا در سقر مقر ساخت صلوات الله و سلامه علیه وعلیهم اجمعین وچون کروه اشقیا چندی درنك کرده دیکر باره بآنحضرت باز آمدند وبروی احاطه کردند عبد الله بن حسن بن علي علیهما السلام که اینوقت پسری غیر مراهق بود از خیمه زنان بیرون دوید زینب تاخت و اورا دریافت تابازش دارد واز آنسوی امام علیه السلام ندا در داد که ایخواهر عبد الله را نکاه دار هرچند زینب در منعش بکوشید فایدت نکرد وعبد الله کفت سوکند با خدای از عم خود مفارقت نجویم وقوت کرده خودرا از دست زینب رها ساخته بیامد تاپهلوی امام علیه السلام بایستاد وبروایتي چون آنمردم ملعون کرد آنحضرت را فرو کرفتند وهریك ضربتي بر بدن مبارك امام علیه السلام فرود آوردند و آنحضرت از اسب بیفتاد زینب علیه السلام از در خیمه بیرون وهمي ندا کرد (واخاه واسیداه واهل بیتاه لیت السماء اطبقت علي الارض ولیت الجبال تدكدكت علی السهل) درکتاب مصایب الابرار مرویست که چون امام حسین علیه السلام بآهنك میدان قدمي چند بسپرد صدائي بسخن بلند دید روي مبارك برتافت و خواهرش حضرت زینب را نکران شد که همي کوید (یا سبط الرسول ارجع انظر الی هذه الغریبات کیف عولن بالحسرات) ایفرزند زاده رسول خدای باز شو وبر این زنان بي شوهر واطفال بي پدریکي بنکر که چکونه از روی حسرت بناله و عویل اندرند آنحضرت برای تسلیهٔ اهل حرم بازکشت و جمله را بناله و زاری بدید واز اینحالت سخت بکریست وآنجماعت را بثواب وکرامت بشارت داد و خواست بمیدان روی کند زینب کبری با آنحضرت بمعانقه در آمد کلو کاه مبارکش را ببوسید (وقالت یا اخا قد احرقت قلبي بفراقك وتالمت فؤادی بوداعك فوالله شهادتك اجرت دموعی وهیجت همومی فکیف اری خیامك منهوبا واعیالك واطفالك

مظلوماً مسلوباً) عرض کرد ای برادر همانا از آتش فراقت واندوه وداعت دل مرا بسوختي ودرد ناله ساختي سو کند باخداي از کزند شهادت تواشکم ریزان واندوهم درهیجانست چکونه میتوانم خیمهاي تورا غارت شده واطفال توراسئم یافته وتورا برهنه بنکرم سید الشهداء صلوات الله علیه فرمود ایخواهر بر مصایب روزکار شکیبائی جوي ودر نوایب جهان بپدرت ومادرت اقتدا کن آنکاه ایشانرا وداع کرده روی بآنقوم مردود نمود و فرمود ونیز درآنکتاب از مفتاح البکاء مسطور است که چون حسین علیه السلام با قلبي سوزان آهنك میدان فرمودند ندائي نحیف وآوازی ضعیف بشنید پس روی برتافت وخواهرش حضرت زینب را دید که نالان نمایانست امام علیه السلام از ناله دختر بوتراب بي تاب شده بر کردید وفرمود ای یادکار مادرم زهراء ای پرستار این یتیمان بي نوا از چه از خیام بیرون شدي وچون تورا حال بر اینمنوال باشد این زنان ودختران واطفال راکدام کس تسلي میدهد وچکونه آنانرا قرار وآرام خواهد بود ایخواهر جد وپدر ومادر وبرادرم از من افضل بودند برفتند وتواین چند بیقرار وپریشان وکریان نشدی مکر ندانی دنیا بر اینحال وبر اینمنوال باشد عرض کرد وصیت مادرم بخاطرم بیامد وبرای مطلبي بیامدم چون امام علیه السلام نام مادر بشنید بکریست واز آن وصیت بپرسید عرض کرد سفارش مادرم این است که آنجایرا که جدم رسول خداي میبوسید ببوسم پس آنحضرت با جناب زینب خاتون معانقه کرده زینب خاتون حلقوم مبارکش را ببوسید وهر دو تن بسیار بکریستند آنکاه امام علیه السلام اورا تسلي داده باز کردانید ونیز اینخبر را بروایتي دیکر نهاده ودر ضمن آن از سفارش امام علیه السلام در امر دخترش جناب سکینه خاتون باحضرت زینب سلام الله علیهم مذکور داشته است وهم در بحر المصایب حکایتي از آن دختر صغیرهٔ

حضرت سيد الشهداء كه بدا مان عمه اش حضرت زينب سلام الله عليها آويخته تا بآخر خبر مينويسد كه قلم از تحريرش عاجز است وهم در آنكتاب از زينب نامي كه اسير شده ودر مدينهٔ طيبه خانهٔ متصل بسراى علي عليه السلام داشت وبا اهل بيت آنحضرت باخلاص وارادات ميرفت تا كاهى كه بپارهٔ جهات بكربلا آمد وخدمت حضرت سيد الشهداء وزينب خاتون سلام الله عليها را دريافت شرحى مبسوط اظهار شده هر كس خواهد از آنجا باز خواهد يافت ام كلثوم حديث ميفرمايد كه بعد از قتل آنحضرت شنيدم كويندهٔ اين شعر بكفت واورا نديدم

والله ما جئتكم حتى بصرت به ٭ بالطف منعفر الخدين منحورا

وحوله فتية تدمي نحورهم ٭ مثل المصابيح يغشون الدجى نورا

وقد ركضت ركابى كى اصادفه ٭ من قبل يلثم وسط الجنة الحورا

فردنى قدر والله بالغه ٭ وكان امر قضاه الله مقدورا

كان الحسين سراجا يستضاء به ٭ والله يعلم انى لم اقل زورا

ام كلثوم ميفرمايد اورا سوكند دادم كيستي كفت ملكى از ملوك جنم با قوم خود آمدم كه حسين سلام الله عليه را نصرت كنم كاهى برسيدم كه اورا كشته بديدم معلوم باد كه در كتب اخبار كه بنظر رسيده از دو پسر زينب عليها السلام جز صاحب عمدة الطالب مذكور نداشته است كه در يوم الطف شهيد شدند وديكران اين پسران عبد الله بن جعفر را كه شهيد شدند از ديكر زنهاي او نوشته اند چنانكه مذكور خواهد شد

﴿ بيان پاره حالات آن مخدره بعد از شهادت حضرت سيد الشهداء ﴾

بروايت ابي مخنف وبعضي ديكر چون حضرت سيد الشهداء صلوات الله عليه شهيد كرديد مركب آنحضرت پيشاني خود را بخون آنحضرت رنكين ساخته

(وفرياد)

وفرياد وصهيل بر آورده چون زن بچه مرده بگريست وبخيمه روي نهاد چون زينب دختر علي عليهما السلام صهيلش را بشنيد روي باسكينه آورد وفرمود پدرت آب بياورد سكينه چون نام پدر شنيد شادان بيرون تاخت وآنمركب بيسوار و زين باژ كونرا نظاره كرد بلوازم سو كواري پرداخت وچون فراغت يافت ام كلثوم فرياد بر كشيد وكرده بر سر بر دريد و بيرون دويد واين اشعار بخواند

مصيبتي فوق ان ارثي باشعاري * وان يحيط بها علمي وافكاري
شربت بكاس في اخي فجعت به * وكنت من قبل ارعى كل ذي جار
فاليوم انظره باالترب منجدلا * لولاالتحمل طاشت فيه افكاري
كان صورته في كل ناحية * شخص يلايم اوهامي واخطاري
جاء الجواد فلا اهلا بمقدمه * الا لوجه حسين طالب الثار
يا نفس صبرا على الدنيا ومحنتها * هذ الحسين الى رب السما ساري
ما للجواد لحاه الله من فرس * ان لا يجدل دون الصيغم الضاري

چون پردگيان سرادق حشمت وطهارت اينكلمات را بشنيدند وآن اسب شكسته سنام وگسته لگام را بديدند لطمه بر چهرها زدند وصورتها بناخنها خراشيدند و گريبانها چاك زدند وبانك ناله وعويل بر آوردند كه (وامحمداه واعلياه واحسناه وا حسيناه اليوم مات محمد المصطفى اليوم مات علي المرتضي اليوم ماتت فاطمة الزهراء) اينوقت جناب ام كلثوم اشارتي بجانب زينب خاتون كرده سخت بگريست وبگفت وبقول ابي مخنف سكينه گفت

لقد حملتنا في الزمان نوايبه * و مزقنا انيابه و مخالبه
واخنا علينا الدهر في دار غربة * ودبت بما نخشى علينا عقاربه
واجمعنا بالاقر بين وشتتت * يداه لنا شملا عزيز مطالبه

واودی اخي والمرتجی لنوائبی ٭ وعمت رزایاه وجلت مصائبه
حسین لقد امسی بهالترب مشرقا ٭ واظلم من دین الا له مذاهبه
لقد حل بی منه الذی لو یسیره ٭ اناخ علی رضوی تداعت جوانبه
ویحزننی انی اعیش وشخصه ٭ مغیب فی تحت التراب ترائبه
فکیف یعزی فاقد شطر نفسه ٭ فجانبه حي وقد مات جانبه
فلم یبن لي رکن الوذ برکنه ٭ اذا غالني فی الدهر ما لا اغالبه
تعرقنا ایدی الزمان وجدنا ٭ رسول الذی عم الانام مواهبه

معلوم باد که از خبرایي مخنف چنان بر میآید که زینب کبری کوینده آنکلام نباشد چه با مقامات جلالت وریاست آنمخدره سلام الله علیها که موافق پارهٔ روایات وارده از طرف امام علیه السلام امر شده بود که به پرستاری ونکاهداری ودلداري اهل وعیال آنحضرت کار کند چکونه در ازای تسلي ودلداري سکینه سلام الله علیها آنکونه سخن میفرماید مکر اینکه کوئیم آن زینب دختر امام حسین علیه السلام که صغیره بوده است وهم اکر حضرت زینب کبری جز ام کلثوم کبری بودی با آنمراتب فصاحت وبلاغت واشعار وخطب شریفه که بدو نسبت میدهند در اینمقام چکونه شدی که انشاد مراثي نظماً ونثراً نکرده باشد چنانکه در کتاب اسرار الشهاده از بحار الانوار مرویست که حضرت ام کلثوم دست مبارك بر سر اسب نهاد وندا بر کشید (وامحمداه واجداه وانبیاه وابا القاسماه واعلیاه واجعفراه واحمزتاه واحسناه هذا حسین بالعراء صریع بکربلاء مجزوز الراس من القفا مسلوب العمامة والرداء) آنکاه مغشیة علیها بیفتاد ونیز اشارت کردن ام کلثوم بزینب وخواندن اشعار مراثي دلالت بر این کند که وی زینب صغری باشد که زینب بنت علی مینویسند چنانکه در انوارالشهاده مسطور است که حضرت سید الشهداء سلام

(الله)

الله علیه در حال وداع با اهل بیت خویش زینب علیها السلام را طلب کرده با او
وصیت نهاد واز زنان واطفال حویش بدو سفارش فرمود وبصبوری وشکیبائي
فرمان داد وهم در انوار الشهاده مذکور است که در آنحال که شمر ملعون بر
فراز سر امام مظلوم حاضر شد زینب وسایر عیال آنحضرت با حالتي پریشان وارد
قتلگاه شدند آنگاه حضرت زینب سلام الله علیها با آن خبیث روي کرد وفرمود
ایظالم خبیث مارا بگذار تا با حسین وداع کنیم و کرتي دیگر در حضرتش جلوس
کنیم از آن پیش که از وی جدا واسیر شویم بگذار تا بدستیاری جامه رویش را
بپوشیم وزخمهایش را دار ونهیم وبدن مبارکش از تابش آفتاب بپوشانیم بگذار
تا اورا بخیمها باز گردانیم تا مگر فرزند بیمارش دیگر بارش بنگرد بگذار تا آبي
بر جبین مبارکش بر افشانیم تا ازین اغماوش بخویش آریم شمر ملعون بر این
سوز ومحنت رحمت نیاورد وبا کعب نیزه بر سر زینب بکوفت که ایدختر علی باز
شو که دیگر بارش دیدار نکني صداي حضرت زینب بگریه بلند گشت امام حسین
علیه السلام دیده بر گشود وفرمود ایخواهر دست اطفال مرا بگیر وبخیمهٔ اندر
شو تا مرا در زیر شمشیر ننگري قطب راوندي در خرایج وجرایح از این اعرابي
از سفینه مولای رسول خدای صلی الله علیه وآله روایت کند که وقتي برای
غزوهٔ از راه دریا سفر کردم ناگاه کشتي درهم شکست وغرق گشت وهر چه
در آن بود بدریا ریخت من بدستیاری تخته پارهٔ از آب بگذشتم وجز پاره جامهٔ بر
تن نداشتم چون چندی دریا نوشتم امواج بحرم بکوهیکه بدره اندر بود بیفکند
چون چندی صعود دادم گمان بردم نجات یافتم لکن دیگر باره موجي اوج گرفت
واز فرازم بفرود دریا در آورد وبر اینگونه مکرر غرقه داشت وبدانکوه بیرون
افکند آخرالامر بر کناره بحر بالا رفتم وبآنکوه جای ساختم واز گزند موج بر

آسودم وشکر خدایرا بر سلامتی بگذاشتم ودر آنحال که راه مینوشتم ناگاه شیری بمن در نگریست وخروشان بسویم شتابان گشت تا مرا طعمهٔ خویش سازد پس دست بآسمان بر کشیدم وبحضرت یزدان بنالیدم که من بندهٔ تو ومولای پیغمبر تو ام از غرقه ام نجات دادی آیا این حیوان درنده را بر من چیره میفرمائی ناگاه ملهم شدم وگفتم ایها السبع من سفینه مولای رسول خدا هستم حرمت اورا در من بنگر سوگند با خدای چون آن شیر نام مبارك پیغمبر را بشنید آن آشوب بگذاشت وچون گربه فروتن گردید وهمی چهره بر پایم بسود وشرمسار در من بدید آنگاه خم شد واشارت کرد تا بروی بر نشستم وشتابان روان گشت تا بجزیره که به انواع اثمار واشجار آراسته وبآبهای خوشگوار برخوردار بود در آورد و بایستاد واشارت کرد تا فرود شدم واز آب ومیوه بخوردم وآنحیوان بمحافظت من نگران بود چون فراغت یافتم بیامد وپشتش را خم کرده باشارت بروی بر نشستم وروی بسوی دریا کرده بیرون از آنراه که بیامدم ببرد واینوقت از اوراق اشجار خویشتن را پوشش ساخته بودم وآنمیوهارا که با خود حمل کردم در خرقه که با خود داشتم جایدادم چون بساحل بحر رسیدم ناگاه کشتی پدید شد مرا از دور بدیدند که بر شیری سوارم بانك بتهلیل وتسبیح بر آوردند وصیحه بر کشیدند ایجوان آیا آدمی باشی یا پری گفتم سفینه مولای رسول خدایم واین شیر برعایت حشمت رسول خدای بامن باینگونه معامله میکند که نگران هستید مبادرت کردند اهل کشتی وچون نام آنحضرت اشنیدند لنگر بیفگندند ودو تن را بدستیاری کشتی کوچك باجامه بفرستادند تامرا حمل کرده وآنجامها بر تنم بیاراسته بایشان برد یکی از آندوتن گفت بر پشت من برای تا بکشتیت رسانم چه اسد را نرسد که حق رسول خدای صلی الله علیه وآله را از امتش بیشتر رعایت کند اینوقت روی

باآنشير آوردم و كفتم جزاك الله خيراً عن رسول الله سو كند باخداى چون اين سخن بشيد اشك ديدكانش را برچهره اش روان ديدم وازجاي حركت نكرد وهمي باماانكران بود تا از ديدارش غايب شديم بالجمله چنانكه در اصول كافى وكتاب انوار الشهاده وبعضي كتب مقاتل مسطور است چون از آن پس كه حضرت امام حسين عليه السلام بعزّ شهادت فايز كشت پسر سعد ملعون بدان انديشه بر آمد كه اسب بربدن مبار كش بتازدواطاعت امر ابن زياد را (عليهم اللعنه) نمايداينخبر دهشت اثررا حضرت زينب سلام الله عليها بشنيد سخت پريشان كشت وسر بآسمان بر كشيد و عرض كرد بار خدايا بني اميه برادر مرا بالب تشنه بكشتند وسر مبار كش را بر سر نيزه بر زدند وبدنش را برهنه در تابش آفتاب بيفكندند وهنوز ازين بدن مجروح دست باز ندارند وهمي خواهند اسب بروي بتازند الخدايـ كاش زينب مرده بود وچنين حالت را مشاهدت نمينمود بار خدايا درين بيابان هيچكس از بني آدم ترحم برما نمي آورد زينب چكند وچه چاره نمايد فضهٔ خادمه چون اين اضطراب كريه سيدهٔ خود زينب را بديد پيش دويد وعرض كرد ايسيدهٔ من سفينه مولاي پيغمبر صلى الله عليه وآله چون كشتي او درهم شكست وخويشتن را بجزيره باز رسانيد شيري ظاهر شد واورا برداشته بر پشت خويش سواركرده بآباداني رسانيد اكر اجازت فرمائي بروم ودرين بيابان شيري هست اورا خبر كنم كه بني اميه را اين آهنك است زينب خاتون سلام الله عليها اورا رخصت فرمود فضه بسوي صحرا برفت ناكاه شيري بنظرش در آمد كفت (يا ابا الحارث اتدري ما يريدون ان يعملوا غداً بابى عبد الله) اي ابوالحارث هيچ ميداني كه مردم بني اميه بچه انديشه هستند كه فردا با ابو عبـد الله بپاي برند آن شير سر برآورد واز انديشه آنكروه سؤال كرد فضه خاتون فرمود همي خواهند اسب بربدن مباركش

تبازند شیر را آب در چشم بکشت وسر بر زمین برزد و بافضه اشارت کرد که بجانب قتلکاه روي کن تا از دنبالت راهسپار شوم فضه خاتون میفرماید چون بخیام حرم نزدیك شدم صداي کریه وناله زینب را بشنیدم عرض کردم ای سیدهٔ من اکرچه حق داري اما از چه این کریه واضطراب کني چه من شیر را بیاوردم زینب سلام الله علیها هر دو دست مبارك بر فرق خویش بزد وفرمود اي فضه دیر رسیدي همانا بني امیه اسب بر بدن برادرم براندند واعضا وجوارح شریفش در هم کوفتند وپایمال سم ستوران ساختند پس آن شیر بیامد ودستهاي خود را بر بالاي جسد امام علیه السلام حایل کرد چون سواران بیامدند ونظر ایشان بر آن شیر افتاد جرئت آن جسارت نکردند پسر سعد ملعون کفت این فتنه را آشکار مسازید که اسباب مزید اعتقاد دوستان حسین میشود وپراکنده شوید پس متفرق شدند راقم حروف کوید درین خبر بي نظر نشاید بود چه اولاً از زیارت مفجعه واخبار معتبره چنان برمیآید که آنجماعت شقاوت آیت باین جسارت مبادرت کرده اند واسب بر بدن مبارك تاخته اند دیکر اینکه اکر شیري حاضر بودي وو جودش بحراست بکار افتادي چکونه جناب زینب خاتون سلام الله علیها خود ابتدا نفرمودي وفضه خاتون یادآور شدي واکر عرض کردي وآوردند از چه باید چنین کرامتي بزرك در محل خود کار کر نیفتد ووقتي برسد که کار از کار بکذشته باشد دیکر اینکه اکر شیری هم بیامدی که عبارت از نوع همین حیوان مفترس است چکونه توانستي آنکروه شقاوت پژوه را که هر یك چون شیری در آهنك وپلنکي تیز چنك بودند وبا چون امام حسین وعباس وعلی اکبر وشجعان اصحاب آنحضرت علیهم السلام جنکجوی میشدند مانع وواقع شدي ونیز اکر بیامد ودست حایل کرد وآنجماعت را از اندیشه آنجسارت باز داشت پس اخبار اغلب کتب معتبره

وورود از کلمات زیارت مفجعه در وجود این امر چیست اکر چه پارهٔ از علماي اخبار براي جمع ما بین ایندو خبر وقتي کرده اند و کفته اند ممکن است که براي صحت جمع ما بین ایندو خبر چنان کوئیم که آنجماعت خبیث دومرتبه بآن اراده رفتند دفعهٔ اول میسر شد ودفعهٔ ثاني میسر نشد چه شیر مانع کردید وهم در بحار الانوار در حدیثي طویل میکوید آنشیر هرشب بیامدی وبرآن کشتکان ناله ونوحه کردی وچون روشني روز نمودار میشد خود مراجعت میکرفت الی آخر الخبر مع ذلك دقت نظر لازم است ونیز اکر در آنروز آن بدن مبارك را آنکونه در سم ستور سحق کرده بودند دیکر آهنك ساربان ودیکر انرا چه مقام بودی وممکن است مقصود از تاختن اسب آن باشد که رعایت حشمت آنحضرترا نمیکردند وحضرتش را بمرد ومرکب در مي سپردند واز آنجمله برآنحضرت زحمت میآوردند دیکر آنکه چنانکه در اغلب اخبار وارداست بعد از شهادت آنحضرت خیام مبارکه را آتش در زدند چکونه فضه خاتون کوید صدای زینب سلام الله علیها را ازمیان خیام بشنیدم ونیز چنانکه از کتب مقاتل میرسد در هنکام شهادت حضرت سید الشهداء جزحضرت زینب سلام الله علیها کسی بقتلکاه نیامد وبهر صورت توافق این اخبار بي اشکال نیست

بیان پارهٔ حالات آنمخدره بعد از شهادت حضرت سید الشهداء سلام الله علیه ودیکران

در اسرار الشهاده مسطور است که موافق اغلب اخبار کتب مقاتل جز حضرت زینب خاتون دختر امیرالمؤمنین علیهم السلام در وقت شهادت آنحضرت کسی دیکر بقتلکاه نیامد لکن بعضي فقرات زیارت قائمیه سلام الله علیه صریح است در آنکه تمامت زنان از خیمها بیرون شدند ونزدیك بقتلکاه رسیدند وکیفیت شهادت

را مشاهدت مینمودند وچون آن امام والا مقام شهید کردید آنمردم کافر کیش بنهب وغارت خیام مبارکه بتاختند وآنچه توانستند بر کرفتند و کوش پرد کیان سراپردهٔ طهارت وعصمت را در طلب کوشواره پاره ساختند کوش جناب ام کلثوم را نیز برای کوشواره مجروح نمودند ونطعی که در زیر پای مبارك امام زین العابدین علیه السلام بود بکشیدند وآنحضرترا بر روی در افکندند ام کلثوم سلام الله علیها بکریست واین شعر بفرمود

اضحکنی الدهر و ابکانی ٭ والدهر ذو صرف والوان
فیل بنا فی تسعة صرعوا ٭ بالطف اضحوا رهن اکفان
وستة لیس یجاری بهم ٭ بنو عقیل خیر فرسان
والثلث عوناً و معیناً معاً ٭ فذکرهم جدد احزانی

چون عمر بن سعد علیه اللعنه بخواهش اهل بیت فرمان کرد تا آنمردم تبه روزکار آنچه برده اند باز پس دهند وآنجماعت از آن اشیای منهوبه هیچ چیز را مسترد نداشتند همچنان ام کلثوم بکریست واین شعر بفرمود

قفوا ودعونا قتل بعدکم عنا ٭ وداعا فان الجسم من اجلکم مفنی
فقد نقضت منی الحیوة واصبحت ٭ علی فجاج الارض من بعدکم سجناً
سلام علیکم ما امر فراقکم ٭ فیالیتنا من قبل ذا الیوم قد متنا
وانی لارثی للغریب و اننی ٭ غریب بعید الدار والاهل والمغنی
اذا طلعت شمس النهار ذکرتکم ٭ وان غربت جددت من اجلکم حزناً
لقد کان عیشی بالاحبة صافیاً ٭ وما کنت ادری ان صحبتنا فنی
زمان نعما فیه حتی اذا انقضی ٭ بکینا علی ایامنا بدم اقنی
فوالله قد ضاق اشتیاقی الیکم ٭ ولم یدع التغمیض لی بعدکم جفناً

(وقد)

وقد صار حتی لوعة البین والاسی ٭ وقد صرت دون الخلق لی مصرعا اسی
وقد رحلوا عن احبة خاطری ٭ فما احد منهم علی عبرتی حسا
سی ولعل الدهر یجمع بیننا ٭ وترجع ایام الهنا مثل ما کنا

در ناسخ التواریخ ودیگر کتب مسطور است که از حضرت زینب دختر امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما حدیث کرده اند که فرمود گاهیکه عمر بن سعد نهب وغارت اهل بیت فرمان کرد من بر باب خیمه ایستاده بودم مردی ازرق العینین درآمد وآنچه در خیمه بود بر گرفت وزین العابدین علیه السلام را نگریست که رنجور وعلیل بر نطعی اوفتاده بود بیامد وآن نطع را از زیر قدم مبارکش بکشید و آنحضرترا در افکند و بنزد من آمد و گوشواره ام را از گوش میکشید ومیگریست گفتم این گریه چیست گفت بر شما اهل بیت میگریم که در چنین مهلکه در افتاده اید زینب را کردار و گفتار او بخشم آورد و با او فرمود (قطع الله یدیك ورجلیك واحرقك بنار الدنیا قبل نار الاخرة) خداوند دستها وپاهای تورا بیفکند وبسوزاند تورا بآتش دنیا از آن پیش که بآتش دوزخ سوخته بخواهی شد ودعای آنحضرت مستجاب شد وآنملعون بسیاست مختار گرفتار گشت چنانکه ازین پس انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد وهم از جناب فاطمهٔ صغری سلام الله علیها روایت کرده اند که فرمود در آن روز بیهشانه بر باب خیمه ایستاده بودم وآن بیابان بی کنار ولشکر بیشمار را نظاره میکردم پدر را واصحاب پدر را و برادران وعم وعم زادگان را چون گوسفندان روزاضحی سر بریده وبدنهای ایشان را برهنه وعریان در زیر پای ستور کوفته وفرسوده میگشت ومن در اندیشه بودم که بعد از پدر مارا میکشند یا اسیر میگیرند ناگاه سواری را نگریستم که با کعب نیزه زنان اهل بیت را میراند ومیدواند ودست او زخمی از ساعد ایشان بیرون میکند

ومقنعه از سر ایشان بر میکشد وآن زنان بیکدیکر پناه میبردند وصیحه بر می آوردند که (واجداه وا اباه واعلیاه واقلة ناصراه واحسناه امامن مجیر یجیر نا امامن ذاید یذود عنا) چون اینحال بدیدم قلبم از جای برمید واندامم چون سیاب بلرزید از بیم ظالمی که نزدیك ایستاده بود به یمین وشمال نظر می افکندم ونکران عمه خود ام کلثوم بودم که مبادا آغرد آهنك من کند وبسوی من شتابد ناکاه دیدم قصد من کرد از هول بکریختم وچنان دانستم که از وی بسلامت توانم جست از قفایم سرعت کرد وما بین کتفین مرا بانیزه بکوفت چنانکه برروی درافتادم وکوشواره از کوشم بکشید وکوش مرا بدرید ومقنعه ام نیز بربود وخلخال از پایم در آورد وهمی سخت بکریست کفتم ایدشمن خدا برچه میکرئی کفت چکونه نکریم با اینکه جامهٔ دختر پیغمبر را بغارت میبرم کفتم دست باز دارد اینجامه بجای کذار کفت بیم دارم که دیکری در آید وبرباید این بکفت وبنهب وغارت پرداخت چندانکه ملاحف از پشت ما بکشید وبسوی دیکر خیمها روی مینهاد وخون از سرور وی من روان شد و آفتاب بر سرم بتافت وبی خویش در افتادم چون بخود پیوستم عمه ام را نکریستم که بر فراز سرم میکرید ومیفرماید بر خیز تا بنکریم بر این اهل وعیال چه پیش آمد برخاستم وکفتم ایعمه آیا جامه پاره بدست توان کرد که سرخود را از چشم بیکانکان بپوشم فرمود (یا بنتا عمتك مثلك) ای دختر عمه تو نیز چون تومیباشد چون نکران شدم سراونیز برهنه وبدن مبارکش از کعب نیزه سیاه بود پس باتفاق روان شدیم وبهیچ خیمه داخل نشدیم الا آنکه غارت زده ومنهوب بود معلوم باد که ازین کلمه بانتباه معلوم میشود که جناب فاطمه در صغر سن بوده است چنانکه از خبری که در امالی صدوق مسطور است همین معنی میرسد که فاطمه فرمود در اینهنکام جاریهٔ صغیره بودم بالجمله میفرماید وبرادرم علی بن الحسین علیهما السلام

(برروی)

بر روی در افتاده بود واز کثرت جوع وعطش وزحمت رنجوری توانائی جلوس نداشت ما براو بگریستیم وآنحضرت برما گریست ودر اخبار الدول مسطوراست که شمر ملعون باهنگ قتل حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که دریتوقت بیمار بیفتاده بود بیامد زینب دختر علی بن ابیطالب علیه السلام بیرون شتافت وخویشتن را بر آنحضرت بیفکند وگفت سوگند باخدای وی کشته نمی شود تا من نیز کشته نشوم چون شمر اینحال بدید از اندیشهٔ قتل آنحضرت در گذشت در انوارالشهاده مسطور است که چون اهل وعیال امام مظلوم صلوات الله علیهم در آنحال نابسامان درآن بیابان بماندندوشب یازدهم در رسید وهیچکس برایشان رحم نکردی وبرحال ایشان نگران نیامدی سرانجام حضرت زینب خاتون سلام الله علیها فضه را نزد عمر بن سعد به پیام فرستاد که ای عمر ما امشب لباسی وخیمه وفرشی نداریم برما رحم کن ولباسی برای این اطفال بی پدر بفرست که در اینحال درین شب آسایش نداریم آنملعون از نخست اعتنائی نکرد بعد از آن خیمه نیم سوخته برای ایشان بفرستاد زینب علیها السلام آنخیمه را برروی اطفال کشید وبا ام کلثوم فرمود ایخواهر برادرم دیگر شبها بود وعلی اکبر وقاسم وعباس وسایراقربا وبرادران بحال ما توجه داشتند ومارا پاس میداشتند امشب ماغریبیم بیا تا من وتو امشب پاسبانی ایندختران ویتیمان بپردازیم پس در آنشب اطفال همه بخوابیدند مگر زینب وام کلثوم علیهما السلام که باچشم گریان پاسبان بودند ناگاه در دل شب سیاهی شخصی را نگران شدند زینب فرمود کیستی که درین شب برسر اطفال یتیم حسین می آئی پس صدای ناله وآهی بلند شد که ایخواهر من برادرت حسینم که به پرستاری شما آمده ام ایخواهر ما زنده هستیم ودل مادر بارهٔ عیال وایتام خود سوز ناکست بیامده ایم که ایشان را پاسبانی نمائیم این سخن بفرمود واز دیده

ناپديد شد وصداي آنمخدره بگريه بلند گشت

بيان حركت دادن اهل بيت را بجانب كوفه وحكايت مصائبي كه برآنمخدره وارد شده است

بروايت ابن اثير در تاريخ الكامل چون حضرت سيد الشهداء صلوات الله عليه شهيد گشت عمر بن سعد لعنة الله عليه دو روز توقف كرده آهنگ كوفه نمود و بروايت ناسخ التواريخ وتاريخ الكامل وبعضي كتب ديگر عمر بن سعد چون از تقسيم سر هاي شهداء عليهم السلام بپرداخت سوار شد وباجماعتي از لشكر بكنار خيام اهل بيت آمد وبراويت صاحب بحر المصايب از مفاتيح الغيب ابن جوزي در ذيل خبري مفصل مسطور است كه چون آتش بخيام اهل بيت در زدند ايشان در خيمه حضرت سجاد به پرستاري فراهم بودند ناگاه زنان اصحاب سراسيمه با نخيمه روي كردند حضرت زينب خاتون سلام الله عليها را آگاهي دادند آنمخدره با كمال اضطراب روي بحضرت سجاد كرده عرض كرد ايحجت خدا اينك اطفال خرد سال از حرارت نار بخواهند سوخت تكليف اين زنان در اينحال چيست مام زين العابدين سلام الله عليه از شدت مرض توانائي سخنكردن نداشت با دست مبارك اشارت كرد كه بجانب صحرا روي كنيد زينب خاتون بموجب امر مام عليه السلام بعترت طاهره فرمود (عليكن با الفرار) لاجرم زنها و كودكها يكباره باطراف بيا بان شتابان شدند در بحر المصايب از كتاب نجاة الخافقين مسطور است كه در آنحال كه لشكريان اهل بيت را از كنار شهداء جدا مي ساختند حضرت امام زين العابدين عليه السلام از كثرت ناله وافغان بيهوش بيفتاده بود جناب ام كلثوم بپرستاري آنحضرت اشتغال داشت وميگفت ايمحرم بيكسان اي پناه غريبان اي ياد كار رفتگان بر خيز وتماشاي روز محشر كن پس آنحضرت

(بهوش)

بهوش آمده جناب زینب وام کلثوم وفاطمه وسکینه ورقیه وزنانه در برابر مولی امام علیه السلام فراهم شده یکباره هم آواز بدرگاه یزدان بی باز صدای ناله برکشیدند وبیرون از آنکتاب مسطور داشته که جناب زینب خاتون یك یك زنان ودختران را میفرمود بیائید وبرادرم را وداع آخرین گوئید که دیدار بقیامت حوالتست پس اهل بیت بجمله بوداع بیامدند وناله الوداع والفراق بر آوردند وجناب زینب میفرمود

احی ودع یتامی قد اوهنوا ٭ وقد اصحوا باسر الادعیاء
احی هل بعد بعدك لی محام ٭ لقد احذ الزمان بکم حماء
احی اصبحت وهن الطف شلوا ٭ علیك الدهر مشقوق الرداء
یعز علی اسما ان یراها ٭ بارض الطف تبقی کالاماء
وزین العابدین تراه یکبو ٭ بقید وهو فی حر البلاء
احی هذی سکینة من جفاها ٭ تحرر بامتحان وابتلاء

معلوم باد که ایسکلمات وتکرار لفظ احی حواه بلسان مبارك آنحضرت یا زبان حال باشد بجهت کثرت مودت ومحبت است چنانکه در پارهٔ اشعار دیگر نیز که بآنحضرت نسبت داده اند مکرر مذکور میباشد بلکه محبت حضرت زینب وسید الشهداء سلام الله علیهما بمقام دیگر وسیر معنوی دیگر اتصال یافته بود وازین بود که باین خطابه عرض میکرد

اتوهمت یا شقیق فؤادی ٭ کان هذا مقدرا مکتوبا

در کتاب مصابیح البکاء از مصائب المعصومین از فاطمهٔ صغری مسطور است که فرمود عمه ام کلثوم یکبار بهر فرات برفت تا برادرش عباس سلام الله علیه را وداع گوید وآن بدن مبارك را در آن بیابان باهر دو دست وهر دو ورید بریده آغشته

بخون افتاده دید سخت بگریست آنگاه با آنحضرت وداع گفته بدیگر زنان ملحق شد وهم در بحر المصایب مسطور است که جناب ام کلثوم فرمودند چون اهل بیت طاهره بقتلگاه رسیدند وهر یك ببدن چاك شهیدی پیوسته وزاري نمودند وهر يك با حبيب ودانشور خود بر از ونیاز میبودند از آنجمله خواهرم زینب باهزار زبان با امام حسین علیه السلام بیان حال مینمود در آنحال امام زین العابدین را با حالت زار وچشم اشکبار ورنك پریده وقد خمیده بر فراز شتر نشسته وهر دو پاي مبارکش را در زیر شکم شتر بسته دیدم که هر چه میخواهد خود را بر نعش پدر رساند امکان ندارد واز کثرت ملالت مشرف بهلاکت است از بیم بي پناهی بخواهرم زینب آگاهي دادم چون جناب زینب آنحالرا بدید از آن بدن مبارك دست باز داشت وبآنحضرت شتافته عرض کرد اي فروغ دیده همانا تو حجت خدا ومشعل طریق هدی ومحرم حریم کبریا وباعث بقای دنیا وما فیها و سبب آسایش قلوب این اسیراني از چه بردباري نفرماني فرمود ای عمه مگر دیدن این ابدان واجساد طاهره که با آنحال افتاده اند سهل است خصوصاً جسد مبارك حجت خدا وگوشوار عرش کبریا ومشاهدهٔ ذلت این زنان ودختران که ناموس خداوند جهانند مگر آسانست جناب زینب با آن زبان که داشت آنحضرت را تسلیه داد بزیارت پدرش مشرف ساخت وبروایت صاحب انوار الشهاده خیام اهل بیت را بجز خیمه که مخصوص بنماز خانه سیدالشهداء بود غارت کرده بودند واهل حرم بجمله در آن یك خیمه بودند وچون عمر بن سعد بکنار آنخیمه آمد فریاد کرد ای اهل بیت حسین بیرون آئید وگرنه آتش باین خیمه در افکنم زینب از اینحال مضطرب شد وسه مرتبه صدای بر کشید ای عمر از اینکار در گذر ودر دفعه سیم باآنملعون فرمود از خدا بترس واین چند ظلم بر ما روامدار آنخبیث گفت ناچار باید بیرون

شويد واسير كرديد فرمود بيرون نشويم تا مارا بجبر بيرون كنيد آنخبيث فرمانداد كه خيام را آتش زنند فرياد واغوثاه واذلاه وامحمداه واعلياه واحسناه واحسيناه از اهل بيت برخاست وچون آتش بخيام در زدند اهل بيت پيغمبر دهشت زده بيرون بردويدند وباپاي برهنه بمصرع حسين عليه السلام روي نهادند تا بقتلگاه رسيدند ومرور وي را با مشت وسيلي خستند زينب عليها السلام با صوتي حزين وقلبي كئيب ندا بر داشت (وامحمداه صلى عليك مليك السماء هـذا حسين مرمل با الدماء مقطع الاعضاء وبناتك سبايا الى الله المشتكى والى محمد المصطفى والى على المرتضى والى حمزة سيد الشهدآء وامحمداه هذا حسين با العرآء يسفى عليه الصبا قتيل اولاد البغايا ياحزناه ياكرناه اليوم مات جدى رسول الله يا اصحاب محمداه هؤلاء ذرية المصطفى يساقون سوق السبايا) ونيزفرمود (يامحمداه بناتك السبايا وذريتك مقتلة تسفى عليهم ريح الصبا وهذا حسين مجزوز الراس من القفا مسلوب العمامة والردآء بابى من عسكر يوم الاثنين نهبا بابى من فسطاطه مقطع العرى بابى من لاهو غايب فيرتجى ولا جريح فيداوى بابى من نفسى له الفدا بابى من له الهموم حتى قضى بابي من هو العطشان حتى مضى بابى من شيبه تقطر بالدمآء بابى من جده رسول آله السماء بابى من هو سبط نبى الهدى بابى محمدا المصطفى بابى خديجة الكبرى بابى عليا المرتضى بابى فاطمة الزهرآء سيدة النساء بابى من ردت له الشمس حتى صلى) معلوم باد كه لفظ بابى در پارهٔ مقامات براي تعظيم آنكس كه اورا بندبه يا بطريق ديگر نام ميبرند گفته ميشود نه آنكه در تمامت استعمالات معني ظاهر را بخشد چنانكه در اينجا از همين كلمه بابى علياً المرتضي با چند كلمهٔ ديگر توان شناخت بالجمله زينب از در زاري واستغاثت ميفرمايد وامحمداه آفرينندهٔ آسمان بر تو رحمت كند اينك حسين است با اعضاي پاره پاره در خون خويش آغشته اينك دختران تو

هستند که همه اسیر هستند همانا بحضرت خدا ومحمد مصطفی وعلی مرتضي وحمزهٔ سید الشهداء این شکایت وشکوي بایستي وامحمداه اینك حسین است که اولاد زنانش بکشتند ودر این بیابان باد صبایش در نوشت واي بر این حزن واندوه وغم وستوه همانا امروز جدم رسول خدای وفات نموده است ای اصحاب رسول خداي اینك فرزندان رسول خداي باشند که ایشانرا چون اسیران میرانند یا محمداه اینك دختران تواند که اسیرانند اینك فرزندان تواند که قتیلانند وباد صبا بر ابدان ایشان وزانست اینك حسین تست که سر شرا از قفا بریده اند وعمامه وردایش را بغارت برده اند پدرم ومادرم فداي آنکس باد که لشکرش را روز دو شنبه منهوب داشتند وازینکلام میرسد که یا روز قتل سید الشهداء دو شنبه ویا خبر ابن اثیر که میگوید پس از شهادت آنحضرت عمر بن سعد دو روز توقف کرد وبکوفه روي نهاد یا جمعه را بحساب نیاورده اند وشنبه ویکشنبه را توقف کرده و روز دوشنبه حرکت نموده اند ودر حال حرکت خیام مبارك را غارت نموده اند والعلم عند الله با لجمله میفرماید پدر ومادرم فداي آنکس باد که سرا برده اش را سرنکون ساختند پدرم فداي مسافري که نه آنکونه غیبت فرمود که امید مرا جعتي برود ونه چنان مجروحي است که بمداوایش چاره بشود پدرم فداي آنکس باد که جان من مخصوص بفداي اوست پدرم فداي آنکس باد که در اندوه وغم وحزن والم زیست تا در کذشت پدرم فداي آنکس باد که بالب تشنه شهید کشت پدرم فداي آنکس باد که خون فرق مبارکش ازموي همایونش برکذشت پدرم ومادرم فداي کسي باد که جدش رسول خدا وفرزند نبي هدی بود پدرم فداي محمد مصطفی وجانم فداي خدیجه کبری وعلی مرتضي وفاطمهٔ زهرا سیدهٔ

(نساء)

نساء باد جانم فدای آنکس باد که آفتاب از بهرش باز کشت تا نماز بکذاشت
چون حضرت زینب خاتون اینکلمات بکذاشت دوست ودشمن از ناله اش بنالیدند
وزار زار بکریستند وبقول صاحب منتخب آنمظلومه آن چندندبه ونوحه وامثال
اینکلمات را ادا فرمود که اشك از چشم اسبها بر سمهای آنها میریخت معلوم باد
که ازخبر مکشوف می افتد که آنخبر صاحب انوار الشهاده که حضرت زینب
سلام الله علیها فضه خاتونرا در باب لباس وپوشش بعمر سعد مامور کرد بعید
خواهد بود چه تا روز حرکت بحرق خیام وغارت خیمهٔ نماز خانه آنحضرت
موافق نکارش خود صاحب انوار چنانکه مذکور کشت نپرداخته بودند و
بروایت اعثم کوفی چون اهل بیت امام حسین صلوات الله علیه صدای اسب
آنحضرترا بشنیدند کمان همی بردند که مکر آنحضرت از میدان کار زار مراجعت
فرموده اطفال وخواهران آنحضرت از خیمها بیرون دویدند وبدیدند که آن
اسب بیسوار وغرقه بخون باز آمده بدانستند حال چیست آواز نوحه وفریاد
بر آوردند وزینب سلام الله علیها نوحه میکرد وطپانچه بر روی میزد وهمیکفت
وامحمداه صلی علیك ملیك السماء همانا خبرنداری که با حسین توجه رفت وبرچه
صفت اورا بکشتند وجسد مطهرش را در بیابان بیفکندند وامحمداه اهل بیت تو
اسیر شده اند وفرزندان تو در صحرایی فریادرس مانده ودشمن ودوست بر ایشان
میکریند ونیز در بحر المصایب مسطور است که جناب زینب خاتون در کنار نعش
برادر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله عرض میکرد یا جداه ای جد بزرکوار

هذ الذی قد کنت تلثم نحره * امسی نحیرا من حدود صبا ثها
من بعد حجرك یارسول الله قد * القی طریحاً فی ثری رمضا ثها

آنکاه روی بجانب مادرش فاطمهٔ زهرا کرده کفت ایمادر داغدیده وایدختر

پیغمبر برکزیده وبصحرای کربلا نظری برکشا وفرزندت حسین را با سر بریده ودختران خود را با خیمهای سوخته وتازیانها بر سرو کتف یافته ولباس و کوشوارها بغارت رفته در دست کفار چون اسرای دیلم وزنکبار بنکر

یا اماه هذا حسینك غریق بالدماء ＊ وعطشان فی ارض المحنة والابتلاء
افاطم لو خلت الحسین مجدلا ＊ وشمر بنعلیه علی صدره یرقی
وقد جرد الملعون شلت یمینه ＊ ویسراه سیفا لا مما یشبه الترقا

الی آخرها وهم درآنکتاب مسطوراست (ان زینب الکبری دعت باختها ام کلثوم فی لیلة الیوم الذی قد عزم القوم الظلوم فیه علی الارتحال من ارض الطف) یعنی زینب کبری خواهرش ام کلثوم درآنشب که روزش انمردم جفاکار آهنك رحیل داشتند وهمی قصد کرده بودند که از زمین کربلا بار بربندند بخواست و فرمود (یا اختاه تعالی ان نروح الی جسد اخینا الحسین ونودعه) فرمود ایخواهر بشتاب تابقتلکاه شویم وباجسد برادر خود حسین علیه السلام وداع کوئیم پس هر دو تن با چشم کریان برای اینکه دفعهٔ دیکر باآنحضرت وداع کنند روا نشدند وهم درآنکتاب در ذیل خبری که از صاحب مصائب المعصومین در باب سوار کردن امام زین العابدین علیه السلام اهل بیت را از زمین کربلا مسطور میدارد میکوید آنمردم خبیث محض عنا وعبور اهل بیت را بقتلکاه کردانیدند چون حضرت زینب را نظر بر جثهٔ شریف برادرش امام حسین افتاد که بی سر و حرکت درآنزمین بیفتاده فریادی سخت بر کشید وناله از دل برآورد وخواست خویشتن را از روی مرکب برآن بدن مبارك بیندازد امام زین العابدین علیه السلام ندا برکشید ایعمه من ایزینب همچنانکه برفراز ناقه سواری بابرادرت وداع کن ایعمه من ایزینب بر این حالت قید واسیری

من رحمت آور پس زینب خاتون در همانحال که روان بودند با برادرش وداع فرمود ونیز در ترتیب سواری اهل بیت وسوار کردن حضرت زینب خاتون وام کلثوم دیگرنسوان راحتی خدمه را از فضه خادمه حکایتی مبسوط مرقوم میدارد که بهمین اشارت کفایت رفت وبروایت صاحب ریاض الشهاده چون عترت خیر الانام بمصارع شهداء آمدند هریك جسد یرا در آغوش آورده وحضرت زینب جسد مبارك سید الشهدا را در بغل گرفته ببوسید وناله برکشید وبروایت صاحب روضة الشهداء چون جناب زینب کبری برادر خود حضرت سید الشهدا را سلام الله علیهما بر آنحال درخاك وخون غلطیده وعریان وگروه اشقیا را با آنطور شادان بدید ناله از جگر برکشید وچون زن فرزند مرده بنالید (وقالت واجداه واحمداه ولما لحقنا بالحمول تناشرت بنا مقصدات غاب عنها الطوالع ویا لیت شعری هل یبین لیلة بحیث اطمانت بالحبیب المضاجع وکم من هوی اوخلة قد القهم تراما فلم یمنعهم البین مانع کانی غداة البین رهن منیة واحوظماء سدت علیه المشارع) آنگاه خویشتن را برآن سینه مجروح افکند وناله وزاری برآورد وازآن پس روی بمدینه کرد وبحضرت ختمي مآب صلی الله علیه وآله عرضه همیداشت (یارسول الله هذا الحسین الذی قبلته والصقت صدرك علی صدره وتلثم نحره فقد صرع فی الصحرآء مجروح الاعضاء ونحره منحور وصدره مکسور وراسه مقطوع من القفا ورفع علی القنا وجسمه تحت سنابك خیول اهل البغاء واولاد الطلقآء یاجداه نحن اهل بیتك بالذل والهوان فی دار غربة وفی اسر کفرة فجرة) ای رسول خدای این حسین همانست که اورا میبوسیدی وسینه درهم شکسته دربیابان نینوا ودشت کربلا بیفتاده وسرش را از قفا جدا کردند وبرنیزه برافراشتند وجسم مطهرش را پایمال سم اسبهای اهل شقاوت وبنی وفرزندان زناکاران ورانده گان بیفکندند ای جد

بزرکوار ما اهل بیت تو ایم که اینکرنه در دار غربت کرفتار ذلت وهوان واسیر مردم کافر وفاجران هستیم پس از کریه وزاری آنمخدره دوست ودشمن بکریست ومماند وشفیق سوکوار کشت ودر بحرالمصایب مسطور است که چون اهل بیت بقتلکاه رسیدند وخویشتن را از فراز شتران بیفکندند زینب کبری سلام الله علیها درمیان کشتکان همی تفحص فرمود تا جسد مبارك برادرش حسین علیه السلام را بعلامات غریبه وجراحات عدیده بیسروجامه دریافت وفریاد وا اخاه واسیداه بر کشید وعرض کرد یا رسول الله

هـذا الذی قد کنت تلثم نحره * امسی نحیراً من حدود صبائها

من بعد حجرك یارسول الله قد * القی طریحا فی ثری رمضائها

فوا کبدامن هجر من لایجیبنی * ومن عبرات مالهن فنـاء

وهم در آنکتاب از مصایب الابرار مسطور است که از آن پس آنمخدره بمادرش فاطمه زهرا سلام الله علیهما عرض کرد وشکایت نمود که ایما در بکربلا کذری و باهل وعیال حسینت نظری فرمای از منتخب مرویست که آنمخدره همچنان میکریست تا از بکای اوجمله منافقان بکریستند درینحال ملعونی بیامد وبا کعب نیزه چنان برشانه اش بزد که برزمین افتاد وقهراً اورا حرکت داد وآنمخدره بآن جسد مبارك کفت (اودعك الله عزوجل یا ابن امی یا شقیق روحي فان فراقي هذا لیس عن ضجر ولاعن ملالة ولکن یا ابن امی کما تری یا نور بصری فاقرء جدی وابی و امی واخی منی السلام ثم اخبرهم بما جری علینا من هؤلاء القوم اللئام) یعني ترا بخدای عزوجل میسپارم ای پسر مادر من ای پارهٔ جان من همانا این دوری که از تو روی مید هدنه آنست که بجهت ضجر وملالت باشد لکن برای آنست که نکران هستي یعني بزجر وعنف میبرند ای پسر مادر من ایروشني چشم من جد من وپدرم

(ومادرم)

ومادرم وبرادرم را از من سلام برسان واز آنچه ازين مردم لئيم زبون برما رسيد بايشان عرضه دار وبروايت صاحب بيت الاحزان جناب ام كلثوم را در قتلگاه نديدند صدائي از كنار فرات بشنيدند معلوم شد برسر نعش حضرت عباس زاري ميكند وهم در بحر المصايب مسطور است كه چون شمر خواست سكينه را از كنار نعش پدرش دور كند زينب عليه السلام فرمود واي برتو اى شمر خداي دستت را قطع كند هركاه سكينه ببوسيدن تن بيسر پدر قناعت كند ممانعت كردن وي ظلم است ونيز در بحر المصايب ومقتل ابي مخنف از جناب ام كلثوم مرويست كه چون سنان بن انس وخولي اصبحي وشمر ذالجوشن عليهم اللعنه روي بخيمها نهادند سر امام صلوات الله عليه با ايشان بود وآن مردم ستمكار نكوهيده عاقبت بقتل برادرم مفاخرت همي كردند خولي ملعون همي كفت من تير بحلق بيفكندم واز اسبش در افكندم وسنان ملعون ميكفت من ضربت بر فرقش زدم وسر مباركش را شكافته از پاش در آوردم شمرنا پاكزاده ميكفت من سر شرا از بدن جدا كردم وتنش را بيسر برزمين افكندم وهم در آنكتاب از كتاب نجاة الخافقين مسطور است كه در آنحال كه جناب عصمت مآب زينب خاتون سلام الله عليها در كوشهٔ خيمه سر برزانوي اندوه نهاده بانديشه آن زنان بيشوهر ودختران بي پدر وسيد سجاد خسته جكر بود ناكاه كنيزكي از كنيزكان صيحه زنان والامان كويان بخيمه درآمد وعرض كرد ايخاتون من اي يادكار رفتكان اي پرستار يتيمان وبيوه زنان اينك سپاه شقاوت پناه كوفه اند كه بتاراج خيام تازان وشتابان هستند وهم در آنكتاب از كتاب مفتاح البكاء مرويست كه حميد بن مسلم كفت چون آتش در خيمها بلندى وفزايش كرفت (رايت امراة القت نفسها على النار فجائت بجسد كانه ميت ورجلاه تجران على الارض) يعني زني را نكران شدم كه خويشتن

را در آن آتش شعله ور بیفکند وجسد را یاورد که کفتي مرده است و هردو پایش بر زمین میکشید کفتم این جاریه کیست کفتند زینب دختر امیر المؤمنین است کفتم این بیمار کیست کفتند علی بن الحسین علیهم السلام است وچون آنجاریه را نظر بپسر سعد افتاد فرمود ای پسر سعد خداوند نسلت را قطع نماید آیا پدرت سعد تورا باینکار وصیت نهاده بود وهم درآنکتاب از منتخب مرویست که درآنحال که شمر وجماعتي باآهنك سید سجاد بتاختند وممنوع شدند ام کلثوم از این حال بکریست واین شعر بفرمود

یا سائلي عن فتیة صرعوا ＊ بالطف اضحوا رهن اکفان

وفتیة لیس یجادی بهم ＊ بنوعقیل خیر فرسان

ثم بعورة واخیه معا ＊ فذکرهم هیج احزاني

من کان مسرورا بما مسنا ＊ او شامتا یوما بما شان

لقد ذللنا بعد عز فما ＊ یرفع ضیما حین یغشاني

وهم در آن کتاب از کتاب مبکی العیون مسطور است که روزي جناب زینب خاتون از حضرت سید الشهداء سلام الله علیهما سؤال کرد ای برادر مصیبت تو بزرکتر است یا مصیبت حضرت آدم فرمود ایخواهر آدم بعد از فراق حواء بوصال رسید اما من بعد از فراق جد ومادرم شهید خواهم شد عرض کرد مصیبت تو با خلیل خدا چکونه است فرمود آتش بروي کلستان شد اما آتش حرب من سوزان کردد و کفت باز کریا چکونه باشد فرمود ز کریا را دفن کردند اما مرا مدفون نمي کنند سهل است اسب بر بدن من میتازند عرض کرد با یحي پیغمبر چکونه است فرمود اکرچه سر یحي را بظلم بریدند اما اهل بیتش را اسیر نکردند لاکن پس از شهادت من اهل وعیال وخواهران مرا اسیر کنند عرض کرد

با ایوب چکونه است فرمود زخمهاي او مرهم پذیر شـد وبه کردید اما زخمهاي
من به نخواهـد شـد این است حضرت زینب در قتلکاه با سوز وآه بهمین مطلب
اشارت میکرد وهم در نورالعین مسطور است که چون انکروه لئام بنهب خیام پرداخته
طنابها را باحد وحام پاره همي ساختند جناب ام کلثوم بیرون آمد وفرمود (یا ابن
سعد الله یحکم بيننا وبينك ويحرمك شفاعة جدنا ولا يسقيك من حوضه كما فعلت بنا
وامرت بقتل سبط الرسول ولم ترحم صبيانه ولم تشفق على نسائه) ای پسر سعد
خداي در میان ما وتو حکم میفرماید وتورا از شفاعت جد ما وآشامیدن از حوض
کوثر محروم میدارد چنانکه تو با ما نیز این معامله کردي وآب فرات را از ما باز
داشتي وبقتل پسر پیغمبر فرمان کردي وبکودکانش رحم نکردي وبر پردکیانش
شفقت نمودی وآن ملعون بآنحضرت ملتفت نکشت بالجمله ابو اسحق در نورالعین
میکوید بعد از آن حضرت زینب با ابن سعد فرمود (یا بن سعد لم لم تدعونا) از
چه روی مارا بخویش نمیکذاري کفت میخواهم شمارا نزد عبیدالله زیاد برم فرمود
(يا بن سعد بالله عليك مربنا على جسد الحسين حتى تودعه قبل الفراق) ای پسر
سعد تورا بخدا سوکند میدهم که مارا بر کشتهٔ حسین عبور ده تا پیش از آنکه
از حضرتش مفارقت جوئیم باوی وداع کنیم پسر سعد کفت سمعاً وطاعةً
واهل بیت اطهار را بر آن جسد مطهر عبور داد چون ایشان آن تن بیسر را
بدیدند صیحه وناله بر کشیدند وزینب سلام الله علیها بکریستي واین شعر بخواندي
(لقد حملتنا فی الزمان نوائبه) چنانکه از این پیش این اشعار مکتوبا بحضرت
ام کلثوم مسطور کشت ودر کتاب بحرالمصائب مسطور است که جناب ام کلثوم
میفرماید که مرا در خاطر بود که برادرم جامهٔ کهنه بخواست عمدا با خواهرم
حضرت زینب نزدیك جسد مطهرش برفتیم دیدیم بني امیه آنجامـه کهنه را نیز

بشارت برده وبدن مطهر برادرم را در میان خاك وخون عریان افکنده اند بالجمله چون بامر عمر بن سعد ماموون اهل بیت را از قتلگاه بیرون آورده بآنحال بیسامان بر نشاندند وروان داشتند وجناب زینب خاتون پس از چندی ناله وندبه روی باهل کوفه وشام فرمود (قالت یا اصحاب محمد هؤلآء ذریة المصطفی یساقون سوق السبایا ووا ویلاه وواحزناه الیوم مات جدنا محمد المصطفی والیوم مات ابونا علی المرتضی وامنا فاطمة الزهراء واخونا حسن المجتبی) ای امتان پیغمبر آخر ما ذریهٔ پیغمبر شمائیم که چون اسیران میبرند آنگاه متوجه شیعیان ومحبان شده ایشانرا مخاطب داشته فرمود (ایا شیعتنا ابکوا علی الغریب الذی کافوره بالتراب ومنع من مآء الفرات وغسله بالدماء ومطروح فی کربلاء ای شیعیان ما گریستن کنید بر آن امام غریبی که خاکش کافور او بود واز آب فراتش منع کردند و خونش غسلش بود ودر کربلا بیفتاده است وچون آنحضرت از کلمات خود واشعار خود بپرداخت ام کلثوم سلام الله علیه صیحهٔ بر کشید وبخواندن اینشعر پرداخت

الایا اخی قد سبتنا الاعادیے ٭ مثل سبی العبید بین البوادیے
قد سبوا مهجتی بقتل حسین ٭ وهو سؤلی وبغیتی ومرادیے
ابن بنت الرسول وابن علی ٭ فهوهادی الوری لطریق الرشاد
ثم اعلوا براسه فوق رمح ٭ له نور کمقدح الزناد
وبنی احمد یقادون قهرا ٭ بطعن الاعادی علی الاجساد
وکذا نحن بعد کم تهتکونا ٭ ورمونا بعقدهم والعناد
ما رعوا حرمة الممجد احمد ٭ سیدا فاق بالهدی والرشاد
ظلموا فاطمة البطول وعاقوا ٭ جدنا منهم بکل عناد
وعلی المرتضی فقد فجعوه ٭ بحسین ورهطه فی الجلاد

(یا ابن)

یاابن سعد قدار تکبت ذلا ٭ ونارا من الله یوم المعاد

راقم حروف کوید ممکن است این کلمات واشعار در مقامي دیکر کذشته باشد و الله اعلم ونیز در کتاب بحرالمصایب از مخزن وغیره مسطور است که چون جناب ام کلثوم آن بدن پا کرا بر آن خاك تا بناك بدید ونکران شد که باد بر آن بدن وزان است وخاك بر آن افشان بي اختیار خودرا از فراز شتر بر زمین افکنده جسد مطهر را در بر کشیده وبا کریه وزاری فرمود (یا رسول الله انظر الی جسد ولدك ملقی علی الارض بغیر غسل و کفنه الرمل الساقی علیه وغسله دمه الجاری من وریدیه) یعني ایرسول خدا بنکر بجسد فرزند خود که بدون غسل بر زمین افتاده است کفنش ریکي است که بادش بروی بیفشانده وغسلش خونیست که از دورك کردنش جاریست (وهؤلاء اهل بیته یساقون فی سبی الذل ولیس لهم مانع عنهم الاذی ورؤس اولاده مع راسه الشریف علی الرماح کالاقمار) اینك اینجماعت اهل بیت اوهستند که ایشانرا مانند اسیران روان داشته اند وهیچکس حامی ایشان نیست وسر مبارك اوباسر هاي فرزندانش مانند ماهها بر سر نیزها میباشد بالجمله چون آنمردم کافر را بر آنمظلومه خونین جکر نظر افتاد اورا باجبر وآزار بر شتر سوار کردند ورا هسپار داشتند در حالتي که میکریست وهم صاحب بحرالمصایب از مفتاح البکاء وبعضي کتب مراثي این ابیاترا بحضرت ام کلثوم سلام الله علیها نسبت داده اند که درآنوقت که برادرش امام حسین علیه السلام را بر آنحالت در زمین کربلا افتاده بدید بکریست وقرائت فرمود

ایا جدنا نشکو الیك امیة ٭ فقد بالغوا فی ظلمنا وتبدعوا

ایا جدنا لو ان رایت مصابنا ٭ لکنت تری امرالهالصخر یصدع

ایا جدنا هذا الحسین معفر ٭ علی الترب مجزوز الورید یقطع

فجثمانه تحت الخیول و راسه ٭ عنادا باطراف الاسنة یرفع
ایا جدنا لم یترکوا من رجالنا ٭ کبیرا ولا طفلا علی الثدی یرضع
ایا جدنا لم یترکوا لنسائنا ٭ خمارا ولا ثوبا ولم یبق برقع
ایا جدنا سرنا عرایا حواسرا ٭ کانا سبایا الروم بل نحن اوضع
ایا جدنا لو ان ترانا اذلة ٭ اساری علی اعدائنا نتضرع
ایا جدنا نسترحم القوم لم نجد ٭ شفیعا ولا من ذا الاسائة یدفع
ایا جدنا زین العباد مکبل ٭ علیل سقیم مدنف متوجع

در مهیج الاحزان مسطور است که چون حضرت زینب خاتون سلام الله علیها بدن شریفش را بآن طور عریان وپاره پاره دید نعره برکشید که هذا حسین انیست حسین ونیز صاحب مهیج اینکلماترا که در اینجا نظماً بجناب ام کلثوم منسوب شد بطریق مذکور داشته تواند بود دیگران بنظم در آورده باشند واختلاف اخبار در این موارد نه آنچند است که برثبوت یکی حکم توان کرد

﴿ بیان غم واندوه وپریشانی حال امام زین العابدین صلوات الله علیه ﴾
﴿ از دیداران اجساد مطهره وخبر زینب خاتون از حدیث ام ایمن ﴾

چنانکه از این پیش این بندهٔ حقیر در ذیل کتاب احوال زین العابدین علیه السلام مسطور داشته ونیز در اغلب کتب معتبره وارد است اینحدیث چنان است که قدامة بن زائده از پدرش زایده روایت کند که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود بمن رسید ای زایده که تو قبر ابی عبد الله سلام الله علیه را زیارت میکنی عرض کردم چنان است که بعرض رسید فرمود چگونه اینکار کنی با اینکه تورا در خدمت آن سلطان که روا نمیدارد ومقبول نمیشمارد از هیچکس دوست داشتن مارا وفزونی دادن مارا وبیان نمودن فضایل مارا وادای حقوق واجبهٔ مارا بر این

امت مکانت ومنزلتي است عرض کردم سوکند با حداوند در انکار وکردار جز پرورد کار قهار ورسول مختار را نکران نیستم واز ستیزهٔ هیچکس بیناك نباشم وهر مکروهي حطیر در اینراه برمن فرود آید حقیر شمارم فرمود سوکند باحداي آنچه کوئي چنانست که کوئي یعني این سخن بعقیدت کذاری و دراینراه هر رنجي فرود آید سهل باید شمرد عرض کردم سوکند باخداي همین است که کوئي پس آنحضرت سه دفعه اینکلمه بفرمود ومن نیز سه کرت این سخن بکذاشتم آنحضرت فرمود بشارت باد تورا پس باد تورا تا سه دفعه وفرمود تور بحدیثي خبر بدهم که از اخبار واحادیث نخبهٔ مخزونهٔ ماست مکشوف باد تواند بود که اینکه امام علیه السلام این حدیث شریفرا اینکونه تجلیل وتفخیم میفرماید از این روی باشد که بر اخبار مغیبات متعدده مشتمل است وعقول مردم عوام از تصدیقش عاجزاست ونیز میتواند بود که بسبب تعریف از مقامات شهدای طف باشد چنانکه اجمالا بآن اشارت میشود بالجمله میفرماید همانا چون در کربلا بما رسید آنچه رسید و پدرم وآنانکه در خدمتش حضور داشتند از فرزندان و برادران وسایر کسان آنحضرت بدرجه شهادت ارتقاء یافتند وحرم محترم وزنان اورا برجهاز شتران برنشاندند وهمي خواستند مارا بسوی کوفه کوچ دهند من در نظاره بودم وهمهٔ شهداء در خاك وخون افتاده ومدفون پوشیده نیستند اینحالت واین اوضاع درسینه ام باری کران بیفکند وقلق واضطرابم شدت کرفت چندانکه همي خواست جان از تنم بیرون شود چنانکه در اینحال پریشان برعمه ام زینب کبری دختر علي علیه السلام اشکار کردید (فقالت مالي اراك تجود بنفسك یا بقیة جدي وابي واخوتي) پس کفت ای یادکار جد من وپدر وبرادر من چیست ترا که تورا بجان خود بازی مینکرم یعني همي خواهي جان بسپاری کفتم چکونه فزع وزاری نکنم با اینکه پدر

بزركوار وسيد والا تبار خويش وبرادران واعمام وعم زادكان وكسان خود را در
ميان خاك وخون مينكرم كه در اين بيابان ايشانرا بيفكنده اند وجامه از تن
ايشان بيرون كرده اند وهيچكس در صدد دفن و كفن ايشان نيست واجساد
ايشان را در خاك نكرده اند نه كسي را بسوى ايشان نظرى ونه كسي را بكوي
ايشان كذري است كويا ايشان را از كفار ترك وديلم ميشمارند (فقالت لايجزعنك
ما ترى فوالله ان ذلك لعهد من رسول الله الى جدك وابيك وعمك ولقد اخذالله
ميثاق اناس من هذه الامة لاتعرفهم فراعنة هذه الارض وهم معروفون فى اهل
السموات انهم يجمعون هذ الاعضآء المتفرقة فيوارونها وهذه الجسوم من المضرجة
وينصبون لهذ الطف علما لقبرابيك سيد الشهدآء عليه السلام لايدرس اثره ولا
يعفور سمه على كرور الليالى والايام وليجتهدن ائمة الكفر واشياع الضلالة فى
محوه وتطميسه فلايزداد اثره الاظهورا وامره الا علوا) معلوم باد كه از اينحديث
شريف ميتوان مكشوف داشت كه علو مقام و منزلت و رفعت درجه و مرتبت
حضرت زينب خاتون صلوات الله عليها تا بچه مقدار است كه اولا داراى چنين
اسرار واخبار مخزونه است ونيز داراى چنين علم وبرد باريست كه درجنبهٔ نسوانيت
امام عليه السلام كه بروى وجملهٔ آفريدكان سمت رياست وبرترى ونكاهبانى واولويت دارد
واورا آن حلم وبرد باريست كه حلم وبرد باري در سايه اش غنودن وآسودن خواهند
ومع ذلك در مشاهدات آن احوال بآنحال در آيد ونصيحت وتسليت فرمايد و
بچنين كلمات مبادرت جويد تواند بود امام عليه السلام محض باز نمودن عظمت و
خطر آنحال بآنحال نمايش ميجويد وبدانكونه سخنان كذارش ميكيرد يا براي اظهار
مقامات حضرت زينب سلام الله عليها باين ظهور متظاهر ميكردد تا جهانيان از
بارهٔ مراتب آنمخدره آكاهي يابند وتا قيامت مذاكره نمايند بالجمله حضرت زينب

(كفت)

كفت از آنچه بيني درجزع مباش سوكند باخداي اينعهد وپيمانيست كه از رسول خداى بجدتو وپدر تو وعم تو استوار افتاده است وخدايتعالى عهدوميثاق كروهي ازين مردمان راكه فراعنه اين زمين نميشناسند ايشانرا واهل آسمان بحالى ايشان عارف هستند ودست ايشان بخون اين شهيدان آلايش نيافته ماخوذ داشته تا اين اعضاى پراكنده واجساد پاره پاره را فراهم كردانيده در خاك مدفون كنند وبرقبر ضريح مقدس سيد الشهداء عليه السلام نشاني وكنبدي بر خواهند كشيد كه از مرور ايام ولیالي وكرور از منه ودهور فرسوده نكردد وهر چند روز كاران در از وزمانهاي دير باز برآن بي سپرآيد آثارش محو نكردد وهركزش نشان از ميان نرود وهرچند پيشوايان كفر واعيان ضلالت در محو آن بكوشند ظهورش بيشتر و نمايشش فزونتر ورفعتش برتر كردد امام زين العابدين عليه السلام فرمود اينعهد واينخبر چيست (فقالت حدثتني ام ايمن ان رسول الله صلى الله عليه زار منزل فاطمة فى يوم من الا يام فعملت له جريرة واتاه علي عليه السلام بطبق فيه تمر ثم قالت ام ايمن فاتيتهم بعس فيه لبن وزبد فاكل رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى وفاطمة والحسن والحسين من تلك الجريرة وشرب رسول الله صلى الله عليه وآله وشربوا من ذلك اللبن ثم اكل واكلو من ذلك التمر والزبد ثم غسل رسول الله صلى الله عليه وآله يده وعلي يصب عليها الماء فلما فرغ من غسل يده مسح وجهه ثم نظر الى على و فاطمة والحسن والحسين نظرا عرفنا منه السرور فى وجهه رمق بطرفه نحو السماء مليا ثم وجه وجهه نحو القبلة وبسط يديه يدعو ثم خر ساجدا وهو ينشج فاطال النشوج وعلا نحيبه وجرت دموعه ثم رفع راسه واطرق الى الارض ودموعه تقطر كانها صبوب المطر فحزنت فاطمة وعلى والحسن والحسين وحزنت معهم لما راينا من رسول الله صلى الله عليه وآله وهبناه ان نسئله حتي اذا طال ذلك قال له على عليه

السلام وقالت له فاطمة مايبكيك يا رسول الله لا ابكى الله عينيك فقد اقرح قلوبنا ما
ارى من حالك فقال يا اخي وقال المزاحم وابن عبدالوارث فى حديثه هٰهنا فقال يا
حبيبي اني سررت بكم سرورا ما سررت مثله قط واني لانظر اليكم واحمد الله
على نعمته على فيكم اذ هبط على جبرئيل فقال يا محمد ان الله تبارك وتعالى اطلع على
ما فى نفسك وعرف سرورك باخيك وابنتك وسبطيك فاكمل لك النعمة وهناك
العطية بان جعلهم وذرياتهم ومحبيهم وشيعتهم معك فى الجنة لا يفرق بينك وبينهم
يحبون كما تحبي ويعطون كما تعطى حتي ترضي وفوق الرضي على بلوى كثيرة تنالهم فى
الدنيا ومكاره تصيبهم بايدي اناس ينتحلون ملتك ويزعمون انهم من امتك براء من
الله ومنك خبطا خبطا وقتلا قتلا شتى مصارعهم نائية قبورهم خيرة من الله لهم ولك
فيهم فاحمد الله عز وجل على خيرته وارض بقضائه فحمدت الله ورضيت بقضائه بما
اختاره لكم ثم قال جبرئيل يا محمد ان اخاك مضطهد بعدك مغلوب على امتك متعوب
من اعدائك ثم مقتول بعدك يقتله اشر الخلق والخليقة واشقى البرية نظير عاقر الناقة
ببلد تكون هجرته اليه وهو مغرس شيعته وشيعة ولده وفيه ايضاً على كل حال يكثر
بلويهم ويعظم مصابهم وان سبطك هذا واومأ بيده الى الحسين مقتول فى عصابة من
ذريتك واهل بيتك واخيار من امتك بضفة الفرات بارض تدعى كربلاء من اجلها
يكثر الكرب والبلاء على اعدائك واعداء ذريتك فى اليوم الذى لا ينقضى كربه
ولا تفنى حسرته وهى اطهر بقاع الارض واعظمها حرمة وانها لمن بطحاء الجنة
فاذا كان ذلك اليوم الذى يقتل فيه سبطك واهله واحاطت بهم كتائب اهل الكفر
واللعنة تزعزعت الارض من اقطارها ومادت الجبال وكثر اضطرابها واصطفقت
البحار بامواجها وماجت السموات باهلها غضبا لك يا محمد ولذريتك واستعظاما
لما ينتهك من حرمتك ولسرما يكافئ به ذريتك وعترتك ولا يبقى شئ من ذلك

الا يستاذن الله عزوجل فى نصرة اهلك المستضعفين المظلومين الذى هم حجة الله على خلقه بعدك فيوحى الله الى السموات والارض والجبال والبحار ومن فيهن انى انا الله الملك القادر الذى لايفوته هارب ولايعجزه ممتنع وانا اقدر فيه على الانتصار والانتقام وعزتى وجلالى لاعذبن من وتر رسولى وصفيى وانتهك حرمته وقتل عترته واستحل حرمته فاذا برزت تلك العصابة الى مضاجعها تولى الله عزوجل قبض ارواحها بيده وهبط الى الارض ملائكة من السماء السابعة معهم انية من الياقوت والزمرد مملوة من ماء الحيوة وحلل من حلل الجنة وطيب من طيب الجنة فغسلوا جثثهم بذلك الماء والبسوها الحلل وحنطوها بذلك الطيب وصلى الملائكة صفاً صفاً ثم يبعث الله قوما من امتك لايعرفهم الكفار ولم يشركوا فى تلك الدمآء بقول ولا فعل ولانية فيوارون اجسامهم ويقيمون رسما لقبر سيد الشهداء بتلك البطحاء يكون علما لاهل الحق وسببا للمومنين الى الفوز وتحفه ملائكة من كل سماء مأة الف ملك فى كل يوم وليلة ويصلون عليه ويسبحون الله عنده ويستغفرون الله لزواره ويكتبون اسماء من ياتيه زآئرا من امتك متقربا الى الله واليك بذلك واسماء ابائهم وعشايرهم وبلدانهم ويوسمون بميسم نور عرش الله هذا زاير قبر سيد الشهداء وابن خير الانبياء فاذا كان يوم القيمة سطع فى وجوههم من اثر ذلك الميسم نور تغشى فيه الابصار يدل عليهم ويعرفون به وكانى بك يا محمد بينى وبين ميكائيل وعلى امامنا ومعنا من ملائكة الله مالا يحصى عدده ونحن نلتقط من ذلك الميسم فى وجهه من بين الخلائق ننجيهم الله من هول ذلك اليوم وشدايده وذلك حكم الله وعطآءه لمن زار قبرك يا محمد او قبر اخيك اوقبر سبطيك لايريد به غير الله عزوجل وسيجد اناس حقت عليهم من الله اللعنة والسخط ان يعفو رسم ذلك القبر ويمحو اثره فلا يجعل الله تبارك وتعالى لهم الى ذلك سبيلا ثم

قال رسول الله صلی الله علیه وآله فهذا ابکانی واحزننی) مکشوف باد که چون اینحدیث مبارك بر بعضی مسایل شریفه واخبار غیبیه اشتمال دارد پیش از آنکه بترجمه آن شروع رود برای بصیرت مطالعه کنندکان این کتاب مستطاب بپارهٔ اشارت میرود از آنجمله اینست اینکلام حضرت زینب سلام الله علیها (وینصبون لذلك الطاف علما لقبر ابیك) خبر از غیب میدهد که شهدا را مدفون مینمایند و مباشرین این امر مردمی نیکو وصالح وغیر ازین کسان خواهند بود وهم باز مینماید که برای این قبر علامتی عالی برمی‌آورند ونیز معلوم میفرماید که در سالیان دراز وزمانهای دیر باز نشانش فرسوده ومحونمی شود ونیز باز مینماید که جمعی از ائمه کفر که مثل متوکل عباسی است که خلیفه بود وپیشوا و مردمی دیکر زعمها برخود مینهند واجتهاد میورزند که رسم ونشان این قبور را بر افکنند وهم خبر میدهد که بمقصود خود نمیرسند ونیز باز میرساند که بعلاوه براینکه میخواهند و نمیتوانند آثار وآیات وعلامات وشرافت وجلالت این قبر مطهر روز تا روز بیشتر نمایش کیرد چنانکه تا کنون که سلخ ذیقعدة الحرام سال یکهزار وسیصد وچهارده هجریست تمام آنچه فرموده اند ظاهر وآشکار است چنانکه در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام مسطور افتاده ودیکر در آنجا که از شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام واشارت باینکهٔ کوفه هجرتکاه آنحضرتست ونیز آنشهر مغرس شیعیان آنحضرت وشیعیان اولاد آنحضرت است ونیز اشارت باینکه بلوی ومصیبت ایشان در این شهر بزرك وعظیم خواهد بود وهم اخبار باینکه امام حسین علیه السلام باجماعتی از ذریه واهل بیت رسول خدای صلی الله علیه وآله واخیار امت آنحضرت درکنار فرات در زمینی که بکربلا موسوم است شهید خواهند شد واجساد مطهره ایشانرا جمعی از ابرار این امت دفن مینمایند

(ونیز)

ونیزخلق جهان تاپایان روز کار بزیارت این قبور منوره مشرف میشوند وبرورونق وعظمت آن افزوده میشود وهمچنین خبردادن از اینکه قبور مقدسهٔ رسول خدا وامیر المؤمنین وحسنین علیه السلام زیارتکاه مردم روز کار خواهد بود ودیکر از اسیر شدن اهل بیت اطهار در شهر کوفه تمامت این روایات اخبار از اخبار غیبیه است وهم در اینحدیث مبارك آن فضل وفضیلت که برای شیعه ثابت میشود از تمامت اخباری که درین باب وارد است عظیمتر است وهم از تقدم لفظ محبین بر شیعه باز نموده آید که مناط تشیع محبت است وهم امیدواری دوستان اینخانوادهٔ جلیله باز نموده آید وهم از اینکلمهٔ طیبهٔ (وهی اطهر بقاع الارض واعظمها حرمة وانها لمن بطحاء الجنة) فضیلت اوض کربلا وافضیلت آن بر کعبه چنانکه سید بحر العلوم اعلی الله مقامه میفرماید

ومن حدیث کربلا والکعبه ٭ لکربلا بان علوالرتبه

معلوم میشود وشرح اینکه کربلا از بطحاء جنت است برتفصیل نزول اجزای سلسله بدویه است باجزای سلسله عودیه بااختلاف صور بحکم اختلاف نشاءت وتعدد مواطن چنانکه جماعتی که ملائکه را عقول ونفوس میدانند وبحکم شرع وضرورت اسلام تجسم آنهارا قایل هستند حفظ جسمانیت را بحفظ مرتبه منوط میدانند وشرح اینکلام از سیاقت مقام بیرونست وازین پیش در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام باخباریکه بشرافت این زمین سعادت قرین دلالت دارد اشارت شد ونیز مکشوف باد که ازینکلام شرافت نظام (فولی الله قبض ارواحها بیده) آشکار میشود که اشارت بمقام شامخی است که نفی واسطه ورفع حجاب وکشف غطا بالمره باشد همانا چون بعد المیان واسطه درمیان نبود و بحکم اینکه مقامی اشمخ ودرجه ارفع ازو نیست پس ملائکه وملك الموت فرود تر

از مقام ایشان رافع هستند وخدای عالم بلاواسطه ارواح طیبه ایشانرا قبض فرماید (فقبضناه قبضا یسیرا) وهم ازینکلام معجز نظام (مملوة من ماء الحیوة) زندکانی ابدی جاودانی این ابدان طیبه وبقای ایشان بفناء در مقام احدیت روشن شود زیرا که چون فنای فی الله را نایل شدند بقای بالله را حاصل نمودند بالجمله دقایق ولطایف کلام ابحدیث مبارك از آن برتر است که در چنین مقامات مسطور یا در نظر هرکس اندر آید خداوند وراسخون در علم بهتر دانند اکنون بترجمهٔ آن شروع میشود میفرماید زینب سلام الله علیها کفت حدیث کرد مرا ام ایمن که رسول خدای صلی الله علیه وآله روزی از روز کار بدیدار فاطمه سلام الله علیها شرف قدوم ارزانی داد فاطمه زهراء از بهرش حریرهٔ ترتیب داد وعلی مرتضی سلام الله علیه طبقی از خرما خدمتش را تشریف ساخت ومن قدحی از شیروزبد حاضر نمودم رسول خدای وعلی مرتضی وفاطمهٔ زهراء وحسن مجتبی وحسین سیدالشهداء صلوات الله علیهم اجمعین از آنحریره بخوردند واز خرما وشیر وسر شیر تناول فرمودند آنکاه علی علیه السلام آب بر دست همایون فرستادهٔ ایزد بیچون بریخت وشست چون پیغمبر فراغت یافت چهرهٔ مبارکرا بادست شریف بسود وشادمان دیداری بدیدارایشان برکشود چنانکه نشان خرمی وشاد خواری از دیدار مبارکش دیدار همی شد سپس روی بآسمان کرد وبآسمان نکران کشت وازآن پس روی بقبله اورد وهر دو دست مبارك بدعا بر کشود واز آن پس بسجده سر نهاد و کریستن بروی چیره کشت وآواز کریه اش برشد ودیدکانش جاری کردید وچون از سجده سر بر کرفت از دیدکان مبارکش آب چون باران روان بود اهل بیت و من ازینحال دراندوه وملال شدیم واز هیبت وحشمتش ازین روی پرسیدن نداشتیم چون براینحال مدتی بطول برفت حضرت امیرالمؤمنین وفاطمه علیهما السلام عرض

(کردند)

کردند این کریستن از چیست که خدای چشمت را کریان ندارد فرمود ای برادر من وبروایتی الحبیب من همانا از حضور شما وانجمن شما شاد مان آمدم وآنکونه خرم شدم که هرکز چنان سرور نیافته بودم در اینحال که در شما نکران وخدایرا بر این نعمت شکر کذاران بودم ناکاه جبرئیل بر من فرود آمد و کفت خداوند تبارك وتعالی بر سرور وشاد مانی تو مطلع کردید ونعمت را برتو تمام کردانید واین عطیت کرامی را بر تو کوارا فرمود ومقرر ساخت که ایشان و ذریات ایشان و دوستان وشیعیان وپیروان ایشان باتو در جنان جاویدان بماشد ودر میان تو و ایشان جدائی نیفکنند همان تحیت یابند که تو یابی همان عطیت بینند که تو بینی آنچند که تو خرسند کردی لکن بلیات ومصایب کثیره ایشانرا در سپارد ودر دار دنیا بکارهی عظیم از مردمی که دین تورا از روی باطل بخویش نسبت دهند دچار شوند وانمردم چنان کمان میبرند که در شمار امت تو هستند بااینکه از خدای وتو بری وبیزار میباشند وایشان اهل بیت تورا هریکرا در مکانی بضرب شدید وقتل در آورند و مصارع وقبور ایشان از هم دور وجدا باشد وخدایتعالی این مصیبت را از بهر ایشان اختیار فرموده است تا موجب ارتفاع درجات ایشان کردد پس یزدانرا بر آنچه از بهر ایشان خواسته سپاس بکذار وبقضای او خشنود باش پس یزدانرا سپاس کذاشتم ودر آنچه از برای شما خواسته خشنود شدم آنکاه جبرئیل کفت یا محمد همانا برادرت علی علیه السلام بعد از تو بسبب تقویت دین ونکاهبانی آئین تو بدست اشقیای امت تو مقهور ومغلوب ومقتول خواهد کردید واورا زبون ترین مردمان وشقی ترین آفریدکان که نظیر پی کننده ناقهٔ صالح است در آنشهر که هجرتکاه اوست یعنی شهر کوفه شهید خواهد کرد وآنشهر مغرس شیعیان او وشیعیان فرزندان اوست

ومصيبت او عظيم خواهـد بود واما اين سبط تو حسين عليه السلام با جماعتي از فرزندان واهل بيت ونيكوان از امتان تو در كنار نهر فرات در زمين كربلا شهيد ميشود وبسبب كشتن او كرب وبلا وحزن واندوه اعداى تو واعداى ذريه تو در آنروز كه نه اندوهش را پاياني ونه حسرتش را انجامي است بسيار ميكردد واين زمين كربلا اطهر بقاع زمين ودر حرمت بزركتر از تمام آنها واز زمين مستوى بهشت است وچون آنروز كه فرزند زادهٔ تو واهل او شهيد ميشوند فرار سد و سپاه كفر وملعنت بروى احاطت نمايند زمينها بجمله جنبان وكوها بتمامت لرزان و باانقلاب واضطراب فراوان كردد ودرياها با تمام اضطراب موج از پس موج در افكند وآسمان اهل خويش را با اضطراب وپريشاني در اندازد واين بسبب آن خشم وغضبي است كه آنهارا براى تو وذريهٔ تو وبزرك شمردن هتك حرمت تو و پاداش ناخوبي كه از امت تو بذريت تو ميرسد فرو كرفته خواهد بود وهيچ آفريده نماند جز اينكه از خداى قاهر قادر دستورى جويد كه اهل بيت ستم يافته تورا كه بعد از تو حجت خداوند ميباشند بر جمله آفريدكان ياري نمايد پس يزدان تعالى وحى نمايد بآسمانها وزمينها وكوها ودرياها وهرچه در آنهاست كه منم پادشاه قاهرى كه هيچ كريزنده ازحيطهٔ اقتدار من بيرون نشود وامتناع هيچكس مرا عاجز نكرداند از هركه خواهم بهر وقت كه بخواهم انتقام توانم كشيد بعزت وجلال خود سوكند ياد ميكنم كه عذاب ميكنم آنكس را كه فرزند پيغمبر و بركزيدهٔ مرا وآنكس را كه هيچ خوني باخون او برابر نباشد بكشتند وپردهٔ حرمت وحشمت اورا چاك زدند وعترة اورامقتول وپيمانش را شكستند وبراهل بيتش ستم رانده آنكونه عذابيكه هيچكس از جهانيانرا بدانكونه عذاب نكرده باشم پس اينهنكام هركه وهرچه در آسمانها وزمين هستند بآواز بلند برآنكس كه بر

(عترت)

عترت تو ستم رانده وهتك حرمت تورا رواشمرده لعنت نمایند وچون این زمره
از آفریدکانرا زمان شهادت فرار سد ودر مضاجع خویش فرود آیند خداوند
تعالی بادست قدرت خویش جان ایشانرا قبض فرماید واز هفتمین آسمان فرشتکان
باظرفهاي از یاقوت وزمرد سرشار از آب حیات باطیب وحلل بهشتي فرود
آیند وآن ابدان مطهره را غسل و کفن وحنوط نمایند وفرشتکان بر ایشان نماز
کذارند آنکاه خداي تعالی مردمیرا که کفار ایشانرا نشناسند ودر آنخونها که
ریخته شده نه درکفتار نه درکردار ونه در اندیشه خاطرشریك نیامده باشند بر
انکیز اند تا آن بدنهاي محترم را دفن نمایند وعلامت ورسمي براي قبر سید الشهداء
در آنصحرا بر کشند که براي اهل حق نشان وعلامتي ومومنانرا براي فوز و
رستکاري سببي باشد وبهر روز وشب صد هزار فرشته از آسمان فرود آیند و
آنمکان مقدس را احاطه نمایند وزیارت کنند وخدا را در آنجا تسبیح کذارند و
از حضرت یزدان براي زایران آنمرقد مطهر آمرزش طلبند واسامي آنانکه از
امتان تو محض تقرب بحضرت پروردکار وحضرت تو بآنمکان شریف تشریف
میجویند واسامي پدران وعشایر وشهرهاي ایشانرا بنویسند واز نور عرش
خداي بر جبین ایشان نشان کذارند که این شخصي است که زیارت کنندهٔ قبر
بهترین شهیدان وپسر بهترین پیغمبر آنست وچون روز قیامت پدید کردد از
چهرهاي ایشان از اثر این نشان نوري رخشنده ونماینده وفروزنده کردد که دیدها
خیره کرداند وایشانرا دلیل کردد جبرئیل عرض میکند کویا من در حضرت
تو نکران هستم ایمحمد که درمیان من ومیکائیل باشي وعلي علیه السلام در پیش روي
ماست وآنچند فرشتکان باما خواهد بود که شماره اش را جزخداي احصانکند و
ما بدستیاري این نور که در جبین زوار است وایشارا از جملهٔ آفریدکان ممتاز

داشته زايرين را بر ميكيريم وخداوند بدان سبب آنها را از شدايد وهيبت روز قيامت نجات ميبخشد واجمله عطايا وحكومتي است كه خدايرا در بارهٔ زيارت كنند كان قبر تو وقبر برادرت علي وقبر دو سبط ودو فرزند زاده تو حسن و حسين مرعى ومبذول ميكرداند كه بيرون از ريا زيارت نموده باشند وزود باشد كه جماعتي كه لعنت وسخط خداي بر ايشان لازم وواجب افتاده سعيها و كوششها نمايند تا مكر نشان آنقبر مطهر را نابود كردانند وعلامت ضريح مقدس را بر اندازند لكن خداي ايشانرا با رزوي خود نايل نميكرداند وبر اينكار برخوردار نميفرمايد و روز تا روز آثار وعلامات آنقبر مطهر بزركتر وبلند تر ونماينده تر خواهد كرديد وازين پيش در كتاب احوال حضرت امام زين العابدين عليه السلام بپارهٔ اخباريكه بر ثواب زيارت قبر منور دلالت داشت اشارت شد باعادت حاجت نيست بالجمله پيغمبر فرمود كريستن من بسبب اينواقعه بود (قالت زينب فلما ضرب ابن ملجم لعنة الله ابى صلوات الله عليه ورايت اثر الموت منه قلت يا ابة حدثتني ام ايمن بكذا وكذا وقد احببت ان اسمعه منك فقال يا بنية الحديث كما حدثتك ام ايمن وكانى بك وبنساء اهلك اسبايا بهذا البلد اذلاء خاشعين تخافون ان يتخطفكم الناس فصبرا صبرا فوالذى فلق الحبة وبرى النسمة ماالله على ظهر الارض ولى غيركم و غير محبيكم وشيعتكم ولقد قال لنا رسول الله حين اخبرنا بهذا الخبر ان ابليس يطير فى ذلك اليوم فرحا فيجول الارض كلها فى شياطينه وعفاريته فيقول يامعشر الشياطين قد ادركنا من ذرية آدم الطلبة وبلغنا فى هلاكهم الغاية واورثناهم النار الا من اعتصم بهذه العصابة فاجعلوا شغلكم بتشكيك الناس فيهم وحملهم على عداوتهم و اغراءهم بهم واوليآءهم حتى تستحكم ضلالة الخلق وكفرهم ولا ينجو منهم ناج ولقد صدق عليهم ابليس وهو كذوب انه لا ينفع مع عداوتكم صالح ولا يضر

مع محکم و مولاکم رب الاکابر) زینب کبری سلام الله علیها میفرماید چون ابن ملجم لعنة الله علیه پدرم امیر المؤمنین صلوات الله علیه را آن ضربت فرود آورد چنان که نشان بیرون شدن جان مبارکش را از دیدار مکرمت آثارش مشاهده همی کردم عرض کردم ای پدر ام ایمن حدیثی از بهر من بدین صفت وسمت بگذاشت سخت دوست میدارم که از لسان مبارک شنوم فرمود ایدخترك من حدیث همان سوال است که ام ایمن بازگفته است گوئیا نگران تو و دیگر زنان ودختران اهل بیت هستم که در پیشگاه کوفه بحمله اسیر وخوار هستند و چنان بیمناك باشند که گوئی مردمان شما را میربایند همانا در چنین روزگار بایستی خوار هرچند که توانید جان شکسته و از کف مگذارید و محل المبین صبوری چنگ درآورید سوگند بدانکس که دانهارا بشکافت و آفریدگان را بیافرید که در آن روز بر روی زمین نیز از شما و دوستان شما ودشمنان شما خدا را دوستی نیست همانا در آنحال که رسول خدای صلی الله علیه وآله بار از پیغمبر اخبار میفرمود در آنروز شیطان از در شادی و فرحت باشیاطین وعفاریت خود در تمامت روی زمین خرامان وندامیدهد که ایمعشر شیاطین همانا آن کین وطلب که از بنی آدم داشتیم بازجستیم و در هلاك و دمار وباختن ایشان را بسوی بار تا آخر درجه آرزو وآمال خود رسیدیم جز آنانکه بدیل ولایت وحبل المتین دوستی اهل البیت چنگ در افکندند اکنون چندانکه توانید بکوشید تا مردمان را در بارهٔ ایشان شك وشبهت در اندازید وحملگیرا بعداوت ایشان واولیای ایشان اغراء نمائید بارشتهٔ کفر وضلالت خلق را استوار کنید تا هیچکس از بنی آدم روی رستگاری نیابد آنگاه میفرماید اگر چه شیطان کار بوسوسه ودروغ میافکند لکن در این سخن که با شیاطین واعوان خود گفت هرکس با جماعت توسل جوید رستگار می شود براستی سخن کرد چه

بادشمني شما باهيچ عملي خجسته سود نيابند وبادوستي وموالات شما بيرون از معاصي كبيره از هيچ كناهي زيان نبينند بالجمله زائده ميكويد چون اينحديث شريف بپاي رفت علي بن الحسن صلوات الله عليهما فرمود (خذه اليك اما لوضربت في طلبه اباط الابل حولا لكان قليلا) اينحديث را نكاهدار وبدآنكه اكر در طلب او يكسال پاى بر پهلوى شتر بزني وبشتاب وعجله بروى در ادراك چنين كوهرى نايا ب اند كست راقم حروف ميكويد در اينحديث مبارك از شهادت امام حسن مجتبي سلام الله عليه مذ كور نيست تواند بود از نظر ام ايمن رفته باشد آن نيز مشكل مينمايد چه حضرت زينب بعرض امير المؤمنين صلوات الله عليه رسانيد و وبشرف تصديق آنحضرت رسيد پس ميشايد از قلم كتاب ساقط شده باشد ياچون شهادت حضرت مجتبي بطور وضوح نبوده است اشارت نفرموده اند وبهمان شهادت اميرالمؤمنين وامام حسين عليهما السلام كه از روى عناد وشقاق وتعاب ظاهري وباطني بود اكتفا شده است وازين پيش در ذيل كتاب احوال حضرت امام زين العابدين عليه السلام بعضي تحقيقات براى اينحديث شد باعادت حاجت نميرود انشاء الله تعالى ازين پس نيز در مقام خود بپارهٔ اشارات اقدام ميرود بمنه وحسن توفيقه وهم ازينحديث باز نموده آيد كه يك سبب عمده وعلت تامه شهادت ايشان براى احياي دين مبين ونشر فضايل ايشان وكسب فوايد شيعيان ايشان از زيارت ايشان وامثال آنست ونيز باز مينمايد كه حضرت صديقه صغرى زينب خاتون سلام الله عليها را مقامي ورتبتي است كه جزاصحاب عصمت را نزيبد چه خود امام عليه السلام ميفرمايد از علوم واسرار مخزونه است والله اعلم

﴿ بيان پاره مطالب كه موجب از دياد اختبار وعلم بپارهٔ اخبار است ﴾

اين بنده حقير در اختتام معروض همي دارد كه آنچه از تفحص تتبع اغلب كتب

معلوم میشود چنان مکشوف میگردد که در سفر کربلا جماعتي از نسوان آل عبا سلام الله علیهم حضور داشته اند واغلب یك نام بوده اند چنانکه ابن اثیر مینویسد فاطمه بنت الحسین علیهما السلام اکبر بود وگویند فاطمه بنت علي باخواهرش زینب چنین وچنان گفت وهم موافق بعضي روایات معتبره که مینویسد حضرت سید الشهداء سلام الله علیه وصیت نامه وودایع امامت را بفاطمه سپرد تا بعد از مراجعت بمدینه بعلي بن الحسین صلوات الله علیهم تسلیم نماید تواند بود همین فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام باشد که در کتب مقاتل جماعتي در بعضي مقامات بفاطمه کبري تعبیر میشود ونیز تواند بود که ام کلثوم کبري نیز همین مخدره باشد که فاضل دربندي مینویسد از روایات چنان مستفاد میشود که ام کلثوم از زینب بزرگتر بود ونیز چنان معلوم میشود که حضرت سید الشهدا را خواهري سکینه نام بوده است چنانکه در کتاب نور العین مینویسد که چون بعد از مرگ معویه پسرش یزید علیه اللعنه در مقام عداوت ومخالفت حضرت سید الشهدا برآمد آنحضرت گریان نزد خواهرش سکینه شد وفرمود (یا اختي امضي بنا الی المدینة) ایخواهر مارا بمدینه بر وصورت حال را بدو باز نموده سکینه عرض کرد اي برادر چنین است که فرماني مارا نزد او مقامي وجاي ماندني نیست لکن راي اینست که از وي اجازت طلبیم وبراه خویش شویم فرمود ایخواهر راني است سترده وآنگاه به یزید مکتوب کرد ورخصت خواست تا بمدینه شود وجواب یزید را چون بدید نزد خواهرش سکینه آمد واورا آگاه ساخت (فقالت له یا اخي ارحل بنا من عنده الله تعالی ارحم بنا منه ومن غیره) ایبرادر مارا ازینجا بکوچان چه خدایتعالی از یزید ودیگران برما رحیم تر است وامام حسین علیه السلام درساعت بتجهیز سفر پرداخت واز دمشق بااهل واولاد وتمامت عشیرت خود خیمه بیرون

كشيده مدينه در سراي پدرش علي بن ابيطالب عليهم السلام فرود كرديد ونيز در حكايت فرستادن آنحضرت مسلم بن عقيل را بجانب كوفه مينويسد آنحضرت درساعت بپاي شد ونزد خواهرش سكينه آمد واورا از ظلم يزيد با اهل عراق ومكاتبات مردم كوفه با نحضرت آكاهي داد واز فرستادن مسلم ونامهٔ اخير اهل كوفه نمود وفرمود بپاي شو تجهيز سفر كن ومارا آمادهٔ سفر ساز آنكاه شرحي مفصل از مكالمات سكينه وآنحضرت مسطور ميدارد ونيز از پارهٔ كلمات كه از سكينه مينمايد كه عرض كرد از جدم چنين وچنان شنيدم معلوم ميشود كه اين خواهر از بطن فاطمه زهراء سلام الله عليها ست وشان ومقامي داشته است كه با امام حسين چون مادر سخن ميكرده وامام عليه السلام راي و رويت اورا بنكاهي بسته است وميكويد عرض كرد اي برادر ساعتي درنك جوي تا آن امارت وعلامتي كه بر ريختن خون تو دلالت ميكند بنكرم چه آنرا جبرئيل از حضرت كردكار جليل بياورد امام عليه السلام فرمود نخواهر آن امارت چيست عرض كرد اي برادر همانا جبرئيل امين عليه السلام نزد جد ما محمد مصطفى صلى الله عليه وآله بيامد ومشتي از خاك سفيد بياورد وعرض كرد يا محمد اينخاكرا بكير پسرت حسين از اينخاك آفريده شد وخونش بر اين خاك ميريزد وچون زمان قتلش نزديك شود اينخاك سرخ كردد وخون از آن چكان شود آنحضرت آنخاك را بركرفت وبفاطمهٔ زهراء بداد ومن از فاطمه بكرفتم وبذخيره نهادم مع الخير ميكويد چون خاكرا نكران شدند چون عقيق سرخ بود وخون از آن ميچكيد امام عليه السلام فرمود لاحول ولا قوة الا بالله انالله وانا اليه راجعون لكن ايخواهر اكر تقدير بر اين رفته تدبير ندارد لابد خواهد شد والامر كله لله اكنون كار مسير بساز مشيت وتدبير با خداي عز وجل است اينكار بر خواهرش سكينه

دشوار گشت و خود را بر هر دو قدم آنحضرت بیفکند و اشکش بر چهره روان شد و این شعر قرائت نمود

الا ان شوقی فی الفؤاد تحکما ٭ ودمعی جری یحکی من الوجد عندما

ولما تهیئنا للمسیر رکابهم ٭ فقلب العمی امدلی الدمع بالدما

الی آخرها ومیگوید چون سکینه از اشعار خویش بپرداخت نزد عبدالله زبیر شد واورا از عزیمت امام حسین علیه السلام آگاهی داد الی آخرالخبر و بر موافق بعضی روایات معتبره امام حسین علیه السلام را دختری زینب نام بوده است و بر بعضی از مؤلفین نسبت کلمات واشعار را بیکی از مخدرات میدهند وجمعی دیگر همان کلمات واشعار را بدیگری منسوب میدارند خر این تواند بود که غالب این شبهات ازین حیثیات رویداده است هم اکنون بآن صورت که ابو اسحق اسفرائنی در نور العین مرقوم داشته است اشارت میرود تا اختلاف پارهٔ اخبار با پارهٔ مکشوف آید میگوید چون امام حسین علیه السلام باصلاح شمشیر وآلت حرب خویش مشغول شد و گریان بود این اشعار بخواند (یا دهر اف لك من خلیل) با اختلافیکه درذکر اشعار مذکور داشته لیکن در الحسین علیهما السلام میفرماید آنحضرت این اشعار را همی بخواند واصلاح سلاح خویش میفرمود چندانکه گریه در گلویم گره گشت لکن خویش را نگاه داشتم وسکوت اختیار کردم واما عمه ام چون بشنید خروش واندوه مند گردید ودامنکشان بیامد تا با آنحضرت نزدیک شد و کلمات مسطوره را باندك اختلافی معروض داشت و بگریست وربها بیر نگریستند وجناب ام کلثوم ندا برکشید (وامحمداه واعلیاه وافاطمتاه واضیعتاه بعدك یا ابن بنت رسول الله) امام حسین علیه السلام کلماتی که سبقت نگارش یافت وبحضرت زینب منسوب افتاد اورا تعزیت داد پس از آن فرمود (یا ام کلثوم وانت یا فاطمة

وانت يا رقية وانت يا عاتكة وانت يا سكينة) الى آخر ها وفرمود اي اهل بيت صبوري وشكيبائي فرمايد (فقالت زينب لاصبر لنا على فقدك ولا تطيب لنا الحيوة من بعدك كيف لا نبكي وانت تقول هذا الكلام ونريك قتيلا وما ئت نهبا بين العدى وحريمك سبايا وجثتك الطيبة تذرى عليها الرياح فكيف لا نبكي) پس جناب زينب خاتون سلام الله عليها عرض كرد مارا هر كز بر فقدان تو شكيبائي تواند بود وبعد از تو زندكاني برما خوش نخواهد كشت چكونه نكرئيم با اينكه تو اينكونه سخن كني وتورا مقتول واموالت را در ميان دشمنان منهوب وحريم تورا اسير وپيكر مبار كت وبدن شريفت رادر بيابان افكنده وباد وزان برآن وزنده بينيم وبا اين چكونه كريستن نكيريم ونيز كويد چون على اكبر سلام الله عليه شهيد شد مادرش بيهوشانه بهر سوي در نظاره بود وميكريست وزينب سلام الله عليها صدا بر ميكشيد واحبيباه يا ابن اخاه آنكاه امام حسين عليه السلام ايشانرا بكرفت وبخيمهٔ باز آورد ونيز در فقرهٔ شهادت على اصغر عليه السلام كويد امام شهيد صلوات الله عليه بخيمه در آمد وبا خوهرش زينب فرمود آنطفل صغير مرا بياور وچون تير خورده اش باز آورد وبام كلثوم بداد ام كلثوم آن اشعار مسطوره را قرائت فرمود وهم در حال وداع آنحضرت كويد خواهرش زينب آنحضرترا كريان بديد وعرض كرد خداي چشمت را نكرياند فرمود چكونه نكريم با اينكه بزودي اسير دشمنان ميشويد آنوقت ندا بر كشيد (يا ام كلثوم يا رقية يا عاتكة يا سكينة عليكن مني السلام) ام كلثوم عرض كرد (يا اخي استسلمت للموت) فرمود (كيف لا استسلم وتقمتى بين غيرى) ونيز كويد چون مركب آنحضرت از قتلكاه باز شد زينب با سكينه روي كرد وكفت آب بياورده وهم تو چنين لشكر عام آهنك غارت خيام كردند جناب ام كلثوم بيرون تاخت

(وقالت)

(وقالت یا ابن سعد الله یحکم بیننا وبینك) چنانکه بدان اشارت رفت وهم کوید زینب خواهر امام علیه السلام فرمود در آنوقت در خیمها نشسته بودیم ناکاه جماعتي برما در آمدند ودر جملهٔ ایشان مردي کبود چشم بود الی آخر الخبر وهم کوید چون آهنك قتل علي بن الحسین علیهما السلام را کردند وام کلثوم بدید (اقبلت وهی حاسرة الوجه) الی آخر الخبر وهم کوید چون زینب از قرائت اشعار خود بپرداخت سکینه صیحه بر زد وبقرائت اشعار بپرداخت وهم کوید زینب سلام الله علیها دست بر سر مبارك نهاد وهمي کفت (وامحمداه هذا الحسین مرمل بالدماء صریع بکربلاء مقطع الاعضاء وبناتك سبایا والی الله المشتکی والی محمد المصطفی والی علي المرتضی والی حمزة سید الشهداء قال فبکت وقالت والله علی کل شيء شهید وصدیق) پس از آن دست فاطمه صغری دختر امام حسین علیه السلام را بکرفت وامام حسین علیه السلام آندختر را سخت دوست میداشت پس روي وموي فاطمه رادر خون کلوي مبارك آنحضرت بیالود وفاطمه همي فریاد برآورد (یاابتاه یعز علی ان اناد یك وتخیبنی) اي پدر سخت بر من کران باشد که تورا بخوانم وخایب بمانم یعني پاسخ نیابم ونیز فاضل در بندي در اسرار الشهادة مینویسد که چون حضرت زینب را بر مصرع برادرش عبور افتاد وآنحال را نکران کشت خویشتن را بر آن جسد مطهر بیفکند وخود را بخونش آلوده ساخت وصیحه برکشید وجد وپدر وبرادران خویش راهمي بخواندوهمي ندابرآورد (واآخاه واسیداه وااهلبیتاه وامحمداه واعلیاه وافاطمتاه واجعفراه واعقیلاه واحسناه واحسیناه وامصیبتاه الیوم فقد علی المرتضی الیوم فقد حمزة سیدالشهداء الیوم فقدنا امنا فاطمة الزهراء) وجماعت اشقیاء رحم نیاوردند وصدیقه صغری زینب بنت امیر المؤمنین علیهما السلام را با تازیانه ولطمه بیازردند چندانکه بدن مبارکش سیاه خونین

کردیده بود صاحب اخبار الدوله میکوید چون شمر ملعون به آهنك قتل حضرت علی اصغر بن حسین علیهما السلام که دراین هنکام مریض بود برآمد زینب دختر علی بن ابیطالب سلام الله علیهم بیرون تاخت (وقالت والله لا یقتل حتی اقتل) فرمود سو کند با خدای علی ابن الحسین کشته نخواهد شد تا من کشته شوم آن ملعون ازین آهنك فرو نشست واز آنحضرت دست باز داشت معلوم باد چون در اینخبر بنکرند کرامت وعلم حضرت زینب سلام الله علیها را بتایکون باز دانند چه اکر عالمه نبود ونمیدانست علی بن الحسین را که امام روز کار وبقیه حیدر کرار است هیچکس نتواند کشت چکونه سو کند بخوردي از چه روي در حق برادران وبرادر زادکان وشهدای دیکر اینکار بپای نسپرد وازین بر افزون اکر بر باطن امر اکاهی نداشت چه میدانست که آن اشقیا باین سخن اعتنا ورزند یا آنکه از قتل خود آنمخدره پرهیز نمایند بالجمله در اینکونه اخبار بي نظر نشاید رفت چه اولا در کتب اهل سیر آنچه از نظر بکذشته است از توقف امام حسین علیه السلام در زمان معویه در شام ومکالمات آنحضرت بایزید هیچ اشارت نرفته وهم در ذیل همین اخبار میکوید عبدالله بن زبیر برادر رضاعی امام حسین علیه السلام بود واین نیز بدلایل عدیده بصحت مقرون نیست وهم نسبت اخباریکه بسکینه نسبت میدهد ومیکوید سکینه خواهر امام حسین واز بطن مطهر حضرت فاطمه سلام الله علیها بود سخت بعید است مکر اینکه کوئیم سکینه همان امکلثوم وبهر صورت درین اخبار مختلفه کمال تامل لازم است کاهي فاطمه کبری نویسند وکویند فاطمه صغری در مدینه بود کاهی دختر آنحضرترا فاطمه صغری خوانند وکویند درکربلا بود وکاهی کویند فاطمه از سکینه اکبر بود کاهی فاطمه کبری نویسند و کویند دختر امیرالمؤمنین بود ودر کربلا حضور داشت کاهی زینب کویند وبنت

علي شمارند کاهی زینب کبری نویسند واز بطن حضرت فاطمه شمارند کاهی زینب کویند ودختر سید الشهداء شمارند و کاهي عاتکه کویند ودختر امیر المؤمنین نکارند کاهی عاتکه کویند ودختر امام حسینش شمارند وکاهي ادمی نویسند و کویند خواهر امام حسین ومادرش ساعدیه بود کاهی از اخباریکه بدو نسبت دهند دختر فاطمه زهرا سلام الله علیها انکارند وکاهی ام کلثوم کبری نویسند و دختر فاطمهٔ زهرایش خوانند کاهی ام کلثوم کویند وهمان زینبش پندارند وکاهی ام کلثوم مطلق خوانند واز بنات امیر المؤمنینش مذکور دارند کاهي زینب کویند وام کلثومش شمارند کاهی حکایتي را زمرهٔ از مورخین بام کلثوم نسبت دهند آنوقت طبقهٔ دیکر بزینب منسوب دارند وطایفهٔ دیکر بسکینه سلام الله علیها منتهی دارند واین تشتت آراء وتفرق اخبار بدرجهٔ نائلست که بیننده را در بیدای حیرت شتابنده دارد وآنچه این بنده را بصواب نزدیکتر است همانست که باید در بقصه هایله یوم الطف از دختران امیر المؤمنین از بطن مطهر صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها افزون. از یکتن حضور نداشته واز طرق اخبار چنان برمیآید که ام کلثوم باشد وزینب کبری آنحضرت است واو ام کلثوم کبری است واکر ام کلثوم دیکر بوده است که اورا کبری کفته اند از دیکر دختر هاي امیر المؤمنین بعد از زینب مهین تر بوده است چنانکه آنحضرت را از دیکر زوجات مطهرات ام کلثوم صغری نیز بوده است ونیز پارهٔ مطالب است که نسبت آن با آن مقامات زینب کبری با نحضرت بعید مینماید تواند بود بزینب صغری که از جملهٔ نبات امیر المؤمنین صلوات الله علیه میباشد منسوب باشد مثلا بعید مینماید که حضرت زینب کبری که عالمهٔ غیر معلمه است بفرماید من بخیمه اندر شدم باشد که برادرم نداند من از بیرون خیمه بنظاره بودم یا ازآن پس که امام علیه السلام اورا آنکونه امر بصبر وسکون فرماید صیحه

وقربانه برآورد جمله امام عليه السلام كه عالم بهمه اشياست چگونه اش گمان برند كه براين امر آگاه نيست يا خود حضرت زينب كه صديقهٔ صغرى است چگونه در مقامي حاضر ميشود كه برخلاف امر امام عليه السلام باشد يا امر امام را كه واجب فوريست چگونه اش جزابجزو اطاعت واحتمال نكنند وهمچنين در مقام شهادت علي اكبر سلام الله عليه مينويسند زينب خودرا بر زبر آنحضرت افكند وذكر ام كلثوم خواهر بطني آنحضرت غيرازوى بودى چگونه نام وي مذكورنشدي وانگهي با آن اخبار كه بام كلثوم منسوب ميدارند چگونه در چنين مقام در مراتب سوكواري وتعزيت بازينب موافقت نكردي واگر كردي چگونه از وى نام نبردند او نيز دختر امير المؤمنين واز نسل سيد المرسلين وبا حضرت زينب سلام الله عليها خواهراعياني ودر مقامات جلالت وسالخوردكى قريب بيكديكر وجزساير اهل بيت است كه در بيان اسامي آنها چندان لزومي نرود ديكر اينكه آنكلمات را كه در ذيل اين اخبار نيز دربست بمخاطبه باام كلثوم نوشته اند در جاي ديكر نيز بزينب خاتون منسوب دارند تواند بود افزون از يكمرتبه نبوده است لكن در پارهٔ كتب بنام زينب ودر بعضي بنام ام كلثوم مذكور داشته اند وبعد از آن ديكري ازحيثيت نام وكنيت در دياجير شبهت افتاده ودو تن آنكاشته است وممكن است در پارهٔ مقامات زينب صغرى باشد چنانكه ازين بعد نيز در مقامات خود از پارهٔ اخبار و احوال بر توضيح وتلويح مقال افزوده آيد

﴾ بيان پارهٔ حالات آنمخدره صلوات الله عليها از زمان حركت از كربلا واوقات كوفه ﴿

چنانكه اشارت رفت بروايت ابن اثير روز دوازدهم محرم وبروايت اغلب مورخين روز يازدهم محرم ابن سعد بجانب كوفه بكوچيد واهل بيت را بزجر وعنف از

قتلگاه دور کرد وسوار نموده چون اسرای ترك و روم روان داشت تا کوفه
متصلی که در کتب مقتل مرقوم است وارد شدند بشر بن حریم گوید سوگند
با خدایتعالی زنی افصح وانطق از زینب دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام ندیدم
گوئی کلمات امیرالمؤمنین از زبان مبارکش میریخت درمیان آن از دحام واجتماع که
از هر سوی ندائی در میرسید وبانگی بالا میگرفت بجانب آنمردم اشارت کرد که
خاموش باشند صاحب نورالابصار نوشته است که جاحظ درکتاب البیان خود از
اسحق از حریمة الاسدی روایت کند که گفت در سال شصت ویکم هجري
بکوفه در آمدم وورود من با انصراف علی بن الحسین علیهما السلام ودر نه طاهره
از کربلا بسوی ابن زیاد بکوفه مصادف بود وزنان کوفه را دریرور گریان شدم
که بجمله بپای بودند وندبه میکردند و گریبانها چاك ساخته بودند الی آخرالخبر
معلوم باد راوی ایخبر بعضی بشر بن حریم نوشته اند چنانکه مذکور شد وبرخی
حذلم بن شتر وگروهی حذام بن ستیر اسدی وصاحب احتجاج باین نام اخیر بیشتر
اعتدا دارد و گوید حذام الاسدی میگوید (لم ار والله خفرة قط انطق منها کانها
تنطق وتفرع من لسان امیر المؤمنین علی علیه السلام وقد اشارت الی الناس ان
انصتوا فارتدت الانفاس وسکنت الاجراس) من سوگند باخدای هرگز زنی
باشرم وآزرم ندیده ام که از زینب دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام گویا تر
وسخنگوی تر باشد گویا آنحضرت نطق میفرمودند و لمعق عبارات وعمق کلمات
میدادند مانند امیرالمؤمنین علیه السلام وآنحضرت بمردمان اشارت کرد که
خاموش باشند پس نفسها بجای بایستاد درای از صدای بنشست مکشوف باد
که اولا مقام ولایت حضرت صدیقهٔ صغری سلام الله علیها از آن بالا تراست که
در انفاس واجراس اگر تصرف فرماید جای عجب باشد چه آنوجود مقدس در

وفریاد بر آورد چه امام علیه السلام که عالم بهمه اشیاست چگونه اش کمان برند کمبود این امر آگاه نیست یا خود حضرت زینب که صدیقهٔ صغری است چگونه در مقامی حاضر میشود که برخلاف امر امام علیه السلام باشد یا امر امام را که واجب فوریست چگونه اش جزا بجزو اطاعت واحتمال نکند وهمچنین در مقام شهادت علی اکبر سلام الله علیه مینویسند زینب خودرا بر زبر آنحضرت افکند و ذکر ام کلثوم خواهر بطنی آنحضرت غیرازوی بودی چگونه نام وی مذکور نشدی وانکهی با آن اخبار که بام کلثوم منسوب میدارند چگونه در چنین مقام در مراتب سوکواری وتعزیت بازینب موافقت نکردی واکر کردی چگونه از وی نام نبردند او نیز دختر امیر المؤمنین واز نسل سید المرسلین وبا حضرت زینب سلام الله علیها خواهر اعیانی ودر مقامات جلالت وسالخوردکی قریب بیکدیکر وجز سایر اهل بیت است که در بیان اسامی آنها چندان لزومی نرود دیکر اینکه آنکلمات را که در ذیل این اخبار نیز در بست بمخاطبه باام کلثوم نوشته اند در جای دیکر نیز بزینب خاتون منسوب دارند تواند بود افزون از یکمرتبه نبوده است لکن در پارهٔ کتب بنام زینب ودر بعضی بنام ام کلثوم مذکور داشته اند وبعد از آن دیکری ازحیثیت نام وکنیت در دیاجیر شبهت افتاده ودو تن آنکاشته است وممکن است در پارهٔ مقامات زینب صغری باشد چنانکه ازین بعد نیز در مقامات خود از پارهٔ اخبار و احوال بر توضیح وتلویح مقال افزوده آید

بیان پارهٔ حالات آنمخدره صلوات الله علیها از زمان حرکت از کربلا واوقات کوفه

چنانکه اشارت رفت بروایت ابن اثیر روز دواز دهم محرم وبروایت اغلب مورخین روز یاز دهم محرم ابن سعد بجانب کوفه بکوچید واهل بیت را بزجر وعنف از

(قتلکاه)

قتلگاه دور کرد وسوار نموده چون اسرای ترك و روم روان داشت تا بکوفه بتفصیلی که در کتب مقتل مرقوم است وارد شدند بشر بن جزیم کوید سوکند با خدایتعالی زنی افصح وانطق از زینب دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام ندیدم. کوئی کلمات امیرالمؤمنین از زبان مبارکش میریخت درمیان آن از دحام واجتماع که از هر سوي ندائی در میرسید وبانکی بالا میکرفت بجانب آنمردم اشارت کرد که خاموش باشید صاحب نورالابصار نوشته است که جاحظ درکتاب البیان خود از اسحق از خزیمة الاسدي روایت کند که کفت در سال شصت ویکم هجري بکوفه در آمدم وورود من با انصراف علي بن الحسین علیهما السلام وذریه طاهره از کربلا بسوی ابن زیاد بکوفه مصادف بود وزنان کوفه را درینروز نکران شدم که بجمله برپاي بودند وندبه میکردند و کریبانها چاك ساخته بودند الی آخرالخبر معلوم باد راوی اینخبر بعضي بشر بن جزیم نوشته اند چنانکه مذکور شد وبرخی خذلم بن شتر وکروهی جذام بن ستیر اسدی وصاحب احتجاج باین نام اخیر بیشتر اعتنا دارد و کوید جذام الاسدی میکوید (لم ارواللّه خفرة قط انطق منها کانها تنطق وتفرع من لسان امیر المؤمنین علی علیه السلام وقد اشارت الی الناس ان انصتوا فارتدت الانفاس وسکنت الاجراس) یعني سوکند باخدای هرکز زني باشرم وآزرم ندیده ام که از زینب دختر امیرالمؤمنین علي علیه السلام کویاتر وسخنکوی تر باشد کویا آنحضرت نطق میفرمودند وتلفیق عبارات وتنمیق کلمات میدادند مانند امیرالمؤمنین علیه السلام وآنحضرت بمردمان اشارت کرد که خاموش باشید پس نفسها بجای بایستاد در اي از صداي نبشست مکشوف باد که اولا مقام ولایت حضرت صدیقهٔ صغری سلام اللّه علیها از آن بالا تراست که در انفاس واجراس اکر تصرف فرماید جاي تعجب باشد چه آنوجود مقدس در

همه چیز متصرف تواند بود ودر اینخبر که راوي میگوید آنحضرت اشارت فرمود نفسها بایستاد وجرسها ازصدا بیفتاد مقصود اینست که بیانات آنحضرت باندرجه مطبوع ومؤثر ومقبول تمامت طباع ونفوس بود که چون از معدن نبوت وامامت آغاز بلاغت وفصاحت فرمود تمامت حضار از همه چیز بیخبر ویکباره گوش شدند وهوش بدو سپردند وچنان موانع ازمقصود را مرتفع داشتند که حتي اجراس بلکه حامل اجراس را از حرکت باز داشتند ونفس را که مخالف ادراك آن فیض دانستند از روي شماره بکذاره آورده اند وصامت وناطق راجمله اعضاي سمع وجمله قواي سامعه گشت ثم (قالت الحمد لله والصلوة على ابى محمد واله الطيبين الاخيار امابعد يا اهل الختل والغدر والخذل والمكر اتبكون فلا رقات الدمعة ولا هدات الزفرة فانما مثلكم كمثل التى نقضت غزلها من بعد قوة انكاثا تتخذون ايمانكم دخلا بينكم الا وهل فيكم الا الصلف النطف والصدر الشنف والكذب وملق الاماء وغمز الاعداء اوكمرعى على دمنة او كفضة على ملحود الا ساء ما قدمت لكم انفسكم ان سخط الله عليكم وفى العذاب انتم خالدون اتبكون وتنتحبون اخى اجل والله فابكوا فانكم احرياء بالبكاء فابكوا كثيرا واضحكوا قليلا فقد بليتم بعارها ومنيتم بشنارها ولن ترحضوها بغسل بعدها ابدا وانى ترحضون قتل سليل خاتم النبوة ومعدن الرسالة وسيد شباب اهل الجنة وملاذ حربكم ومعاذ حزبكم ومقر سلمكم واساس كلمتكم ومفزع نازلتكم ومنار حجتكم ومدرة سنتكم والمرجع عند مقاتلكم الا ساء ما قدمتم لانفسكم و ساء ما تذرون ليوم بعثكم وبعدا لكم وسحقا وتعسا تعسا ونكسا نكسا لقد خاب السعى وتبت الايدى وخسرت الصفقة فبؤتم بغضب من الله وضربت عليكم الذلة و المسكنة ويلكم يا اهل الكوفة اتدرون اى كبد لمحمد فريتم واى عهد نكثتم واى كريمة له ابرزتم واى دم له سفكتم واى حرمة له هتكتم لقد جئتم شيئا ادا تكاد

(السموات)

السموات يتفطرون منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا لقد جئتم بها شوهآء خرقآء صلعآء عنقآء فقمآء كطلاع الارض وملاء السمآء افعجبتم ان مطرة السمآء دما ولعذاب الآخرة اخزى وهم لاينصرون فلا يستخفنكم المهل فانه عز وجل لايحفزه البدار ولايخاف عليه فوت الثار وان ربكم لبالمرصاد) معلوم باد در بعضي كتب اين اشعار مشهوره (ماذا تقولون اذ قال النبي لكم) الى آخرها را نيز در پايان خطبه مباركه مسطور ودر بعضي كتب متروك داشته اند و صاحب كشف الغمه و فصول المهمه وجمعي ديگر نوشته اند چون ام لقمان دختر عقيل بن ابيطالب عليهم الرحمة از آن قضيه هايله باخبر شد باسر برهنه وحالت آشفته باخواهرانش ام هاني واسماء ورمله وزينب گريان ونالان بيرون تاختند واين اشعار بخواندند روايت ايشان اقتفا ورزيد وممكن است چون درجمله ايشان زينب نام بوده است وبا ايشان بسوگواري وزاري پرداخته پارهٔ نويسند كانرا چنان معلوم شده است كه اين همان حضرت زينب سلام الله عليها است اكنون بمعني پارهٔ لغات ودقايق اينخطبه مباركه بقدر لزوم اشارت وبعد از آن بنگارش ترجمه فارسي آن اقدام ميشود بايد دانست كه دركلمات اين نسوهٔ طاهرات كه از اهل بيت سيد كائنات هستند عليهم آلاف التسليم والتحيات علومي بسيار وحكمتهائي بيشمار واحتجاجات كامله وبراهين وافيه متضمن است وازين است كه علماي بزرگ دين وآئين اين احتجاجات را در ذيل احتجاجات ائمه طاهرين وحجج معصومين صلوات الله عليهم اجمعين مذكور داشته اند وآنانكه بنظر بصيرت در اينجمله بنگرند ميدانند كه از لسان مبارك نبوت و ولايت بيرون شده ودارای تمامت مراتب فصاحت وبلاغت وجزالت تامه و عذوبت كامله واسلوب اطراف واشارات لطيفه و كنايات دقيقهٔ حكم علميه وعمليه واصول ايمان وايقان وجامع تمامت مقاصد وشامل صفات امام عليه السلام ومخايل

آنانکه با آنحضرت قتال داده اند واورا شهید کرده اند وآنانکه در نصرتش قصور ورزیدند وآن نتایج وخیمهٔ دنیویه واخرویه اینمردم شقی میباشد چنانکه در ترجمه اش مشهود کردد وباز نموده آید که علوم این نسوان عصمت توامان نه چون دیکر مردم است ختل بفتح خای معجمه وسکون تای مثناة فوقانی از باب ضرب بمعنی فریفتن واز اینست حدیث شریف (کانی انظر الیه یختل الرجل لیطعنه ای براوده ویطلبه من حیث لایشعر وختل الذئب الصید) یعنی پنهان شد کرك برای کرفتن صید غدر باغین معجمه مفتوحه وسکون دال دارای مهملتین مصدر غدر یغدره از باب ضرب ضد وفاست وهم بمعنی باز ماندن از کسی وتخلف جستن است خذل بفتح خاوسکون ذال معجمتین مصدر خذل یخذل از باب نصر است کفته میشود خذله وخذل عنه یعنی فرو کذاشت یاری اورا واز نیاب است (المؤمن اخو المؤمن لایخذله) ومکر بر همان وزن بمعنی فریب وخدعه است ومکر را چون نسبت بندکان دهند بمعنی حب وخدع است وچون نسبت بخالق دهند بمعنی مجازاتست واز نخطاب که حضرت صدیقهٔ صغری سلام الله علیها باینمردم میفرماید القاب اوصاف رذیله ایشانرا باز مینماید ومعلوم میدارد که ایشان از صفات حمیدهٔ انسانی دور هستند وچون کرك درنده روزکار سپارند وباهنك خدیعت ومکر وحیلت ونقض عهد شب بروز کذارند وآنصفت که مخصوص است بمؤمن نسبت بامؤمن دیکر باایشان نیست وچنانکه از مراتب انسانیت بعیدند از نور ایمان وکرویدن بامؤمنان بی نصیب میباشند ومعلوم است حالت چنین مردم ووخامت عاقبت چنین کسان برچه منوال است (رقاء الدمع والعرق) بروزن جمل یعنی ایستاد وخشك شد اشك چشم وعرق وهمچنین خون ساکن شد یعنی چون دیه بدهند خون ساکن کردد وصاحبان خون از جوش وخروش بیفتند ودر اینکلام آنمخدرهٔ عظمی

(سلام)

سلام الله علیها کنایتی است که هرگز گمان مکنید که اینخون که شما ریخته اید هیچوقت بایستد واز جوشش چارهٔ باشد وچون دیگر دماء دیت پذیر باشد یا این چشمها که شما گریان داشته اید هرگز اشکش خشک شود چه خشک شدن اشک در وقتی است که دل از سوزش آسایش جوید اما بر سید الشهداء چگونه توان چنین گمان برد یا هرگز قتلش را فراموش پنداشت بلکه این شرر بحشر میرسد (هدء) با هاي مفتوحه ودال مهمله از باب منع بمعني سکون است و (زفره) بفتح زاي معجمه ونیز بضم آن بمعنی تنفس است وزفر یزفر از باب ضرب یعنی دم بر آورد بعد از کشیدن وي دم را صاحب مجمع البحرین گوید زفر زفیرا یعني بیرون کرد نفس خود را بعد از چند روز واسم مصدر زفره است نقض بفتح نون وسکون قاف وضاد معجمه مصدر نقض از باب نصر بمعني باز کردن ووا تابیدن رشته وحبل است وضد ابرام وپیچیدنست (غزلت القطن) از باب نصر یعني رشتم پنبه را وغزل بافتح غین وسکون زاي معتجمین بمعنی مغزول است یعنی پنبهٔ ریشته شده (نکث) بکسر نون باز کردن تاب ریسمانست از جامهاي کهنه برای تابیدن بار دویم ونکث العهد والحبل از باب ضرب ونصر یعني شکست وباز کرد پیمانرا که بسته بود و باز کرد تاب ریسمانرا وانکاث جمع نکث است وناکثین اهل جمل هستند چه ایشان نکث ونقض بیعت کردند (ایمان) بفتح همزه وسکون یای تحتاني جمع یمین است که بمعني سوگند میباشد (دخل) بفتح دال مهمله وخاي معجمه بمعني دغل وخیانت و عداوت ومکر وخدیعت است ودر تفسیر مذکور است که دخل آنست که باطن برخلاف ظاهر باشد از اینکلمات وتضمین این آیه شریفه نیز باز نمود که باین نیرنگها وخداع چارهٔ اینکار نشود واین التهاب واضطراب نفوس خاموش نگردد وتلافی آن شکستن عهود را که هرگزش شکستن نشاید نتوان نمود وآیه شریفه

اينست (ولا تكونوا كالتي نقضت غزلها من بعد قوة انكاثا تتخذون ايمانكم دخلا بينكم ان تكون امة هي اربى من امة انما يبلوكم الله به وليبينن لكم يوم القيمة ما كنتم فيه تختلفون) ميفرمايد مباشيد مانند آن زن كه بشكافت وباز كشاد ريسمان رشته خود را پس از استحكام وشدت فتل آن در حالتي كه آن نزل رشتهاي تاب باز داده باشد وتواند بود كه انكاث مفعول دويم نقضت باشد يعني مانند زني كه رشتها را بعد از آنكه تا بداده باشد واستوار وقوي ساخته باشد باز دهد وپاره پاره كرداند همانا در عرب زني بوده است كه اورا ريطه بنت سعد ابن تيم ميناميدند وحمقاش لقب كرده بودند وبقولي خضراء وبروايتي خرقاء لقب داشت و داراي كنيزكاني چند بود ودوكي داشت باندازهٔ يك رش وفلكه بزرك در آن كرده و از آغاز روز تانيمه روز خود پشم بريشتي و كنيزانرا پشم رشتن فرمودي وپس از نصف النهار فرمان ميكرد تا از آن ريسمانها تاب باز ميدادند تاخراب وضايع ميشد وپيوسته براينكونه عادت داشت خداي سبحانه در اين آيه شريفه تشبيه ميفرمايد شكستن عهد وپيمانرا باره كردن آن زن ريسمانرا وميفرمايد چنانكه اين زن حمقاء رسن تاب باز دادهٔ خود را ضايع ميكند مردم عاقل بايد كه سر رشتهٔ خود را بسر انكشت نقض پاره ننمايند تا بحكم (اوفوا بعهدي اوف بعهدكم) جزاي وفايابند آنكاه ايشانرا بنقض عهد توبيخ ميفرمايد كه مباشيد همچو آن زن درحالتيكه فرا كيريد عهدوسو كند خودرا خيانت ودغلي ومكروخديعتي در ميان خود همانا اصل (دخل) آنچيزيست كه داخل كنند در چيزي كه از آن جنس نباشد بالجمله ميفرمايد در عهود خود خيانت مورزيد بسبب آنكه هستند كروهي يعني كفار كه ايشان زياده از كروهي ديكرند در عدد ومال يعني از مسلمانان همانا خداي ميآزمايد شمارا بامر بوفاي به عهد تا بركثرت كفار وقلت مسلمانان ننكريد وپيدا نمايد براي شما

در روز قیامت با آنچه در آن اختلاف میکنید یعني آنچه را امروز در آن اختلاف میورزید یامنکرید در روز رستاخیز براي شما آشکار وهویدامیگرداند وهرکس تامل نماید میداند که حضرت صدیقه صغری سلام الله علیها در تمثل جستن باین آیه شریفه براي آنگروه خبیث چه مقامي مقرر داشته است وخلاف عهد ایشانرا باآنانکه باخداي ورسول خداي در عهود ومواثیق خود مخالفت کردند ودر زمرهٔ کفار بشمار میروند بلکه مرتد هستند برابر میفرماید وایشانرادر این افعال خود وتوبیخ ایشان بآن زن حمقاء همانند میگرداند وسعي ایشانرا جز در خرابي بنیان دین وسرای آخرت نمیشمارد وتمامت اوصاف نکوهیده که هیچیك در خوراهل اسلام نیست بلکه از شریعت عقل بعید است متصف میفرماید (صلف) بفتح صاد مهمله ولام بمعنی لاف زدن وازامثله عربست که درباب تمسك بدین کویند (من بیع فی الدین یصلف ای لایحظ عند الناس ولایرزق منهم المحبة) وهم در حدیث در وصف مؤمن وارد است (المؤمن لاعنف ولاصلف) ونیز بمعنیآنست که کسي چیزیرا که ندارد از روی کزافه بخود بندد وخویشتن را بدون سبب ممدوح شمارد وصلف بکسر اول بمعنی طعام بیمزه وسحاب صلف یعني ابر بسیار رعد و پرخروش کم باران اندك فایده و (نطف) بتحریك بمعنی آلودكي بعیب وعار است چنانکه کویند (اهل الریب والنطف) وبروزن کتف بمعنی نجس ونیز مرد مریب ومنسوب بفجور است شنف بفتح شین معجمه ونون بمعنی دشمنی وناپسند داشتن است وازین است حدیث یزید بن عمر وبن نفیل که حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله عرض کرد (مالی اری قومك قد شنفوا لك) یعني چیست مرا که مینکرم قوم تورا که باتو ببغض وکین هستند (ملق) بمعنی چاپلوسی وسخن نرم کذاشتن وبرزبان آوردنست لکن نه موافق آنچه بادل است وکویند (رجل

املق من المال) يعنى مرديكه از مال فقير است ولابد هر كس محتاج باشد زبان بچاپلوسي بر كشايد واختلال با آنانكه از مايه و پايه بي بهره اند اختصاص دارد خواه از اموال دنيوي باشد خواه از معالي نفساني ومراتب انساني (اماء) بكسر همزه جمع امه است كه خلاف حره يعنى آزاد باشد واورا خريده باشند واصل امه امو بتحريك ونسبت بآن اموى بفتح اول وتصغيرش اميه ميباشد واميه نيز از طايفه قريش ونسبت بسوى ايشان اموي بضم وكاهي بفتح كفته شود ودر اصل نام مردي بوده است غمز بفتح غين معجمه وسكون ميم بمعنى سختي وپيچيدكي است وشايد غمز بغين وزاى معجمتين باشد (دمن) بكسر دال مهمله بمعني سركين است و در حديث است (اياكم وخضراء الدمن) يعنى بپرهيزيد از منبت سوء وفريب اينكونه خضارت را مخوريد ودرينحديث شريف مقصود اين است كه از زن نيكو روي كه داراي نجابت وعفت نباشد پرهيز كنيد واصل دمنه منزلي است كه طوايف احياء عرب در آنجا فرود شده وبسبب احداث ايشان ومواشي ايشان كه در آنجا وقوع يافتي اكر چيزي سبز شدي بسيار سبز نمودي وديدار هارا باز ربودي لكن براى شتر چرا كياهي دبيل بودي ورسول خداى صلى الله عليه وآله تشبيه ميفرمايد زن نيكو روى راكه از خانواده پست ونكوهيده باشد درضرر وفساد بآن كياهيكه از چنين دمنه برويد (لحد) بفتح لام وهم بضم لام بمعنى آن شكافي است كه درعرض كور مردكان دهند مثل ملحود (قصه) بفتح قاف وتشديد صاد مهمله بمعنى كچ است ابن اثير در نهايه ميكويد وازينباب ميباشد حديث حضرت زينب يا قصة على ملحودة ودرينكلام بلاغت نظام تشبيه ميفرمايد اجساد انمردم پليد را بقبوريكه از كچ برآوردند ونفوس ايشانرا بلاشه كنديدهٔ مردكان كه قبور برايشان مشتمل است واكر چند ظاهرش چون كور كافر پرحال لكن باطنش قهر خدا عزوجل

(وابنكه)

واینکه در اغلب کتب کفضة علي ملحودة یا فاوضاء معجمه تصحیح کرده اند بصحت مقرون نیست چه قبور را باز روسیم نمي اندایند بلکه بکچ بر میآ وردند وآنکاه باین آیه شریفه تضمین میفرماید (تری کثیرا منهم یتولون الذین کفروا لبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم وفی العذاب هم خالدون) همانا خدایتعالی درین آیهٔ شریفه از حال اهل کتاب خبر میدهد ومیفرماید وي بیني ایمحمد بسیاري از اهل کتابرا که از کمال حقد وحسد وبغض وکین که باتو و مسلمانان دارند دوستي میورزند با جماعت کفار هرانیه نکوهیده چیزی میباشد که از پیش فرستاده است برای ایشان نفوس ایشان تادر روز قیامت بایشان مردود افتد وآن اینست که خشم کرفت خدای بر ایشان یعنی کردار ایشان موجب غضب یزدان کشت وایشان در عذاب جاویدان باشند (نحب) بفتح نون وسکون حای حطی مصدر نحب از باب ضرب بمعنی بلند کردن صدا بکریه وسختي وشدت کریستن است ونحیب وانتحاب صداي کریستن است بصوتي طویل و کشیدن آواز است وازین است حدیث اسود بن المطلب (بل احل النحیب) یعنی بکاء وکریستن بآواز بلند(اجل) بفتح همزه و جیم کلمه ایست که در جواب استعمال کنند جوهري و فیروز آبادي کویند اجل جواب است مثل نعم لکن در مقام تصدیق استعمال اجل بهتر است از نعم ونعم در مقام استفهام استعمالش نیکتر است از اجل پس اکر کویند انت سوف تذهب و کوئي اجل بهتر از آنست که کوئي نعم وا کر کویندا تذهب ودر جواب نعم بکوئي از اجل بهتر است (حري) بفتح حاي حطی و کسر راي مهمله وتشدید یای تحتاني بمعني سزاوار ودر خور است واحریاء جمع آنست مثل غني واغنیاء وهم درینمقام اشارت بآیه شریفه فرماید (فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون) همانا خدایتعالی در صفت حال آنانکه

از حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله تخلف جستند میفرماید پس بایست بخندند خنده اندك در دار دنیا که دار فنی ومحل آفات ناگهانی ومقام اندوه و گریه است وباید که بگریند گریستنی بسیار در آخرت که سرای باقی است بسبب آن نفاق ومساوی اخلاق وتخلف بدون عذر از جهاد که همی کسب میکردند همانا دختر امیر المؤمنین صلوات الله علیهما در اینکلمات میفرماید (وهل فیکم الا الصلف النطف والصدر الشنف والکذب وملق الاماء وغمز الاعداء اوکمرعی علی دمنة او کفضة علی ملحودة) وتمثیل بآیات مبارکه مذکوره آنچند تعبیرات و تشبیهات واستعارات وکنایات مندرج است که فصحاء وبلغاء روزکار را متحیر و مبهوت میدارد چه در نکوهش مردمان پست فطرت نکوهیده سجیت ناخجسته رویت ناستوده طریقت جاهل ونادان وشقی اهل کوفه که باامام وپسر امام و فرزند رسول مالك علام وحجة الله علی الانام مقاتلت ورزیدند یا در اعانت او غدرر جستند وعهد ومیثاق مؤکدهٔ خویش را بشکستند از تمامت کلمات وکنایات و استعارات احسن واصدق وابلغ است چه آنجماعت بحالتی اندر آمدند که اسلام ایشان نه در دنیا ونه آخرت برای ایشان سود مند است وآنخونی را بریختند که در قصاصش هیچ خونی چاره نکند ودیتش را تمام اموال جهان وافی نیاید چه خون رسول خدا وعلی مرتضی بلکه ثار الله را ریخته اند وآن لطمه در دین اسلام فرود آوردند که هیچ چیزش چاره نکند وبآنغیرت هتك حرمت کرده اند که تلافی وتدارك ندارد وآن چشمهارا کریان داشته اند که هرکزش خشکیدن نباشد وآندلهارا بآتش اندوه بسوخته اند که بهیچ آبی سرد نکردد وآنکناه وخیانت عظیم را مرتکب شده اند که بهیچ استغفار رستکار نکردند وآنکونه از حد وقدر خویش بیرون تاخته اند که دیکر مقام خویش را در نیابند وآنکونه از دین ارتداد

(یافته)

یافته اند که هیچ حدی آسایش نخویند وآسیب وعار وشین وشنار را برخود بر نهاده اند که تاپایان روزکار نتوانند از چهره برد ودوآن نکبر وبروسعص وکین نور ریده اند که با هیچ میزان سنجیدن نگیرد مع ذلك باوصاف ذمیمه دیگر که با اینصفات ضد است اشار شده اند وحق نفاق را ادا کرده اند وعناق وعمر اعدا که همه برخلاف آداب وشیم مسلمانان است همراز آمده اند واین اسلام ظاهری ایشان با آن باطن خبث ایشان در حکم همان مرعی وگیاه خوشرویست که در سرگینگاه اشتران وگوسپندان بروید وچون نچی است که قبور اموات واحجار منصوبه بر نعوش واجساد ملحوده را بیارایند همانا آنانکه بفهم ودکا آراسته باشند وبآثار باطنه شناخته کردند میدانند که علوم این سوان نه چون علوم ما میباشد که همه بنیروی تعلم وتفکر واکتسابست بلکه دارای علوم موهوبه هستند که بر دیك بعلوم لدنیه وآثار باطنیه است و(بلاء) بمعنی آزمودن وا بلاء از باب افعال وابتلاء وتبالی نیز بهمین معنی است ونیز بلاء بمعنی محنتی است و(شار) بابین مهمله بمعنی دشنام و سك وعیب وشنایر یکدیگر را عیب کردنست ویقال (تمنوته ومنیته اذا ابتلیته) وشنار بفتح شین معجمه بمعنی بدترین عیب وعار است وهم بمعنی امر مشهود به شنعت ونکوهش میباشد و(رحصه) بروزن منع یعنی (غسله فهو رحیص ومر حوض اللوذ بالشیء الاستتار والاحتصان به) و(ملاذ) بمعنی حصن است (عوذ) بتحریك بادال معجمه بمعنی ملجا است مثل معاذ و(مدره) بکسر اول بمعنی بزرگ وخطیب قوم وآنکس باشد که از جانب ایشان سخن کند وحملکی بهر چه رای زند از شوند (بعد) بضم اول وسکون عین مهمله بمعنی دوری وهلاکت ولعن است (سحق) نیز بضم سین وسکون حای مهملتین بمعنی هلاکت است وقول خدایتعالی (بعدت ثمود) بکسر عین یعنی هلکت ونیز قول خدای فسحقاً لاصحاب السعیر یعنی بعداً و(تعس) نیز بفتح

تای فوقانی وسکون عین مهمله بمعنی هلاك وعثار وسقوط وشر وبعد وانحطاط است وتعساً لهم ای عثاراً وسقوطا وتعساً له ای الزمه الله هلاكاً ونكس بفتح نون نیز بهمین معنی است وامتیازش بانعس اینست که تعس افتادن مرد است بر روي ونکس افتادن اوست بر سر ودر حدیث وارد است که (تعس عبد الدینار و عبد الدراهم) یعني هلاك باشند آنانکه بنده دینار ودرهمند ودر حدیث صادق آل محمد صلی الله علیه وآله وارد است (لایحبنا ذورحم منکوسة) بعضي گفته اند مابون است بجهت انقلاب شهوت مابون به دبرش (خیبه) با خای معجمه یعنی نومیدي وزیا نکاریست (تب) بفتح تاي فوقاني وتشدید بای موحده یعنی هلاك است وازینست آیه شریفه (تبت یدا ابي لهب) (صفقه) بفتح صاد مهمله بمعنی عهد ومیثاق وتجارت ومافی الید است وازین است (ضربت علیهم الذلة والمسکنة وباؤا بغضب من الله ذلك بانهم کانوا یکفرون بآیات الله ویقتلون النبیین بغیرالحق ذلك بما عصوا وکانوا یعتدون) یعنی وزده شد یامحیط گشت بر ایشان بجهت جزای کفران نعمت وعدم رضای بقسمت خواری وذلت و درویشي ومسکنت و نیازمندي وبیچارگي خواه برسبیل حقیقت یابر وجه تکلف وباز گشتند باغضب وخشمي از خداي یعنی سزاوار آن شدند این خواری وبیچارگي واستحقاق بخشم وغضب پروردگار بسبب آنست که آنجماعت کافر میشدند بآیتهای حقتعالی یعنی بمعجزات خداي که بموسی علیه السلام عطا فرموده هردو میکشتند پیغمبرانرا چون زکریا ویحیي وشعیا وجز ایشان سلام الله علیهم را بناحق محض اتباع هوا ودوستي دنیا وآن مسکنت ومذلت وغضب آلهي بدان بود که آنجماعت در فرمان حضرت احدیت عصیان ورزیدند ودر حدود خدای یعنی عصیان حدود از حد در میگذشتند همانا حضرت صدیقه صغری سلام الله علیها باز مینماید که شما ها

(که)

که فرزند رسول خدا را کشید با ابمردم که خدای اشارا باین اوصاف وصف کرده وکشند کان پیغمبران هستند وهیچ چیز اسباب رفع عذاب وعقاب اشارا نکند برابر باشید وامید دستکاری برای شما نیست سزاست که آمادهٔ ذلت وهوان واندوه وعذاب شدید ونکال سخت وبیچارگی وآوارگی وقطع نسل رساب لباس عزت وبرکت باشید چنانکه خود حضرت سید الشهداء سلام الله علیه در اوقات سفر بکربلا غالبا از قتل حضرت یحیی علیه السلام یاد کرده میفرمود (ادد) بکسر همزه یاد و دال مهمله بمعنی دواهی بزرگ است واحدهٔ آن اده بکسر همزه وتشدید راست واد بکسر همزه وتشدید بمعنی چیز زشت منکر وعظیم وحضرت زینب خاتون سلام الله علیها بعد از پارهٔ کلمات باین آیت مبارك اشارت میفرماید (وقالوا اتخذ الرحمن ولدا لقد جئتم شیئا ادا تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا) یعنی کفتند جماعت مجرمین وکفار بنی امدلج ویهود ونصاری نامردمان نادان فرا کرفته است خدای فرزندی بدرستیکه آمدید ایکافران جاهل بچیزی بسیار زشت یعنی سخنی سخت ناخوش وآرادت دو رو بسیار قبیح وفضیح ومنکر وعظیم وشکفت نزدیك شد که آسمانها شکافته کردد مرةً بعد اخرى از عظمت این سخن ودرهم شکافد زمین و بند بند وشکسته کردد کوهها شکستنی یعنی پاره پاره کردند یعنی هول وهیبت اینکلمه وعظمت آن بحیثی است که اکر بصورت محسوسه متصور کردد حالت آسمان وزمین و جبال بر اینمنوال نخواهد بود وحضرت صدیقه صغری سلام الله علیها بر برابر میکرداند افعال شنیع ومنکر وعظیم اهل کوفه را در قتل سلیل نبی کریم وهتك حرمت حرم اوبا اقوال اینمردم که سزاست آسمانها وزمینها وکوهها ناچیز شوند و(فریتم) یعنی شنعتم ودر بعضی نسخ وروایات وفرتم بانای مثلثه است در نهایه

میکوید حدیث ام کلثوم دختر علي سلام الله علیهما با اهل کوفه (اتدرون اي کبد فرثتم لرسول الله صلی الله علیه وآله) فرث بمعني شفتن کبد و جکر است باندوه وآزار وازینکلام ابن اثیر باز نموده آید که زینب همان ام کلثوم است چه در لغت قصه که میکوید کقصة علی ملحوده چنانکه درخطبه مذکور شد نسبت بحضرت زینب میدهد ودرین فرثتم که نیز درهمین خطبه شریفه است بام کلثوم منسوب میدارد معلوم است که یکخطبه از دو تن نیست منتهای امر کاهی باسم و کاهی بکنیت نسبت دادند و(رجل) اشوه باشین معجمه یعني قبیح المنظر وامراة شوهاء یعني زن نکوهیده روي ودرادعیه است (ولا تشوه خلق بالنار) یعنی خلق واندام مرا بسبب آتش دوزخ نکوهیده مکردان ودر حدیث وارد است (الخرق شؤم والرفق یمن وهو من قولهم خرق خرقاً) از باب تعب (اذا عمل شیئاً فلم یرفق به فهو اخرق والانثی خرقاء مثل احمر وحمراء) وخرق بمعنی حمق وضعف عقل وجهل است وهم خرقاء کوسفندیست که کوشش چاك داشته باشد (صلعاء) بفتح صاد مهمله وبعد از لام عین مهمله بروزن حمراء کار بزرك وسخت واشکار است وبمعنی امر بس شنیع وبد است کاهیکه معویه زیاد بن ابیه علیه اللعنه را بخود ملحق خواند عایشه بدو کفت (رکبت الصلیعاء) یعنی سوار شدي داهیه وامر شدید وسوء شنعیت بارزهٔ مکشوفه را (عنقاء) بفتح عین مهمله بروزن حمراء بمعنی داهیه وکار سخت است و در بعضي نسخ عنقاء بافاء مسطور است از مادهٔ عنف (فقم) بفتح فاو قاف بمعنی امتلاء وبمعنی پیش آمدن دندانهاي زیرین وبالاي پیش دهن است و وازینروي بر فرازهم نمي ایستند وبمعنی سرکشي وحیراني وناسپاسي وامور معوجه و کثراست (طلاع الشي) بکسرطای مهمله بروزن کتاب ملاًه (خزی) بکسرخاء و سکون زای معتجمین بمعنی خواری ورسوائي وببلادر افتادن است استخفاف بمعنی

خوار وسبکسار کرفتن وخفیف انکاشتن است (مهل) بفتح میم وها بمعنی آهستکی وزبان است ودر حدیث امیر المؤمنین علي علیه السلام وارد است (اذا سرتم الی العدو فمهلا مهلا فاذا وقعت العین علی العین فمهلا مهلا) ومهل بسکون بمعنی رفق است وبحرکت بمعنی تقدم است یعنی چون بدشمن راه میسپارید بادرنك باشید وچون ایشانرا در یافتید حمله برید ومهل وامهال بمعنی انظار است ونیز جناب صدیقهٔ صغری سلام الله علیها در اینخطاب باین آیه مبارکه اشارت فرماید (فارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی ایام نحسات لنذیقهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا ولعذاب الاخرة اخزی وهم لاینصرون) یعنی پس فرستادیم بقوم عاد بادي سخت آواز که از هیبت صوتش هلاك شدند در روز هاي شوم تا بچشانیم ایشانرا عذاب رسوائي وخواري در زندكاني دنیا وهمانیه عذاب آنسراي رسوا سازندهٔ ترو خوار کننده تر است وایشان درآنروز نصرت نیابند وهیچکس نتواند یاری ایشان برخاست وعذاب را از ایشان برتافت همانا دختر حیدر کرار سلام الله علیها در این اشارت باز مینماید که باین قلیل مهلت خرسند مباشید چه بعذاب آخرت دو چار میشوید ودر ضمن اظهار کرامت وخبر از غیب میدهد که شما در حکم قوم عاد وثمودید دراینجهان نیز بصرصرحوادث بلیات ونکبات ورنج قتل وخواري وذلت دچار خواهید شد وبسلطنت وقوة حالیه مغرور نشوید وفریفته نکردید و بروایتي فرمود وانتم لاتبصرون یعني شماها بواسطه انغمار دربحار جهل وضلالت از مآل حال خویش بیخبرید واز عـذاب آخرت بغفلت هستید اما برما که بر همه چیز عالم واز امور مستقبل باخبریم پوشیده نیست ووخامت عاقبت شمارا بصیر و علیم هستیم و(خفر) علیه یخفر باخاي معجمه از باب نصروضرب یعنی پناه وامان داد اورا ولایخفره ای لاید فعه یعنی هیچ چیز نتواند اورا مانع ودافع ونکاهبان کشت

ميكويد حديث ام كلثوم دختر علي سلام الله عليهما با اهل كوفه (اتدرون اي كبد فرتيم لرسول الله صلى الله عليه وآله) فرث بمعني تفتت كبد و جكر است باندوه وآزار وازينكلام ابن اثير باز نموده آيد كه زينب همان ام كلثوم است چه در لغت قصه كه ميكويد كقصة علي ملحودة چنانكه در خطبه مذكور شد نسبت بحضرت زينب ميدهد ودرين فرتيم كه نيز درهمين خطبه شريفه است بام كلثوم منسوب ميدارد معلوم است كه يكخطبه از دو تن نيست منتهاى امر كاهى باسم و كاهى بكنيت نسبت دادند و (رجل) اشوه باشين معجمه يعني قبيح المنظر وامرأة شوهاء يعني زن نكوهيده روي ودرادعيه است (ولا تشوه خلقي بالنار) يعني خلق واندام مرا بسبب آتش دوزخ نكوهيده مكردان ودر حديث وارد است (الخرق شؤم والرفق يمن وهو من قولهم خرق خرقاً) از باب تعب (اذا عمل شيئاً فلم يرفق به فهو اخرق والانثى خرقاء مثل احمر وحمراء) وخرق بمعنى حمق وضعف عقل وجهل است وهم خرقاء كوسفنديست كه كوشش چاك داشته باشد (صلعاء) بفتح صاد مهمله وبعد از لام عين مهمله بروزن حمراء كار بزرك وسخت واشكار است وبمعنى امر بس شنيع وبد است كاهيكه معويه زياد بن ابيه عليه اللعنه را بخود ملحق خواند عايشه بدو كفت (ركبت الصليعاء) يعنى سوار شدي داهيه وامر شديد وسوء شنعيت بارزة مكشوفه را (عنقاء) بفتح عين مهمله بروزن حمراء بمعنى داهيه وكار سخت است و در بعضي نسخ عنقاء بافاء مسطور است از مادة عنف (فقم) بفتح فاء وقاف بمعنى امتلاء وبمعنى پيش آمدن دندانهاي زيرين وبالاي پيش دهن است و وزيروي بر فرازهم نمي ايستند وبمعنى سركشي وحيراني وناسپاسي وامور معوجه وكثراست (طلاع الشي) بكسر طاى مهمله بروزن كتاب ملاء ه (خزى) بكسر خاء و سكون زاى معجمتين بمعنى خوارى ورسوائي وببلادر افتادن است استخفاف بمعنى

خوار وسبکسار کرفتن وخفیف انکاشتن است (مهل) بفتح میم وها بمعنی آهستکی وزبان است ودر حدیث امیر المؤمنین علي علیه السلام وارد است (اذا سرتم الی العدو فمهلا مهلا فاذا وقعت العین علی العین فمهلا مهلا) ومهل بسکون بمعنی رفق است وبحرکت بمعنی تقدم است یعنی چون بدشمن راه میسپارید بادرنك باشید وچون ایشانرا در یافتید حمله برید ومهل وامهال بمعني انظار است ونیز جناب صدیقهٔ صغری سلام الله علیها در اینخطاب باین آیه میارکه اشارت فرماید (فارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی ایام نحسات لنذیقهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا ولعذاب الاخرة اخزی وهم لاینصرون) یعنی پس فرستادیم بقوم عاد بادي سخت آواز که از هیبت صوتش هلاك شدند در روز هاي شوم تا بچشانیم ایشانرا عذاب رسوائي وخواري در زندکاني دنیا وهرانیه عذاب آنسراي وسوا سازندهٔ تر وخوارکننده تر است وایشان درآنروز نصرت نیابند وهیچکس نتواند بیاری ایشان برخاست وعذاب را از ایشان برتافت همانا دختر حیدر کرار سلام الله علیها در این اشارت باز مینماید که باین قلیل مهلت خرسند مباشید چه بعذاب آخرت دو چار میشوید ودر ضمن اظهار کرامت وخبر از غیب میدهد که شما در حکم قوم عاد وثمودید دربنجهان نیز بصرصرحوادث بلیات ونکبات ورنج قتل وخواري وذلت دچار خواهید شد وبسلطنت وقوة حالیه مغرور نشوید وفریفته نکردید و بروایتي فرمود وانتم لاتبصرون یعني شماها بواسطه انغمار دربحار جهل وضلالات از مآل حال خویش بیخبرید واز عذاب آخرت بغفلت هستید اما برماکه بر همه چیز عالم واز امور مستقبل باخبریم پوشیده نیست ووخامت عاقبت شمارا بصیر و علیم هستیم و(خفر) علیه یخفر بالخاي معجمه از باب نصروضرب یعني پناه وامان داد اورا ولایخفره ای لایدفعه یعنی هیچ چیز نتواند اورا مانع ودافع ونکاهبان کشت

خفاره بکسر وضم اول بمعنی ذمام وعهد است وازینست خبری که میفرماید (من صلی الغداة فانه فی ذمة الله فلا یخفرن الله فی ذمته ونیز خفر بمعنی جث واعجال است (بدار) بکسر اول بمعنی مبادرت ومسابقت است چنانکه خدایتعالی میفرماید (ولا تأکلوها اسرافا وبدارا) ای مبادرة ومسابقة وبدار بمعنی شتاب نیز هست ثار بفتح ثای مثلثه بمعنی خونست وثار بمعنی کینه وکینه کشیدن است وکفته میشود هو ثاره ای قاتل حمیمه وکفته میشود واثأرت من فلان یعنی ادرکت ثاری منه ودر حدیث وارد است که چون حضرت قائم عجل الله فرجه ظهور فرماید خون حسین علیه السلام را بجوید وهمی فرماید (نحن اهل الدم وطلاب الثار) یعنی ثار وثارکسی است که برهیچ چیز ابقا نکند تاخون خود وقاتل خود را دریابد صاحب مجمع البحرین کوید ﴿ اشهد انك ثار الله وابن ثاره ﴾ ممکن است مصحف از یا ثار الله وابن ثاره باشد والله اعلم ونیز در پایان خطبه شریفه وخطاب بآنجماعت شقاوت آیت باین آیت شریفه اشارت کند ﴿ ان ربك لبالمرصاد ﴾ یعنی بدرستیکه پرورد کار توهرآینه درکذر کاه است یعنی همان طور که کسی در مرصاد نشسته مترصد کذرند کانست وهیچ چیز از وفوت نمیشود از خدا یتعالی نیز هیچ چیز از افعال واقوال بندکان فوت نمیشود همانا حضرت صدیقهٔ طاهره آنجماعت خباثت آیت را بافرعون واعوان اوهمانند فرماید وطغیان وسرکشی وعصیان ایشارا بچنان کسان که دو چار عذاب ونکال جاویدان هستند ودعوی الوهیت کردند و در کفر بزیستند وکافر بمردند ومرتکب آنکونه معصیت کبیره آمدند که امید رستکاری برای ایشان نیست انباز میکرداند وهمان عقوبت ونکال را که برای آنکروه بود برای ایشان مباد میشهد اکنون بترجمهٔ این خطبه مبارکه اشارت کنیم میفرماید حمد مخصوص عالمیان و درود بر پدرم محمد وآل طیبین او صلوات الله

(علیهم)

علیهم اجمعین باد ودرین‌خطبه مبارکه باز مینماید که ما فرزند رسول خدائیم ورسول خدای پدر ماست وحکم مادرین مورد بادیگران یکسان نیست بعد از آن خطاب باهل کوفه میکند ومیفرماید ای اهل غدر وفریب وحیلت وخدیعت که از کمال غداری ومکاری وعده نصر وياري دهید وچون بفریب ونیرنك خویش دست یافتید عهود خویش را نادیده آنکارید واز نصرت روی بتابید وآنکس را که باین اصرار ونکارش آنجمله مکاتیب بدیارخویش بیاوردید تیغ بروی برکشیدید وبادشمنش یار شدید واورا تنها کذاشتید تا بقتل درآمد وبر اینجمله بر افزون با اهل واولاد او واطفال باینکونه معاملات مسابقت کرفتید وا کنون که مارا باین روزکار درآوردید برما کریستن کیرید هرکز چشم شما خشك مباد وسینه شما از آتش غم واندوه وناله آسوده مماناد همانا مثل شمامثل آن‌زنیست که رشته خودرا بتاب آوردي وچون زحمت برخویش برنهاد وسخت بتابید دیکر باره اش واتابید وپاره اش کردانید چه شما نیز رشتهٔ ایمانرا نیك استوار ساختید وبسبب شقاوت نهاد وخساست بنیاد وخباثت فطرت وآلامت سخت بازش کسستید وایمان وسوکند وعهود خود را دغل وخیانت کرفتید کاهي از حدود خود درکذرید وکاهی بکبر وغرو ممنها از کینها بپا کنید کاهی چون کنیز کان زر خرید که فرود ترعبید هستند بچاپلوسی وتملق کرائید وکاهي چون دشمنان کینه کش سختي پیشه سازید وشمارا بیرون ازینصفت خصلتي وشیمني نیست یا چون کیاهی باشد که در مزبله سر بر کشید که ظاهري حرص وباطني نکوهیده وزیانکار دارید یا اجسام وهیاکل شماچون قبور کچ اند ودماند همانا توشه ناپسندیده از بحر خویش پیش فرستادید که اسباب خشم وسخط یزدان وعذاب ونکال جاویدان شما کردید آیا اکنون بر برادرم کریه وناله کنید آري سو کند با خدای ببایست کریه کنید چه با اینکونه کار وکردار واین کونه مسابقت واین سو

عاقبت که شمار است سخت سزاوارید که تمامت عمر بر خویش بگرئید وبمویید و بسیار گریه کنید وکم بخندید چه ساخت خویش را معار وعیب وننك کشتن امام وهتك حرمت حریم سید الانام آلایش دادید وتار وزبر انگیزش باهیچ آبی نتوان شست چگونه این آلایش شسته شود وقتل پسر پیغمبر وسید جوانان اهل بهشت را توان نادیده انگاشت وآلایش چنین ننك را از چهرهٔ عار بر کنار داشت کشتید کسي را که ملاذ حرب شما ومعاذ حزب شما وپشتیبان صلح شما وبنیاد اجتماع واحتشام شما ومفزع نوازل وتتمهٔ حجج شما وتقویم مقالات شما وعلامت مناهج وروشني طریقت شما بود همانا نکوهیده وچیزیرا برای نفوس خویش از پیش روان داشتید ونکوهیده ذخیره برای روز رستخیز خود بگذاشتید همگی دستخوش هلاك ودمار ودوری وبوار دچار سر افکندگي وسرنگوني بادید همانا هرچه در آن کوشش کردید جز موجب نومیدي وزیانکاري شما نیست وهرچه دست از بي سود آن برآوردید جز هلاك ودمار بهره نیاورد وآنچه در طمع تجارت وربح آن بودید جز بار زیان درمیان ندارد همانا بغضب یزدان بازگشت کردید و حجاب ذلت ومسکنت بر شما خیمه برافکند واي بر شما هیچ میدانید کدام پارهٔ جگر مصطفی را شکافتید وچگونه پیمان اورا شکستید وچگونه بر دگیان عصمت وطهارترا از پرده بیرون افکندید چه حرمتها که ضایع گذاشتید وچه خوني از خدای بریختید همانا آنکار بکار بردید که نزدیك بود آسمانها از هم بشکافد و زمین پاره گردد وکوهسارها فرو ریزد وآنگونه فعلي نکوهیده وشوم ونامبارك وجاهلانه واحمقانه ومنکر وعظیم وشدید وممتلی بپای بردید که آسمان وزمین را بیاکند آیا در عجب هستید که آسمان خون بگرید وهرآینه عذاب آخرت رسوا کننده تر است ودرآنجا از هیچکس امید یاري وازآن عذاب اندیشه رستگاري

(نیست)

نیست یعني اکر دیدید که در قتل حسین علیه السلام از آسمان خون بارید وآیات عجیبه مهیبه نمایش کرید واز آن آیات بیناك وصول عذاب هستید عجب نیست بلکه آنعذاب که در آخرت بایسد از عذاب دنیا شدید تر وفضیحت ورسوائیش سخت تراست وازین کلام ظهور آن علامات آسماني ثابت میشود چه در حضور آنجماعت باین علامت اشارت میفرماید آنکاه میفرماید باظهور چنین آیات که همه علامات نکال وعذاب اکر مهاتي یافته اید وهنوز به بلیات ودواهي بزرك دو چار نشده اید خودرا سبکبار مشمارید وخویش را رستکار مدانید چه خدا یتعالی را هیچ چیز از مبادرت ومسابقت مدافعت نخواهد کرد واز خون جوني وکینه خواستن وداد جستن وقصاص ورزیدن وحق مظلوم از ظالم باز کرفتن از فوت وقت بیناك نشود همانا پرور دکار شما در مرصد و کذرکاه است وهیچ چیز ازوی پوشیده وفوت نکردد بشرم بن خریم اسدی کوید سوکند باخداوند که مردمارا در آنروز بجمله سرکشته وپریشان نکران شدم که همي میکریستند و دستها در دهنها داشتند راقم اوراق کوید از اینکلام راوي که (فرایت الناس حیاری فردوا ایدیهم فی افواههم) وبروایتي (قد وضعوا) چنان معلوم میشود که مردم کوفه ازین داهیهٔ دهیا مانند اهل محشرکه (یوم یعض الظالم علی یدیه) چنان پریشان بودند که دستهای خود را بادندان مبجاویدند بالجمله راوی میکوید شیخی را نکران شدم که از یکسوي من ایستاده چندان بکریست که ریشش از اشکش ترشد وهمي کفت بابی انتم وامي کهولکم خیرالکهول وشبابکم خیرالشاب ونسائکم خیر النساء ونسلکم خیر لایخیب ولا یخزی یعني پدر ومادرم فدای شما جماعت باد پیران شما بهترین پیران وجوانان شما بهترین جوانان وزنان شما برترین زنان ونسل شما بهترین نسلها باشند وهرکز در هیچ حال نهیب ذلت وآسیب

خواري نيابند واين شعر بكفت

كهو لهم خير الكهول ونسلهم • اذا عد نسل لايبور ولايخزى

در ناسخ التواريخ وبعضي كتب اخبار مسطور است كه چون حضرت زينب خاتون سخن بدينمقام آورد (فقال على بن الحسين عليهما السلام يا عمة اسكتي ففي الباقي من الماضي اعتبار وانت بحمد الله عالمة غير معلمة وفهمة غير مفهمة ان البكاء والحنين لايرد ان من قد اباده الدهر) امام زين العابدين سلام الله عليه فرمود اى عمه خاموشي اختيار فرماي چه باز ماندكانرا از كذشتكان اعتبار بايست وبر اينجمله بر افزون سپاس خدايرا كه تو عالمي باشي كه زحمت دبستان ومنت معلم نديدي و دانائي باشي كه پژوهش آموز كار نمودى همانا كريستن وناله بر آوردن باز نميكرداند آنكس راكه روزكارش هلاك بساخت ونيز چنانكه در بحارالانوار و ناسخ التواريخ وبعضي از كتب اخبار از سيد بن طاوس عليه الرحمه مرويست كه در آنروز كه اهل بيت بكوفه وارد ميشدند جناب ام كلثوم از عقب پرده هودج صداى خود را بكريه بلند كرد واينخطبه قرائت فرمود وازينكلام ميرسد كه آنحضرت و ديكران مكشفات الوجوه وسوار براشتران بى جهاز يا محملهاى بى پوشش نبوده اند وباعموم اخبار مخالف ميشود مكر اينكه كوئيم اين ورود دويم بكوفه است چنانكه درذيل كتاب امام زين العابدين عليه السلام بتحقيق اينمطلب اشارت رفت ونيز در اغلب كتب اهل سير باينخطبه آنحضرت در اينمقام ودرين ورود اهل بيت بكوفه اشارتي نرفته است وسيد بن طاوس در بيان اينخبر منفرد است وآنجناب اجل از آنست كه در اخبارش محل تامل مكر همانكه كفتيم در سفر دويم است والله اعلم بالجمله ام كلثوم عليها السلام فرمود (يا اهل الكوفة سوءة لكم مالكم خذلتم حسينا وقتلتموه وانتهبتم امواله ورثيتموه وسبيتم نسائه وبكيتموه فتبا لكم

(وسحقا)

وسحقا ویلکم اندرون ای دواه دهتکم وای وزر علی ظهورکم حملتم وای دماء سفکتموها وای کرائم اصبتموها وای صبیة سلبتموها وای اموال انهبتموها قتلتم خیر رجالات بعد النبی ونزعت الرحمة من قلوبکم الا ان حزب الله هم الفائزون وحزب الشیطان هم الخاسرون) میفرماید ایمردم کوفه بدا بر حال شما چه افتاد شما را که حسین را خوار ساختید ومخازل وبی یار ویاور کذاشتید و اورا بکشتید واموالش را بغارت بردید چون میراث خویش قسمت کردید وپردکیانش را اسیر نمودید آنکاه بر ایشان میکرئید وای برشما دست شما از پیشکاه رحمت خدا مقطوع وهمکی قرین هلاك ودمار شوید هیچ میدانید چه امر عظیم وداهیهٔ بزرك شمارا فرو کرفت وچه باری کران بر پشت خویش حمل کردید هیچ میدانید چه خونها بریختید وچکونه دختران وزنان مکرمات را بچنك اسیری در آوردید وچکونه دختران محترمات را از حلی وزیور عریان ساختید وچکونه مالها که بتاراج بردید وچکونه کسی را کشتید که از همه کس بهتر بود همانا رحمت از دلهای شما بر کنده شد بدانید که حزب یزدان بهره یاب ورستکار ولشکر شیطان بجمله زیانکارند وبعد از ادای اینخطابه این اشعار را نیز ضمیمهٔ کلمات بلاغت آیات بفرمود

قتلتم اخی صبرا فویل لامکم ٭ ستجزون نارا حرها یتوقد
سفکتم دماء حرم الله سفکها ٭ وحرمها القرآن ثم محمد
الا فابشروا بالنار انکم غدا ٭ لفی سقر حقا یقینا تخلدوا
وانی لابکی فی حیوتی علی اخی ٭ علی خیر من النبی یولد
بدمع غزیر مستهل مکفکف ٭ علی الخد منی ذائبا لیس یجمد

ودرین اشعار نیز از اعمال نکوهیده وافعال غیر مرضیه ومشروعه ایشان باز نموده

وبعذاب خلد وعقاب مؤبد تنبیه فرموده راوی کوید چون اهل کوفه این کلمات را بشنیدند وآن اسرا وسرهای کشتکانرا بر سر نیز ها بدیدند وزنان وکودکانرا بآنحال نکران شدند یکدفعه صداها بکریه بلند شد وهمی بکریستند ونوحه و سوکواری نمودند وموبها پریشان کردند وخاکها برسر ریختند وصورتها بخراشیدند وطپانچه برسر وروی زدند (فلم یر باك وباكیة اكثر من ذلك الیوم) هرکز کسی مردم را از زن ومرد بمانند آنروز بکریستن ندیده بود معلوم باد که صاحب احتجاج باینکه بدوخطبه حضرت زینب ویك خطبه حضرت فاطمه صغری اشارت کرده باینخطبه اشارت نموده است باینکه اینخطبه نیز در مقام احتجاج باید مذکور شود وحق وشان صاحب احتجاج نکارش امثال اینخطب شریف است علت آنرا خدای بهتر داند ونیز چنانکه اشارت رفت اغلب نویسندکان خطبهٔ حضرت زینب را بآن اشعار معهوده مذیل داشته اند وبعلاوه صاحب بحر المصائب میکوید چون حضرت زینب سلام الله علیها مردم کوفه را بآ نکونه قدح وملامت توبیخ ونکوهش مخاطب فرمود بآنان متعرض کشت (وقالت یا قوم انی اخاف منكم ان یرسل الله تعالی الیكم البلاء والعذاب واهلكم باسوء حال وادوء فعال فخافوا من غضب الرحمن و شیدة النیران لان مابكم الیه جل شانه وقد اهلك كثیرا من الامم الماضیة منهم اهل ارم) فرمود ای قوم من بیمناك هستم از شما ومجاورت شما از اینکه یزدان تعالی بلا وعذاب بشما برانکیزاند وشمارا ببدترین حال ونکوهیده ترین فعال بهلاك وزوال در آورد از غضب ایزد متعال وشدت وسختی آتش دوزخ بترسید چه باز کشت شما بحضرت خدای عز وجل شانه است که بسی امم ماضیه را که ماضی وطاغی شدند بد مار دوچار ساخت از جمله ایشان اهل ارم بودند واینکه حضرت صدیقه صغری تخصیص داد عذاب اهل کوفه را بتمثیل اهل ارم برای

اینست که همان طور که اهل ارم قبل از وصول بمقصود وادراك مطلوب بهلاك و دمار پیوستند اهل کوفه را نیز خدایتعالی ببليتي بس شديد وفتنهٔ بس دشوار دوچار فرمود پیش از آنکه از نبي اميه بآرزوی خود برسند چنانکه در ایام مختار وآنانکه در طلب ثار بر آمدند بآنکونه عذاب ونکال کرفتار آمدند وپس از قتل آنحضرت روی آرامش وآسایش ندیدند ودرحقیقت در اینکلمات از حال ایشان در زمان استقبال حدیث کند واز آینده اخبار فرماید واز وخامت عاقبت وسوء خاتمت وندامت فرجام آنمردم لئام آکاهي دهد

﴿ بيان پارهٔ تحقيقات وشرح بعضي مقامات آن مخدره سلام الله عليها ﴾

اکنون کوئیم چون در این اخبار بتامل بنکرند ومراتب ومقامات دختر امیرالمؤمنين ویادکار سيد المرسلين صلوات الله عليهم اجمعين را نظر کنند معلوم شود که دارای چکونه رتبت ومقامي است که با مقام ولايت برابر اسب همانا اینمظلومه مدتي در همين کوفه در مقام سلطنت وخاندان خلافت وامارت روز میکذاشت بناکاه کردش روز کار ومشایای حضرت آفریدکار چنان اقتضا کرد که انواع مصایب عظمي و نوائب عميا ودواهي دهيا بر این مخدرهٔ کبری فرود آید از جوار جد بزرکوار بیرون شود وبدشت نینوا با آنکونه اعدا دچار کردد وبرادرش امام حسين حجت خدایرا با اولاد واقارب آنکونه کشته وبرنج عطش و کرسنکي وآشفتکي زنان وبناله اطفال بي پدر وزنان بیشوهر وپردکیان خونين جکر در چنان بیابان هایل وآنشب یازدهم بدون یار ومعين ومنزل وماوی همه برهنه وعریان وعليل و بينوا وآن کشتکان دشت نینوا وآنشقاوت اشقیاء وطعن وضرب تازیانه و نیزها بکذراند وچون روز بر آید ار یکسوی اجساد کشتکانرا بآنحال نکران وروز کار باز ماند کانرا بآن درجه کلال وملال بینا وبا آن کوه غم واندوه با آنخیام آتش

کرفته واموال منهوبه وفقدان لوازم معیشت وآسایش با آن شدت الم وفرسایش برآن اشتران بی جهاز سوار وحجت خدیرا باغل جامعه وآن بدن علیل رواز وبر بدن بیسر حجت خدای عبور نمایند وانقلاب روزکار باآنمقام ارتسام کیرد که امام زین العابدین علیه السلام را حالت بکردد ودر احوال او که قلب عالم امکانست انقلاب افتد بآندرجه که حالت جان سپردن مشهود کردد واینمخدره عظمی درچنین حال وچنین مقام به تسلی امام زمان زبان کشاید وچنان حدیثی طویل را که امامش از نخب مخزونه میشمارد بکذارد با اینکه در آنحال نیز بر چه حال باشد یکجا بر کشتکان در نظاره باشد یکجا با معاندان در کذاره یکجا در اسیران واحوال ایشان در شراره ونیز در تمامت این اوقات هرکز سخنی جز از در جلالت وعظمت و استغناء نفرماید وهیچ از مقام سلطنت وعلو منزلت فرود نیاید ودر حالت ملاقات اهل کوفه با آنحالت اسیری ورنجوری وصدمت وزحمت بهیچوجه در ارکان قدرت وبضاعت وحشمت وهیبت واستطاعتش ثلمه نیفتد ودر میان آن ازدحام وآنمردم فتنه جوی کینه پوی وسپاه ابن زیاد بآنکونه خطبه مبارکه زبان بر کشاید با اینکه سر های برادران وبرادر زادکان واعوانش بر فراز نیزها وباز ماند کانش بآنحالت سخت بر فراز شترها واطرافش آراسته بکروه اشقیاء وسپاه اعدا باشد وکذارش بمجلس ابن زیاد ونظاره اش بر کروها کروه مردمان خبیث وپلید وزبان مبارکش بآن فصاحت وبلاغت واستقامت نمایش جوید وچنان خطبه را که فصحای بلاغت آثار وبلغای فصاحت شعار از اتیان شطری بلکه سطری عاجزند بآن تسلط وقدرت بیان فرماید ودر ضمن آن مراتب شهداء ومقامات سید الشهدا را باز نماید ومرتکبین آن اعمال ناخجسته منوال رابآنکونه توبیخ وملامت نکوهش فرماید ومآل حال ایشانرا باز نماید وشان ایشانرا در روی ایشان توضیح

(فرماید)

فرماید وثواب شهداء وعذاب قتله را مکشوف کرداند وآنخطبهٔ مبارکه را بآیات واء‌ثال مناسبه مندرج کرداند ودر هیچ چیز فرو کذار نفرماید نه برآن ازدحام بنکردنه از کینه اعـدا بیندیشد نه بروضع لباس وهئیت خود نکران شود نه بر اسیري خود ودیکران اندیشه فرماید نه براز دیاد خشم وعناد آن مردم عنود وابن زیاد بیناك باشد وبا آنکس که در کمال اقتدار بر مسند عظمت وحشمت نشسته یا بر بارهٔ جلالت وابهت سوار باشـد وبا کروهی از اعوان وانصار مشتي مردم ضعیف ذلیل خاین زبون بي ناصر ویاور را مخاطب کرده باشد مساوی باشد هیچ بنداثم که چه کویم وچه نویسم که جز درعرصهٔ تحیر سایر نیستم وهرچه بیشترنویسم بیشتر سرکشته ومبهوت میشوم چه افعال واقوال کرامت منوال ایخاتون روزکار وولی کردکار وناموس کبریاء ومشورهٔ کبري آنچند جلیل وعظیم ومهیب وعجیب و غریب وافزون از اندازهٔ وهم وا در آلهٔ است که از حد بشر خارج است وچنانش بعالم ملکوت ولاهوت وعقل ونور بلکه عالم اتصال است وبآن میزانش بدون تکیف بکیف بجواهر مجرده پیوستکي است که پس از وجود مقـدس وروح مکرم عقل اول وانوار طیبهٔ ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین هیچکس را اینمقام ورتبت ومقام قـدس ونورانیت نیست اکر جز این بودي چکونه (حجة الله علی خلقه) امام زین العابدین سلام الله علیه اوراعالمهٔ غیرمعلمه وفهمهٔ غیرمفهمه خواندي وبرچنین رتبتي که حضرت احدیت بمه‌اش عنایت فرموده سپاس کذاشتي چه از اینکلام مکشوف میافتد که علم اینمخدوره از مواهب آلهیه چون جـدش خاتم انبیاء سلام الله علیهم داراي علم لدنّي است که از شؤنات ولایت مطلقه است وبدون هیچ واسطه از خداوندیذ وافاضت شده است واورا بمعلم وآموزکار حاجت نیست بزماکان وبر مایکون عالم است ودر جمله اشیاء حکمران متصرف چنانکه ازین پس نیز ببارهٔ

اختلافات اشارت رود معلوم باد در احتجاج طبرسی مسطور است که بعد از آنکه
حضرت امام زین العابدین علیه السلام عمه اش جناب زینب خاتون سلام الله علیها را
امر بسکوت فرمود وآنکلمات براند وحضرت صدیقهٔ صغری خاموش کردید
میکوید پس از آن امام علیه السلام فرود آمد وخیمهٔ خویش را برافراشت وزنان
خویش را از مرکبها فرود آورده بخیمه برفت واز اینخبر میرسد که اینخطبه در
سفر دوم کوفه یعنی بعد از مراجعت از شام ورفتن بطارف کوفه واز آنجا بمدینه
طیبه بوده است چه ازینکلمات بجمله باز نموده آید که امام علیه السلام چون مردم
سفری که آهنك مقصدی بعید کرده باشند حرکت میفرموده وتهیه وتدارك و
لوازم منازل عرض راه را از خیمه وسراپرده ومراکب ومحامل مهیا داشته ونیز
باختیار خود ورود میفرموده وبعزت وسکون طی مراحل وحث رواحل میشده
است چنانکه خبر احتجاج را از آن حضرت که طبرسی میکند ومیکوید پس از
آن از فسطاط خویش بیرون شدم ومردم کوفه را بتوبیخ ونکوهش کرفت نیز
دلیل براین مطلب است چه در سفر اول ایشان از کربلا بکوفه معلوم است بچه
حال ورود کرده اند همه اسیر ودستکیر وغارت شده وبر شترهای بی جهاز بر
نشسته واغلب نسوان بدون پرده بوده اند واکر در محملها جای داشته اند پوشش
نداشته وآنکهی باختیار خود نبوده اند وباکمال سختی وشدت روان بوده اند و
امام زین العابدین علیه السلام را درآنحال که غل جامعه بر کردن نهاده وهر دوپای
مبارکرا از زیر شکم شتر علاقه کرده وارد نمودند کدام خیمه وسراپرده وچه
مجال درنك بود که آنحضرت باختیار خویش فرود شود وخیمه برافرازد وزنانرا
بخیمه برد واز خیمه بیرون شود ومردم کوفه حاضر شوند وکوش بکلمات
آنحضرت دهند وآنجواب معروض دارند پس تامل در اینخبر لازم است ممکن

(است)

است پارهٔ کلمات حضرت صدیقه صغری یا ام کلثوم درین سفر اول بوده باشد و بعضی در سفر دویم چنانکه بآن اشارت رود والله تعالی اعلم بالجمله برشته خبر باز شویم موافق خبر مسلم جصاص چون اهل بیت را بکوفه در آوردند میگوید مردم کوفه را نگران شدم که بر اطفال اهل بیت رقت کردند واز بام ودر نان و جوز وخرما بر ایشان بذل نموده وکودکان ماخوذ داشته بدهان میبردند ام کلثوم سلام الله علیها آن نانپارها وجوز وخرما را از دست ودهان کودکان میربود و میافکند پس بر اهل کوفه بانك برزد که (یا اهل الکوفة ان الصدقة علینا حرام) ایمردم کوفه از بذل وبخشش این اشیا دست باز دارید چه صدقه برما اهل بیت روا نیست اگرچه صدقهٔ واجبه است که بر اهل بیت حرام است لکن ام کلثوم صدقا ترا مکروه میداشت بالجمله زنان کوفیان بر ایشان زار زار میگریستند اینوقت جناب ام کلثوم سلام الله علیها سر از محمل بیرون کرده با آنجماعت فرمود (یا اهل الکوفة تقتلنا رجالکم وتبکینا نساؤکم فالحاکم بیننا وبینکم الله یوم فصل القضاء) ایمردم کوفه مردان شما مارا میکشند وزنان شما برما میگریند همانا حاکم در میان ما وشما در روز قیامت خداوند است وهنوز این سخن در دهان داشت که سر مبارك حضرت سید الشهداء سلام الله علیه را که چون بدر منیر نور افشان وچون آفتاب تابنده درخشان واز همه کس برسول خدای صلی الله علیه وآله شبیه تر وموی لحیهٔ مبارکش با کتم مخضوب وشمشمهٔ طلعت همایونش چون ماه گردون لمعان بر آورده ولحیه مبارکش را باد ازیمین وشمال جنبش همی داد باز نمودند زینب سلام الله علیها چون این بدید سر مبارکرا بر چوب مقدم محمل بزد چنانکه خون از زیر مقنعه اش فرود وید واین شعر بفرمود

یا هلالا لما استتم کمالا ه غاله خسفه فابدا غروبا

ماتوهمت یاشقیق فؤادی • کان هـذا مقدرا مکتوبا
یا اخی فاطم الصغیرة کلم • ها فقد کاد قلبها ان یذوبا
یا اخی قلبك الشفیق علینا • ماله قد قسی وصار صلیبا
یا اخی لو تری علیا لدی الا • سر مع الیتم لا یطیق وجوبا
کلما اوجعوه بالضرب ناذا • ك بذل یفیض دمعا سکوبا
یا اخی ضمه الیك وقرب • ه وسکن فؤاده المرعوبا
ما اذل الیتیم حین ینا • دی بابیه ولا یراه مجیبا

معلوم باد که از اینخبر وجریان دم چنان میرسد که آنمخدره چنان سر مبارکرا برچوبهٔ محمل زده است که شکسته است واکر جز این بودي خون جاری نشدی تا بنکرند وباز کویند واینخبر اکرچه در ظاهر قانون شریعت مشروع نتواند بود ر ظهور این امر از چنان مخدره عالمه کامله بعید مینماید اما ممکن است که برای اظهار عظمت آنداهیه یا اضطراب وانقلاب جنبه یا شریك بودن در عموم مصایب آنحضرت یا تاثیر آنداهیه بزرك در تمامت اشیاء حتي جمادات وحیوانات وجمله مخلوق آسمانها وزمینها وعوالم ملکوت درحضرت نیز بروز نموده باشد چنانکه اثاب اخبار بر این آثار متضمن است ونیز ممکن است که مطابق پارهٔ اخبار که ازین پس نیز مذکور میشود اینخبر بصورت دیکر باشد والله اعلم اما موافق روایت ابي اسحق اسفرايني سر مبارك امام حسین علیه السلام را پیش از ورود اهل بیت بکوفه وارد کرده اند چنانکه اخبار دیکر نیز که در تقسیم سرها وفرستادن بکوفه است مشعر بر همین است ممکن است اینکلمات در زمان ورود بشام باشد همانا ابو اسحق میکوید از سرمبارك امام حسین علیه السلام نوري چون عمودي مستنیر از زمین بآسمان صاعد بود وحاملان آنسر مبارك شب تار را بروشنائي آن نور

(ایزدی)

ازدي راه میسپردند واهل کوفه بالباسهاي فاخر مترصد دیدار آنسر مبارك بودند بعد از آن بمدتي قلیل شترها نمودار شدند وحریم حسین وشهداء سلام الله علیهم بدیدار گشتند وحضرت سجاد علیه السلام آن اشعار بخواند اهل کوفه اطفال اهل بیت را که در محافل جاي داشتند نان همي دادند ام کلثوم سلام الله علیها صیحه برکشید (یا اهل الکوفة حجر فی راس من یتصدق علینا) ایمردم کوفه سنك بر سر آنان که مارا صدقه دهند آنگاه آنچه باطفال داده بودند ماخوذ داشت وبر ایشان بیفکند در اینحال ضجه مردمان بگریه بلند شد وناله همي بر آوردند و برایشان در نظاره بودند پس ام کلثوم سلام الله علیها بایشان در نگریست وفرمود (غضوا ابصارکم عنا) چشمهاي خود را ازما بپوشید چون زنهاي کوفیان این صداها بشنیدند بر ایشان بگریستند حضرت ام کلثوم فرمود (تقتلنا رجالکم و تبکي علینا عیونکم الله یحکم بیننا وبینکم فوالله ما احتبست عنا نصرة الله فی الدنیا الا لاکتساب نعیم الاخرة بارتفاع مقامنا فی الاخرة وانتم سوف تردون الی جهنم ویلکم اتدرون ای دم سفکتم وای لحم قطعتم) وبعد از آنکه اینکلمات مرقوم میدارد میگوید بشیر اسدي گفت بزینب دختر علی علیهما السلام نظرکردم که گفتي خود علی علیه السلام تکلم میفرماید واز آنخطبه مسطوره مختصري مرقوم مینماید. ومیگوید آن حضرت آنکلمات را بفرمود وخاموش شد آنگاه از خطبه واشعار حضرت ام کلثوم که سبقت نگارش یافت بطور اختصار نگارش میدهد وبروایت صاحب ریاض الاحزان وبعضي دیگر چون ناله اهل کوفه بناله وتحیب برخاست ام کلثوم سلام الله علیها فرمود (تقتلنا رجالکم وتبکینا نساؤکم لقد تعدیتم علینا عدوانا عظیما لقد جئتم شیئا ادا تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض وتخر الجبال) وهم در مقتل منسوب بابي مخنف وکتاب ریاض الشهادة

مرقوم است که ابوجدیله اسدي روایت کند که در حال شهادت امام حسین سلام الله علیه کوفه بودم ناگاه زنهاي کوفه را با گریبانها چاك وموی پریشان و لطمه بر چهره زنان نگران شدم در انجال شیخی کهن سال روی با من آورد پرسیدم سبب این گریستن ونالیدن چیست گفت بعلت دیدار سر مبارك حسین علیه السلام در خلال اینحال لشکریان بدیدار واسیران نمودار شدند جاریه نکوروي وتنومند بر شتري بیرون ازوطا بدیدم پرسیدم کیست گفتند ام کلثوم خواهر حسین علیهما السلام است پس بحضرتش نزدیك شدم وعرض کردم از آنچه بر شما بگذشت مرا حدیث فرماي فرمود ایشیخ کیستي گفتم از مردم بصره ام فرمود (یا شیخ اعلم انی کنت فی الخیمة اذ سمعت صهیل الفرس فخرجت فرایت الفرس عاریا والسرج خالیا من راکبه فصرخت وصرخت النساء معی وسمعت هاتفا اسمع صوته ولا اری شخصه وهو یقول) ایشیخ بدانکه من در خیه جای داشتم که ناگاه صدای صهیل مرکب برادرم حسین بر خاست از خیمه بیرون دویدم وآن اسب را بیسوار وزینش را تهی از راکب بدیدم وناله ونفیر بر آوردم دیگر زنان نیز با من بنالیدند وفریاد بر کشیدند در اینوقت صداي هاتفي را بشنیدم ورویش را ندیدم که همي این اشعار را قرائت مینمود

والله ما جئتکم حتی بصرت به ٭ بالطف منعفر الخدین منحورا
وحوله فتیة تدمی نحورهم ٭ مثل المصابیح یغشون الدجی نورا
وقد رکضت رکابی کی اصادفه ٭ من قبل یلثم وسط الجنة الحورا
دنا الی اجل والله مقتدر ٭ وکان امر قضاه الله مقدورا
کان الحسین سراجا یستضاء به ٭ والله یعلم انی لم اقل زورا

باوي گفتم تورا بحق آنکس که اورا پرستش میکني سوگند میدهم باز گوي

کیستي (فقال انی ملك من ملوك الجن جئت انا وقومی انصر الحسین علیه السلام فوجد ناه قد قتل) گفت من یکی از ملوك جنم که باقوم خود بنصرت حسین علیه السلام بیامدیم وزماني رسیدیم که شهید شده بود آنگاه سه دفعه گفت وا اسفاه علیك یا اباعبدالله دریغ وافسوس برتو باداي ابوعبدالله وصاحب بحرالمصایب اینخبر را نسبت بحضرت زینب میدهد واز مناقب قدیم از شیخي از بني تمیم که در رابیه مسکن داشت مذکور میدارد که وی از هاتفي شنیده بوْد ونیز در ریاض الاحزان مسطور است که چون عمر بن سعد بیك فرسنگی کوفه رسید سر امام حسین علیه السلام را نزد او بیاوردند وفرمان امیر را بگذاشتند عمر سعد فرمان کرد تا آنسر مبارك را که چون بدر تام در لمعان بود برنیزهٔ بلند برزدند چون لشکریان آنفروغ وفروز ایزدي را نگران شدند یکباره آواز بتکبیر برکشیدند وازینخبر میرسد که بعد از آنکه خبر وصول اهل بیت را ابن زیاد بشنید آن سرمبارك را که از نخست براي او فرستاده بودند دیگر باره نزد ابن سعد بفرستاد وفرمانداد تا برسر نیزه برافرازند وبا اهل بیت وارد کوفه سازند بالجمله میگوید جناب ام کلثوم سلام الله علیها دختر فاطمه زهراء بتول عذرا آنسر مبارکرابدید فریادي سخت برکشید و دست بگریبان برده بردرید وبناله وزاري صدا برآورد ودیگر زنها ودخترها از گریهٔ او بزاري در آمدند چه از روز عاشورا تاآنوقت سرمطهر را ندیده بودند پس صیحه برآوردند و گفتند (واحمداه واعلیاه لیت السماء اطبقت علی الارض والارض ساخت باهلها فی الطول والعرض لیتنا کنا قبل هذا الیوم عماوات اوکنا فی عداد الاموات) پس زینب سلام الله علیها ناله برآورد وبحسرت بگریست و باقلبي مشجون آن سرهمایونرا ندا کرد بنحو اینمضمون

اخی یا هلالا غاب بعد طلوعه ٭ فمن فقده اضحی نهاری کلیلتی

الى آخرها وهم در آنكتاب از مناقب ابن شهر اشوب عليه الرحمه بمرقوم است
كه جناب ام كلثوم با حاجب فرمود (ويلك هذه الف درهم خذها اليك واجعل
راس الحسين امامنا واجعلنا على الجمال وراء الناس ليشتغل الناس الى راس الحسين
عليه السلام عنا) واى بر تو اين هزار درهم را بگير و سر مبارك امام حسين عليه
السلام را از پيش روى ما روان بدار وشتران مارا از عقب مردمان بگذار تا
مردمان بديدار آنسر مبارك از نظارهٔ ما باز ايستند حاجب آندراهم بگرفت و
بفرمودهٔ ام كلثوم عليها السلام كار كرد وچون روز ديگر آندراهم را بيرون آورد
از مشيت الهي بجمله سنگهاي سياه شده وبريكروي آن (ولا تحسبن الله غافلا
عما يعمل الظالمون) وبرروى ديگر (وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون)
مكتوب بود ونيز در آنكتاب ومقتل ابي مخنف در ذيل حكايت سهل شهر
زوري مسطور است كه در كوفه بودم ناگاه لشكر ابن زياد لعنهما الله بكوفه در
آمدند وصيحهٔ بلند بشنيدم وناگاه سر مبارك امام حسين عليه السلام را بر فراز
نيزه بديدم كه نور از آن ساطع شدى از آنحال گريه در گلويم گره گشت وبعداز
آن اسيران نمايان شدند وعلى بن الحسين عليهما السلام از پيش روي وبعد از آن
ام كلثوم نمودار شد كه برقعي ازخزادكن بروي بود وهمي ندا بركشيد (يااهل الكوفة
نحن سبايا الحسين عليه السلام فغضوا ابصاركم عنا وعن النظر الينا معاشر الناس اما
تستحيون من الله ورسوله ومن على المرتضى وفاطمة الزهرآء) اىمردم كوفه همانا ما
اسيران حسين يعني اهل بيت حسين سلام الله عليه باشيم از ديدار ما ديدار بر
گيريد هان اىجماعت مردمان آيا از خدا ورسول خدا وعلى مرتضي وفاطمهٔ
زهرا حيا نمي كنيد مردمان از ديدار ايشان نظر بر بستند وهم در آنكتاب در
ذيل خبر ديگر سهل شهر زوري مسطور است كه بعد از شاه زنان دختر كسري

(زوجه)

زوجه امام حسين عليه السلام مادر امام زين العابدين زني كريان نمايان شد كه همي صيحه بر آوردي (اما تغضون ابصاركم عن حرم رسول الله) مردمان صدا بكريه وعويل بر كشيدند كفتم كيست اين زن كفتند زينب است لطمه بر صورت زدم وبكريستم آنكاه ام كلثوم عليها السلام سر بر كشيد (وقالت صه يا اهل الكوفة تقتلنا رجالكم وتبكينا نسآؤكم مالنا ومالكم بيننا وبينكم الله اذا جلس لفصل القضآء يا اهل الجدل والصلف لقد تعديتم عدوانا مبينا لقد جئتم شيئا ادا تكاد السموات يتفطرن منه وتنشق الارض وتخرالجبال هدا اما علمتم اى كبد لرسول الله فريتم ام اى رحم قطعتم ام اى بناء له هدمتم) وبروايت فاضل دربندي در اسرار الشهاده چون مردم كوفه اهل بيت را با آنحال نكران شدند وكريان ونالان كرديدند ام كلثوم سلام الله عليها فرمود (تقتلنا رجالكم و تبكينا نسآؤكم لقد تعديتم علينا عدوانا عظيما لقد جئتم شيئا ادا تكاد السموات يتفطرن منه وتنشق الارض تخرالجبال هدا) ودر آنحال كه آنحضرت درين سخن مشغول بود صيحه بلند شد وسر مبارك امام حسين عليه السلام با هيجده سر ديكر از اهل بيتش نمودار شد چون ام كلثوم بسر برادر نكران شد بكريست وكريبان چاك نمود بخواندن اين اشعار شروع فرمود

ماذا تقولون اذ قال النبي لكم ٭ ماذا فعلتم وانتم اخر الامم

الى آخر ها چنانكه در مقام خود مذكور آيد ونيز اين اشعار را در پايان خطبهٔ مبارکه مذكوره زينب خاتون سلام الله عليها در بعضي كتب معتبره مسطور داشته اند چنانكه در آنجا نيز اشارت رفت وبروايت صاحب بحر المصائب از كتاب روضة الشهداء چون مردم كوفه در اطراف محامل اهل بيت طواف داده وهمي بكريستند جناب زينب كبرى سلام الله عليها سر مبارکش را از كجاوه بيرون كرده

فرمود ای اهل ظلم وجور ای اهل مکر وحیله ای اهل کوفه همانا عهد خویش را بشکستید وآنچه وعده دادید خلف کردید چه بحضرت برادرم نامهای پی در پی نوشتید واورا باینولایت آوردید وچون بیاوردید از نصرت ویاری برادرم باز کشته ودر میان خود سست کردیده بادشمنان او معین شدید واهل کذب و زنارا یاری نمودید (والله سلکتم مسلك الخلاف وسعیتم فی الظلم والاعتساف وتمدیتم فی اهلاك آل الرسول وسلطتم علیهم اولاد الفضول) سوکند با خدای راه خلاف را بپیمودید ودر ظلم وجور از سعی وکوشش فرونکذاشتید واولاد رسول خدا را مقهور اولاد زنا ساختید واکنون از در ریا وسمعه برما می کرید آیا از خدا و رسول خدا حیا نمی کنید وحزن واندوه همیشکی را میراث ما اهل بیت کردانیدید معلوم باد که ازین چند خبر مفهوم چنان میآید که اولا اهل بیت اطهار سلام الله علیهم را نه بآن درجه خسارت کرده بودند که هیچ از بهر ایشان بجای نمانده باشد وکرنه هزار درهم از کجا بحاجب ابن زیاد لعنهما الله بخشیدند وبرقع خزاد کن از کجا بر خود کشیدند واکر کوئیم زنان کوفه بر ایشان ترحم کردند والبسه خویش را بایشان دادند دراهم از کجا بود وانکهی باغیرت ایشان چکونه میساخت که از دهان اطفال خیمه خرما وجوز بیرون کشند وخود ثیاب ایشانرا قبول فرمایند مکر اینکه آنانکه تقدیم ثیاب میکرده اند از دشمنان نبوده اند واز روی هدیه بوده است لکن آنانکه بذل ماکولات میکردند بنظر حقارت وحقد وعداوت ودر اغلب روایات لفظ حرام مذکور نیست وچنان مینماید که دختران امیر المؤمنین وخاتونهای بزرك محترمهٔ اهل بیت در محملهاجای داشته اند چنانکه از اخباریکه مسطور کشت که حضرت ام کلثوم از پس پردهٔ رقیق محمل بعضی کلمات فرمود یا حضرت زینب سر مبارك را بر چوبهٔ محمل زد یا خبر مسلم جصاص که چهل محمل

(وارد)

وارد کوفه شد مؤید اینمطلب است تواند بود پارهٔ اطفال با کنیزکان یاخدمهٔ ایشان مکشفات الوجوه بوده اند واگر در پارهٔ اخبار چنان نمودار میشود که این خاتونهای بزرك فرموده اند ماراچنین وچنان وارد کردند اشارت بمتعلقات و بستکان ایشانست ونیز ازینکلمات که از حضرت ام کلثوم مسطور شد چنان مینماید که آنخطبه مشروحه نیز بدو منسوب است چه این عبارات باانخطبه تساوي میجوید ممکن است نقله اخبار در نسبت بکوینده دچار شبهتي شده باشند چه بسبب اختلاف روایات وتوافق اسامي وكني این اشتباهات فراوان افتد ودر جماعت اهل بیت چنانکه اشارت رفت اغلب بیك اسم وکنیه بوده اند چنانکه در بعضي کتب مسطور است که ام کلثوم دختر امام حسین علیه السلام چنین وچنان فرمود ونیز پارهٔ مطالب است که بنام زینب نسبت میدهند وهیچ نمي شاید که مقصود زینب کبری باشد چنانکه در خبر مذکور که راوي کفت جاریهٔ جسمیهٔ بدیدم کفتند زینب است و اکر زینب دختر حضرت فاطمه بودي چکونه در آنوقت جاریه میخواندند یا بعضي کلمات وافعال که بنام زینب مینویسند چکونه زینب کبری خواهد بود چه آنمخدره که حامل وصایاي امامت ودارای رتبه ریاست است وحجت خدایرا آنکونه تسلي میدهد چکونه خود مرتکب بعضی افعال میشود که بیرون از مقام اوست مکر اینکه کوئیم زینب دختر امام حسین علیه السلام بوده است یادختر امیر المومنین بوده است واز زوجات دیکر آنحضرتست ودر اوقات کربلا افزون از بیست سال داشته است وهمچنین ام کلثوم در پارهٔ مقامات نه دختر حضرت فاطمه است بلکه از دیکر بنات مکرمات امیرالمؤمنین یا حضرت سید الشهداء سلام الله علیهم باشد چنانکه پارهٔ تحقیقات اینمطلب در مقام خود بیاید ونیز اینکه در پارهٔ روایات مسطوراست که حضرت زینب سلام الله علیها چون سر مبارك امام سلام الله علیه را

بدید سر مبارك خود را بچوب مقدم محمل چنان بزد که خون از پیشانی مبارکش از زیر مقنعه بر دوید و ناظران بدیدند با کمال عقل واستحکام دین ونهایت وقار و رزانت آنحضرت در علوم وآداب ووصیت برادرش امام روزگار بترك امثال این افعال بلکه کمتر از آن بیرون از اشکال واستبعاد نیست وازین است که درپارهٔ کتب بذیل اینخبر وقرائت اشعار آنحضرت اشارت نکرده اند بلکه همین قدر نوشته اند که چون آنمخدره سلام الله علیها آنسر مبارك را بدید ناله بر آورد و بحسرت نگریست وبگریست آنگاه زبان حال آنمظلومه را شعری چند بهمین مضامین که در پارهٔ روایات بآنحضرت منسوب داشته اند مذکور نموده چنانکه در اینکتاب نیز بآنجمله اشارت شد وهمچنین درباب جوزو خرما که اهل کوفه باطفال میدادند در اغلب اخبار لفظ حرام مرقوم نیست بلکه دربعضی اخبارا نیست (حجر فی راس من یتصدق علینا) چه صدقات لازمه حرام نتواند بود فاضل دربندی در اسرار الشهاده در ضمن بیانی میفرماید که از جمله اخبار چنان بر میآید که حضرت ام کلثوم وجناب زینب خاتون مکشوفة الراس والوجه نبوده اند بلکه کنیزکان وخدمه واطفال بآنحال بوده اند ونیز در باب تجویز پارهٔ مراتب سوکواری که در دیگر مواقع مشروع نیست در مقام سوکواری قلب عالم امکان بیانات وتحقیقات وتجویزات مخصوصه دارد ونیز میفرماید چنانکه از اخبار مستفاد میشود سوار کردن دختران وپارهٔ زنان اهل بیت وپیاده کردن ایشانرا خود این دو مخدره محترمه اقدام میفرموده اند وامام زین العابدین علیه السلام با آن ضعف بدن وشدت مرض امر محامل حرم ودیگرانرا در رکوب ونزول و بر افراختن خیمه وسراپرده بنفس مبارك متحمل میشده اند اما این بنده را عقیدت آنست که این احوال در سفر کردن ایشان از شام بمدینه بوده است واز کربلا بکوفه چندان

(مسافتی)

مسافتي نبوده است كه ببايد فرود شوند وخيمه بر افرازند وبمنزلی ديكر ره سپر كردند وانكهي امام عليه السلام را باغل جامعه وهر دوپای بسته بر زير شكم شتر وسلب همه نوع احتيارات ظاهريه چكونه اينحال ميسر ميشدي مكر اينكه اكر يكی دو سره اطفال ودخترانرا پياده شدن وسوار كرديدن لازم كرديدی حضرت زينب خاتون وجناب ام كلثوم سلام الله عليها ايشانرا پياده وسوار كردندي و ديكرانرا راه نكذاشتندي

بيان پارهٔ حالات آنمخدره سلام الله عليهما در اوقات در آمدن بشهر كوفه ومجلس ابن زياد

از پاره اخبار چنان مستفاد ميشود كه روز بعد از عاشورا پسر سعد كشتكان خود را دفن كرده بعد از عصر آنروز وبروايتي روز ديكر بجانب كوفه ره سپر شد وشامكاه در خارج شهر كوفه فرود شدند در كتاب بحر المصايب از جلد سيم ابواب الجنان وسيد بن طاوس روايت كند كه در بيرون شهر كوفه محله بود در آنمحله زني مستوره در خانه خويش برسجاده نشسته درحضرت پروردكار بي نياز راز ونياز مينمود واز قضيهٔ هائله كربلا وشهادت حضرت سيد الشهداء سلام الله عليه آكاهی نداشت ناكاه غوغائي عظيم وآشوبي بزرك برخاست آنعفيفه در چادر عصمت بيرون تاخت وبر فراز بام سراي نكران شد سپاهی فوج از پس فوج و سرهائي چون تابنده ماه وفروزنده خورشيد بر فراز نيزها بديد و كروهی را اسيروار سوار نكريست كه بي چادر ومعجر از خجالت نظاره سر بزير افكنده اند ودر مقدم آنان زني بلند بالا بديد كه دختري چهار ساله در آغوش آورده باحالتي پريشان بر آنطفل نكران و كريان بود در آنحال آنطفل از آنزن آب همي خواست وچهره شريفش از بي آبي وبي تابي چون آبي زرد مينمود ناكاه از كثرت عطش

در کنار آن اسیر بیهوش بیفتاد آنزن از مشاهدهٔ اینحال در ملال گردیده چندی بنالید آنزن عفیفه سخت بیتاب وآرام شد و گفت شما از کدام جماعت اسیرانید فرمود ما اسیران از آل محمدیم واولاد آنحضرتیم آنزن چون این سخن بشنید بر چهره طپانچه زد و گفت ایزن خمیده قامت بفرمای چه نام داری همانا بادختر شاه ولایت شباهت داری وهمانند زینب خاتون باشی مگر از خویشاوندان اوئی بازگوی سردار این سرها کیست ونامش چیست واز اتفاق روز گار آنزن بلند قامت حضرت صدیقه صغری زینب سلام الله علیها بود سر مبارکرا بلند کرده با آنزن نگریست وگفت ایزن از حال ما چه میپرسی همانا نام من زینب است وسرور وسردار شهداء حسین حجازی برادر منست آنزن چون این سخن بشنید از نهایت حسرت وحیرت سیلی بر روی وطپانچه بر سر بزد و گفت نام پدرت ومادرت چیست تو کدام زینبی آنمظلومه فرمود پدرم علی ومادرم فاطمه است چون آنزن ایشانرا بشناخت هر چه سریعتر از بام بزیر آمده آنچه داشت از چادر و مقنعه با دیده گریان ودل سوزان بحضرت اسیران آورد ودر حضرت زینب سلام الله علیها تسلیم نمود ونیز حکایت کنند که ام حبیبه نام زنی از جملهٔ کنیزان حضرت امام حسن علیه السلام بود واورا بعبد الله بن رافع وبقولی بحارث بن وکیده تزویج فرموده بود وچون امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه شهید شد وامام حسن علیه السلام باهنگ مدینه راه بر گرفت ام حبیبه بسی عجز ولابه نمود که در خدمت آنحضرت واهل بیت نبوت ملازمت جوید مقبول نگشت وچون شهادت حضرت امام حسن سلام الله علیه را بشنید آنچند بگریست که دیدهایش کم بینش گشت ویکسره در اندوه وغم روز میگذاشت وبسوگواری میپرداخت تا گاهی که صدای غوغای عظیم بشنید وبر بالای بام برشد از اتفاق درینوقت محمل

جناب زینب خاتون سلام الله علیها با آنجای میگذشت ام حبیبه از آنحال بشگفتي اندر شد وبحضرت زینب عرض کرد شما از کدام اسیرایند فرمود (نحن اساری آل محمد وام حبیبه از پس سؤآل وجواب بسیار ایشانرا بشناخت و کریه کنان ونالان البسه ودیکر اشیاي خود را در حضرت ایشان تقدیم کرد لکن آنمردم ستمکار از آنجامها ببردند واز رسول خدای صلی الله علیه وآله آزرم نکردند فاضل در بندی اعلی الله مقامه میفرماید بغیرت وشمیت وجلالت ام کلثوم سلام الله علیها بچشم تامل بنکرید که اینمخدره طاهره با آنحالت پریشاني واندوه چکونه در حفظ مراتب عفت وعزت اهل بیت مراقبت داشت که با اهل کوفه آنطور خطابات عتاب آمیز (غضوا ابصارکم عنا الی آخره) میراند وهم چون نکریست که جهال وسفهاي کوفه از خرما وجوزیا پارهٔ نان وامثال آن باطفال میدادند اهل کوفـه را ازین کردار منع میفرمود وحکم خدایرا با ایشان آشکار میساخت وآن اشیا را از دست ودهان اطفال میربود وبزمین میافکند وا کر کسي کوید چون است که آنحضرت پارهٔ اثوبهٔ والبسه را که مردم کوفه تقدیم نمودند پوشش اهل حرم میساختند اما در اعطاي آن ماکولات توبیخ میفرمود د یا ... مخفي وپوشیده نیست چه باز مینماید که در افعال آنزن در تقدیم البسه از روي اخلاص وارادت وایمان وعرفان بحقوق اهل بیت بوده است لابد هرچه عطا کند بر نهج شرعی وطریق موافق با کتاب وسنت است که از روي احتساب از خمس است یا تبرع وهدیه ازین روي اهل بیت را در قبول آن کلفت وکراهتي نبوده ست اما از اعطاي تمر وجوز چنان مکشوف میافتد که بر طریق صدقه ورقت نوعیه شریه یا از راه استهزا واستخفاف وتحقیر وتوبیخ بوده است وچون جناب ام کلثوم سلام الله علیها اینحال را معلوم فرمود بر آنحضرت واجب کردید که ازین کار مانع

چنانکه صاحب ریاض الاحزان مینویسد میگوید طبری نوشته است که سبایای پرده وپوشش بوده اند وبعضي از معتبرین اهل خبر کویند چنین کمان نمیرود بلکه اکثر ایشان با محامل وثیاب ساتره بوده اند لکن با ثیاب نفیسه که در خور مقام ایشانست نبوده اند چنانکه ازین پیش نیز بانجمله اشارت رفت وازین پس نیز معلوم خواهد شد بالجمله چون خبر وصول اهل بیت رسول خدای صلی الله علیه وآله بکوفه کوشزد ابن زیاد علیهما اللعنه کردید مردم کوفه را بارعام داد ومجلس اواز بادي وحاضر وبزرك وکوچك انباشته شد ورؤس شهدا را نیز در مجلس بیاوردند وسر مبارك سرور کائنات را در طبق زرین نزد اونهادند وچون باحضار اهل بیت فرمان کرد آنجماعت پلید عنید اهل بیت پیغمبر خداوند مجید را چون اسیران درآوردند زینب سلام الله علیها متنکرةً در آمد وکناري کرفت وبنشست وکنیزکان در اطرافش در آمدند وآنحضرترا محفوف داشتند ابن زیاد کفت کیست آزن پاسخ نداد دیکر باره بپرسید جوابي نشنید در کرت سیم بعضي از خدم کفتند همانا زینب دختر علی بن ابیطالب علیهم السلام است ابن زیاد بآنحضرت روکرد وکفت سپاس خداوند یرا که رسوا ساخت شمارا وکشت شمارا وروشن ساخت احدوثه ودروغ شمارا حضرت زینب فرمود (الحمد لله الذی اکرمنا بنبیه محمد وطهرنا من الرجس تطهیرا انما یفتضح الفاسق ویکذب الفاجر وهو غیرنا) یعني سپاس خداوندیرا که ماوا به پیغمبر خود محمد صلی الله علیه وآله کرامي بداشت واز هر رجس وآلایشي پاکیزه ومطهر ساخت همانا خداوند رسوا میکند فاسق نابکار را ودروغکو میشمارد فاجرنا بهنجار را وما ازآن مردم نیستیم بلکه دیکران هستند ابن زیاد را شرم از دیده برفت وکفت صنعت خدایرا با برادرت چکونه دیدي (فقالت ما رایت الا جمیلا هؤلاء قوم کتب الله علیهم

القتل فبرزوا الی مضاجعهم وسیجمع الله بینك وبینهم وتحاجون وتخاصمون عنده وان ثت یا ابن زیاد موقفا فاستعد له جوابا وانی لك به فانظر لمن الفلج یومئذ ثکلتك امك یا ابن مرجانة) زینب سلام الله علیها فرمود جز نیکوئی ندیدیم چه آل واهل رسول خدای صلی الله علیه وآله جماعتی باشند که خداوند برای قربت ومناعت مقام وآنحکمتها که داند حکم شهادت بر ایشان بر نگاشته لاجرم بمضاجع و خوابگاه خویش شتاب میکنند لکن زود باشد که خداوند شما را وایشانرا بگاه بر انگیزش در مقام پرسش باز دارد وبمخاصمه واحتجاج در آورد نیك بنگر که در آروز رستکاری بهره کیست ای پسر مرجانه مادر برتو بگرید چون سخن بدینمقام پیوست ابن زیاد را خشم فرو گرفت چندانکه با آهنك قتل حضرت صدیقه صغری بر آمد عمرو بن حریث که در آنمجلس حضور داشت آهنك اورا بدانست وگفت ای پسر زیاد اوزنیست وهیچکس زنرا بگفتار ماخوذ ندارد ومکافات نکند واورا از آن اندیشه باز داشت دیگر باره ابن زیاد روی بزینب سلام الله علیها آورد وگفت خدای شفا داد دل مارا از قتل حسین طاغی ودیگر سرکشان وگناهکاران اهل بیت تو چون آنحضرت این سخن بشنید بگریست وفرمود (لعمری لقد قتلت کهلی وابرزت اهلی وقطعت فرعی واجتثثت اصلی فان کان هذا شفاءك فقد اشتفیت) قسم بجان من که کشتی پیران مارا وبی پرورده بیاوردی بر دکیان مارا واز بن بر آوردی شاخ وبرك مارا واز بیخ بر کندی ریشه مارا اگر شفای تودر اینست همانیه شفای خویش دریافتی ابن زیاد گفت این زن سجاعه ایست یعنی مانند کهنه سخن بسجع وقافیت بپردازد سوگند با خدای پدرت علی نیز سجاع وشاعر بود زینب سلام الله علیها فرمود ای پسر زیاد اگر سخن من مسجع تواند شگفتی ندارد من از کسی در شگفت هستم که امام خودرا بکشد وبداند که

در آنجهان باز پرس خواهد شد وخداوند ازوی انتقام بخواهد کشید اینوقت ام کلثوم سلام الله علیها سخن آغاز کرد وفرمود (یا ابن زیاد ان کان قرت عینك بقتل الحسین فقد کانت عین رسول الله تقر برؤیته وکان یقبله ویمص شفتیه ویحمله هو واخاه علی ظهره فاستعد غدا للجواب) ای پسر زیاد اگر بکشتن نورچشم مصطفی چشمت روشنست هماناچشم رسول خداصلی الله علیه وآله بدیدارش روشن بود ولبهای مبارکش رامیمکید واورا وبرادرش حسن را بر دوش خویش میکشید اکنون خویشتن را برای جواب فردای قیامت آماده بدار اینوقت ابن زیاد بجانب سید سجاد نگریست و گفت این پسر کیست گفتند علی بن الحسین است گفت مگر علی بن الحسین نبود که خداوندش بکشت امام زین العابدین سلام الله علیه فرمود مرا برادری بود که علی بن الحسینش میخواندند مردمانش بکشتند و بروایت صاحب عمدة الطالب فرمود (کان لی اخ اصغر منی قتله الناس) مرا برادری از من کوچکتر بود که مردمانش بکشتند وازینخبر بالصراحه مکشوف میافتد که علی بن الحسین علیهما السلام که شهید گردید از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه کوچکتر بوده است وایخبرمؤید تصریح صاحب اعلام الوری است چنانکه راقم حروف نیز در ذیل کتاب امام زین العابدین صلوات الله علیه واخبار وفات ومدت عمر آنحضرت باینخبر نیز اشارت نموده است بالجمله چون امام زین العابدین این سخنرا در پاسخ براند ابن زیاد در خشم رفت و گفت بلکه خدای اورا بکشت وچون آنحضرت در پاسخ اوبآیهٔ شریفه الله یتوفی الانفس الی آخرها زبان بر گشود ابن زیاد علیه اللعنه در غضب شد و گفت در پاسخ من جری وجسور باشی و گفت اورا بیرون برید و گردن بزنید حضرت زینب باخاطر آشفته فرمود (یا ابن زیاد حسبك من دمائنا واعتنقته وقالت والله لاافارقه فان قتلته فاقتلنی معه)

يعني اي پسر زياد آن خون‌ريزيها كه از ما بجاي بردي براي تو كافي است آنگاه دست بگردن امام زين العابدين عليه السلام در آورد وفرمود سوكند با خداي كه از وى مفارقت نكنم اگر ميخواهى اورا بكشي مرا نيز با او بكش ابن زياد بجانب زينب سلام الله عليها نگران شد و گفت عجب است از استحكام وانعقاد رشته خويشاوندى سوكند باخداي چنان گمان ميبرم كه زينب دوست همي دارد كه اورا بجاي علي بكشم دست باز داريد از علي (فاني اراه لمابه مشغول) چه من اورا بآنحال مرض وسختي بيماري كه نگران هستم مشغول ميكرم يعني همان مرض و اندوه كه جان اورا كاستن همي كند از بهرش كافي است اينوقت امام زين العابدين با عمه اش فرمود ايعمه خاموش باش تامن باوي سخن كنم معلوم باد كه نقله اخبار را در ورود اهل بيت اطهار بمجلس ابن زياد ومكالمات با ابن زياد اختلاف است صاحب عمدة الطالب از مقدمات اخير ومكالمات ابن زياد وبازينب نمي نگارد و همين قدر گويد چون ابن زياد خواست علي بن الحسين عليهما السلام را بقتل آورد زينب عليها السلام برپاي شد وبعلي بن الحسين در آويخت وفرمود اگرلابد اينكار خواهد شد مرا نيز باوي بكش ابن زياد گفت عجباً للرحم سوكند با خداي دوست ميدارد كه اورا با علي بن الحسين مقتول دارم واز آنحضرت دست بداشت و با حضرت زينب پارهٔ آنكلمات مذكوره را بگذاشت وجناب زينب خاتون سلام الله عليها فرمود (لقد قتلت كهلي وقطعت فرعي واجتثثت اصلي فان كان بهذا شفاءك فقد اشتفيت) چون اينكلمات بپاي رفت ابن زياد گفت همانا زني سجاعه است قسم بجان من بدرت نيز سجاع وشاعر بود فرمود (ماللمراة والسجاعة) زيرا با سجاعت چكار است وبروايت سبط ابن جوزي در تذكره چون ابن زياد گفت چگونه علي بن الحسين اصغر يعني امام زين العابدين عليه السلام بسلامت برست واورابقتل برسانيد

زینب بنت علي علیهما السلام بر او بانك زد ای پسر زیاد آنخونها که از ما بریختي تورا کافی است اگر میکشی اورا مرانیز باوي بکش و کوید بروایت ابن هشام در آن مجلس پسر زیاد با زینب سلام الله علیها کفت (الحمد لله فضحکم الی آخره) و حضرت زینب خاتون سلام الله علیها فرمود (الحمد لله الذي اکرمنا بمحمد وطهرنا به تطهیرا وانما یفتضح الفاسق ویکذب الفاجر وان الله کتب القتل علی اهلنا فبرزوا الی مضاجعهم وسیجمع الله بیننا وبینکم فتحاکم بین یدیه) و بروایت صدوق علیه الرحمه در امالی ابن زیاد علیه اللعنه علي بن الحسین واهل بیت را از زندان بمجلس آن پلید بیاوردند وزینب دختر علي علیه السلام نیز در میان ایشان بود ابن زیاد آنکلام مذکور را براند وپاسخ مسطور را بشنید آنگاه کفت کردار خدارا با شما اهل بیت چگونه دیدی فرمود (کتب الیهم القتل الی آخرها) ابن زیاد باآهنك قتل حضرت زینب بر آمد وعمرو بن حریث اورا باز داشت وزینب فرمود (یا ابن زیاد حسبك ما ار تکبت منا فقد قتلت رجالنا وقطعت اصلنا وابحت حریمنا وسبیت نساءنا وذرارینا فان کان ذلك للاشتفاء فقد اشتفیت) اي پسر زیاد کافي است تورا آنچه را در حق ما مرتکب شدي همانا مردان مارا بکشتي وریشه مارا مقطوع ساختي وحرمت مارا مباح داشتي وزنان ووزاري مارا اسیر نمودي اگر این کار و کردار برای آن بود که سینه خود را ازکینه بپردازی همانا شفا یافتي واز نخبر معلوم میشود که اهل بیت طهارت را در بدو ورود بکوفه از نخست بزندان برده اند چه میفرماید از آن پس ابن زیاد کفت دیکرباره ایشانرا بزندان در آوردند واز بعضي اخبار چنان میرسد که اهل بیت را یکشب در بیرون کوفه باز داشته اند و ابن زیاد بامدادش بارعام بداد وایشانرا از کرد راه بمجلس او در آوردند و بروایت صاحب اعلام الوري چون ابن زیاد کفت این زن یعني حضرت زینب

سجاعه است و بقولی شجاعه بشین معجمه آنحضرت در پاسخ فرمود (ما للمرأة والسجاعة ان لی عن السجاعة لشغلا ولکن صدری نفث بما قلت) زنرا باسجاعت چکار است بخصوص مرا که آنحال واحوال است که از اینکار اشتغال دارم واگر کلامي بفصاحت وسجع از من تراوش کند نتیجه طبع منست معلوم باد در کتاب اخبار بیان اینکلام حضرت زینب علیها السلام شجاعت باشین معجمه وسجاعت با سین مهمله هر دو وارد است اما دراینکلام مذکور سجاعت با سین مهمله است چه فرمایش آنحضرت ولکن صدری نفث بماقلت مؤید آنست اما درکلامی دیگر که بعد از اینکلام مذکور میشود شجاعت بشین معجمه است چنانکه از مناسبت مقام معلوم خواهد شد وبروایت ابی اسحق در نور العین چون ابن زیاد از مکالمات با امام زین العابدین علیه السلام بپرداخت با آنجماعت کفت کدام یك از شما ام کلثوم هستید (فقالت ما ترید منی یا عدو الله) ایدشمن خدا با من چه سخن داري آنملعون کفت (قبحکم الله) (فقالت یا ابن زیاد انما یقبح الفاسق والکاذب وانت الکاذب والفاسق فابشر بالنار) جناب ام کلثوم سلام الله علیها فرمود اي پسر زیاد همانا مردم نابکار ودروغزن دستخوش قباحت هستند وتوئي دروغکوی و نابکار بشارت باد تورا بآتش دوزخ چون ابن زیاد این سخن بشنید بخندید وکفت اکر من بدیکر سراي بآتش نار دو چار شوم همانا بمراد خویش رسیدم وآرزوی خود را در یافتم (فقالت یا ویلك قد ارویت الارض من دم اهل البیت) فرمود وای وویل باد بر تو همانا زمین را از خون اهل بیت سیدالمرسلین سیراب و رنکین کردی ابن زیاد بر آشفت وکفت تومانند پدرت داری شجاعت باشی اکرنه آنست که زني وبر زن کشتن نباشد کردنت را میزدم (فقالت لولا انی شجاعة ماوقفت بین یدیك ینظر الی البار والفاجر وانا مهتوکة الخباء واخوتي بین یدیك یتضر لهم

من غیر عطاء) فرمود اگر به نیروی شجاعت بهره یاب بودم چگونه در چنین مجلس واجتماعات دوست ودشمن بدون پرده که در حضور حشمت من نیست در حضور تو می ایستادم وخواهرانم بی جامه وسر پوش در اینجا ایستاده ونگران باشند ونیز میتوانا بود که اینکلام از روی کمانت تعرض باشد ومعنی چنین باشد که وقوف درحضور مردم شقی ستمگر شایسته مردم شجاع وپرخاشگر است نه زنان مصیبت یافته وبا اینحال مرا نیز باید شجاعت باشد واز آن قبیل کسان بشمار باشم تا توقف من در حضور تو مناسب باشد وحضرت زینب دراینوقت چون جامه در حضور زن نداشت در کناری جای کرده تا هیچکس اورا نبیند ابن زیاد بدو بدید واز حاجب بپرسید گفت وي زینب خواهر حارجی است چون ابن زیاد علیهما اللعنه این سخن بشنید بدو صیحه بر کشید (یا زینب ارایت صنع الله فی اخیك وکیف قطع دابر کم لانه کان یرید الخلافة لیتم بها اماله فخیب الله منها رجائه وآماله) ای زینب آیا کار وکردار ایزد دادار را با برادرت نگران شدی ودیدی که چگونه خدای نسل شمارا قطع کرد چه برادرت همیخواست بر مسند خلافت جای کند وآرزوي خود را به کمال رساند لکن خداي اورا خایب ونومید ساخت (فقالت یا ابن زیاد ان کان اخی طلب الخلافة فهی میراث ابیه وجده واما انت یا ابن زیاد اعد جوابا اذا کان القاضی الله والخصم جدی والشهود الملائکة والسجن جهنم واما هؤلاء القوم کتب الله علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم وغدا یجمع الله بینك وبینهم فتحاجج وتخاصم) حضرت زینب سلام الله علیها فرمودند ای پسر زیاد اگر برادرم در طلب خلافت باشد کاری شگفت نشد چه خلافت میراث پدر او وجد اوست واما توای پسر زیاد جوابی آماده دار برای وقتی که خدای حکم فرماید وجدم خصومت ورزد وفرشتگان بر اعمال کسان شاهد و گواه باشند وجهنم جاویدان زندان

نابکاران کرده ها با جماعت شہدا را خدای بر ایشان بشہادت رقم کرده بود بس روی بخوابکاه خویش کردند وبامداد قیامت خداوند تورا با ایشان بیکجای کرد آورد تا بمحاجه ومخاصمه پردازید ابن زیاد کفت خدا من از کین حسین واهل بیت شفا یافت فرمود (ان کان قرة عینك بقتل الحسین فسوف ترى من هو قرة عینیه وکان یقبله ویضمه علی عاتقه) اکر قتل حسین علیه السلام مایه روشنی چشم تست زود است که مکافات خود را از جد او که حسین سلام الله علیه قرة العینش بود واورا میبوسید وبرشانهٔ مبارکش حمل میفرمود بنکری اینوقت زینب سلام الله علیها بکریست وامام زین العابدین علیه السلام فرمود تا چند عمه ام را در پیش عرب وعجم از سرمتش میکاهی وبعد از مکالمات آنملعون باعلی بن الحسین علیهما السلام وآهنك قتل آنحضرت میکوید جناب زینب خاتون بر آنحضرت در آویخت وفرمود (یا ابن زیاد نذرت علی نفسك انك لا تبقی من نسل محمد صغیرا ولا کبیرا فسئلتك بالله لاتقتله حتی تقتلنی) ای پسر زیاد بر خویش نذر کردهٔ که از نسل محمد صلی الله علیه وآله کوچکی وبزرکیرا بر جای نکذاری تورا بخدای سوکند میدهم که اورا نکشی تامرا بکشی آنکاه امام زین العابدین علیه السلام را بکشید وفریاد برآورد ابن زیاد بدو نکران شد وکفت علی بن الحسین را بدو باز کذارید اما در مقتل ابی مخنف مرویست که ابن زیاد روی با زنان آورد و کفت کدام یك از شما ام کلثوم باشد کسی اورا پاسخ نداد دیکر باره ندا کرد همچنان جواب نشنید کفت تورا بحق جدت رسول خدا سوکند میدهم که با من تکلم فرمای فرمود (ما ترید) مقصود چیست آنملعون کلماتی کفر آمیز که نزدیك بعبارات مذکوره است بکفت ودر پایان سخن کفت (یا ابنة الشجاع) ایدختر شجاع دلیرا کرنه آن بود که زن هستی سر از تنت بر میکرفتم چون ام کلثوم سلام الله علیها بشنید

وبقرائت این اشعار بپرداخت (فقتلتم اخی صبرا فویل لامکم) الی آخرها وازین پیش باین اشارت رفت میگوید اسیرانرا برآنملعون عرض میدادند وآن خبیث از یمین وشمال بایشان نکران وسرهاي شهیدان در اطرافش برسر نیزها افراخته وزینب سلام الله علیها بدون مقنعه بآستین خود سر مبارك را بپوشید و کوشش در هواي کوشواره پاره شده ابن زیاد بسوی آنحضرت نکران شد واز پارهٔ حجاب پرسید کیست این زن کفت زینب خواهر حسین میباشد ابن زیاد بدوروی کرد وکفت ایزینب بحق جدت بامن تکلم کن (فقالت ما ترید یا عدوالله وعدو رسوله لقد هتکتنا بین البر والفاجر) فرمود ایدشمن خدای ودشمن رسول خدای مقصود چیست همانا مارا درمیان دوست ودشمن هتك حرمت کردی پس آنکلمات مذکوره در میان برفت وامام زین العابدین سلام الله فرمود (یا ابن اللئام الی کم تهتك عمتي وتعرفها لمن لا یعرفها قطع الله یدیك ورجلیك) ای پسر مردم لئیم وپست تا چند پردهٔ حشمت عمه ام را چاك میزني ومي شناساني اورا بآنانکه اورا نمي شناسند خدای هردو دست وهردو پایت را قطع فرماید یعني از روی بغض ولجاج اورا درینحال بآنانکه از حالش باخبر نیستند شناخته میداری ابن زیاد از کلام آنحضرت درغضب شد ویکی از حاجبان کفت این پسر را ببرو سر از تنش برکیر حاجب اورا بکرفت وزینب سلام الله علیها برآنحضرت بیاویخت وحاجب آنحضرترا از دست زینب خاتون بیرون برد جناب زینب خاتون فریاد برکشید واثکلاه وا اخاه واز ظلم آنملعون بنالید ابن زیاد چون اینحال بدید بعض رعایت آنحضرت از قتل امام علیه السلام درکذشت ودر عبارت لهوف است که حضرت زینب کبری دختر فاطمه زهرا سلام الله علیها در پایان مکالمات با ابن زیاد فرمود فانظر لمن الفلج یومئذ ثکلتك امك یا ابن مرجانة) ودر

روایت این تا وارد است که فرمود (وانی لاعجب ممن یشتفی بقتل ابنه ویعلم انهم منتقمون منه فی دارالاخرة) یعنی من در عجب هستم از آنکس که بکشتن پسرانش خویش شفای خود میجوید با اینکه میداند ایشان در سرای آخرت ازو انتقام خواهند جست در کتاب اسرارالشهاده از عامر شعبی مرویست که ابن زیاد فرمان کرد تا زنهای اهل بیت را نزد او بیاورند پس ایشانرا در حضورش باز داشتند و ام کلثوم سلام الله علیها بارزة الوجه بود وزینب دختر امیر المؤمنین علیهما السلام میگریست ومیفرمود

اه من شدة احاطت بنا الیوم ٭ لدی الطف من جمع الاعادی
فتکوا بالحسین نجل رسول الله ٭ هدی الوری لطارق الرشاد
ثم شالوا براسه فوق رمح ٭ بادیاً نوره کقدح الزناد
وکذا نحن بعده هتکونا ٭ ورمونا بذلة وبعناد
مارعوا للرسول فینا زماناً ٭ بل رمونا باسهم الاحقاد
یا ابن سعد لقد تعرضت للنا ٭ رمن الله فی غداة معاد
وبالکم بیننا وبینکم الله ٭ حسیبا فی یوم حشر العباد

عبید الله گفت کیست این زن گفتند زینب است وآن یك ام کلثوم خواهران حسین هستند عمر بن سعد که در محضر عبید الله بن زیاد علیهم اللعنه حضور داشت با آن مخدره گفت قدرت خدایرا چگونه دیدی که بدینگونه بیخ شمارا براورد و مردان شمارا بکشت (فقالت له یا ابن سعد ان هؤلاء قوم کتب الله علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم ولکن انت یا عمر استعد لمحمد جوابا ولعلی خطابا ولله عزوجل من العذاب جلبابا بقتلک عترة الرسول فی طاعة ابن زیاد ویزید) فرمود ای پسر سعد ایشان جماعتی بودند که خدای سعادت شهادت بر ایشان رقم فرموده بود

(لاجرم)

لاجرم فیض شهادت را در یافتند و بجوانگاه خویش بشتافتند لکن تو ای عمر مستعد وآماده شو تا رای محمد جوانی و رای علی خطائی وصیات از عذاب یزدانرا جلدانی بدست کنی ای پسر سعد همانا در طاعت پسر زیاد و برید عترت رسول را مقتول ساختی عمر بن سعد گفت همانا تو شجاعه باشی مانند پدرت که شجاع بود فرمود (ما للناس شجاعة ولو کنت شجاعة لم اکن واقعة بین ایدیکم موقف الذل) یعنی زنانرا شجاعت از چیست اگر من شجاع ودلیر بودم دریموقف ذلت در حضور شما نمی ایستادم بالجمله راوی میگوید بعد از آن ابن زیاد فرمان کرد تا ایشانرا از مجلس او باز گردانیدند ام کلثوم میفرماید در آنحال که درین حال بودیم ناگاه شخصی عن عودار آمد وهمی گفت (والله ما خشتکم حتی نصرت) الی آخر الاشعار ام کلثوم علیها السلام فرمود تو کیستی عرض کرد مردی از جماعت جن هستم که بدست پدرت امیر المؤمنین در بر ذات العلم اسلام آوردم و نصرت شما برمن واجب بود اما افسوس که وقتی بیامدم که کار از دست نشده است یا آل رسول الله همانا این مصیبت که برشما در آمد بر من نیز دشوار افتاد آیاتورا حاجتی است (فقالت له امض لشانك بارك الله فیك ولله المشیة وما لا نقدر ان ندفع قضاه بذلك اخبرنا رسول الله صلی الله علیه وآله بهذا) جناب ام کلثوم علیها السلام فرمود خدای در تو برکت نهد کار خویش روی کن همانا آنچه خدیرا در حق ما مشیت رفته همان میشود آن نیرو نداریم که سر پنجه قضارا از خود بر تابیم همانا رسول خدای صلی الله علیه وآله ازین مصائب با ما خبر بگذاشت معلوم باد که این راوی دریخبر رونق ندارد چنان بنظر میرسد که آنچه مسطور افتاد اتقن است والله اعلم ابن اثیر گوید چون اهل بیت را بر ابن زیاد درآوردند زینب علیها السلام پست ترین جامهای خویش را بپوشید و متنکرة در آمد و کنیز کانش در

اطرافش بودند ابن زیاد پرسید این زن که نشسته است کیست آنحضرت با وی تکلم نفرمود ابن زیاد سه دفعه بپرسید واز آنحضرت جواب نشنید یکی از کنیزان آنحضرت کفت وی زینب دختر فاطمه است ابن زیاد آنسخنان مذکور را بکفت وهمان پاسخ را بهمان تقریب بشنید وچون آنخبیث آهنك قتل حضرت سجاد علیه السلام براند حضرت زینب خاتون بجناب امام زین العابدین سلام الله علیها در آویخت وفرمود (یا ابن زیاد حسبك منا اما رویت من دمائنا وهل ابقیت احدا منا واعتنقته وقالت اسئلك بالله ان کنت مؤمنا ان قتلته لما قتلني معه) ای پسر زیاد آنچه از ما مرتکب شدی از بهر ما کافی است آیا از خون ما سیراب نشدی آیا یکتن از مارا بجای کذاشتی آنکاه دست بکردن امام زین العابدین در آورد وبا ابن زیاد فرمود ترا بخدای سوکند میدهم اکر مؤمن باشی که اورا اکر میکشی مرا نیز با او بکش وامام زین العابدین علیه السلام نیز با ابن زیاد فرمود ای پسر زیاد اکر در میان تو وایشان قرابتی است مردی باتقوي با ایشان بفرست که بر طریق اسلام با ایشان مصاحبت جوید ابن زیاد ساعتي بسوی زینب نکران کردید وکفت عجب است از علقهٔ خویشاوندي سوکند با خدای چنان کمان میبرم که زینب دوست همی دارد که اکر علی بن الحسین را بقتل رسانم اورا نیز باوی مقتول دارم این پسر را بکذارید تا با زنان اهل بیت خود راه سپر باشد ودر عمدة الطالب کوید چون برادر زینب حسین علیهما السلام واهل بیت ودو پسر زینب در یوم الطف شهید شدند وزنانرا بکوفه آوردند وبر عبید الله بن زیاد علیهما اللعنه وارد کردند زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام با آنجماعت بود ابن زیاد پرسید وي کیست کفتند علی بن الحسین است کفت مکر نه آن بود که خدای علی بن الحسین را بکشت امام زین العابدین علیه السلام فرمود (کان لی اخ

اصغر منى قتله الناس) يعني آن علي بن الحسين برادر كوچكتر من بود كه مردمانش بكشتند ابن زياد بر آشفت وبقتل آنحضرت فرمان داد وبقيت مكالمات حضرت زينب وابن زياد بهمان تقريبي است كه از پاره كتب متقدمين مسطور كشت واز اينخبر معلوم ميشود كه موافق خبر صاحب اعلام الورى علي اكبر همان زين العابدين است وعلي اصغر كه مادرش ليلى بنت ابي مره ثقفي ميباشد همان علي مقتول است وصاحب اعلام الورى ميكويد مردمان بغلط رفته اند كه علي مقتول را علي اكبر ميخوانند ونيز كويد پسر ديكر آنحضرت عبد الله بود كه در دامان پدرش حسين سلام الله عليه شهيد كشت ومعلوم ميشود كه از پسران حضرت امام حسين صلوات الله عليه افزون از دوتن بعلي موسوم نبوده اند وكرنه بايد آن بكرا همچنانكه بعضي كمان برده اند علي اوسط بنامند وآنشير خواره كه علي اصغرش ميپندارند همان عبد الله است ودر كتاب بحرالمصايب از كتاب روضة الشهداء در ضمن اينحكايت ميكويد آنكاه عبيد الله ملعون كفت با جناب زينب خاتون سلام الله عليها ايخواهر حسين همانا خداي عزوجل مرا از بيم طغيان برادرت حسين واتباع او آسوده ومرا ازين تعب فارغ كردانيد (فقالت زينب الكبرى يا ابن زياد فقد جئت شيئا ادا واتيت امرا عجيبا وخطبا غريبا فمع ذلك كيف تتوقع الراحة في دار الدنيا وهيهات هيهات انت سكران ومغرور ومفتون بمال الدنيا و جلالها تزول تلك السلطنة ولاتعيش بعد ذلك ابدا ولا ترى وجه الاستراحة هل تعلم ما فعلت بعترة الاطهار واولاد الاخيار فمع ذلك تتفاخر بقتلهم ولا تنال نيلك ومقصودك وقد فعلت امرا يبقى عاره عليك ابد الدهر) زينب كبرى سلام الله عليها فرمود اي پسر زياد همانا كاري بس منكر وعظيم آوردي وامري سخت عجيب وخطبي بسيار غريب نمودي وبا چنين كار وكردار چكونه خواستار

همتي که از روز کار شاد خوار و برخوردار کردي هیهات هیهات هما با این منشور جلال این جهنده جهان وفریبنده کیهان مغرور ومفتون ومرمست وسکران شدي بس بسیار زود این سلطنت وجلال زوال کیرد واز آن پس هر کز روي عیش و عشرت وآسایش واستراحت نیابي هیچ میداني با عترت اطهار واولاد اخیار چه کار وکردار بسپردي ومع ذلك بقتل ایشان افتخار جوئي وبآرزو ومقصود خویش هنوز نرسیده باشي با آنکه آن کار نردار آوردي که هر کز غبار این عار ونك را از خویش نتواني برداشت معلوم باد که دربارهٔ کتب مسطور است که فاطمه بنت الحسین علیهما السلام میفرماید چون در حضور ابن زیاد بنشستیم برما رقت کرفت مردي از اهل شام برخاست وکفت یا امیرالمؤمنین اینجاریه را بمن بخش الی آخر الخبر لکن راقم حروف را کمان چنان است که اینداستان در مجلس یزید رویداده چه ابن زیاد علیهما اللعنه را هیچکس امیر المومنین نتوانست خطاب کند مکر اینکه لفظ امیر بتنهائی بوده است وکلمهٔ المومنین در قلم کاتب سهوا رقم شده یا از نخست خبر چنین بوده است که چون در حضور یزید بنشستیم واز روي سهو ابن زیاد نوشته باشند والعلم عند الله با لجمله نوشته اند بعد از طی مکالمات ابن زیاد ملعون با اهل بیت فرمان کرد تا علی بن الحسین واهل بیت علیهم السلام را از نزد او بیرون بردند ودر خانه نا پسند که در کنار مسجد جامع بود جاي دادند مکشوف باد که در باب حبس کردن اهل بیت اطهار را درکوفه روایات مختلفه بنظر رسیده است وآنچه بصحت مقرون است این است که در بدو ورود پیش از آنکه بمجلس ابن زیاد در آوردند در آنشب در محبس جاداده اند واز آن پس که بمجلس ابن زیاد علیهما اللعنه در آمدند وآنکونه مکالمات بپاي رفت واغلب مردم منضجر ومتفکر شد ایشانرا در آن ویرانه منزل دادند تا از جانب یزید چه حکم برسد و

مدتي بگذشت تا خبر بیامد چنانکه تحقیق انجطاب در ذیل کتاب احوال امام زین العابدین علیه السلام مسطور است هر کس در آنجا بنگرد با آنچه درینجا مسطور گردیده ومیشود بسنجد حقیقت بروي مکشوف مي افتد در کتاب بحر المصایب از بعضي کتب مرقوم است که ابن زیاد ملعون چندی تفکر کرده وبادر بانان خویش گفت مرا از دست اینجماعت خلاص کنید وایشانرا ازین قصر بیرون برید وبفلان سرای که در جنب مسجد جامعست مسکن دهید عوانان ابن زیاد بر حسب فرمان ایشانرا در چنان مکان منزل دادند لکن مردم کوفه احدي از بیم ابن زیاد با ایشان مراوده نکردي وتفقد حال ایشان بر نیامدی ودر بحار الانوار مسطور است که ایشانرا بخانهٔ بردند که در پهلوي مسجد بود زینب خاتون سلام الله علیها میفرمود (لایدخلن علی عربیة الا ام ولد او مملوکة فانهن سبین وقد سبینا) یعنی در آن ایام کسی برمادر نیامدی واز زنان عربیه مارا ملاقات نکردي مگر کنیزان وزرخریدان که ایشان نیز چون ما اسیر بودند وایمعنی در صورتیست که عبارت بر طریق اخبار باشد واگر از طریق انشا باشد ودور نیست صحیح چنین باشد معنی چنین خواهد بود که نباید از زنان عرب کسي بر ما ورود نماید مگر کنیزان واسیران که مانند ما میباشند چنانکه نون تاکید نیز ایمعنی را تأیید میکند وانوقت اینکلام از روی تعرض خواهد بود وهم در آنکتاب مسطو است که ابن زیاد فرمان کرد اهل بیت اطهار را بزندان برند وسواران باطراف ونواحی بفرستاد که مژده فتح وخبر قتل پسر پیغمبر را باطراف برسانند ودر خبر یکه در امالي صدوق علیه الرحمه حاجب ابن زیاد علیهما اللعنه مسطور است میگوید بعد از آن فرمان کرد تا علي بن الحسین علیهما السلام را غل بر نهادند وبازنان واسیران بزندان حمل کردند ومن با ایشان بودم وبهر کجا بگذشتیم از مرد وزن آکنده

برد همه بر صورت میزدند ومیکریستند پس ایشانرا در زندان حبس کرده در بر
ایشان بر بستند و کار بر ایشان سخت کردند چه آنروز که ایشانرا وارد کوفه
کردند نزدیك غروب آفتاب و وقت تنك بود وهم در روایتی دیکر اهل بیت
پیغمبر را در سرایکه در جنب مسجد اعظم بود ببردند زینب کبری بنت علی
علیها السلام آن کلام مسطور را بفرمود واحتمال درآنوقت بود که ایشانرا ازمجلس
ابن زیاد بیرون بردند صاحب ریاض الاحزان کوید در کیفیت وچکونکی این
زندان خبری نیافته ام که آیا بیتی مسقف ومعلق بود یا سرایکه مشتمل بربیوت
وآنچه سکانش بدان حاجتمندند بوده است واما کیفیت تضیق حال ایشان معلوم
است که از راه منع خروج ودخول ایشان وکاشتن پاسبانان بر ایشان وتقلیل طعام و
شراب وامثال آنست که با آن اسیران که مغضوب علیهم هستند وباکی بهلاکت ایشان
نیست معمول میشود وظاهر چنان مینماید که اهل بیت طهار تراذ کوروانا ثا وخادم
ومخدوم وبرده وخاتون در یك زندان جای داده اند وایشان برآنحال وروزکار و
آنمصایب ونوایب مفجعه مفضعه نالان وزاری کنان بودند ونداستند که از آن پس
چه مصیبتها وبلیتها بر ایشان فرود میآید وچون حضرت زینب خاتون علیها السلام
در مجلس بنشست وآن زنان بیشوهر ودختران بی پدر باچنان حالت که سنك از آن
آب وماهی در بحرکباب بشدی در پیرامونش فراهم شدند باخاطری نژند ودلی
خونین ومستمند بنوحه وزاری در آمد ودیکر خواتین مکرمه ونساء معظمه نیز
بناله وکریه وفزع وجزع در افتادند وبا جناب ام کلثوم چه خطابها ومکالمات بجای
برد واز سوز وافغان اطفال و کنیزان وارامل ویتامی چه مصیبات دید واز آن پس
که درها را بر ایشان فراز کردند ودوست ودشمن پارهٔ در نواز و کروهی در
کداز باز شدند آیا این مخدرات عصمت آیات واطفال صغار با آنهمه اندوه و

(مصیبت)

مصيبت وزحمت بليت وآنهمه ظلم وستم و كرسنكي وتشنكي در چه حال بامداد كردند جز آنكه بفرمانش بامداد بشامكاه وشامكاه ببامداد ميرسد هيچكس نداند در ذيل روايتي بس طويل كه از كتاب امالي در ضمن احوال سيد سجاد عليه السلام مرقوم داشتيم مذكور است كه ابن زياد ملعون قاصداً الى ام كلثوم بنت الحسين عليه السلام فرستاد كه شكر خداونديرا كه مردان شمارا بكشت ا كنون چكونه بينيد آنچه با شما بكذاشت در جواب فرمود (يا ابن زياد اعد لجده جوابا فانه خصمك غدا) بالجمله از اين اخبار معلوم ميشود كه ايشانرا در بدو ورود بزندان برده اند وبعد از آن در آنسراي جاى داده اند ونيز كاهى با ام كلثوم دختر امام حسين سلام الله عليهما خطاب ميسپرده اند وپيام ميفرستاده اند ونيز اكر چنانكه اشارت شد كلام را بطريق اخبارمعني كنيم وهمچنين لايد خلق را از باب افعال بدانيم چنان ميرسد كه آنسراي براي ورود اسرا و كنيزكان غير از عرب اختصاص داشته واز ديكر سراها پست تر وناپسند تر بوده است وآنخبيث محض عناد وبغض وتخفيف اهل بيت امر كرده است كه ايشانرا در چنين مكان فرود آورند والبته مكان ورود اسراء يازو خريدانرا جز در چنين اماكن ونزديك بمسجد اعظم كه ممبر عامه است جاي نكنند واكر از باب افعال ندانيم معلوم ميشود كه ايشانرا در ويرانه جاي داده اند لكن معارف واعيان شهر را با ايشان جرئت مراوده و مجالست نبوده است مكر پارهٔ كسان كه وجود وعدم ايشان يكسان بوده ومحل اعتنا نبوده اند چنانكه از آنخبر كه ام حبيبه نام از كنيزان دختر خيرالانام صلى الله عليه وآله در خدمت ايشان تشرف يافتي وغمخواري وغمكساري نمودي يا موافق پارهٔ اخبار عبد الله بن عفيف راكاهيكه ماخوذ داشتند از در آنخرابه بردند ودخترش در بخدمت ايشان آمد وجناب زينب خاتون در حق او دعا همي فرمود معلوم

میکردند ایشان در آنوقت در زندان نبودند چه اگر بودند ام حبیبه یا دیگران بملاقات ایشان نایل نمیشدند اکنون ناظر این اخبار را جلالت قدر اهل بیت اطهار صلوات الله علیهم مکشوف می افتد که از بدو خروج از کربلا وورود بکوفه ودر آمدن بمجلس ابن زیاد ومقامات آن بابات که کوه را کاه ساختی دهر را بفسردی وسموات را متزلزل داشتی هرگز جز با کمال جلالت وقوت قلب و حفظ مراتب خاندان رسالت کار نکردند و هرگز سخنی از راه پوزش عنایش نداردند ودر هیچ حال قبول ذلت نفرمودند ودر هیچ هنگام کلامیکه شائبه ناشکری آشنا باشد بر زبان نیاوردند جبال بلایا را احتمال فرمودند وبحار مصایب را در ذروئی ببردند وچین بر جبین نیاوردند ودل دشمنان خاندان رسالت را بیشتر خونین و حق خویش واثبات بطلان معاندان را بر خلق جهان بیشتر آشکار ومبین کردانیدند

﴿ بیان پارهٔ حالات آن مخدره سلام الله علیها از زمان حرکت کوفه تا دمشق ﴾

علمای اخبار را در مدت اقامت اهل بیت در کوفه اختلاف بسیار است وراقم حروف در تحقیق این درکتاب مستطاب احوال حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه ووقایع یوم الطف شرحی مسطور داشته است مختصر آنکه عموم اخبار برآن دلالت کند که اهل بیت اطهار علیهم السلام روز دوازدهم محرم وبروایتی سیزدهم محرم از کربلا بکوفه در آمدند وابن زیاد علیه اللعنه خبر شهادت پسر پیغمبر وحالات اهل بیت اطهار را بیزید برنگاشت ویزید در کار ایشان مشورت کرده باحضار ایشان یکدل ویکجهت کردیده بابن زیاد نامه کرد که رؤس شهداء واهل بیت رسول خدا را با اثقال واحمال ایشان بجانب دمشق بفرست وجماعتی از ابطال رجال را باسرداری دلیر با ایشان همراه دار تابدون انگیزش فتنه وفسادی ایشانرا وارد دمشق نمایند ونیز آنچه مقصود داشت با تمامت مرقوم ومعلوم

(کردانید)

گردانيد وابن زياد تهيه اهل بيت را بديد وروانه ساخت وبعضى نوشته اند بدون
اينكه از يزيد استر خاص غايد چون نكران شد كه وجود اهل بيت اطهار سلام الله
عليهم دركوفه موجب اشتعال نايرهٔ فساد است ايشانرا باروس مطهره بجانب شام
فرستاد اما اين سخن ضعيف مينمايد وخبر صحيح همانست كه بيزيد بنوشت وچون
يزيد باحضار ايشان فرمان كرد ايشانرا روانه ساخت بلكه پارهٔ از مدققين در مقام
تحقيق وتبيين برآمده ونوشته اند كه آنچه عقل سليم بدان حكم ميكند وبعضي
روايات صحيحه آنست كه اهل بيت روز ياز دهم محرم الحرام از كربلا بكوفه در
آمدند وابن زياد روز چهار دهم اينخبر محشر اثر را بسوي شام واطراف بلاد
بر نكاشت ودر اواخر محرم الحرام اين خبر بشام پيوست وبعد از شانزده روز از
شام خبر كوفه رسيد وابن زياد از مدت سه روز تهيه سفر كردن ايشانرا بديد و
ايشانرا از كوفه بيرون فرستاد وايشان راه سپر شدند تا بزمين كربلا رسيدند و
ورود ايشان بآن زمين محنت قرين روز هيجدهم شهر صفر المظفر بوده وروز
بيستم شهر صفر آنجا بمانده اند آنگاه عبيد الله بن زياد عليهما اللعنه رؤس شهدا
را از دنبال ايشان روا نداشت ودر كربلا با هم پيوستند وبعد از عشرين بسوى
دمشق راه سپر شدند ودر حقيقت اينخبر مؤيد خبريست كه در كامل بهائي مذكور
است كه اهل بيت در شانزدهم ربيع الاول وارد دمشق شدند در كتب مقاتل
مسطور است كه بعد از آنكه ابن زياد جمعي از فرسان قوم وشجعان سپاه رامعين
كرده بحركت دادن اهل بيت امر نمود آنجماعت از پياده وسواره مكمل ومسلح
ناگاه اطراف آنخرابه را فرو گرفته اهل بيت رسول خداى كه بحالت سوگواري
وزاري اندر بودند ناگاه از همهمهٔ سوار ومردم كار زار در بيم وهراسي بزرك
در افتادند واطفال خرد سال از مشاهدهٔ اينحال سخت پريشان گرديده باذيال

بزرگان وزنان می آویختند ومینالیدند وآنمردم بیباک اهل بیت خواجهٔ لولاک را چون اسرای کفار برمرکبها برنشاندند وبا نصورت که درکتب مصیبت مسطور است از کوفه راه بر گرفتند در رسالهٔ صبان مسطور است که ابن زیاد سرهای شهدا واهل بیت امام حسین علیه السلام را نزد یزید بفرستاد واز جملهٔ ایشان علی بن الحسین وعمه اش زینب خاتون سلام الله علیهما بودند چنانکه صاحب ریاض الاحزان از کتاب کامل مسطور میدارد حضرت امام زین العابدین وزنان اهل بیت برمرکبها واشترهای خودشان سوار ورهسپار آمدند چه نهب وغارت باموال ایشان سرایت کردنه بدواب واشتران ایشان بلکه آنجمله را از بهر ایشان بجای گذاشتند ودواب ورواحل از خاصه خود ایشان بود اما از پاره اخبار برخلاف این مکشوف میگردد وهمانا مردم دقیق خرد مند غیور چون ایحالت کربت و غربت ومصیبت وبلیت اهل بیت رسالت را در میزان اندیشه بسنجند مکشوف میدارند که حضرت زینب خاتون وجناب ام کلثوم را در حین حرکت از کوفه واز دمام آنکروه لئام باچنان سارسان نکوهیده فرجام چه حالت رنج وتعب و صدمت ومشقت وزحمت وکلفت بوده است از یکسوی اسیری حجت خداوند متعال ونهایت بیماری آنحضرت از یکطرف زاری وسوکواری وبیمار کی وآوارکی زنان واطفال از یکجانب سرهای بریده نو بادکان بتول وذریهٔ رسول صلی الله علیه وآله واز ۰ا سخت تر وشدید تر شماتت اعداء وعدم ترحم همسفرها وصدمه و رنجه از ضرب کعب نیزه وتازیانها وبر اینجمله برافزون ورود بشهر کوفه که از آن پیش پدر بزرگوار شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با آن شان ومقام سلطنت وخلافت ظاهری وباطنی در آنجا روز میکذاشت در مقتل ابی مخنف و بعضی کتب دیکر مسطور است که سهل کفت چون ایحال بدیدم یکرای ویك

(اندیشه)

اندیشه شدم که با ایشان ره سپرشوم پس هزار دینار وهزار درهم برگرفتم بمتابعت آنجماعت برفتم تا بقادسیه رسیدند ودر آنجا فرود آمدند این وقت جناب ام کلثوم سلام الله علیها این شعر قرائت فرمود

ماتت رجال وافنی الدهر ساداتی ٭ وزادنی حسرات بعد له غاتی
صالوا اللئام علینا بعد ما علموا ٭ انا بنات رسول بالهدی یاتی
یسیرونا علی الاقتاب عاریة ٭ کاننا بینهم بعض القسیات
عز علیك یا رسول الله ما صنعوا ٭ باهل بیتك یا نور البریات
کفرتم برسول الله ویلکم ٭ الیس هدیکم من سلول فی الضلالات

روايتي كه در ناسخ التواريخ مسطور است چون آنجماعت بمنزل نصيبين رسيدند وفرود آمدند واهل بيت اطهار را با سرهاي شهداء عليهم السلام عبور دادند وجناب زينب خاتونرا نظر بر سر انور برادر افتاد اين بفرمود

آتشهر ما بین البریة عنوة ٭ ووا لدنا اوحی الیه جلیل
کفرتم برب العرش ثم بنبیه ٭ کان لم یجئکم فی الزمان رسول
لحاکم آله العرش یا شر امة ٭ لکم فی لظی یوم المعاد عویل

در بحر المصايب وسرور المؤمنين مسطور است كه حضرت سيد الشهداء عليه السلام را برادر رضاعى بود كه عبد الله بن قيس انصاريش ميگفتند پس از شهادت امام حسن عليه السلام از مدينه هجرت در حلب سكون نمود وبهر سال چون حج نهادى از آنجا در مدينه ادراك خدمت حضرت سيد الشهداء عليه السلام را نمودى تا آنسال كه آنحضرت بكربلا وارد شد عبد الله تحف وهداياى چند ترتيب داده بكوفه روي نهاد ودر عرض راه به نصيبين آمد ودر چمني خرم جاى گرفت ناگاه ديد كه سواد كارواني پيدا شد خرسند گشت كه يارو مونسي بديدار آمدم چون نزديك

شدند زنی سوار براشتران بدید وآنجماعت چون در کنار نهر آب رسیدند فرود آمدند در میانه زنی بلند بالا را نگران شد که طفل سه سالهٔ در بغل دارد وبادیهٔ پر آب کرد از آب بر گرفت وچندان بگریست که اشکش با آب مخلوط شد وآب را بریخت (وقالت اشرب الماء وقتل اخی عطشانا) آیا آب بنوشم با اینکه برادرم تشنه کشته شد در آنحال مریضي را بدید که با غل وزنجیر سوار بود خواست پیاده شود از شتر در غلطید تمام زنهای اسیر بر کردش انجمن شدند عبد الله میکوید درینحال از روی حیرت نگران شدم زن سیاه پوش فرمود بنا شرم منکر کفتم نظرم از راه خیر است غریب این دیارم بزیارت برادرم بکوفه میروم (قالت ما اسمك یا فتی ومن اخوك) کفت ایجوان نام تو چیست وبرادرت کیست کفتم نامم عبد الله است وپسر قیس انصاري هستم وبرادرم حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام باشد چون نام برادرش حسین علیه السلام را بشنید فریاد بر کشید وفرمود واجداه واعلیاه (هذا راس اخی الحسین ان کنت زائره فزره) اینك سر برادرم حسین است اکر میخواهی اورا زیارت کنی پس زیارت کن وچون بشهر قنسرین رسیدند ومردم آنشهر که بجمله از شیعیان امیر المؤمنین علی علیه السلام بودند این حال را بدیدند با آنمردم کفار بر می احجار بر آمدند وایشانرا بشهر خویش راه نکذاشتند ام کلثوم علیها السلام بکریست واین شعر فرمود

کم تنصبون لنا الا قتاب عاریة ٭ کاننا من بنات الروم فی البلد

الیس جدی رسول الله ویلکم ٭ هو الذی دلکم قصدا الی الرشد

یا امة السوء لا سقیا لربعکم ٭ الا عذابا کما اخنی الی کبدی

ودر بعضي کتب قرائت این اشعار را در منزل نصیبین مرقوم داشته اند چون بشهر سیبور رسیدند واهل سیبور بحمایت اهل بیت رسول خدای صلی الله علیه

وآله بر آمدند وششصد تن از مردم ابن زیاد را تباه کردند جناب ام کلثوم سلام الله علیها در حق مردم آنشهر دعاي خیر فرمود چنانکه در جاي خود مسطور آید وچون طی مسافت کرده بشهر بعلبك در آمدند ومردم آنشهر اظهار شادماني کردند حضرت ام کلثوم در حق آنان نفرین فرمود چنانکه بخواست خداوند مذکور شود-معلوم باد کتبه اخبار را در اسامي منازل وشماره واختلاف آن از کوفه تا بدمشق بسي اختلاف است وهمچنین در اثبات اقوال واشعاریکه در طي اینمنازل مرقوم داشته اند نیز باختلاف رفته اند بعضي بجانب زینب برخی بجانب ام کلثوم وبعضی امام زین العابدین منسوب داشته اند چنانکه راقم حروف نیز در ذیل کتاب احوال حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه اشارت کرده است و نیز در بعضي کتب بعضی حکایات مسطور نموده اند که در پارهٔ کتب دیگر در طی منازل یاد نکرده واین بنده براي تبیین پارهٔ مطالب منظوره باجمله اشارت مینماید در ناسخ التواریخ مسطور است که اهل بیت از کوفه بیرون شدند وروز اربعین بکربلا رسیدند واز آنجا بقادشیه وارد شدند واز قادسیه بموصل واز آنجا بوادي نخله واز آنجا بشهر لبا واز آنجا اقتدا بروایت ابي مخنف میشود ومیفرماید بعد از موصل به نصیبین واز آنجابدعوات واز دعوات بقنسرین واز آنجابمعرة واز آنجابشیرز واز شیرز بسیبور واز آنجا بحماه واز آنجابحمص واز آنجابشهر بعلبك واز بعلبك بدیر راهب واز آنجا بحران واز حران بشهر شام وصاحب مفتاح البکاء مینویسد که آل الله در بیست منزل بیتوته کرده روز بیستم بشام نزدیك شدند آنگاه معذرت خواهد و گوید که آن بیست منزلی است که بیان اسامي آن براي من میسر شد وخداي بحقیقت اموراعلم است یعني هرچه براین بیست منزل افزونست من بدان مطلع نشده ام ونیز پاره نویسند گان نوشته اند که از منازل معروفه که سلالهٔ خاندان

نیز ترا از آنها تا بشام وارد کرده اند دوازده منزل بود اول حرار یا خراب دویم نئ آباد سیم تکریب چهارم یسجیر پنجم نسیبین ششم موصل هفتم عسقلان هشتم منزل بیر دیرانی نهم حوالي حلب دهم قصبه شیرین که بمزیز دادند یازدهم حوالی دوازدهم خود شام ونیز بعضي نوشته اند که اهل بیت اطهار را در چهل وچهار منزل از کوفه تا بشام بیاوردند لکن اسم منازل را یاد نکرده اند ودر منتخب باین ترتیب مذکور است اول از کوفه بخرابه بعد از آن تکریت پس از آن دیر نصاري بعد از آن عسقلان پس از آن وآدی نخله پس از آن مرشاد پس از آن بعلبك آنگاه صومعهٔ راهب را مذکور میدارد بعد از آن ورود ایشانرا بدمشق میگذارد واجمله نه منزل میشود ودر کتاب نور العین فی مشهد الحسین علیه السلام که ابو اسحق اسفراني تالیف کرده است میگوید منزل ثاني جزایا ویا اینکه حربا بود واز منزل اول نام نبرد دو منزل سیم تکریب پس از آن کفر تو ثا بعد از آن موصل بعد از آن حلب پس از آن قنسرین پس از آن مدینة النعمان بعد از آن کفر تاب پس از آن شیرز بعد از آن حماد پس از آن خندق الطعام پس از آن جوسیه بعد از آن بعلبك بعد از آن حمص پس از آن صومعة الرهبان پس از آن ورود ایشان است بشام واما ابو مخنف بروایت از سهل که در خدمت اهل بیت را مینوشت و پوشیده از کوفه تا بشام بخدمات ایشان اشتغال داشت مینویسد که منزل اول از کوفه قادسیه است پس از آن تکریت پس از آن طریق البر بعد از آن اعلی بعد از آن دیر عروه پس از آن صلیا پس از آن وآدي النخله پس از آن لینا وار مبا بعد از آن کحیل پس از آن موصل پس از آن تل اعفر بعد از آن جبل سنجار پس از آن نصیبین بعد از آن عین الورد پس از آن دعوات قریب پس از آن قنسرین پس از آن شیرز بعد از آن کفر تاب بعد از آن سیبور پس از آن حمص

(بعد)

بعد از آن کنیسهٔ قسیس پس از آن بعلبك بعد از آن صومعهٔ راهب پس از آن وورود ایشان بشام است وابجمله بیست وچهار منزل میشود و نیز بعضی کتب ار باب مقاتل نوشته اند منزل اول حران است که در آنجا نزول نمودند وآنمنزل خراب بود منزل دویم تکریت منزل سیم وادي النخله چهارم برصیا باد پنجم موصل ششم عین الورد هفتم قنسرین هشتم معرة النعمان نهم کفرتاب دهم حمص سیزدهم بعلبك و میکوید از جمله این منزلها بعد از منزل تکریت بروایت ابن طریح در بعضي نسخ منتخب عسقلان است چهار دهم دیر نصاری پانزدهم عسقلان شانزدهم ورود بشام وبروایتي که در اسرار الشهاده از شعبي روایت نموده اند این است که بر جاده کبری راه سپردند تا نزدیك بتکریت رسید ودر آنجا بوالی تکریت نوشتند که مارا پذیرائي بباید کرد واهل تکریت بشورش در آمدند ناچار آنمردم خبیث در بیابان روان شدند تا بصلیتا رسیدند در کنار آبکاهی که خضراول نام داشت پیوستند ودر آنجا نوحه جن بشنیدند واز خضرا وان همچنان راه نوشتند تا بموضعي که به کحیل معروفست وصول یافتند واز آنجا بسوی جهینه راه سپر کردیدند ودر جهینه فرود شدند وورود خود را بصاحب موصل مکتوب کردند تا باستقبال ایشان بر جناح استعجال بر آید بالجمله در کتب اخبار ومقاتل در اسامي بلدان وتعیین منازل برحسب تفاوت راوي وناقل اختلافات کثیره است دو کتاب بحر المصایب از بعضی کتب مسطور میدارد که منزل اول قادسیه بود ونام این منزل را پارهٔ خراب با خای معجمه وبعضی حراب با حای مهمله نوشته اند واز بخبر معلوم میشود که اینکه بعضی کسان منزل اول را خراب نوشته اند ازین روی بوده است در کتاب بحر المصایب مسطور است که بروایت بعضی از اهل خبر چون اهل بیت رسالت بموصل رسیدند ومردم آنشهر بتماشاي ایشان

از دمام ورزيدند وجناب زينب خاتون سلام الله عليها آنحالت پرملال بديد سخت دشوار شمرد و سخت بگريست وفرمود اي يزيديان گويا يزدانرا فراموش كرده ايد گويا هيچ ديني وآييني بشما فرستاده نشده وپيغمبري بشما آنكيخته نگشته واز شما خواستار حساب و كتابي نخواهند شد وجزائي نخواهند داد سوكند با خداي هر چه بكاريد بدرويد وآنچه بپاي بريد جزايش باز يابيد اى بد ترين امت براي شماتت عذاب وشدت نكبت اما بروايت اغلب نويسندگان كيفيت ورود ايشان بحوالي موصل و پرخاش اهل موصل با آنقوم ستمگر وجنك ورزيدن با يكديگر بر خلاف اخبار يست كه مسطور افتاد چنانكه ابو مخنف وديگران گويند كه آنمردم شقي از اهل موصل بترسيدند وراه را بگردانيدند واز تل اصفر راه نوشته پس از آن بجبل سنجار عبور دادند وسخت بيناك بودند ودر حركت سرعت ميكردند واز آن پس نصيبين در آمدند وسه روز در آنشهر توقف كردند وموافق بعضي روايات از نصيبين بسيا فارقين واز آنجا هراسان بجانب سنا باد روان شدند وجماعتي از آنمردم مخذول بدست اهل سنا باد تباه شدند وبجانب يسجر راهسپر آمدند و اهل يسجر پير وجوان وبزرك و كوچك اتفاق ورزيده بمقاتلت آنگروه شقاوت پژوه بيرون شتافتند وچنانكه ابو مخنف داستان كرده است وصاحب بحرالمصايب از وى روايت مينمايد زني كهن سال را برآن نيزه كه بدست خولى اندر وحامل آنسر مطهر منور بود عبور افتاد از تلاوت قرآن بدانست كه سر بسر خاتم پيغمبر آنست پس با آن تيغ بدست داشت وبا ديگر زنها بجهاد بيرون شتافته بود نيزه را دونيمه ساخته آنسر مبارك را كه چون آفتاب درخشان ودر لمان بود در بغل آورده و همي بر سر وصورت نهاده بناليد شمر بانك بركشيد هان اي لشكر بكوشيد تا اين سر از دست ندهيد آنجماعت با تيغ ونيزه اطرف آنزنرا پره زدند پيره زالي

خروش بر آورد واهل بیت از آنحالت بمصیبت اندر شدند زینب خاتون سلام الله علیها از مشاهدت آنحال همي بر سر بزد وناله بر کشید وفرمود ایزن صالحه همانا دیر کاهی است که بر دیدار برادرم لب نسوده ام محض خاطر مادرم فاطمه زهرا از جانب من دید هاي آن نوردیدهٔ مصطفی را ببوس ازین سخن جناب زینب خاتون شور وغلغله در آندشت بیفتاد اما از دنباله اینخبر که بدعاي جناب ام کلثوم اختتام میجوید چنان مینماید که مقصود مردم شیرز باشند چنانکه بدان اشارت رفت وبروایت صاحب بحرالمصایب ومصایب الابرار ومفتاح وابومخنف وجمعي دیگر چون بشهر حمص رسیدند وجناب ام کلثوم سلام الله علیها سرمبارك امام حسین صلوات الله علیه را بر سرنیزه بدید باحرقت قلب وسوز جکر بکریست واین اشعار را بآن سوز وناله قرائت نمود که دل خلق جهانرا متالم فرمود (قتلتم اخی صبرا فویل لامکم) الی آخر ها چنانکه ازین پیش اشارت رفت وچون آنحضرت از خواندن اشعار خویش بپرداخت حاضرانرا چنان دل از دست برفت وبکریستن اندر شدند که پارهٔ از خویش بیکانه شدند وبعد از نکارش داستاني طویل از کذارش اهل حمص با شمر ملعون واتباع او میکوید از آنجا برفتندتا بباب تدمر رسیدند ودر کنیسهٔ جرجیس فرود شدند وشب را در خانه خالد نشیط بروز بردند و درینمقام از جناب زینب خاتون سلام الله علیها زبان حالي مذکور میدارد و در ورود بدیر راهب وبیان احوال حشیرین جاریه جناب شهر بانو نیز از جناب زینب خاتون سلام الله علیها بعضي مکالمات مسطوراست ومیکوید چون بشهر حلب رسیدند واز آنمردم بي ادب پارهٔ حرکات ناهنجار بآن سرمنور بدیدند حضرت زینت خاتون سلام الله علیها (ضربت راسها علی خشب المحمل ضربا شدیدا بحیث جری الدم من تحت مقنعتها) سر مبارکرا بر چوب مقدم محمل چنان بزد که خون از زیر مقنعه اش

روان شد ونیز از عبدالله بن قیس انصاری که در حلب سکون داشت وملاقت با اهل بیت وآهنك آنخدره بشرب آب وریختن ونیاشامیدن وفرمود (ماشرب الماء واخی قتل عطشانا) وفرمایش آنحضرت واجداه واعلیاه (هذا راس اخی الحسین ان کنت زایره فزره) حکایت کند وبداستان درة الصدف پیوسته میدارد واز جناب زینب خاتون سلام الله علیها نیز بعضي مکالمات مسطور میدارد واز حالات جناب ام کلثوم در حلب وقرائت اشعار آنحضرت شرحی میگذارد ومیگوید چون آنخدره از قرائت اشعار بپرداخت اهل بیت اطهار جملگي بخروش در آمدند وفریاد واجداه واعلیاه وافاطمتاه بر کشیدند وچنان وحشتي بر خاست که تمامت حاضران بگریستن در آمدند وبروایت ابي اسحق اسفراني در نور العین چون بثمرة النعمان رسیدند جناب ام کلثوم شعري چند در مصایب خویش انشاد فرمود آنگاه پرسش گرفت که این قریه را چه نام است عرض کردند ثمرة النعمان وآن خدره در حق اهل آنقریه نفرین کرد چنانکه مسطور آمد ونیز روایت کند که چون بحمص رسیدند که شهري عالي بود ومردم آنشهر بحمایت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وآله در آمدند وجناب ام کلثوم دختر فاطمه زهراء که در ابتدت از هیچکس حمایتي ندیده بود اینحالت مشاهدت فرمود رقتي بآنمظلومه دست داد وسخت بگریست وروي باشکر مخالف کرد وفرمود (کم تضربون لنا الاقتاب عاریه) الی آخر چنانکه در ورود بقنسرین مسطور شد در بحر المصایب از سرور المؤمنین مرویست که چون اهل بیت اطهار قریب بعسقلان رسیدند روزي هوا چنان تافته گشت که مرغ وماهی گداخته میشد لشکر ابن زیاد پیوسته مرکبهاي خودرا آب بخورانیدند وبزیر شکم آنهارا آب بیفشاندند وآنچه بر افزون بود بر زمین بریختند لکن بآن اطفال تشنه و کودکان دل تفته نیرسانیدند اتفاقا یکتن

(از)

از ايشان كه فاطمه نام داشت بزاري بسايه درخت خاري جاي كرده چون عربرا قانون چنان است كه چون روز ازنيمه بر كذرد بار كوچ مي بشدند پس بارها بر بستند (وتركوها وارتحلوا عنها) آندختر را فراموش كردند وروان شدند چون چندي راه در سپر دند حضرت زينب خاتون سلام الله عليه اينحال را بدانست سخت ناليد وبكريست (وقالت يا قوم بالله عليكم اصبروا هنيئة فقد افتقدت ابنة اخي وقرة عيني) ندابر كشيد ايقوم شمارا باخداى سوكند ميدهم ساعتي درنك كنيد چه دختر برادرم وروشني ديده ام ناپديد شده است چون اينخبر منتشر شدناله اهل بيت پيغمبر بلند شد وآشوب محشر برخاست سران لشكر سراسيمه كرديدند وكفتند باخداى سوكند است كه اكر ايندختر پديدار نكردد زينب دختر پيغمبر عالم وعالميانرا زبر وزبر فرمايد وحق هم اوراست زجر بن قيس دامان همت بر كمر بزد راوى خبر كويد من نيز باآنملعون روان شدم ودر حوالي منزل اورا در حالي بديدم كه حيرت برحيرتم افزود آنمظلومه دست برسر داشت و باطراف نظر ميانداخت كاهي مي نشست وكاهي ميدويد ومیافتاد وفرياد برمي كشيد ياعماه ياأباه ياأختاه يا اخاه وكاهي از زحمت پياده كامزدن فرو ميماند ودر آن ريكهاي كرم ميغلطيد وهردو پاي مبارك خود را بادست ميكرفت ازمشاهدت اينحال ملال كرفتم ومبهوت بماندم در اين اثنا زجرملعون با تازيانه برسيد وبآندختر نهيب داد وآندختر بي اختيار بدويد من آنملعونرا از در زجر ومنع در آمدم وكفتم اى شقي بيباك همي خواهي عالم را بصرفنا در سپاري مكر برلبهاي خشكيده رخساره تفيده نمي بيني كه هيچش تاب وتوان نمانده سوكند باخداى نزديك است كه عالم ديكر كون وزمين وآسمان سر نكون آيد وآندختر از نهيب زجر فرياد واضيعتاه واجداه واعلياه وابتاه برآورده بسوي من روان كرديد

من زبان بملامت وتسلیه برکشودم وخاطر مبارکش را آرام مي کردم چون این شفقت از من معاینت کرد فرمود ایمرد آخر من دختر پیغمبر شما هستم اگر باندیشه کشتن من هستید باری چندان مهلت دهید که باری دیگر دیدار عمها و خواهران خویش را بنگرم از شنیدن این سخن از خویشتن برآمدم وسوکند خوردم ایدختر این توهم از خویش دور دار وباکال مهرباني اورا برداشته بخواهران وعمهایش رسانیدم صاحب بحر المصایب بعد از بیان اینخبر مینویسد که این همان روایت ابن ربیع است که باختلاف عبارت در جلد اول نوشته آمد واز پس اینحکایت از ورود بعسقلان وحکایت عسقلاني ووزیر وخواهراوشرحی مبسوط مینکارد وازین پیش در ذیل کتاب احوال امام زین العابدین علیه السلام صنعف اینخبروشهادت عبور اهل بیت اطهار بعسقلان مسطور کردید وهم در بحرالمصایب مذکور است که چون آنجماعت از دیر بکذشتند درطی راه بکوشکی پیرستند که صاحب آنقصر عجوزهٔ ملعونهٔ بود که ام الحجامش میخواندند وآن پلید با کنیزان خود بردریچهٔ قصر برآمده بتماشا مشغول بودند وچون سرمبارك امام علیه السلام بدانجا رسید آن نکوهیده کیش که از روزکار قدیم با آنحضرت بد اندیش بود سنکی برکرفت وچنان بیفکند که از آن چهرهٔ منور خون بریخت جناب ام کلثوم را بر آنحال نظر افتاد وآنخون تازه را بدید پرسید کدام کس چنین کرد تفصیل را معروض داشتند نامش را بپرسید باز کفتند آن حضرت از مشاهدهٔ اینمصیبت روي مبارك بشخود وموي پریشان ساخت وهر دو دست بنفرین برکشید وعرض کرد بار خدایا این قصر را بروي فرو خوابان واین نکوهیده را باتش دنیا بسوزان پیش از آنکه بنار دوزخ دو چار کردد راوي کوید قسم بخداي چون این دعا بپاي رفت در ساعت آنقصر فرود آمد ودر آنقصر مخروبه آتشي در افتاد چندانکه

جمله آنقصر خاکستر شد وبادي وزان کردیده اثري از آنقصر بر جاي نماند کویا هرکز در آنجا نشاني از عمارت واهل عمارت نبوده است وچون آنجماعت از آنقصر راه بر کرفتند وروز وشبي راه در نوشتند بقصري عالي رسیدند که یمنع نام داشت در آنجا جناب ام کلثوم علیها السلام در حق مردمش دعای خیر فرمود چنانکه در جای خود مذکور شود وآنلشکر خبیث از یمنع بکوچیدند وبقرمیاط رسیدند واز آنجا بقریهٔ که سلیما البیت نام داشت پیوستند واز آنجا با رعب و خوف بکذشتند وبوادی در آمدند که سروج نام داشت وتني چند بهلاکت رسیدند تاعصر راه نوشتند بزمیني هموار رسیدند وقصري از دور نکران شدند که حفوظ نام داشت وجناب ام کلثوم در حق مردم حفوظ دعاي خیر فرمود چنانکه بخواست خدا مذکور آید ونیز مینویسد همچنان راه بسپردند تا بدمشق نزدیك شدند واینوقت راه بکردانیدند وبقصر بني مقاتل روی نهادند وآنمشك آب که با خویش داشتند پاره شد وآب بریخت ودر آنروز بسیار کرم عطش بر ایشان دچار افتاد وابن سعد جمعیرا در طلب آب فرستاد وهم فسطاط خود را بر افراخت واهل بیت را در آن بیابان در آن آفتاب تابان بیفکندند حضرت زینب سلام الله علیها در سایه شتری بپرستاري علی بن الحسین علیهما السلام که از شدت عطش بهلاکت مشرف بود نشسته وبا با دیزني پرستاری میفرمود وهمي کفت ای برادر زاده سخت بر من کرانست که تورا باینحال بنکرم معلوم باد قصربني مقاتل ما بین مکه و کوفه بود و کاهي که جناب سید الشهداء علیه السلام از مکه بجانب کوفه سفر کرد در آنجا منزل فرمود مکر اینکه کوئیم قصر مقاتل در دو مکانست یادر قلم کتاب سهوی رفته در بحر المصایب مسطور است که در یکی از منازل شام دختري از امام حسن علیه السلام از شتر بزیر افتاده بعادت مستمره که هریکرا چون صدمتي

رسیدی بحضرت زینب انجا میبردی فریاد یا محمداه وبا ذوبتاه بر کشید آنحضرت
مضطربه از فراز شتر بزیر آمده ناله کنان باطراف بیابان نظر میفرمود وچون
اورا دریافت از هوش شده بود وچون نیك نکران شد از زحمت پای شترها بریده
بود چنان ناله وامحمداه ووامصیبتاه ووامحنتاه بر کشید که آسمان وزمینرا متزلزل
کردانید والله تعالی اعلم همانا اهل خبر رادر شماره منازل واختلاف اسامی منازلیکه
اهل بیت را از کوفه تا بشام سفر داده اند حکایات واختلاف بسیار است ودر هر
منزلی داستانها کرده اند واز سر منور حضرت سید الشهداء واهل بیت آنحضر
صلوات الله علیهم کرامات ومعجزات مذکور داشته اند که درینکتاب مقام نکارش
نداشت ودر یافت صحت اخبار وعلم باینکه کدامیك صحیح وبالاریبست با اجتهاد
کامل نیز بدست نیاید چه ممکن است پارهٔ منازل بوده وبعد از آن خراب شدیا
در آنزمان جاده متعارف مسلوك خلق بوده وبعد از آن راهی دیکر مقرر شده
است یا اسامی پارهٔ بلدان ومنازل تغیر کرده است همین قدر میتوان کفت اکر در
مدت چهلروز رفته باشند از بیست منزل افزون پیموده اند چه جز این ممکن
نیکشت وحرکت نسوان واطفال وامام بیمار محال مینمود چه یزید همی خواست
ایشانرا بشام در آورد واکر میخواستند باین سرعت وشدت حرکت کنند اغلب
ایشان تباه میشدند واغمنی مسلم است که همه بسلامت بدمشق رسیدند وبسلامت
از دمشق بیرون شدند وبسلامت وارد مدینه طیبه کردیدند

بیان بعضی از حالات مصیبت آیات آنخدرهٔ کبری

﴿ در هنکام ورود بدمشق ﴾

چون آنمردم شقاوت آیت بچهار فرسنکی دمشق رسیدند اهل بیت را فرود
آوردند بشارت بیزید فرستادند وزمان ورود بشهر را اجازت طلبیدند آن پید

(بقیه)

بترتیبي که خود میخواست روزیرا مشخص ساخت پس اهل بیت را سوار کرده بجانب شهر روانشدند ومردم شام باتمام ازدحام واحتشام وآلات لهوولعب و خنده وسرود وفسق وفجور بدیدار اهل بیت فرستاده پروردکار غفور جمعیت برجمعیت برافزودند البته چون مردمان عاقل غیور برحالت اهل بیت اطهار و دخترهای حیدرکرار در چنین حالت بنکرند آنچه بباید بیابند وآنچه میشاید بکریند وبنالند بالجمله نوشته اند چون اهل شام بآنحالت نزد ایشان آمدند وپارهٔ حالات ناستوده بنمودند وکاهی خواستند باطفال واساري طعام بدهند زینب دختر امیر المؤمنین علیهما السلام منع همي کرد وفرمود (ویحکم ایها القوم الظالمون اما تستحیون من الله العظیم ولا تخافون)واي بر شما ایجماعت ستمکاران آیا ازخداوند عظیم آزرم نجوئید وبیناك نشوید در کتب اخبار مسطور است که چون اهل بیت پیغمبر بدمشق نزدیك شدند ام کلثوم سلام الله علیها باشمر نزدیك شد وفرمود مرا باتو حاجتي است آنخبیث عرض کرد چه حاجت داري (فقالت اذا دخلت بنا البلد فاحملنا فی درب قلیل النظارة وتقدم الیهم وقل ان یخرجوا هذه الرؤس من بین المحامل وینحوها عنا فقد خزینا من کثرة النظر الینا ونحن فی هذه الحالة) فرمود چون مارا بدمشق درآوردید از دروازه بشهر درار که نظارکانش اندك باشند و نیز فرمان کن تا این سرهارا از محملهاي مادور دارند چه از کثرت بیندند کان برسوائي در آئیم درچنین حالت که بدان اندریم لکن شمر شقاوت نهاد برخلاف مسئول آنحضرت روي نهاد وفرمان داد تاسرهارا برفراز نیزها درمیان محملها حرکت دهند واهل بیت پیغمبر را باآنحالت وآنروزکار در میان انجمن نظار رهسپار دارند وبراین هیئت تابدروازهٔ دمشق ببردند ودر اسرار الشهاده و دیکر کتب مرویست که سهل کفت مردمان از باب الخیزران در آمدند من نیز

با ایشان در آمدم و هیجده سر نمودار شد و سبایا و مطایا بدون وطاء بدیدار آمدند سر مبارك امام حسین سید اسلام بدست شمر ملعون بود و همي گفت (انا صاحب الرمح الطویل انا صاحب الدین انا قتلت ابن سید الوصیین واتیت راسه الی یزید امیر المؤمنین) جناب ام کلثوم سلام الله علیها فرمود (کذبت یا لعین ابن اللعین الا لعنة الله علی القوم الظالمین یا ویلك تفتخر علی یزید الملعون ابن الملعون بقتل من ناغاه جبرئیل ومیکائیل ومن اسمه مکتوب علی سرادق عرش رب العالمین ومن ختم الله بجده سید المرسلین وقمع بابیه مواد المشرکین فمن این مثل جدی محمد المصطفی وابی علی المرتضی وامي فاطمة الزهراء صلوات الله علیهم اجمعین) دروغ گفتي اي لعین بن لعین ورانده بسر رانده از رحمت رب العالمین لعنت خدای برقوم ظالمین باد ویل ووای برتو آیا بر یزید ملعون پسر ملعون افتخار جوئي بانکه کشتي آنکس را که جبرئیل در مصیبتش زار وسوکوار است ونامش برسرادق عرش پروردکار عالمیان نوشته شده وآنکسی که خدایتعالی جدش را خاتم پیغمبران کردانیده وبنیروی پدرش امیرالمؤمنین مواد مشرکین را از بیخ وبن برکنده است پس کیست مانند جد من محمد مصطفی وپدرم علي مرتضی ومادرم فاطمهٔ زهراء صلوات الله علیهم اجمعین اینوقت خولي ملعون روي بآنحضرت کرده کفت از شجاعت نا کزیري بانکه شجاع دختر شجاعي پس اهل بیت را بیاوردند تا پیشکاه مسجد جامع که محل توقف اسیران وسبایا بود باز داشتند وبروایت شعبي سرمبارك حضرت عباس را برفراز نیزهٔ بس طویل برآورده وثعلبة بن مرة الکابي حامل رمح بود واین شعر انشاد همي کرد

انا صاحب الرمح الطویل الذی به * اصول علی الاعداء فی حومة الحرب

طعنت به ال النبي محمد * لان بقلبي منهم اعظم الکرب

ام کلثوم با آنملعون کفت آیا بقتل آل بیت محمد صلی الله علیه وآله افتخار میجوئي

(پس)

پس برتو باد لعنت خـداي آنملعون قصد آزار آنمخدره را نمود لکن از نکوهش مردمان بیناك شد ودیکر در ضمن خبر سهل بن سعد شهر زوري که در منتخب ابن طریح وبعضي کتب دیکر مسطور است مذکور میباشد که از آن پس بقاءیه محمل علاقه کرفتم وباصوتي بلند کفتم السلام علیك یا آل بیت محمد ورحمة الله و برکاته ودانسته بودم که در این محمل جناب ام کلثوم دختر علي علیهما السلام جاي دارد (فقالت من انت ایها الرجل الذی لم یسلم علینا احد غیرك منذ قتل اخی و سیدی الحسین علیه السلام) فرمود کیستي ایمرد که در چنین حال برما اسیران سلام میفرستي چه از آنروز که برادرم وسیدم حسین صلوات الله علیه شهید کشته هیچکس با مادر مقام سلام بر نیامده است عرض کردم ایخاتون من هماما مردي شهر زوری وموسوم بسهل هستم وبخدمت جدت محمد مصطفی نایل ومفتخر شده ام فرمود (الا تری الی ماقد صنع بنا اما والله لوعشنا فی زمان لم یر محمد ماصنع بنا اهله بعض هذا والله اخی وسیدي الحسین وسبینا کما تسبي العبید والاماء وحملنا علی الاقتاب بغیر وطاء ولاستر کما تری) فرمود آیا نمي بیني باین ظلم وستم که باما بپاي بردند سوکند باخداي اکر در زماني بزیستم که محمد صلی الله علیه وآله را اهلش ندیده بودند باما که اهل بیت اوهستیم اینقـدار راه ستمکاری نمیسپردند یعني این کین وعداوت که باما میورزند از حقد وکیني است که بفطرت جاهلیت با جناب ختمي مرتبت دارند با اینکه آنحضرت اینمردم را از دیاجیر ظلمات وبوادي شبهات نجات بخشید وبدرجات عالیات توحید برکشید وبجنات باقیات دعوت فرمود سوکند باخداي برادرم وآقایم حسین سلام الله علیه را بکشتند وماراچون غلامان و کنیزان اسیر ساختند وبر اشتران بي جهاز وپوشش چنانکه نکراني سوار کردند معلوم باد ازینکلام که فرموده نه آن است که خود را مقصود

داشته باشد چه موافق همین خبر آنحضرت در محمل جای داشته بلکه اطفال و کنیزان و بردگان اصحاب را اراده فرموده است بالجمله سهل میگوید عرض کردم ایسیدة من هاانا سوگند بخدای بر جد تو وپدر تو ومادر تو وبرادر تو فرزند زاده نبی هدی ایصال دشوار است (فقالت یا سهل اشفع لنا عند صاحب المحمل ان یتقدم بالرؤس لیشتغل النظارة عنا فقد خزینا من کثرة النظر الینا) فرمود ای سهل نزد آنکس که امیر اینجماعت است شفاعت کن تا این سرها را از پیش روی محملها روان دارند تا این نگرند کان از دیدار سر از نگریستن بما اشتغال یابند چه از بسیاری دیدار ایشان بما خوار ورسوا شدیم سهل میگوید عرض کردم (حبا و کرامة) آنگاه نزد صاحب محمل شدم واورا در قبول آن امر همی سوگند دادم با من نهیب کرد ومرا براند وآنکار بجای نیاورد سهل میگوید رفیق نصرانی با من بود که آهنگ بیت المقدس داشت ودر زیر جامه شمشیری حمایل کرده بود اینوقت خدای دیدهٔ دلش را روشن ساخت وبا نور ایزدی از سر مبارک حسین علیه السلام همی بشنید که قرائت قرآن میفرماید ومیگوید (ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون) آلایه ازخیال بدولت سعادت بهره ور گردید وگفت اشهد الا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمداً عبده ورسوله وشمشیر برکشید وگریان بر آنقوم گرایان گشت وهمی بزد وبکشت چندانکه جماعتی را از پای در آورد آنگاه بروی ازدحام ورزیدند و قتلش رسانیدند جناب ام کلثوم پرسید این صیحه چیست من آنداستان بعرض رسانیدم (فقالت واعجبا النصاری یحتشمون لدین الاسلام وامة محمد الذین یزعمون انهم علی دین محمد یقتلون اولاده ویسبون حریمه ولکن العاقبة للمتقین وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون) فرمود شگفتی است که مردم نصاری که بر طریقت اسلام نیستند بحمایت واحتشام دین اسلام بیرون میتازند

(لکن)

لکن امت محمد صلی الله علیه وآله که چنین کمان میبرند که بر دین وآئین آنحضرت روز میسپارند فرزندانش را میکشند وحریمش را اسیر میکردانند لکن عاقبت نیك وانجام ستوده مخصوص بمردم پرهیزکاراست وایشان باما ستم نورزیده اند بلکه این ظلم وستم بر خویشتن فرود آورده اند یعني اکر چه کمان میبرند که در اینکار از دنیای غدارکامکارمیشوند ومارامظلوم داشته اند لکن اکر نیك بیندیشند برخویشتن ظلم کرده اند که از رحمت وعنایت سر مدی محروم وبعذاب وعقوبت ابدی دوچار شده اند ودر مثوبات ما افزوده اند مکشوف باد حکایت سهل ساعدي در کتب اخبار باقسام مختلفه مسطور است ونیز چنانچه از اغلب کتب مفهوم میشود وبعضي از مولفان مرقوم داشته اند سهل نام سه تن واکر نه دو تن از محبان بوده اند در بحر المصایب از کتاب مفجع القلوب از سلیمان شامي منقول است که چون با اسراء ورؤس شهداء از کوفه بشام رسیدیم در مجاورت ما زني از طایفهٔ بني هاشم بود که اورا حمیده نام بود وپسري داشت که سعدش مینامیدند ونیز اورا کنیز کي بود که زینبیه نام داشت ودر میان سرایش آبکیری بود چون همهمه ورود اسراء در همه جا بر خاست ومردمان تماشا بیرون شدند سعد وزینبیه نیز برفتند و چون حکایت را بدانستند کریان والان بسراي خویش باز کردیده در کنار آبکیر بسو کواری بنشستند حمیده چون بر اینحال نکران شد سرا سیمه بسوی ایشان دوید وبشنید که پسرش میکوید بار خدایا چکونه ننالم ونکریم با اینکه سر امام را بر فراز نیزه مخالفان مشاهده کردم وزینبیه همي مینالید که ایخاتون چکونه از کریستن کناري جویم با اینکه با نوان سلطان حجاز را بر شتران بي جهاز بانالهٔ واحسیناه وواغربتاه وواضیعتاه هم آواز بدیدم حمیده از استماع اینکلمات دهشت آیات بخویشتن بیفتاد وچون بخویش کرائید وآنحدیث بدرستي بشنید با سروپاي

برهنه نلان ونالان واندوهناك بیرون دوید وبحضرت زینب سلام الله علیها رسید چون آنحضرت را بر آنحال دیده خود را بر زمین افکند وفریاد بر کشید ایخاتون دوسرای وثانیهٔ حضرت زهراء برادرت چه شد که تورا در چنین حال باین شهر در آوردند آنحضرت با کمال اندوه وحیرت بآن سر منور اشارت فرمود چون حمیده را بر آن سر مطهر برنوك سنان نظر افتاد چنان صیحهٔ واحسیناه ووامیناه وواقلتاه برکشید که حاضرانرا از خویش بیخبر گردانید وخویشتن بیخویشتن بیفتاد تماشائیان در گردش انجمن کردیدند واز آنسوی سعد وزینبه نیز بر فراز سرش حاضر شدند وخروش بر آوردند ومویه کردند وموی بکندند وحمیده را مرده در یافتند سعد وزینبه را از دیدار آن روزگار محنت آثار چنان شعلهٔ اندوه درنهاد افتاد که آتش طبیعی را بکشت آندو تن نیز بآن یکتن وهرسه با کشتان پیوسته جان بجانان تسلیم نمودند الی آخر الخبر در بحر المصایب از مفتاح البکاء منقولست که در حال ورود اهل بیت رسول محمود بشام محنت انجام جناب زینب خاتون سلام الله علیها فضه خادمه را در طلب شمر لعنة الله علیه بفرستاد شمر بیامد وگفت ایدختر علی چه حاجت داری فرمود بپاس آنقرابت که تورا از طرف مادر با عباس است آنکس که موکل بر پسر برادرم علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام است امر کن اورا مضروب ندارد (فانه مریض علیل وغلیل فوق البعیر الثقیل) چه آنحضرت رنجور وعلیل وتشنه بر فراز شتری نزار سوار است (ثم قل لحامل راس اخی الحسین ان یخرجه من بین المحامل لان بنته کلما نظرت الیه تصرخ صراخا تکاد ان تهلك وتموت من کثرة حزنها وشجوها لابیها ثم سرینا من مکن قلیل النظارة وبعید الشماتة) دیگر اینکه با حامل این سر مبارك برادرم حسین علیه السلام بگو تا از مابین محامل بیرون برد چه دخترش سکینه را هر وقت نظر

بان سر افتد چنان ناله بر کشد که نزدیك بهلاکت رسد واز کثرت ذلت وزاري بر پدر بمیرد دیکر اینکه فرمان کن تا مارا از مکاني خلوت حرکت دهند که اینچند کرفتار دیدار اشقیا ونکوهش اعدا نباشیم شمر ملعون همان پاسخ که باجناب ام کلثوم بکذاشت با آنحضرت نیز بعرض رسانید وآنحضرت نداي واخاه واضیعتاه بر کشید وسر مبارکرا چنان بر چوبهٔ محمل بزد که خون از آن جاري کشت ونیز روایت کنند که در آنحال سر پرخون امام علیه السلام را که بر نیزه بس بلند برافراخته بودند از برابر جناب زینب خاتون علیها السلام بکذرانیدند وآنمظلومه بکریست وبناله کلماتي سوزناك بکذاشت اما راقم حروف اینخبر را چندان موثق نمیداند چه این کردار وجریان خون چنانکه در کتب معتبره مرویست در زمان ورود بکوفه است ونیز از پاره الفاظ مشهود میشود که از لسان اهل بیت تراوش ندارد وهم مراتب مناعت وغیرت ایشان از تکلم بپارهٔ کلمات با امثال شمر ملعون منافي است وخداي بحقیقت اعلم است (نعوذ بالله من هفوات اللسان فی کل ساعة) وهم در آنکتاب از آنکتات مسطور است که حضرت زینب خاتونرا نظر بر سکینه سلام الله علیهما افتاد که از شدت عطش وسختي محنت جانش از تن خواهد بیرون شتابد پس بازنان شام روي کرد وفرمود کسي باشد از شما که این یتیم را سیراب کند (قد اشرفت علی الهلاك عطشا) از شدت تشنکي مشرف بهلاکت شده است درینحال زني باجامي پر آب بیامد وکفت این آبرا باین طفل برسان شاید خدایتعالی اولاد مرا یتیم واسیر وغریب نکذارد چون حضرت سکینه خاتون این بدید وشنید از روزکاران بر کذشته بخاطر آورده چنان فریاد وناله بر کشید که نزدیك بود زمین وزمان دیکر کون کردد پس جناب زینب خاتون به تسلیت آنحضرت زبان بر کشود ودیکر از حکایت دمشق داستان آندریچه وروش آن عجوزه

وپنج تن زنست که موافق بعضي از اخبار بدعاي آنمخدره سرنگون گردید چنانکه بخواست خداي مذکور آید معلوم باد چنانکه ازین پیش درطي اینکتاب مسطور افتاد مورخین را در تعیین دقت ورود اهل بیت رسول خداي صلی الله علیه وآله بشهر دمشق اختلاف است وآنچه از کامل بهائي مسطور میدارند اینست که در روز چهار شنبه شانزدهم شهر ربیع الاول ایشانرا بدمشق در آوردند وهم پارهٔ روایات روز چهار شنبه بیست وهفتم شهر محرم در اول طلوع آفتاب بدروازهٔ شهر رسیده هنگام عصر بنزدیك سرای یزید پلید رسانیدند وشب در مسجدی خراب که جاي اسیران بود درآورده آل الله را درآنشب در بیت الله منزل ساختند وبروایت صدوق وابن بابویه از فاطمه دختر علی وفاطمه علیهم السلام یزید فرمان کرد تا امام زین العابدین را بامخدرات سرادق احترام در منزلي بدون سقف جاي دادندکه (لا یکنفیهن من حر ولایقیهن من برد حتی تقشعر وجوههن) یعني آنمنزل نه ایشانرا از حرارت آفتاب ونه از برودت هوا پاسبان بود چندانکه چهرهاي ایشان پوست بیفکند واز اینخبر مدت مکث ایشانرا میرساند ونیز چنان میرسد که علی علیه السلام را از جناب فاطمه زهرا دختري بوده است فاطمه نام شاید ام کلثوم همان است وبروایت فاضل کاشي آل الله را صبحگاه از آنسوي که ازدحام خلق بود بشام وارد کردند وهنگام غروب بسراي یزید رسیدند وآنوقت ممکن نبود ایشانرا بروي در آوردند لاجرم اسراي آل رسول خدایرا در خرابه مسکن دادند وبروایت طبرسي وبعضي دیگر در روز اول شهر ربیع الاول سر مبارك حسین علیه السلام را بدمشق در آوردند واین روز براي بني امیه عید گردید راقم حروف گوید اگر چه بصراحت نمیتوان گفت در چه ماه وچه روز وارد دمشق شده اند لکن آنروایت که از کامل بهائي است تواند بود که بصورت

(وطریق)

وطریق عقل وعادت نزدیکتر باشد وروایت اثیر در تاریخ الکامل که ابن زیاد اهل بیت را در زندان افکند وخبرایشانرا به یزید مکتوب نمود الی آخر الخبرمؤید اینمطلب است چنانکه در ذیل کتاب امام زین العابدین علیه السلام در ضمن پارهٔ تحقیقات نیز باینخبر اشارت رفته است والله اعلم بالصواب ودر بحارالانوار نیز از کتاب مناقب از ابو الفرج بن جوزی بعضی اشعار بحضرت زینب منسوب است ونیز پارهٔ روایات در عبور دادن اهل بیت را از محله یهودان وآزار اهل بیت اطهار در بحرالمصائب نکارش رفته است وهم درآنکتاب از کتاب ریاض المصایب مرقوم شده است که جناب زینب خاتون در چنان حالت بر سر مبارك برادرش حسین صلوات الله علیهما نظر کرده آهی از دل بر کشید وعرض کرد (یا اخا انظر الینا ولا تغمض عینك عنا ونحن بین العدی یفعلون بنا ما تری) ای برادر بما بنکرو دیده از ما میوش با اینکه ما در میان این دشمنان نابکار کرفتار وباین ظلم وستم که مینکری دچاریم والعلم عند الله تعالی

﴿ بیان پارهٔ حالات آن مخدره سلام الله علیها و کیفیت ورود بمجلس یزید پلید ﴾

از خبر ابن جوزی وبیان قرائت اشعاری که نسبت بیزید ملعون داده اند چنان معلوم میشود که در آن اوقات که اهل بیت اطهار وروٴس مقدمه کثیر الانوار را بدمشق میآوردند آنخبیث ملعون در بیرون جای داشت که نام نزهتکاهی است در دمشق ویزید اکثر اوقات در آنجا بعیش وسرور میپرداخته است وچنانکه حموی کوید سقفی مستطیل بوده است که برستونها بر افراخته بودند واطرافش عمارات مسقف ودر پیرامونش مدینه ایست تواند بود برای دیدار ورود اساری وروٴس شهداء در آنعمارت رفته است سبط ابن جوزی از زهری روایت کند که چون سرها را

بیاوردند یزید در منظر خود جیرون جای داشت چون سرها را بدید این شعر از خویشتن قرائت کرد

لما بدت تلك الحمول واشرقت ۰ تلك الشموس على ربا جيرون

نعب الغراب فقلت صح اولا تصح ۰ فلقد قضيت من الغريم ديوني

وبعضي بجای من الغريم من النبي وبرخي من الحسين نوشته اند و كفته اند چون این شعر بخواند در تمامت مردمان هیچکس بجای نماند جز آنکه سب نمود اورا ونکوهش کرد وروی بر کشید ومینویسد چون این اشعار بخواند وشعري چند دیکر نیز قرائت کرد علی بن الحسین علیهما السلام با او در مقام مکالمت بر آمد و ازینخبر میرسد که ورود ایشان نیز در همان مکان بوده است وانیکه در منتخب ابن طریح وپارهٔ اخبار وارد است که امام زین‌العابدین واهل بیت اطهار را بدروازهٔ ساعات در آوردند وسه ساعت باز داشتند ومنتظر اجازت یزید بودند با اینخبر منافی نیست چه ممکن است بعد از انقضاء آنمجلس بشهر در آورده اند یا از شهر نزد وی برده اند چه از آنخبریکه از مقتل کبیرابي مخنف میرسد که راوی کفت چون بدمشق در آمدیم بازارها ودکاکین را بسته ومردمانرا دسته بدسته بدیدیم که بعضي کریان وپارهٔ خندان بودند در اینحال مردی نزد یزید برفت و بشارت بداد وآنسر مبارکرا از باب جیرون در آوردند مؤید اینمطلب تواند بود و میکوید بیست وچهار سر با آنسر مبارك در آوردند وزنهار ابرشتر های بیجهاز وپوشش سوار کرده سرمبارك امام علیه السلام را بر نیزهٔ بلند برزده خولي اصبحي حامل آن نیزه بود پس داخل شد وهمی کفت ما غلبه کردیم وقاهر شدیم ام کلثوم سلام الله علیها فرمود (کذبت یا لعین ابن اللعین تفتحر علی قتل من كان جبرئيل يناجيه وميكائيل يحدثه واسرافيل يناديه ومحمد صلى الله عليه على كتفيه يحمله وعلى بن

(ابيطالب)

ابيطالب عليه السلام ابوه وفاطمة الزهراء امه واسمه مكتوب على سرادق العرش و من ختم الله عزوجل بجده النبيين وابوه خاتم الوصيين وامه خير النساء في العالمين) دروغ كفتي ايملعون پسر ملعون افتخار ميجوئي بقتل آنكس كه جبرئيل باوي مناجات ميورزيد وميكائيل باوي حديث ميراند واسرافيل بمناد تش مفاخرت ميورزيد ومحمد صلى الله عليه وآله اورا بردوشيانه مباركش حمل ميفرمود على بن ابيطالب پدر اوفاطمه زهراء صلوات الله عليهم مادر او ونامش زينت سرادق عرش پروردكار ميباشد وكسي است كه خداي منان جدش را خاتم پيغمبران و پدرش را خاتم اوصياء ومادرش را بهترين نساء در جملهٔ عالمها كردانيد پس خولي ملعون روي با نحضرت آورده كفت (ابيت الا ان تكون الشجاعة فيكم يا اهل البيت انك السجاعة) آنحضرت فرمود (ويلك ما للنساء والشجا والسجاعة وانما تصلح الشجاعة للرجال (چون على بن الحسين عليهما السلام بام كلثوم نظر كرد اشك از ديدار مباركش جاري شد وشروع بخواندن اين شعر نمود (اقاد ذليلا في دمشق كانني) الى آخرها ومانند اينخبر نيز در هنكام ورود بدمشق مسطور شده واينخبر را باقسام مختلف مذكور داشته اند ودر خبر صاحب كشف الغموص از سهل خبر كلمات مسطوره را باندك اختلافي از خولي ملعون وجواب ام كلثوم را مرقوم داشته اند وهم از بعضي نسخ ابو مخنف نوشته اند كه خولي كفت يا ابنة الشجاع بنت اميرالمؤمنين اكر نه آن بود كه زن هستي كردنت را ميزدم واينخبر بدو جهت محل اعتبارتواند بود يكي اينكه خولي در چنان وقت بنت اميرالمؤمنين نميكفت ديكر اينكه اورا آنقدرت نبود كه كويد كردنت را ميزنم بلكه اين كلمه ايست كه در مجلس ابن زياد عليهم اللعنه بر زبان شقاوت تر جمانش كذشته است اما از تكرار بيانات ممكن است كه پارهٔ اينكلمات در هنكام ورود بكوفه

وبعضی در شام وبرخی هنگام وارد کردن بعمارات سلطنتی یزید ملعون رویداده باشد ونیز بر دانشمندان دقیقه یاب مکتوم نباشد که اینکه پارهٔ روایات اگر ناطق است که حضرات اهل بیت را مکشفات الوجوه در روز روشن در انجمن ناس بشام در آوردند نه آنست که اینحالت را در حق حضرت ام کلثوم یا جناب زینب خاتون یا نسوان محترمه بالغه اهل بیت بایست پذیرفت بلکه چنانکه مکرر اشارت رفت این نسوان معظمه در محمل جای داشته اند ودر پرده بوده اند چنانکه باینحال نیز گاهی تصریح شد واگر مکشفات الوجوه یا بدون ستر بوده اند بنات غیر بالغه ونسوان غیر معظمه مثل پاره کنیزها یا زنهای اصحاب وخدام اهل بیت بوده چه ربات سرادق طهارت وزنان وبنات خاندان رسالت بدیگر مردم قیاس نشوند و عیون وابصار خائنه را آن استطاعت نباشد که بدیشان نگران گردد وقلوب مریضه را توانائی نیفتد که در بارهٔ ایشان رتبت تخیل یابد دیدار اشقیا را در دیدهٔ ناموس کبریا مقام دیدار نیست وقلوب ناپاکرا در مورد حریم رسول کریم امید ادراك نباشد اگر شعاع شمس را بنگرند شمس را نگرند واگر بخواهند بنگرند برنج رمد وعمی مبتلا گردند تا چه برسد در مقام شموس حقیقی که آفتاب عالمتاب از شعاع ایشان تابشی وماه آسمان از پیشگاه لمعات انوار ایشان نمایشی است آیت تطهیر برانجمله دلیلی روشن وقصهٔ سهل (والله ما نظر الیکم بریبة) وصیحهٔ بنت صغیرهٔ امام علیه السلام وبیهوشی سهل بن سعد بر اینمراتب حجتی مبرهن است همانا پروردگار مهیمن قدوس آنعظمت وهیبت وهیمنت در این زمرهٔ ناموس برنهاده که هیچکس را آنمجال نیست که بپارهٔ تخیلات نفسانی بدیدار ایشان اشتغال جوید واگر گاهی فرموده اند که این سر را از میان محامل بدیگر سوی برند تا ناظران از دیدار آن از دیدار دیگران اشتغال جویند بجهاتی بوده که خود دانند

(ومقصود)

ومقصود نظاره باطفال وخدام است یا چون اغلب ایشان داراي رتبت عصمت و از دیگر مردمان باصحاب ولایت مطلقه اقرب بوده اند ممکن است در همانحال غم آنمردم میخورده اند تا مبادا بمعصیتي دچار آیند که بغضب پرورد کار گرفتار شوند یا اینکه حزن واندوه آنسر مبارك افزون نگردد یا از راه امر بمعروف ونهي از منکر است صلوات الله وسلام علیهم اجمعین

﴿ بیان پارهٔ حالات آنمخدره سلام الله علیها در مجلس یزید علیه اللعنه والعذاب ﴾

مکشوف باد که عبارات ارباب مقاتل در بیان در آوردن حرم وسبایا را بمجلس یزید وآنچه از آن پس مشهود گردید در نهایت خلط وعدم انتظام است وازین است که آنانرا که در کتب اخبار تتبعي بکمال نیست مجاری اوقات ایشانرا که درمجالس عدیده رویداده در یك مجلس انگارند حتي اینکه گمان همي برند که رخصت دادن یزید اهل بیت را باقامت مجلس سوگواری نیز در همان مجلس اول بوده است با اینکه عقل سلیم هرگز براین امر تصدیق نکند چه یزید در آنمجلس جزخشم وستیز چیزی نداشت وبر اینجمله بر افزون از جوش وخروش مردم خاطرش آسوده نبود چگونه خود اسباب طغیان آنجوش وطوفان آن بلارا فراهم میساخت وازین گذشته اگر در همانمجلس انجام امر بانتقام پیوستي حبس کردن ایشان ومنزل ساختن در خرابه چه بود ونیز نقل عبارات وترتیب روایات مختلفه بر اینمطلب اشارت کند چنانکه مثلاً ابو مخنف مقالاتي از یزید در حال احضار سر مبارك مي نگارد آنگاه از دخول زوجهٔ یزید دختر عبد الله بعد از آن از دخول شمر ملعون واز پس اینجمله میگوید اهل بیت را بخواند وایشانرا در حضورش بداشت وآنکالمات بگذاشت وبعد از آنجمله از رؤیاي حضرت سکینه وپس از آن از صعود امام زین العابدین علیه السلام حدیث میکنند وعجب اینست که چنانکه از کلامش مستفاد میشود

اینجمله در یکروز بوده است ونیز بعد ازینجمله میکوید یزید مردمانرا فرمان کرد تا بعد از نماز های پنجکانه بقرائت قرآن پردازند ومیکوید یزید بخطبه بر خاست و کفت ایقوم حسین را من نکشتم تا آخر خبر پس چکونه تواند بود که تمام این حالات در یکروز رویداده است مکر اینکه کوئیم مقصود ابي مخنف ترتیب مطلب واشاره بوقوع قضایاست نه اینکه ملاحظهٔ تعیین ایام بوده است واین بندهٔ ضعیف در کتاب احوال امام زین العابدین در حل اینمشکل تحقیقات وافیه کرده است در اینجا حاجت باعادت نیست در منتخب ابن طریح وبعضي از کتب اخبار مسطور است که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود (لما وفدنا الی یزید بن معویة اتونا بحبال وربقونا کالاغنام وکان الحبل فی عنقی وعنق ام کلثوم وبکتف زینب وسکینة والبنات وکلما قصرنا عن المشي ضربونا حتی اوقفونا بین یدی یزید وهو علی سریر مملکته) چون مارا بر یزید بن معویه علیه اللعنه در آوردند باریسمانها که در کردن مادر انداخته مانند کوسفندان وارد کردند وریسمان در کردن من وام کلثوم و بر کتف زینب وسکینه وسایر دختران بود ومارا همي میکشیدند واکر در رفتن قصور میورزیدیم مارامیزدند تا در حضور یزید که دریتوقت برتخت ملك خویش جاي داشت بپاي داشتند وازینخبر میرسد که حضرت علی بن الحسین وجناب ام کلثوم را از دیکر اسیران ممتاز داشته اند وایندو تن را ریسمان بکردن بیفکنده اند ودیکر انرا در بازوان افکنده اند در اسرار الشهاده وبعضی کتب مرویست که چون یزید بقتل زین العابدین علیه السلام فرمان کرد وآنحضرترا بیرون بردند حضرت زینب سلام الله علیها صیحه برکشید وکفت (الی این یراد بك) بکجا قصد کرده اند تورا ببرند فرمود (الی القتل) بسوی کشتن (فصاحت ام کلثوم وزینب حسبك یا یزید من دمائنا ناشدك الله ان قتلته فاقتلنا) یعني

جناب ام کلثوم وزینب خاتون صیحه بر کشیدند که اي یزید آنچه از خون ما بریختي تورا کافي است تورا بخداي سو کند اکر اورا میکشی مارا بکش وازینعبارت میرسد که ام کلثوم همان زینب است وواوعاطفه زیاد وناشدك برسبیل تعظیم باشد چه بقیهٔ همین حکایت بر اینمعني دلالت کند چنانکه از همین خبر که میکوید یزید فرمان کرد تا امام زین العابدین را باز آوردند آنحضرت مکالمتي بکذاشت وفرمان داد تا کردن آنحضرترا بزنند وآنحضرترا از حضورش بیرون بردند (فصاحت به ام کلثوم الی این یا حبیبي قال لها الی السیف یا عمة فصاحت واغوثاه بالله عزوجل یا بقیة من لا یبقی یا سلالة نبي الهدی ویا بقیة ابن علی المرتضی) جناب ام کلثوم فریاد بر کشید و کفت اي حبیب من بکجا میشوي فرمود بسوي شمشیر ایعمه ام کلثوم سلام الله علیها صیحه بر کشید که پناه بخداي عزوجل وداد خواهی بدو میبریم اي بجاي مانده کسي که اورا بجای نکذاشتند اي سلاله بني هدی اي بقیهٔ پسر علي مرتضی الی آخر الخبر مؤید بر اینمطلب است در ناسخ التواریخ واسرار الشهاده وبعضی کتب اخبار مسطور است که چون حضرت زینب کردار یزید را با سر مبارك امام حسین علیه السلام وبقولي سر مبارك آنحضرترا بدید دست بر آورد و کریبان چاك کرد آنکاه با ناله جانسوز وآهنکی غم اندوز ندا بر کشید (یا حسیناه یا حبیب رسول الله یا ابن مکة ومنی یا ابن فاطمة الزهرآء سیدة النسآء یا ابن بنت المصطفی) از کلمات آنمظلومه هر کس در مجلس یزید بود وخود یزید بکریستند و ازینکلام میرسد که در آنحال یزید را با آن سر مبارك جسارتي نمیرفته چه اکر چنان بود نمیکریست واهل مجلسش نیز باوی موافقت نمیکردند چنانکه در ذیل همین خبر است که بعد از آن یزید قضیبي بخواست الی آخرالخبر ونیز از منتخب نقل کرده اند که یزید از نام ونشان اهل بیت تن بتن بپرسید کفتند این یك ام کلثوم کبری و

انتهی آنکه دیکر ام کلثوم صغری واین صفیه واین ام هانی واین رقیه دختران علی بن ابیطالب هستند واز خبر میرسد که ام کلثوم کبری همان زینب خاتون است چه اکر جز این بودی نام زینب را یاد میکردند وچنانکه در کتاب بحرالمصایب ومفتاح البکاء از پارهٔ مؤلفات قدیم مسطور داشته اند جماعت اسیران که در مجلس یزید بودند چهل وچهارتن مرد وزن بودند با علی بن الحسین علیهم السلام وچون زینب صغری وسکینه وزینب کبری سر مبارك امام حسین علیه السلام در حضور یزید بدیدند ناله وفریاد برآوردند وندابر کشیدند وامحمداه واعلیاه آنکاه ام کلثوم فرمود (یا یزید اما تحیی وقد تخدر حریمك فی الخدر واشتهرت بنات رسول الله) ای یزید آیا شرم نمیکنی که زنهای خود را از پس پرده باز داشته ودختران رسول خدارا بی پرده درمیان مردمان برآوردهٔ واز آن پس جناب ام کلثوم از آنملعون رخصت طلبید که سر مطهر علیه السلام را بکیرد وزیارت کند وآتش دلش را شفا بخشد چون رخصت یافت آنسر مبارکرا بکرفت وبکریست وناله چندان برکشید که بیهوش بیفتاد وچون بهوش آمد فرمود ای یزید لعنت خدای برتو باد یزید کفت این زن که با من چنین وچنان سخن کند کیست کفتند ام کلثوم خواهر حسین دختر فاطمه زهرا میباشد ودر روضة الشهداء مسطور است که ام کلثوم سلام الله علیها فرمود (فانی ارجو من الله عزوجل ان لا تستریح فی الدنیا یا یزید کما اوردتنا فی التعب والمصیبة والوصب واوقعتنا فی الشداید والنوایب وهی فی التزاید) یعنی از خداوند عزوجل امید وارم که راحت دنیا نیابی ای یزید چنانکه مارا درین رنج ومصیبت واندوه ودرد در آوردی ودر چنین شداید ونوایب دچار ساختی و اینکاهش را بفزایش آوردی یزید با آنمظلومه کفت چکونه دیدی که خدای آنچه را که کمان میبردید قرین زیان ونومیدی وخسارت داشت ودروغ شمارا آشکار

ساحت فرمود ای یزید (ان الله تعالی اکذب المنافقین حیث (قال ان المنافقین لکاذبون) ویعذب المنافقین والمنافقات الحمد لله الذی برء اهل بیت نبیه من الکذب والنفاق و طهرهم من کل عیب وشقاق تطهیرا) بدرستی که خداتعالی مردم منافق را تکذیب میفرماید در آنجا که فرموده است بدرستیکه منافقان دروغگویان باشند وعذاب میفرماید مردان منافق وزنان منافقه را سپاس خداوندیرا که اهل پیغمبرش را از کذب ونفاق بری وبیزار داشت واز هر عیب وشقاق مطهر فرمود معلوم باد ازین خبر نیز معلوم میشود که زینب کبری همان ام کلثوم است وهمچنان مینماید که این داستان در مجلس ابن زیاد علیهما اللعنه روبداده باشد چه دنبالهٔ آن تا آنجا منتهی میشود واز کامل بهائی مسطور می آید که یزید بپای شد وبا پای نامبارکش برسر مطهر امام علیه السلام جسارت کرد وزید بن ارقم که حاضر مجلس بود باوی چنان وچنین گفت واین هر دو مجلس ابن زیاد است است وخدای دانا تر است تا آنچه اصوب است وپس بیهوش شدن جناب ام کلثوم در مجلس یزید خالی از غرابت نیست مگر اینکه آن مخدره مبرکه که داشته سر مبارک امام را از یزید خواسته باشد وآنحالت رویداده باشد واز کتاب نجاة الخافقین مذکور است که از آن پس زینب دختر امیر المؤمنین علیهما السلام روی باهل دمشق کرده بگریست وندا برکشید (یا اهل دمشق اعلموا قد فرق جماعه العلوج هذا الراس عن بدنه) ایمردم دمشق دانسته باشید که اجتماع کافر وکفروار می این سر منور را از بدن مطهر جدا کردند آنگاه بکلماتی تکلم فرمود که از آن مصایب ونوائب که بر آنحضرت واهل بیت فرود گشته تذکره مینمود واز آن شروع بانشاد این اشعار شد

یمان یا محمدا یا جدنا یا احمد * قد اسرتنا الاعد *کلما ثوا کل
وهتکوا حریمه ودعوا فطیمه * واسروا کلثومه وسیقت الحلائل

الى آخر الاشعار وچنان مينمايد كه اين مكالمات اكر محل وثوق باشد در مجلس يزيد نبوده است ودرحالت ورود بدمشق است واين اشعار را ديكران بزبان حال آن ستمديدكان كفته اند چنانكه مينويسد كه راوي كفت چون اهل دمشق اينكلمات بشنيدند سخت بكريستند وناله بر كشيدند وعقول ايشان از سرها پروازهمي كرفت چندانكه پارۂ بيهوش بيفتادند وچون بخويش پيوستند كريان ونالان از آنمجلس بيرون شدند وهمي خاك بر سر ريختند وبر كذشته پشيماني خوردند در ناسخ التواريخ مسطور است كه از مردم شام مردى سرخ موى برخاست وروى بايزيد كرد وكفت يا اميرالمؤمنين اين كنيزكرا بامن بخش وازين سخن فاطمه دختر حسين عليه السلام را خواست چون فاطمه اين سخن بشنيد برخود بلرزيد ودامن عمه خود زينب را بكرفت (فقالت او تمت واستخدم) كفت يتيم شدم اكنون بكنيزى بايدم رفت وكمان ميكرد كه اسعاف حاجت شامي از بهر يزيد جايزاست زينب كه برمسئله دانا بود روى باشامي كرد (فقالت كذبت والله لومت والله ما ذلك لك ولاله) فرمود دروغ كفتي سوكند باخداى اكر بميرى اينكار براى تو صورت نبندد واز براى يزيد نيز ممكن نشود يزيد درخشم شد وكفت (كذبت والله ان ذلك لي ولوشئت افعل لفعلت) سوكند باخداي دروغ اينكار براى من رواست واكر بخواهم بكنم ميكنم زينب سلام الله عليها فرمود (كلا والله ما جعل الله لك ذلك الا ان تخرج من ملتنا وتدين بغيرها (حاشاكه اينكار تواني كرد جز اينكه از دين مابدر روي وبديكر ملتي اندر شوى يزيد را خشم برافزود وكفت درپيش روى من چنين سخن ميكني همانا پدرت وبرادرت از دين بيرون شدند (قالت زينب بدين الله ودين ابي ودين اخي اهتديت انت وابوك وجدك ان كنت مسلما) فرمود بدين خدا ودين پدر من ودين برادر من تو وپدرت وجدت هدايت

(يافتي)

یافتي اگر مسلم باشي یزید گفت (كذبت یاعدوة الله) دروغ گفتي ایدشمن خدای
زینب فرمود (انت امیر تشتم ظالماً وتقهر بسلطانك) هان اي یزید بنیروي امارت
دشنام میگوئي وبقوت سلطنت باماستم میکني ومارا مقهور میداري یزید شرمگين
شد وخاموش گشت اینوقت شامي سخن خویش را اعادت کرده گفت یا امیرالمؤمنین
اینجاریه را با من عطا کن یزید گفت دور شو خدایت مرگ دهاد ام کلثوم روي
باشامي کرد (فقالت اسکت یالکع الرجال قطع الله لسانك واعمی عینیك وایبس یدیك
وجعل النار مثواك ان اولادالانبیاء لایکونون خدمة لاولاد الادعیاء) فرمود
زبان بربند اي فرومایهٔ هرزه در اي خداوند قطع کند زبان تورا و کور کند
چشمهاي توراوبخشکاند دستهاي توراودرآتش دوزخ جاي دهدتوراهمانا فرزندان
پیغمبران خادم زنازادگان نشوند هنوز سخن دردهان ام کلثوم بود که خداوند
مسئلت اورا باجابت رسانیـد ودستهایش بخشکید ودر افتاد وجان بداد در ناسخ
التواریخ مسطور میباشد که اینکه سید بن طاوس علیه الرحمه روایت فرموده
است که آنمرد شامي فاطمه را نمي شناخت واز یزید بپرسید که اینجاریه کیست
یزید گفت دختر حسین بن علی بن ابیطالب است واو از گفته پشیمان شد وبر
یزید بر آشفت که ذریه پیغمبر را اسیر میکني ومن چنان دانستم که از اسراي
روم است ویزید اورا بکشت سخت بعید مینماید چگونه صورت مي بندد که
اهل بیت را با آنسرهاي بریده بشرحی که مرقوم شد بشهر شام در آورند
ومرد شامي که از مقربان یزید ودر خور جلوس مجلس یزید باشد ایشانرا
نشناسد بلکه روز تا روز از اخبار کربلا ونام ونشان شهداء ومنازل اهل بیت
آگاهی آگاهي داشتند ابن اثیر در تاریخ الکامل گوید پس از آن نساء حسین را
بر یزید در آوردند واینوقت سرمبارك حضرت امام حسین صلوات الله علیه در

پیش روی یزید بود فاطمه وسکینه دو دختر حسین علیه السلام همی کردن بکشیدند
تا آنسر منور را بنکرند ویزید همی کردن وسر بر کشید تا از ایشان مستور بدارد
چون سر مبارك را نکران شدند صیحه اهل بیت بر خاست ودختران معویه
بولوله در آمدند واز بخبر میرسد که یزید پلید حرم خود را برای تماشای
آنمجلس از پس پرده باز داشته تا غلبه واحتشام خویش را با ایشان باز نماید
میکوید در اینحال فاطمه دختر امام حسین علیه السلام که از جناب سکینه خاتون
اکبر بود با یزید فرمود (ابنات رسول الله سبایا یا یزید) آیا دختران رسول خدایرا
اسیر مینمایند ای یزید (فقال یا ابنة اخی انا لهذا کنت اکره) آنملعون کفت
ای برادر زاده من اینکونه کار ناستوده را مکروه میشمارم وبعد از کلتی چند
میکوید مردی از اهل شام برخاست وکفت اینجاریه را بامن بخش یعنی فاطمه را
فاطمه بجامهٔ خواهرش زینب در آویخت وزینب ازوی اکبر بود زینب فرمود
(کذبت ولامت ماذلك لك ولاله) یعنی دروغ کفتی ولئیم هستی وزبون شدی
اینکارنه از بهر تو ونه از برای یزید امکان دارد ابن اثیر میکوید یزید ازین سخن بر
آشفت وبرافروخت وآنمکالمات درمیانه بکذشت ویزید شرمکین وخاموش شد پس
از آن اهل بیت را از مجلس یزید بیرون برده بخانهای یزید در آوردند واز اینوقت
هیچ زنی از آل یزید نماند جز اینکه نزد ایشان بیامد وسوکواری بر پای کردند
واز آنچه از اهل بیت ماخوذ شده بود پرسیدند ودو چندان با ایشان تقدیم کردند
اینست که سکینه علیها السلام میفرماید (ما رایت کافرا بالله خیرا من یزید بن معویه)
ومیکوید بعد از آن یزید ملعون علی بن الحسین علیها السلام را مغلولاً بمجلس
خود در آورد وبعد از مکالماتی که در میانه برفت فرمان کرد تا آنحضرت واهل
بیت را در سرای مخصوص در آوردند وبی حضور آنحضرت تغدی وتعشی نمی
(نمود)

نمود واين روايت ابن اثير با اغلب روايات موافق نيست چه در اينخبر ميكويد زينب با يزيد فرمود بدين خداي و دين پدرم ودين برادرم وجدم هدايت يافتي واكر زينب دختر امام حسين عليهما السلام اين سخن ميكذاشت بدين برادرم نميكفت چه درآنوقت علي بن الحسين سلام الله عليهما را آنجماعت امام نميخواندند وامامت آنحضرت هنوز شيوع نيافته وشيعيان آنحضرت ظهوري نداشتند واكر كوئيم شايد (فاخذت بثياب عمتها) بوده وسهواً اختها نوشته شده (با وكانت اكبر منها) نمي سازد چه شبهتي نميرود كه زينب دختر اميرالمؤمنين عليهما الصلوة والسلام از فاطمه دختر امام حسين عليه السلام اكبر بوده تا توضيحي لازم شود مكر اينكه كوئيم لفظ ودين اخى راكتاب سهواً رقم كرده باشند يا مقصود از اين فاطمه دختر امير المؤمنين عليه السلام باشد والله تعالى اعلم وسبط ابن جوزي در كتاب تذكره ميكويد چون زنان اهل بيت را بر يزيد در آوردند مردى از اهل شام را نظر بفاطمه دختر امام حسين عليه السلام افتاد وآنحضرت درخشنده روى وپاكيزه ديدار بود شامي با يزيد كفت اين دختر را بمن بخش چه ايشان براي ما حلال باشند پس آنكودك فرياد بركشيد وبرخويش بلرزيد وجامهٔ عمه اش حضرت زينب را بكرفت جناب زينب خاتون صيحه برزد وفرمود (ليس ذلك الى يزيد ولا كرامة) يزيد برآشفت وكفت اكر بخواهم چنين كنم (فقالت زينب صل الى غير قبلتنا ودن بغير ملتنا وافعل ماشئت) زينب سلام الله عليها فرمود بقبله ما نماز مكذار وبدين وآيني جزملت مادر آي آنكاه هرچه خواهى بكن ازين سخن غضب يزيد ساكن كشت در كتاب اعلام الورى نيز ايشداستانرا بهمين تقريب اشارت واز جناب فاطمه دختر امام حسين وعمه اش زينب خاتون عليهم السلام روايت كنند اما شيخ صدوق عليه الرحمه دركتاب امالي اين نسبت را بفاطمه دختر

اميرالمؤمنين صلوات الله عليه مينكارد وميكويد فاطمه فرمود چون مرد شامي اين سخن بكذاشت به ثياب خواهرم كه از من اكبر واعقل بود در آويختم الى آخرالخبر لكن شيخ مفيد در ارشاد اينخبر را از فاطمه دختر امام حسين وآنكالمات را از عمه اش حضرت زينب خاتون عليهم السلام مسطور نموده است در كتاب بحرالمصايب از كتاب دمعة الساكبه وكتاب انوار النعمانيه در ذيل مكالمات يزيد باحضرت سكينه خاتون سلام الله عليها مسطور است چون اهل مجلس آنفصاحت بيان وبلاغت وجلادت مقال آنحضرترا بشنيدند (فوثب رجل من لخم وقال ياامير هب لي هذه الجارية من الغنيمة فتكون خادمة عندي) مردي از قبيله بني لخم بپاي جست وكفت اي اميراينجاريه يعني جناب سكينه را ازين غنيمت بمن ببخش تاخادمهٔ من باشد چون آنحضرت اين سخنرا بشنيد خود را بحضرت عمه اش ام كلثوم بياويخت وعرض كرد (ياعمتاه اترين نسل رسول الله يكونون مماليك للادعياء) آيا ميتواند بود كه نسل رسول خداي مملوك فرزندان زنا باشند وبقيهٔ داستان ونفرين جناب ام كلثوم را مسطور ميدارد وميكويد بروايت ابي مخنف يزيد سر برافراخت و بحضرت ام كلثوم نظرانداخت وكفت (كيف رايت ان مكني منكم) ديدي خداي چكونه مرا برشما متمكن ساخت جناب ام كلثوم فرمود (ياابن الطليق اعرض عن هذا رض الله فاك يا ويلك يا ملعون هذه اماءك ونساءك وراء الستور عليهن الخدور وبنات رسول الله صلى الله عليه وآله على الاقتاب بغير وطاء ينظر اليهن البر والفاجر ويتصدق عليهن اليهود والنصارى) همانا ابو سفيان جد يزيد را عباس عم پيغمبر در روز فتح مكه شفاعت نمود رسول خداي صلى الله عليه وآله محض رعايت شفاعت عباس اورا رها كردانيد ازينروى اورا طليق ميخواندند وجناب ام كلثوم در اينجا ميفرمايد اى پسر طليق ازين سخن روي برتاب كه دهانت را

خداي در هم شکند واي بر تو ایملعون اینك زنان و کنیزان خود را در پس پرده محجوب ساخته ودختران رسول خدای را بر قبهای شتران برهنه سوارند نظر مي کنند برایشان بروفاجروتصدق میدهند بایشان یهود ونصاری یزید پلید خشمناك کردید وبچشم آغیل در آنحضرت نکران شد چون عبد الله بن عمر بن عاص این خشم وکین را ازوی مشاهده کرد چنان معلوم ساخت که با هنك قتل آنمخدره است پس از جاي برخاست وسر اورا ببوسید وکفت (ان الذی کلمك لیس بشیء تاخذبه) این سخن را که باتوبکذاشت از آن کلماتش نباید انکاشت که منشأ مؤاخذه ساخت وآنخبیث را خاموش کردانید راقم حروف کوید چنان مینماید که این داستان در مجلس ابن زیاد کذشته باشد چنانکه ازین پیش بتقریبي مسطور افتاد وهم در آنکتاب از منتخب مسطور است که جناب زینب خاتون دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام فرمود اي یزید آیا از خدایتعالی در قتل برادرم حسین نیترسي وکاف نه کشت توراهتك حرمت ایشان حتي اینکه کشاندي مارا بسوي خود مانند راندن کنیزان برشترهاي بي پوشش از بلدی بسوی بلدی یزید کفت همانا برادرت حسین میکفت من بهترم از یزید وپدرم بهتر است از پدر او ومادرم بهتر است از مادر او وجدم بهتر است از جد او از ابومخنف نقل کرده اند که جناب ام کلثوم فرمود بشارت باد تورا اي یزید بآتش وعذاب درد ناك روزکار قیامت در آنروز که حاکم خداوند است وخصم تو جد ما وزندان جهنم است یزید کفت اي ام کلثوم اکر بجهنم هم بروم همانا بآرزوی خویش رسیدم وبآنچه امید داشتم کامیاب شدم وبآنچه کام من بود قلم جاري شد وکینهاي جنك وقصاصهاي روز احد را وآنچه را که پدر شما علی بن ابیطالب بپدران واسلاف ما بپای آورد بجاي آوردم بعد از آن کفت اي ام کلثوم سوکند باخداي اکر زن نبودي کردنت را میزدم الی آخر

الحکایه معلوم باد چنان مینماید که ایندا ستان نیز بعضی در مجلس ابن زیاد کذشته و پارهٔ در دمشق روی داده باشد چه از پایان خبر وکلمات مردم درحق علی بن الحسین علیهما السلام که این طفل صغیر است مشهود میکردد ونیز در بحرالمصایب واز شیخ حسن طوسی درکامل بهائی وبعضی کتب اخبار مسطور است که یزید را مسخرهٔ بود که اوراظهیر مینامیدند ویزید بحضور اوسخت مسرور بود ویکی روز که یزید سرهاواسرارا درمجلس خویش حاضر ساخته بود ظهیر در ایشان نکران شد وام کلثوم را از یزید خواستار شد یزید شرمسار وخاموش کردید و بقولی اوراز هیر عراقی مینامیدند وبام کلثوم نظر کرد آنکاه روی با یزید آورد وکفت یا امیرالمؤمنین (هب لی هذه الجاریة) ای امیرانجاریه را بامن بخش وازین سخن ام کلثوم را اراده کرده بود معلوم باد چنین مینماید که این ام کلثوم دختر حضرت زینب سلام الله علیها باشد چه اکر خواهر بطنی امام حسین علیه السلام باشد دریتوقت از پنجاه سال افزون داشت چکونه اورا جاریه کویند بلکه اکر از سایر ازواج امیرالمؤمنین باشد نیز بعید مینماید چه دریتوقت از بیست سال افزون داشته است ومیشود ام کلثوم دختر امام حسین علیه السلام باشد چنانکه در ارشاد مفید باسم این مخدره کاهی اشارت رفته است بالجمله چون آن مسخره جناب ام کلثوم را از یزید خواستار شد یزید شرمسار وخاموش کردید وظهیرآن سکوت را دلیل قبول مسئول شمرد وجسور وکستاخ دست بچادر ام کلثوم برکشید آنحضرت فرمود (اقصر یدك عنا قطعها الله) دست خویش از ما دور دار که خدایش قطع فرماید کنایت از اینکه این چه بود که کفتی مکر ندانسته باشی که عزیزان خدای ذلیل قوم دغا نمی شوند ظهیر چون لهجهٔ آنحضرترا بلهجهٔ عرب دید بخدمت امام زین العابدین علیه السلام شتافت وزبان بمعذرت برکشود وعرض

(کرد)

کرد ایجوان همانا شمارا از مخالفان آنکاشتم اما سخنان شما بمسلمانان ماندندانم از کدام دیار وخاندان والا تبار هستید امام زین العابدین نسبت خویش را باز نمود ظهیر چون بشناخت کریبان چاك کرد ونالان همي بر سر وصورت لطمه زد و خروشان بیرون شد وآندست که بجانب فرزندید الله دراز کرده بود قطع نمود وبدست دیکر بکرفت وبمجلس یزید باز شد وبا نهایت شرمساری واندوه زبان بتوبت وانابت برکشود وعرض کرد خداي دعاي عمه ات را مستجاب کرد ونالان بیرون شتافت وهیچکس ازوی اثری نیافت هرچند یزید در طلبش برآمد مفید نکشت وهم در بحر المصایب وبعضي کتب دیکر مسطور است که چون یزید از در مکر وخدیعت از قتل امام حسین علیه السلام اظهار برائت نمود جناب زینب کبری ناله برآورد وفرمود ای یزید برادرم حسین را جز توکسي شهید نساخت والاپسر مرجانه را آن یارا نبود که فرزندان احمد محمود را بکشد ای یزید از خداي درکشتن نترسیدی با اینکه رسول خداي صلی الله علیه وآله مکرر درحقش فرمود که (الحسن والحسین سید اشباب اهل الجنة) اکر انکار کني دروغ کفته باشي واکر تصدیق نمائي همانا بانفس خودت خصومت ورزیده باشي که مرتکب چنین امري شنیع کردیدی یزید را از آنکونه بلاغت وفصاحت حیرت فرو کرفت و بشکفتي اندر شد وکفت اي امراي کوفه کیست این زن که چنین دلیرانه سخن کند کفتند زینب خاتون خواهر امام حسین است چون آنحضرت را بشناخت کفت ایدختر علي برادرت جد ومادرش را بر جد ومادر من ترجیح میداد حق با او بود اما اینکه میکفت پدرم از پدر یزید بهتر وخودم از یزید برترم کویا این آیت را تلاوت نکرده بود (قل اللهم مالك الملك الی آخرها) حضرت زینب سلام الله علیها فرمود ایدردود کمان تو این است که خداوند جلیل آل رسول را ذلیل

ومانند تو گمراه دین تباه را عزیز گردانیده است مگر پیغمبری که خداوند احد میفرماید (ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتیهم الله من فضله) چون یزید اینکلمات بشنید برخود بلرزید در ریاض الاحزان بعد از نگارش پارهٔ روایات مسطوره وبعضی تحقیقات مفیده وبیان سبب اشتباه پارهٔ مصنفین دراختلاط روایات چنانکه در اینکتاب گاهی نیز مسطور گردید میگوید در مقتل منسوب بابي مخنف مرقوم است که چون یزید بقتل زین العابدین علیه السلام فرمان کرد وآنحضرت بگریست واشعار مسطوره را قرائت فرمود وعمات واخوات آنحضرت فریاد برکشیدند ودر پیرامونش بگریستند ام کلثوم سلام الله علیها فرمود (یا یزید الملعون لقد ارویت الارض من دمآء اهل البیت ولم یبق غیر هـذا الصبي الصغیر) یعني زمینرا از خون اهل بیت سیراب کردي و جزاین کودك صغیر بجای نیست وسایر زنان بتمامت با آنحضرت در آویختند وهمي ناله وآه برآوردند (واقلة رجالاه تقتل الاکابر من رجالنا وتوسر النسآء منا ولا یرفع سیفك عن الاصاغر واغوثاه ثم واغوثاه یا جبار السمآء ویاباسط البطحاء) یزید سخت بترسید که مردمان بروی برآشوبند وفتنه عظیم حادث گردد واورا تباه کنند وبنیادش را از بیخ وبن بر افکنند لا جرم از قتل آنحضرت در گذشت و بروایتي چون یزید از کلمات امام زین العابدین علیه السلام خشمگین شد گفت اینلام همانا باما متعرض میشوی وباسردی که در حضورش بود گفت ویرا بگیر و گردنش را بزن آنحضرت بگریست واشعار معروفه را بخواند وعمات واخواتش بگریه و ناله در آمدند جناب ام کلثوم سلام الله علیها ندا برکشید (یا یزید لقد ارویت الارض من دم اهل البیت آترید ان لا تترك من نسل رسول الله صلی الله علیه وآله علی وجه الارض احـداً) حاضران مجلس از اینکلمات بگریستند وبا تملمون

كفتند اينكودك را بحال خويش بكذار چه قتلش حلال نيست آنملعون ناچار از آن كار نابهنجار بركنار نشست معلوم باد اينمحاورات وكذار شها را در يكمجلس ويكروز نتوان حمل كرد بلكه در مجالس عديده رويداده است واينكه در بعضي روايات رسيده است كه يزيد از آنمخدره سوال كرد وآنمخدره اشارت بامام زين العابدين عليه السلام نمود فرمود هوالمتكلم كنايت از اينكه او كه صاحب رتبت امامت وولايت ورياست است بايد تكلم فرمايد اكر چند ميرساند كه آنمخدره باب مكالمات يزيد را باخود وساير نسوان مسدود فرموده اما تواند بود كه در آنمجلس اقتضاهمي كرد كه آنمخدره آغاز سخن نكند وطرف مكالمات آنملعون وارد نيايدچه سايرخطب وكلمات وبعضي اشعاراينمخدرات دلالت براين مينمايد كه هروقت مقتضي بود وحكمت ايشان اقتضا مي شمرده دريغ نميفرموده اند والله اعلم

﴿ بيان خطبه واشعار حضرت صديقه صغرى جناب زينب كبرى ﴾
﴿ سلام الله عليها در دمشق ﴾

مكشوف باد علماي اخبار در نكارش اينخطبه مبارك بصور مختلفه رفته اند بعضي درد بناله همان حكايت شامي وبعضي در آنمقام كه يزيد باسر مطهر جسارت ورزيد وآن اشعار لاميه را كه در متون كتب مقاتل مسطور است قرائت كرد مرقوم داشته اند ونيز بعضي در نكارش عين خطبه با بعضي اختلافات ورزيده اند اكنون بصورتيكه جامعيت را شامل واصح اخبار را ناقل باشد اشارت ميرود در كتاب رياض الاحزان وبيت الاحزان وروضة الواعظين واسرار الشهاده واحتجاج طبرسي وملهوف وناسخ التواريخ وبعضي كتب مسطور است كه بعد از آنكه آنمرد احمر شامي حضرت فاطمه را بكنيزي بخواست وآنمكالمات درميانه برفت وبقولي چون حضرت صديقه صغرى زينب خاتون دختر امير المؤمنين عليهما السلام نكران

شد که یزید آنسر مبارکرا درحضورش در طشتي بر نهاده دست برآورد وکریبان بر درید وباصوتي حزین که دلها را ناچیز میساخت نداي (یا حسیناه یا حبیب رسول الله یا ابن مکة ومنی یا ابن فاطمة الزهراء سیدة النساء یا ابن بنت المصطفی) برآورد ویزید واهل مجلس بگریه در آمدند واینوقت بزني از بني هاشم که در سراي یزید جاي داشت برحسین علیه السلام ندبه همي کرد ونداي (واحبیباه و یا سید اهل بیتاه یا ابن محمداه یا ربیع الارامل والیتامی یا قتیل اولاد الادعیاء) برکشید وهر کس بشنید بگریست آنگاه یزید ملعون چوبي از خیزران بخواست وباثناياي مبارك امام علیه السلام جسارت ورزید وبا ابو برده اسلمي آنمعاملت بپاي برد وبابیات ابن زبعری (لیت شیاخي ببدر شهدوا) تمثل جست اینوقت جناب زینب خاتون دختر علی بن ابیطالب که مادرش فاطمه بنت رسول خدای صلی الله علیه وآله بود بروایت سید بن طاوس وغیره برخاست وفرمود (الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد رسوله وآله اجمعین صدق الله کذلك یقول ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوٓی ان کذبوا بایات الله وکانوا بها یستهزؤن اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض وافاق السماء فاصبحنا نساق کما تساق الاسراء ان بنا علی الله هوانا وبك علیه کرامة وان ذلك لعظم خطرك عنده فشمخت بانفك ونظرت فی عطفك جذلان مسرورا حیث رایت الدنيا لك مستوسقة والامور متسقة وحین صفالك ملکنا وسلطاننا مهلا مهلا انسیت قول الله تعالی ولا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین امن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرك حرآئرك وامآئك وسوقك بنات رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سبایا قد هتکت ستورهن وابدیت وجوههن تحدو بهن الاعداء من بلد الی بلد ویستشرفهن اهل المناهل والمناقل ویتصفح وجوههن القریب والبعید

(والدنی)

والدني والشريف ليس معهن من رجالهن ولى ولا من حماتهن حمى وكيف يرتجى مراقبة ابن من لفظ فوه اكباد الازكياء ونبت لحمه من دماء الشهداء وكيف يستبطأ فى بغضنا اهل البيت من نظر الينا بالشنف والشنان والاحن والاضغان ثم تقول غير متاثم ولا مستعظم لاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا يا يزيد لا تشل منتحيا على ثنايا ابى عبد الله سيد شباب اهل الجنة تنكتها بمخصرتك وكيف لا تقول ذلك وقد نكات القرحة واستاصلت الشفافة باراقتك دماء ذرية محمد صلى الله عليه وآله ونجوم الارض من آل عبد المطلب وتهتف باشياخك زعمت انك تناديهم فلتردن وشيكا موردهم ولتودن انك شللت وبكمت ولم تكن قلت ما قلت وفعلت مافعلت اللهم خذ بحقنا وانتقم من ظالمنا واحلل غضبك بمن سفك دماءنا وقتل حماتنا فوالله ما فريت الا جلدك ولا جززت الا لحمك ولتردن على رسول الله بما تحملت من سفك دماء ذريته وانتهكت من حرمته فى عترته ولحمته حيث يجمع الله شملهم ويلم شعثهم وياخذ بحقهم ولا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون حسبك بالله حاكما وبمحمد صلى الله عليه خصيما وبجبرئيل ظهيرا وسيعلم من سول لك ومكنك من رقاب المسلمين بئس للظالمين بدلا وايكم شر مكانا واضعف جندا ولئن جرت على الدواهى مخاطبتك انى لاستصغر قدرك واستعظم تقريعك واستكثر توبيخك لكن العيون عبرى والصدور حرى الا فالعجب كل العجب بقتل حزب الله النجباء بحزب الشيطان الطلقاء فهذا الايدى تنطف من دمائنا والافواه تتحلب من لحومنا وتلك الجثث الطواهر الزواكى تنتابها العواسل وتعفرها امهات الفراعل ولئن اتخذتنا مغنما لتجدنا وشيكا مغرما حين لا تجد الا ما قدمت وما ربك بظلام للعبيد فالى الله المشتكى واليه المعول فكد كيدك واسع سعيك وناصب جهدك فوالله لا تمحو ذكرنا ولا تميت وحينا ولا تدرك امدنا ولا ترحض عنك عارها و

هل رايك الا فند واياملك الا عدد وجمعك الا بدد يوم ينادى المنادى الا لعنة الله على الظالمين فالحمد لله الذى ختم لاولنا بالسعادة والمغفرة ولاخرنا بالشهادة والرحمة ونسئل الله ان يكمل لهم الثواب ويوجب لهم المزيد ويحسن علينا الخلافة انه رحيم ودود وحسبنا الله ونعم الوكيل) يزيد باشنيدن چنين خطبه مبارکه وکلمات عبرت آيات که رخنه در طبقات ارضين وسموات ميافكند هيچ متنبه نكشت ودر پردهٔ شقاوتش اثر ننمود يا اكر نمود محض خود داري ونهايت غفلت از حضرت باري اين شعر يا صيحة تحمد من صوائح ٭ ما اهون الموت على النوائح بخواند وآنصيحه وناله را كه از دهشت محشرخبرميداد وكلمات وحشت آثار را كه اهوال يوم النشود را تذكره مينمود بسخره ولاغ شمرد وبراي انصراف حاضران ياوه وبيهوده خواند واما طبرسي در احتجاج ايخطبه با اندك تفاوتي در پاره الفاظ مذكور داشته وكويد چون على بن الحسين وحرم آنحضرت عليهم السلام را بر يزيد درآوردند وسر مبارك امام عليه السلام را در حضورش در طشتي بكذاشتند وآن پليد با مخصره خود يعني چيزيكه بتازيانه مانند بود با دندانهاي مباركش جسارت همي ورزيد وهمي كفت

لعبت هاشم بالملك فلا ٭ خبر جآء ولا وحى نزل

الى آخرها حضرت زينب بنت على بن ابيطالب كه مادرش فاطمه دختر رسول خداي صلى الله عليه وآله بود برپاي شد وفرمود (الحمد لله رب العالمين والصلوة على جدى سيد المرسلين صدق الله كذلك يقول ثم كان عاقبة الذين اسآؤا السوآئ ان كذبوا بايات الله وكانوا بها يستهزءون اظننت يا يزيد حين اخذت علينا اقطار الارض وضيقت علينا افاق السمآء فاصبحنا لك فى اسار نساق اليك سوقا فى قطار وانت علينا ذو اقتدار ان بنا من الله هوانا وعليك منه كرامة وامتنانا وان ذلك

لعظم خطرك وجلالة قدرك فشمخت بانفك ونظرت في عطفك تضرب اصدريك
فرحا وتنفض مذرويك مرحا حين رايت الدنيا لك مستوسقة والامور لك متسقة
وحين صفا لك ملكنا وخلص لك سلطاننا فمهلا مهلا لا تطش جهلا انسيت قول الله
عزوجل ولا يحسبن الذين كفروا انما نملي لهم خير لانفسهم انما نملي لهم ليزدادوا
اثما ولهم عذاب مهين امن العدل يا ابن الطلقاء تخديرك حرائرك وامائك وسوقك
رسول الله سبايا قد هتكت ستورهن وابديت وجوههن تحدوا بهن الاعداء
من بلد الى بلد ويستشرفهن اهل المناقل ويبرزن لاهل المناهل ويتصفح وجوههن
القريب والبعيد والغائب والشهيد والوضيع والشريف والدني والرفيع ليس معهن
من رجالهن ولي ولا من حماتهن حميم عتوا منك على الله وجحودا لرسول الله
ودفعا لما جاء به من عند الله ولا غرو منك ولا عجب من فعلك وانى يرتجى مراقبة
من لفظ فوه اكباد الشهداء ونبت لحمه بدماء السعداء ونصب الحرب لسيد
الانبياء وجمع الاحزاب وشهر الحراب وهز السيوف في وجه رسول الله صلى الله
عليه وآله اشد العرب لله جحودا وانكرهم له رسولا واظهرهم له عدوانا واعتاهم على
الرب كفرا وطغيانا الا انها نتيجة خلال الكفر وضب يجرجر في الصدر لقتلى
يوم بدر ولا يستبطئ في بغضنا اهل البيت من كان نظره الينا شنفا وشنانا واحنا
واضغانا يظهر كفره برسوله ويفصح ذلك بلسانه وهو يقول فرحا بقتل ولده وسبي
ذريته غير متحوب ولا مستعظم لاهلوا واستهلوا فرحا ولقالوا يا يزيد لا تشل منتحيا
على ثنايا ابي عبد الله وكان مقبل رسول الله صلى الله عليه وآله ينكتها بمخصرته قد
التمع السرور بوجهه لعمري لقد نكأت القرحة واستأصلت الشافة باراقتك دم سيد
شباب اهل الجنة وابن يعسوب العرب وشمس آل عبد المطلب وهتفت باشياخك
وتقربت بدمه الى الكفرة من اسلافك ثم صرخت بندائك ولعمري لقد ناديتهم

لو شهدوك ووشيكا تشهدهم وان تشهدوك ولتود يمينك كما زعمت شلت بك عن مرفقها وجذت واحببت امك لم تحملك واباك لم يلدك حين تصير الى سخط الله و شاصمك رسول الله صلى الله عليه وآله اللهم خذ بحقنا وانتقم من ظالمنا واحلل غضبك بمن سفك دمآئنا ونقص ذمارنا وقتل حماتنا وهتك عنا سدولنا وفعلت فعلتك التى فعلت وما فريت الاجلدك وماجززت الا لحمك وسترد على رسول الله بما تحملت من ذريته وانتهكت من حرمته وسفكت من دمآء عترته ولحمته حيث يجمع به شملهم ويلم به شعثهم وينتقم من ظالمهم ويأخذ لهم بحقهم من اعدآئهم فلا يستفزنك الفرح بقتله ولا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتا بل احيآء عند ربهم يرزقون فرحين بما اتيهم الله من فضله وحسبك بالله وليا وحاكما وبرسول الله صلى الله عليه وآله خصيما وبجبرئيل ظهيرا وسيعلم من بوأك ومكنك من رقاب المسلمين ان بئس للظالمين بدلا وايكم شر مكانا واضل سبيلا وما استصغارى قدرك ولا استعظامى تقريعك توهما لانتجاع الخطاب فيك بعد ان تركت عيون المسلمين به عبرى وصدورهم عند ذكره حرى فتلك قلوب قاسية ونفوس طاغية واجسام محشوة بسخط الله ولعنة الرسول قد عشش فيه الشيطان وفرخ ومن هنالك مثلك درج ما درج ونهض والعجب كل العجب لقتل الاتقياء واسباط الانبيآء وسليل الاوصيآء بايدى الطلقاء الخبيثة ونسل العهرة الفجرة تنطف اكفهم من دمآئنا وتتحلب افواههم من لحومنا وللجثث الزاكية على الجبوب الضاحية تنتابها العواسل وتعفرها الفراعل فلئن اتخذتنا مغنما لتجد بنا وشيكا مغرما حين لا تجد الا ما قدمت يداك وما الله بظلام للعبيد فالى الله المشتكى والمعول واليه الملجاء والمؤمل ثم كد كيدك واجهد جهدك فو الذى شرفنا بالوحى والكتاب والنبوة والانتخاب لاتدرك امدنا ولا تبلغ غايتنا ولا تمحو ذكرنا ولا يرحض عنك عارها وهل رايك

الافند وايامك الاعدد وجمك الابدد يوم ينادي المنادي الالعن الله الظالم العادي
والحمد لله الذي حكم لاوليائه بالسعادة وختم لاصفيآئه ببلوغ الارادة ونقلهم الى
الرحمة والرافة والرضوان والمغفرة ولم يشق بهم غيرك ولا ابتلى بهم سواك ونسئله
ان يكمل بهم الاجر ويجزل لهم الثواب والذخر ونسئله حسن الخلافة و
جميل الانابة انه رحيم ودود

چون آنحضرت این خطبه بفصاحت وبلاغت وجزالت وهیبت وحجت بپای برد
یزید درجواب آن شعر را که مسطور شد بخواند وفرمان کرد تا ایشانرا باز گرداند
اکنون بمعانی پارهٔ الفاظ مشکله این خطبهٔ مبارکه اشارت میرود (سوي) تانیث
اسوء است وتواند بود که مصدر باشد وبجهة مبالغه موصوف به واقعشده مانند
بشری وبعضی گفته اند سوئی اسم دوزخست چنانکه حسنی وطوبی اسم بهشت
است یعنی دوزخ عاقبت ایشان باشد واین آیهٔ وافی دلالت که در سورهٔ روم در
ضمن داستان کفار عجم ومغلوب شدن ایشان وحکایت عاد وثمود وبلیات وهلاکت
وانقراض آنمردم ووخامت عاقبت ایشان وارد است در اینمقام برلسان مبارك
حضرت صدیقه صغری دختر علي مرتضي سلام الله علیهما گذشته واز آیان در
اینموقع همیخواهد باز نماید که حالت یزید واتباعش بیرون از کفار عجم ومشرکان
عاد وثمود نیست وهمچنین وخامت عاقبت وندامت فرجام وتباهي وانقراض دولت
ودودمان آنان نیز بمانند آنان است والبته جزاین نباشد ودر حقیقت از انقراض
ایشان خبر میدهد واز بطلان آنها وبرحق بودن خود شان باز مینماید واز گردش
روزگار آینده اخبار میفرماید ونیز از این آیهٔ شریفه میرسد که عاقبت معاصي کفر
است ونتیجهٔ کفر وانکار آیات یزداني نیران جاودانیست پس این آیهٔ شریفه تحذیر
از سوء خاتمت وهلاك عاقبت را متضمن است چه خدایتعالی تکذیب واستهزاء را

سافت آنانکه اساؤالسوى يعني بد كردند وعاقبت كافر شدند قرار داده است ومعني آيت مبارکه این است پس هست عاقبت وفرجام آنانکه بد كردند يعني كافرشدند ويعاصي ارتكاب جستند عقوبت یاخصلت یا نتيجهٔ نکوهيده تر كه عقوبت آخرتست چنانکه در امم سابقه كه عصيان ورزیدند نيز چنين بود بسبب آنکه تكذيب کردند بآیات خداوعبرت نكرفتند بدلایل قدرت وآیات خداوندي استهزاميكردند (خطر) بفتح خاء معجمه وطاء مهمله بمعني قدر ومنزلتست (وشموخ) باشين وخاء معجمتين بلند شدن وخويشتن بزرك داشتن وشمخ بانفه بفتح شين معجمه وميم و در آخر خاء معجمه يعني تكبر ورزيد وخودرا بزرك داشت و (عطف) يعطف باعين وطاء مهملتين از باب ضرب يعني ميل كرد وعطفا الرجل يعني هردو جانبش و همچنين عطفا كل شئ يعني جانباه وكفته ميشود ثنى فلان عنى عطفه در وقتيكه اعراض نمايد از تو و (جذل) بفتح جيم وذال معجمه بمعني شادي وشاد ماني كردن و جذلان شادمان وشادرا كويند و (استيساق) از باب استفعال بمعني كرد آمدن شتر و اتساق بمعني ترتيب داشتن است واستوسق يعني تجمع واستقام واتسق يعنى اجتمع ومهل بفتح ميم وهاء مهمله بمعني آهستكي است و كفته ميشود مهلا يارجل ويا رجلان ويارجال ويا امراة يعني امهل وچون باتو كويند مهلا در جواب ميكوني لا مهل والله ليكن مكوي لا مهلا والله وميكوني (ما مهل والله بمغنية عنك شيئا و امليت له فى غتيه) ازباب افعال يعني اطلت وچون بخداي نسبت دهند يعني خداي مهلت داد اورا وآيه شريفهٔ مذكوره (ولا يحسبن الذين كفروا الى آخرها) كه بعضي از مفسرين وقراء مثل ابن كثير وحمزه بخطاب ميخوانند وتحسبن قرائت مينمايند راجع به يهود ونصارى ومشركان ومنافقانست ومعني ظاهر آن آنست كه نه بندارند آنكساني كه كافرند از يهود ونصارى ومشركان ومنافقان كه آنچه مهلت

(ميدهيم)

میدهیم ایشانرا بهتر است براي نفوس ایشان از آنکه ایمان آورد بدرجهٔ شهادت نائل شوند بدرستیکه ما مهلت میدهیم ایشانرا یعنی عمر ایشان را در دار دنیا دراز میکردانیم ودر عقوبت ایشان تعجیل نمیفرمائیم تا بیفزایند بر معاصي خود وثبات کیرند در کیش باطل خود ویعني عاقبت امر ایشان از دیاد معاصي باشد ومر ایشانرا است خدائي خوار کننده ورسوا نماینده ودر این آیه مبارکه حضرت زینب سلام الله علیها احوال آنمردم لئام را بازمینماید که حکم اینکونه مردم را دارند ونباید بمال واقبال دنیا فریب بخورند بلکه این جمله اسباب از دیاد غرور وسرور ومهلت یافتن ایشان براي افزون معاصي واستحقاق شدايد عذاب وعقابست ومخالفات آنمردم زشت نشانرا با شرك بایزدان توامان میکرداند واما (طليق) با طاء مهمله بر وزن امیران اسیري را کویند که رهایش فرمایند وبه بندكي بازش ندارند و مملوکش نفرمایند وطلقاء بضم طاء وفتح لام والف ممدوده آنجماعت را کویند که در روز فتح مکه معظمه که جملکیرا اسیر کردند بشفاعت دیکران رها نمودند در مجمع البحرین مسطور است که رسول خداي صل الله علیه وآله در روز فتح مکه با مردم قریش فرمود یا معاشر قریش (ما ترون اني فاعل بکم) ایجماعت قریش رفتار مرا در حق خود چکونه کمان میبرید کفتند خیر و خوبي مي بینیم چه برادري کریم وبرادر زادهٔ کریم باشد یعني از تو که برادر وبرادر زادهٔ کریم ماهستي جز کردار نیك امیدوار نیستیم فرمود (اذهبوا فانتم الطلقا) براه خویش شوید همانا شمارا از بند اسیري رها کردم ودر جملهٔ آنجماعت معاویه وابو سفیان وبعضي دیکر بودند وآنجماعت را که از قریش رها کردند طلقا کفتند وآنان را که از ثقیف آزاد کردند عتقانا میدند وطلیق واحد طلقاء وفعیل بمعني مفعولست وآن اسیر را کویند که رهایش سازند ودر حدیث وارد است الطلیق لایورث و

از اینعبارت پستي رتبت ومقام چنین مردم معلوم میشود چه با مملوك بیك عنوان هستند واز اینعبارت مشهود میشود که یزید وآباي او داري چه منزلت هستند وبااینحالت چگونه وارث خلافت خواهند بود ابن اثیر نیز در نهایه باینمطلب اشاره کند و گوید اینکه قریش را طلقاء وثقیف را عتقاء گفتند براي امتیاز میان این دوطایفه است وقریش را طلقا خوانند تا بهتر از عتقاء باشد چه عتقاء آزاد کرده شده کان باشند اما طلقاء بمعني رها شده کان باشد اگر چه در اینمسئله ودر اینمقام هر دو طایفه در معني یکسان هستند چه هر دو رااسیر کرده رها فرمودند وبراي هر دو حکم مملوکیت ورقیت باشد واما (خدر) بکسراول بمعني پرده و بیشهٔ شیر ومخدره زن پرده نشین ولیث خادر شیر در بیشه را گویند وتخدیر مصدر باب تفعیل بمعني در پرده داشتن است واما (حرایر) بفتح حاء مهمله جمع حره بمعني آزاده وآزاد است وحره خلاف امه است وجمعش حرائر است واما سبایا جمع سبي بفتح سین وياء مشدد زن ومرد اسیر را گویند وسبي وبفتح سین وسکون باء موحده آنکسي است که اسیر گرداند وجمع آن سبي بضم سین وتشدید یا مثناة تحتاني میباشد وهتك الستروغیره از باب ضرب یعني درید پرده را (وحدا) بالابل حد واحداء بروزن غراب باحاء ودال مهملتین یعني شتررا براند وبرایش بسرود تا بر راه نوشتن وشتاب گرفتن انگیزش یابدو از این است که فرموده اند (زادالمسافر الحداء والشعرما کان لیس فیه الخنا) یعني فحش واینکه فرمود (ساکن الدنیا یحدی با لموت) بنابر تشبیه است ودر دعا وارد است تحدوني علیها خله واحده یعني متعبثي وبه تسوقني علیها خصلة واحدة وحادیین شب وروز را گویند گویا مردمانرا چز سیر بقبور خود شان میرانند مانند آنکس که ابل را تغني کند وراه سپار گرداند ودر اینکلام حضرت صدیقهٔ صغری که میفرماید تحدو بهن

(الاعداء)

الاعداء یعني تسوقهن سوقا شدیدا و (استشرف) الشيء از باب استفعال بمعنی این است که نظر برکشید تا بدان بنگرد واز اینکلام مبارك باز نموده آید که آنجماعت بنظارهٔ ایشان جسارت کردند ونظر برافراختند نه اینکه ایشانرا بصورت دیده باشند یا توانند دید و(منهل) بفتح میم وسکون نون وفتح هاء بمعنی مشرب وشرب وموضعي است که در آن مشرب باشد وبمعنی منزلیست که در بیابان باشد و(منقل) بروزن مقعد آنراه را گویند که در کوه باشد ولفظه با ظاء معجمه از باب ضرب وسمع بمعنی افکندن است فهو ملفوظ ولفیظ وبالکلام نطق وفاه وفوه بضم وفیه بکسر وفوهه وفم بجمله مساوي باشند وبمعنی دهان هستند وجمع آن افواه وافمام است یا اینکه واحدي براي او نیست چه اصل فم فوه بوده است هارا حذف کرده اند واو حرفی متحرك بجای مانده وچون متحرك وما قبل آن مفتوح بود واجب آمد که بالف مبدل آید وچون تبدیل نمودند فا کردید وچون اسمی برد وحرف که یکی تنوین باشد یافت نمیشود لاجرم حرفی که مشاکل آن باشد با آن تبدیل نمودند وآن میم است لاجرم فم کردید چه واو ومیم هر دو شفوي هستند و(بطوء) از باب کرم بطوء بضم باء موحده وبطاء بمعنی درنك وضد سرعتست و استبطاء طلب درنك نمو د نست و(شنف) له از باب فرح یعنی ابغضه وتنکره وشنف بتحریك بمعنی بغض وکینه ورزي اشت وشناه از باب منع وسمع یعنی دشمن داشت اورا ومصدر آن شنا بحرکات ثلاث در اول وشنأة بروزن سحابه ومشنأ بروزن مقعد ومشناة بزیادتي ها ومشنوه بضم نون وشنان بروزن رمضان وبروزن سکران میآید و(احنه) بکسر همزه بمعنی حقد وغضب است وجمعش بروزن عنب است ودرحدیث وارد است (وفی قلوبکم البغضأ والاحن) وضغن بکسر ضاد وسکون غین معجمتین بمعنی حقد وبغض است (وضغن) از باب فرح یعنی کینه ورزي نمود واضغان جمع

آنست واز این است قول خدايتعالی یخرج اضغانکم و(اثم) بکسر همزه وسکون ثاء مثلثه بمعنی کناه است وهم بمعنی خمر وقمار است وبجای آوردن آنچه را که روا نیست و(اثم) بروزن علم بمعنی کناه ورزید فهواثم واثیم بروزن کامل وامیر واثام بر وزن شداد واثوم بروزن صبور است وتأثم بمعنی توبه وباز کشت از کناه است و(شل) بفتح شین وتشدید لام بمعنی راندن است وشال بفتحتین تباهی دست است و اشلها الله در مقام نفرین کویند وکفته میشود لا تشال ولا تکال ودر مقام ضرورت لا تشل کفته میشود واصل درکلمه ادغامست وفك ادغام هم جائز است مثل لاتمدن عینیك ومثل ولا تمنن تستکثر و(نحو) بفتح نون وسکون واو بمعنی قصد و آهنك است وانتحاء از باب افتعال بمعنی اعتماد ومیل بهر سوي است و(ثنایا) بفتح ثاء مثلثه جمع ثنیه است که دو دندان پیش باشد ونکت بفتح اول بمعنی زدن چوب میباشد برزمین چنانکه نشانش بماند و(مخصره) بروزن مکنسه آنچیزیست که چون عصابر آن تکیه کنند وملوك وخطبا در حال خطاب بدان اشارت نمایند وعبد الله بن انیس را ذو المخصره لقب کرده بودند چه رسول خدایش مخصره عطا کرد و فرمود تلقاني بها فی الجنه ودر بعضي نسخ نوشته اند یضرب ثنایا الحسين بالمقرعه و (مقرع) بکسر وسکون مایقرع به الدابة وقرع ناقته یعني ضربها بالسوط وقرع راسه بالعصاء وقرعته بالمقرعه یعني ضربته بها ونکاء القرحه از باب منع یعني فشرددمل وریش را پیش از آنکه رسیده باشد وتراشید آنرا واستیصال از باب استفعال قطعکردن از بیخ است و(شافه) بمعني آن قرحه وزخمي است که در زیر قدم درآید وداغ نماید وچون قطعشود صاحبش بمیرد حضرت صدیقهٔ صغري صلوات الله علیها از اینکلام باز مینماید که از این کردار نا هنجار که از کمال شقاوت وضلالت وغوایت بپاي بردي واز راه حقد وجهل ظاهر ساختي تدبیري در اصلاحش

نیست وعلاجي برايش متصور نباشد وتادامان قيامت نشانش برجايست و(هتف) الحمامه از باب ضرب يعني صدا كرد كبوتر وهتف به هتا فانضم ها يعني صدا كرد باد وهتف بي هاتف ايصايح و(وشك) الامر از باب كرم يعني شتاكرد مثل وشك از باب تفعيل ووشيك يعني سريع واهلوا واستهلوا يعني آواز بر كشيدند وخواستار بانك بركشيدن شدند وفريت جلدك يعني شكافتي پوست خود را و(جز) بفتح جيم وزاء مشدده معجمه بمعني بريد نست وجز از هرچيزيست كه بريده باشند و(لحمه) بمعني قطعه از كوشت وبضم اول بمعني خويشي است و(شمل) بفتح شين معجمه و سكون ميم بمعني جمع وانبوه است وجمع الله شمله اي ما تشت من امره وفرق الله شمله يعني ما اجتمع من امره چنانكه در دعا وارداست اسئلك رحمة تجمع بها شملي اى ما تشتت من اموري وتفرق وكويند ذهب القوم شماليل كاهيكه پراكنده بروند وشمائيل بمعنى شئ اندكست واين نعت از اضداد است و(لمت) شعسه از باب قتل يعنى اصلحت من حاله ما تشتت وتشمث چنانكه در دعا وارد است اللهم المم به شعثنا و(شعث) بحريك بمعنى انتشار امراست كفته ميشود لم الله شعثك يعنى جمع امرك المنتشر وحضرت صديقهٔ صغرى بعد از اينكلمات باين آيهٔ شريفه استشهاد ميجويد (ولا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما اتاهم الله من فضله) ومتمم آن اين است (ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم الاخوف عليهم ولاهم يحزنون يستبشرون بنعمة من الله و ان الله لايضيع اجر المحسنين) از ابن عباس وابن مسعود وجابر رضى الله عنهم منقولست كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله با اصحاب خويش فرمود چون برادران شما در جنك احد شهيد شدند خدايتعالى روح ايشانرا در اجواف مرغان سبز بال جايداد كه در هواي بهشت طوف كنند وبر شاخهاي طوبى آشيانه

سازند واز جویبار فردوس آب نوشند ومطعومات بهشت خورند وبهنگام استراحت مقیل ایشان قنادیل زرین است که در سایهٔ عرش آویخته وایشان میگویند خداوندا یاران وبرادران مارا که خبردهد از این دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد واجتهاد در آن افزون گردد خدایتعالی برای تعریف حال ایشان این آیهٔ وافی دلالت فرو فرستاد ومؤید این روایتیست خبر مأثور ومتواتر از رسولخدای صلی الله علیه وآله که در بارهٔ جعفر بن ابیطالب کاهیکه در غزای موته شهید شد فرمود رایته له جناحان یطیر بهما مع الملائکة فی الجنة ومعنی ظاهر آیهٔ شریفه آنست مپندار ایمحمد یا ای آنکه قابل خطاب هستی مپندار ونافع وابن کثیر وابو عمرو وکسائی یحسبن بغیبت خوانده اند یعنی باید که پندار نکنند آنانرا که در راه خدامقتول شده اند مردکان هستند یعنی ایشانرا مانند سایر مردکان که بدون عز شهادت فوت شده باشند ندانند بلکه ایشان زندکان باشند نزد پروردکار خود ودر پیشگاه او تقرب دارند وبدستور زندکان روزی داده شوند از میوه های بهشت ومطعومات ومشروبات جنت در آنحال شادمان باشند بانچیزیکه عطا کرده است خدای بایشان از فضل خود که رضا وخوشنودی او سبحانه است که بر تمامت عطایا تفوق دارد وباشرف شهادت وفوز بزندکانی جاویدانی وتقرب بدرگاه یزدانی وتمتع به نعیم سرمدی ونعمات دیگر در تفسیر کبیر مسطور است که چون جواهر قدسیه را بانوار الوهیت شوقی پدیدار آید ذوات ایشانرا بلمعات معارف ربانی مستنیر گردانند و یرزقون اشاره بآنست که پس از آن بمنبع نور ومصدر رحمت ناظر شوند وفرحین اشارت بآن کنند که بحسب واقع سرور وابتهاج از این برافزون نتواند بود که انجماعت پیوسته منظور نظر آلهی وآنا فآنا معطوف بعطوف پادشاهی وبرسند فیها ماتشتهیه الانفس وتلذ الاعین متلذذ بلذات ونعمتهای نامتناهی باشند ومسرور

میشوند با آنانکه هنوز بایشان پیوسته نشده اند از پس ایشان یعنی نیك حال و شادانند به بشارت یافتن از آنکه خویشاوندان و برادران دینی آنها بدرجهٔ شهادت رسند وبایشان وصول یابند ودر آن کرامت با ایشان شریك شوند واینکه هیچ ترس وبیمی از آنچه در پیش دارند ندارند و بر مفارقت از دوستان اینجهانی اندوهمند نشوند شادی میکنند این شهدا برحمتی که از حضرت احدیت برایشان فائز شده بسبب پاداش عمل ایشان وافزونی بر آن نعمت زیاده برقدر استحقاق ایشان وباینکه خدای ضایع نمیفرماید مزد مؤمنان موحد مجاهدرا درانوارالتنزیل مسطور است که این آیهٔ مبارکه دلیل برانستکه انسان غیر از هیکل محسوس است بلکه جوهریست مدرك لذاته که دست خوش فنا نمیشود وبخرابشدن این کالبد عنصری ناچیز نمیگردد والتذاذ و موقوف به بدن نیست چنانکه این آیه شریفه (النار یعرضون علیها غدوا وعشیا) که در حق آل فرعون وارد شده وکلام خیرالانام ارواح الشهدآء (فی اجواف طیر خضر ترد انهار الجنة وتاکل من ثمارها وتاوی فی قنادیل معلقة فی ظل العرش) مؤید این است وآنانکه منکر این هستند وگمان چنان برند که روح عرض است وتنم ان بروجه استبداد واستقلال محالست میگویند مضمون احیاء عند ربهم الی آخره دررستاخیز وقوع یابد و وصف ایشان بنصفت در زمان حال برای تحقق وقوع ونزدیکی آنست ویا این است که مراد باین احیاء بذکر جمیل ایشان است در صفحهٔ روزگار یا اینکه زنده اند بایمان اما اصح آنستکه ایشان بعد از شهادت زنده ومرزوق هستند چنانکه در زمان حیات بودند چه روح جسمی دقیق وهوائی ماخوذ از ریحست چنانکه در خواب از بدن مفارقت کند وبازمراجعت کیرد وظواهر قران واحادیث مذکوره ودیکراخبار واحادیث بر اینمطلب دلالت کند ودر این کتاب لوازم تحقیقی وتدقیق که بایست ودرخور

این امراست مذکوراست وحضرت صدیقهٔ صغری از استشهاد باین آیهٔ شریفه باز مینماید که حکم آنانکه در اینواقعهٔ هایله بمز شهادت نائل شدند با آنانکه در بدایت اسلام وقوت کفر شهادت یافتند ودرر کاب پیغمبر جهاد ورزیدند خواه در وقعهٔ احد یا بدریا بئر معویه چنانچه مفسرین باینجمله اشارت کرده اند و وفتنهٔ عظیمي که ابوسفیان در افکنده وجمعي از مسلمانان ومؤمنانرا تباه ساخته بود وفتنهٔ اورا خاموش کردند واسلام نیرو کرفت وکفرمضمحل کشت مساویست وهم اکنون تو که یزید پسر بن معویه بن ابي سفیان هستي وخواستي چون پدر وجدت دین اسلام را ناچیز وبنیاد کفر را قوی کرداني وسید الشهدا پسر فاطمه دختررسولخداي براي قوت اسلام از خویشتن وفرزند واقرباي خویشتن بکذشت ودین خداي را ثابت کردانید واکر چنین نکرد واین بلیت برخویشتن خوش نخرید وبمیدان شهادت ندوید وکار بصلح وسکوت افکند بالمره دین اسلام مضمحل شدي وجهانیان کفتندي اکر ایشان برحق هستند ودین خودرا برحق میدانند این سکوت وسکون وقناعت وعزلت چیست لیکن چون چنین کردند همه کویند حق خویش خواستند وبني امیه با ایشان ظلم کردند وحقوق ومنصب ایشانرا بستم بردند مسند خلافت را غصب کردند چه اکر جزاین بودي فرزند پیغمبر را در چنین خطر نیفکندي وآنمردم لئام براي حطام بي دوام اینجهان نکوهیده فرجام خون فرزند خیرالانام را بریختند وآل الله را اسیرساختند وحضرت صدیقهٔ صغری در این استشهاد باز نمود که یزید در خمود مشعل اسلام چون جدش ابوسفیان تجدید عهد کرفت وسید الشهدا علیه السلام در ارتفاع لواي دین مبین چون جدش محمد وپدرش امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین جهاد ورزید واین شهادت وبلیت را براي بقاي دین حضرت احدیت ورضاي خالق بریت برخود سهل کرفت

(وآندرجات)

وآندرجات دریافت که جـد وپدرش دریافتند پس شهادت آنحضرت نه برای هوای سلطنت وریاست ظاهریه ودر افتادن به تهلکه است وا کنون که شهید شـدند نه چون دیگر مردگان هستند بلکه چون شهیدان اسلام وحامیان دین خیرالانام (احیاء عند ربهم یرزقون) ودر ارتفاع کلمهٔ دین وانقطاع رشتهٔ کفر و دریافت رضوان یزدان (فرحین بما آتیهم الله من فضله) ابدالابدین باشند جانی دادند وجهانی را جان بخشیدند واز نعمتی زائل چشم پوشیدند وبدولت باقی واصل شدند وا گر چند بجمله شهید شدند نسل ایشان تاقیامت بپاید ونام ایشان زینت فرش وعرش گردید وا گر آنا را بکشتند چنان عرصهٔ تباهی وزوال را درنوشتند که از پس مدتی اندك اثری از نام ونشان ونسل وفرزندان ایشان نماند وا گر نامی بماند بالعن تو امانست وا گر بادی بماند باطعن همعنان (الالعنه الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) کجایند تا بنگرند چگونه ذریات طاهرهٔ ایشان مشاعل فروزان مردم جهان هستند ومشاهد مقدسهٔ ایشان لمعات جلال بعرش خداوند ذوالجلال میرساند تا معنی (یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ولوکره الکافرون) را باز دانند بالجمله عنان قلمرا بآنچه در آن اندریم باز دانیم وبالله التوفیق ومنه الاعانه (سؤل) باسین مهمله وتشدید واو ازباب تفعیل یعنی زین وقولخدای (سولت لکم انفسکم) یعنی زینت لکم آنگاه حضرت صدیقهٔ صغری باین آیت اشارت میفرماید (واذ قلنا للملآئکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه افتتخذونه وذریته اولیآء من دونی وهم لکم عدو بئس للظالمین بدلا) بیاد اور آنوقتی را که فرشتگان را فرمان کردیم که سجده کنید مر آدم را پس جملهٔ ملائکه سجده کردند مگر شیطان که از قوم بنی الجان بود وباین علت که از آنقوم بود بیرون رفت از فرمان

پروردگار خود آیا بعد از آنکه عدوان شیطان با شما نمایان گشت فرامیگیرید اورا وفرزندان اورا دوستان بجز از من آفریدگار شما هستم یعني ایشانرا دوست ومطاع میگیرید ودر من که آفریدگار شما هم عصیان میورزید باینکه شیطان وذریهٔ اوهرشمارا دشمنانند بداست مرستمکاران را ابلیس وذریهٔ او بدلی از خداوند وجناب زینب خاتون بعد از آن آیه باین آیه اشارت میفرماید (حتی اذا راوامایوعدون اما العذاب واما الساعة فسیعلمون من هو شر مکانا واضعف جندا) این آیه در حق مشرکان عرب وارد شد وظاهر معني چنانستکه تا وقتي که بنگرند آنچه بیم کرده میشوند بدان وآن یاعذابست در دنیا بقتل واسر و غلبهٔ اسلام یا روز قیامت بمشاهدهٔ انواع خزي وعذاب ونکال پس زود باشند که بدانند یعني معاینه بنگرند اینرا که کیست آنکه بدتر از این دو کره از حیثیت جا ومکان وکیست ضعیف تراز روي سپاه یعني دوستان ومددکاران چه جاي مؤمنان در درجات جنان وماواي ایشان از درکات نیران ویار ومددکار اهل ایمان خداي وفرشتگان وپیغمبران ویاور مشرکان هیچکس نباشد چنانکه خداي فرماید (وما للظالمین من انصار) وحضرت صدیقه صغری در اینجمله شان ومقام ووخامت عاقبت یزید وآنکس که اورا بولایت عهد برکشید معین میفرماید ونیز ازضعف وزوال ایشان ودولت وسلطنت ایشان وعذاب ونکال ایشان خبرمیدهد وعاقبت انجام ونیروي اهل حقرا مکشوف میفرماید و(عبره) بفتح عین مهمله وسکون باء موحده بمعني اشك باریدن است یقال عبرالرجل ازباب علم فهو عابر وعبران وهي عبری وعابرانسیاو(حرة) بکسرحاء مهمله وتشدید راء مهمله بمعني تشنگي وافروختگي است حران تشنه حری تیشنه و(لطف) الماء باطاء مهمله ازباب ضرب ونصر نطفا ونطافا بفتح اول در هردو یعني روا نشد آب وتحلب العرق وانحاب اي سال

(جبوب)

(جبوب) بضم جیم وباء بمعنی زمین درشت وگفته اند که بمعنی روی زمین است و (ضاحیه) باضاد معجمه وحاء مهمله زمین آفتاب تابیده را گویند از کلام ایشان است مکان ضاح ای بار را لشمس گفته میشود فلان اتاب القوم ای اتاهم مرة بعد اخری (وعسلان) بفتح عین وسین مهملتین پویه ودویدن گرگ ومردم است یقال ذئب عاسل وجمع آن عسل وعواسل است وهم عاسل گرگ را گویند وجمعش عواسل باشد ودر نسخ محلقه تعقرها امهات الفراعل باعین مهمله وقاف وتعفرها الفراعل باعین مهمله وفاء بدون لفظ امهات ویقفوها الفراعل باقاف وفاء و واو وتعفوها امهات الفراعل باعین وفاء و واو اما عقر باعین مهمله مضمومه وقاف بمعنی جراحت وزخمست وبمعنی خسته وزخمکرد نست وکلاب عقور یعنی سگ زخم زننده و(عفر) بفتح عین وسکون فاء بمعنی خاک آلوده کردن ودر خاک غلطانیدن مثل یعفر باب تفعیل وعفیر گوشت با آفتاب خشک کرده است وگفته میشود قفیت علی اثره فلان ای اتبعته ایاه وقفوته قفوا وقفوا یعنی تبعته و(عفا) بفتح عین مهمله وفاء والف ممدوده بمعنی خاک ونابدید شدن ونیست گردیدن وعفا المنزل وتعفی یعنی کهنه ومندرس شد وعفت الریح المنزل وعفته ای درسته لازم ومتعدی هردو استعمال شود وفلان تعفوها الاضیاف وهمچنین تعفیه الاضیاف ای تنزله ودر اینجمله این بعث اخیراست میباید چه کنایت از آنستکه ایشانرا جرجوش بابان بار وندیم نیست زیرا که اگر بمعنی دیگر لغات بروسم وگوئیم حیوانات آن اجساد را در خاک پنهان کردند یا باچیز ساختند باشان شهدا ودوس ایشان وتابش آفتاب برابدان مطهرهٔ ایشان وصدور اعلی احبار بعد خواهد بود و(فرعل) بضمتین بچه کفتار است وفراعل جمع اسب ودر مثل وارد است اعزل من فرعل وهومن العزل و المعاشقه و بر حکایت کنند که چون کفتار را برلاشهٔ کشتگان عبور افتد سرور

كيرد وازكمال سرور دهنش بركشايد چنانكه كوئي خندان است و(معول) باميم وعين مهمله و واو مفتوحهٔ مشدده بمعني مستعانست يعني آنكسيكه ازوي اعانت جويند (وجهد) بضم وفتح جيم بمعني توآنائي وكوشش واجهد جهدك في هذاالامر يعني ابلغ غايتك وبمعني رنجست كفته ميشود جهد دابته واجهد ها كاهيكه افزو از نيروي آن برآن حمل نمايند و (رحضه) از باب منع يعني شست انرا مثل ارحضه وآن شسته شده را رحيض ومرحوض كويند با راء مهمله وضاد معجمه و(فند) بفتح فاء ونون درآخر دال مهمله بمعني سستي راي ودروغ كفتن وخرفشدن و(تفنيد) ازباب تفعيل نكوهيدن وبضعف راي نسبت كردنست وكفته ميشود (شمل) مبدد باهر دو دال مهمله يعني پريشان وپراكنده وتبددالشي يعني تفرق وجمعك الابد ويعني واحد بعد واحداي له نهاية وانقطاع (ويدد الله عظامه يوم القيمة فرقها وفى الدعاء على الكافرين والمنافقين واقتل اعداءهم بددا) بكسر باء جمع بدة است كه حصه و نصيب باشداى (اقتلهم حصصا مقسمه لكل واحد منهم حصه ونصيبة) وبفتح نيز روايت شده ايفرقين بالقتل واحد بعد واحد واما (اصدر) ان دوعرق ورك هستند ميان صدغين وصدغ بضم صاد مهمله وبعد از دال مهمله ساكنه غين معجمه مابين چشم وكوش است وكويند جاء يضرب اصدريه يعني آمد درحاليكه فارغ بود وابن اثير در نهايه كويد كه در حديث وارد است يضرب آصدريه يعني منكبيه وهم اسدريه باسين مهمله وزاى معجمه كفته اند اي عطافيه ومنكبيه يضرب بيديه عليهما وهو بمعني الفازع ونيز باسين و راء مهملتين آمده است و(حميم) باحاء بمعني خويشاوند باشد ودر بعضي نسخ حمي نيز مرقوم است كه بمعني آنكس باشدكه دفعكند چيزيرا از كسي ونكاهبان شود وعتو بضم عين مهمله وتاء فوقاني و واو مشدده بمعني در كذشتن ازحد واندازه است جحود بروزن سرود بمعني آنكار

ورزیدن حق کسی است با اینکه بحق او عالم باشند کفته میشود جحده حقه وبحقه از باب منع جحد اوجحودا یعنی انکره مع علمه بثبوته و(طاش) یطیش باطاء مهمله از باب ضرب یعنی سبك شد و کفته میشود رجل طیاش یعنی سبك وطیش بمعنی بیرون نشدن عقل وخرد وکذشتن تیر است و(مذروان) بکسر میم وسکون ذال معجمه وراء مهمله بمعنی اطراف آله و سرین است وواحدی ندارد ومذروان از سردو سوی سراست و کفته میشود جاء ینفض مذرویه یعنی آمد ومیافشاند اطراف سرین را واین کنایت از آنستکه ستمکر وبیم کننده آمده است و(نفضه) بافاء وضاد معجمه بروزن بسره ورطبه بمعنی لرزه ورعده ایست که از تب پدید آید ونفض الثوب یعنی افشاند جامه را تا افشانده شود (هز) باها وزاء معجمه مشدده از باب نصر یعنی جنبانید وسیف هزهاز یعنی جنبان (ضب) باضاد معجمه وباء موحده مشدده بمعنی کینه است کفته میشود اضب فلان علی غل فی قلبه ای اضمره یعنی کینه دردل کرفت وکفته میشود یجرجر فی بطنه نار جهنم ای یحدر فیه نار جهنم و(حوب) باحاء مهمله بمعنی کناه وتحوب از باب تفعیل بمعنی تاثم وتوجع وتحزن وبازکشت از کناه است وتهال وجهه واستهل یعنی رویش از شادی درخشان شد واهل المعتمر کاهیکه صوتش را به تلبیه بلند کند و(یعسوب) باعین وسین مهملتین بروزن یعقوب بمعنی سید ورئیس ومقدم وبزرك قوم است و(جذ) باجیم وذال معجمه وجز باجیم وزای معجمه هردو بمعنی قطع است و(سدل) بفتح سین ودال مهملتین پردهٔ که پیش هودج کشند سدول اسدال سدائل جمع آنست واز اینکلام میرسد که مقصود از هتك پرده حشمت همین پرده است وحمی ذمار بکسر یعنی آنچه سزاوار بود نکاهداشت آن برمرد و(استفزاز) باهردو زای معجمه سبك شدن از چیزی وتبوات منزلا یعنی در انجا فرود شدم وبوات للرجل منزلا یعنی مهیا کردم و(انتجاع) باجیم

وعين مهمله بمعنى انتفاع است و(معثرة) مثل مدعوة بمعنى مملوة وآكنده و(عاهر) باعين مهمله بمعنى زاني وعهره زانيه ومعنى خطبه شريفه چنين است كه پس از ستايش خداوبايش رسول رهنما حضرت صديقه صغرى بحكم آيه مباركه باز نمود كه يزيد ومتابعان آن پليد كه ناروا بكارهاى ناروا ومخالفت امر خدا وقتل فرزند زهرا واسر ذرية رسول مصطفى وعلى مرتضى جسارت ورزيدند وآيات يزدان را انكار نمودند بازگشت ايشان با آتش نيران وجهنم جاويدان خواهد بود آنگاه ميفرمايد اي يزيد آيا چنان بگمان مي بري يعنى نه مطابق واقع وحقيقت باشد بلكه مخالف آنست كاهيكه اقطار زمين وآفاق آسمانرا برماتنك آوردي ومارا چون اسيران از شهر بشهر وديار بديار راه سپار داشتي اين خود هون وهوانيست كه از حضرت يزدان مارا همعنان گشته و كرامت وامتناني است كه تورا توامان گرديده از بهر تو حشمت و كرامتي ودر حضرت خداوند عظمت مقام ومرتبتي است واز اينروي به تكبر روى وخويشتن را بزرك شمارى وبينى برباد كنى وباينكه مملكت دنيا از بهر تو صافى وسلطنت ما بتو مخصوص آيد شاد مان وفرحان ميلان وجولان كيرى نه چنين است كه ميداني چندى از اشرکب غرور وغفلت فرود شو واز اين باده سرور ونخوت بهوش آى وازروى جهل وضلالت اين چند سبك ومتمايل مشو مگر فراموش كردى قول خدايرا كه كمان نكنند آنانكه كفر ورزيدند وسر از فرمان برتافتند وبا پيغمبران وبر گزيدگان يزدان بمخالفت رفتند وسر كشي ورزيدند وروزى چند در اينجهان جهنده وكيهان فريبنده درنك يافتند ودچار عذاب وعقاب نيامدند كه اين تاخير كيفر براى ايشان خير وخوبي است بلكه اين مهلت از آن بايشان داديم تا بر گناه بيفزايند وبعذابي خوار كننده گرفتار شوند يعنى حالت تو اى يزيد نيز چون آنجماعت باشد آيا از روى عدل وداد ونصفت و

(انتصاد)

اقتصاد است ای پسر طلقا وفرزند ازآد شده ها که زنان و کنیزان خودرا در پس پرده بداري ودختران رسول خداصلی الله علیه وآله را اسیروار شهر بشهر بکرداني وستور احتشام وخـدور با احترام ایشانرا نادیده انکاشتي ودر مناهل ومناقل و اماکن ومنازل بتاختي وانظار دور ونزدیك وپست وبلنـد را بر ایشان برکماشتي ورجال ایشانرا از رجال خالي داشتي وپرستار براي ایشان نکذاشتي وانجمله کار و کردار هاي نا استوار که از تو پدیدار کشت همـه از روي سرکشي ونافرماني خداي ومنکرشدن رسول او و دفع دادن آنچـه را که رسولخـداي از حضرت خداي بیاورده باشد واینهمه افعال نکوهیده واعمال ناشایسته از تو هیچ عجب نباشد وچکونه امید مهر وعطوفت میرود از آنکس که جکرشهیدانش از دهان نمایند وکوشتش از خون شهداء روئیده وباسید انبیاء آتش حرب برافروزنده وبجنك آنحضرت لشکرها فراهم کننده وبر روي مبارکش تیغ برکشنده ودر انکار خدا ورسولخدا وعداوت با پیغمبر وکفر وطغیان باحضرت داور از تمامت عرب شدید تر باشد جزنتیجهٔ خلال کفر وکینهٔ کهنه که از دیرین روزکار بسبب کشتکان روز بدر دردل نهفته وآن آتش درکانون خاطر بینباشته چه نماینده باشد کنایت از آنکه از پسر هند جکرخواره چه بهره توان خواست وچکونه در خصمي با اهل بیت درنك وخود داري تواند کرد آنکس که دیده اش را بر بغض وعداوت وضغن وحقد وخصومت ما برکشوده انکاه بدون اینکه او آنچه کرده ومیکند تبوبت وانابت باشد یاچنان کناهي بزرك را عظیم شمارد شعري باین قبح وشناعت انشاد کند

واهلوا واستهلوا فرحا ٭ ثم قالوا یا یزید لا تشل

ایکاش آباء واجداد ومشایخ من که در روز وقعهٔ بدر ومقاتلت با رسولخـداي

کوششها میورزیدند وبرای تقویت کفر زحمتها برخویش مینهادند واز اینروی رنجها بردند وتعب ها کشیدند تا باکمال بغض وکین آنحضرت بقتل رسیدند یا باحسرت وتحیرت بمردند حاضر بودند واین روز را میدیدند که چگونه از کینه دیرینه نجستم وجگر پیغمبر را از خون پسرش بخستم واهل بیتش را اسیر وذلیل ساختم آنگاه باروی درخشان شادی کنان وخرم وخورسند زبان بآفرین برکشادند واز فرح وسرور بر کشیدند وهمیگفتند ای یزید شل نشوی بالجمله میفرماید با اینکه چنین کار بکردی وپسر رسولخدای را بکشتی جرم وجریرتی نشمردی وبر کفر ونفاق برافزودی وچنین شعر را در میان جماعت وحضور اهل بیت رسالت قرائت کردی وانکار ناهنجار را باجسارت ورزیدن وبادندانهای مبارك حضرت ابیعبدالله صلوات الله علیه قضیب وچوب آشنا ساختن انباز داشتی با اینکه بوسه‌گاه رسول خداوند بی نیاز وسید جوانان اهل بهشت بود وبا این جسارت رخان از نشان شادی وسرور فروزان ساختی وچگونه چنین نکوئی قسم بجان من که از اینکه از خون سید جوانان بهشت وپسر بزرك ورئیس عرب وآفتاب آل عبدالمطلب وذریهٔ رسول خدای صلی الله علیه وآله دمل را بهنگام پوست برداشتی وبرشکافتی وقرحهٔ شافه را که بریدنش موجب تباهی صاحبش میباشد از بیخ وبن برآوردی وبریختن خون او باسلاف کافر خود تقرب خواستی وباشیاخ خود بانك برکشیدی وایشانرا ندا برآوردی کاش بودند وانیکار و کردار تورا میدیدند همانا اگر ایشان حاضر نشدند تو بزودی بایشان میرسی ومورد ومکان ایشانرا دریابی وچون روزگار ایشان دچار شدی وآنعذاب وعقاب را دریافتی دوست همیخواهی داشت که دست تو همانطور که میخواستی ومیگفتی از مرفق شل وجدا گردد وگنك بودی وآنچه گفتی ونگفتی وآنچه کردنی نکردی ودوست همیداری که از پشت

(پدر)

پدر بزهدان مادر نیفتادی تا باین درکات وعقوبات باز نگشتي در آن هنکام که بسخط یزدان ومخاصمهٔ رسول خداوند جهانیان نکران کردی آنکاه فرمود بار خدایا حق مارا از ستمکاران بستان وانتقام مارا از آنانکه برما ظلم نموده اند بکش وآنانرا که خون ما ودوستان ویاوران وحمایت ورزان ونکاهبانان مارا بریختند دست فرسود وغضب خویش فرمای سوکند باخدای ای یزید نشکافتي مکر پوست خودرا ونه بریدی مکر کوشت خود را وزود است که با آن بارهای وزر و وبال و احمال معاصي که از ریختن خون ذریهٔ پیغمبر وهتك حرمت اودرعترت او وآنانکه پارهٔ کوشت بدن اوهستند برخویش برنهاده بروي درآئي کاهیکه خدای آنجماعت پراکنده را فراهم وجمکرده وحقوق ایشانرا اخذ فرماید پس اکنون از این شادي وشادماني سبك عنان مباش وکمان مبرانانرا که در راه خدای شهید شده اند چون دیکر اموات مردکان باشند بلکه ایشان زنده ودر حضرت پروردکار بهر کونه نعمت مرزوق وبفضل وفزوني خدای درحق ایشان شادان هستند وکافی است تورا ای یزید که خدای ولي وحاکم ورسول خدای خصیم وداور وجبرئیل ظهیر ویاور باشد وزود باشد که بداند آنکس که کار ملك از بهر تو بیار است و بر کردن مسلمانانت سوار ساخت که چه نکوهیده وظالمي را اختیار نمود وچه ناخجستهٔ را برای خود بدل ساخت ودر روز قیامت معلوم خواهد شد که بدانید مکان بداز آن کیست وزبوني یار ویاور وضعف سپاه بالشکریان کیست واکرچند روزکار ودواهی لیل ونهار کار بدآنجا رسانید که باتوام در مقام خطاب بداشت همانا من قدر تورا اندك وتقریع تورا عظیم وتوبیخ تورا کثیر میشمردم لیکن چشمها اشك ریز ودلها آتش آنکیز است با اینکه اکر قدر تورا پست میکردانم وتقریع توراعظیم میخوانم نه برای انستکه مخاطبهٔ باتورا برای سود انتفاع توهم کرده

باشم یعنی چنان بدانم که از اینجمله تو را سودی رسد واز این خواب غفلت سر برگیری بعد از آنکه عیون مسلمانان را از اشك دیده رود خون ساختی ودلهای ایشانرا از آتش این اندوه بتافتی همانا دلهای قاسیه ونفوس طاغیه اجسامی است که بسخط خدا ولعنت رسول آکنده وشیطانرا دران آشیان آمد وجوجه نهاد ومانند تونی را بساخت وبزاد وسخت در شگفتگی وبی در عجب باید بود که مردمان اتقیاء وفرزندان انبیاء وسلیل اوصیاء بدست آزاد شدکان خبیثه ونسل زنا کاران تهره یعنی حرامزاده وفاجران زشت کاره کشته شوند وخون ما از دست ایشان در سیلان ودهان ایشان از کوشت ما آلوده ونوشان میباشد وچنین بد نهای پاك وپاکیزه را در چهرهٔ بیابان کرك وپیر کفتار ندیم وزوار باشند ای یزید اکر امروز به نیروی این سلطنت بید وام مارا غنیمت آنکاشتی زود است که مارا غرامت خواه یابی کاهیکه جز اینکه از پیش بفرستادی نیابی وخدای با بندکان ظلم نمیفرماید کنایت از اینکه همان عدل خدای برای احقاق حق ما از تو کافیست و بحضرت اواست شکایت واوست پناه من وبدوست اعتماد من واز اواست امید وآرزوی من هم اکنون آنچند که توانی بر کید وکین وکشش وکوشش خود بیفزای سوکند بانخدای که مارا بوحی وکتاب ونبوت وانتخاب شرافت بخشید که نتوانی بفضیلت ومدت وجلالت ما بازرسی وبمراتب ومقامات ما وصول یابی ویادمارا محو نمائی ووحی مارا بمیرانی وهرکز این غبار ننك وعار را که در صفحهٔ روزکار تاپایان لیل و نهار برچهرهٔ خویش بر نهادی شستن نتوانی همانا جز رائی سست وعقلی نا تندرست وایامی قلیل وجمعی پرا کنده وذلیل نداری واینجمله همه ناچیز خواهد شد در آنروز که از خداوند عزیز منادی ندا کند که لعنت خدا برستمکاران است پس سپاس وستایش مر خداوند راست که در بارهٔ اولیایش

(بسعادت)

بسعادت حکم را ندا واصفیائش را ببلوغ مراد و مطلوب بخاتمت رسانید وایشانرا
بمقامات رحمت ورافت ومغفرت ورضوان نقل دادو جز تونی را در مخالفت ایشان
قرین شقاوت نداشت وبخون ایشان مبتلا نفرمود واز حضرتش خواستار میشوم
که بر اجر ایشان بیفزاید وبرای ایشان تکمیل فرماید وثواب وذخیرهٔ جزیل وجمیل
بخشد وحسن خلافت وجمیل انابت را از حضرتش مسئلت نمائیم بدرستیکه اوامت
(رحیم و دود وحسبنا الله ونعم الوکیل) چون یزید این نوع فصاحت وبلاغت
واشارات وکنایات واحتجاجرا ازحضرت صدیقه صغری بدید وابنکلمات دهشت
سمات وسخنان درشت که از قوارع بلایا ومقاوع منایا ودندان افعی ونیش
مار گزنده تر بود بشنید ودرونش از نیران وعدوان اکنده ترکشت واز هول و
بیم نمیتوانست آن حضرت را دچار رنج وزحمتی دارد وآبی برآتش دل وسینه بر
افشاند از راهی دیکر وعذری دیکر برآمد واین شعر بخواند

یا صیحة تحمد من صوائح ٭ ما اهون الموت علی النوائح

صوائح از صیحهٔ صدای نوحه زن بر مرد کانست ونیاح نوحه کردن در ماتم نیاحه
اسم فیه ودر جمع آن میکویند نساء نوح بفتح اول وانواح بروزن اشجار ونوح
ونوائح واز این سخن وقرائت این شعر خواست باز نماید که اکر حضرت زینب
اینکلام براند بسبب پریشید کی از اینمصیبت است ومردن برای زنان مصیبت
یافته بس آسانست وباچنین مردم که مردن را خوار میدارند وخریدارند وبیهشانه
هرچه خواهند میکویند چه میتوان بپایان برد ونیز تواند معنی چنین باشد که آن
خبیث از روی جهل وغرور وخمار وسرور از این صیحه وندبه خورسند بوده
است ودرکوش خویش چون نوای ساز وطنبور میخوانده است وبروایت صاحب
احتجاج بعد از انجام خطبه شریفه دیکر باره بفرمان آن نابکار اهلبیت رسول

مختار را بجاي خود باز کردانیدند معلوم باد تواند بود که ایندو خطبه که از حضرت صدیقهٔ طاهره صغری زینب کبری علیها سلام الله منقول است تافلان و راویان متعدد هریك بلساني نقل کرده باشند ودر اصل یك خطبه بوده واز اختلاف روات دوخطبه انکاشته باشند ونیز تواند بود که هریك دریك مجلس قرائت شده باشد چنانچه اختلافی که در قضایاي آنمجلس وآغاز وانجامش در میان نقلهٔ اخبار اتفاق یافته بر این امر حاکم تواند بود در منتخب شیخ ابن طریح مسطور است که چون یزید ملعون فرمان کرد تا پردکیان امام حسین علیه السلام را بحضورش حاضر ساختند زینب دختر امیر المؤمنین علیهما السلام فرمود (یا یزید اما تخاف الله سبحانه من قتل الحسین علیه السلام وما کفاك حتی تستحث حرم رسول الله صلی الله علیه وآله من العراق الی الشام وما کفاك انتهاك حرمتهن حتی تسوقنا الیك کما تساق الاماء علی المطایا بغیر وطاء من بلد الی بلد) اي یزید آیا در کشتن حسین علیه السلام از خداي نمیترسي واین کردار نابهنجار تورا کافی نیافتند چندانکه حرم رسول خداي صلی الله علیه وآله را از عراق بجانب شام برآنکیختي ونیز هتك حرمت ایشان تورا کافی نشد تا کاهیکه مارا بسوی خودت روان ساختي چنانکه کنیزکان را حمل نمایند برشترهای بي وطاء از شهری بسوی شهری یزید کفت برادرت حسین میکفت من از یزید وپدرم از پدر یزید بهترومادرم از مادر یزید وجدم از جد یزید بهتر بود ودر اینکلام در پارهٔ بصدق ودر پارهٔ بغلط رفت اما جدش رسول خدای صلی الله علیه وآله از تمامت بریت بهتر است واما اینکه مادرش از مادر من بهتر وپدرش از پدر من بهتر است این سخن چکونه است باینکه پدرش باپدرم محاکه ورزیدند آنکاه این آیهٔ مبارکه را قرائت کرد (قل اللهم مالك الملك) تاباخر حضرت زینب صلوات الله علیها این آیه را تذکره

فرمود (ولاتحسبن الذين قتلوا فی سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما اتيهم الله من فضله) آنگاه فرمود (يا يزيد ماقتل الحسين غيرك ولولاك لكان بن مرجانة اقل واذل اما خشيت من الله بقتله وقد قال رسول الله فيه وفی اخيه الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة فان قلت لافقد كذبت وان قلت نعم فقد خصمت نفسك فقال يزيد ذرية بعضها من بعض وبقى خجلانا) وبا اينحال از باره گرامی وملعنان فرود نيامد وبيم ووحشت نيافت وبا آن قضيب كه بدست داشت بثناياي مبارك حسين عليه السلام اشتاني ميورزيد اما چنان مينمايد كه اين نقل بيرون از ضعف وشد وذنباشد چنانكه از مناقب مرويست كه يزيد با زينب سلام الله عليها گفت بامن سخن كن فقالت هو المتكلم فرمود علی بن الحسين متكلم است يعني امامت ورياست ومكالمت با اواست پس آنحضرت آنشعر مشهور (لاتطمعوا ان تهينونا فنكرمكم الی آخره) را قرائت فرمود وآن مكالمات درميانه برفت واز اينجمله اخبار شنامه وروايات متشتة معلوم ميشود كه در مجالس عديده اتفاق افتاده وچنان مينمايد كه خطبهٔ حضرت زينب سلام الله عليها در مجلس اول رويداده واين شعر (ياصيحة تحمد من صوائح) كه برلسان يزيد بگذشت چنانكه مذكور گشت بر اين دلالت كند ونيز در آمدن هند بمجلس يزيد وكلمات و وزوجهٔ ديگراومعلوم ميشود كه گاهی مجلس يزيد از بيگانگان خالي وگاهي بمردمان آكنده وگاهی اهل البيت در زندان وگاهی در سراي او وگاهی درسراي مخصوص كه برايشان مقرر داشته وسوگواري ميفرمودهاند بودهاند اين شهر آشوب ميگويد كه موضع حبس امام زين العابدين در آنروز مسجد بوده واز اخبار معلوم ميشود كه بعد از مجلس اول ايشان با يزيد عليه اللعنه ايشانرا در خرابهٔ منزل داده اند در رياض الاحزان مسطور است كه حاصل مطالب اين است كه چون اهل بيت

رسولخدای صلی الله علیه از چنك آشاموری بسلامت بیرون نشدند ودرآن منزل خراب چندی از آن دهشت واضطراب بیرون آمدند وبرتراب بنشستند وصحبت احباب را بخاطر آوردند ونیران صدور مبارك که جانب التهاب گرفت لاجرم اشکها از چشمها باریدن گرفت وبمشقتی سخت وتعبی شدید دچار آمدند بدنهای ناز پرور از رنج سفر نزار وخاطرهای آرمیده از هیبت خوف وخطر فکار و رویهای منور از صدمت جوع وسهر زرد بود ومنزل ایشان نه مانع حرونه دافع برد میشد چون شب چهره گشود درآن منزل خراب که سیاه تر از پرغراب بود بدون طعامی وافی وشرابی کافی وفراشی گسترده وچراغی افروخته ومونسی غمخوار ومصاحبی سعادت یار از هرسوی ناله بویل وثبور بر آوردند اینوقت حضرت زینب دختر فاطمه صلوات الله علیهما ناله وزفیر برآورد ولسان حالها تنشید وتقول

صرف الزمان وریب الدهر ابکانا ٭ وننغص العیش منا حین ابلانا

کنا بارغد عیش فی منازلنا ٭ مع النبی رسول الله مولانا

جبرئیل یخدمنا بالوحی یونسنا ٭ والله یعصمنا والخلق یرعانا

الی آخرالابیات ودر بحارالانوار مسطور است که از جملهٔ مراثی حضرت زینب دختر فاطمه خواهر امام حسین صلوات الله علیهم این ابیاتست که درهنگام ورود بدمشق قرائت فرمود

اما شجاك یاسكن قتل الحسین والحسن ٭ ظمآن من طول الحزن وكل وغد ناهل

یقول یا قوم ابی علی البر الوصی ٭ وفاطم امی التی لها التقی والنائل

منوا علی ابن المصطفی بشربة یحیی بها ٭ اطفالنا من الظما حیث الفرات سائل

قالوا له لاماء، لا الا السیوف والقنا ٭ فانزل بحکم الادعیاء فقال بل اناضل

حتی اتاه مشقص رماه وغد ابرص ٭ من سقر لایخلص رجس دعی واغل

(فیالاوا)

وهالوا بحتله واسصوا لقتله ٭ وموبه ی قصله قد اشم المساصل
وعفروا حسیه وحصوا شوبه ٭ بالدم یامعیه ماات عسه ساول
وهتکوا حریمه ودبحوا فطیمه ٭ واسروا کلثومه وسیقت الحلائل
یسقن بالسائف صحة الهواتف ٭ وادمع دوارف سقولها روائل
یقلن یا محمد یا احمدنا یا احمد ٭ قد اسرنا الاعبد وکلنا ثواکل
تهد سبایا کربلا الی الشام والبلا ٭ قد اسقلن بالدما لبس لهن ناعل
الی یزید الطاغیة معدن کل داهیه ٭ من نحو باب الجابیه جاحد وحائل
حتی دنی بدر الدجی راس الامام المرتجی ٭ بین یدی شر الوری ذاک اللعین القائل
یطال ی سانه قضیب خیزرانه ٭ ینکت ی اسنانه قطعت الانامل
انامل مجاحد وحاقد مراصد ٭ مکائد معاند ی صدره عوائل
طوائل بدریه عوائل کفریه ٭ شوهاء جاهلیة دلت بها الاواصل
فیاعیونی اسکبی علی دی ست الای ٭ بفیض دمع ناصب کذاک یبکی العاقل

اما از اسلب این اشعار که از قضیب ونکت ثنایای مبارک امام حسین علیه السلام و اظهار اضغان زمان جاهلیت حکایت دارد تصریح میماید که این مرثیه بعد از مجلس نحست که با یزید سپردند قرائت شده واینکه علامهٔ مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید حین ادخلوا دمشق معنی ظاهر را اراده نفرموده سند علیه الرحمه واغلب نقلهٔ اخبار وآثار نوشته اند که یزید فرمانداد تا اشارا در منزلی جای دادند که نه از سرما و نه از گرما محفوظ بودند وچندان بماندند که پوست چهره های مبارک دیگر گون شد واز اینجا معلوم میشود که مدتی اهل البیت در شهر دمشق توقف داشتند معلوم باد چون کسانیکه بلطایف کلام ودقایق لمعات وکنایات و استعارات عربیه به نیروی ذوق سلیم وسلیقهٔ مستقیم دانا باشند و بر

این خطابه وکلمات شرینهٔ مبارکه بنکرند بدانند که علم ومعرفت حضرت صدیقهٔ صغری زینب کبری سلام الله علیها از قبیل علوم ومعارف اکتسابیه نیست چه مانند این احتجاج برطریق ارتجال وبدون تقدم فکر ورویت محال مینماید که از افراد خلیقت مگر از صاحب عصمت یا آنکسیکه قریب بانمقام ورتبت باشد تراوش نماید چنانکه در آن خبر جای دادن اهلبیت را در خانهٔ ویرانه وزبرانطاق شکسته و تکلم پاسبانان بزبان رومی وکلام علی بن الحسین علیهما السلام که در انجا چون من کسی زبان رومی را نیك نمیدانست ومعلوم میشود که درمیان اهلبیت نیز کسی بوده است که بر زبان آشنا وبیگانه آکاه بوده لیکن نه چون آنحضرت مکشوف میافتد که این حضرت طاهره را مقام ومنزلت وآنچه مقدار است ونفس نورانیه قاهرهٔ این طاهره چنان برنفس نکوهیدهٔ یزید غلبه داشته که در انجا که خواسته است مناقب خود وآباء واجداد وبرادر خود وحقوق خود ومثالب یزید وآباء او وظلم وعدوان وکفر وطغیان اورا برجهانیان مکشوف فرماید بلکه از اخبار آینده وزوال دولت یزید وبقای امامت ائمه هدی صلوات الله علیهم اخبار فرماید آن پلید واعوان اورا نیروی نفس برآوردن وبریدن رشتهٔ آنکلمات بلاغت آیات که در هریك هزاران نیزه وخنجر برجگر ایشان جای کیر وکار کر افتادی میسر نیفتادی واکر توانستی از آن آتش بغض وکین که بدل اندر داشت اکرچه دانستی که سلطنتش تباه وجانش در معرض تلف میرود ایجمله را بر کردن بر کرفتی وآنحضرت را بقتل رسانیدی بلکه هزار یك اینجمله را دماغ کبر وخیلای او بر نتافتی وچون بدقت بنکرند این خود کرامتی بزرك است که از آنحضرت رویداده چنانکه خدایتعالی در حق انبیاء واولیای خود در چنین مقامات واثبات حقوق خویش سادت براین رفته است ودر این مجلس همین شان ومقام را آنحضرت طاهره دارا

(بوده)

بوده است ودر این امر با حضرت علی بن الحسین علیهما السلام وقرائت خطبه در منبر دمشق تساوی جسته است ابواسحق اسفراینی در نورالعین مینویسد که چون یزید با آهنگ قتل حضرت سجاد برآمد وبانگ بگریه وفریاد در آمدند ام کلثوم علیها السلام قدم پیش نهاد وفرمود (یا ویلك یا یزید الی متی تقتل فی اهل البیت اترید ان تخلی الدنیا من نسل محمد رسول الله) مرد مان فریاد وزاری بر آوردند وآن خبیث از ارادهٔ خود در گذشت وآنحضرت را رها کرد آنگاه روی با زینب کرد وگفت ای قرة العین علی وفاطمه زهراء علیهما السلام آمدید تاخلافت از من بستانید ایزینب همانا خدای مرا برشما متمکن ساخت آنحضرت فرمود (یا یزید اناخذ با بحقوق بدر وحنین یاویلك تهتکنا وتحجب نسآئك فی الخدور واولاد رسول الله ماسورین اما کفاك قتل الحسین اظننت ان ذلك علی الله هوبا اللهم خذ بحقنا و انتقم من ظالمنا واحلل غضبك علی من سفك دمنا فحسبك یا یزید بالله حاکما و بمحمد خصیما وبجبرئیل ظهیرا وستعلم ماسوی لك ومکنك من رقاب المسلمین بئس للظالمین بدلا والی الله المشتکی) یزید در اینجمله سخن نکرد بلکه گفت ایزینب برادرت حق مرا انکار وورزید ودر ملك من بامن منازعت جست (فقالت لاتفرح بقتل اخی لانه صفیا من اصفیاء الله ودعاه فاجابه فسعد وما انت یا عدوالله تسئل بین یدی الله فلم تجد جوابا) میگوید از آن پس بقصر رفتند ودر آنجا بنشستند وآنگاه حدیث خواستن مرد شامی سکینه علیها السلام را از یزید مذکور میدارد معلوم باد که این افعال واقوالیکه در اینمجالس ومقامات عدیده از یزید پلید نسبت باهل بیت رسول مجید مشهود گردید برکفر وزندقهٔ اوشواهد کثیره است وبار مینماید که ابن زیاد را بکمال تاکید بقتل امام شهید فرما نکرده واگر خود توانستی که بدست خویش مرتکب این امر خطیر شود خوشتر داشتی

چنانكه خود ابن زياد بعد از آنكه يزيد را بر خود آشفته ديد اين راز را از پرده بيرون افكند واكر يزيد اين نخواستي ومكروه شمردي اهل بيت رسول د بآنحالات بدمشق نياوردي ودر ورود بدمشق بجاي دلداري وتسليت آنكونه ذلت وزحمت از بهر ايشان آرزو نكردي وتا مقاميكه مردمان بهوش آمدند وبدانستند چه فتنه در اسلام افتاده وچه بلائي دوچار افتاده واز هر كناره و كران خروش بر آوردند وآن خبيث را بترك هواي خويش ناچار ساختند بتلافي وافعال سابق بر آمدي واز اين پيش اين بندهٔ حقير شطري از اينمسائل را در كتاب حضرت امام زين العابدين عليه السلام مرقوم داشتم در اينحال نيز بسط مقالي ميرود

﴿ بيان پارهٔ از مثالب وصفات شقاوت سمات يزيد لعنة الله عليه است ﴾

اين خطبه بلكه اين كتاب المعتضد بالله عباسي ابوالعباس احمد ابن الموفق ابي ا- طلحته ابن المتوكل على الله كه در زمان خلافت خويش مسطور داشته وابن ا[illegible] الحديد در شرح نهج البلاغه رقم كرده چون باغلب مراتب وحالات يزيد وآباء اشارت دارد در اينجا مرقوم وپارهٔ مسائل معلوم ميشود ابن ابي الحديد در شر نهج البلاغه در ذيل عهد نامهٔ حضرت اميرالمؤمنين صلوات الله عليه بمحمد ابن بكر كاهيكه محمد را بامارت مصر منصوب وبمواعظ ونصايح شريفه مفتخر و ودر كار نماز وحفظ وقت ان تاكيد ميفرمايد واز آنجمله اين است كه بعد از ش آن كلمات مسطور ميدارد (فانه لا سواء امام الهدى وامام الورى وولي النبي وعدو ا لقد قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله اني لااخاف على امتي مؤمنا ولا مشر المؤمن فيمنعه الله بايمانه واما المشرك فيقمعه الله بشركه ولكني اخاف عليك منافق الجنان عالم اللسان يقول ماتعرفون ويفعل ماتنكرون) ميكويد كلام آنحضر امام الهدى اشارت بنفس مقدس خود آنحضرت وامام روى اشارت ب

(است)

است واینکه معویه راامام نامیده از قبیل قول خدایتعالی است (و جعلنا هم ائمه یدعون الی النار) که اهل ضلال را ائمه نام فرموده ونیز معویه را بصفت دیکر موصوف ساخته که وي دشمن پیغمبر است و نه این است که امیر المؤمنین از اینکه اورا عدو رسولخداي خوانده زمان محاربهٔ پیغمبر خدارا با قریش خواسته باشد و مقصود این باشد که معویه در آن اوقات با آنحضرت دشمن بوده بلکه مقصود آنحضرت این است که آلان نیز معویه دشمن پیغمبر است بدلیل قول رسولخداي صلی الله علیه وآله که با امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید (وعدوك عدوي عدو الله) دشمن تو دشمن من ودشمن من دشمن خداوند ذوالمنن واول خبر این است که (ولیك ولی وولی ولی الله) وتمام ایخبر مشهور است پس ثابت میشود که دشمن علي علیه السلام دشمن پیغمبر ودشمن پیغمبر دشمن خداوند اکبر است ودلیل دیکر این است که دلایل نفاق وعلامات شقاق از فلتات لسان وافعال ناخجسته معویه بر چهرهٔ اولایح وظاهر بود واصحاب ما در این باب بسي چیزها کفته اند ودلایل وحکایات بر شمرده اند از کتب ایشان عموما واز کتب شیخ ما ابو عبد الله واز کتب شیخین ابو جعفر اسکافي وابو القاسم بلخي طلب باید کرد انکاه میفرماید که رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود ومن بر امت خود نه از مومنی ونه از مشرکی بیناك هستم یعنی آن مشرکیکه اظهار شرك ودین خودرا مینماید و باطن خود را آشکار میدارد وخداوندش بهمان ظاهر ساختن شرك خویشتن اورا سر کوفته وتنها وخوار میدارد وقلوب مردمانرا از متابعش منصرف میفرماید چه مسلمانان بمحض اینکه کلمهٔ کفر را از وي بدیدند متنفر میشوند وقلوب ایشان بسخنان ووساوس او مطمئن وساکن نمیکردد وبمقالات او آرام نمیجویند لاکن بر امت خود از آنمرد منافقیکه کفر خویش را پوشیده وضلال خودرا مکتوم و

ایشان وافعال ساخته خویش را نمودار میگرداند ومع ذلك سخن آور وفصیح می باشد وآنچه برزبان میآورد مردمانش پسندیده میشمارند وآنچه در پنهان میکند منکر وناخجسته خواهند شمرد اگر بر آن مطلع گردند چنانکه چه مردمان را در ظاهر میفریبند ونتابعت وتقلید خود باز میدارند آنگاه گمراه ودر ورطهٔ مفاسد تباه میگردانند وبالجمله ابن ابی الحدید بعد از این بیانات بر حسب مناسبت میگوید که از جملهٔ کتب مستحسنه کتابیست که معتضد بالله عباسی در سال دویست وهشتاد وچهارم مسطور داشته واین هنگام عبید الله ابن سلیمان بوزارتش روز مینهاد ومن اینکتابرا مختصر از تاریخ ابی جعفر محمد ابن جریر طبری مذکور میدارم همانا ابو جعفر گوید دراینسال معتضد عزیمت سخت نمود که معاویة ابن ابی سفیان را بر فراز منابر لعن فرستد وبفرمود تا مکتوبی انشاء کنند وبر مردمانش قرائت فرمایند وزیرش عبید الله از جنبش عامهٔ ناس وحصول فتنه وفساد بیناکش همیخواست لاکن در معتضد کار نمی افتاد ومعتضد از نخست بفرمود تا مردمان را بیاگاهند که هر کسی بکسب وکار خویش بپردازد واز ازدحام واجتماع و عصبیت بپرهیزد وداستان سرایان از در آمدن بکوی وبرزن ومشغول داشتن مرد وزنرا بداستان سرائی کناری جویند واین نامهٔ نامیرا نسخ متعدده نگارند و در ارباع ومحال وبازار های بغداد در روز چهار شنبهٔ بیست وچهارم یکی از شهورانسال بخوانند ومردمان بدیگر امور نه پردازند وبگرد داستان سرایان انجمن نکنند واز جانبین مدینة السلام همه گوش باشند و گوشها بشنیدن این نامهٔ بر گشایند وهم در مسجد جامع منادی ندا بر کشید که هیچکس ماذون نیست در این مسجد ودیگر مسجدها اندر شود وانجمن نماید وهر کس گرد اینکار بر آید یا انجمنی فراهم نماید یا کار بمجادلت سپارد ذمه از وی بری نخواهد بود وهم باآنکه

مردمان را در دو مسجد سقایت میکردند قدغن فرمود که بر معاویه رحمت نفرستند ونامش را بر زبان نگذرانند چه از آن پیش بروي ترحم میکردند و مردمانرا گفتند چون از نماز جمعه فراغت یافتند این نامه را بر منبر قرائت بخواهند کرد وچون کار نماز بپاي رفت اهل مسجد بمقصوره ازدحام کردند تا آنکتابرا بشنوند اما قرائت نشد بعضي گفته اند که عبید الله ابن سلیمان چندان بکوشید تا معتضد را از قرائت آنکتاب منصرف ساخت واز نخست یوسف ابن یعقوب قاضي را حاضر کرد وبدو امر کرد تا تدبیري بکار بندد ومعتضد را از این اندیشه فرود آرد یوسف برفت وبا معتضد بسي سخن کرد و گفت بیم دارم که عامه ناس از اینحال مضطرب شوند وجنبش وشورش بر آورند معتضد گفت اگر چنین کنند وزبان درکام بگردانند باشمشیر خون آشام مکافات بینند یوسف گفت یا امیر المؤمنین اینوقت بامردم طالبین که در هرناحیه خروج خواهند کرد و مردمان بدایشان گرایان خواهند گشت وقرابت ایشان را با رسولخداي در نظر بخواهند آورد وچنین نامهٔ که مشتمل بر مثالب اعداي ایشان ومناقب خود ایشانست بخواهند دید وبا آن حجت که براي ایشان ثابت است چه خواهي ساخت معتضد از اینکار روی بتافت وپاسخي نیار است ودر باب نامه فرماني نساخت و از جمله آن کتاب بعد از حمد وثناي خدا وصلوات بر رسولخداي صلی الله علیه و آله وسلم اینکلام میباشد (اما بعد فقد انتهي الی امیر المؤمنین ماعلیه جماعة العامة من شبهته قد دخلتم في ادیانهم وفساد قد لحقهم في معتقدهم وعصبیة قد غلبت علیها اهوآئهم ونطقت بها السنتهم علی غیر معرفة ولا رویّه قد قلدوا فیها قادة الضلالة بلا بینة ولا بصیره وخالفوا السنن المتبعة الی الا هوآء المبتدعة قال الله تعالی ومن اظلم ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدي القوم الظالمین خروجا عن الجماعة

ومسارعة الى الفتنة و ايثارا للفرقة وتشتيتا للكلمة واظهارا لموالاة من قطع الله عنه الموالاة وبتر منه العصمة واخرجه من الملة واوجب عليه اللعنة وتعظيما لمن صغر الله حقه واوهن امره واضعف ركنه من بني امية الشجرة الملعونة ومخالفة لمن استنقذهم الله به من الهلكة واسبغ عليهم به النعمة من اهل البركة والرحمة والله يختص برحمته من يشاء والله ذو الفضل العظيم فاعظم امير المؤمنين ما انتهى اليه من ذلك و راي ترك انكاره حرجا عليه في الدين وفسادا لمن قلده الله امره من المسلمين واهمالا لما اوجبه الله عليه من تقويم المخالفين وتبصير الجاهلين واقامة الحجة على الشاكين وبسط اليد على المعاندين وامير المؤمنين يخبركم معاشر المسلمين ان الله جل ثناؤه لما ابعث محمدا بدينه وامره ان يصدع بامره بدء باهله وعشيرته فدعاهم الى ربه وانذرهم وبشرهم ونصح لهم وارشدهم وكان من استجاب له وصدق قوله واتبع امره نفر يسير من بني ابيه من بين مومن بما اتي من ربه وناصر لكلمته وان لم يتبع دينه اعزازا واشفاقا عليه فمؤمنهم مجاهد ببصيرته وكافرهم مجاهد بنصرته وحميته يدفعون من نابذه ويقهرون من عازه وعانده ويتوثقون له ممن كانفه وعاضده ويبايعون له من سمح له بنصرته ويتحسبون اخبار اعدائه ويكيدون له بظهر الغيب كما يكيدون له براي العين حتي بلغ المدي وحان وقت الاهتداء فدخلوا فى دين الله وطاعته وتصديق رسوله والايمان به باثبت بصيرة واحسن هدي ورغبة فجعلهم الله اهل بيت الرحمة واهل بيت الذي اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا ومعدن الحكمة وورثة النبوة وموضع الخلافة اوجب الله لهم الفضيلة والزم العباد لهم الطاعة وكان ممن عانده وكذبه وحاربه من عشيرته العدد الكثير والسواد الاعظم يتلقونه بالضرر والتثريب و يقصدونه بالاذي والتخفيف وينابذونه بالعداوة وينصبون له لمحاربة ويصدون عن قصده وينالون بالتعذيب من اتبعه وكان اشدهم فى ذلك عداوة واعظمهم له مخالفة

(واولهم)

واولهم فى كل حرب ومناصبة وراسهم فى كل اجلاب وفتنة لا يرفع على الاسلام راية الا كان صاحبها وقائدها ورئيسها ابا سفيان بن حرب صاحب احد والخندق وغير هما واشياعه من بنى امية الملعونين فى كتاب الله ثم الملعونين على لسان رسول الله صلى الله عليه وآله فى مواطن عدة لسابق علم الله فيهم وماضي حكمة فى امرهم وكفرهم ونفاقهم فلم يزل لعنه الله يحارب مجاهدا ويدافع مكائدا ويجاب منابذا حتى قهره السيف وعدا امر الله وهم كارهون فتعوذ بالاسلام غير منطو عليه واسر الكفر غير مقلع عنه فقبله وقبل ولده على علم منه بحاله وحالهم ثم انزل الله كتابا فيما انزله على رسوله يذكر فيه شانهم وهو قوله تعالى والشجرة الملعونة فى القرآن وتخوفهم لا خلاف بين احد انه تبارك وتعالى اراد بهما بني امية ومما ورد من ذلك فى السنة ورواه ثقات الامته قول رسول الله صل عليه وآله فيه وقد رآه مقبلا على حمار و معوية يقوده ويزيد يسوقه لعن الله الراكب والقائد والسايق ومنه ماروته الرواة عنه من قوله يوم بيعته عثمان تلقفوها يا بني عبد الشمس تلقف الكرة فوالله ما من جنته ولا نار وهذا كفر صراح يلحقه اللعنته من الله كما لحقت الذين كفروا من بني اسرائيل على لسان داود وعيسي بن مريم ذلك بما عصوا وكانو يعتدون ومنه ما يروى من وقوفه على ثنيته احد من بعد ذهاب بصره وقوله لقائده ههنا رمينا محمدا وقتلنا اصحابه ومنها الكلمة التى قالها للعباس قبل الفتح وقد عرضت عليه الجنود لقد اصبح ملك ابن اخيك عظيما فقال له العباس ويحك انه ليس بملك انها النبوة ومنه قوله يوم الفتح و قدراى بلالا على ظهر الكعبة يؤذن ويقول اشهد ان محمد رسول الله لقد اسعد الله عتبه بن ربيعته اذلم يشهد هذ المشهد ومنها الرؤيا التي رآها رسول الله صلى الله عليه فوجم لها قالو فما راى بعدها ضاحكا راى نفرا من بنى اميته ينزون على منبره نزو القردة ومنها اطراد رسول صلى الله عليه وآله الحكم بن ابى العاص لحكاته اياه

مشيته والمته انه بدعوة رسول الله انه باقية حين التفت اليه فراه يتخلج يحكيه فقال
كن كما انت فبقي على ذلك سائر عمره هذا الى ما كان من مروان ابنه فى افتتاحه
اول فتنة كانت فى الاسلام واحتقابه كل دم حرام سفك فيها اواريق بعدها ومنها ما
انزل الله تعالى نبيه صلى الله عليه وآله ليلة القدر خير من الف شهر قالوا اى من ملك
بنى امية ومنها ان رسول الله صلى الله عليه وآله دعى معوية ليكتب بين يديه فدافع
بامره واعتل بطعامه فقال صلى الله عليه وآله لا اشبع الله بطنه فبقى لا يشبع و
تقول والله ما اترك الطعام شبعا ولكن اعياء ومنها ان رسول الله قال يطلع من هذا الفج
رجل من امتي يحشر على غير ملتي فطلع معوية ومنها ان رسول الله صلى الله عليه وآله
قال اذا رايتم معوية على منبرى فاقتلوه ومنها الحديث المشهور المرفوع انه صلى
الله عليه وآله قال ان معوية فى تابوت من نار فى اسفل درك من جهنم ينادى
يا حنان يا منان فيقال له آلان وقد عصيت قبل وكنت من المفسدين ومنها انتزائه
بالمحاربة لافضل المسلمين فى الاسلام مكانا واقدمهم اليه سبقا واحسنهم فيه اثرا
وذكرا على بن ابى طالب صلوات الله عليه ينازعه حقه بباطله ويجاهد انصاره بضلاله
واعوانه ويحاول ما لم يزل هو وابوه يحاولانه من اطفاء نور الله وجحود دينه ويابى
الله الا ان يتم نوره ولو كره المشركون ويستهوى اهل الجهالة ويموه لاهل الغباوة
بمكره وبغيه الذين قدم رسول الله صلى الله عليه وآله الخبر عنهما فقال لعمار بن
ياسر تقتلك الفئة الباغية تدعوهم الى الجنة ويدعونك الى النار موثرا للعاجلة كافرا
بالآجلة خارجا من ربقة الاسلام مستحلا للدم الحرام حتى سفك فى فتنته وعلى
سبيل غوايته وضلالته مالا يحصى عدده من اخيار المسلمين الذابين عن دين الله
والناصرين لحقه مجاهدا فى عداوة الله مجتهدا فى ان يعصى الله فلا يطاع ويبطل احكامه
فلا تقام ويخالف دينه فلا يدان وان تعلو كلمة الضلال وترتفع دعوة الباطل وكلمة الله

هى العليا ودينه المنصور وحكمته النافذ وامره الغالب وكيد من عاداه وحادة المغلوب الداهن حتى احتمل اوزار تلك الحروب وما اتبعها وتطوق تلك الدمآء وما سفك بعدها وسن سنن الفساد التي عليه اثمها واثم من عمل بها واباح المحارم لمن ارتكبها ومنع الحقوق اهلها وغرته الامال واستدرجه الامهال وكان ممن اوجب الله عليه به اللعنة قتله من قتل صبرا من خيار الصحابه والتابعين من اهل الفضل والدين مثل عمرو بن حمق الخزاعى وحجر بن عدى الكندى فيمن قتل من امثالهم على ان يكون له العزة والملك والغلبة ثم ادعائه زياد بن سمية اخا ونسبة الى ابيه والله تعالى يقول ادعوهم لابائهم هو اقسط عند الله ورسول الله صلى الله عليه وآله يقول ملعون من ادعى الى غير ابيه اوانتمي الى غير مواليه وقال الولد للفراش وللعاهر الحجر فخالف حكم الله تعالى ورسوله جهارا وجعل الولد لغير الفراش والحجر لغير العاهر فاحل بهذه الدعوة من محارم الله ورسوله فى ام حبيبة ام المؤمنين وفى غيرها من النسآء من شعور ووجوه وقد حرمها الله واثبت بها من قربى قد ابعدها الله مالم يدخل الدين خلل مثله ولم ينل الاسلام تبديل يشبهه وذلك ايثاره لخلافة الله على عباده ابنه يزيد السكير الخمير صاحب الديكة والفهود والقردة واخذ البيعة له على خيار المسلمين بالقهر والسطوة والتوعد والاخافة والتهديد والرهبة وهو يعلم سفهه ويطلع على رهقه و خبثه ويعاين سكرآته وفعلاته وفجوره وكفره فلما تمكن قاتله الله فيما تمكن منه بشارات المشركين وطوائلهم عند المسلمين فاوقع باهل المدينة فى الحيرة الوقعة التي لم تكن فى الاسلام اشنع منها ولا افحش فشفى عند نفسه غليله وظن انه قد انتقم من اولياء الله وبلغ الثار لاعدآء الله فقال مجاهرا بكفره ومظهرا لشركه ليت اشياخى ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل قول من لا يرجع الى الله ولا الى دينه ولاالى رسوله ولاالى كتابه ولايؤمن بالله وبما جآء من عنده ثم اغلظ ماانتهك واعظم

ما اخترم سفكه دم الحسين بن على عليهما السلم مع وقعه من رسول الله ومكانه و منزله من الدين والفضل والشهادة ولاخيه بسيادة شباب اهل الجنة اجترآء على الله و كفرا بدينه وعداة لرسوله ومجاهرة لعترته واستهانة لحرمته كانما يقتل منه و من اهل بيته قوما من كفرة الترك والديلم ولا يخاف من الله نقمته ولايراقب منه سطوة فتبر الله عمره واجتث اصله وفرعه وسلبه ماتحت يده واعد له من عذابه وعقوبته مااستحقه من الله بمعصيته هذا الى ما كان من بني مروان من تبديل كتاب الله وتعطيل احكام الله واتخاذ مال الله بينهم دولا وهدم بيت الله واستحلالهم حرامه ونصبهم المجانيق عليه ورميهم بالنيران اياه لا يالون له احراقا واخرابا ولما حرالله منه استباحة وانتهاكا ولمن لجا اليه قتلا وتنكيلا ولمن آمنه الله به اخافة وتشريدا حتى اذا حقت عليهم كلمة العذاب واستحقوا من الله الانتقام وملاء الارض بالجور و العداون وعمو بلاد الله بالظلم والاقتسار وحلت عليهم السخطة ونزلت فيهم من الله السطوة اتاح الله لهم من عترة نبيه واهل وراثته ومن استخلصه منهم بخلافة مثل مااتاح من اسلافهم المومنين وآبائهم المجاهدين لاوائلهم الكافرين فسفك الله به دمائهم مرتدين كما سفك بآبائهم دماء آبائهم مشركين وقطع الله دابر الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين ايها الناس ان الله انما امر ليطاع ومثل لتمثل وحكم ليفعل قال سبحانه وتعالى ان الله لعن الكافرين واعد لهم سعيرا وقال اولئك يلعنهم اللاعنون فالعنوا ايها الناس لا تنالون القربة من الله الا بمفارقة اللهم العن ابا سفيان بن حرب بن امية ويزيد بن معويه ومروان بن الحكم و ولده وولد ولده اللهم العن ائمة الكفر وقادة الضلال واعدآء الدين ومجاهدي جدي الرسول و معطلي الاحكام ومبدلي الكتاب ومنتهكي الدم الحرام اللهم انا نبرء اليك من موالاة اعداءك ومن الاغماض لاهل معصيتك كما قلت لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم

الاخر يوآدون من حاد الله ورسوله ايها الناس اعرفوا الحق تعرفوا اهله وتاملوا سبل الضلالة تعرفو اسا بلها فقفوا عندما وقفكم الله عليه وانفذوا كما امركم الله به وامير المؤمنين يستعصم بالله لكم ويسئله توفيقكم ويرغب اليه فى هدايتكم والله حسبه وعليه توكلته ولا قوة الا بالله العلى العظيم خلاصه ترجمهٔ اينكلمات چنين است كه ميكويد يا امير المؤمنين پيوست كه اديان جماعت عامه دستخوش شبهات ضلالت ومعتقدات ايشان پاي كوب لطمات غوايت كرديده جنود عصبيت بر ايشان مستولي واهواء فاسده وآراء كاسده بر ايشان چيره كرديده تا بآنجا كه بيرون از معرفت ورويت برانجمله زبان كردان كنندوبدون وجود بينه وبصبيرت پيشروان ضلالت را مطاوعت نمايند واوامر ونواهي ايشان را بر كردن نهند واز سنن متبعه روي بر نتابند وباهواء مبتدعه روي بياوردند خدايتعالى ميفرمايد كيست ظالمتر از آنكس كه بدون هدي وهدايت از آنحضرت احديت بمتابعت هواي النفس ناپروا بپردازد همانا خدايتعالى مردم ستمكار را هدايت نفرمايد وانيكار ها كه كردند وبارها كه بر كردن سپردند همه براي خروج از جمع وجماعت وبمسارعت بفساد وفتنه وبر كزيدن فرقت وپراكنده ساختن كلمه واظهار نمودن دوستي با نكسانست كه موالات ايشانرا قطع كرده وارد از دايرهٔ عصمت ومركزملت خارج داشته ولعنت بروي واجب ساخته وبزرك داشتن آنكس راست كه خداي حقش را كوچك وامرش را خوار ور كنش راست وزبون وناپايدار فرموده است وايشان از مردم بني اميه اند كه شجرهٔ ملعونه اند ومخالفت با نكسي است كه خداي بسبب شرافت وجود او اينمردم را از چاه هلاكت وبوار رستكار وبانواع بركت ونعمت برخور دار ساخت چه او اهل بركت ورحمت است وخداي هركس را ميخواهد برحمت خود اختصاص ميدهد وخداوند است صاحب فضل عظيم وچون اين احوال نا

ستوده وخصال نا خجسته با امير المؤمنين پيوست واين اطوار وافعال كه بر خلاف
دين وآئين حضرت ذوالجلال است در خدمتش مكشوف شد وبدانست كه اكر
انكار اينكار نا بهنجار را عزيمت استوار نسازد حرجي بروي در دين وفسادي در
آئين خواهد شد وبراي آنكس كه خدايش كافل امور مسلمانان فرموده موجب
فساد ودر آنچه بروي واجب ساخته وتقويم مخالفين وتبصير جاهلين واقامت حجت
بر شاكين وبسط يدبر معاندين را فرض نهاده باهمال رفته خواهد بود لا جرم
در اصلاح حال عبا دو دفع غايله وفساد بعزم ثابت بايستاد وشما جماعت مسلمانانرا
خبر ميدهد كه چون خداي سبحان پيغمبر خويش را بر انكيخت وبدو فرمان كرد
كه امر خويش را استوار وسخت بكرداند رسولخداي از نخست باهل وعشيرت
خود هدايت كرفت وايشان را به پروردكار عالميان بخواند وبه بيم واميد ووعدو
وعيد زبان بر كشاد وبه نصيحت ورشادت ايشان سخن را ندو واز جملهٔ آنانكه
دعوتش را اجابت وقولش را تصديق وامرش را متابعت كردند معدودي قليل از
جماعت بني اميه بودند وايشان دو فرقه بودند يكي فرقه با نچه از جانب پروردكارش
بياورده ايمان آوردند ودينش را ناصر بودند وفرقهٔ ديكرا كر چه متابعت دين
آنحضرت رانكردند لاكن محض اعزاز واشفاق برآنحضرت از نصرتش كناري نجستند
پس از انجماعت آنانكه ايمان آوردند از روي بصيرت مجاهدت ورزيدند وآنانكه
كافر بماندند از در حميت وشفقت بنصرتش مجاهدت جستند ودشمنان ومعاندان
آنحضرت را مقهور ومرد ودساختند ودوستان آنحضرت وياران اورا يار وياور
شدند وكار بيعت آنحضرت را استوار داشتند وبكين وكيداعداي آنحضرت
بنشستند تا زمان اهتداء وظهور اسلام درآمد پس بدين خداي وطاعت رسول خداي
وكرويدن بآنحضرت از روي بصيرت وحسن طريقت وكمال ميل ورغبت اندر شدند

وخدايتعالى اين نفوس جليله را اهل بيت رحمت واهل بيتي كه از ارجاس وپليديهاي مطهر فرمود بگردانيد ومعدن حكمت در نبوت وموضع خلافت نموده و فزوني وفضيلترا براي ايشان فرض وواجب ساخت وطاعت ايشانرا بر جهانيان لازم گردانيد واز عشيرت آنحضرت جمعي كثير بعناد وعداوت وتكذيب ومحاربت با آنحضرت بر آمدند واز ضرر وزيان وآزار وتخفيف وتخويف آنحضرت آنچند كه نيرو داشتند فرو گذاشت نميكردند وهمي خواستند آنحضرت را آهنگ خود باز دارند وچراغ هدى را خواموش ودين خدا را ناچيز نمايند هر كس ازمتابعان آنحضرت را بدست كردند بشكنجه وعذاب رنجه ساختند وآن چند كه قدرت داشتند از اطفاء نور خدا مضايقت نميورزيدند ودر ميان اينمردم كافر منافق محارب آنكس كه از همه عداوتش افزون ومخالفتش بيشتر بود ورايات فتنه وفساد بيشتر بر افراخت وسرهنگ وقائد ورئيس جمله بودى ابو سفيان ابن حرب بود كه در وقعه احد وخندق وغير هما آن آشوبها كرد كه تاقيامت برياست وپيروان از مردم بني اميه بودند كه در كتاب خداى ولسان رسول خداي در مواطن عديده ملعون ياد شده اند چه خداى در كار ايشان عالم بود وبد آنچه حكمت در كفر ايشان و امر ايشان ونفاق ايشان تقاضا داشت بگذشته بود وابو سفيان كه بزدانش لعنت كناد يكسره مجاهدا محاربت كردي ومكائد ممانعت ومدافعت ورزيدى ومنابذا جلب نمودى تا گاهيكه صمصام اسلام خون آشام شد ودين خير الانام نيرومند گشت وامر خدا بلند گرفت وآن ملعون مقهور شد وناچار خويشتن را مسلمان خواند لكن كفرو نفاق در دل استوار ساخت رسول خداى اسلام او واسلام فرزندانش را مقبول شمرد بااينكه بحالت نفاق و كفر ايشان دانا بود پس از آن خداي در جمله كتابيكه به پيغمبر خود نازل ميفرمود شان ايشانرا در اين آيت

روشن ساخت وفرمود (والشجرة الملعونة فی القرآن) وهیچکس را خلاف نیست وتردیدی نمیباشد در اینکه مراد خدایتعالی از شجرهٔ ملعونه بنی امیه هستند واز جملهٔ مثالب ایشان که در سنت وارد است وثقات امت روایت کرده اند قول رسول خدای صلی الله علیه وآله است در حق ابی سفیان کاهیکه نگران کردید ابو سفیان برحماری سوار است ومیآید ومعاویه افسارش را میکشد ویزیدش میراند فرمود (لعن الله الراکب والقائد والسائق) وهرسه برزبان مبارك آنحضرت ملعون خوانده شدند راقم حروف کوید چنان مینماید که در قلم کتاب نام عتبة ابن ابي سفیان را سهواً یزید نوشته اند چه یزید سالها بعد از وفات رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم متولد شده است چنانکه در جلدفتن ومحن از بحار الانوار در ذیل حکایت عبد الله ابن عمر با یزید ابن معاویه وحکایت آن صحیفه نیز عتبة ابن ابي سفیان مسطور است وابن ابي الحدید چنان کسي نیست که چنین مطلبی بروی مکتوم بماند چنانکه ابن ابي الحدید نیز از کتاب مفاخر زبیر ابن بکار وخطاب امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه مرقوم میدارد ودر آن ضمن واخوك عتبة مذکور است وتواند بود که مراد یزید ابن ابي سفیان باشد ونیز در آن خبر که از ربیع الابرار مسطور داشته اند که یکی روز از روزها رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بخطبه مشغول بود معاویه دست پسر خود یزید را بکرفت وبیرون آمد و خطبه را نشنید وپیغمبر قائد ومقود را لعن فرمود ونیز مشتبه شده است اخیه بابنه چه با هیچ خبر درست نمیاید که یزید ملعون در زمان رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم متولد شده باشد با لجمله میکوید واز جملهٔ اقوال او که راویان روایت کرده اند این است که در روز بیعت عثمان کفت ای بني عبد شمس اینخلافت را بلعب وبازی در سپارید وچنانکه کویرا در میدان در میر بایند خلافت را بر بائید ومغتنم

(بدانید)

نداینـد بخدای سوگند نه بهشت جاویدان و نه دوزخ و بیرانی است وایگهری صریح وآشکاراست که بر زبان او سفیان جریان گرفته در خور لعن خدای گردیده چنانکه کفار بنی اسرائیل بر لسان داؤد وعیسی ابن مریم علی نبینا وعلیهما السلام ملعون گردیدند ودیگر این است که از آن پس که او سفیان دیدهٔ ظاهرش چون چشم باطنش کور شده بود وقتی برفراز درهٔ کوه احد توقف کرد وباقائد خویش از در افتخار ومباهات گفت در اینجا محمد را تیر باران کردیم واصحابش را بکشتیم واز آنجمله این سخن است که نزدیك فتح مکهٔ معظمه گاهیکه لشکر اسلام روی عبور میدادند باعباس گفت همانا ملك وپادشاهی پسر برادرت بزرگ شد عباس فرمود این را ملك وسلطنت نگویند بلکه نبوت میباشد واز اینجمله این کلام اوست در روز فتح مکه معظمه گاهیکه نگران شد که بلال بر ظهر مکه اذان میگوید وهمی گفت که (اشهد ان محمداً رسول الله) ابو سفیان گفت همانا خدای عتبة ابن ربیعه را سعادتمند فرموده که شاهـد این مشهد نگشت واز اینجمله خوابی است که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بدید وبااندوه وخشم در آمد گفته اند آنحضرت را بعد از دیدار آن رؤیا خندان ندیدند ودر خواب دیده بود که تنی چند از بنی امیه مانند بوزینه بر منبر آنحضرت بر میجهند واز اینجمله اطراد واخراج فرمودن رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم است حکم ابن ابی العاص را گاهیکه آن خبیث از دنبال آنحضرت میرفت وگام سپردن آنحضرت را حکایت میکرد وخود را مقابل میساخت ناگاه پیغمبر خدای بدو ملتفت گشت وچون بدانحال بدید فرمود بر اینحال که بدآن اندری باش وآن ملعون تا پایان زندگانی با آنحالت باخویش بزیست وبر اینجمله برافزون پسرش مروان آن فتنهای بزرگ در اسلام بر پای کرد ومایهٔ خون ریزیها گشت واز آنجمله این است که خدایتعالی در سورهٔ

القدر بر پیغمبرش نازل فرمود که شب قدر بهتر از هزار شب است ودر تفسیرش گفته اند مقصود هزار ماهی است که مدت سلطنت بنی امیه است واز آنجمله این است که رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم معاویه را بخواند تا در حضور مبارکش کتابت کند ومعاویه سر از فرمان بر تافت وبخوردن طعام تعلل جست آنحضرت فرمود خدای شکمش را سیر نگرداند و معاویه از آن پس هر گز شکم سیر با خود ندید وهمي گفت سو گند باخدای هر گز از روی سیری از کنار مائده بر نمیخیزم بلکه کند وخسته ومانده میشوم وناچار دعای بر بی بشدم واز آنجمله این است که رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم فرمود از این دره و راه میان کوه مردی نمودار میشود از امت من که محشور میشود بر غیر ملت من پس معاویه پدیدار گشت واز آنجمله این است که رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر وقت معاویه را بر منبر من بنگرید اورا بقتل رسانید واز آنجمله حدیث مشهور مرفوع است که آنحضرت فرمود معاویه در تابوتي از آتش در اسفل درکی از جهنم ندا میکند (یا حنان یا منان) در پاسخش گویند اکنون ندامیکني وحال اینکه از پیش عصیان ورزیدي واز جملهٔ مفسدین وتبه کاران بودی واز جملهٔ جنك ورزیدن ومحاربت نمودن معاویه است با آنکس که در اسلام بر جملهٔ مسلمانان بمکان ومنزلت افضل وبر همه بقبول اسلام اسبق واز تمامت ایشان در اثر ویاد محمود ونام مسعود احسن بود واو علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه است که معاویه از روی باطل خویش در حق آنحضرت منازعت ورزید واز راه ضلالت و غوایت با انصار آنحضرت عناد جست واو وپدرش ابو سفیان در تمامت روزگار برای اطفاء نور خداوانکار دین خدا آنچند که توانستند کوشش ورزیدند لاکن خدای نور خویش را باکمال واتمام رسانید اگر چه مشرکان مکروه می شمردند وبر ایشان

(تا خرش)

ناخوش همي افتاد وانغردم کمراه مردمان نادان را فریب همي داد واهل عناد را دستخوش مکر و غل همیداشت وباخود یار ویاور کردانید وبااهل ایمان دشمن همي ساخت چنانکه رسول خداي صلی‌الله علیه وآله وسلم ازحال ایشان خبر داد وبا عماربن یاسر فرمود ترا کروهي باغي وسر کش بخواهند کشت توایشان رابه‌بهشت خواهي خواند وایشان بدو زخت دعوت خواهند کرد وانجمله همه براي آنست که حطام اینجهان زشت فام را اختیار خواهند کرد وبآخرت کافر بخواهند شد و ار ربقهٔ اسلام سر بیرون خواهند وخونیرا که خداي حرام کرده حلال خواهند ساخت چنانکه در فتنه او در راه غوایت وضلالت او چندان از مسلمانان را خون بریختند که از حد شمار بیرون بود ومعاویه آن چند که توانست در عداوت با حضرت باري مجاهدت ودر عصیان ایزد سبحان اجتهاد ودر ابطال احکام یزدان کوششها نمود وبر خلاف دین خداي کار کرد وهمي خواست رایت ضلالت افراشته ودر فش هدایت نکونسار باشد لا کن هیچ یك بروفق آرزوی او نشد وبجمله بعکس افتاد وجز وزر ووبال را حمال نشد وآنخونها وآنچه پس از آن ریخته شد وهر سنتي نا پسندیده که بکذاشت وپس از وی بماند کناهش و کناه هر کس که بدان عمل کرد بروی بار شد هر کس مرتکب حرامي شد مباح شمرد وحقوق‌را از اهلش باز داشت بآمال واماني این کس جهان‌فاني فریفته شدواز اینکه روزي چند مهلت یافت مغرور کشت وبچنك دیو شقاق ونفاق مزدور شد و جماعتي از اخیار صحابه وتابعین واهل فضل ودین را مثل عمرو ابن الحمق خزاعي و حجر ابن عدي کندي را بامید استحکام امر دولت وملك و غلبه بکشت وبسبب اینکار لعنت خداي بروی واجب شد واز پس انجمله زیاد ابن سمیه را برادرخویش خواند وبا پدرش منسوب داشت با اینکه خداي تعالی میفرماید ایشان را با آباء

خویش نخوانید چه در حضرت خدای اقدس است ورسولخدای صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید ملعونست کسیکه بغیر پدرش خوانده شود یا بغیر موالی خود انتمی جوید وفرمود ولد منسوب بفراش است وزناکار را سنك بهره است اما معاویه با حکم خدا ورسول صلی الله علیه وآله وسلم مخالفت ورزید وجهاراً ولد را از برای غیر فراش وحجر را از برای غیر زانی مقرر داشت وبدان ایندعوت محارم خدای ورسول اورا در بارهٔ ام حبیبه خواهرش که زوجهٔ رسولخدای وام المؤمنین بود ودر غیر او از دیگر نسوان یعني دیگر زنان خاندان خود حلال شمرد و روی وموی ایشان را بر دیدار نامحرم روا دانست با اینکه خدای حرام ساخته و بدین سبب نزدیك آورد آنچه را که خدای دور داشته وخللي در دین وتبدیلي در اسلام افکند که مانند این روي نداده است یعني بعد از آنکه زیاد را از پدر خویش وبرادر خود شمرد لابد از زنان خاندان وخواهران او که بدو محرم بودند وروي وموی از وی پوشیده نمیداشتند وچنانکه با محارم خود شایسته است از او دور نمیگرفتند از زیاد نیز خویشتن را پوشیده نمیساختند وخواهرش ام حبیبه ام المؤمنین از وی پوشیده نبود ومعاویه چنین خللي عظیم در اسلام در افکند وبر خلاف حکم رسولخدای وخدای رفتار نمود وحرام ایشانرا حلال ودور ایشانرا نزدیك ساخت واز آنجمله برگزیدن معاویه است پسرش یزید شراب خواره هوا پاره را براي خلافت عباد با اینکه همیشه در سکر وخمار وقمار وشکار ویوز تازی و بوزینه بازي وانواع فجور بود وبقهر وغضب وسطوت وبیم دادن وتهدید ورهبت مردمانرا به تبعیتش ناچار ساخت با اینکه از مراتب سفاهت ورهق وخبث و سکرات وضلالات وفجور وکفر یزید آگاه بود وچون آن خبیث بر بارهٔ سلطنت استوار بنشست در طلب خون مشرکین کمر بست ودر وقعهٔ حره چنان آشوبي

(در)

در افکند که اشنع از آن در اسلام دیده نشد وافحش از آن شنیده نکشت وبریختن خون چنان مردم وخرابی چنان شهر بر آتش درون آب بفشاند وکمان همي برد که از اولیای خدای انتقام خود بکشید وخون دشمنان یزدانرا باز طلبید وکفر وشرك خویش را آشکار نمود وهمي کفت کاش اشیاخ من بودند وچنین روز را میدیدند واین سخن آنکس باشد که هرکز بخدای ودین خدای باز کشت نجوید و برسولخدای صلی الله علیه وآوسلم وکتاب خدا وایزد تعالی وآنچه از جانب خدا رسیده ایمان نیاورده باشند وبر اینجمله قناعت نکرد وبکناهی عظیمتر و کفری بزرکتر پای نهاد وخون حسین ابن علی علیهما السلام را بریخت باینکه مکانت ومنزلت آنحضرت در خدمت رسولخدای صل الله علیه وآله وسلم و رتبت آنحضرت در دین وشهادت دادن رسولخدای در حق آنحضرت وبرادرش کهسید جوانان بهشت هستند بروي پوشیده نبود واین کناه عظیمرا محض جرئت وجسارت در حضرت احدیت و کفر آوردن بدین خدای وعداوت بارسول ومجاهدت با عترت رسول وخوار داشتن آنچه را حرام داشته وحرمت بر آن نهاده بودبورزید کوئی جماعتي ازمردم بیدین ترك ودیلم را میکشت واز خشم خدای نمیترسید وسطوت خدایرا مراقب نبود اما خدا رشتهٔ عمرش را ببرید واصل و فرع نهال وجود نا مسعودش را خبیث وپلید ساخت وآنچه بدستش اندر بود مسلوب داشت وبعذاب وعقوبتي که سزایش بود دو چار کشت وچون حال ملعون بانعقام بیوست نوبت با بني مروان افتاد کتابخدای واحکام خدای را دیکر کون وحدود آلهي را معطل ساختند واموال مسلمانان را بمیل خود درمیان خود قسمت کردند وخانهٔ خدای را ویران نمودند وحرام اورا حلال کردند وبرخانهٔ خدا منجنیق ها نصب کردند وسنك وآتش بباریدند واز سوزاندن وویران کردن

بيت الله ومباح ساختن آنچه را خداى حرام كرده وانهتاك پردهٔ حشمت اهل
الله وبكشتن وبشكنجه در آوردن انان راكه خداى ايمن داشته پرهيز نكردند و
همي بظلم وستم و كفر وشقاق روزگار نهادند تا نوبت عقوبت ايشان فرا رسيد و
بعذاب يزدان دوچار آمدند خداى ريشهٔ ايشان را بر كند وجماعتي از عترت
رسول واهل وراثت آنحضرت را يعني بني عباس را بر انگيخت تا بر قانون اسلاف
مؤمن خود آباء مجاهد خود كه با آباء كافرين ايشان مجاهدت كردند همچنان با اين
اخلاف ناستوده جهاد ورزيدند وخون ايشانرا كه در آنحال مرتد بودند بريختند
چنانكه از نخست نيز با اباء ايشان همان معاملت كردند وخداى ريشهٔ مردم ستمكار
را از ميان بر كند وسپاس مخصوص خداوند عالميان است ايها الناس همانا خدايتعالى
فرمان نهاد وحكم فرمود تا اطاعت كنند ومعمول بدارند خداى ميفرمايد
بدرستيكه خداوند لعن فرمود كافرين را وآتشي سوزان براى ايشان آماده ساخت
ونيز ميفرمايد واتباعت را خداى لعنت ميكند ولعنت كنند كان لعن ميكنند پس
شما ايردمان لعن كنيد كسي را كه خداى ورسولخدايش لعن فرمود وازكسيكه
قرب پيشگاه احديت را جز بنفارقتش ادراك نتوانيد دوري وجدائي گيريد بار
خدايا ابو سفيان ابن حرب ابن اميه ويزيد ابن معاويه ومروان ابن حكم وفرزندان
وفرزند زادگان اورا لعن كن بار خدايا پيشوايان كفر وپيش روان ضلالت ودشمنان
دين وآنانرا كه با پيغمبر جهاد ميجويند واحكام را معطل ميخواهند وكتابرا مبدل
ميكردانند وخون حرام راحلال ميشمارند لعنت فرست بار خدايانا بسوى تو بيزارى
ميجوئيم از دوستي با دشمنان تو واز اغماض ورزيدن در حق اهل معصيت تو
چنانكه تو خود ميفرمائي تي يابي قوميرا كه بخداى وسراي آخرت ايمان داشته
باشند كه با دشمنان خداي ورسولخداي صلى الله عليه وآله وسلم دوستي بورزند

ایمردمان حق را بشناسید تا اهل حقرا بشناسید ودر سبل ضلالات تامل کنید تا آنکس را که در آنراه کام میزند شناخته دارید و در آنجا که خدای شمارا باز داشته توقف کنید وبآنجا که نافذ خواسته چنان باشید وآنچه امیرالمؤمنین علیه‌السلام مي فرمايد چنان کنید تا توفیق شما وهدایت شما را در حضرت خدای خواستار شود چه خدای اورا کافی است وتوکاش برخدای است معلوم باد چون دانشمندان بصیر ونکرندکان خبیر را بر چنین مکتوب که بهمه جهته از طریق اهل سنت وجماعت رسیده است وقوف افتد آنچه ببایست مکشوف داشت بجمله ماخوذ افتد وچون بر آن مساوی که در مطاوی مکتوب ابو بکر خوارزمي که صاحب رسائل معروفه واز فضلای مورخین وخواهر زادهٔ ابو جعفر طبرسي مورخ مشهور وازاین رویش طبرخزي خوانند واین مکتوب را باهل نشابور مسطور داشته بنکرند بر مثالب جماعتي از ظلمه از ابتدای اسلام تا آنزمان اطلاع اجمالي حاصل نماینـد وفهرست سیئات اعمال آنمردم نکوهیده خصال را چنانکه تمثال را در مرائي مصقول در یابند وچون اینرساله بس مفصل ومطول است ودر کتاب مستطاب شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشورا از تالیفات رشیقه وتعیقات رفیعهٔ حبر علام بحر قمقام مقتدی الا نام علامة الفقهاء العظام حاوی المعقول والمنقول جامع الفروع والاصول الفاضل الا لمعي والکامل اللوذعي والعامل الا ریحي جناب مستطاب قدوسي خطاب مجتهد العصر والزمان حجة الاسلام الحاج میرزا ابو الفضل الطهراني جعله الله تعالى ثانیه خیرا من الاول وثالثه خیرا من الثاني که در زمان شاهنشاه شهید سعید ساکن فرادیس نعم ذوالقرنین اعظم ناصر الدین شاه انار الله برهانه وانیزمان شرافت توامان جاوید بشیان امور امامت جماعت وتدریس وتعلیم اجلهٔ طلاب فضائل مآب و تزئین منبر ومحراب مدرسه ومسجد مبارکهٔ جـدید البنای ناصری دار الخلافـهٔ

طهران بوجود ايشان راجع است بتمامت مسطوراست در اينجا بآنجا قناعت رفت وبهمين اشارت كفايت جست وسبط ابن جوزي در تذكرهٔ خود در ذيل احوال يزيد پليد عليه اللعنة ميفرمايد علماي سير از حسن بصري روايت كرده اند كه كفت (قد كانت في معاوية هنات لولقى اهل الارض ببعضها الكفاهم وثوبه على هذا الامر واقتطاعه من غير مشورة من المسلمين وادعاءه زيادا وقتله حجر بن عدي واصحابه وتوليته مثل يزيد على الناس (يعنى در وجود نا محمود معاويه آنچند خصال نكوهيده واوصاف بدو ناخجسته بود اكر با برخى از آنجمله با جملهٔ مردم جهان همعنان شدي بتمامت را كفايت كردي يكى تاختن وبر جستن وچنك در انداختن بر امر خلافت وبهرهٔ خويش كردانيدن بدون مشورت كردن با مسلمين بود و ديكر برادر خواندن و ملحق كردانيدن زياد ابن ابيه را با خودش ديكر ارتكاب قتل حجر بن عدى واصحاب او بود وديكر توليت دادن مانند يزيد كافر پليد فاسق را بر امور مسلمانان است ونيز حسن كويد معاويه (لولا هواى فى يزيد لا بصرت رشدى) اكر نبودي كه بسبب حب يزيد عقل را ذليل ديو نفس نمودم رشدخويش را ميديدم يعنى ميدانم بعلت ولايت عهداودرتيه ضلالت وغوايت ابدى دچار شدم لاكن محبت او بار تكاب چنين معصيت وعقوبت وهلاكت و عذاب ونكال جاويد دچارم آورد ونيز نوشته است كه جدم ابو الفرج در كتاب الرد على المتعصب المانع من ذم يزيد ميكويد مردى از من سؤال كرد در حق يزيد بن معويه چكوني كفتم آنچه در اوست براىش كافى است كفت آيا لعنش را جايز ميشماري كفتم علماي باورع روزكار مثل احمد بن حنبل تجويز كرده اند و ابن حنبل در حق يزيد ومثالب او چيزها ياد كرده است كه يزيد عليه اللعنه است وقتي از احمد ابن حنبل پرسيدند يزيد ابن معاويه چكونه است كفت يزيد همانكس

(باشد)

باشد که کرد آنچه را که کرد گفت چه کرد گفت مدینه را ویران نمود گفت
میشاید از وی روایت حدیث نمود گفت نباید کرد وهیچ غرامتي در اینکار نیست
وبراي هیچکس سزاوار نباشد که از وی حدیثی را بر نکارد وهم از صالح بن احمد
ابن حنبل مرویست که گفت با پدرم گفتم جماعتي مارا بدوستي یزید نسبت دهند
گفت اي پسرك آیا تواند بود که کسي با خداي ایمان داشته باشد ویزید را دوست
بدارد گفتم پس از چه روي لعنتش نکنی گفت اي پسرك من هیچ بدیدي من
چیزیرا لعن کنم ای پسرك از چه روی کسي راکه خدایتعالی درکتاب خودش بدو
لعن کرده لعن نکنی گفتم در کدام جای خدایتعالی یزید را لعن فرموده گفت در
این آیهٔ شریفه (فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الا رض وتقطعوا ارحامکم
اولئك الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم) آیا فسادی عظیمتر از قتل حسین
ابن علی علیهما السلام هست قاضی ابو العلي کتابي در بیان احوال آنانکه استحقاق
وشایستکی لعن را دارند مرقوم داشته ویزید را در جمله ایشان یاد کرده است و
هم کوید آنکس که لعن یزید را تجویز نمیکند یا از عدم علم باینمقام است یا منافق
است وهمیخواهد که مردمانرا بوهم در افکند وبسیار افتد که مردم بیدانش و
جاهل باینکلام رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم (المؤمن لا یکون لعانا) مغرور
میشوند و کمان میبرند که شخص مؤمن نباید کسي را لعن کند لا کن اینکلام
مبارك در حق کسي ومحمول برکسي استکه مستحق لعن نباشد واورا لعن نمایند اما
اکر استحقاق داشته باشد ببایدش ملعون شمرد واکر باینکلام حضرت خیرالانام
استناد جویند که میفرماید (اول جیش تغز والقسطنطنیة مغفور له) یعني اول
سپاهیکه بامردم قسطنطنیه جنك نماید آمرزیده میشود ویزید اول کسي است که
این غزو نهاد در جواب کوئیم هم رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم بفرمود

(لعن الله من اخاف مدینتي) وخبر آخر ناسخ اولست وهم کفته اند مقصود ابو ایوب انصاري است چه آنجناب در جملهٔ انلشکر بود که بغزو قسطنطنیه برفتند و مقام ننك وعار وعیب وشنار یزید زشت باینـدر جه است که ما نـند ابو العلی معری که در دین خود متهم است این شعر در حق او کوید وخلافت اورا نکرهیده وتا صواب شمارد

اری الایام تفعل کل نکر * فما انا فی العجائب تستزید
الیس قریشکم قتلت حسینا * وکان علی خلافتکم یزید

میکوید چون جـدم ابو الفرج در منبر بغـداد در حضور ناصر خلیفه واکابر علماي عصر یزید را لعن فرستادتني چند از جفات جهال از مجلسش بر خواستند جدم فورا این آیت تلاوت کرد (الا بعداً لمدین کما بعدت ثمود) ونیز جماعتي از جدم پرسیدندحالات یزیدچکونه است کفت چه میپرسیدومیکوئید در حق مردیکه سـه سال سلطنت کند اول حسین علیه السلام را بکشد ودر سال دوم مـدینه را بقتل وغارت در آورد ودر سال سوم مجانیق بر کعبه بر کشد وویران بکرداند کفتند چنین کس را لعن کنیم کفت پس یزید را لعن کنید وهم جدم کوید آنانکه عشری از اعشار افعال نا بهنجار یزید را مرتکب نشده باشند در اخبار واحادیث ملعون واقعشده اند ویزید جمله آن افعال را که موجب لعن است بعلاوه قتل حسین وبرادران واهل آنحضرت ونهب مدینه وهدم کعبه وانشاد آن اشعار یکه بجمله بر فساد وعقیدت وکفرش بر آن قاطع است مرتکب کردیده است راقم حروف کویدیاباید هیچ موجودیرا از ابتداي آفرینش تا ساعت بر انکیزش ملعون نشمرد واین نیز با آیات قرآني واخبار آسماني واحادیث مرویه مخالف است واکر باید

(جنس)

خبس لعن را موجود و موجود را برای صحت وجود لعن ملعون قائل گردید ناچار یزید پلید
در چنین میدان که متاعش لعن خواهد است صاحب رات خواهد بود چه لعن جز
سبب معاصی کبیره و مخالفت با خدا و بیرون ناختن از دین وار تکاب اعمال و
اعمالی که از قانون دین بیرون است صادق نیاید واکر سکرند یزید پلید را آن
شقاوت و فسادت و غوایت وضلالت است که در هیچیك از این معاصی وافعال
از هیچ مرتکبی شر مسار نیست بلکه اکر ابلیس را از نوع بنی بشر و تمامت
عاصیان طبقات امم را با روز محشر بیکجای فراهم کردانند واعمال نکوهیده هریك
را که مستحق لعن خواهد بود بر شمارند این پلید عنید از هیچیك بی بهره نیست
بلکه در هریك با هریك ادعای تقدم و پیش تازی و کردن فرازی خواهد کرد فلعن
الله یزید و علی آل یزید و در رساله صبان از حافظ بن حجر از علی علیه السلام از
رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم مرویست (قاتل الحسین فی تابوت من نار
علیه نصف عذاب اهل الدنیا) وهم از ابو عبیده رسول خدا منتهی میشود (لا یزال
امر امتی قائما بالقسط حتی یکون اول من یثلمه رجل من بنی امیه یقال له یزید) و
میکوید با بر امام احمد امور صریحه که از یزید نمایش کرفته و بر کفر او دلیل
است ثابت نمی شد بکفر او تصریح نمیکرد ومانند ابن جوزی وغیر از وی باوی
موافقت نمیکردند ولاکن در فسق او تمامت علما اتفاق دارند و بر کروهی از
علما بر لعن او تجویز کرده اند وپارهٔ که لعن اورا واجب نمی شمارند نظر بحقیقت
لعن دارند که بمعنی طرد از رحمة الله است واین درحالیست که ندانند در حالت
مرك كافر مرده است مثل ابی جهل وامثال او اما جواز لعن آنکس که حسین
علیه السلام را بکشته یا امر بکشتن آنحضرت کرده باشد یا تجویز نموده یا بآن امر
راضی باشد بدون اینکه نام نمایند که این لعن بآن معنی مذکور است متفق علیه

است وجای تشکیك نیست چه در چنین مقام معني لعن محمول بر امانت وطرداز مواقع کرامت است نه حقیقه لعن که طرداز رحمت خداوند باشد راقم حروف کوید ملعون بودن یزید پلید همین معنی حقیقي لعن سهل تر است از این عمل او که خود اهل سنت وجماعت در عظمت مقتول آنکونه اخبار واحادیث موثقه مذکور میدارند ومیکویند در این واقعه آفتاب منکسف شد وستارکان آسمان مانند شب هنکام در نیمهٔ روز نمایان شدند وآفاق آسمان تا شش ماه سرخ کردید ومانند خون نمود وحمرتیکه در شفق افتاد از اثر این قضیهٔ هایله بود وقبل از قتل آنحضرت این اثر نبود وحکمتش این است که چون غضب خون را بحرکت و هیجان میآورد از اینروي درچهره حمرتي پدید میکردد چون خدایتعالی از جسمیت منزه است از اینروي تاثیر غضب او بر قاتل حسین بحمرهٔ افق افتاد ونیز سایر علامات آسماني وزمیني وانقلابیکه در اجزاي آفرینش نمایش کرفته مذکور مینماید انکاه در جواز لعن آنکس که مرتکب چنین فعلي قبیح وعظیم کشته و خدایرا باینذرجه در اینذنیا بخشم آورده وفرزند کسي را که خود قاسم جنت و دوزخ است بقتل آورده است در مقام تامل واجتهاد بر میآیند با اینکه روایت صریح رسیده است که قاتل انبیاء توبه اش مقبول نیست والبته کسي که توبه اش پذیرفته نشود از رحمت خداوند مطرود است وامام حسین علیه السلام نیز مقامش با ایشان مساوي بلکه بر تر است در کتاب ریاض الاحزان از تاریخ محمد نحوي مسطور است که عبد الرحمن ابن برثن را عبید الله ابن زیاد ستم رانده بوداو بدرکاه یزید بن معاویه روی نهاد تا داد خواهی کند ویکسال در پیشکاه یزید اقامت کرد وبدو دست نیافت ناچار عزیمت بر مراجعت بر بست وچون در پارهٔ بیابانهای شام در آمد ناکاه سکی باقلادهٔ طلا نمودار شد که بخیمهٔ در آمدوي نیز

(روي)

روی بخیمه نهاد ومردیرا بر مرکبی بدید که همی بر جهاند چون عبد الرحمن را نگران شد ازکلب سؤال کرد کفت آری باین خیمه اندر شد آسوار بدآ سوی راهسپار شد وآنسك را بکرفت وبا عبد الرحمن کفت آیا جرعهٔ آب داری پس طرفی از آب بدو بداد آنسوار سکرا آبداد وهم اندام سکرا هفت مرتبه با آن آب بشست وآنچه از آب در طرف بماند خود بیاشامید آنکاه با عبد الرحمن کفت ترا در اینجا چکار است کفت این فاجر عبید الله زیاد با من طلبی برانده بود وبدرکاه این فاسق یزید روی نهادم تاشکایت کذارم ویکسال اقامت کردم وبدو دست نیافتم وایلك خائب وخاسر باز میشوم کفت هیچ میخواهی مکتوبی در سفارش تو بابن زیاد نبویسم چه بامدش صداقتی بکمال است پس مکتوبی در هم آورد وعبد الرحمن نزد ابن زیاد شد وبدو بداد ابن زیاد همی بخواند کاهی بخندید وکاهی دیکر کون کردید آنکاه با عبد الرحمن کفت هیچ میدانی این مکتوب را کدام کس بنوشته هماما این نامهٔ امیر المؤمنین یزید ابن معاویه است و بار نموده است که تو اورا ومرا دشنام دادی وهم بفرموده است که داد تو باز دهم وچنان کردم که او فرمود وهم در ریاض الاحزان مسطور است که یکی روز دوتن شاعر از شیعیان حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام در مجلس یزید حاضر شدند وهر دو را یزید میشناخت وبا ایشان کفت هر یك از شما شعری در حق علی علیه السلام بدون فکر وتامل بکوید ایشان کفتند باید آنکس که مارا این فرمان کرده دراین امر بدایت کند یزید بدون تامل وفکر ودرنك این شعر فورا انشاء نمود

خیر البریة بعد احمد حیدر ٭ والناس ارض والوصی سماء

پس یکی از آن دو شاعر این شعر را بخواند

ومناقب شهد العدو بفضلها ٭ والفضل ما تشهد به الاعداء

وآن دیگر این شعر قرائت نمود

کلیحة شهدت لها ضرآئها ٭ والحسن ما شهدت به الضرآء

واین شعر که یزید گوید نه از روي عقیدت اوست بلکه از راه عادت شعراء است.
چنانکه این آیهٔ شریفه (والشعرآء یتبعهم الغاون الم تر انهم فی کل واد یهیمون وانهم یقولون مالا یفعلون) بر اینجمله شاهدو سب نمودن آن ملعون حسین را وپدرش علیهما السلام بر این مطلب کاشف است بلکه این نیز معجزهٔ امیر المؤمنین علیه السلام است که چنین منقبتی بر زبان چنین بي سعادتي مذ کورٌ میآید واز این پیش داستان شکار یزید واعرابیرا در کتاب احوال حضرت امام محمد با قر واین شعر یزید را وانتحالرا در کتاب احوال امام زین العابدین علیهما السلام مسطور داشتیم ابو الفرج ابنٌ الجوزي گوید چون عباس ابن عبد المطلب در روز بدر اسیر شد ورسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم ناله اش را بشنید در آن شب نخفت پس چگونه خواهد بود حالت آنحضرت چون اینن حسین علیه السلام را بشنود ورسولخداي قاتل حمزه را نتوانست دید چگونه تواند دید آنکس را که سر مبارك حسین سلام الله علیه را از تن برید وبقتل آنحضرت واسیر کردن اهل بیت آنحضرت وسوار کردن بر اقتاب شتران بي غطاء ووطاء وخود را مسلمان خواند نگران شود ابراهیم نخعی گوید سوگند باخداي اگر در زمرهٔ آنان بودم که بقاتلت حسین رهسپار شدند واز آن پس خدای مرا بیامرزیدی وبجنت در آوردی شرم میگرفتم که بر رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم بگذرم وآنحضرت بر رویم نگران آید وهم احمد ابن حنبل گوید اگر صحیح باشد که یزید این شعر لیت اشیاخي تا فاعتدل را قرائت کرده باشد همانا بخداي ورسولخداي کافر است که در این اشعار بر قتل کفار بدر اندوه و افسوس خورده وبقتل آنگروه خشنود نبوده

وفرمان خداي را در بارهٔ آنان و كردار رسول را در جهاد با آنان منكر شمرده وقتل حسين عليه السلام را بصواب خوانده وبا قتل كفار معادل ويكسان دانسته با اينكه خداي ميفرمايد (لايستوى اصحاب النار واصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون) وآيا اينكونه كلام وعقيدت جز از درار تداد از دين شمرده ميشود (فلعنة الله على الظالمين الذين بدلوا نعمة الله كفراً واحلوا قومهم دارالبوار جهنم يصلونها وبئس القرار) واز آن بر افزون يزيد براين شعر نيز بيفزود وكفت لست من خندف ان لم انتقم ... تا ولا وحي نزل مجاهد كويد اين سخن كسي است كه در دين منافق باشد ودر قرائت اين اشعار بعضي را عقيدت بر آنست كه يزيد در آن هنكام كه خبر وقعه حره وقتل مردم مدينه را بشنيد فروخواند وپارهٔ كويند چون سر مبارك امام حسين وعيال آنحضرت عليهم السلام را در مجلس آن ملعون حاضر كردند بخواند وميتواند بود كه در هر مقام قرائت كرده باشد ونهايت امر اين است كه بعضي را در مجلس اول يعني در اظهار مسرت از وقعهٔ حره وبرخيرا در انتقام تمثل نموده وخود نيز از نتايج طبع خود افزوده باشد چنانكه اكر در كتب مقاتل وتواريخ بدقت بنكرند مكشوف خواهد كشت در كتاب بحر المصايب مسطور است كه در كتاب نورالعين فى مشهد الحسين صلوات الله مرقوم است كه يزيد پليد جامهٔ سرور برتن بيار است وبرتختكاه سلطنت برنشست ومجلس لهو لعب وعيش وطرب بيار است وساقيان سيم ساق جام مي بكردش در آوردند وهيچ عملي از فسق وفجور وكناهي از صغيره وكبيره بجاي نكذاشت ويكسره باسرور وفرح وشادي وغرور بپاي برد واز روي نشاط بانشاد اشعار پرداخت وبادف وطنبور همي فرو خواند

ار آك طرو باذا شجى وترنم ☆ تطوف باكناف السحاب المخيم

١ * فما هـذه الا سبحية مغرم
فان اقا الى ربة الحمى * وتهوى بسكان الخيام فنعم
فقم واسقني كاسات خمر وغزلي * بذكر سليمى والرباب وزمزم
واياك ذكر العامرية انني * اغار عليها فى فم المتكلم
اغار على اعطافها من ثيابها * اذا وضعتها فوق جسم منعم
واحسد اقداحا تقبل ثغرها * اذا وضعتها موضع اللثم بالفم
ولولم يمس الارض فاضل ذيلها * لما جاز عندى بالتراب التيمم
يتيه على الدنيا اذا هى اقبلت * فتنزهو على البدر المنير فيظلم
خذوا بدم ذات الوشاح فانني * رايت بعينى في انا ملها دمي
ولا تقتلوها ان ظفرتم بقتلها * ولكن سلوها كيف حل لها دمى
ولا تحسبوا انى قتلت بصارم * ولكن بلحظ قد رميت باسهم
وقولوا لها انى قتيل صدودها * قتيل الهوى والشوق ان كنت تعلمى
اقول لنفسى والا ناء كثيرة * تمسك بذيل العامرية والزم
الم تر ان البحر مآء باسرها * ولكن مآء البحر ليس كزمزم
لها حكم لقمان وصورة يوسف * ونغمة داود وعفة مريم
ولى ضر ايوب ووحشة يونس * واحزان يعقوب وحسرة ادم
فلما تلاقينا وجدت بنانها * مخضبة تحكى عصارة عندم
فقلت خضيب الكف بعدى واهكذا * يكون جزآء المستهام المتيم
فقالت والقت بالحشا لاعج الاسى * مقالة من فى الحب لم يتكلم
وحقك ما هذا خضاب خضبته * فلا تك فى البهتان والزور متهى
ولكنني لما رايتك راحلا * وقد كنت لى زندا وكفا ومعصم

(بكيت)

بكيت دما يوم النوى فحويته * بكفى فاحمرت بنانى من دم
فقبلتها الفا وبت ضجيعها * حلالا ولو كانت على محرم
ومما شجانى اننى بت راقدا * وعال كاسات الكبرى بالترنم
فلو قبل مبكاها بكيت صبابة * بسعدى شفيت النفس قبل التندم
غزالية العينين مكية الحشا * عراقية الاطراف طائية الفم
ولكن بكت قبلى فهاج لى البكا * بكاها و كان الفضل للمتقدم
قرات كتاب الله حتى حفظته * فما عندنا وجه المليح محرم
فكيف حرام لثم بيضا غريزة * تصيد بعينيها فؤاد المتيم
سئلتك بالبيت العتيق المحرم * بحق المنى والمشعرين وزمزم
فان حرم الله الزنا فى كتابه * فما حرم التقبيل فى الخد والفم
يونس لما كان فى بطن حوته * وقد كان فى قعر من البحر مظلم
سيعلم خلق الله انى احبها * كحب النصارى للمسيح بن مريم
مدام كثير فى اناء كفضة * وساق كبدر والندى كانجم
وشمسة كرم برجها قعر دنها * ومشرقها الساقى ومغربها فم
لها حبب من فوق شباك فضة * كسكة دينار على صرف درهم
اذا افرغت من دنها فى انائها * حكت نفرا بين الحطيم وزمزم
فقبلتها الفا وعضيت خدها * وسوغت شهدا من رضاب ومن فم
فان حرمت يوما على دين احمد * فخذها على دين المسيح بن مريم
ولا تدخر يوم السرور الى غد * فرب غد ياتى بما ليس يعلم
الا ان هذا العيش ما سمحت به * صروف الليالى والحوادث نوم
على جانب الزوراء فى الشام خيمة * اطال وقوفى عندها والتالم

معلوم باد در نسخهٔ منطبعهٔ نور العین که اکنون در دست است این اشعار واین حکایت مسطور نیست تواند بود که از نسخ خطی غیر منطبعه نقل شده باشد یا صاحب بحر المصائب در کتابی دیگر دیده وبروی مشتبه بوده وگمان برده است که درکتاب نور العین مسطور است اما پارهٔ از این اشعار در بعضی کتب مثل مستطرف واخبار الدول وغیر هما مذکور است واین دو شعر که در کتب اخبار نگارش رفته بعلاوهٔ این اشعار است

اقول لصحب ضمت الكاس شملهم ٭ و داعی صبا بات الهوی یترنم
خذوا بنصیب من نعیم ولذة ٭ فکل وان طال المدی یتصرم

واین دو شعر در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه درذیل بیان احوال یزید مسطور گردید و در حدیقة الا فراح مسطور است که یزید لعنة الله علیه با پدرش معاویه شکایت نوشت که هیچ توانائی ندارد که شب و روز ساعتی از شرب شراب فراغت جوید تا بآن مقدار که یکماه ودو ماه بر میگذرد که چنان مست طافح واز خویش بخویش است که بمهام مسلمانان نمی تواند رسید معاویه این اشعار را در جواب یزید بنوشت ٭ انصب نهارا فی طلاب العلی واصبر علی فقدلقاء الحبیب ٭ حتی اذاللیل بدا مقبلا ٭ واکتحلت بالغمض عین الرقیب فبا در اللیل بما تشتهی ٭ فانما اللیل نهار الا ریب ٭ کم من فتی تحسبه نا سکا یستقبل اللیل بامر عجیب ٭ ولذة الا حمق مکشوفة ٭ یسعی بها کل عدو رقیب آن پیر مجرب پسرش یزید را از این اشعار بیدار میکند وباز مینماید که روز از بهر کسب هنر ودر یافت معالی ومفاخر است باید بر مفارقت حبیب صبر کرد واز اینجمله نصیب برد چون شب بر سر دست بر آید وچشم رقیب در خواب رود نوبت نوشیدن شراب وبوئیدن زلف پر پیچ وتا بست چه بسیار مردم نا سك

(هستند) .

هستند که چون شب در آید براه دیکر تا هجند و مر دم دیکر احمق که ملاحظهٔ
وقت ومقام ننمایند کرفتار همز وغمزا نام میشوند چون یزید این اشعار بشنید
بدستور پدر کهن روز کار کرد صاحب حدیقه الا فراح میکوید تا چند لطیف
است این خطاب که از قلبي شفیق براي چنین فاجر صادر شده وباطن خود را باز
نموده است وبعد از این بیان در جواز بلکه وجوب لمن آنملعون شرحی مرقوم
میدارد وراقم حروف در ذیل مجلدات مشکواة الا دب واحوال جعفر بر مکی و
نصائح یحیي شرحي بهمین تقریب مسطور داشته است والله اعلم ودیکر در ضمن
آنحکایت که شیخ مفید در کتاب مثالب ونیز در کتاب معالم الزلفي وبعضي کتب
دیکر از ابو محمد عبد السلام ابن رغبان شاعر مشهور بدیك الجن با هارون الرشید
خلیفهٔ عباسي مذ کور نموده اند مسطور است که چون در ذیل مکالمات دیك الجن
از کلمات کفر آمیز ولید ابن یزید ابن عبد الملك ابن مروان درمیان آمد هارون
کفت خدای لعنت کند ولید را که نه بصانعی ونه ببعثي ونه بنبوتي قائل ومقر
بود آیا میداني که این ملعون این مضمون ومذهب را از کجا ما خوذ داشته دیك
الجن کفت میدانم اما اکر امیر المؤمنین مرا بر جان واهل ومال زینهار دهد ونیز
ضمانت فرماید که جایزه بمن عطا فرماید معروض میدارم رشید انکشتري خود را
که نشان زنهار بود بدو سپرد دیك الجن کفت یا امیر المؤمنین ولید ابن یزید از شعر
عمر ابن سعد علیه اللعنه ما خوذ داشته است

فو الله لا ادری واني لصادق • افکر فی امری علی خطرین

الی آخر الا شعار المشهوره که بر کفر او دلالت دارد رشید کفت خداي لعنت
کند ابن سعد را که بر صانع وبعث ونبوت اقرار نداشت هیچ میداني که ابن
ملعون این مضمون را از کدام کس اخذ کرده است دیك الجن کفت از این شعر

يزيد بن معاوية ابن ابي سفيان عليه اللعنه هارون كفت مكر يزيد چه كفته است
ديك الجن كفت كفته است اين اشعار را

علية هانى ناولينى واعلنى * حديثك انى لا احب التناجيا
حديث ابى سفيان لما سمى به * الى احد حتى اقام بواكيا
فرام به امرا علينا ففاته . وادركه الشيخ اللعين معاربا
فان مت يا ام الحمير فانكحى . ولا تاملى بعد المدات التلاقيا
فان الذى حدثت عن يوم بعثنا * احاديث زور تترك القلب ساهيا
ولولا فضول الناس زرت محمدا * بمشمولة صفراء تروى عظاميا
ولا خلق بين الناس ان محمدا * تبوء قبرا بالمدينة ثاويا
وقد ينبت المرعى على دمنة الثرى * له غصن من تحته السر باديا
ويفنى ولا يبقى على الارض دمنة * وتبقى حرارات النفوس كما هيا

رشيد كفت لعنة الله على يزيد ابن معاويه كه بخالق وبعث ونبوت اقرار نداشت الى آخر الحكاية وچون راقم حروف در ذيل مجلدات مشكوة الادب ايندا ستان را در ترجمهٔ احوال ديك الجن مفصلا مرقوم داشته است در اينمقام بآنچه محل استشهاد است قناعت ورزيد ونيز پارهٔ از اين اشعار دركتاب احوال حضرت امام زين العابدين عليه السلام در ذيل احوال يزيد عليه اللعنة مسطور است همانا اكر بخواهيم مثالب وفضايح اين ملعون پليد را اكرچه همهٔ از روايات اهل سنت وجماعت هم باشد بيك جاي بر نكاريم كتابي حجيم ودفتري عظيم وكدا زنده تر از نار جحيم خواهد كشت لهذا بر اين مختصر كه در اينجا ودر كتاب احوال حضرت امام زين العابدين عليه السلام مسطور كرديد كفايت جست

﴿ در بيان پارهٔ از حالات آن مخدره كبرى وصديقه صغرى در ايام توقف شام ﴾

یزید پلید که عذابش بر مزید باد با اینکه امام حسین وبرادران و فرزندان و برادر زادگان واقربا، واصحاب آنحضرت را با آن رنج وتعب مقتول وزنان وبازماندگان آنحضرت را با آن شکنج ونصب اسیر ومغلول واموال ایشان منهوب ونظام ایشان را متفرق وخیام ایشان را متحرق وخود ایشان را شهر بشهر ودیار بدیار چون اسرای زنگبار رهسپار وبا آن سر های بریده که نصب العیون ایشان با آن ذلت و صدمت جوعان وعطشان در جماعت مردمان بشهر شام در آورد همچنان از بغض وکین دیرین آسوده ننشست وبا اضغان جاهلیت بمصاحبت بنشست وتا توانست درشهر دمشق نیز دوچار مشقت ساخت گاهی در خرابه و گاهی درمجلس بداشت تامگر سقف ودیواری بر ایشان فرود آید ویکباره بهلاکت رسند ونام ونشانی از ایشان بپای نماند ومع ذلك چون اهل بیت از خراب شدن آندیوار سخن میکردند آثار خشم وستیز وکین آن لعین با تشابه آشکار بود که زندان بانها بزبان رومی اظهار استعجاب میکردند ومیگفتند عجب است که اینجماعت از فرود شدن ایندیوار بیناك هستند و حال آنکه آنچه بایشان میرسید وبامدادان جمله کیرا بخواهند ودست بگردن بسته گردن بخواهند زد سخت تر است و گاهی در مجلس خویش پردگیان واطفال اهل بیت وامام زمانرا حاضر میساخت ونرد طغیان وعصیان وتکبر وتجبر وفرعنت وملعنت میباخت وتجمل واحتشام وتفوق واحترام خویش وذات وبرگشت روزگار اهل بیت را نمودار میداشت وآل الله را درغل وزنجیر بدیدار صغیر و کبیر میآورد ومجلس خویش را بانواع ماکول ومشروب و زینت آراسته میساخت وامرای شام ودیگر بلاد را باحتشام خویش حاضر میداشت و سرمبارك امام را در پیشگاه نظر جلوه گر مینمود وپردگیان سرادق حشمت و اطفال خاندان رسالت را با نطور باندوه وحسرت مینواخت وزنان خویش را از

پس پردهٔ حشمت بتماشاي ايشان ميداشت وآنچند كه ميتوانست باز خم زبان خاطر هريك را آزرده ميساخت واگر در اواخر امر از بيم آشوب مردمان از آن باره حرون فرو مي نشست وبادل پرخون از اظهار درون عاجز ميگشت وعلى ابن الحسين عليهما السلام را برخوان مائده حاضر ميساخت آن نيز بر آزردگي خاطر مباركش مي افزود چه آنحضرت هيچ مايل نبود كه برخوان كشندهٔ پدر واقرباي خويش وچنان دشمن خونخوارهٔ بدانديش جلوس فرمايد وديدار ناخجسته وكلمات ناپرداخته اش را بنكرد وبشنود وبعلاوه آنملعون در آنحال نيز هروقت توانستي آنحضرت را از گزند زبان ملعنت نشان خويش آسوده نگذاشتي وبكنايت و اشارت وصراحت خاطر مباركش را بيازردي وباانحال معلوم است حال حضرت صديقه صغرى سلام الله عليها كه بر تمامت اهل بيت رسالت باسمت قهرى و رياست ومادري وامارت وصاحب غيرت امامت بود چيست وروزگار جماعتي كه بهترين اوقات وخوشترين ساعات ايشان وقتي باشد كه بتواند بفراغت و امنيت بزاري وسوگواري شب بروز وروز بشب سپارند چگونه خواهد بود همانا چون حضرت سيدالشهداء سلام الله عليه را در پيشگاه حضرت احديت آنمقام ورتبت پديد گشت كه ميزانش را جز خداي وشفيع روز جزاهيچكس نداند لهذا درقبول بلايا ومصائب ورزايا ونوائب نيز آنميزان واندازه را متحمل گرديد كه جز خدا ومحمد مصطفى صلى الله عليه وآله وسلم مقدارش را نداند واهل بيت آنحضرت كه سلاله سيدالمرسلين وذريه اميرالمؤمنين سلام الله عليهم اجمعين هستند نيزچوندارای مراتبي هستند كه اولاد هيچ يك از انبياء واوصياء را نبوده است بلكه اغلب انبياء واوصياء دارا نبوده اند از اينروى درآشاميدن اقداح مصائب وادراك اقسام نوائب آنگونه مشتاق بتاختند كه قصب السباق بر بودند وآنمقام دريافتند كه

جهانیان را تاقیامت در حیرت بگذاشتند بلکه اگر روز باغم واندوه بشب آوردند شب اگر ساعتی سر بخواب بردند همچنان در عالم خواب نیز بعالم مصیبت سیرهمی کردند چنانکه خواب حضرت سکینه ودختر صغیرهٔ حضرت امام حسین ووفات او در خرابهٔ شام که موافق پارهٔ اخبار زینب نام داشته ونیز دیگر خوابها که در آن اوقات دیده شد در کتب مقاتل مسطور است در کتاب بحرالمصائب مسطور است که یکی روز حضرت امام زین العابدین علیه السلام باحالی نژند وخاطری غم آکنده نشستند ناگاه زینب خاتون سلام الله علیها بیامد وسلام بداد امام علیه السلام بعلم خویش فرمود ایعمه بخواب اندر چه دیدهٔ واز مادرت فاطمه چه شنیدهٔ عرض کرد تو از تمامت علوم آگاهی وبعرض واظهار نیازمند نیستی فرمود آری چنین است ومقام ولایت همین است اما همی خواهم از زبان تو بشنوم وبرسوك پدر بنالم عرض کرد ایفروغ دیدار بخواب اندر مادرم زهرا علیها السلام را باجامهٔ سوکواری وموی پریشان نگران شدم که روی وموی مبارکش را با خون مبارك برادرم رنگین ساخته چون اینحال بدیدم خویشتن را بر پای مبارکش بیفکندم وبگریه وزاری صدای بر کشیدم واز آنحال پرملال بپرسیدم فرمود ایدختر من زینب اگر چه در ظاهر با شما حاضر نبودم لاکن در باطن هم جدا نبودم مگر نه بخاطرت اندر است که عصر روز تاسوعا که برادرت را از خواب بر انگیختی بعد از مکالمات بسیار برادرت گفت جد وپدر ومادر و برادرم بیامده بودند و چون باز میشدند مادرم وعدهٔ وصل امشب را از من بگرفت ایفروز دیدهٔ مگر شب عاشورا را فراموش کردهٔ که ناله واحسن و واحسین من بلند بود وتو با ام کلثوم میگفتی که صدای مادرم را میشنوم همانا در آن شب با هزار رنج وتعب در اطراف خیمها بر همی آمدم وناله وفریاد برمیآوردم از اینروی بود که برادرت

باتو فرمود ایخواهر مگر صدای مادر را نمی شناسی اینور دیده ای زینب مگر نه من بودم که در وداع واپسین فرزندم بازنان وروانه شدن بمیدان تیغ وسنان کوفیان خاك مصیبت برسر میکردم وچه کویم از آنهنکام که شمر باخنجر برسینهٔ پسرم جای کرفت ایزینب درآنهنکام که شمر سرمبارکش از تن جدا میکرد سرش بردامان داشتم وحیران نکران بودم که سرمبارك را برنوك سنان برآوردند ایزینب مکر من نبودم که در نظاره بودم که ناکاه آن لشکر بیداد کر از قتلکاه بخیمه کاه روی نهادند وشعلهٔ نار بکنبد دوار برآوردند ایدختر محنت پرور من ایستاده بودم که مردم کوفه باآن آشوب وهمهمه وویله ونعره بجانب خیام زنان شتابان کشتند وخیمه هارا بسوختند وغارت کردند وجامهٔ شمارا ببردند وعابد بیمار را از بستر بزمین افکندند وآهنك قتلش کردند وتو نالان و کریان ایشان را باز داشتی وشما را باآنحال بقتلکاه شهداء بکذرانیدند تمامت انجمله حتی آنچهار خطاب که درسرنعش حسین علیه السلام بکذاشتی مرابنظراندر است دلمرا کباب ودیده ام را پرآب نموده است وآنکلمات تو که با ام کلثوم وسایر اسیران مهموم بپا میرفت واز حرکت ورحیل جماعت ووداع سخن میبردی فراموش نمی شود ایزینب این خون حسین من است که برکیسوان بمالیده ودرهمه جا باشما بوده ام خصوصا هنکام ورود بشام ومجلس یزید خون آشام ورفتار و کفتار و کردار آن نابکار بدفرجام عرض کردم ایما دراز چه روی این خون را از روی وموی پاك نفرمودی فرمود ایروشنی دیده باید با این موی پرخون در حضرت قادر بیچون شکایت برم وداد خود را از ستمکاران وکشندکان فرزندم بجویم وعزا داران و کناه کاران امت جد ترا شفاعت نمایم وتورا وصیت میکنم که سلام مرا بافرزند بیمارم سید سجاد تبلیغ کنی وبکوئی که باشیعیان ودوستان برساند که در سوکواری

(وزیارت)

وزيارت روشني ديده ام حسين خود داري نكنند وسهل نشمارند بلكه شب و روز على الدوام باين عبادت وطاعت قيام واقدام نمايند تا بامداد قيامت بحسرت و ندامت كه در آنوقت سودي نخواهد داشت دوچار نشوند ونيز حالت سختي و مشقت وكرسنكي اطفال را در اوايل ورود بشام ومسكن در خرابه از اين خبر صاحب بحر المصائب تواندانست كه ميكويد از جناب سيد سجاد سلام الله عليه منقول است كه فرمود در آنهنكام كه در خرابهٔ شام دوچار آلام بوديم يكي روز نكران شدم كه عمه ام زينب ديكي براجاق نهاده كفتم ايعمه اين چه حال باشد كفت ايروشني ديده هميخواهم باينكار اطفال را خاموش كنم چه بسي كرسنه وبيقرار هستند امام عليه السلام محض ترحم مشتي از ريك بديك درافكند در ساعت هريرهٔ پاكيزه كشت ودرفقرهٔ صبيهٔ صغيرهٔ حضرت سيد الشهداء سلام الله عليهما ووفات او درخرابهٔ شام ومكالماتش با حضرت زينب ووفات او وغسل دادن زينب وام كلثوم سلام الله عليهم اورا وآنكلمات واخباركه ازآن صغيره نوشته اندكه سنكرا آب ومرغ وماهي را كباب ميدارد ومعلوم است حالت جناب زينب چه خواهد بود نوشته اندآندخترسه ساله بود وبعضي نامش را زينب وبعضي رقيه وبعضي سكينه دانسته اند وازاختلاف روايات ممكن است از دختران آنحضرت افزون از يكتن درشام وفات كرده باشند وخداي بحقيقت اعلم است وديكر داستان آن عمارتي است كه پارهٔ نويسندكان نوشته اند بفرمان يزيد بساختند وواقعات روز عاشوراء وحال شهداء واسيري اسراء را درآنجا نقش كردند واهل بيت را بآنجا درآوردند اكراينخبرمقرون بصدق باشد حالت اهل بيت ومحنت ايشان را در مشاهدت اينعمارت جز حضرت احديت نخواهد دانست در اكسير العبادات ومفتاح البكاء وبحر المصائب از شعبي روايت كرده اند كه كفت يزيد را خواهري هند نام بود واين هند غير از آن هنديست

که در حبالهٔ نکاح داشت چون اسارای اهل بیت را بدید بر جست وبا یستاد و کفت اسیران کدام یك از شما ام کلثوم خواهر حسین ابن علی ابن ابی طالب هستید ام کلثوم فرمود (ویلك ها انا ابنة الا مام الزکی والهمام التقی والصمصام النقی امیر المؤمنین وقاتل الناکثین والمارقین والقاسطین الذی قرن الله طاعته بطاعته وعقابه بمعصیته والذی فرض الله تعالی ولایته علی البدوی والحضری وهو مبید الاقران والفرسان والمتوج بتاج الولایة والسلطان وهو الذی کسر اللات والعزی وطهر البیت والصفا) چون خواهر یزید اینکلمات بلاغت سمات را بشنید روي بجانب ام کلثوم کرد و کفت یا ام کلثوم (ولا حل ذلك اخذ تم وبمثله طلبتم وهو نتم یا بنی عبد المطلب بمثل ربیعة وعتبة وابي جهل واضرابهم تسفك دمآ ئکم انسینا اباك یوم بدر وحنین وما قتل من رجالنا) کفت بهمین سبب که پدر تو این مردم را بکشت وامثال ابی جهل وعتبه وربیعه وهمانند ایشان را بهلاك ودمار دو چار داشت شمارا ای بني عبد المطلب بکرفتند وخونخواهی کردند وخوار ساختند آیا افعال پدر تورا وآن کسان را که از مردان مادر بدر وحنین بکشت فراموش خواهیم کرد (فقالت ام کلثوم یا بنت من خبث من الولادة والاولاد ویا ابنة اکلة الا کباد لسنا کنسآ ئهم المشهورات بالزنا والخنا ولا رجالنا العاکفین علی اللات والعزی الیس جدك ابا سفیان الذی حزب علی الرسول الاحزاب الیست املك هند باذلة نفسها لوحشی واکلت کبد حمزة جهرا الیس ابوك الضارب فی وجه امامه بالسیف اولیس اخوك قاتل اخی ظلما وهو سید شباب اهل الجنة وهو اهل الکتاب والسنة وابن بنت الرسول المخدوم بجبرائیل ومیکائیل وکثیر ما ملکتموه فی الدنیا فانه فی الاخرة قلیل) حضرت ام کلثوم اوصاف رجال وزنان واعمال ناروا ومحاربت با رسول و مقاتلت با سیف الله مسلول وقتل حمزه وسید الشهداء سلام الله علیهم را باز نمود

(وفرمود)

وفرمود اموال دنیا هر چند اکثیر نماید در آخرت بچیزي شمرده نیاید شعبي میکوید هند را چنان زبان قطعشد که دیکر سخن نکرد الی آخر الحکایة ونیز در بحر المصائب مسطور است که در آنهنکام که اهل بیت را بشام در آوردند طفلی صغیر از حضرت زینب سلام الله علیها آب طلبید یکی از نسوان شام با جامي از آب در خدمت صدیقه صغری شد وعرض کرد اي اسیر ترا سو کند میدهم اجازت بده تا این طفلرا بدست خویش آب دهم (لان رعایة الا یتام توجب قضاء الحوائج وحصول المرام) زیرا که رعایت ایتام موجب بر آمدن حوائج وحصول مرام است شاید خداي قادر حاجت ومطلب مرا بر آورده دارد فرمود یا امة الله حاجت تو چیست ومطلوبت کیست عرض کرد من از خدام حضرت فاطمه دختر خیر الا نام هستم انقلاب روزکار باینديارم افکند ومدتي در از است که از اهل بیت اطهار سلام الله علیهم اجمعین وخاتون خود جناب زینب علیها السلام خبر دار نیستم وبانتظار هستم که شاید خداي بدعاي این طفل صغیر باري دیکر دیدار سیدهٔ من جناب زینب وامام حسین صلوات الله علیهما را نصیب فرماید وبقیت زندکی را در آستان ایشان بپاي برم چون حضرت زینب خاتون این سخن بشنید اشك از دیده بارید وآهی سرد بر آورده وفرمود یا امة الله غم مخور حاجت ومطلب تو روا شد (انا زینب بنت امیر المؤمنین وهذا راس اخی الحسین علیه السلام فوق القناة) اینك منم زینب دختر امیرمؤمنان واین است سر برادرم برسنان چون آن زن اینکلام دهشت ارتسام را بشنید ناله وفریاد یا سیداه واحسینا ووا اماماه وواذلتاه برآورد وچندان برسر وصورت بزد که بیهوش کردید ونیز درکتاب مسطور مرقوم است که پارهٔ نوشته اند که هفده نفر طفل صغیر وصغیره درمیان اهل بیت بودند که در خرابه شام بآلام واسقام مبتلا وبهر بامداد وشامکاه از حضرت صدیقهٔ صغری زینب

کبری سلام الله علیها از تشنکي و کرسنکي شکایت کرده وآب ونان میخواستند بر این منوال برکذشت یکي روز مردیرا از آن خرابه عبور افتاد ودختر کوچکش همراه بود وآندختر را بحضرت سکینه نظر افتاد که با چهرهٔ چون ماه سر مبارك بر دیواري بر نهاده کریان ونالان کاهی پدر و کاهی برادر میکوید و کاهي نام علی اکبر بر زبان میآورد وآندختر از اینحال بکریه وناله برآمد وباپدرش کفت اي پدر حالت این دختر اسیر دلمرا کباب کرد البته چون بسراي اندر شدیم مرا بخاطر بیاور تا از البسهٔ خویش از بهرش بیاورم همانا از دیدار ایشان نمایان میشود که از خاندان عزت وشرافت هستند چون آنمرد این سخن بشنید بر خود بلرزید وکفت ایدختر خاموش شو واز این خیال بر کنار باش همانا جامـهٔ کهنه و فرسوده در خوراو نیست چـه او سبط رسول وقرة العین بتول ومیوهٔ دل سیف الله مسلول است وایشان از اشراف عرب وعجم واهل بیت سید امم وآل الله اجل اکرم باشند واهل ظلم وجور مردان ایشان را بکشتند واهل بغی وستم ایشانرا اسیر ساختند دانسته باش کهقرآن کریم درخانهایشان نازل وکفر وایمان بشمشیرپدر ایشان نمایان شدو ایشان باشند نسل کرماء ونجبا وبر آنان که برایشان ستمکردند لعنت خداي ولعنت لاعنین زمین وسماء است چون آندختر این خبر را بدانست خویشتن را چون کنیزان بر پاي مبارك آنحضرت بیفکند وبا کریه وزاری زبان باعتذار بر کشود وهمي کفت ایدختر آقا یان من از خطیئات من در کذر وعذر مرا بپذیر واز هفوات من عفو بفرمای سو کند با خـدای شمارا نشناختم همانا شمائیـد احرار واطهار واز شما سخاوت وشجاعت وبذل و کرامت انتشار یافت وشمائید محل امن وامان وامانت ومکان صدق وصدقه واز شما باشد ارشاد وهدایت وبرشما است بازکشت خلق و حساب ایشان در روز قیامت وجناب سکینه اظهار تلطف وعطوفت میفرمود واز

(دیدار)

دیدار مبارك بر رخسار شریف اشك میریخت آنگاه آندختر روي با پدر کرد و گفت واي بر شما وبر مردم شام بي آزرم وحيا چگونه بصبوري کار میکنید و آرام میجوئید ودعوی مردی ومردمي ودوستي مینمائید با اینکه اهل بیت اطهار وسید مختار وحیدر کرار را این مردم کفار وفجار چون اسیران ترك وزنکبار بشهر ودیار کردانیده در خرابهٔ مسجد شام بیفرش وچراغ وخوردني وآشامیدني کریان ونالان در افکنده اند (ویل لهؤلاء القوم يقرؤن القرآن ويدعون الاسلام وقد اسروا اولاد سيد الانام وقتلو سيد شباب اهل الجنان وامام الانس والجان والثبور والنار والوقود لهؤلاء اليهود والقوم العنود ينكرون الحق واهله ويتبعون الباطل وحزبه يحفظون طه ويس ويقتلون الامام المبين تبا وتعسا لهم و باعمالهم وافعالهم يقولون بالسنتهم ما ليس فى قلوبهم وسيجزيهم الله جزآء الظالمين والكافرين ويدخلهم اسفل السافلين فى نار جهنم ويقرنهم بئس القرين انشاء الله تعالى واي براينمردم بدکیش که قرآن میخوانند وخود را مسلمان میشمارند اما فرزندان سیدانام را اسیرمیکنند وسید شباب اهل بهشت وپیشواي جن وانس را میکشند هلاك ودمار وآتش سوزنده ونار براي اینجماعت یهود وقوم عنود باد که منکر حق واهل حق وتابع باطل واهل باطل هستند وطه ویسن را حفظ مینمایند وامام مبین را بقتل میآورند هلاك ودمار باد ایشان را واعمال وافعال ایشانرا که آنچه برزبان کویند درجنان ندارند زود باشد که خداي آن جزا که در خور ستمکاران وکافران است بایشان بدهد وایشان را در فرود ترین مقامات آتش ودوزخ در افکند ودر ناخوشترین مراتب باز دارد وآنکاه با کریه وندبه از خرابه بیرون شد دوسرای خویش بماتم بنشستند ودیکر آنروایتي است که از جمله نام دختر امام حسین درخرابه مسطور داشته اند ونیز درکتاب مسطور مرقوم است که در ایام

توقف اهل بيت سيد انام در خرابه شام يكي از شبها كه اطفال صغار از شدت جوع وعطش بناليدند واز جناب زينب خاتون عليها السلام آب ونان ميطلبيدند ناكاه زني باجامهٔ سياه ومقداري آب ونان بخرابه اندر شد وآنجمله را درحضور حضرت زينب فرو نهاد چون آنمخدره بديدكه اطفال از بوي طعام ديكركون شدند متغير شده فرمود ايزن اين چه طعامي است مكر نميداني صدقه برما حرام است عرض كرد اي اسير سوكند بخدا ورسول اين طعام نه بعنوان تصدق است بلكه بعلت نذر وعهدى است كه براي هراسير وغريب ميبرم فرمود اين عهد ونذر چيست باخداي خود درميان نهادهٔ عرض كرد در ايام كودكي كه بمدينه طيبه منزل داشتم بمرض فالج دوچار كرديده اطباء از معالجهٔ مايوس شدند چون پدرم ومادرم از دوستداران اهل بيت اطهار بودند براي استشفاء بدار الشفاي رسالت روي نهاده از حضرت بتول عذراء سلام الله عليها درطلب شفا برآمدند درآنحال حضرت امام حسين عليه السلام نمودار شد اميرالمؤمنين صلوات الله عليه فرمود ايفرزند دست برسر ايندختر بكذار واز خداوند شفاي اورا بخواه واز بركت دست مباركش فورا شفا يافتم وتا كنون در وجود خويش مرضي آشكار وپنهان نديده ام واز آن پس كردش روزكارم باينديار افكند واز ادراك حضور مواليان خود محروم ساخت وچون بهار عمر بر كذشته وروزكار بانجام رسيده است و از جملهٔ مواليان چشمها بنور وجود مسعود جناب خامس آل عبا صلوات الله عليهم روشن داريم لهذا برخويش نذر وعهد كرده ام كه باهراسير وغريبي آنچندم كه درنيروي بضاعت واستطاعت باشد بمهر وعطوفت روم تامكر از اثر دعاي ايشان بزيارت جمال آن امام بيهمال واهل بيت رسول خداوند متعال برخوردار شوم جناب صديقه از استماع اينكلمات آهي غم آميز بركشيده فرمود همين قدر

بدان که نذرت تمام و کارت بانجام رسیده از حالت انتظار رستکار آمدي همانا منم زینب دختر امیر المؤمنین واین اسیرا نشد اهل بیت رسول خداوند مبین این سر مبارك است سر برادرم حسین که بر سر نیزه است آنزن صالحه از شنیدن اینکلام جانسوز چنانفریاد ونفیر بر آورد که مدتي از خویش بیخویش کشت وچون بهوش پیوست بر دست وپاي ایشان بیفتاد وببوسید وبمویید ونالهٔ واسیدا ووا اماه ووا شهیداه ووا مظلوماه برکشید وچنان شور وآشوب براورد که کفتي واقعهٔ عاشورا دیکر باره آشکارا شد وبقیت عمررا همچنان بسوکواري وزاري بپایان رسانید ودیکر از وقایع ایام توقف شام ملاقات هنده زوجهٔ یزید است با اهل بیت رسول خداي چنانکه در پارهٔ کتب مصیبت بدآن اشارت رفته است ودیکر حکایت عقیقه نام است که از ابو مخنف روایت کرده اند که وي دختر جناب امیر المؤمنین علیه السلام ودر حبالهٔ نکاح یکی از شیعیان بوده است واز اتفاقات روزکار وکردش دهوروا دوار بشهر شام در آمده وآنمرد در پیشکاه یزید تقرب یافته وپس از چندی وفات کرده یزید بسبب رابطه ومحبتي که باوی داشت بمراعات اهل دعایش میپرداخت تاکاهیکه اهل بیت را بشام در آوردند آنزن چون از اسیری ایشان بدانست بزحمت وتعب در خدمت ایشان شد خداي بهتر داند که اکر این خبر بصدق مقرون باشد حالت ایشان در آنحال چه بوده است عبرة وتبصرة معلوم باد چون نکارش این کتاب باتمام پیوست روزی چند بر آمد که بواسطهٔ قضیهٔ هایله شهادت شاهنشاه شهید سعید ذوالقرنین اعظم ناصر الدین پادشاه که برحمت خالق مهر و ماه فایز باد نکارش این کتاب بتعویق افتاد همانا این پادشاه جنت آرامکاه در روز جمعهٔ هفدهم شهر ذوالقعدة الحرام سال یکهزار وسیصد وسیزدهم هجری هنکام ظهر کاهیکه در ضریح منور امام زادهٔ واجب التعظیم عبد العظیم علیه التسلیم

مشغول طواف بود وهمي خواست بآن شکرکه خدایش سلطنت این جهان عنایت کرد تاباً مطهراً نماز بگذارد بناکاه قلب مبارکش را باکلولهٔ طپانچه هدف کرده درهشت ثانیه چنان پادشاه اسلام پناه را که ثاني نداشت شهید ساختند وآن قضیه در آنحال بودکه شاهنشاه جمجاه فرمان کرده بود تا امناي دولت قاهره بساط جشن قرن دوم را بکسترانند وخویشتن را ذوالقرنین بخوانده بود وبعرض و استدعاي بندهٔ نکارنده ذوالقرنین اعظم را بانتساب وجود همایونش مفتخرومحترم بداشت وراقم حروف تفصیل این رزیت جانسوز را در پایان کتاب احوال شرافت اشتمال حضرت امام زین العابدین صلوات الله وسلامه علیه مسطور و در اینجا بهمین اشارت کفایت میرود شکر خداوند را که مردم ایران را دد مقاسات چنین داهیهٔ بزرك ورزیتي عظیم وبلیتي عمیم بوجود محمود وجلوس مسعود شاهنشاه جوان جوان بخت رونق بخش تاج وتخت وارث مالك جم ملك الملوك عجم ظل الله فی العالم السلطان ابن السلطان ابن السلطان شهریار تاجدار ابو النصر والظفر (مظفرالدین) پادشاه قاجار خلد الله ملکه الی یوم القرار که وارث سلطنت وولیعهد دولت بود قرین آسایش وامنیت وسکون وراحت بداشت فله الحمد وله المنة اکنون بررشتهٔ حکایت معاودت وتوفیق انجام را از ایزد علام مسئلت کنیم ودیکر از مصائب و آلام اهل بیت خیرالانام درمدت توقف در شهر شام اقامت علامات سوکواري است چنانکه در بحرالمصایب ونورالعین مقتل ابی مخنف مسطور است که چون یزید بلید در حضرت اهل بیت رسول مجید معروض داشت که کار باختیار شما است اکرخواهید بجانب مکه ومدینه شوید واکر بخواهید در اینجا اقامت ورزید فرمودند اي یزید چون از حسین علیه السلام ماوا جدا کردند عبید الله زیاد ماوا مجال وامکان نکذاشت که بروی کریستن ونالیدن کنیم ومراسم عزاپاي داریم هم

(اکنون)

اکنون بر آنحضرت گریستن بخواهیم گرفت آنگاه بحرم جد خویش میشویم یزید فرمان کرد تا یکي از سراهای اورا برای ایشان خالي کردند واهل بیت در آنجا بسوکواری وزاری وناله وفریاد وعزاداری بروزان وشبان بنشستند وچون باران بهاری سرشك دیده روان ساختند در دمشق هیچ قریشه وهاشمیه نماند مگرانکه بعزاء ومصیبت وناله ونحیف همعنان گشت چنان آشوب برآوردند که همي خواست کوه از جای بشود ویکهفته براینگونه با جامهٔ سیاه ناله بماه بردند وبروایتي جناب زینب خاتون سلام الله علیها از یزید بخواست تا روئش شهداء را بمجلس سوکواری بفرستد وآن ملعون بفرستاد ومعلوم است اگر این خبر بصدق باشد حالت آنمخدره با سر مبارك امام حسین علیه السلام ودیگر شهداء چه خواهد بود وسوکواری سوکواران چه مایه خواهد یافت وحالت جناب ام کلثوم با سر مبارك حضرت ابي الفضل سلام الله علیه چه منوال خواهد داشت چنانکه از کتاب نور العین مسطور نموده است که حضرت ام کلثوم سر مبارك علی اصغر را از جناب سکینه خاتون بگرفت وبر سینه نهاد وچنان بگریستند که فریشتگان آسمان وجنبند گان زمین از گریهٔ ایشان بگریه شدند آنگاه آنحضرت در ندبه وزاری این شعر بخواند (یالهف قلبي علی الصغیر الظامی) چنانکه از این پیش معلوم ومرقوم گشت وموافق خبر یکه در اغلب کتب مقاتل مذکور است چون یزید همچنان قلوب وآشوب مردم را تفرس کرد بر سلطنت خویش بیندیشید وصلاح در آن دید که با اهل بیت اطهار اظهار عطوفت ومهرباني کند تا مگر مردم شام از آن جوش وخروش فرود آیند پس در طلب امام زین العابدین علیه السلام بفرستاد تا با احترام و واحتشام بمجلس او در آید امام علیه السلام خواست بدو روی نهد حضرت زینب خاتون عرض کرد ای یادگار رفتگان وپناه وپرستار بر جای ماندگان همانا

از غدر ومکر این ستمکار در کار تو اندیشناك هستم اکنون که خواهی که بمجلس وی شوی (یا قرة عینی وسلوة فوادی لاتتکلم الا بکلام هین وقول لین فانه ظالم عنید وشقی شدید لایخاف من الله وعذابه ولا یستحی من رسول الله وولیه) ایفروز چشم وسرور دل با اینظالم عنید وشقی شدید نرم سخن کن چه اینظالم از خداوند منتقم بیناك نباشد واز رسول خدای وولی خدای شرم نکند چون امام علیه السلام بمجلس یزید برفت یزید بحشمت حضرت بر پای جست ودر صدر مجلسش جلوس داد واظهار بشاشت وبشارت نمود وعرض کرد یا علی ابن الحسین آنچه میخواهی بفرمای که بر آورده است وپذیرفته فرمود ای یزید اولا در باب حاجتم بتوحاجتی نیست دیگر اینکه در هر باب با عمه ام زینب ببایست سخن کنم چه پرستار یتیمان وبیماران وغمکسار اسیرانست یزید چون این سخن بشنید بر خود بلرزید وبفرمود تا پردهٔ از میان مجلس بر کشیدند وباحضار اهل بیت اطهار وجناب زینب سلام الله علیهم فرمان کرد ودر تعظیم وتکریم ایشان بکوشید واهل بیت بیاد دیگر مجالس آن ملعون افتادند ومستعد ناله وزاری شدند آن پلید بعد از ساعتی سر بر کشید وبپوزش ونوازش کذارش کرفت وایشانرا در اقامت دمشق ومراجعت بمدینه مختار ساخت حضرت زینب بنالید وصدا بوا اخاه وواذلتاه وواضیعتاه بلند ساخت چنانکه یزید بهراسید و کفت این زنکه این نالیدن کند کیست کفتند وی دختر مصطفی وناموس کبریاء وفروغ چشم مرتضی وصدیقهٔ صغری ونائبهٔ زهرا زینب کبری خواهر حسین علیها السلام است یزید برخود بلرزید واز کفتهٔ خویش نادم کردید وبا شرم وآزرم بآنحضرت روی کرده کفت از این ناله وزاری چه سود بشکیبائی باش وبه پرستاری باز ماندکان بکذران آنمظلومه از این سخنان نیز آشفته شد وفرمود رفتن بمدینه محنت مرا تازه وبنیان شکیبائی را بر کند وبر غم و

(اندوه)

اندوه بیفزود عرض کرد غریبان همیشه خواهان وطن باشند وهمي بایست رفتن بمدینه اسباب سرور باشد آن مظلومه از این سخن سخت بگریست یزید گفت از آنچه رفت سخن نباید کرد بروایتي چون یزید بآن مخدره عرض کرد یا (اخت الحسین هل لك حاجه ومرام حتی اقضیها بالتمام) ایخواهر حسین آیا حاجتي و مقصودي داري تا برآورده دارم فرمود (یا بن الطلقاء اطلب منك ثلثة اشیاء عمامة جدی ومقنعة امی وقمیص اخی) سه چیز از تو میخواهم یکی عمامهٔ جدم و دیگر مقنعهٔ مادرم سوم پیراهن برادرم را پسر معاویه گفت اما عمامه ومقنعه را ماخوذ داشتم وبراي تبرك وتیمن در خزانه نهادم واما پیراهن را تا کنون ندیده ام وندانم نزد کیست فرمود اي یزید این را بدان که در اوان طفولیت روزي در خدمت مادرم فاطمه زهرا بودم نگران شدم که ریسمان این پیراهان را میریسد ومیگرید از آن گریستن ونالیدن وندبه راندن پرسیدم فرمود ایدخترك من جبرئیل از حضرت خداي جلیل خبر شهادت برادرت حسین را برسول مجید بیاورده که در زمین کربلا با بدن چاك چاك خواهد ماند این ریسمان همي بریسم که براي فروغ دیده ام پیراهني ترتیب دهم بلکه اندام زخمنا کش عریان در بیابان نماند اى یزید در روز عاشوراء برادرم حسین این پیراهن را بر تن بیار است وشمر غارت ببرد ببایست آن پیراهن را بمن باز دهند تا ببوسم وببویم وسینهٔ اندوهناك را شفائی حاصل کردد یزید چون این حکایت بشنید حکمي شدید بنمود تا بیاوردند و بآن مخدره باز دادند و گفت آیا حاجت دیگر داري تا بجاي آورم آنحضرت با ناله وآه فرمود (یا یزید نحن فارقنا سیدنا الحسین وهو جسد بلاراس ولم یمکننا عبید الله بن زیاد ان ننوح علیه ونندبه) واز آن پس تا اکنون نیز جرئت گریستن نیافته ایم وبعلاوه از وفات دختر برادرم داغی دیگر بر جگر داریم خواستار چنانیم

که مکانی وسیع خارج از عمارات وسراي معین کني تا بماتم بنشینم ونیز دختران قریش وزنان بني هاشم را که در اینديارند رخصت کنی تا با ما بسو کواری یاري کنند یزید فرمان کرد تا در بیرون عمارات سلطنتي در دار الحجاره مقامي مناسب ومکانی وسیع خالی کردند ودر کوي وبرزن دمشق منادي کردند ورخصت دادند که هر کس بخواهد بمراسم عزاداري بپردازد جمعی کثیر بناله ونفیر در آمدند و تمامت زنان قرشیه وهاشمیه جامهٔ سیاه بپوشیدند و گریبان چاك ساختند وموي پریشان نمودند وبر سروري بزدند واشك باریدند وحضرت امام زین العابدین بمجلس سوك در آمد جناب زینب خاتون دست مبارکش را بگرفت وبر فراز مسند حضرت سید الشهداء علیه السلام بنشاند وآشوب محشر بر خاست و سو کواران از دیدار ایشان بانك زاري بعرش باري رسانیدند وبا حضرت زینب خاتون طي مقالات نمودند ودر آن میان یکي از آنان از کیفیت حالات سیدالشهداء بپرسید جناب ام کلثوم این ابیات را در ماتم آنحضرت انشاد فرمود (ما تت رجالی وافنی الدهر سا داتی) چنانکه این پیش مرقوم افتاد وناله وفغان زنان شام از آسمان بر گذشت جناب زینب خاتون روي با زنان شام کرده فرمود اي اهل عزانگاه کنید وبنگرید وبدانید که ایحالت سرها و کیفیت این شور ونواءونهٔ از سر گذشت گذشته هاي ماست نیك بنگرید که اینمردم جافي شقي با آل علي چگونه معامله کردند با اهلبیت مصطفی چه بپاي آوردند اي زنان شام شما ایحالت و کیفیت را ملاحظه کنید اما از هنگامه کربلا ورستخیز روز عاشورا وحالت عطش اطفال وشهادت شهدا وبرادرم سید الشهدا وحالت قتلگاه بي خبر هستید که از ستم کوفیان بي وفا وپسر زیاد بیحیا وصدمت طي راه بر این زنان داغدار ویتیمان دلفکار وحضرت حجت خدا جناب سید سجاد چه بگذشت ازمشاهدهٔ ایحال و

استماع اين قال جملكي بولوله وولوال در آمدند وآنمخدره سرمبارك انور برادر را برسينهٔ خويش بر كرفتي وببوسيدي ببوئيدي وبجانب بقيع روي آوردي وزباني وحالي بمادرش خطاب نمود كه جملهٔ آفريده كان را بخروش افكند آنكاه روى با برادركرد واب برلب مباركش بسود وكلمات جانكداز بفرمود پس از آن دست جناب سكينه خاتون را بكرفت وكلمات جانسوز براندد درياض الشهاده مسطور است كه آنحضرت سر مبارك برادرش رابرسينه بچسپانيد وعرض كرداى روشنى چشم من

اخى لا هنئتنى بعدك عيشتى * ولا طاب لى حتى الممات مقيل

فان كنت ازممت المقيل فقل لنا * اما لك من بعد المغيب تقول

ودر مفتاح البكاء مسطور است كه از آن پس آن مخدره خويشتن را بروى افكند وباجكر تافته فرمود

اخى ان بكت نفسى اسى فاملنى * بكيت لامر عن اساك عنانى

اخى ما الحجالى عن حجالى بحاجب * ولا عنك اذا بكى نهاى نهانى

اخى اى احداث الطوارق اشتكى * فقد فض جمعى طارق الحدثان

اخى من عمادى فى زمان تصرفى * ومن ارتجيه فى صروف زمانى

اخى ان رمتنى الحادثات برميها * فقد كنت فيها عدتى واماني

اخى للرزايا حسرة مستمرة * فوا شقوتا مما يجن جنانى

اخى قد نفى عنى الزمان سعادتى * ولم يبق الا شقوتى وهو انى

اخى ان يكن فى الموت من ذاك راحة * فراحة نفسى ان يكون فنانى

ونيز در بحر المصائب مسطور است كه جناب ام كلثوم سرمبارك برادرش عباس سلام الله عليهما را بر سكينه كرفت واين شعر بخواند

ايا عباس يا عز الارامل * ويا كهف الفقير المستكينة

ايا حامي الحمى حاشاك يقتل * اخواتك في الاعادي سائبينة

وديكر بروايت صاحب بحر المصائب در آن اوقات كه اهل بيت اطهار در خرابه منزل داشتند شبي هنده زوجهٔ يزيد بديدن ايشان رهسپار شد وبشناخت واز آن پس بماتم سراي ايشان برفت وروزي باخشم وستيز نزد يزيد شد وكلماتي براند كه اورا ديكر كون ساخت چندانكه كفت اي هنده دل مرا بدرد آوردي خداي بكشد پسر مرجانه را كه حسين را بكشت ومرا در هردو جهان روي سياه ساخت اكنون درندامت منفعت نيست تو بديدار ايشان راه سپار وبسراي خويش اندر آر وخدمت كذاري كن وعذر مرا از ايشان بجوي وبكوي كه من به بكشتن او راضي نه بودم هنده بامداد ديكر با جماعتي از زنان آل ابي سفيان وكنيزان و دختران جامهٔ سوكواري برتن بيا راسته بخرابه روى نهادند وچنان ناله و نفير بر آوردند كه آشوب در فلك اثير افكنده و در پيرامون جناب زينب خاتون سلام الله عليها يره برزدند وبناله وزارى برداختند اينوقت جناب زينب عليها السلام روى ببقيع آورده وبمادرش خطاب كرد وفرمود

ايا ام قد قتل الحسين بكربلا * ايا ام ركني قد هوى وتزلزلا

ايا ام قد القى حبيبك بالعرا * طريحا ذبيحا بالدماء مغسلا

ايا ام نوحى فالكريم على القنا * يلوح كما البدر المنير اذا انجلا

ونوحي على النحر الخضيب واسبكى * دموعا على الخد التريب مرملا

آنكاه روى بسوى كربلا كرده كفت

اخى يا اخى يا ليتنى مت قبلكا * اخى كنت لى حصنا حصينا مؤملا

اخى يا قتيل الاشقياء كسرتنى * واورثتنى حزنا طويلا مطولا

اخى كنت ارجوان اكون لك الفدا * فقد جئت فيما كنت فيه اؤملا

اخي ليتني اصبحت عميا ولا ارى ٭ جبينك والوجه الجميل مرملا

آنكاه جناب ام كلثوم سلام الله عليها بادل اندوهناك بحضرت رسول خداي صلوات الله عليه وآله خطاب وعرض كرديا (جدنا تشكوا ليك امية) چنانكه از اين پيش مسطور شد هنده وزنان آل ابو سفيان هريك به تسلي يكتن از اهلبيت زبان بر كشودند وبهزاركونه معذرت وضراعت از حضرت سيد الساجدين سلام الله عليه مسئلت كردند تا با اهلبيت بسراي ايشان ره سپار كرديده وازمان بخدمات ايشان افتخار يافتند وبروايت بحار از مناقب از ابو مخنف وديكران يزيد فرمانداد تا سر مبارك حضرت حسين عليه السلام را بر باب دارش بياويختند واهلبيت را بانسراي در آوردند چون در آمدند هيچكس از آل معاويه وآل ابي سفيان بجاى نماند جز انكه با ناله وكريه وفرياد ونوحه ايشانرا پذيرائي كردند وهمي بر سيد الشهدا عليه السلام ندبه نمودند وجامه وحلي از تن بريختند وتاسه روز بسوكواری بنشستند انكاه يزيد ملعون فرمانداد تا ايشانرا بسراى خاصة اودر آوردند واز آن پس هيچ صبح وشام بر خوان طعام ننشستي جز اينكه على بن الحسين عليهما السلام حاضر شدى واين اشعار را در بعضي كتب از جناب ام كلثوم سلام الله عليها نكاشته اند

قفوا ودعونا قبل بعدكم عنا ٭ وداعا فان الجسم من اجلكم مضنى
فقد نقضت منى الحيوة واصبحت ٭ على فجاج الارض من بعدكم سجنا
سلام عليكم ما امر فراقكم ٭ فيا ليتنا من قبل ذا اليوم متنا
واني لارثى للغريب وانني ٭ غريب بعيد الدار والاهل والمغنا
اذا طلعت شمس النهار ذكرتكم ٭ وان غربت جددت من اجلكم حزنا
لقد كانت عيشي بالاحبه صافيا ٭ وما كنت ادري ان صحبتنا تفنى

واكر اين اشعار از آنحضرت باشد ممكن است در ايام حركت از كربلا بكوفه

یا از کوفه بشام یا در ایام توقف درشام یا مراجعت از شام بمدینهٔ طیبه باشد واین
اشعار را نیز در کتاب تحفة الناصریه بحضرت زینب منسوب داشته

تمسك با الكتاب ومن تلاه * فاهل البيت هم اهل الكتاب
بهم نزل الكتاب وهم تلوه * وهم كانوا الهداة الى الصواب
امامى وحد الرحمن طفلا * وامن قبل تسديد الخطاب
على كان صديق البرايا * على كان فاروق العذاب
شفيعى فى القيمة عند ربى * نبى و الوصي ابو تراب
وفاطمة البتول وسيدا من * يخلد فى الجنان مع الشباب
على الطف السلام وساكنيه * وروح الله فى تلك القباب
نفوس قدست فى الارض قدما * وقد خلصت من النطف العذاب
مضاجع فتية عبدوا وناموا * هجودا فى الفدا فد والشعاب
عليهم فى مضاجعهم كعاب * باروا قمنممة رطاب
وصيرت القبور لهم قصورا * مناخا ذات افنية رحاب
لئن وارتهم اطباق ارض * كما اغمدت سيفا فى قراب
كانمار اذا جاسوا رواض * واساد اذا ركبوا غضاب
لقد كانوا البحار لمن اتاهم * من العافين والهلكى الشغاب
فقد نقلوا الى جنات عدن * وقد عيضوا النعيم من العقاب
بنات محمد اضحت سبايا * يسقن مع الاسارى والنهاب
مغبرة الذيول مكشفات * كسبي الروم رامية الكعاب
لئن ارزن كرها من حجاب * فهن من التعفف فى الحجاب
ايبخل بالفرات على الحسين * وقد اضحى مباحا للكلاب

فلي قلب عليـه ذو التهاب ۞ ولي جفن عليه ذو نكاب

در بحر المصائب وپاره كتب اخبار مسطور است كه از آن پس كه يزيد خواست اهل بيت را بمدينه طيبه مراجعت دهد علمهاي زرين والبسهٔ رنكين مرتب ساخته ونيز اموالي بسيار وزرى فراوان بياوردند وبر زبرهم ريختند وآن خبيث كفت اينجمله درعوض آنمصائبي است كه شما را در سپرده است جناب ام كلثوم وبقول ابي اسحق اسفرايني جناب زينب خاتون در پاسخ فرمود يا يزيد (ما اقل حياءك واصاب وجهك) اي يزيد سخت بي آزرم وسخت روئي (تقتل سيدنا حسينا و اهله وتقول خذوا هذا المال عوضه) سيد جهانيان حسين عليـه السلام و كسان اورا ميكشي آنكاه ميكوئي اين مال را درعوض بستانيد وبروايتي فرمود اي يزيد مكر حديث جدم محمد مصطفى صلى الله عليه وآله وسلم ترا بكوش نرسيده است كه ميفرمايد هركس مكدر ومحزون كرداند مؤمني را واز آن پس دنيارا بدو دهـد بتمامت عوض آنحزن كه بدو رسيده نمي شود يزيد شرمسار وخاموش كشت و ايشان آنمالرا قبول نفرمودند راقم حروف كويد در اين مسئله اخبار مختلفه بنظر رسيده ودر اغلب روايات وارد است كه يزيد دويست دينار زرسرخ بحضرت علي ابن الحسين جناب امام زين العابدين عليهما السلام تقديم كرد وكفت اين مبلغ را در از اى خون پدرت بكير وآنحضرت باين تقريب كه مذكور كشت جواب بفرمود اما اين بنده را كمان چنان ميرود كه اكر اينخبر باحقيقت اخوت داشته باشد لابد دويست هزار دينار خواهد بود زيرا كه آن ملعون در انحال كه ميخواست خاطر ايشانرا خوشنود دارد وآشوب جهانيانرا فرونشاند چكونه ميتوانست بكويد خون مثل امام حسين عليه السلام وجماعتي از فرزندان اميرالمؤمنين وامام حسن وامام حسين عليهم السلام وبني هاشم را بدويست دينار عوض ميدهم هيچ عاقلي براين

تصديق نميكند يا اين خبر بيرون از صحت باشد يا لفظ هزار از قلم نكارندكان
ساقط شده باشد والله تعالى اعلم بحقايق امور

﴿ در بيان مدت توقف اهل بيت خير الانام عليه وعلى آله صلوات
الله وسلام درشام محنت انجام وحركت بجانب مدينه طيبه ﴾

در مدت اقامت اهل بيت اطهار سلام الله عليهم در شام علماي تواريخ وخبر را اختلافات كثيره وتحقيقات مختلفه است واين بنده درذيل كتاب احوال حضرت امام زين العابدين عليه السلام ووقايع يوم الطف بياني مبسوط بنمود وهم در اينمقام معروض ميدارد سيد طباطبائي اعلى الله مقامه در حاشيهٔ رياض المصائب چهل روز ونيز شش ماه مسطور ميدارند وبروايت ميلاني از كاشفي شش ماه تمام وبروايت بعضي از علماء از ابن بابويه رحمة الله عليه نيز شش ماه وبقول صاحب مفتاح البكاء از مهيج الاحزان هيجده روز ونيز بروايتي ده روز درشام توقف كردند دو روز در حبس وهفت روز بمراسم عزا داري وسوكواري و روز هشتم سوكواري كه روز دهم باشد بجانب مدينهٔ رسول مختار ره سپار شدند وعلامهٔ مجلسي عليه الرحمه در بحار الانوار از صاحب مناقب حكايت ميفرمايد كه يزيد با اهل بيت اطهار اقامت بدمشق را اظهار كرد ايشان پذيرفتار نشدند فرمودند (بل ردنا الى المدينة فانها مهاجر جدنا) مارا بمدينهٔ كه هجرتكاه جد ما است بر كردان اينوقت يزيد با نعمان ابن بشير كه از صحابهٔ رسول خداى صلى الله عليه وآله وسلم بشمار ميرفت كفت تجهيز سفر اين زنان را چنانكه شايستهٔ مقام ايشانست بساز ومردي امين وصالح را از مردم شام با جماعتي خيل واعوان با ايشان همراه كن آنكاه بفرمود تا البسهٔ نفيسه واشياء بديعه در خدمت ايشان حاضر كردند ورزق وروزي ونزل مهنا مفروض ومهيا كردند وعلى ابن الحسين عليهما السلام را بخواند وزبان بمعذرت

(دركشود)

در کشود واز هر در سخنها براند وآنکس را که بمعاودت ایشان مأمور بود در سفارش ایشان وصیتها بکذاشت ودرمقتل صغیر ابی‌مخنف مسطوراست چون روز هشتم فرارسید یزید اقامت شام ومیسر بمدینه را عرضه داشت ایشان سفر مدینه را اختیار کردند پس محملها از بهر ایشان بساز داد وبافرش دیبقی بیاراست واز ابریشم مفروش ساخت ونطعها بکسترد واموال برآن فروریخت وکفت ای ام کلثوم این اموال را درعوض خون حسین ماخوذ دار وچنان آنکار که وی بموت طبیعی درکذشت (فقالت ام کلثوم یایزید ما اقبی قلبك تقتل اخی وتعطینی عوضه مالا والله لا کان ذلك ابدا) یزید چون این سخن بشنید واین ابا وامتناع بدید اموالی بسیار باایشان عطا کرد واز هرکس هرچه برده بودند باز داد واز حلی وزیور وثیاب و اثاث برافزود وجمال بخواست وکارمحمل ایشان را بوجهی نیکو بیاراست آنکاه یکی از سرهنکان خودرا بخواند واورا باپانصد تن سوار در خدمت ایشان رهسپارساخت ودرکتاب نورالعین مسطور است که چون مدت سوکواری بپای رفت یزید ایشان را بخواند وعرض کرد اکر آهنك سفر دارید باختیار شما است ایشان اجابت فرمودند آنوقت فرمان کرد تا محامل بر اشتران بر بستند وجمعی را برای رهسپار شدن ایشان حاضر کرد واینداستان از آن پس بود که ثیاب فاخره در خدمت ایشان تقدیم کرده بود آنکاه مالی وافر حاضر کرد و کفت ایزینب این اموال را در ازای آن مصائب که بر شما فرود کشت ما خوذ بدار (فقالت یا ویلك ما اقل حیاك واصلب وجهك تقتل اخی وتقول خذوا عوضه مالا) وچون آنحضرت امتناع ورزید یزید یکی از سرهنکان خود را بخواند وهزار تن سوار باوی منضم ساخت وفرمان کرد ایشان را بمدینه یا بهر مکان‌که خود اختیار فرمایند رهسپار دار وتمامت ما یلزم ایشانرا بجای کذارد آنکاه سر مبارك حسین علیه السلام رابا مشك

تصدیق نمیکنند یا این خبر بیرون از صحت باشد یا لفظ هزار از قلم نکارندکان ساقط شده باشد والله تعالی اعلم بحقایق امور

﴿ در بیان مدت توقف اهل بیت خیر الانام علیه وعلی آله صلوات ﴾ ﴿ الله وسلام درشام محنت انجام وحرکت بجانب مدینه طیبه ﴾

در مدت اقامت اهل بیت اطهار سلام الله علیهم در شام علماي تواریخ وخبر را اختلافات کثیره وتحقیقات مختلفه است واین بنده درذیل کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام ووقایع یوم الطف بیاني مبسوط بنمود وهم در اینمقام معروض میدارد سید طباطبائي اعلی الله مقامه در حاشیهٔ ریاض المصائب چهل روز ونیز شش ماه مسطور میدارند وبروایت میلاني از کاشفي شش ماه تمام وبروایت بعضي از علماء از ابن بابویه رحمة الله علیه نیز شش ماه وبقول صاحب مفتاح البکاء از مهیج الاحزان هیجده روز ونیز بروایتي ده روز درشام توقف کردند دو روز در حبس وهفت روز بمراسم عزا داري وسوکواري و روز هشتم سوکواري که روز دهم باشد بجانب مدینهٔ رسول مختار ره سپار شدند وعلامهٔ مجلسي علیه الرحمه در بحار الانوار از صاحب مناقب حکایت میفرماید که یزید با اهل بیت اطهار اقامت بدمشق را اظهار کرد ایشان پذیرفتار نشدند فرمودند (بل ردنا الی المدینة فانها مهاجر جدنا) مارا بمدینهٔ که هجرتکاه جد ما است بر کردان اینوقت یزید با نعمان ابن بشیر که از صحابهٔ رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بشمار میرفت کفت تجهیز سفر این زنان را چنانکه شایستهٔ مقام ایشانست بساز ومردي امین وصالح را از مردم شام با جماعتي خیل واعوان با ایشان همراه کن آنکاه بفرمود تا البسهٔ نفیسه واشیاء بدیعه در خدمت ایشان حاضر کردند ورزق وروزي ونزل مهنا مفروض ومهیا کردند وعلی ابن الحسین علیهما السلام را بخواند وزبان بمعذرت

(درکشود)

از ابو مخنف مؤید این است چه میکوید یزید لعنة الله علیه از آن پس برد ومنادیل واکیاس از ذهب وفضه از بهر ایشان حمل کرد وهر چه از ایشان ماخوذ شده بود شصت برابر باز پس داد آنکاه سرهنکی از سرهنکان وثقهٔ از ثقات خود را بخواند وپانصد سوار با او همراه کرد واورا فرمان کرد تا اساری وسبایای بتول را بأوطان خود شان بمدینهٔ رسول بازکرداند ودر روضة الشهداء از ابو المؤید درضمن روایتی که مسطور داشته میکوید از آن پس نعمان ابن بشیر را بخواند وسی سوار با او کذاشت ودر رعایت جانب اهل بیت صلوات الله علیهم بسی مبالغت ورزید وایشان را بمدینه روان داشت وحسین ابن محمد تبریزی در کتاب مقتل خود قرة العیون بر اینجمله بیفزوده و کوید یزید با ایشان کفت اینمال را در مقابل آن مصائبی که در یوم الطف بشما فرود کشته باز کیرید ام کلثوم سلام الله علیها فرمود تاچند حیا وآزرم تواندك است برادران ومردان مارا میکشی همانا تمامت دنیا در از ای یکموی از مویهای ایشان نباشد واکنون میکوئی اینرا درعوض آنچه از شما فوت شده در روز عاشوراء برشما فرود کردیده مأخود دارید هرکزاینکار نخواهد شد ودر کامل بهائی مسطور است که این هنکام یزید علیه اللعنه عمرو ابن خالد قرشی را بخواند وایشانرا بمدینه روانه ساخت ودر منتخب شیخ بن طریح مسطوراست که چون روز هشتم در رسید یزید ملعون ایشانرا بخواند واقامت شام راعرضه داشت ایشان نپذیرفته وآهنك مدینه فرمودند پس محمل ها با پوششهای ابریشمین ترتیب داده نطعها بکسترد ومالی فراوان فرو ریخت و کفت یا ام کلثوم اینمالرا در عوض آنچه برشما فرود کشته ماخوذ داریدآنحضرت آنجواب بداد وامتناع ورزید ودر بحار الانوار وپارهٔ کتب مسطور است که چون هند زوجهٔ یزید از خواب خویش بایزید داستان کرد آنملعون راغم واندوه فرو کرفت وبامدادان

بکاه حرم رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم را بخواند و کفت هر یك را محبوب تر شمارید در قبول آن مختارید یا در شام اقامت کنید واز جوایز سنیه بهره ور باشید یا بمدینه رجوع فرمایید فرمودند اولاد وست همي داریم که بر حسین علیه السلام نوحه کنیم کفت هر چه میخواهید چنان کنید پس بفرمود تا حجرات وبیوت از بهر ایشان در دمشق خالي کردند از جماعت قرشیه وهاشمیه هیچکس نماند جز اینکه در ماتم سید الشهداء جامهٔ سیاه بر تن بیار است وتا هفت روز ندبه وزاري کردند وروز هشتم یزید ملعون ایشانرا بخواند وخواستار شد که درشام اقامت جویند بذیرفتار نشدند ومراجعت بمدینه را آهنك بشد لاجرم یزید محملها بیاراست وباحریرود بیاپوشش ساخت الی اخرالخبر ودربیت الاحزان مرویست که حضرت زینب سلام الله علیها چون آن محملهاي زرین را بدید فرمود (اجعلوها سوداء حتی یعلم الناس انا فی مصیبة وعزاء لقتل اولاد الزهراء علیهم لسلم) محملهاي مارا سیاه پوش کنید تاچون مارا مردمان بنکرند بدانند که بسبب قتل اولاد فاطمهٔ زهراء سلام الله علیهم درحالت سوکواري وعزاداری هستیم ونیز بروایتي که در اغلب کتب مسطور است آن ملعون حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه را بخواند وآنچه باید معروض داشت واز آن سه حاجت که یکي درباب سر مطهر امام حسین صلوات الله علیه بود سخن رفت ودر اینجا بنکارش آنجمله حاجت نیست وابن صباغ درکتاب فصول المهمه بعد از داستان عمر بن الحسین علیه السلام ویزید که باز مینماید اهل بیت مدتها در دمشق بوده اند میکوید واز پس اینجمله یزید با نعمان ابن بشیر فرمان کرد تا تجهیز سفر ایشان را آراسته کند الی آخرالخبر ودر کتاب ریاض الشهاده نیز باین خبر ومکالمات جناب ام کلثوم علیها السلام باندك تفاوتي اشارت کرده ومیکوید نعمان ابن بشیر را که از صحابهٔ رسولخداي صلی الله

علیه وآله وسلم وبسداد وصلاح معروف بود با جمعی از سواران مکمل ومسلح مشخص نمود تا در ملازمت ایشان بمدینه روی کنند ودر تعظیم وتکریم ایشان کوتاهی نکنند وسبط ابن جوزی کوید چون زنان و دختران امام حسین علیه علیهم السلام را بر زنان یزید در آوردند بسوی ایشان بپای شدند وصیحه وکریه برآوردند وبسوکواری امام علیه السلام قیام ورزیدند واز آن پس یزید با علی اصغر کفت اکر خواهی نزد ما بپای تا در باره ات نیکوئی ونیکی کنیم واکر خواهی بمدینه ات باز کردانیم فرمود جز آهنك مدینه ندارم لاجرم آنحضرت را با اهل او بمدینه باز کردانید وبقول شعبی چون زنان امام حسین علیه السلام را برزنان یزید درآوردند نالهٔ واحسینا برکشیدند یزید بشنید وکفت یا صیحه الی آخرالبیت وشیخ مفید میفرماید یزید فرمان کرد تا اهل بیت عصمت را در سرائی علیحده که بسرای او اتصال داشت فرود آورده با علی ابن الحسین علیهم السلام جایدادند و چون چند روزی درآنخانه اقامت فرمودند نعمان ابن بشیر را طلبیده کفت تجهیز سفر ایشان را بکن که تو باید ایشان را بمدینه بری ودرمحرق القلوب بهمین تقریب اشارت کرده میفرماید بعد از آنکه اهل بیت صلوات الله علیهم مدتی در دمشق بودند وآنمصائب بدیدند هند خواب معهود را بدید واز اینکلام معلوم میشود که مدتها درشام بوده اند چه درشرحیکه از انعقاد مجلس سوکواری وآوردن رؤس مطهرهٔ شهداء علیهم السلامرا بخواهش حضرت صدیقهٔ صغری سلام الله علیها بمجلس مصیبت واقامت سوکواری در مدت هفت روز وبعد از آن نوازش یزید بایشان اشارت میکند طول توقف ایشان معلوم میشود معلوم بادا کر خبرفرستادن رؤس شهداء بمجلس سوکواری بصحت مقرون باشد باید در اوایل ورود بدمشق باشد اکر مدتها کذشته باشد چکونه تواند بود که آنوقت اغلب رؤس شهداء

را مدفون نکرده باشند لاجرم در تصدیق باینخبر محل تامل است واز خبریکه در کتاب مهیج الاحزان مسطور است معلوم میشود که مدت اقامت ایشان در دمشق وزمان عزاداري افزون از هفت روز بوده است درکتاب مستطاب ناسخ التواریخ نیز باینخبر وعدم قبول کردن یزید ملعون درنمودن سرمبارك امام حسین علیه السلام را ویك هفته سوکواري اهل بیت ومکالمات یزید وجناب امکلثوم سلام الله علیها چنانکه در اغلب کتب معتبره مسطور است اشارت رفته است وابن اثیر درتاریخ الکامل کوید که بعد از آن مکالمات که درمیان یزید وعلی ابن الحسین علیهما السلام برفت فرمان کرد تا آنحضرت وزنان وپردکیانش را در سراي مخصوص درآوردند ویزید هروقت خواستي غذاي چاشتکاه یا شامکاه بکار بندذ آنحضرت را بخواندي ومیکوید بعضي کفته اند چون سرمبارك امام حسین علیه السلام رانزد یزیدآوردند ابن زیاد را به ازدیاد جاه ومنزلت وصله وجایزه بنواخت واز کردارش مسرورکشت وروزي فراوان بپایان نرفت که از بغض ولعن وسب مردمان نسبت بخودش باخبر شد لاجرم برقتل امام علیه السلام پشیماني کرفت و خویشتن را بنکوهش سپرد وهمي کفت برمن چه شدي اکر احتمال ازار کردمي وحسین را باخود در سراي خودم فرود آوردمي ودر آنچه خواست حکومتش دادمي هرچند در قبول مسئولش در ارکان سلطنت من وهني فرودآمدي تاحفظ جانب رسول خداي صلی الله علیه وآله وسلم ورعایت حق وقرابت حسین را بجاي نهادمي خداي پسر مرجانه را لعن کند که حسین رابحال اضطرار دو چار ساخت بااینکه ازوي خواستار شد که دست خود را در دست من کذارد یا بیکي از ثغور جاي کند تا بدیکر سراي روي نهد وپسر مرجانه ازوي نپذیرفت واورا بکشت ودر قتل اوعموم مسلمانان را برمن برآشفت وتخم دشمني مرا در مزرع قلوب

(ایشان)

ايشان بكاشت وبروفاجررا از خشم وبغض من درونها بينباشت چه جملهٔ جهانيان قتل حسين را برمن عظيم شمردند مرا با ابن مرجانه چكار است خدايش ملعون ومغضوب بكرداند وچون بآن اراده شد كه اهل بيت را بمدينـه مراجعت دهد نعمان ابن بشير را كفت تا چنانكه شايستهٔ حال ايشان است تجهيز سفر ايشان را بجاي آورد ومردي امين از مردم شام را با اندك جماعتي از سواران در ملازمت ايشان تا بمدينـه روان دارد ودر كتاب اخبارالدول مسطور است كه از آن پس يزيد ذريهٔ طاهره را در صحبت على ابن الحسين عليهم السلام بمدينه روان كرد و نعمان ابن بشير را باسى مرد همراه ساخت ودركتاب روضة المناظر مذ كوراست كه يزيد عليه اللعنه ايشان را بسوى مدينه تجهيز كرد ودر رسالهٔ صبثان مسطور است كه ابن زياد عليه اللعنه سر مبارك امام حسين را با اهل بيت آنحضرت كه از آنجمله على ابن الحسين وعمـه اش زينب خاتون صلوات الله عليهم بودند نزد يزيد عنيد بفرستاد وآن ملعون بسيار مسرور كشت وايشان را درموقف سبايا بداشت واهانت كرد با قضيبي كه در دست داشت برآنسر مبارك بزد وهمي كفت لقيت بغيك ياحسين ودرفرح وسرور بسي مبالغت ورزيد لاكن چون مسلمانان بروي خشمكين كرديدند وتمامت مردم روزكار بكين وبغض او در آمـدند وقول رسولخداي صلى الله عليه وآله وسلم را (ان اهل بيتي سيلقون بعـدى من امتي قتلا وتشديدا وان اشد قومنا لنا بغضا بنوا مية وبنو مخزوم) در اينجا آشكار يافتند بركار خود ندامت كرفت واز آن پس فرمان كرد تا اهل بيت آنحضرت را بمدينه طيبه روانه كردند ودر كتاب نورالابصار مـذ كور است كه يزيد فرمان كرد تا على بن الحسين واهل بيت را در سرائي مخصوص بايشان فرود آوردند وآنچـه ما يحتاج ايشان بود فراهم ساختند وتا آنحضرت حضور نيافتي تغذى وتمشي نمودى

واز آن پس نعمان بن بشیر را فرمان داد تا تجهیز سفر ایشان را بسوی مدینه چنانکه درخور ایشان بود بدید ومردی امین از مردم شام را باجماعتي در ملازمت ایشان بفرستاد ودر حبیب السیر مرویست که چون یزید ملعون شنید که مردمان برقتلهٔ امام حسین علیه السلام نفرین همي کنند با شمر وهمراهانش برحسب ظاهر حشونت ورزید وکفت سوکند باخدای در اطاعت شما بدون قتل حسین خوشنود بودم لعنت بر پسر مرجانه باد که باچنین امری شنیع اقدام نمود وآنکاه اسباب سفر امام زین العابدین وسایر اهل بیت را مهیا کرده سرهای شهدا را بد ایشان سپرد ونعمان ابن بشیر انصاری را باسی تن سوار در ملازمت ایشان مامور کردانید اعثم کوفی نیز بهمین روایت اشارت کرده است وصاحب روضة الصفا نیز موافق روایات مذکوره مسطور داشته وکوید یزید ملعون در آن نزدیکي پرتو اهتمام براسباب سفر ایشان انداخت آنجماعت را باسی سوار بجانب مدینه روان داشت وهم کوید علمای اخبار در مقتل امام حسین ومعارضت زینب بنت امیرالمؤمنین علیه السلام با یزید پلید ومحاورات امام زینب العابدین سلام الله علیه باآنملعون رسائل ساخته ومجلدات پرداخته اند واز اینکلام صاحب روضة الصفا وصاحب رسالهٔ مشهور برسالهٔ صبان معلوم میشود اکر زینب وام کلثوم دختر امیرالمؤمنین از حضرت فاطمه صلوات الله علیهم دوتن بودند آنحصار بیکتن جهت نداشتي ودمیری درحیوة الحیوان میکوید از آن پس یزید ملعون فرمان کرد تاذریهٔ رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم را در سرای زنان او در آوردند وهروقت خواستي تغذی نماید وطعام بشکرد علی ابن الحسین و برادرش عمر بن الحسین علیهما السلام را حاضر ساختي تاباوی ناهار بشکنند واز آن بعد ذریه طیبه را در صحبت علی ابن الحسین علیهما السلام بمدینه فرستاد ومردیرا باسی سوار با ایشان رهسپار

(داشت)

داشت تا در پیش روی ایشان راه نوشتند تا بمدینه رسیدند یافعي نیز در تاریخ خود اشارت کند که یزید تجهیز سفر اهل بیت را بمدینه بدید ودر اعلام الوری نیز بهمین تقریب که دیگر کتب شامل است اشارت کرده ومیفرماید یزید بفرمود تا زنان اهل بیت را در سرائي مخصوص که بسرای یزید پیوسته بود با علی ابن الحسین زین العابدین علیه السلام فرود آوردند وایشان روزی چند اقامت کردند آنگاه نعمان بن بشیر را گفت ساختهٔ سفر شوتا این زنان را بمدینه رسانی الی آخر الخبروسید بن طاوس علیه الرحمة درلهوف بهمین مضامین که مسطور افتاد اشارت کرده ومیفرماید از آن پس یزید ملعون (امر بردالاسارا وسبایا البتول الی او طانهن بمدینة الرسول) معلوم باد خورده بینان را در نگارش اخبار متشتته واقوال مختلفه مقام حمل براطناب کلام تواند بود لا کن راقم حروف را در رقم کردن این اخبار که پارهٔ در نظر مکرر مینماید نه اظهار تتبع وعرض فضیلت واحاطت است چه این بنده را قانون براین است که در نقل هرخبري راقم وناقل را بدست میدهد وخودرا بدست نمي دهد واسامي این کتب ورواة که در این مورد مذکور شد بعلاوهٔ اغلب رواة در ذیل مصنفات این بنده مسطور است امادر اینمقام بسبب مقصودي که در میان است اینجمله را مذکور داشت تا اگر ازاین پس در ترجیح خبري اشارت اجتهادي رود مورد بحث وایراد نباشد بلکه آنانکه براینجمله بنگرند وواقف کردند خود نیز شاهد ومصدق باشند وعلی الله التوکل والتکلان اکنون بر سر مقصود رویم وپارهٔ مسائل راکه در اینمدت متمادی در حالت ابهام مانده است بعون ایزد علام در مقام ایضاح در آوردیم همانا این بندهٔ حقیر در ذیل کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام در باب توقف اهل بیت خیر الانام در شام وزیارت اربعین بیاني کافی بنمود واخباری وافی باز نمود در اینجا نیز مزیداً علی ما سبق

معروض میدارد که اینکه از پارهٔ اخبار مستفاد میشود که ذهاب وایاب اهل بیت از کربلا بکربلا چهل روز بوده است زیرا که امام زین العابدین سلام الله علیه سر مبارك را در بیستم صفر ببدن شریف ملحق فرمود از طریق عقل بیرونست اولا از روز عاشورا تا بیستم شهر صفر چهل ویکروز میشود مگر آنکه شهر محرم آنسال سی روز تمام نبوده باشد دیگر اینکه در اغلب کتب معتبره باین روایت اشاره نرفته است دیگر اینکه در هیچ روایتي نرسیده است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در بیستم صفر که جابر انصاری زیارت اربعین بجای آورده باوی ملاقات فرموده باشد منتهای امر این است که زیارت اربعین جابر موافق روایات رواة بصحت مقرون است وهم ملاقات امام زین العابدین سلام الله علیه باوی روی داده است اما درچه روز وچه زمان وچه ماه معلوم نیست دیگر اینکه مجاری حالاتیکه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام از زمان حرکت از کربلا وورود بکوفه وسفر کردن در شام در منازل معینه تا بشام وورود بدمشق ومجالس عدیدهٔ یزید وخطب شریفه آنحضرت وبعضي از مخدرات اهل بیت و مکالمات آنحضرت در مجلس ومحبس وطرق وشوارع شهر شام واوقات سوکواری وحضور بمجالس وموائد یزید پلید واندك اندك بهوش آمدن مردمان وپرا کنده کردن یزید کلام الله مجید را در مساجد ومحافل براي اشتغال خواطر ایشان وخمود آن اشتعال ونوشتن ابن عباس وابن عمرو دیگران بآن ملعون وکشتن رسول باآنمرد نصراني وخوابهاي چند که هند وزوجهٔ دیگر او وجناب سکینه خاتون سلام الله علیها بدیدند ونیز آن خبریکه درکتاب اسرارالشهاده مسطور است که از کلام شیخ مفید علیه الرحمة چنان مستفاد میشود که خبر شهادت حضرت سید الشهداء صلوات الله وسلامه علیه جز از جانب یزید بمدینه پیوسته نکشت واینکار بعد از

(آن)

آن بود که ابن زياد رؤس مطهره را با اسيران نزد يزيد بفرستاد چه شيخ مفيد ميفرمايد چون ابن زياد سرمبارك امام حسين عليه السلام را بجانب يزيد فرستاد يزيد بعبد الملك ابن ابى الحارث فرمان كرد كه راه بركير و در مدينه بعمر وابن سعيد ابن العاص شو واورا بقتل حسين بشارت بده ونيز از اخباريكه بر مدت طول حبس ايشان دلالت دارد چنانكه فاضل دربندي در اسرارالشهاده ازلهوف سيد مذكور ميدارد كه بالصراحه فرستادن ابن زياد ملعون حرم وسبايا را بسوي يزيد بعد از قتل عبد الله ابن عفيف بوده بلكه اهل بيت در كوفه محبوس بوده اند تاكاهيكه پاسخ ابن زياد از يزيد باز كرديد وبفرستادن رؤس مطهره واهل بيت بدمشق امر نمود وبا ايحالات مدت مكث ايشان در كوفه ووصول بدمشق مدتي طويل ميخواهد وهمچنين استبعادي عظيم كه فاضل مجلسي اعلى الله مقامه در زاد المعاد از چهل روز مينمايد ونيز بيانيكه در تذكرة الائمه شده وبروايتي مدت توقف اهل بيت شش ماه بود وجز چهل روز را بچيزي نمي شمارد وهمچنين آنخبر كه ورود اهل بيت را در شانزدهم ربيع الاول بشام مرقوم داشته اند ونيز دلائل ديكر كه در كتاب امام زين العابدين صلوات الله عليه واين كتاب مسطور افتاد باز مينمايد كه توقف اهل بيت در شام كمتر از ماهي چند نبوده واز زمان حركت از كربلا تاحركت از دمشق مدتي بپاي رفته چنانكه از اين پس روشن تر كردد انشاء الله

﴿ بيان حركت كردن اهل بيت اطهار وحضرت امام زين العابدين ﴾
﴿ صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين از دمشق وكيفيت سر مبارك سلام الله ﴾

يزيد پليد چنانكه از اغلب كتب مقاتل مستفاد ميشود بعد از آنكه مدتها اهل بيت رسولخداي صلى الله عليه وآله وسلم را در آن ويرانه چندان متوقف ساخت كه از رنج كرما وسرما چهرهاي مبارك كشان پوست بكذاشت ورنك ايشان بكشت

واجفان ایشان از اشك خونین زخمین شـده وکوشت ایشان از زحمت زندان و صدمت آنمردم زشت بنیان آبشد واندام شریفشان از کثرت آزار زارکشت و آنچند که توانست در ذات وزحمت ایشان بکوشید ومقتضیات عداوت وبغض و کین را بجاي آورد وآتش دل پرکین را تسکین داد ونیز آشوب مردمان جهان کوب کردیده زبانها چون سنانهاي بروي دراز وتوقف عترت رسول دیر بازکشت ایشان را از زندان بحرم سرایخویش در آورد عطوفت وشفقت نمود وبامردم شام درکار ایشان مشورت نمود از میانه نعمان بن بشیرکفت بنکر رسولخداي با ایشان چه معاملات میورزد تو نیز همان کن این راي را پسندیده داشت وبا امام زین‌العابدین علیه السلام آغاز تلطف نمود ومیعاد نهاد که سه حاجتش را برآورده دارد وچون بآهنك باز کردانیـدن ایشان برآمد بآنحضرت کفت آنسه حاجت خویش را که بقضاي آن میعاد نهادم تذکره بفرماي فرمود نخست اینکه دیدار سید من ومولاي من وپدرم حسین را بمن باز نمائي تا ازوي توشه ور کردم دوم آنکه آنچه از ما برده اند بما باز کرداني سیم اینکه اکر بر قتل من عزیمت داری کسي را با اینزنان همراه کني که ایشان را بحرم جـد ایشان صلی الله علیه وآله وسلم باز کرداند آن ملعون در پاسخ کفت اما دیدار پدرت را هرکز نخواهي دید الی آخر الخبر واز این خبر معلوم میشود که سر مبارك امام حسین از امام زین العا بدین علیهما السلام محجوب بوده ودر ظاهر حال نمیـدیده است واین امتناع آن ملعون نه از روی عناد ولجاج بوده است بلکه بسبب آن بوده است که آن سر مطهر از دست او بیرون بوده است چنانکه بآن اشارت رود وبالجمله یزید مهیاي فرستادن اهل بیت کشت وسرهنکی را مشخص کرد واغلب علماي خبر بنام او تصریح نکرده اند بلکه بعبارت قائد ورجل صالح ورسول کفایت جسته اند وچنانکه در بحار الانوار

ومقتل صغير ابي مخنف ونور العين وكشف البكاء وبعضي كتب ديكر نيز نام مرهنك را ننوشته اند لاكن صاحب كامل البهائي مينويسد كه نام آن قائد كه يزيد پليد در ملازمت اهل بيت رسول مجيد بفرستاد عمرو بن خالد قرشي بود ودر كتاب حرقة الفؤاد وروضة الشهداء ومخزن البكاء ومحرقة القلوب وغيرهما نعمان بن بشير را نوشته اند ودر كتاب طوفان البكاء ومطالع الاحزان ودر اشعار بعضي شعراء نيز مسطور شده است وقول مشهور اين است كه نام وي نعمان بن بشير بود واورا باسي سوار با ايشان همراه ساخت وچنانكه دركامل بهائي مسطور است كه عمرو بن خالد با اينكه نعمان ابن بشير باسيصد سوار با ايشان همراه كشت ويزيد باوي كفت اينغلام يعني علي ابن الحسين عليهما السلام را با اين زنان بمدينه رسان وايشان را شب هنكام راه سپار بدار وچون در منزلي فرود آيند تو وآنانكه با ايشان راه ميسپاريد در مكاني بعيد از ايشان فرود شويد تا چشم احدي بر ايشان نيفتد ورعايت حرمت جانب ايشان بشود ودر رعايت حال ايشان كوتاهي مكن وهر چه خواهند بجاي بياور واز پس انجمله ميكويد عمرو بن خالد ايشانرا بمدينه رسانيد وبروايتي نام آن قائد بشير بن جذلم باجيم وذال يا جذلم بن شتر يا بشير ابن حذلم با حاء حطي وذال معجمه ازجانب نعمان بوده است وبايد دانست كه حذلم با حاء مهمله وذال معجمه وجذلم با جيم وذال معجمه يكسان باشند چه عرب را قانون است كه حرفي را بجاي حرفي آورند چنانكه ثعالبي در سر الادب در انبباب ميكويد مثل مدح ومده وجد وجذ وجذم وجزم وجذلم وحذلم وصراط وسراط ومكه وبكه وغيرذلك وبالجمله يزيد باقايديكه با ايشان ميفرستاد در احترام واحتشام ايشان همه نوع وصيت بكذاشت واسباب سفر ايشان را بطوري شايسته مهيا ساخته زنان ودختران اهل شام با البسهٔ سياه بانتظار بيرون شدن اهل بيت اظهار در كوي وبازار انجمن كردند واهل شام

بمشایعت ایشان فراهم شدند وچون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از مجلس یزید بیرونشد واهل بیت را اجازت داد جناب زینب خاتون سلام الله علیها بپاي شد اهل بیت نیز بموافقت برخاستند واز سراي یزید بیرون آمدند زنان آل ابي سفیان ودخترهای یزید ومتعلقات ایشان بیرون دویدند وبکریه وناله درآمدند وتا قصر الاماره بمتابعت ومشایعت راه سپردند ووداع کردند چون جناب زینب سلام الله علیها آن محامل زر نکار را بدید ناله برکشید ویکي از جواری را فرمود با نعمان بن بشیر بکو این محامل را سیاه پوش کن نعمان نیز اجابت امر واطاعت فرمان کرد وایشان چون خواستند سوار شوند بیاد روزیکه از مدینه بیرون میشدند نالها برکشیدند بروایتي چونحضرت امام زین العابدین علیه السلام اینحال را نکران کشت حضرت زینب سلام الله علیها را تسلیت داده وبصبر وشکیبائي امر کرده وبالجمله در انروز نیز براهل بیت بسي دشوار بکذشت وبجمله اندوهناك واشکبار بودند وهریك بزباني اظهار ناله وسو کواري میکردند ودرحال سوار شدن واز دروازهٔ شام بیرون شدن ووداع بامردم شام نیزچنان شورشي برخاست که از شور یوم نشور خبرمیداد تا کاهبکه عماری اهل بیت از نظر مردم شام ناپدید شد اینوقت نالان وکریان باکمال افسوس بشهر باز شدند واهل بیت رسولخدای همچنان راه میسپردند ونعمان بن بشیر یاهرکس دیکرکه با ایشان بود درشرایط توقیر وتکریم ایشان غفلت نمي ورزید وبهرطور خواستندی بجای میآورد ودرهرکجا فرود شدند دور ازایشان منزل کردی وچون راه سپار شدند یك میل با ایشان مسافت میکذاشت تا بفراغ بال وامنیت خیال باشند واهل بیت بهرمنزلي فرود شدند بماتم بنشستند وناله وزاری برآوردند وخاك را با اشك خونین رنکین ساختند تا کاهبکه بحوالي عراق عرب نزدیك شدند یافعي در

(مراة)

مرآة الجنان ميكويد كه حافظ ابو العلاء همداني نوشته است كه چون سر مبارك امام حسين عليه السلامرا نزد يزيد آوردند كسيرا بمدينه فرستاد تا جماعتي از موالي بني هاشم بيامدند آنكاه كروهي از موالي ابي سفيان را با آنان منسلك ساختند واز آن پس علی بن الحسين عليهما السلام وهر كس از اهل بيتش بجای مانده بود روان كرد وهرچه از بهر ايشان ببايست تجهيز كرد وهر حاجتي داشتند بجای كذاشت وسرمباركرا نيز برای عمرو بن سعيد العاص كه از جانب يزيد عامل مدينه بود بفرستاد عمرو كفت سخت دوست داشتم كه يزيد اين سرمبارك را برای من نفرستادي راقم حروف كويد يافعي در اين خبر كويا منفرد باشد وبيرون از غرابت نيست ونيز بر طول توقف اهل البيت سلام الله عليهم در شام دلالت كند ودر اعلام الورى تصريح بنعمان ابن بشير است

﴿ بيان اختلاف اقوال در باب سر مبارك منور مطهر حضرت امام حسين عليه الصلوة والسلام ومدفن آن ﴾

همانا در فقرهٔ سرمبارك حضرت امام حسين عليه السلام اختلافات روايات بسيار است ابو مخنف كاهيكه از در كذشتن ابن زياد از قتل حضرت سجاد بسبب جناب زينب خاتون سلام الله عليهما بيان ميكند ميكويد از آن پس خولي اصبحی را بخواند وكفت اين سررا بدار تا با تو باز كويم وآن خبيث بمنزل خويش ببرد الي آخرالخبر ودر بحارالانوار از صاحب كامل وصاحب مناقب وابن نما مذكور است كه چون عمر بن سعد سر مبارك را بخولي اصبحی بداد تا بابن زياد حمل كند خولي شب هنكام برفت ودر قصرالاماره را بسته يافت لاجرم بمنزل خود شتافت الى آخرها واز خبر نخست چنان ميرسد كه اين حكايت درشب چهار دهم محرم واز خبرثاني شب يازدهم محرم بوده است ودر اخبار الدول مسطور است كه شمر ملعون فرود

كشت وآنسر مبارك راكه سر هاي جهانيش بفدا باد از تن جدا ساخته وبخولي اصبحي تسليم نمود ودر روضة المناظر مسطور است كه آنسر مبارك را سنان ابن انس نخعي ملعون جدا كرد ونيز ميكويد بعضي كفته اند شمر مرتكب كشت و بعمر بن سعد ياورد آنكاه سرها وزنان واطفال را نزد عبيد الله بردند وعبيدالله به يزيد فرستاد ويزيد ايشانرا بمدينه تجهيز كرد وميكويد در موضع سرمبارك اختلاف ورزيده اند بعضي كفته اند بمدينه فرستادند وپهلوي مادرش سلام الله عليهما مدفون ساختند وبعضي كويند نزد باب الفراديس دمشق مدفون است و برخي كويند خلفاي مصر سررا از عسقلان بشهر قاهره نقل كرده در آنجا مدفون ساختند ومشهدي برآن برآوردند كه بمشهد الحسين مشهوراست وابن اثيركويد چونمردم كوفه آنسر منور را بدمشق آورده در مسجد دمشق وارد كردند مروان ابن الحكم بيامد واز ايشان از چكونكي حال بپرسيد داستان بكذاشتند مروان از نزد ايشان بر خواست و در شرح شافيه در ضمن حكايتي كه مسطور ميدارد و از معجزهٔ سر مبارك سخن ميكند در آخرخبر ميكويد امام زين العابدين عليه السلام صيحهٔ بر كشيد و عرض كرد (وعليك السلام ورحمة الله وبركاته يا ابتاه ايتمنى وذهبت عنى وفرق بينى وبينك فها انا راجع الى حرم جدى صلى الله عليه اودعك الله تعالى واسترعيك واقرء عليك السلام) وصاحب عمدة الطالب كويد در خدمت آنحضرت يكصد وبيست تن پياده وهفتاد تن سواره از اهل بيت و اصحابش مقتول شدند واينخبر او بسبب غرابتش در اينكتاب مسطور شد وميكويد زنان واطفال وسر مبارك آنحضرت واصحابش بسوي كوفه وازآن پس از كوفه بسوي شام حمل شد ودر ارشاد مفيد مسطور است كه شمر ملعون آنسر مبارك را بدستياري خولي ابن يزيد اصبحي عليهما اللعنة نزد عمربن سعد پليد فرستاد ودر امالي

(شيخ)

شیخ صدوق علیه الرحمه سنان ملعون را فاعل آن امر عظیم و قاتل امام کریم نوشته ومیفرماید تا علی ابن الحسین علیهما السلام با زنان اهل بیت از شام بیرون نشدند وآنسر مبارك را بكربلا باز نكردانیدند آن آثار سماویه وارضیه مرتفع نكشت ودر رسالهٔ صبان میکوید اختلاف ورزیده اند که آنسر مبارك را بعد از آنکه بشام بردند در چه مقام جای کرفت طایفهٔ بر آن عقیدت باشند که یزید پلید فرمان کرد تا آنسر مبارك را در بلاد طواف دهند پس از شهری بشهری کردش دادند تا بعسقلان رسیدند و در آنجا مدفون ساختند وچون مردم فرنك بر آن شهر استیلا یافتند طلایع بن رزیك از وزرای بني فاطمه مالي فراوان بداد وآنسر مبارك را بكرفت وتا چند منزل بزیارتش راه سپرد و در کیسهٔ حریر سبز بر کرسی از چوب آبنوس جایداده با مشك وطیب مفروش ساخته ومشهد حسیني که در قاهره معروف ونزدیك بخان خلیلي است بر آن بر کشید وقاضی الفاضل در آن قصیدهٔ که در مدح وزیر مذکور کفته باین داستان اشارت کرده است وبعضي دیكر که زبیربن بكار نیز از این جماعت است وهم علاء همداني با ایشان موافقت دارد بر آن رفته اند که آنسر را باهل بیت آنحضرت حمل کرده کفن نمودند ودر بقیع پهلوي قبر مادرش وبرادرش حسن علیهم السلام دفن نمودند و کروه امامیه بر آن مذهب هستند که آنسر را بعد از آنکه چهل روز از مدت شهادت آنحضرت بكذشت بكربلا باز کردانیده با بدن مبارك ملحق ساختند و قرطبي بقول دوم اعتماد دارد وطائفهٔ از صوفیه را عقیدت چنانست که آنسر مبارك در مشهد قاهره یست ودر آنجا همه روزه اش اقطاب زیارت کنند ومنادی در طبقات خود کوید که بعضي از اهل کشف وشهود مرا فرمود که اورا در عالم کشف اطلاع حاصل کشت که آنسر مبارك با جثهٔ شریفه اش در کربلا مدفون

شد واز آن پس آنسر در مشهد قاهرى ظهور كرفت (لان حكم الحال با لبرزخ حكم الانسان الذى تدلى فى تيار جار فيطفو بعد ذلك فى مكان آخر فلما كان الراس منفصلا طفا فى هـذا المحل من المشهد) وهم اين شخص ميكويد در آن مكان با آنسر مبارك بخطاب ومخاطبه نائل شـده است ودر نور الا بصار باين روايات و افزون تر اشارت كند واز معجزات و كرامات آنسر منور ورؤياى جماعتي حديث نمايد كه در مشهد مصري معروف زيارت كرده اند وبحاجات واستجابت دعوات نائل شده اند وراقم حروف در ذيل مجلدات مشكوة الا دب در ضمن حال خلفاى بني فاطمه واحوال مصر باين مطلب مبسوط اشارت كرده است وبروايت دميرى در حيوة الحيوان شبل ابن يزيد برادر خولي بن يزيد آنسر مبارك را از بدن جدا كرده وبه برادرش خولي تسليم نمود وصاحب فصول المهمه كويد بعضي كفته اند سنان ابن انس نخعي عليـه اللعنة مباشر قتل آنحضرت شـد وبقولي شمر ابن ذى الجوشن لعنة الله علية مباشر وعمر بن سعد آنسر مبارك را با سنان بن انس نزد ابن زياد لعنة الله عليهم بفرستاد وابو اسحق اسفرايني در نور العين كويد آنسر مبارك را اهل بيت با خود حمل كرده بكربلا بياوردند وبا جسـد شريف ملحق ساختند وميكويد بعضي كوينـد آنسر مبارك در خرابۀ يزيد بماند تا بمرد وبعد از موتش سليمان ابن عبد الملك در يافت وابنوقت استخواني سفيد بود پس كفن كرده در مقام مسلمانان مـدفون ساخت ونيز كويد بروايتي چون يزيد ملعون على بن الحسين وساير اهل بيت را بمدينـه بفرستاد وفرمان كرد تا سرهاى شهدا را دفن كردند لا كن سر مطهر امام حسين صلوات الله عليه را مدفون نساختند وآنسر را در خارج دمشق برده پنجاه سوار بحارست آنسر مامور كردند تا شب وروز بحر است مشغول باشند واينكار از كثرت خوف وفزع آن نابكار بود وچون آن

(پليد)

پليد بدوزخ رسيد حارسان آنسر را بياوردند ودر خزانهٔ يزيد بكذاشتند وهم
كويد روايت كرده اند كه طايفه بني فاطمه كه در مصر حكومت داشتند آن سر
مبارك بايشان پيوست ودر مشهد مشهور مدفون ساختند وملا محمد باقر بن
ملا محمد تقي رشتي دركتاب تذكرة الائمه ميفرمايد دركيفيت آنسرمبارك خلاف
است آنچه مشهور است اين است كه حضرت سيد الساجدين عليه السلام بياورد
وبابدن پدر بزكوار خود ملحق ساخت وبروايتي در شام مدفون كردند واكنون
آن موضع بمشهد الراس معروف است وبزيارتش نايل ميشوند وبروايتي يزيد
ملعون آنسر مبارك را بردر خانهٔ خود نصب كرده شب هنكام ناپديد شد و
حضرت جبرئيل برد واينقول بسيارقوي است ودرناسخ التواريخ وبعضي كتب ديكر
مسطور است كه دركامل الزيارة سندبه يزيد بن عمر وابن طلحه منتهي ميشود كه
كه در ارض حيره در خدمت حضرت ابي عبد الله امام جعفر صادق عليه السلام
حاضر بودم فرمود براى زيارت قبر امير المؤمنين عليه السلام كه باتو ميعاد نهادم
حاضري عرض كردم حاضرم پس آنحضرت سوار شد وفرزندش اسمعيل را
فرمان كرد تا سوار شد من نيز بر اسب خويش بر آمدم وبنجف شديم وچون از
نماز فراغت يافت با اسمعيل فرمود برخيز وجدت حسين بن على را سلام كن
عرض كردم فداي تو باد جان من مكر حسين در كربلا نيست فرمود در كربلا
مدفونست لكن كاهيكه سر آنحضرت را بجانب شام حمل ميدادند غلامي از ما آن
سر را سرقت كرده در جنب امير المؤمنين مدفون ساخت ونيز براين منوال روايتي
ديكر وارد است وچون امير المؤمنين وحسين عليهما السلام از يك نورند پس آنسر
همايون باجسد خود پيوسته است وموافق خبريكه دركافى وتهذيب مسطوراست
دلالت برآن كنند كه سر امام حسين عليه السلام در پهلوي قبر مادرش مدفون

است چنانکه بعضي دیگر نیز اشارت کرده اند وخبریکه از یافعي مسطور گردید وصاحب مناقب نیز از ابوالعلاي حافظ رقم میکند چون یزید آنسر را بمدینه فرستاد عمر ابن سعید در بقیع در پهلوي مادرش فاطمه علیهما السلام مدفون ساخت ابن نما نیز بر این روایت موافق است وهم در خبر است که منصور ابن جمهور گاهیکه داخل خزینهٔ یزید بن معاویه شد جونهٔ سرخ یعني سبدیکه باچرم پوشیده باشند بدید باغلام خود سلیم گفت این جونه را نیکو بدار که گنجي است از گنجهاي بني امیه چونسرش بر گشودند سر مبارك امام حسین را بالحیهٔ مخضوب بسواد بدیدند غلام خویش را بفرمود تا جامهٔ بیاورد وآنسر مطهر را در جامهٔ بپیچید ودر دمشق در باب الفرادیس در کنار برج ثالث از طرف مشرق مدفون ساخت وجماعتي از مردم مصر چنان دانند که این سر مبارك در مدینهٔ ایشان است وآنمقام را مشهد کریم خوانند ودر مواسم معین بزیارتش حاضر شوند چنانکه بآن اشارت رفت وگروهي بر آن رفته اند که بعد از آنکه آنسر مبارك را در بلاد وامصار عبور دادند باز آوردند وباجسد شریف ملحق ساختند وسلیمان بن عبد الملك رسولخداي صلی الله علیه وآله وسلم وبقولی فاطمه سلام الله علیها را در خواب دید که باوي اظهار تلطف فرمود از حسن بصري تعبیر بخواست حسن گفت بایست با اهل بیت پیغمبر نیکي نموده باشي سلیمان از دفن کردن واحترام ورزیدن ونماز گذاشتن بر سر مبارك بگفت حسن گفت رسولخداي صلی الله علیه وآله وسلم را بدین کردار خوشنود ساختي سلیمان را این تعبیر پسندیده افتاد و جایزهٔ بزرگش بداد وهم گویند چون عمر بن عبدالعزیز خلافت یافت از مدفن آنسر مبارك تفحص کرده آنسر مبارك را ماخوذ داشت وندانستند که چه کرد چون اظهار دینداري مینمود تواند بود که بکربلا فرستاده با جسد مطهر ملحق ساخته باشد

صاحب عوالم كويد علماي اماميه بر آنعقيدت هستند كه آنسر منور با جسد شريف ملحق شد وعلى بن الحسين عليهما السلام بكربلا آورد ومدفون ساخت وصاحب روضة الشهداء كويد امام زين العابدين سرهاي تمامت شهداء را بكربلا آورده در خاك سپرد ابن جوزى كويد در باب سر مبارك اقوال مختلفه است اشهر آنست كه آنسر را باسبايا بمدينه آورده واز آن پس بكربلا باز كردانيده با بدن شريف مدفون ساختند قول ثاني آنست كه در كنار قبر مادرش فاطمه صلوات الله عليها دفن كردند وشعر مروان ابن الحكم را كاهيكه در مدينه آنسر مبارك را بديد مذكور داشته سيم آنشب كه در دمشق است چهارم اين است كه در مسجد رقه مشرف بر فرات در مدينهٔ مشهوره است چه يزيد بن معاويه عليه اللعنة چون آنسر مبارك را بديد كفت اين سر را براي آل ابي معيط در عوض سر عثمان ميفرستم وايشان در رقه جايداشتند وآنجماعت آنسرمبارك را در بعضي از خانهاي خود مدفون ساختند واز آن پس آنخانه جزومسجد جامع شد قول پنجم اين است كه خلفاي بني فاطمه از باب الفراديس بعسقلان وازآنجا بقاهره نقل ودفن كرده مشهدي عظيم بر آن بر آوردند وزيارت كنند ابن جوزي ميكويد بهر حال وهر مكان باشد سر وجسد مباركش در قلوب ساكن ودر ضماير وخواطر قاطن است چنانكه بعضي از مشايخ ما درينباب كفته اند (لا تطلبوا المولى الحسين بارض شرق او بغرب وادعوا الجميع وعرجوا فمشهده بقلبي) وبروايت محمد ابن طلحه شافعي در كتاب مطالب السئول عمر بن سعد آنسر مبارك را بدستياري بشير بن مالك عليه اللعنة نزد ابن زياد بفرستاد و در كشف الغمه كويد ابن سعد آنسر مبارك را بابن زياد حمل كرد وآن ملعون فرمان كرد تادر تمامت كوچهاي كوفه كردش دادند وبا اهل بيت بسوي يزيد بفرستاد و در محرق القلوب نيز از مكالمه آنسر مبارك با

امام زين العابدين ووداع حضرت امام زين‌العابدين عليه السلام باسر منور روايت
كند وهم از روايت مردم شيعي در الحاق آنسر با بدن مطهر در روز اربعين
مينويسد ونيز ميكويد از بعضي روايات معلوم ميشود كه آنسر را پيغمبر صلى الله
عليه وآله وسلم با خود ببرد وهيچ شك وشبهت نميرود كه آنسر مبارك بهترين
اماكن انتقال يافته‌ونحوي از آنجا ببدن مطهر‌ملحق شده اكرچه بعنوان جزم‌معلوم
نتوان كرد واعثم كوفي كويد على ابن الحسين عليهما السلام با خواهران وعمات
وساير اقربا متوجه مدينه طيبه كشته در بيستم شهر صفر المظفر سر مبارك امام
حسين ورؤس ساير شهدا را با ابدان ايشان ملحق كرده واز آنجا روي بمدينه نهاد
وصاحب حبيب السير نيز باين خبراشارت كرده ونيزروايتي كه از يافعي‌مذكورشد
مسطور ميدارد وصاحب رياض الشهادة نيز باغلب روايات مسطوره اشارت كند
ونيز كويد سليمان عبد الملك آنسر را مخفياً بكربلا فرستاد تا با بدن شريف ملحق
ساختند وآنخواب مذكور را بديده وهم كويد بعضي كفته اند كه بعضي از شيعيان
دزديده بمصر بردند ودرمحليكه براس‌الحسين‌مشهوراست‌مدفون ساختند وبروايتي
يكي از مردم شيعه بدزديد ودرنجف اشرف دربالاي سرمرقد منور اميرالمؤمنين
عليه السلام مدفونساخت وباين جهت زيارت‌آنحضرت درآنموضع شايع ومعهود
است وبروايت وتصريح زكريا بن محمود قزويني در كتاب‌آثار البلاد واخبارالعباد
وابوريحان محمدابن احمد بيروني دركتاب آثار الباقيه من الامم الخالية در بيستم
صفرآنسرمطهر بجسد منور ملحق شد وراقم حروف وجملهٔ اين اخبار بهمان خبر
كه جبرئيل آنسر مطهر را ببرد بيشتر عنايت دارد والبته جبرئيل برده است و
بدستياري حضرت سجاد با بدن مبارك مدفون شده ودر اين باب نبش قبر نيز
لازم نيايد چه ممكن است از فراز قبر مبارك حفره كرده سر مبارك را مدفون

(وملحق)

وملحق دارند وازاین برافزون افعال ائمه و ابدان مطهرهٔ ایشان را با دیکران قیاس نتوان کرد وهیچ زیان ندارد همان وقت که بدن مبارك را مدفون کرده اند سرنیز با بدن بوده وآنسرکه مشهود وبرنیزه منصوب شده براي مراعات ظاهر وحفظ پاره مسائل باشد واکر کرامت ومعجزه محسوس شده است بجهة نسبت آنحضرتست چه اکر صد هزار سر را در صد هزار موضع برسر نیزه نصب نمایند وبآنحضرت منسوب دارند یا هزار مکان را بمدفن مبارکش نسبت دهند نظر بمقامات ولایت وامامت از همه جا بروز معجزه وکرامت میشود چنانکه آز اندار که بحضرت عیسی ابن مریم علیهما السلام منسوب ساختند بااینکه (وما صلبوه وما قتلوه) آثار وآیات کرامت مشهود مینمایند

﴿ بیان رسیدن جناب سید الساجدین امام زین العابدین واهل بیت اطهار سلام الله علیهم اجمعین بزمین کربلا ﴾

از این اخبار که از ابتداي تجهیز سفر اهل بیت بمدینهٔ طیبه وآنچه در باب سر مبارك مذکور افتاد معلوم توان کرد که مدت حرکت اهل بیت از کربلا تازمانیکه از شام بیرون آمدند بدلائل نقلیه وعقلیه از چهل روز افزون خواهد بود واینکه پارهٔ نوشته اند در سه روز مدت ایشان را از کوفه بدمشق بردند از قانون عقل بیرون است چه اکر خط مستقیمي از کوفه بدمشق بدست میکردند آن بعد مسافت را در سه روز مدت نتوانستند قطع کرد از این کذشته منازل اهل بیت از کوفه تا شام غالبا با نام ونشان وتوقف ایشان در اغلب منازل مسطور است و اکر کویند اهل بیت از روي معجزه و کرامت طي چنین مسافت را در چنین قلیل مدت کردند آنهم با آن وقایع منازل موافق نتواند شد واز این بر افزون اکر اولیاء داراي کرامت باشند اشقیاء نیستند اکر اهل بیت طي ارض توانند نمود

امرای لشکر وسپاه وبار کشهای آنها نتواند نمود ابن طاؤس علیه الرحمه روایت میفرماید که اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در هنگام مراجعت از شام چون بخاك عراق رسیدند با دلیل فرمودند مارا بکربلا می باید رفت کاروانرا از آنجا عبور بده وچون بحایر شریف در شدند جابر بن عبد الله انصاری وجماعتی از بنی هاشم ورجال آل رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم را بر سر آن مضجع پاك وتربت تابناك بدیدند که بزیارت سید الشهداء ومشاهد سایر شهداء آمده بودند وچون ایشان وزنان اعراب حوالی حایر در آنمقام کریم فراهم شدند ماتمی بزرك وسوکی عظیم نمایش کرفت واهل بیت سلام الله علیهم بعد از طی مراسم سوکواری وزاری بجانب یثرب راه کرفتند ودر کتاب لهوف وعوالم ومنتخب شیخ طریح نیز بهمین تقریب مسطور است وورود ایشان باور ودجابر بن عبد الله انصاری وجماعتی از بنی هاشم مطابق شد واز پس روزی چند که داد مصائب بدادند براه مدینه ره سپر شدند واعثم کوفی کوید امام زین العابدین علیه السلام با سر های شهداء وخواهران وعمات وسایر اقربا متوجه مدینهٔ طیبه کردیده در بیستم شهر صفر المظفر سر مبارك حسین علیه السلام وسایر شهداء را با بدان ایشان ملحق کردانیده از آنجا بسر تربت مقدس جد بزرکوار خویش شتافته رحل اقامت انداخت لاکن از ملاقات ایشان با جابر علیه الرحمه واینکه بیستم روز صفر روز اربعین بود اشارت نمیکنند وابن جوزی در جمله بیان اقوال مختلفه که مذ کور شد میکوید اشهر آنست که آنسر مبارك را با سبایا بمدینه بردند واز آن پس بکربلا آورده با جسد منور ملحق ومدفون ساختند ودر محرق القلوب مینویسد مشهور ما بین شیعه آنست که یزید آن سر مبارك ورؤس مقدسهٔ دیکر شهداء را بامام زین العابدین بداد وآنحضرت بکربلا آورده در روز اربعین ببدنهای ایشان

(ملحق)

ملحق ساخت وشیخ صدوق علیه‌الرحمه در امالی به بیرون شدن علی بن الحسین علیهما السلام با زنان وباز کردانیدن سر مبارك حسین صلوات الله علیه را بکربلا اشارت کند اما از ملاقات با جابر وتعیین زمان سخن نمیکند ودر مقتل ابی مخنف از ورود اهل بیت بکربلا وملاقات با جابر انصاري وجماعتیکه با او بودند ونزول درآنجا وزیارت امام حسین واقامت روزي چند بعزاداری وکوچیدن بمدینهٔ طیبه اشارت رفته لاکن از رؤس مطهره وروز اربعین چیزی مسطور نداشته است ودر نورالعین میکوید که چون علی بن الحسین واقربای آنحضرت را آن سرهنك از دمشق بیرون آورد وبپارهٔ طرق رسیدند کفتند ایدلیل ما ترا بخدای سوکند میدهیم که مارا براه کربلا عبور میده تا تجدید عهدی کرده باشیم کفت سمعا وطاعة پس ایشانرا همچنان ببرد تا بکربلا درآمدند واین حکایت در روز بیستم شهر صفر بود وجابر بن عبد الله انصاری با کروهي از مردم مدینه با ایشان باز خوردند وباقامت سوکواری وبکاء وزاري پرداختند چندانکه زمین را بلرزه درآوردند آنکاه بآهنك مدینه رهسپر شدند لاکن از رؤس واربعین سخن نمیکند ودر فصول المهمه از سفر کردن اهل بیت از دمشق ووصول بمدینه مینکارد لاکن از ورود بکربلا داستان نمیکند ودمیری درحیات الحیوان سفر اهل بیت را از دمشق تا بوصول بمدینه نکارش میدهد ومیکوید درمیان وفات رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم تا روزیکه حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد پنجاه سال مدت بود وشهادت آنحضرت را در روز عاشورا سال شصتم هجری مینویسد ومیکوید ابن عبد الله درکتاب بهجة المجالس وانس المجالس نوشته است که از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه پرسیدند مدت تعبیر خواب تاچند تواند بود فرمو پنجاه سال زیرا که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم درخوابدید

كلبي ابقع درخون آنحضرت ولوغ كرفت وتاويل فرمود كه مردى حسين عليه السلام پسر دخترش را بخواهد كشت وشمر بن ذى الجوشن كه سكي ابرص بود قاتل آنحضرت شد واز زمانيكه آنحضرت آنخوابرا بديد تا كاهيكه امام حسين عليه السلام شهيد شد پنجاه سال بر كذشت ملا محمد باقر رشتي در تذكرة الائمه ميفرمايد مشهور آنستكه از رفتن اهل بيت بشام وباز شدن از شام وآمدن بكوفه چهل روز بقولي ششماه بود لاكن شايد افزون باشد زيرا كه رفتن ايشان بكوفه وشام ماندن در شام وساير منازل وبركشتن از اينمدت بيشتر ميشود ودر زادالمعاد ميفرمايد مشهور آنست كه سبب تاكيد زيارت آنحضرت در اينروز يعني روز اربعين آنست كه امام زين العابدين با ساير اهل بيت سلام الله عليهم بعد از مراجعت از شام در اينروز بكربلا رسيدند ورؤس مطهره را بابدان مقدسهٔ شهداء ملحق كردند اين بسيار بعيد است از جهات عديده كه نكارش آنجمله موجب تطويل است وميفرمايد بعضي كفته اند كه در اين روز اهل بيت وارد مدينه مطهره شده اند اين نيز بسيار بعيد است وبعضي كفته اند شايد حضرت امام زين العابدين عليه السلام باعجاز وطي الارض پوشيده از شام بكربلا رفته وسرهارا بابدان شهداء ملحق كرده باشد واين ممكن است لاكن روايتي در اينباب بنظر نرسيده است بلكه بعضي از روايات بااينخبر منافاتي فى الجمله دارد ووجهيكه از احاديث وارد ميشود اين است كه اول كسيكه از اصحاب رسولخداي صلى الله عليه وآله وسلم بزيارت آنحضرت تشرف جست جابر بن عبد الله انصاري بود واو در اين روز بكربلا رسيد وآنحضرترا با شهداء زيارت كرد وچون جابر از اكابر صحابه بود واساس اين امر عظيم را بر پاي داشت تواند بود كه سبب مزيد فضل زيارت آنحضرت در اينروز شده باشد وشايد وجوه ديكر داشته باشد كه بر ما مخفي است وچون فرموده اند

كه در اين روز زيارت كنيم بايد كرد وتفحص از سبب ضرور نيست ودر بيت الاحزان مسطوراست كه در حديث وارد است (انهم اقاموا لما تم المقرحة الاكباد) وهم درحق آنانكه درآن سوكواري همراهي كردند فرمودند رحم الله شيعتنا لقد شاركونا بطول الحزن مصيبة الحسين عليه السلام وهم از رؤس مطهره وملاقات جابر روايت كند ونيز كويد در بعضي از اخبار رسيده است كه بعد از آنكه چند روز وشب دركربلا بمراسم سوكواري وعزا پرداختند حضرت زينب با برادرزاده اش على ابن الحسين عليهم السلام كفت (خلوني حتى اجاور قبر اخى الحسين الى ان اموت) مرا بكذاريد تا مادام العمر بمجاورت قبر برادرم حسين عليه السلام روز كذارم فرمود (لولا الوصية وامامة الامة لكنت متمنياً لذلك) اكر نه بدرم وصيت فرمودي كه بمدينه مراجعت نمايم وامر امامت امت نبودي من نيز همين تمنى داشتم واز اين حديث حسن مجاورت دركربلا در تمامت عمر مستفاد ميكردد پس قبور شريفه شهداء عليهم السلام را وداع كفته روانه مدينهٔ طيبه شدند در كتاب نور الابصار نيز معتقد جماعت اماميه وملحق داشتن آنسر مطهر را بعد از چهل روز از شهادت آنحضرت اشارت نموده است وشيخ مفيد در ارشاد از سفركردن ايشان از شام تا بمدينه نكارش داده واز ديكر مطالب كذارش نفرموده است ودر رساله صبان نيز بهمين معني اشارت نموده است علامهٔ مجلسي درجلاء العيون از ورود اهل بيت بكربلا وماتم سرائي مسطور داشته لاكن بكيفيت رؤس مقدسه اشارت ننموده است در اعلام الورى نيز از سفر ايشان از شام تا بمدينه نوشته وبمطلبي ديكر سخن نياورده يافعي نيز از باز كشتن اهل بيت بمدينه باز كفته واز خبري ديكر راز نكشوده است صاحب روضة الصفا نيز بر اين منوال سخن كرده است صاحب حبيب السير بر طريق اعثم كوفي بيان نموده است ودر كتاب

ریاض الشهاده نیز باین خبر وپارهٔ اخبار دیگر اشارت رفته است ودر کتاب بحر المصایب از سید بن طاؤس وبحار الانوار مرویست که چون حضرات اهل البیت بحدود عراق عرب رسیدند ودر آنجا راه عراق ویثرب جدا میشود اتفاقا آنروز نعمان بن بشیر در عقب اهل بیت راه میسپرد چون بر سر دو راه رسیدند حضرت زینب خاتون از ساربان سؤال کرد که راه راست بکجا وراه چپ بکجا میرود بنمود که راه عراق بکوفه وسراق کربلا است چون نام کربلا مذکور شد ابواب اندوه مفتوح کشت وفرمودند چندي درنك جويند تا نعمان فرا رسد وروي مبارك بجانب ام کلثوم کرده فرمود اینمرد در حسن سلوك وخد متکذاري فرو کذار نکرده اکر چند مارا چیزي نیست لاکن بتقاضاي وقت باید چیزی با وعطا کنیم وضمنا خواهش نمائیم که مارا از راه کربلا عبور دهد واز نکراني برهاند ام کلثوم عرض کرد نزد من حلیهٔ از زر بجایست پس جناب زینب خاتون آنحلیه را کرفته با دست بند مبارکش که باقي مانده ونیز از دیکر زنان هرحلي وزیور که بجای داشتند مأخوذ داشته چون نعمان وملاز مانش برسیدند وایشانرا ایستاده بدیدند از سبب بپرسیدند کفتند دختر پیغمبر ترا میخواند نعمان شتابان بیامد وسلام براند آنحضرت پاسخ بداد وآن اشیاء را بدو فرستاده وعذر بخواست وفرمود نعمان خدا میداند که آنچه مارا بود بیغما بردند این را بپذیر وخواهش مارا بجای آور و عوض این خدمت تو در حقیقت در روز قیامت بارسول مختار وحیدر کرار است نعمان از استماع این کلمات ناله برآورد وآنجمله را باز پس فرستاده پیام کرد که جان و مال وعیان نعمان فدای خاك راه اولاد رسول وفرزندان بتول بادا کرچند درصورت ظاهر از جانب یزید کافر مأمورم لاکن درباطن اینخدمت را برای خوشنودی رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بجای میآورم وچکونه شکر این نعمت چنین موهبت را

توانم نمود که هر صبح وشام بزيارت حضور امام انام وخدمتکذاري اهل بيت عصمت مرزوق هستم کتر ملازمي از ملازمان اين دودمانم هر دو چشمم کور باد اکر بمال دنيا نظر داشته باشم اهل بيت عصمت اورا دعاي خير کفتند واظهار خوشنودي فرمودند عرض کرد از اين اظهار لطف وعنايت مقصود چيست وتوقف در اين مکان بحکمت نيست فرمودند ميخواهند ايشان را بکربلا عبور دهي تا حق زيارت وسوکواري وتعزيت بجاي آورند و روزي چند در آن زمين محنت قرين بکذرانند نعمان از اين سخن نالان کرديده فرمان کرد تا بدانسوي روي نهادند وچون نزديك شدند جمعي را بزيارت وسوکواري بديدند واو جابر ابن عبد الله انصاري بود واز آنسوي جابر چون آنکاروان را بديد غلام خويش را به تفحص بفرستاد غلام برفت وخبر بياورد و آزاد کشت جابر بنده وار باستقبال بشتافت و ايشان را پياده دريافت عرض کرد زمين کرم وراه دوراست وخواستار شد تا سوار شوند وچون بمقصد رسيدند از مرکبها فرو ريختند و دور قبور را کرفته خاك غم بر سر بختند وبا ديکر زائران وشيعيان بناله ونوحه وسوکواري وزاري بر آمدند وبارها را فرو کرفتند بماتم سرائي روز نهادند وآشوب محشر برآوردند معلوم باد که ايند استان احسان ورزيدن اهل بيت بانعمان چنانکه در ديکر کتب معتبره مسطور است کاهي بوده است که وارد مدينه شده اند چنانکه بآن اشارت رود تواند بود در کربلا نيز وقوع يافته باشد والعلم عند الله تعالي

﴿ بيان پارهٔ حالات حضرت امام زين العابدين واهل بيت اطهار ﴾
﴿ سلام الله عليهم اجمعين در زمان توقف کربلا ﴾

در نور العين در ضمن خبريکه مينويسد مسطور است که اهل بيت در روز بيستم شهر صفر المظفر بکربلا در آمدند وبا جابر بن عبد الله انصاري وجماعتي از مردم

مدینه باز خوردند وباقامت حزن وبکاء پرداختند چندانکه زمین را بلرزه افکندند ودر لهوف کوید چون اهل بیت بمصرع شهداء رسیدند جابر انصاري وکروهي از بني هاشم ورجالي از آل رسول الله را دریافتند که همه بزیارت قبر حسین علیه السلام آمده بودند ودر یکوقت باهم باز خوردند وبماتم وسوك پرداختند وزنان آنسواد نیز بایشان پیوستند وچند روز باین منوال بکذرانیدند در مقتل کبیر ابي مخنف نیز کوید در بیستم شهر صفر المظفر بعد ازآنکه چهلروز از عاشورا بر کذشته بکربلا رسیدند وباجابر ودیکران بمراسم عزاداري پرداختند وسر شریف را با بدن لطیف دفن کردند ودر مقتل صغیر ابی مخنف وکشف الغموض ومنتخب وبحار ورياض المصائب ومقتل یزدی وجز ایشان نیز بهمین تقریب مسطور است ودر کتاب حرقة الفؤاد فاضل خراساني میکوید چون اهل بیت سید بطحاء در روز بیستم صفر بزمین کربلاء پیوستند وبیاد آنمصائب که بر ایشان درآنجا فرود کشته بیفتادند نالهٔ واغوثاه وامصیبتاه واقتلاه واضیعتاه واحسیناه بر کشیدند آنکاه سخت بکریستند وبشدت ناله بر آوردند چندانکه نزدیك همي بود که از شدت ناله وکریه بمیرند وعالمرا از سیلان سرشك ویران کنند آنکاه باندبه وناله زمین کربلا را مخاطب کرده این اشعار بخواندند

منازل کربلا بالراس جینا * و قد جئناك یوم الاربعینا
منازل کربلا بالاهل عدنا * و بالسجاد زین العابدینا
خرجنا منك فی قتل وذبح * رجعنا لابن فاطمه فاقدینا
خرجنا منك فی اسر و قهر * رجعنا من یزید مقرحینا
خرجنامنك فی نهب وسلب * و ضرب بالبنات و البنینا
وفیك رجالنا الشهداء اضحوا * علی شاطی الفراط مذبحینا

(وفیك)

وفيك بغير جرم قد اسرنا * وفيك بلا جناية قد وهينا
وفيك على المطايا قد حملنا * وصرنا فى القفار مشتتينا

آنکاه خود را بر آن قبر شریف انداخته هر یك بزبانی بیانی کردند وجناب زینب کبری سلام الله علیها ندا برکشید وصیحه برآورد وعرض کرد (يا اخاه يا اخاه ويا ابن اماه وقرة عيناه باى لسان اشكو اليك من الكوفة والشام وايذاء القوم اللئام ومن اى المصائب اشرح من الضرب والشتم او من شماتة اهل الشام) آنکاه از حکایات ومصیبات خویش باز کفت وچون زن فرزند مرده ناله برآورد و با جکری تافته این اشعار بخواند

يا نور ديني والدنيا وزينتها * يا نور مسجدنا يا نور دنيانا
واضيعتي يا اخي من ذا يلاحظنا * من كان يكفلنا من ذا يداوينا
خلفتنا للمدي ما بين ضاربنا * وبين ساحبنا وسا بينا
كنا نرجيك للشدات فانقلبت * بنا الليالي تخاب الظن راجينا
ياليتني مت لم انظر مصارعكم * اولم نرى الطف ماعشنا ولاجينا
يسيرونا على الاقتاب عارية * كأننا لم نشيد فيهم دينا
يصفقون علينا كفهم فرحا * وانهم فى فجاج الارض يسبونا

آنکاه چنان بکربت واندوه وشدت بکریست که اهل زمین وآسمان را کریان ساخت ودر قرة العيون حسين بن محمد قدس سره مسطور است (روي ان ام كلثوم القت نفسها على قبر اخيها الحسين و صاحت وقالت يا اخاه جملت فداك قتلوك فما عرفوك وتركوك عريانا وذبحوك عطشانا ولم يوجد احد ان يرحمك و يرحم عيالك) آنکاه سایر اهل بیت نیز بزبانی سوکواری کردند واز آن پس زنان بادیه جمعي کثیر انجمن شدند وچنان بمراسم سوکواري پرداختند که هیچ وقت از

هیچ جماعتي مسموع نیفتاده بود وبروایتي چون در آندل شب بزمین کربلا راه سپر شدند ناکاه نالهٔ جناب زینب خاتون سلام الله علیها بلند کشت وباصوتي بلند فرمود (یا حداتی انی لاجد ریح الحسین) از این سخن صداي افغان وشیون بلند کشت ونعمان که از دور راه میسپرد از آن نالیدن پرسیدن کرفت وسواریرا بتفحص بفرستاد وجابر انصاري وبني هاشم وطایفهٔ از اقارب وعشایر آنمظلوم با جمي از مردم بادیه بزیارت وعزاداري اشتغال داشتند که آنسوار برسید و حال بپرسید وبفهمید وبي اختیار فریاد بر کشید ایجا کران رسول خداوند جهان اینك جناب سید الساجدین واهل بیت طاهرین در این نزدیکي فرود شده اند تا در اینجا بسو کواري پردازند با سروپاي برهنه وچشمهاي کریان باسوز وافغان باستقبال بیرون تاختند وازآنسوي مخدرات طاهرات با ناله وزاری میآمدند وآنسوار آن خبر به نعمان برد واز یکسوی اهل بیت آن صداي افغان همي بشنیدند وسبب پرسیدند در اینحال نعمان فرا رسید ومراسم تعظیم وتکریم بجای آورده عرض کرد مکر نمیدانید این همان منزلي است که کشتي آل علی در بحر خون غرق شد واین فریاد وفغان محبان وشیعیان وزائران شما است که از وصول شما خبر یافته باستقبال شتابان هستند چون نام کربلا را شنیدند واز رسیدن آنجماعات باخبر شدند بجمله از هودجها بر زمین افتادند وآشوب وشور وافغان بآسمان رسانیدند وجناب زینب خاتون به تسلیت حضرت سکینه کلمات بفرمود و چون زائران را نکران شدند دیکر باره بانك ناله ونفیر را از خاك بافلاك رسانیدند وبمراسم سو کواران روان کردیدند وچنان آواز (واعزیباه وواسیداه وواحسیناه ووامحمداه ووافاطمتاه وواعطشاناه ووافتیلاه وواشهیداه) بر کشیدند که زمین و آسمان را بر شور وفغان ساختند وبروایت صاحب مقتل الشهداء رؤس مقدسهٔ

(شهداء)

شهداء را در دست گرفته با نان عایان کردند جماعت زائران وشیعیان از مشاهدت ایتحال پرملال بزلزله وغلغله در آمدند و زینب کبری سلام الله علیها باتفاق آن زنها وحضرت امام زین العابدین علیه السلام با جابر و دیگر مردها با ناله و فغان بجانب قبور روان شدند وبنوحه وناله وزاری پرداختند واز آنجا بقبر منور حضرت ابي الفضل روی نهادند ولوای مصیبت وماتم بر افراشتند وجناب زینب در زیارت آنقبور وقبر سید الشهداء چنان بنالید وبمویید که از هوش بگشت چنانکه آنحضرت را مرده پنداشتند در مهیج ومخزن مسطور است که چون آنمخدره بقبر برادر رسید جامهٔ خود را چاك زد وبآواز بلند گفت (واخی واحسیناه واحبیب رسول الله یابن مکة ومنی یابن فاطمة الزهرآء یابن علی المرتضی) وجناب ام کلثوم سلام الله علیها این شعر قرائت فرمود

اليوم مات ابی علی المرتضی • اليوم حل النکل بالزهرآء

وموافق خبریکه در مخزن البکاء وتظلم الزهراء از کتاب بشارة المصطفی از اعمش از عطیهٔ عوفی وارد است عطیه گفت در خدمت جابر بآهنك زیارت جناب سید الشهداء سیدنا الحسین علیه السلام از منزل بیرون آمدیم وچون وارد کربلا شدیم جناب جابر آداب غسل بجای آورده بزیارت فایض گشت وشرحش در کتب مسطور است ودر این زیارت از ملاقات جناب جابر با اهل بیت اشارت نرفته ومینویسد چون از کار زیارت وپارهٔ مکالمات با عطیهٔ عوفی فراغت یافت فرمود (خذوني نحو ابیات کوفان) مرابخانهای کوفه برید ودر اثنای راه کوفه پارهٔ وصایای با عطیه بگذاشت واز این خبر میرسد که جناب جابر را در زیارت اول با امام زین العابدین واهل بیت طاهرین ملاقات نرفته وبکوفه منزل ساخته وگاه بگاه تجدید زیارت مفاخرت میجسته ودر یکي از زیارات او ورود اهل بیت نیز روی داده

واین نه درزیارت اربعین خواهدبود ودر این باب آنچند اخبار مختلفه وارداست که از حیز نکارش بیرونست وآنچه دراین مقام مسطور کشت برای توضیح پارهٔ مقاصد کافی است

﴿ بیان حاصل آنچه از روایات مختلفه در باب اربعین وزیارت جابر ابن عبد الله انصاري بدست میآید ﴾

معلوم باد که در اینمقام بچند مطلب باید اشارت کرد تا آنچه مقصود است مفهوم آید یکي تشرف یافتن جناب جابر بزیارت مقابر مطهره ودیکر ملاقات امام زین العابدین واهل بیت طاهرین با او ودیکر زمان وصول اهل بیت بکربلا ودیکر تشخیص روز اربعین ودیکر زمان حرکت از کوفه بشام واز شام بمدینه ودیکر حکایات وصول بمدینـه طیبه واین جمله در سه بیان مسطور میشود بیان اول این است که جمعي بر آن رفته اند که جناب سید الساجـدین واهل بیت طاهرین از حبس وبند یزید مستخلص شده در روز اربعین اول امام علیه السلام وارد زمین کربلا کردید وبا جابر بن انصاری ودیکران بسو کواري پرداختند چنانکه ابومخنف در مقتل کبیر باین خبر وملاقات با جابر اشارت کرده ومحمد ابن حسن حر عاملي در وسائل الشیعه وصاحب روضـة الا ذکار بوصول اهل بیت در روز اربعین و ابو اسحق اسفراني بوصول اهل بیت در بیستم صفر وملاقات با جابر انصاري و جماعتي از اهل مدینه وسید بن طاؤس علیه الرحمه بوصول اهل بیت از شام بکربلا و ملاقات باجابر وبني هاشم وصاحب منتخب بوصول اهل بیت در بیستم صفر بکربلا وملاقات نمودن باجابر ابن عبـدالله انصاري وجماعتي ازرنان بني هاشم وبعضي کتب دیکر که در بحر المصایب نام برده مثل انیس الذاکرین وترجمة المصائب وکشف الغموض وروضـة الشهداء ومحرقـة القلوب وعین البکاء ومشکوة واصل البکاء ورياض المصائب وحدیقة السعداء وروضة المصائب وطوفان البکاء ومهیج الاحزان

(ومصائب)

ومصائب الابرار ومعدن البکاء وجز اینها از مؤلفات قدیمه وجدیده بر این منوال سخن کرده اند وبیان ثانی این است که جماعتی از علماء که مقتل شهداء را نگاشته اند باین مطلب نفیاً واثباتا متعرض نشده اند مثل صاحب روضة الشهداء ومجالس ومنهاج ومصباح ومشکوة ومنتخب المراد وتحفة الزائر وانیس الذاکرین ومخزن البکاء و امثال آنها که از این پیش مسطور آمد وبیان سیم این است که برخی از علمای اعلام مسطور فرموده اند که اهل بیت اطهار چون از شام بیرون شدند بکربلا نرفتند بلکه یکسره راه سپار شدند تا بمدینه طیبه رسیدند چنانکه از شیخ مفید ومجلسی از کتاب زاد المعاد واختیارات وصاحب منهاج العارفین و کلام کفعمی در مصباح که قائل بآنست که اهل بیت در بیستم شهر صفر بمدینه وارد شدند وعلامهٔ حلی اعلی الله مقامه در منهاج الصلاح که میفرماید در بیستم شهر صفر حرم مولای ما حسین علیه السلام از شام بمدینه وورود جابر بن عبد الله بن حرام صاحب رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم از مدینه بکربلا برای زیارت قبر ابی عبد الله حسین بن علی علیهما السلام آمده بود واول کسی بود که از جماعت مردم آنحضرت را زیارت نمود اما بیان اول که اهل بیت در اربعین اول بزیارت مرقد منور آمده باشند وباجابر ملاقات نموده باشند بدلائل حسیه وعقلیه ونقلیه چندان بعید است که محل اعتناء نشاید شمرد چنانکه خود ناقلین اینخبر در اختلافیکه در نقل خود دارند بر این مطلب شاهد میشوند واستبعاد اغلب علمای اعلام مثل علامهٔ مجلسی اعلی الله مقامه ومورخین عظام مثل مرحوم لسان الملك وجز ایشان بر اینکلام مذکور مؤید است ونیز روایت آنانکه وصول اهل بیت را درار بعین مینگارند از ملاقات جناب جابر اشارت نمی کنند وبعضی مینویسند چون وارد شدند جناب جابر را در آنجا یافتند واز این معنی معلوم میشود که جناب جابر از آن پیش

در آنجا وارد شـده است ونیز الحاق رؤس شهداء دلالت بر آن دارد که در اربعین اول نبوده است پس بصواب نزدیك چنانست که کوئیم اهل بیت اطهار سلام الله علیهم در زمان حرکت از کوفـه بشام راه را کردانیده بکربلا آمدند وورود ایشان بکربلا در روز بیستم صفر یا نوزدهم صفر بوده است وجناب سید الساجدین زیارت اربعین بجای کذاشته وتواند بود که جناب جابر بعلمیکه از پیغمبر داشت و میدانست که امام حسین در فلان زمان شهید میشود مخفیا از مدینه بکربلا رفتند چنانکه آن روایت که نوشته اند با جمعي زنان بني هاشم بودند دلیل بر این تواند بود ودر آنجا باهل بیت ملاقات نموده وزیارت اربعین بجاي آمده ودر کوفه منزل ساخته باشد واز کوفه نیز کاهي تجدید زیارت کرده باشد ودر یکي از اوقاتیکه بزیارت نائل شده با وصول اهل بیت از شام بکربلا توافق جسته باشد ممکن است وجمع درمیان کلیهٔ اخبار این است که کوئیم اهل بیت چون از کوفـه بجانب شام سفر میکردند روز اربعین وارد زمین کربلا کردیده لا کن در ایحال رؤس مطهره را بابدان منوره ملحق نکردند بلکه در سفر ثاني که از شام بکربلا آمدند ملحق کردند وآنوقت روز اربعین نبود زیرا که اهل بیت در روز یازدهم یا دوازدهم محرم الحرام از کربلا بکوفه اندر شدند وبروز چهاردهم محرم پسر زیاد نامهٔ به یزید واطراف مدینـه طیبه نوشت وبعد از چهار ده روز که آخر ماه محرم باشد آنخبر بکوفه رسید وشانزده روز بطول انجامیـد تا جواب نامـهٔ یزید بابن زیاد پیوست که اهل بیت وسرهاي شهداء را بشام روانه دارد وچند روز بر کذشت تا ابن زیاد تهیهٔ سفر ایشان را بدید وایشان را چنان از کوفه روانه داشت که روز هیجدهم یانوز دهم صفرالمظفر بکربلا در آمدند وادراك روز اربعین را در کربلا نمودند ودر آن روز سرهاي شهداء را نیز از دنبال ایشان بکربلا در آوردند و

از آنجا از جادهٔ غیرمعتاد به بیست وپنج منزل یا بیست ودو منزل وارد شام شدند بلکه اگر بیکلفت تر باشد همانست که باسایش طي منازل کرده شانزدهم ربیع الاول موافق پارهٔ اخبار که مسطور گشت بشام در آمدند ومدتي در شام توقف کردند بعد از آن بجانب مدینه روي نهاده وچون نظر بپارهٔ روایات نعایم آنسرهنگ که از جانب یزید با ایشان سفر میکرد اجازت داشت تا ایشان را بهر کجا خواهند فرود آورد از وي خواستار شده باشند که ایشان را بکربلا عبور دهد در مدت سي وسه روز از شام بکربلا آمده باشند وسه روز در کربلا بمراسم عزاداري پرداخته وسرها را با بدنها ملحق نموده بجانب مدینه روانه شده باشند ودر این سفر با جابر انصاري که گاه بگاه از کوفه تجدید زیارت کرده ملاقات فرموده باشند وپارهٔ خطب وکلمات امام زین العابدین علیه السلام خطاب با مردم کوفه وپاسخهاي ایشان که در ورود اول ایشان از کربلا بکوفه ممکن نبوده است در این ورود ثاني باشد یا اینکه ورود ایشان بمدینهٔ طیبه موافق خبر علامهٔ حلي اعلی الله مقامه و بعضي دیگر که مینویسند در اربعین بوده است مقصود از اربعین چهلروز بعد از بیرون شدن ایشان از شام یا از کربلا یعني در این سفر ثاني ایشان از شام بکربلا بمدینه باشد وگرنه در سفراول ایشان از کوفه بشام چگونه تواند شد که در اربعین اول شهادت از شام بمدینه وارد شده باشند یا مقصود اربعین سال دوم شهادت باشد تا روز قیامت هم هر امري در این روز اتفاق افتد خواهند گفت در روز اربعین روی داد ونشاید جمله را در اربعین سال اول شمرد وتواند بود که آمدن جابر وبني هاشم نیز بزیارت آنحضرت در این اربعین سال دوم باشد که علامه میفرماید ورود اهل بیت بمدینه با ورود جابر بکربلا وزیارت اربعین موافق بود چه در اربعین اول مشکل مینماید که جابر بآنجا بزیارت شده باشد وچون جابر از

اکابر صحابه است واول کسی است که در بیستم صفر زیارت آنحضرت شده وبآداب زیارت پرداخته اربعین اول خوانده باشند وایخال با خبر آنانکه قتل آنحضرت را درسال شصتم رقم کرده اند وپارهٔ که در شصت ویکم مینویسند اصلاح یابد ونیز بآن اخباریکه از سر مطهر ومعجزات آنسر مبارك وطواف در بلاد وامصار و باز گردانیدن بدمشق تصریح دارد درست تراست چه ممکن است آنسر مبارك را بمدینه برده باشند ودیگر باره بدمشق اعادت داده گاهیکه اهل بیت از شام بکربلا میرفتند بابدن شریف ملحق نموده باشند وآن خبر که از علامهٔ حلی اعلی الله درجاته مذکور مینمایند که ورود حضرت در اربعین بمدینه با ورود جابر بکربلا مطابق افتاد همان اربعین سال دوم بوده است یا اینکه لفظ کربلا سهوا بقلم کاتب مدینه شده باشد ومقصود این باشد که ورود حضرات اهل بیت از کوفه بکربلا روز اربعین اول بود واز آن پس از کربلا بشام رفتند ودر سفر ثانی که بکربلا آمدند تا بمدینه شوند سرمبارك را ملحق ساختند ونیز تواند بود که بعد از آنکه بمدینه رفتند وآنسرمبارك در مدینه بود بکربلا فرستاده باشند تابارواية آنانکه آن سر مطهر را یزید ملعون بمدینـه فرستاد واز مدینـه نزد او باز آورده بکربلا فرستادند توافق جوید واگر خواهیم با خبر آنانکه میگویند حضرت امام زین العابدین علیـه السلام در اربعین باجابر ملاقات فرموده سرمبارك را ملحق ساخت تطبیق دهیم وگوئیم حضرات اهل بیت در شانزدهم ربیع الاول سال شصتم وارد دمشق شده بعد از چند ماه از دمشق بیرون شده بآسایش راه سپرده در اربعین سال دوم بکربلا رسیدند جابر نیز وارد شده وزیارت اربعین وملاقات با امام زین العابدین والحاق رأس شریف روی داد واز آن پس بمدینه روی نهادند وچون وارد مدینه شدند واهل مدینه از ورود ایشان مطمئن شدند وبدانستند که

(اگر)

اگر آغاز طغیان کنند آسیبي بایشان نمیرسد سر بطغیان برآوردند واین نیز بصواب نزدیك تراست چه گاهیکه بزرگان مدینه نزد یزید شدند وباز آمدند واز فسق او باز گفتند هیچ از اهل بیت سخن در دهان نداشتند وامام زین العابدین نیز در خارج مدینه درضیعت خود جایداشت وچون یزید بعد از یکسال مسلم ابن عقبه را بقتل اهل مدینه مأمور کرد در امر آنحضرت سفارش کرد واین حکایت در اوآخر سلطنت یزید بود وپس از وقعهٔ هایله عاشوراء بمدینه مراجعت کرده بودند مردم مدینه مدتي درنگ نمیجستند چه بعد از آنکه آنحضرت شهید شد ابن عمرو ابن زبیر ودیگران آن نامه ها نوشتند واز یزید روي برتافتند لاکن چون اهلبیت نزد یزید بودند از آن براندیشیدند که اگر آغاز طغیان نمایند شاید بایشان گزندي رسد چنانکه نیز یزید اینحال رامیدانست وبدین سبب ایشان را مدتي درشام بداشت وچون چندي برگذشت وآن آشوب بنشست وبا ایشان براه ملاطفت برآمد چندانکه یقین بدانست ایشان از آن سوز وشور فرودشده اند ومردمان از آنحال برملال فراغت یافته اند واز آن پس آغاز فتنه نخواهند کرد وحضرات اهل بیت همي خواستار شدند تا بمدینه رهسپار شوند ومردم شام نیز از طول مدت ایشان در شام افسرده آمدند واز وي بخواستند که ایشان را رخصت مراجعت دهد ناچار مسؤل ایشان را باجابت مقبول داشت وبمدینهٔ رسول باز فرستاد واگر بدانستي که بعد از مراجعت ایشان مردم مدینه را سینه ها از کینه ها خروش گیرد ودیگدان فتن در جوش گردد تا زنده بود بهر طور که توانستي ایشان را در شام بداشتي ووقایهٔ آشوب مردم مملکت را در این شمردي لاکن چون خدایتعالی مکافات اورا خواسته بود این امر بایستي رویدهد وبمیل او یا عدم میل او ایشان از شام بکربلا واز کربلا بمدینه شوند وآنخطبهٔ حضرت زینب وامام زین العابدین علیهما السلام در

سفر ثاني کوفه قرائت شود ودیگر باره مردمن از خواب غفلت بیدار شوند همه روي بخواهـد داد (واذا قضی امرا کان مقضیا) چنانکه از خبر عطیه عوفی که در زیارت اربعین از ملاقات جابر با امام زین العابدین اشارتي رفته نیز بر اینجمله دلالت دارد وهم آنروایتکه از مدت اقامت ایشان در کربلا از سه روز وبیشتر تا بچهار ماه واز آنجا بمدینه راه سپردن چنانکه در بحر المصایب از پارهٔ کتب مسطور شده است اگر مقرون بصحت باشد حکم مینماید که ورود اهل بیت در اربعین سال دویم بمدینه بوده است وچون ارباب بصیرت ودقت نظر در این تحقیقاتیکه در این کتاب بعد از نگارش بسیاري اخبار وروایات وحکایات مختلفه شده باآنچه از این پیش درکتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ذیل وقایع یوم الطف نگارش رفته بنگرند امید میرود که خداوند مجید رفع پارهٔ تو هما ترا بفرماید ودر مقام تطبیق اخبار وتفکر صحیح براهی درست دلالت فرماید وپارهٔ مسائل مبهمه را روشن بگرداند چه بر آنانکه اهل خبرت وبصیرت هستند پوشیده نیست که تا اکنون هیچ یك از مورخین ومحدثین این زحمت بر خود ننهاده واین نقل اخبار که در این کتاب اتفاق افتاد ننموده اند واین بیانات وافیه وتحقیقات کافیه را باین شرح وبسط منظور نداشته اند وله الحمد والمنة ومنه الاستعانه وعلیه التکلان

بیان حرکت کردن حضرت امام زین العابدین واهل بیت طاهرین علیهم السلام از زمین کربلاء

حکمت یزدان چنان میخواست که اهل بیت عصمت بعد از مراجعت از شام بزمین کربلا ودشت نینوا در آیند وبا جابر انصاري علامات مصیبت وسوکواری بپایدارند واز اطراف وجوانب از دحام ورزند وزمین وزمان را بفغان در آورند وبدون بیم وهراس آن اساس بر کشند تا معني (والله متم نوره ولو کره الکافرون) (وختم)

وختم الله على سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة ولهم عذاب اليم) وپارهٔ فقرات حدیث
ام ایمن در بقاي آن آثار در مرور ليالي ونهار تا آخر ادوار نمودار شود وهیچکس
مانع ودافع نکردد وحق ظاهر وباطل آشکار کردد وحتی اکر یزید موافق پارهٔ
روايات كه از قطب الدين راوندي مینمایند از مراجعت ایشان پشیمان کشت وپانصد
تن را بمراجعت ایشان شتابان داشت بجائي نرسيد وعصاي پسر بيمار على عمرانش
چون عصاي موسى ابن عمران جمله را ببلعید وآن ملعون در دواج ندامت واندوه
بغلطيد وجز خموشي وفرو خوردن آتش ملامت وعداوت چاره ندید لاجرم حجت
خداوند تعالى فى العالمين على بن الحسين با اهل بيت سلام الله علیهم در آن زمین در
آمد وبرماسم سو کواري سه روز یا بیشتر یا چهار ماه یا کمتر باّنمقدار که خود
میدانست وانجام مقصود راكافي میشمرد مکین کردید وآنچه تکلیف بود بجاي
آورد وحق را از باطل ومظلوم را از ظالم وسعادت را از شقاوت آشکار ساخته
اهل بيت را بصبر وشکیبائي وصيت نموده وبحضرت زینب خاتون که سخت پریشان
حال وآشفته خيال بود نزد یکشد وبازوي شریفش را کرفته فرمود ايعمهٔ کرامي
تو دختر فاطمهٔ زهراء واكر سفينهٔ صبر وشکیبائي وغواص در پاي تسلیم وتوکلی
این بي آرامي چیست آیا نکران نیستي که اینزنان واطفال قرین هلاکت شده اند
ساخته سفر باش آنمخدره از آنحالت مفارقت پارهٔ سخنان بزبان آورد فرمود چنین
است که کوني بي عباس وقاسم وعلى اكبر وحسين پسر پيغمبر چه زندکاني وچه مدينه
وچه جای دیکر واکر زیارت جد بزرکوار نبودی رفتن از این تربت اختیار
نیفتادی حکم رسول خداي را بايد اطاعت کرد وپارهٔ روايات ديكر که در بحر
المصائب یاد میکند چون جناب امام زين العابدين آنحالت اضطراب را در حضرت
زينب بديد فرمود (یا عمتاه انت عارفة كاملة والصراخ والجزع من عادة الجاهلين

اصبری واستقری) آنگاه زینب علیها السلام عرض کرد (یا علی ویاقرة عینی دعنی اقیم عند اخی حتی جآء یوم وعدی لانی کیف القی اهل المدینة واری الدور الخالیة) انگاه ناله براورد (وا اخاه وا حسیناه) امام علیه السلام فرمود ایعمه آنچه کوئی بحق باشد بی پدر و برادر وعباس وقاسم چکونه برویم ومنازل بیصاحب ایشان را نظاره کنیم لاکن آنچه رضای خدا وامر جدم خاتم الانبیاء است بایست بجای آورد وبروایتي چون چند روز از مراسم سوکواري اهل بیت در کذشت وفغان از آسمان آنسوي تر نشست نعمان ابن بشیر بحضرت امام زینب العابدین علیه السلام بیامد (فقال یا سیدی ومولای جعلت فداك ان هؤلآء الا طفال والنسآء لوکانوا بهذا المنوال لهلکوا) عرض کرد اي آقاي من اکر این اطفال وزنان بانحال سوکواري وزاري واضطراب وبیقراري بکذرانند بیکمان هلاکت یابند لاجرم امام علیه السلام رخصت ارتحال داد نعمان محامل واسباب اجمال را حاضر ساخته اهل بیت چون مشاهدهٔ آنحال را نمودند ولوله وغلغله در افکندند وچنانکه در کتب مقاتل مذکور است هریك بزباني ترنم کرفتند وبه نثر ونظم سخنها ساختند درکتاب ابي مخنف وغیره مسطوراست که چون دختران سید انام بفرمان امام همام در محامل خود جاي کرده جانب مدینه کرفتند وچندان راه سپر شدند که قبور شهداء از نظر آنها نزدیك بودي که نا پدید کرد ویکباره صدا بصدا داده شور ونشور یوم نشور آشکار وزمین وزمان را بیقرار ساخته هریك بنوائي نوحه سرائی کردندوقرار وآرام ازلیالي وایام بردند راقم کتاب کوید چون از روي تفکر وتعقل دراحوال اهل بیت رسول خداوند متعال بنکرند بدانندکه در این سفرکردن بمدینه با آن قتل رجال ونهب اموال وآنهمه رنج و کلال وشکنج وملال وآن صدمات طرق وشوارع ومحافل ومنازل ومجالس کوفه وشام وذلت وخواري در میان لئام

(بچه)

بچه روز وروز کار وچه سوز وافکار بوده اند جمعي زنان واطفال بي پدر وشوهر وفرزند وبرادر همه غارت شده وهزار کونه بلیت دیده وکاسات بلیات ومحنت کشیده وبا آنحالت جلالت واحتشام از مدینهٔ خیر الا نام بیرون شده وجمله را از دست سپرده واینك بهمان شهر مراجعت مینمایند واز جمله بی نصیب نظر بدوست ودشمن میکشایند درجهٔ ایتحالت را جز حضرت احدیت هیچ کس نداند وبیانش نتواند در کتاب بحر المصائب مسطور است که چون بمنزل اول نزول فرمودند صدای قائلي را شنیدند که همي کفت

افض دموع العین شجالا علی السبط ＊ علی البدن المرموس في جانب الشط
فذاك حبیب الله و ابن حبیبه ＊ وباب الهدی والدین والعلم والقسط
لقد کان فی الاسلام حصنا مشیدا ＊ وغوث الیتامی والارامل فی القحط
فلا تنس یوم الطف والخیل حوله ＊ سراعا الیه مثل نافرة الرقط

اهل بیت نیز در آنمنزل بسوکواری پرداخته راوی کوید (فاجتمع علیهم جمع کثیر من القری والبادیة فجددوا الاحزان ورفعوا الاصوات واعلنوا الصیاح والصراخ ثم ارتحلوا منه واخذوا طریق المدینة بالکربة الشدیدة) از اعراب بادیه کروهی بیشمار فراهم شدند وتجدید ماتم سرائي و زاری کردند و ناله ونفیر بفلك اثیر رسانیدند آنکاه از آن منزل بکوچیدند وجانب مدینه را پیش کرفتند وچون بمنزل دوم رسیدند ازهاتفي شنیدند که این شعر را بخواند

الایا عین جودی مع حبیب ＊ لقتل البدل والبطل المجیب
حسینا جردوا عنه رداءه ＊ عن الجسد الشریف بابي سلیب

از اطراف و جوانب جمعي کثیر از زن و مرد و بزرك و کوچك فراهم کردید همچنان بناله وفغان وزاری وسوکواری کار کردند ونیز از هر منزل بمنزل دیکر

كوچ كردند اينكونه آشوب برآوردند وچون از منزل پنجم بار بستند حضرت زينب سلام الله عليها از مصائب روز عاشوراء ونوائب جناب خامس آل عبا روحنا له الفداء تذكره كرد وهمي ناله بركشيد وسرشك از ديده بديدار بباريد واين ابيات در بحار الانوار بآنحضرت منسوب ميدارد

على الطف السلام وساكنيه ٭ وروح الله في تلك القباب
نفوسا قدست في الارض قدماً ٭ وقد خلصت من النطف العذاب
فضاجع فتية عبدوا وناموا ٭ هجوعا في القدافد والشعاب
علتهم في مضاجعهم كعاب ٭ باروا‌ق منعمة رطاب
وصيرت القبور لهم قصورا ٭ مناخا ذات افنية رحاب
لئن واردتهم اطباق ارض ٭ كما اغمدت سيفا في قراب
فقد نقلوا الى جنات عدن ٭ وقد عيضوا النعيم من العذاب
ايحلّ بالفرات على الحسين ٭ وقد اضحى مباحا للكلاب
فلي قلب عليه ذو التهاب ٭ ولي جفن عليه بانسكاب

از آنجا نيز بكوچيدند وبهر منزل فرود كشتند كار ماتم بساختند واز اطراف جوانب انجمن شدند وكاهي از مردم جن يار وسوكوار شدند وقرائت مرثيه و اشعار نمودند وچون از منزل نهم راه بركرفتند جناب زينب كبرى متذكر مادرش زهرا سلام الله عليها شده وعرض كرد ايا در برخيز وآشوب رستخير را بنكر و اين كلمات بكذاشت (يا اماه رجعنا وقلوبنا مقروحة وجفوننا من البكاء مجروحة ورجالنا مقتولة واموالنا منهوبة) آنكاه از آن منزل راه بركرفتند ومنزل بمنزل سفر كرده در هرمنزلي از مراسم سوكواري وزاري خود داري نكردند وهرچه بمدينهٔ طيبه نزد يكتر شدند سوز وكداز ايشان بيشترشدي وآشوب وفغان فزونتر

کردیدي ودر هر منزلي شعرها خواندند وهر یك بنوائي ناله ونفیر برآوردند و
بیاد کشتکان اشکها از چشمها باریدند وبزباني مخصوص ونوائي خاص بزاریدند تا
از منزل نوزدهم بار بستند و این هنکام بمدینه طیبه نزدیك شدند وبحالتي متحیر و
واله راه میسپردند که تصور نمیتوان کرد و چون بمنزل عشرین برآمدند و بمدینه
رسول خداي نزدیك شدند و از مجاورت حضرت سید الشهداء بعید افتادند و
آنروزکار رابخواطر آوردند بیشتر باندوه وزاری واضطراب وبیقراری اندر شدند و
تمامت مصائب جهان برایشان هجوم آوردند بلیات ومصیبات روز عاشورا تازه کشت

بیان ورود سید الساجدین حضرت امام زین العابدین واهل بیت (طاهرین سلام الله علیهم در نزدیکي مدینه)

چنانکه در لهوف مسطور است بشیر ابن جذلم میکوید چون بمدینه نزدیك شدیم
علی بن الحسین علیهما السلام فرود شد وبفرمود تا بارها را بر کشودند وخیمه و
سراپرده بر کشیدند وزنان را پیاده کردند وبقول صاحب ریاض المصائب از محامل
ومراکب فرود شدند وکریبانها چاك وموبها پریشان وبر سروروي بزدند وکریه
وناله بر آوردند چندانکه زمین وزمان را بفغان در آوردند وبروایت مفتاح البکاء
نعمان که در مصاحبت اهل بیت بود بخدمت امام علیه السلام در آمد وعرض کرد
یا سیدی اینك مدینه جد تو محمد صلی الله علیه وآله وسلم است که سوادش نمایان شده
وبروایتي اینمرد که این سخن کرد بشیر بن جذلم بود چون امام علیه السلام اینکلام
بشنید آه بر کشید وبکریست در کتاب مجمع المصائب ومهیج الاحزان ومحرقة
القلوب ورياض المصائب ونجاة الخافقین ومطالع الاحزان ونوحة الاحزان که در
زمان شاه عباس ثاني تالیف شده ودر مقتل میلاني وروضة المصائب وتحفة الذاکرین
وجلاء العیون ومخزن البکاء که صاحب بحر المصائب از ایشان ناقل است مسطور

است كه چون حضرات اهل بيت سواد مدينه را نكران شدند حضرت امام
زين العابدين عليه السلام چنان آهي بركشيد كه همي خواست روح مبارکش از
قالب بشريت بيرون تازد وجناب زينب خاتون فرياد بركشيد ايخواهران از عماريها
ومحملها فرود شويد وپياده كرديد كه اينك روضهٔ منور جدم رسولخداي نمايان و
مدينه طيبه نزديك شده است وفرمود اي ياران اين محملها را دور وشترها را بريكسوي
داريد كه مرا تاب وطاقت نمانده است پس بجمله فرود شدند ولواي غم ومصيبت
بر افراشتند وخروش محشر نمايان ساختند واز اشياء واسبابيكه از شهداى كربلا
داشتند بياوردند وبكستردند وبغوئيدند وبزاريدند وچشم هور وماه را از غبار
اندوه وغم تار ساختند واكر بروايت بعضي اهل سير سر مطهر فرزند پيغمبر نيز
در اين سفر با ايشان بوده است معلوم است حالت ايشان چه خواهد بود در اعلام
الورى مسطور است كه نعمان بن بشير در مصاحبت اهل بيت مأمور شد وايشانرا
شبها راه سپار داشتي وخود از ايشان دور بودي وهيچ غفلت نداشتي وهر وقت
فرود شدند دور تر از ايشان فرود آمدي وچون حارسان از كناري جاي كرفتي
ويكسره با نهايت ملايمت ورفق كار كردي تا بمدينه رسيدند وابن اثير وصاحب
اخبار الدول و شيخ مفيد نيز بهمين تقريب سخن كرده اند و در ناسخ
التواريخ واغلب كتب معتبره نزديك باين صورت مرقوم شده نوشته اند چون
در نزديكى مدينه در مكاني شايسته فرود شده خيمه‌ها بر افراختند فاطمه دختر
على ابن طالب با خواهرش زينب سلام الله عليهما كفت نعمان بن بشير انصاري
وبقولي كفت انمرد با ما نيكي كرد ودر طريق در خدمت از هيچ زحمتي دريغ
نداشت اياچيزي باشد كه در صلهٔ او بكار بنديم زينب فرمود سوكند باخداي باما
چيزي نباشد كه در صلهٔ او دهيم مكر از حلي وپيرايهٔ خويش بدو عطا كنيم پس
(از)

از دست بند ویاره ومرسله وقلاده مبلغی فراهم آورده بدو بفرستادند ومعذرت بجستند نعمان آنجمله را باز پس فرستاد وعرض کرد اگر اینخدمت که نموده ام در طمع مال دنیا بود البتـه مرا کافی بود لـکن سوگند با خداي من جز براي خوشنودي خـدا وقرابت شما با رسولخدا اینکار نکردم صاحب فصول المهمه نیز بهمین تقریب مسطور نموده است

﴿ بیان خبر شدن اهل مدینه طیبه از رسیدن اهل بیت اطهار علیهما السلام ﴾

چنانکه در بحرالمصایب وبعضي کتب مقاتل مسطور است چون اهل بیت در نزدیکي مدینه فرود شدند وخیمه ها برافراشتند سید الساجدین صلوات الله علیه بفرمود تا خیمهٔ پدرش حسین علیـه السلام را که در این مـدت در هیچ منزلي نیفراخته بودند بیفراختند ومسند آنحضرت را نیز در آن خیمه بگسترانیدند چون اهل بیت آنخیمه ومسند را نگران شدند ناله وفغان بچرخ گردون رسانیـدند و جناب زینب کبری سلام الله علیها چون آنمسند بیصاحب را بدید ناله برکشید و بیخویش بیفتاد وچون بهوش آمد ناله برکشید وفرمود (وافرقتاه ووا افتراقاه این الکماة واین الحماة والهفتاه فـالی لا اوری الحمام بمهجتی وکنت بحی نورعیني وعزتي) پس از آن فرمود (یا اخی یا حسین هؤلآء جدك وامك واخوك الحسن وهؤلآء اقرباؤك وموالیك ینظرون قـدو مك وسائلوك عني فا جوابي فکیف اتکلم وما لساني یانور عیني قد قضیت نحبك واورثتني حزناً طویلا مطولا یا لیتني مت وکنت نسیا منسیا) واز آن پس روي بمدینه آورد ومدینه را مخاطب ساخته فرمود (ایا مدینة جدی فاین یومنا الذی قد خرجنا منك بالفرح والمسرة والجمع و الجماعة ولکن رجعنا الیك بالاحزان والالام من حوادث الزمان والانام فقدنا الرجال والبنات وتفرقت شملنا الشتات دخل الزمان علینا وفرق بیننا ان الزمان

مفرق الاحباب) آنگاه بروضهٔ منوره جدش روي كرده باتش دل وسوز جگر عرض كرد (يا جداه انا ناعية اليك من بناتك وبنيك) پس از آن بانقوم روي آورد وباصوتي بلند فرمود (يا اهل اليثرب والبطحاء) آنگاه چنان آهي بركشيد كه هميخواست جگرش برهم شكافد وهميفرمود (اين الاحباء والاصدقاء اين الرجالات والهاشميات هلا يجيؤن ولم لايجيبون وهلا يساعدوني ولم لاينصروني اولم يعلموا ما اصابنا وما اصبنا افلا ينظرون الى الرجال المذبوح والدماء المسفوح والابدان المسلوب والاموال المنهوب والجيوب المشقوقات والاطفال الصارخات والخيام الخاليات المزقات) واز آن پس آنحضرت همي بگريست وگاهي بيفتاد وگاهي برپاي شد لاجرم بانك ناله وزفير اهلبيت از ديدار آنحال بگريه بلند گشت چندانكه زمين وآسمان پر ولوله وافغان گرديد واز آن بعد روي باهلبيت كرد وفرمود اي اهلبيت رسولخدا كاش مرا بخويش ميگذاشتيد تا سر بصحرها گذاشته خاك بيابانها را با سرشك ديده تر ميكردم زيرا كه چگونه داخل مدينه شوم وسوال وجواب نمايم ودر كتاب رياض الشهاده اين ابيات را بآنحضرت نسبت دهد كه هنگام وداع قبر برادرش حسين عليه السلام قرائت فرمود وپارهٔ از ارباب مقاتل مذكور داشته اند

اخي ان بكت نفسي اسى فلعلني * بكيت لامر ان اساك عفاني

اخي ما الحجى لي عن حجى لي بجانب * ولا عنك اذا بكى نهاى نهاني

اخي اى احداث الطوارق اشتكى * فقد فض جمعي طارق الحدثان

اخي من عمادى فى زمان تصرفى * ومن ارتجيه فى صروف زمانى

اخي قد نفى عنى الزمان سعادتى * ولم يبق الا شقوتى وهوانى

اخي ان رمتنى الحادثات بريبها * فقد كنت فيها عدتي واماني

(اخى)

اخی للرزایا حسرة مستمرة ٭ فواشقوتا مما یجن جنانی
اخی ان یکن فی الموت من ذاك راحة ٭ فراحة نفسی ان یکون اتانی

وهم در ریاض الشهاده مسطور است که حضرت زینب در هنگام مفارقت از کربلا عرض کرد ای برادر در راه شام یتیمان ترا پدری ودختر انت را مادری کردم وتازیانهای کفار واشرار را با سروسینه خویش از ایشان دفع دادم وگاهی ام کلثوم خواهرم درعوض من تازیانه را از ایشان دفع مینمود باجمله ایشان را اذیت و آزار میکردند این کلمات را در این موضع مسطور داشته اند و بروایت صاحب مفتاح البکاء پس از آن زینب کبری فرمود (یا قوم ابکوا علی الغریب التریب الذی منع من الفرات ووضع با العرآء عریانا ورفع راسه علی القنات السیوف غاسله والتراب کافوره ملطخ بالدماء ومطروح فی ارض کربلاء) وبالجمله چون بشیر بن جذلم چنانکه در کتب مقاتل وتواریخ مسطوراست خبر وصول امام زین العابدین واهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین را باهل مدینه باز رسانید در مدینه هیچ مخدره نماند جز اینکه از پردهٔ خویش بیرون شدند وجامهٔ سیاه برتن بیاراستند وبویل وثبور وناله وندبه وفریاد آثار محشر نمودار ساخته اشکبار بیرون تاختند و در کتاب ریاض المصائب وغیره مرویست که پنجمرتبه مدینه را شورش بزرك و آشوب عظیم در سپرد اول در وقعهٔ احد که بدروغ از شهادت رسولخدای خبر آوردند دوم در روز وفات خلاصهٔ موجودات سیم کاهیکه خبر شهادت امیرالمؤمنین بشنیدند چهارم در هنکام وداع حضرت سید الشهداء علیه السلام از مدینه پنجم در زمان مراجعت اهل بیت از شام با جمله مردم مدینه نالان و کریان وافغان کنان وبرسرو روی زنان وخاك برسر ریزان باپای برهنه و کریبان چاك از مدینه بیرون آمدند وهمی موی بکندند وروی بخراشیدند وخروش بر آوردند واز

خاك وخاكستر بستر ساختند ومبهوت ومتحير ماندند مثل امواتيكه درعرصهٔ عرصات از قبور بيرون آيند نظر بهر سوي كشودند وزن ومرد وسياه وسفيد وبزرك و كوچك حتى اطفال صغير از خانها وغرفها بيرون دويدند وناله (واحسيناه وواغريباه وواممداه) بركشيدند وخروشي بزرك از كوچهٔ بني هاشم برخواست وجوانان بني هاشم دسته بدسته وجوقه بجوقه نالان وكريان بيامدند وچون از آن قضيه خبر يافتند خود را بر خاك وخاره بينداختند وبر سر وصورت بنواختند وبا زنان و كسان خويش از مدينه بيرون شتافتند واز هر يك بپرسيدند وخبر شهادتش بشنيدند وبر كريه وزاري وندبه وبيقراري بيفزودند وشور محشر تازه ساختند وآن كونه اضطراب وپريشاني در احوال مردم مدينه روي داده بود كه چون ديوانكان نمودند وبآنمكان كه آل رسول فرود شده بودند روي نهادند واز سرودوش يكديكر بر ميآمدند وچنان ميكريستند كه سنك را آب وآب را كباب ميساختند وزمين وزمان را بستوه ودل جن وانس را مجروح نمودند وتا قيامت ابواب مصيبت بر خلق زمانه كشودند

﴿ بيان ورود اهل بيت اطهار سلام الله عليهم بمدينهٔ طيبه ﴾

چنانكه در بحر المصائب از عمان البكاء وميلاني مسطور است جناب زينب كبرى سلام الله عليها اساس عزارا برپا داشته واهل حرم را در يكجا نشانيده واشياء واسباب شهدا را نيز كرد آورده مشغول ناله وكريه بودند ناكاه غلغلهٔ اهل مدينه وزنان مهاجر وانصار بلند شد آنحضرت بفرمود تا ايشان را استقبال نمودند چون چشم زنان مدينه بآن سياه پوشان افتاد هنكامهٔ محشر نمودار وآشوب قيامت نمايش كر شد شتابان روي بخيمه ها نهادند چون اهل حرم دريافتند وآنحالت بديدند وآن انقلاب وكردش چرخ دولابي را نكران شدند وآن خيام را بجز از حضرت

سجاد از دیگران خالي نگریستند سخت بگریستند گروهي باحضرت زینب وجماعتي با
جناب ام کلثوم و فرقهٔ بافرقهٔ دیگر غم سپر کردیدند واطفال یتیم را در آغوش کشیدند
وتسلیت دادند واز جناب زینب ازچگونگی حال پرسش نمودند فرمود بچه حال زبان
کشایم که نیروي شرح ندارم بلکه از زندکاني خویش درآزار وبیزارم ایدختران
قریش وزنان بني هاشم چیزي مي شنوید وحکایتي بکوش میسپارید اگرشرح حال
شهـداء و اسرارا باز کویم در مورد ملامت باشم که چکونه خود زنده ماندهام
واکرظلم این کروه ستم کار را نسبت باهل بیت اطهار پنهان دارم آتشي است در
مغز استخوان اکر بودید وشمهٔ از درد دل زینب را میفهمیدید که از رفتن برادر
وبرادر زادکان وکشته شدن ایشان بروي چه برکذشت برشما معلوم میکشت اي
یاران چون غمهاي سینهٔ مرا بهیجان آوردید پس از شمهٔ از مصیبتم کوش کنید همانا
چون سر برادرم را برسنان کردند وبدن چاك چاكش را عریان بروي خاك
انداختند واسب بتاختند ناکاه آنکروه اشرار برما بتاختند وآتش درخیام ما زدند
وزنان ودختران را اسیروزنجیر برسید سجاد نهادند سرهارا برفراز نیزه ها آشکار
ومارا برشترها سوار واز قتلکاه رهسپار داشتند ودر کوچهاي کوفه کردانیده
بمجلس ابن زیاد برآوردند درحضور جماعت باز داشتند وچوب بالب ودندان امام
آشنا کردند واز آن پس از کوفه جانب شام کرفتند ودر هرمنزلي مصیبتي برما
فرود آمـد تا در خرابهٔ شام هر کونه جورو جفا برما تمام کشت لا کن مصیبت
برادر زاده ام رقیه در آن خرابه قدمرا بخمید ومویم را سفید کردانید چون زنهاي
مدینه این کلمات را بشنیدند بیك مرتبه کریبانهارا چاك کرده بر سر خاك ریختند
وشورش روز برانکیزش راباز نمودند ونیز با هریك از اهل بیت همین کونه صحبت
رفت وبروایتي چون زنان مدینه بآنمکان بیامدند حضرت زینب سلام الله علیها رااز

نخست نشناختند چه از کثرت اندوه ومصیبت که بروي فرود کشته دیکر کون شده بود در مقتل مسطور است که ام لقمن دختر عقیل ابن ابي طالب بیرون شد وبر کشتکان خود که در یوم الطف شهید شدند ندبه کرد ومرثیه نمود واین شعر را بخواند وبعضي خوانندهٔ این شعر را معلوم نکرده اند چنانکه ابن اثیر کوید که در آنشب که امام حسین علیه السلام شهید شد مردم مدینه شنیدند قائلي این شعر بکفت

ایها القاتلون ظلماً حسیناً ٭ ابشروا بالعذاب والتنکیلا

الی آخرها وبوجه دیکر نیز کفته اند چنانکه بآن اشارت رفته است میکوید پس ام لقمن نالهٔ زینب وام کلثوم وعاتکه وصفیه ورقیه وسکینه را بشنید وبا سر برهنه بیرون تاخت واتراب وامثال اووام هاني ورمله واسماء دختران علي ابن ابیطالب علیهم السلام باوی بیرون تاختند وهمي بکریستند وبرحسین علیه السلام ندبه نمودند آنکاه بعدآن خطبه حضرت سجاد نظر بپارهٔ روایات ملاقات آنحضرت درخارج مدینه بامحمد بن حنفیه بالتماس جابر انصاري آهنك مدینه فرمودند معلوم باد حضور جناب جابر در اینوقت در خدمت آنحضرت در اغلب کتب معتبره مسطور نیست چه از این خبر میرسد که جابر در مدینه جاي داشته با اینکه نظر باغلب اخبار در کوفه وکربلاء روز میکذاشته است مکر اینکه کوئیم درخدمت ایشان بمدینه آمده است والله تعالی اعلم بالجمله مینویسند امام زین العابدین علیه السلام ملتمس جابر را پذیرفتار شده برخاست ومخدرات خاندان رسالت را تسلیت داده فرمودند برخیزید وسکون بکیرید معلوم است از این پس جز ناله وانین شغلي نخواهید داشت لاکن اقوام واقارب وجز ایشان هستند که نیروي بیرون آمدن ندارند وسخت بیقرار ودر انتظارند این بساط را از اینجا برکیرید ودر منزل مدینه بکسترانید جناب زینب عرض کرد یا علی تو حجت خداوندي وامر تو مطاع است

لا كن بي حسين برادرم چكونه بمدينه اندر شوم كاش رخصت ميفرمودي كه بقيت عمر را در صحرا وبيابانها بپايان ميبردم مع الحديث بر خاستند و بكجا وها بنشستند و با صورت عزاداران و مصيبت يافتكان با هيئتي جانسوز و وضعي جكر دوز و فرياد وناله بجانب شهر روي نهادند چون مردم مدينه كه بجمله از شهر بيرون شده بودند آنحال را نكران شدند چنان شور وآشوب و واويلاه و واحسيناه از هر طرف بر آوردند كه زمين و آسمان را جنبان ساختند وچنانكه در اغلب كتب معتبره نوشته اند چون جناب ام كلثوم سلام الله عليها بمدينهٔ طيبه نزديك شد روي بمدينه آورد وسخت بكريست وبدرد واندوه اندر شد وآن ايام كه با اهل خويش با عزت وجلالت واقربا وعشيرت در مدينه اجتماع داشتند واكنون بديكركون چهر نمود بياد آورد واين شعر بخواند

مدينة جدنا لا تقبلينا ◦ فبا لحسرات والاحزان جينا

الى آخر الاشعار لاكن از پارهٔ اشعار اين مظلومه كه بحضرت امام حسن عليه السلام در عرض اندوه وشجن خطاب ايا عماه وبامام حسين سلام الله عليه (بانا قد فجعنا فى انبيآء) ميفرمايد معلوم ميشود اين اشعار را فاطمه دختر امام حسين عليهما السلام وبقول صاحب رياض الاحزان ام كلثوم دختر امام حسين عليهم السلام كاهيكه سواد شهر مدينه طيبه را نكران شد قرائت فرمود بالجمله حضرات اهل بيت بايحال پر ملال بمدينه اندر شدند وجهانيان را خونين جكر ساختند بروايتي امام عليه السلام بملاحظهٔ رعايت پارهٔ مردمان پياده راه سپرد ودر بعضي كتب مسطور است كه پارهٔ عجزه وپيران ناتوان كه نيروي بيرون شدن نداشتند و در كوي و بر زن مدينه انجمن بودند چون آن علمهاي سياه ومصيبت يافتكان را نكران شدند بي اختيار دوان وخيزان وافتان ونالان بهرطرف از روي تحير نظر كرده چنان حالتي

دریافتند که بیرون تاختکان از قبور را در یوم نشور نیفتد غلغله وآشوب وزلزله و افغان شهر مدینه را فرو کرفت وحالتي دریافتند که جز در روز وفات خواجهٔ کاینات نیافتند هر جماعتي نام یکی از شهدا را تذکره ساختي واشك خونین بر چهره روان داشتي وفغان از فلك بکذاشتي در بحر المصائب از بعضي کتب مسطور است که زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام با جدش شکایت همي کرد وکفت (ایا جدنا نشکوا الیك امیة) واین اشعار از این پیش بجناب ام کلثوم منسوب ومسطور کشت ابو مخنف مینویسد دخول ایشان در مدینه روز جمعه بود واز ندبهٔ دختر عقیل مذکور میدارد ومیکوید شبیه ترین ایام بروز وفات پیغمبر این روز بود ونیز میفرماید ام کلثوم روي بمسجد رسولخداي صلی الله علیه وآله وسلم آورده باچشم کریان ودل بریان همي کفت (یا جداه انی ناعیة الیك ولدك الحسین علیه السلام) اینوقت نالهٔ بلند از قبرمطهر برخواست ومردمان از شدت بکاء ونحیب بلرزه در آمدند ابن اثیر کوید چون نداي شهادت امام حسین علیه السلام را بفرمان عمر ابن سعد لعنة الله برکشیدند دختر عقیل بن ابیطالب با اهل خود بیرون تاخت وباسر برهنه ناله برکشید واین شعر بخواند

ماذا تقولون اذ قال النبي لکم * ماذا فعلتم وانتم اخر الامم

واین شعر وبقیت آنرا ارباب تواریخ وسیر در دیکر مقامات انشاد کرده اند چنانکه در کتب مقاتل مذکور است ودر بعضي نسخ ابي مخنف مسطور است واما ام کلثوم همانا روي بحجرهٔ رسولخداي صلی الله علیه وآله آورد وعرض کرد (السلام علیك یا جداه انی ناعیة الیك ابنك الحسین) آنکاه هردوخد مبارکش را برقبر رسولخداي بمالید وبکریست وبروایت دیکر چون اهل بیت پیغمبر در پیرامون قبر مطهر بناله وزاري درآمدند جناب زینب ناله برکشید وعرض کرد

(همانا)

همانا خبر مرك برادران وجوانان آورده ام واز راه دور رسیده ام وچنان ناله بر آورد که دلهاي حاضرانرا از تن آواره ساخت آنکاه قدم پیش نهاد وآغاز تظلم نمود وبعضي عبارات که در کتب مقاتل مسطور است بر زبان آورد مرویست که تظلم وزاری آنمظلومه از همه افزون بود (وکلما نظرت الی علی بن الحسین علیهما السلام زاد حزنها وتجدد وجدها) واما زینب سلام الله علیها بروایتي که در بعضي کتب دیکر مسطوراست (فانها اخذت بعضادة مسجد رسول‌الله صلی الله علیه وآله وقالت یاجداه انا ناعیة الیك اخی الحسین) ویکسره از دیدهٔ مبارکش اشك فرو میریخت معلوم باد درپارهٔ کتب اینکلام را بحضرت زینب وبعضي بام کلثوم نسبت داده اند ودر بعضي لفظ یا جداه مذکور است وبعضي ننوشته اند از اینجا معلوم میشود که مقصود از زینب وام کلثوم علیهما السلام در آنجا که لفظ جد مذکوراست یکتن بیش نیست ودرآنجا که مذکور نیست ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین است که نه از بطن فاطمه سلام الله علیها است در اغلب کتب نوشته اند که اهل مدینه تاپانزده روز بسوکواري وزاري روزکار نهادند اکرچه از آن پیش نیز تاپایان عمر بدآنحال بودند اما قانون سوکواران را بپانزده روز بکمال شدت بکذاشتند از این پیش در ذیل حالات امام زین العابدین علیه السلام نیز اشارت نمودم وچون صاحبان بصیرت تامه وتفکر بنکرند وحالات اهلبیت علیهم السلام را در ورود بمدینه وملاقات اهل مدینه وجناب محمد بن حنفیه وام البنین وفاطمه دختر امام حسین علیه السلام که در بعضي کتب اشارت کرده اند ودرآمدن ایشان را بمسجد رسولخدا ومرقد فاطمهٔ زهراء وحسن مجتبی علیهم السلام وسایربني‌هاشم واقرباء واحباواصدقاء وورود بمنازل خود چنانکه شرحش درکتب متعدده مسطور است بدانند که حالت مصیبت واندوه ورزیت ایشان در چنان مصائب بزرك و

رزیت عظیم چه بوده است وابتدای روزکار هیچ طایفهٔ وجماعتي را چنان بلیت ومصیبت روی نداده ونخواهد داد (وعلى الاطائب من اهل بیت الرسول فلیبك الباکون وایاهم فلیندب النادبون ولمثلهم تذرف الدموع من العيون) اکر دیدها دریاها کنیم وسیلها بصحراها فکنیم بلکه بجای سرشك از عیون خون باریم و زمین را دشت لاله کون کردانیم تلافي اندکي از بسیار ویکی از صد هزار نکرده باشیم بالجمله نعمان بن بشیر را نیز بانیل مقصود اجازت مراجعت دادند وچنان مینماید که بشیر بن جذلم خودش درمصاحبت اهل بیت بطور رفاقت راه میسپرده است چه اکروي همان سرهنك بودي که ازجانب یزید بملازمت ایشان راه سپرکشت ازجانب امام بمدینه نرفتي وانشاد ابیات نکردي واهل مدینه را از چنان بلیت ناعي نکشتي ودر این باب شرحي مفصل درکتب مقاتل مسطوراست که در اینجا مقام نکارش ندارد ونیز از جناب عبدالله بن جعفر پاره فقرات در هنکام ورود اهل بیت منظوراست که درجاي خود بخواست خداوند وبیان حال آنجناب مسطور بخواهدکردید ونیزبعضي مکالمات ازحضرت زینب خاتون مسطور داشته اند که هنکام زیارت قبرمادرش صلوات الله علیهما بپاي رفته است نظربعضي ملاحظات بنکارش آنجمله نپرداخت هرکس خواهد از پارهٔ کتب مقاتل باز خواهد یافت معلوم باد که اغلب این حالات ومکالمات اهل بیت وحضرت زینب خاتون سلام الله علیهم در اغلب کتب متقدمین بشرح نرفته است اما نشاید کفت از درجهٔ اعتبار ساقط است چه لابد چنین جماعتي مصیبت یافته ورنج وبلاهای بزرك دیده در هنکامیکه طي منازل میفرموده اند جز اینکه بسوکواری وزاری بوده اند شبهتي نمیرود اکر بعضي اشارت نکرده اند ممکن است از عدم احاطت بوده یا محض تطویل کلام بقصور پرداخته اند ونیز ممکن است پارهٔ ارباب مقاتل ببعضي از این

(بیانات)

بیانات بحسب لسان حال سخن کرده باشند وبعد از آن دیگران بخود صاحب مصیبت نسبت داده باشند واین بنده برای تکمیل حالات آنمخدره بپارهٔ بیانات ومکالمات که در کتب متاخرین بایشان منسوب داشته اند اشارت نموده است و بآنچه بلسان حال نسبت داده اند عنایت نورزیده است وبهر صورت نمیتوان بر صحت وسقم این مطالب بصراحت حکم کرد چه تواند بود آنچه را صحیح ندانیم و باسلیقهٔ خود مطابق نشماریم بوقوع یافته وآنچه را بعکس آندانیم بعکس آنباشد علم صحیح وصریح باخداوند تعالی ورسولخدا وائمه هدای است

﴿ بیان پارهٔ حالات حضرت زینب خاتون سلام الله علیها وجلالت قدر ورتبهٔ او ﴾

اولا باید دانست که از آنگاه که آدم صفی علیه السلام بعرصهٔ وجود خرامیده است تاکنون بر هیچ زن این چند اندوه ومحن فرود نیامده است کویا عنصر مبارکش را با آب رنج ومحنت وبلا ورزیت آفریده اند ومانند این صدیقهٔ صغری وعارفهٔ کبری در ملاقات چنین نوائب عمیاء در صفحهٔ غبرا نخرامیده از اوان طفولیت تا پایان روزکار غمکین ودلفکار بکذرانید کاهی بمصیبت جدش جناب خاتم الانبیاء و کاهی بماتم مادرش فاطمهٔ زهراء ووقتی دچار رزیت پدرش علی مرتضی وزمانی کرفتار بلیت برادرش حسن مجتبی وتمام عمر اندوه مند شهادت جناب خامس آل عبا وسایر شهداء علیهم السلام بود وبعلاوه دیدار این مصیبات دوچار آن بلیات نیز بیامد وحمل هر یك را ارضین وسموات عاجزند چه روزها وشبها با رنج وتعب بدید وچه رنجها وکربتها دریافت اکر بنکرند بدانند که بر مثل چنین مخدرهٔ عالمهٔ فهیمهٔ عارفهٔ کامله شب وفات رسولخدا وفاطمهٔ زهراء وحسن مجتبی وجناب سیدالشهداء صلوات الله علیهم وشب وداع مدینه طیبه وشب مفارقت از مکهٔ معظمه وشب عاشورا وشب یازدهم محرم وشبی که در کناسهٔ کوفه بودند وشب ورود بخرابهٔ

کوفه وشبهای طي منازل راه شام وشبیکه بشام وارد میشدند وشبیکه بحضور ابن زیاد ویزید بباید بامدادش حاضر شوند وآنشبها که سر ببالین مینهادند وروزش دچار چه بلیات شده بودند وشبهائیکه در معاودت شام تا بکربلا وتوقف بکربلا وحرکت از کربلا تا بمدینه وورود مدینه ووفات دختر امام حسین علیه السلام در شام بر ایشان برکذشته چکونه بکذشته که هر شبش روزکار عالمي را سیاه مینماید این است که آنحالت برد باری وتحمل ورضاي بقضاي حضرت باري وتوکل و تفویض تام که در آنحضرت بود احتمال این بارهای غم ومصیبت فرمود وبا جمله این مشغله ومصیبتهای پی در پی هیچکاه از مراسم عبادت وطاعت غفلت نمي ورزید چنانکه در کتاب بحر المصائب مسطور است که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود عمه ام زینب با آن کثرت رنج وتعب از کربلا تا بشام بنافلهٔ شب قیام واقدام داشت وبا آن حال کرفتاري وپرستاری عیال وتحمل زاری اطفال وتفقد احوال جمعي پریشان روزکار از مراسم عبادت غفلت نداشت اما دریکي از منازل نکران شدم نشسته بنماز نافله اشتغال دارد سبب این ضعف را پرسیدم کفت سه شب است که حصه خودرا باطفال خورد سال میدهم وامشب از نهایت کرسنکي قدرت بپای ایستادن ندارم چه آنمردم نکوهیده منوال در هرروز شبي افزون از هریك کردهٔ نان نمیدادند شاید از این نیز کاهی غفلت میرفته است وهم در آنکتاب از مفتاح البکاء از حضرت سجاد علیه السلام چنانکه مذکور شد مرویست که فرمود در آن اوقات که در خرابهٔ شام دچارآلام بودیم روزی نکران شدم که عمه ام زینب دیکی بربار نهاده کفتم یا عمتاه اینچه حالت است کفت ایروشني دیده برای اسکات اطفال اینکار کنم زیرا که سخت کرسنه وبیقرار هستند راوي کوید امام علیه السلام محض ترحم اطفال مشتي ریك در آن دیك بریخت در ساعت هریرهٔ نیکوشد ونیز

(نوشته)

نوشته اندکاهیکه امام حسین علیه السلام آهنك میدان مینمود بازینب خاتون فرمود ایخواهر شبها مرا فراموش مکن خاصه در وقت نماز شب ودر بعضي کتب باین تقریب مذکور است که مرحوم شهید ثالث یا عالمي دیگر که در مراتب عبادت واطاعت وریاضت کوشش ومداومت داشت وقتي با یکي از یاران خویش فرموده بود که خواستم در تمامت اوقات عبادت واعمال خویش باندازهٔ عبادت واعمال یکشب از شبهای عبادت حضرت صدیقهٔ صغری زینب کبری سلام الله علیها بجای آورم از بهرم ممکن نشد وآندرجهٔ نیرو واستطاعت بهره ام نبود واز اینکلام معلوم توان کرد که آنحضرت را با آنجمله بلیت ورزیت که در سپرده بود ودر تمامت عمر مبارك اینکونه عبادت وریاضت واطاعت را بر خوردار کشت مقام ومنزلت چیست در بحر المصائب مسطور است که جناب زینب سلام الله علیها بعد از واقعهٔ کربلا ومحنت شام وشماتت آنکروه لئام چندان بکریست واندوه یافت که قدش بخمید وموپش سفید کردید ودر تمام عمر جز باندوه نزیست

﴿ بیان پارهٔ از کرامات ونبالت مرتبت وجلالت قدر حضرت زینب خاتون سلام الله علیها ﴾

بزرکترین کرامات حضرت زینب خاتون سلام الله علیها همان تحمل آنکونه شدائد محن وبدایع فتن ونکاهداري جمعي اسیر وکبیر وصغیر وآنکونه صبر وشکیبائیست چون بدقت نکران شوند وحالات اینمخدره را از ابتدای حرکت از مدینه تا ورود بمدینه را تفکر نمایند بدانند که اینکونه تحمل وبردباري وکفایت وکفالت جز در خور انبیاي عظام واولیاي کرام نیست والبته از دختر امیر ثقلین وشقیقهٔ حسنین علیهم السلام نمایش این کذارش مستبعد نباشد بلکه قبول آن کربت وضجرت وتحمل آنهمه کریه وسوکواري ومصیبت از اندازه ابن بشر خارج است

در بحر المصائب ازکتاب مصائب المعصومین مسطور است که در راه شام کوهي بود
که حران نام داشت واز آنجا مس بعمل میآید وچند تن مس کداري مشغول بودند
در آنهنکام که اهلبیت را بشام میبردند یکتن از زنهای جناب سیدالشهداء علیه السلام
که از آنحضرت حامل بود با اهل بیت راه مینوشت چون بپای آن کوه رسیدند تابش
آفتاب سخت کرم بود از این روي آنروز را خیمهٔ برپای کرده آن مردم را براحت
میداشتند لاکن ذریهٔ پیغمبر در آن آفتاب کرم باشکم کرسنه وجکر تشنه بنشسته بودند
امام زین العابدین علیه السلام از شدت کرما خود را بسایهٔ خیمهٔ حصین ابن نمیر رسانید
آن ملعون از خیمه بیرون تاخت و آنحضرت را با تا زیانه مانع شد و اطفال
اهل بیت از سوز عطش فریاد بر آوردند جناب زینب خاتون سلام الله علیها یکي
را نزد مس کدازها فرستاده تا مقداری آب بیاورد آنجماعت برای خوشنودی
پسرسعد اجابت نکردند و آنزن حامله از شدت عطش طفل خود را سقط نمود
چون جناب صدیقهٔ صغری اینحال را بدید بحضرت خداوند متعال بنالید که از چه
بر چنین مردم بلا نازل نمي شود در ساعت برقی بزد و آنجماعت را بسوخت در
مجالس المتقین مسطور است که چون اسیران آل رسول را بآنحال بر شتران
برهنه مکشفات الوجوه سوار ودرمیان مردم شام رهسپار کردند ومردمان شام
بایشان تند مي نکریستند وایشان را با کعب نیزه میزدند و از زیر مقنعه حضرت
زینب خون میریخت وعارفان شیعه خود را از کوشه وکنار بپای ایشان مي افکندند
یکی از ایشان در صدد تحقیق امری بر آمد سطوت امامت مانع شد که از
امام زین العابدین پرسش کند پس بشتریکه زینب بر آن سوار بود نزدیك شد
وعرض کرد ای بضعهٔ فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها مکر شما از آن اهل بیت
نیستید که عالم بطفیل وجود شما و اجداد شما خلق شده متحیر که اینحال چیست

واین کرفتاری از چه رویاست در آنحال حضرت زینب فرمود ای صحابهٔ رسول مختار وبدست مبارك اشاره بفوق نمود که جلالت قدر مارا در حضرت یزدان تعالی بنکر میکوید نکاه کردم و آنچنـد لشکر درمیان آسمان و زمـین بدیدم که شمارش را جز پروردکار ندانستی وقبهها وعامها بر تارك ایشان افراخته در پیش روی امام واهل بیت او ندا میکردند بپوشید دیدهٔ خود را از حرمیکه ملك بآنها نا محرماست واساس چنـد دیدم که پادشاهان هرکز آن تصور نکرده بودند و از آن چیزها که پادشاهان بیت المقـدس در خـدمت حضرت یوسف دیده بودند افزون بود معلوم باد چنانکه در بعضی کتب مسطوراست چون قافلهٔ مالك وحضرت یوسف علی نبینا و علیـه السلام به بیت المقدس نزدیك شـدند پادشاه بیت المقدس در خوابدید که فردا بهترین خلق خـدا باین شهر میرسـد باستقبال ولوازم ترتیب خدمتش استعجال بجوی چونصبح بر دمید آن امیر با هزار سوار از ملازمان در اطراف آنشهر می کشتند در طلب او ناکاه قافلهٔ بدید از رئیس قافـله بپرسیـد مالك را بدو نشان دادند بحیرت اندر شـد که مکر اینمرد از اینجا بعنوان سفر تجارت بکذشته اینحرمت از وی بعیداست و از او در کذشت پر تو آفتاب جمال یوسفی جلوه کرشد افواج ملك وروحانیان را که بنظرعارفان ظاهراست مشاهده نمود چون یوسف را بدیدکفت کیستی فرمود همانم که دوش بخواب دیدی که باستقبال مأمورشدی پادشاه چون اینحال بدیدآنحضرت را باتمام تکریم وعزت بسرای خویش اندر آورد وجماعتی سوار با او بدید در خدمت حضرت یوسف علیه السلام آمد وعرض کرد این جمله سپاه که درخدمت خود آوردهٔ طعام ایشان رامهیا نکرده ام فرمود ایشان نخورند ونیاشامند فریشتکانی چند هستند که بحراست من مشغولنـد بزرك اهل قافـله را بطفیل یوسف بخانهٔ خود طلبید اول کاسهٔ

طعام برنج نزد یوسف آورد آنحضرت از آن طعام جملهٔ اهل مجلس را سیر بساخت
وهیچ از آن طعام نکاست پادشاه روي بمالك آورد وکفت این بنده که داراي
اینجمله کرامت است خواجه اش چکونه باشد مالك کفت این بندهٔ است که تمامت
خواجکان وپادشاهان جهان آرزومند بندکي اویند امیر بیت المقدس کفت چه
میفرمائي همیخواهم کفر را بکذارم وبخداي ایمان بیاورم فرمود هرچه خواهي
چنان کنم عرض کرد صنمي است که پنجاه سال است اورا عبادت میکنم اکر این
صنم بخداي تو سجده آورد من نیز سجده کنم باشارهٔ آنحضرت آن بت ودیکر
بتهاي آنخانه در حضرت خداي یکانه بسجده افتادند امیر کفت بخداي یوسف
وابراهیم خلیل واسمعیل واسحق علیهم السلام ایمان آوردم ودیکر حکایت آنشیر
است که باجازهٔ حضرت زینب سلام الله علیها فضه خاتون برفت واورا بحراست
جسد امام شهید بیاورد وایںداستان در اصول کافي مسطور است واز این پیش در
این کتاب مذکور کشت ودیکر شناختن آنمخدره معظمه است جسد مبارك برادرش
را با اینکه سر بر پیکر نداشت چنانکه در بحر المصائب مسطور است که حضرت
سکینه خاتون در جستجوي جسد پدر بهرطرف نظر داشت ناکاه نکران شد که
جناب زینب سلام الله علیها خود را بر روي جسدي بي سر انداخت وآغاز ندبه
نمود عرض کرد یا عمتي این کیست فرمود نعش پدرت حضرت امام حسین علیه
السلام است ودیکر در بحر المصائب از کتب عدیده مسطور است که چون تمامت
اطفالرا جناب زینب در یك جاي فراهم کرده دلداری همیفرمود ناکاه زني از طرف
شرقي کربلا نمایان وباکریه وفغان بیامد وسلام براند و کفت از شما کدام یك
جناب زینب باشید بدو باز نمودند ناکاه سفرهٔ نانی ومشکي آب که با خود داشت
در حضورش بکذاشت وعرض کرد بعد از ظهر امروز مرا باین بیابان عبور

(افتاد)

افتاد برادر ترا تنها یافته بحضور مبارکش شتافتم وعرض کردم کاش زنان را جهاد جائز بودی تا جان خویش را فدای تومي کردم فرمود ترا بکاری دلالت کنم که ثوابش بیشتر از جهاد باشد دانسته باش من امروز بدست اینقوم شهید میشوم و عیال و اطفال من از آن پس که خیام را بخواهند سوخت دستگیر اجماعت خواهند شد بالب تشنه وشکم گرسنه خواهند بود اگر بتواني امشب طعامي وآبي بایشان برسان واز خداوند جهان ورسول عالمیان مزد بگیر لاجرم این نان وآبرا بفرمان آنحضرت براي شما بیاوردم وشکر خداي را که بفرمودهٔ امام زمان کار کردم ونیز درآن کتاب از کتب دیگر مرویست که چون تمامت یاران حسین علیه السلام مقتول پسر سعد ملعون فرمان کرد تا کشتگان سپاه ابن زیادرا مدفون ساختند لاکن بدن پسر پیغمبر واصحابش را بر روي زمین وتابش آفتاب بیفکندند وسرهای مطهر را در همان روز عاشوراء باز جر ابن قیس بکوفه روان ساختند وابن سعد با بقایای اهل بیت واثقال خود بجای ماندند تا روز یازدهم بکوچند چون تاریکي شب پردهٔ برکشید وظلمت جهان را کران تا کران در سپرد حضرت زینب کبری علیها السلام بمواضع خیام برادرش فرزند خیرالانام بدآن حال نگران شد وآن اطفال برهنه وگرسنه وتشنه را درطرف خویش بدید که ندای واعماه برآوردند وهمیگفتند جگر ما از تشنگي بتافت ورنج گرسنگي امعاء مارا بخورد ودیگری درطاب پرده وسترناله برکشید آنحضرت لطمه برچهرهٔ خویش بزد ونظری ببرادرش بیفکند وباخواهرش ام کلثوم فرمود (ما تصنع هذه اللیلة بهذه الفتیات الضائعات وهذ الفتیان الصغار و هذه الاطفال) امشب بااین دختران که دراین بیابان بیکس وغریب بیفتاده واین کودکان واطفال چه کنیم ام کلثوم عرض کرد رای رای تواست فرمود ای ام کلثوم راي چنان است که این اطفال را فراهم کنیم وبرادر زاده وروشني چشمم زین العابدین بیمار را درمیان

ایشان جاي دهیم وتو از یکسوي ومن از یکجانب دیکر تا بامداد بحراست ایشان بنشینیم ام کلثوم عرض کرد آنچه بفرماني همانست پس امام بیمار را بدون اینکه بستری در زیر یا زبر پوشي بر روی باشد درمیان ایشان بکذاشتند وآنحضرت از شدت غم واندوه ومحنت ومصیبت نیروي جواب راندن نداشت و زنان بانك نوحه وناله بر آوردند آنکاه حضرت زینب خاتون باام کلثوم علیهما السلام فرمود نیك میداني که من از شدت کریه بر برادرت حسین وپسران او برادر زادکانش بسي تعب یافته ام دوست همي دارم که ساعتي سر بخواب نهم وتو ایشان را حراست کني عرض کرد باختیار تست پس آنحضرت سر بر زمین نهاد ناکاه از دهنهٔ بیابان سوادي نمایان شد ام کلثوم از دیدارش بر خویش بلرزید وندا بر کشید ایخواهرك من بنشین ندانیم در این سواد شب مارا چه میرسد باجمله زینب خاتون ترسان وپریشان بنشست وخواهرش را لرزان بدید فرمود ایخواهرك من چه ترا در بیم افکنده است کفت از این بیابان سوادي نمایان شده است ندانیم از وحوش بیاباني یا از لشکر باشد چون آنسیاهي نزدیکی کرفت هریك از ایشان خویشتن را بر دیکري افکندند واطفال ندای (یا جداه وامحمداه واعلیاه واحسناه واحسیناه واضیعتاه بعدك یا ابا عبد الله) بر آوردند چون آن سیاهي نزدیك شد ومنکشف کشت صورت شخصي نمایان‌شد (فقالت زینب بحق الله علیك من تکون ایها الرجل فقد روعت والله قلوبنا وقلوب هذه الفتیات الضایعات والا طفال الصغار) زینب علیها السلام فرمود اي مرد بحق خداي بر کوی کیستي همانا دل مارا بیناك ساختي (فقال لاتجزعی انا ابوك امیر المؤمنین اتیت احر ستك هذه اللیلة) فرمود بیناك مباش من پدرت امیر المؤمنینم بیامدم تا در این شب ترا حراست کنم چون نام پدرش را بشنید بر چهرهٔ خود بزد وناله بر کشید (وا ابتاه واعلیاه) کاش حاضر

(بودی)

بودی وبصرت حسین را میدیدی که هر چند استمات نمود هیچکس بفریادش نرسید واز هر که پناه جست پناهش نداد سو کند بخدای اورا تشنه بکشتند تا اینکه حیوان وانسان آب بیاشامیدند آنگاه امیر المؤمنین علیه السلام آنحضرت را در بر کشید ومعانقه فرمود وتسلیت ورحمت وکرامت خدای بشارت بداد وفرمود ایدخترك من بخیمه باز شو وباطمینان خاطر باش چه من تا بامداد شمارا محارست کنم واما جناب ام کلثوم نیز از طرف دیگر شخصی را نگران شد که روی بخیمه آورد ودر میان ایشان همان معاملت که در میان خواهرش زینب کبری و پدرش امیر المؤمنین بگذشت بپارفت وچون بام کلثوم نزدیك شد بگریه وندبه وفریاد در آمد ام کلثوم بدانست مادرش فاطمهٔ زهراء است پس با وی معانقه کرد وبر سینهٔ خود بر گرفت آنگاه ام کلثوم تمام آن مصائب ووقایع را که بر اهل بیت وارد شده در خدمت مادرش بعرض رسانید فرمود (اصبری یا بنتاه ان الله تبارك وتعالی قد وعد لکم اجراً عظیما ومقامات جلیله) ایدختر صبوري کن خدایتعالی برای شما اجری بزرك ومقامات جلیله وعده نهاده است آنگاه فرمود ایدختر بخیمه باز شو همانا من با پدرت امیر المؤمنین بحفظ وحراست شما در این شب بگذرانیم ونیز چون در آن شب دختر امام حسین علیه السلام نا پدید شد وجناب زینب و ام کلثوم در طلبش بهر سوي میشتافتند وآخر الامر با فریاد وناله همی گفتند ای برادر ای حسین دختر مظلومه ات ربابه در کجا است ناگاه با صوتی جلی ندا بر کشید (اختای بنتی ربابه في کنفی مغمی علیها) پس آمدند ومخدره رفتند وآن دختر را تسلیه دادند وبخیمه باز آوردند وتفصیل این داستان در بحر المصائب وبعضي کتب مسطور است ودیگر اطاعت وانقیاد اشترهای سواریست در خدمت ایشان چنانکه در بحر المصائب مسطور نموده اند چون آنجماعت لئام اشتران را حاضر

كردند تا مخدرات سرا پردهٔ عصمت وطهارت سوار شوند ايشان آن مردم ملعون را از اطراف خود دور كرده هريك شتريرا اشاره كردند تا بمراعات ادب زانو بر زمين زده سوار شدند واز كربلا تا كوفه وشام بانحال بودند وديكر در بحر المصائب از كتاب روضة الشهداء مسطوراست كه چون جناب زينب برادرش را بآنحالت در خاك وخون غلطان وبا بدن عريان نكران كشت وبديد كه آن مردم ملعون بر كردار خويش فرحان وشادان هستند صرخه وشهقه بر آورد و چون زن ثكلى بكريست و عرض كرد واجداه و امحمداه آنكاه روي خود را بر آن سينهٔ مجروح كذاشته آنچه بايد بكفت پس از آن روي بمدينه وخطاب بحضرت ختمي ماب كرده (وقالت يا رسول الله هذا حسين الذى قبلته والصقت صدرك على صدره وتلثم نحره فقد صرع فى الصحراء مجروح الاعضاء ونحر منحور وصدره مكسور وراسه مقطوع من القفا ورفع على القنا وجسمه تحت سنابك خيول اهل البغا و اولاد الطلقا يا جداه نحن اهل بيتك بالذل والهوان فى دار غربة وفى اسر كفرة وفجرة) چون اين كلمات بپاى برد دوست ودشمن را نالان وكريان ساخت وبپارهٔ روايات شعرى چند قرائت فرموده از آن جمله است

اخي من ذا يغسل منك جسما ٭ وطئته خيل اولاد الزناء

وبروايت ديكر زينب كبرى درميان كشتكان تفحص كرده تاجسد برادرش حسين عليه السلام را بعلامات غريبه وجراحات عديده بي سر و عريان دريافت پس فرياد وا اخاه وواسيداه بركشيد وعرض كرد يا رسول الله

هذا الذى قد كنت تلثم نحره ٭ امسى نحيرا من حدود ظبائها

من بعد حجرك يا رسول الله قد ٭ القى طريحا فى ثرى رمضائها

وبر اينكونه ناله وكريه بر آورد وكاهي با مادرش خطاب كرد وكلمات جانسوز بر

(زبان)

زبان آورد چنانکه روایت کرده اند از ناله و کریهٔ آن حضرت دواب را از چشمها آب بر حوافر بریخت ودوست ودشمن وبیکانه وآشنا بکریست وهي کفت ایبرادر از آغاز عمر تا کنون در هموم وغموم تو شرکت داشتم اما بعد از تو مصائبي مرا دریافت که ظاهرا ترا در نسپردا کرچه در باطن میداني ومي بیني وبروایت مفتاح البكاء چون ابن سعد علیه اللعنة اهل بیت علیهم السلام را بقتلکاه در آورد جناب زینب سلام الله علیها باطراف وجوانب نکاه میکرد پس جسدي ممتداً بطوله نکریست که از تمام اعضایش خون در سیلان بود قلبش بآن جسد مایل شـده وبا شرم و آزرم بسویش راه کرفت (وقالت یا هذا من انت ائنت اخي) عرض کرد آیا تو برادر مني جوابي نشنید دیکر باره عرض کرد آیا تو فروغ دیدهٔ مني ور جاي مأني آیا تو ملاذما وحامي مأني همچنان پاسخ نشنید آنکاه عرض کرد یاهذا بحق جدما رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم باماسخن کوی وبحق پدر ما علی مرتضی علیه السلام اکر شفیق روح من هستي بامن تکلم فرمای معلوم باد درانیکلام ایمخدرهٔ عالمـه علیها السلام اکر شفیق روح مني چون تامل شود لطافت وکنایتي بزرك مفهوم شـود ومعلوم میشود که ارتباط این مخدره با برادر بزرکوارش ارتبـاط روحاني است ونیز اینکلام فصاحت نظام مؤید پارهٔ اقوال آنمردم است که کویند درعالم ازل روحرا دو بهره کردند وهر قسمتي را در کالبدی جای دادند واز این است که پارهٔ کسان را با دیکری بدون سابقه وجهتي معین مهر وعطوفتي مبین است وهیچ ندانند که علت چیست اما اینحالت سبب همان ارتباط روحاني است بالجمله عرض کرد بحق مادر ما فاطمه زهرا اکر برادر مني با من سخن کن همچنان جواب نیافت (یا هذا سلام علی جسمك المجروح وبدنك المطروح) اینوقت حسین علیه السلام بتکلم آمد وفرمود (یا اختاه هذا یوم الثاني والفراق

وبهذ اليوم وعدني جدي) چون اینحال نمایان شد آنمخدره عرض کرد برادر من اکر برادر مني بر خيز وبنشين پس آن بدن شریف بدون سر بایستاد وبنشست حضرت زینب جلوس کرده وسینه بر سینه وروي بر نحر اطيفش بکذاشت وچون زن بچه مرده ناله بر آورد و همي کفت

اخي يا اخي اليوم يوم وداعنا ٭ فداك اما تنظر الي الطهرات
اخي يا اخي هذا زمان فراقنا ٭ فهل يجمع لي معك قبل وفاتي
اخي يا اخي انظر يتاماك ناديا ٭ فاجرد موع العين مثل فرات
اخي يا اخي قدذاب جسمي ومهجتي ٭ وسال كمثل الدمع بالوجنات

امام عليه السلام با آنمخدره التفات کرده فرمود ایخواهرك من بایکلمات خود آتش بدل من افروختي ترا بخداي سوکند میدهم که خواموش باشي عرض کرد ایحسين ای پسر مادر من ترا باینحال بنکرم چکونه قلبم ارام جوید کاش جای در تراب داشتم که ترا در این شعاب نمي نکریستم راوی کوید سوکند با خدای تمامت حاضران حتی چار پایان بکریستند آنکاه فرمود ایخواهر من مرا بکذار تا بخوابم آنکاه جسد مبارکش را بر زمین بکذاشت وحضرت زینب از پس آنکاه باوازي حزین ناله بر کشید (يا عترة الرسول ويا بنات البتول هذا اخي الحسين) آنکاه جد بزرکوارش را ندا کرد (وقالت يا جداه هذا حسينك منبوذ بالعراء مرمل بالدماء مقطع الاعضاء ومقطوع الراس من القفاء مسلوب العمامة والرداء تسفى عليه ريح الصبا شيبه تقطر بالدماء يا جداه هذا حسينك الذى كنت تقبل فاه قد طرح فى الفلاة بغير غسل واكفان فاليك والله المشتكي والى على المرتضي والى حمزة سيد الشهدا) آنکاه خویشتن را بر آن سینه مبارك بیفکند وآن بدن شریف را در بر کشید وچنان بکریست که بیهوش کشت وچون افاقت یافت صدائي حزین بشنید

(یا اختاه اصبری علی قضاءالله عزوجل) ایخواهر بر قضای خدای عزوجل شکیبائی جوی ونیز در اینکتاب از حضرت زینب خاتون مسطور است که آن هنکام که جسد برادرم را در آغوش کشیده ناله وندبه میکردم سکینه افتان وخیزان وپدر کویان میکردید و چنان ناله وا ابتاه بر کشید که دل آنحضرت برهم لرزید واز حلقوم بریده اش صدا بلند شد ای سکینه یا پدرت اینجا است الی اخرالخبر وهم در بحر المصائب مسطور است که موافق روایتی که بیست وپنج تن از مردم عامه نقل کرده اند که چون جناب سکینه بآن مکان رسید وعمه خویش راتکیه کاه آن بدن مطهر دید آغاز ناله نمودان پیکر همایون بر خواست واورا بسینه کرفت وباوی دست در آغوش بر پشت افتاد وهم در بحار الانوار بهمین تقریب روایتی مسطور است وهم در آن کتاب در مقام دیکر در ضمن روایتی مسطور است که چون اهل بیت بکنار قتلکاه بیامدند و جناب صدیقهٔ صغری نزدیك آن کودال بایستاد از حلقوم مبارك صدا بر خواست (یا اختاه الی الی) ونیز از این نوع خبر در مواضع دیکر هم مسطور است ودیکر در بحر المصائب مسطوراست که چون جناب زینب خاتون سلام الله علیها را در کوچه و بازار شام میبردند وسر مبارك امام علیه السلام را نیز در پیش روی او حرکت میدادند ومردم شام اظهار خورسندی وسرور مینمودند ونای وطنبور مینواختند وآنسر مبارك در هر چند قدم بکلمهٔ (لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم) متکلم میکشت جناب زینب خاتون را بحر غیرت بجوش آمده بیتاب با نقوم خطاب کرد که ای کروه نا محمود بقتل اولاد پیغمبر خود وسید جوانان اهل بهشت و کردش دادن دختران وحرم سید انس وجان وتزیین شهر خود شادان هستید وفخر ومباهات میکنید ومع هذا خود را از اهل اسلام میشمارید امیدوارم که خداوند جبار هرکز در

شما بنظر رحمت نکرد و بر شما نبخشاید در کتاب ریاض المصائب وبعضي کتب دیکر منقولست که مقارن اینحال ناکاه آنسر مبارك بتکلم در آمده فرمود (یا اختاه اصبری فان الله معنا) ای خواهر صبوری کن هما نا خداوند تعالی با ماست چون مردم شام اینحالت را مشاهدت کردند سخت در خروش در آمدند وسر داران لشکر شام ایشان را بعجات وشتاب از میان جماعت بیرون برده بسرای یزید روان شدن کرفتند ونیز در روایت سهل ساعدي که در بعضي کتب نقل‌شده از نکریدن سر مبارك امام حسین علیه السلام در طی طریق منازل شام باهل بیت مرقوم است ونیز در بحر المصائب از ریاض المصائب در ضمن حکایت ورود بشام وحرکات نا خجستهٔ انکروه لئام مذکور است که جناب زینب خاتون در آنحالت نظر بر سر برادر کرده آهي بر کشید وکفت (یا اخاه انظر الینا ولا تغمض عینك عنا ونحن بین العدی) در اینحال سر مبارك تکلم کرد وفرمود (یا اختاه اصبری فان الله تعالی معنا وبقیهٔ) داستان بهمان تقریب است که در حدیث سابق مذکور شد وهم در مقامي دیکر چون نظر حضرت زینب بآنسر مطهر افتاد وعرض حال بنمود و نکران شدکه جماعتي از نسوان ورجال در کناری نشسته وهمي کویند شکفت عجبتي است در میان این اسیران واین سرهای چون ماه تابان خصوصاً میان این اسیر پریشان موي با آن سرکه مانند آفتاب تابنده برفراز نیزه نماینده است وتلاوت قرآن کند جناب زینب خاتون روي بآن سرمنور کرده عرض کرد همانا راز ونیاز ما وتو درسر بازار آشکار کشت واغیار اظهار مینمایند واز دل بنالید وسرمنور بسخن آمد وخندان بآواز بلند آنحضرت را بصبوري امر کرد وفرمود (ان الله معنا) وبقیهٔ داستان بتقریبي است که اشارت رفت ودیکر کیفیت رؤیاي حضرت زینب است کاهیکه درشام بودند چنانکه در بحر المصائب مذکوراست که چون آنحضرت

در آنشب که دختر امام عليه السلام مفقود شد بتفصيلي که در کتب ياد کرده اند مادرش فاطمهٔ زهرا سلام الله عليها را در خواب بديد واز آن حالات محنت آيات شکايت همي ورزيد صديقهٔ طاهره در مقام تسلي وتسکين آنمخدره بر آمد وفرمود اي نور ديده کمان مبر که من بيخبر بودم يا در اين محضر حاضر نبودم آنکاه علاماتي چند را که در آن کتاب مذکوراست برشمرد وآنحضرت را بدريافتن رقيه خاتون امر کرد حضرت زينب نالان وهراسان بيدار شد وتفتيش فرموده او را در قتلکاه دريافت و ديکر حکايت کردن زني زينب نام خواهر زرير است براي برادرش زرير از تکلم آنسر مبارك باحضرت زينب خاتون چنانکه در بحرالمصائب وبعضي کتب مقاتل مسطور است وشرحش در اينجا لازم نيست وديکر کيفيت خوابديدن آنمخدره است مادرش فاطمهٔ زهراء سلام الله عليها را وباز نمودن در خدمت امام زين العابدين عليه السلام چنانکه بآن اشارت رفت معلوم باد که اکر پاره اخبار را غريب بشمرند منکر نبايد شد چه معجزات وکرامات انبياء واولياء از آن برتر است که انکار کنند وبراي امام حيات وممات يکي است ودر جمله اشياء مؤثر است چنانکه بعد از هزاران سال از مراقد مطهرهٔ ايشان نيز اظهار معجزه وکرامت ميشود منتهاي امر اين است که بکوئيم بعضي از معجزات را پارهٔ خواص مشاهدت کرده اند تا ضعفي در مراتب ايمان وايقان ايشان حاصل نشود وتکلم سرانور را مورخين ومحدثين شيعي وسني مسطور داشته اند تکلم سربي تن يا تن بي سر درمقام عجب وغرابت مساوياست چه بعد از مفارقت روح هردويکسان باشند هرکس از آن يك را قائل باشد از اين يك را نيز بايد معترف کردد اما اکر کوئيم پارهٔ معجزات را که نظر بپارهٔ حکمتها که خود اهل بيت برآن واقفند همه کس مشاهدت ننموده است يا اکر پارهٔ ديکر نيز کرده باشند بسبب آن غشاوهٔ

جملیکه برچهرهٔ دل دارند بچیزي نشرده اند ومتنبه وبیدار نشده اند هیچ زیان ندارد در تمامت عهود وادوار انبیاي عظام بوده اند ومعجزات نموده اند وجماعتي چون ابوجهل در تیه ضلالت بمانده وبراه هدایت نیامده اند وبر روي صاحب معجزه تیغ برکشیده اند وآخرالامر بخسارت دنیا وآخرت دوچار شده اند خود این مردم شقي امام حسین علیه السلام را فرزند پیغمبر وساقي کوثر وسید شباب اهل بهشت وامام روزکار وولي کردکار میخواندند وخویشتن را مسلمان میشمردند واورا بامامت خویش دعوت میکردند آنگاه بطمع حطام یزید وام دینوي باوي مخالفت کردند وبروي شمشیر کشیدند وگفتند میدانیم تو پسر پیغمبر وشفیع روز محشري لاکن بخوشنودي یزید وطمع جایزهٔ او ترا میکشیم وعیالت را اسیرمیکنیم وآخرت خودرا ناچیز میکردانیم چنانکه اشعار پسر سعد وتحیر او در کار دنیا و عقبي برترین شاهد است (واولئك کالانعام بل هم اضل سبیلا)

﴿ بیان احوال آن دوزن که خودرا زینب شمردند وبزینب کذابه نام بردارند ﴾

در جلد دوازدهم بحارالانوار درذیل معجزات حضرت امام رضا صلوات الله علیه مسطور است که در خراسان زني زینب نام بود وقتي ادعا نمود که وی علویه واز فرزندان فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها است وبسبب انتساب باین نسب عالي بر مردم خراسان تفوق وتکاثر همي ورزید اهل خراسان اینداستان را در حضرت امام رضا علیه السلام معروض داشتند آنحضرت نسبش را تصدیق نفرمود لاجرم اورا باآنحضرت حاضر کردند امام علیه السلام اورا از آن نسب بیکانه شمرد و فرمود این زن دروغ کو زنست چون زینب این سخن بشنید درآنحضرت بسفاهت وجسارت رفت وعرض کرد همانطور که نسب مراقدح وذم نمودی من نیز باتو این معاملات ورزم آنحضرت را عزت وغیرت علویه فرو کرفت وبا فرمان کذار

خراسان این امر را حوالت کرد وسلطان خراسان را مکاني وسیع بود ودر آنجا
بسیاری حیوانات درنده را در زنجیر کرده نامردم مفسد را بچنك ودندان آنها
انتقام کشند پس امام علیه السلام آن زن را بکرفت ونزد سلطانش بیاورد وفرمود
این زن برعلی وفاطمه علیهما السلام دروغ زنست وازنسل ایشان نیست چه هرکس
که بحقیقت بضعهٔ علی وفاطمه سلام الله علیهما باشدکوشتش بردرندکان حرام است
اورا در برکة السباع درافکنید اکر بصدق سخن کند درندکان بجانب او نزدیك
نشوند واکر دروغ کوید پاره اش کردانند چون آن زن این سخن بشنید بحضرت
رضا علیه السلام عرض کرد توخود نزد این درندکان شو اکر راست کو باشي بتو
نزدیك نشوند وکرنه ات درهم بدرند امام علیه السلام هیچ باوي سخن نکرد
وبپاي شد حکمران خراسان عرض کرد بکجا میشوي فرمود بسوی برکة السباع
میروم بخداي سوکند بجانب درندکان فرود میشوم پس حکمران خراسان ازجای
برخاست ومردمان واعیان درکاه باوی راه سپرشدند ودر برکة السباع را برکشودند
امام علیه السلام درون آنمکان شد ومردمان از فراز آن دیوار آنمکان نکران شدند
چون آنحضرت درمیان درندکان برآمد تمامت آن جانوران خاکسار شدند ودم
برزمین مالیدند ویك بیك درخدمت آنحضرت شدند وآنحضرت دست مبارك
برصورت وسرو پشت آنها بسود وآن جانوران درکمال خضوع وخشوع دم لابه
وصدا برآوردند تاکاهیکه آنحضرت با تمامت آن حیوانات این معاملت بنمود
آنکاه ببالا برشد ومردمان نکرانش بودند پس باسلطان خراسان فرمود این زن
راکه برعلی وفاطمه دروغ زن است در اینجا بیفکن تا از بهر تو روشن کردد
آن زن امتناع ورزید وپادشاه اورا ناچار همي ساخت وفرمان کرد تا اورا ماخوذ
داشته در آنمکان بیفکندند وبمحض اینکه درندکانش بدیدند بروی برجستند

وپاره پاره اش کردند وآنزن را از آنزمان زینب کذابه نامیدند وداستانش در خراسان مشهور است ونیز درهمین کتاب در ذیل معجزات حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه از ابو هاشم جعفری مسطور است که در زمان سلطنت متوکل عباسي زني پدیدار گشت وادعا نمود که وی همان زینب دختر فاطمه بنت رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم است متوکل گفت تو زني جوان هستي و از زمان رسولخدای تاکنون سالهاي در از بر گذشته است گفت رسولخداي مرا مسح فرمود واز خدای بخواست تا بهر چهل سال مدت جواني از نو یابم و در اینمدت هرگز خویشتن را بامردم آشکار انداشته ام وحالا بسبب حاجت بدایشان در آمدم چون متوکل این سخن بشنید مشایخ آل ابیطالب وفرزندان عباس و قریش را حاضر کرده آنصورت بایشان باز نمود جماعتي گفتند که حضرت زینب خاتون در فلان سال وفات نموده است متوکل گفت در این روایت چه گوئي گفت دروغ است چه امر من از مردمان مستور بود وهیچکس بر حیات و ممات من واقف نیست متوکل با آنجماعت گفت آیا شما را جز این روایت حجتي بر این زن اقامت تواند شد گفتند حجتي دیگر نداریم متوکل گفت از نسب عباس بیرون باشم اگر این زن را در آنچه دعوي مینماید مگر به حجتي قاطع فرود آورم گفتند فرزند رضا علیهما السلام را بخوان شاید در خدمت اوسواي این حجت که مار است حجتي دیگر باشد متوکل گفت در طلب آن حضرت برفتند چون حضور یافت دستان آنزنرا در حضرتش بعرض رسانید فرمود دروغ میگوید چه حضرت زینب خاتون علیها السلام در فلان سال وفلان روز وفات نمود متوکل عرض کرد اینجماعت نیز این روایت نموده اند اما من سوگند بخورده ام که این زن را بدیگر حجت الزام نمایم فرمود بر تو چیزي نیست چه در اینجا حجتي است

(که)

که اورا وجز اورا ملزم میدارد عرض کرد چیست فرمود کوشت فرزندان فاطمه علیها السلام بردرندکان حرامست این زن رابدرندکان فرود کن اکر از فاطمه باشد زیاني نیابد متوکل بآن زن کفت چه میکوني کفت وی میخواهد مرا بکشتن دهد امام علیه السلام فرمود در اینجا جماعتي از فرزندان حسن وحسین حاضرند هریکرا خواهي باین درندکان بیفکن راوي کوید سوکند باخدای چهرهٔ انجمن از این سخن دیکر کون شد وپارهٔ از دشمنان کفتند فرزند رضا میخواهد بیرون از خودش دیکریرا بآزمایش در آورد از چه روي خود این کار نکند متوکل عرض کرد یا ابا الحسین از چه جهت تو خود این کس نباشي فرمود این امر باختیار تو است عرض کرد چنین کن فرمود میکنم پس نردباني حاضر کردند وبند از شیران درنده که شش سر بودند برداشتند آن حضرت از فراز دیوار فرود شد وبآمکان در آمد وبنشست شیرها بحضرتش بشتافتند ودر خدمتش بر خاك افتادند ودستها بر کشیدند وسرها بر زمین مالیدند آنحضرت دست مبارك بر سر هر یك بسود آنکاه اشارت فرمود تابجمله هریك بکوشهٔ برفتند وآن جانوران هریك در برابرش بایستادند چون وزیر متوکل این حال غریب بدید بامتوکل کفت این کار بصواب نباشد پیش از آنکه مردمان این خبر بشنوند ویرا از این مکان بیرون بیاورد متوکل عرض کرد یا ابا الحسین مارا در حق تو اندیشهٔ ناخوب نبود بلکه همیخواستم بر آنچه فرمودي یقین کنم هم اکنون دوست میدارم ازاینمکان بر آئي امام علیه السلام بر خاست وبجانب نردبان راه کرفت وآن درندکان در اطراف آن حضرت بر آمدند وخودرا بجامهٔ مبارکش بسودند وچون آنحضرت پاي مبارك بر اول درجهٔ نردبان نهاد بآن جانوران التفات فرمود وبادست همایون اشارت نمود تا باز شوند پس درندکان باز شدند وامام علیه السلام از نردبان بر آمد وفرمود هر کس

کمان میکند که از اولاد فاطمه است بباید در این مجلس جلوس نماید اینوقت متوکل
با آن زن دروغ زن کفت باین شیران شتاب آن زن پریشان کشت واورا بخدای بخواند
وکفت ادعای باطلی نمودم همانا من دختر فلان هستم زیانکاری بر ایشکارم بداشت
متوکل کفت اورا پیش درندکان درافکنند مادر متوکل شفاعت کرد تا ازوی دست
بداشت همانا این دو حکایت از کرامت حضرت زینب سلام الله علیها نیز حدیث کنند

﴿ بیان پارهٔ شؤنات ومقامات عالیهٔ حضرت زینب خاتون سلام الله علیها ﴾

شؤنات جلیله ومقامات جمیلهٔ این عالمهٔ غیر معلمه وفهیمهٔ غیر مفهمه وعارفهٔ کاملهٔ
موثقه نزدیك بمرتبهٔ امامت وولایت است یکی از مقامات این حضرت عفت ایت
این است که مانند امام زمان علی ابن الحسین علیهما السلام را سه دفعه از قتل
قاهری نکاهبان شد یکی در آن هنکام که شمر ملعون آهنك قتلش را فرمود
دیکر آنوقت که ابن زیاد فرمان کرد آنحضرت را بقتل رسانند دیکر آنروز که
یزید پلید میخواست اورا شهید کند چنانکه هریك در مقام خود مسطور کشت
دیکر تسلیت دادن بامام زین العابدین وبیان حدیث ام ایمن است واز این حالت
معلوم میشود که دختر امیر المؤمنین دارای چکونه عنصریست که با عنصر امامت
مقابلت ورزد ونیز باز مینماید که این مخدره دارای چنین امانت برای چنین روز
بوده است ونیز باز مینماید که از اخبار ما یکون دانا میباشد ومیداند که هرچه
سعی کنند تا مکر آثار این قبور را بر افکنند نتوانند بلکه روز تا روز برتر و
نماینده تر باشد وتا قیامت بپاید واظهار کرامات وخوارق عادات نماید ونسل
ظالمان منقطع کردد ونشانی از آنها نماند دیکر ملاقات آن شدائد روزکار که
مردان قوی دل وقوی بنیاد را طاقت یکی از آنجمله نبود دیکر پرستاری ورعایت
کروهی از صغار وکبار ومرد وزن اهل بیت را در تمامت این مدت ومقاسات

آن همه بلیت دیگر قوت دل وثبات خاطر مبارکش در تمامت مقامات خطرناك
وقرائت آن گونه خطب مبارکه واستیلای وجود مبارکش بر تمامت آن مردم
نکوهیده نهاد وباز نمودن مثالب ومآثم ایشانرا در نظر ایشان واثبات حقوق و
مظلومیت خودرا درمیان جماعت در مقامات متعدده چنانکه اشارت رفت دیگر
آنحالات مناعت طبع وجلالت قدر که در هیچ مقام اظهار خضوع وخشوع و
فروتنی نفرمود وهمه جاهمت وریاست ومبرات خویش را آشکار فرمود چنانکه
هر یك را اگر بخواهند باز نمایند کتابی مفصل گردد وچون پارهٔ کلمات خطبهٔ
مبارکهٔ حضرت فاطمهٔ صغری سلام الله علیها بنگرند که میفرماید (انا اهل بیت
ابتلانا الله بکم وابتلاکم بنا فجعل بلاءنا حسناً وجعل علمه عندنا وفهمه لدینا
فنحن عيبة علمه ووعاء فهمه وحكمته وحجته فى الارض فى بلاده لعباده اكرمنا الله
بكرامته وفضلنا بنبيه صلى الله عليه وآله على كثير من خلقه تفضيلا فكذبتمونا وكفرتمونا
ورأيتم قتالنا حلالا واموالنا نهبا) الى آخرها بنگرند که آنمردم شقی را باین
کلمات مخاطب ساخته واین شئونات که مخصوص بمقام نبوت وامامت است برشمرده
وخودشان را دارای اینگونه مقامات ومراتب شمرده معلوم میشود جلالت قدر
ونبالت مبرات دختر امیر المؤمنین بچه میزانی است خلاصه اش آنست که اگر دارای
اصل مراتب امامت وولایت نیستند لاکن مقامیرا دریافته‌اند که ما بین آن واین
واسطه دیگر نخواهد بود واگر از آنمقام تجاوز شود بمرتبهٔ ولایت نازل گردند
واز آن است که صاحب آن القاب جلیلهٔ مذکوره است واز این روایت صدوق
علیه الرحمة مستفاد میشود که آنحضرت مخدرهٔ موثقه است از جانب امام علیه السلام
بموثقین شیعیان مانند حکیمه چنانکه در بحارالانوار واکمال الدین از علی بن الحسین
بن علی بن شاذویه المؤدب مرویست که احمد بن ابراهیم گفت بر حکیمه دختر

محمد بن علی الرضا خواهر ابوالحسن عسکری علیهم السلام در سال دویست وشصت ودوم از پس پرده درآمدم ودر ضمن این حدیث است که اقتداء بکسي بايدكرد كه با زني وصيت كرده نهاده است (فقالت اقتداء بالحسين بن علی عليهما السلم فالحسين بن علي عليهم السلام اوصي الى زينب بنت علي عليهما السلم فى الظاهر فكان مايخرج عن علي بن الحسين عليهما السلام من علم ينسب الى زينب ستراعلى علي بن الحسين) حكيمه فرمود در اين امر بامام حسين عليه السلام اقتداء شده است چه حسين بن علي عليهما السلام وصيت خويش را در ظاهر با زينب سلام الله عليها نهاد ودر احكام وعلوم هر چه براي ايشان ظاهر ميگشت بحضرت زينب طاهره منسوب ميداشتند زيرا كه بسبب تقيه نميخواستند بعلي ابن الحسين عليهم السلام نسبت دهند تا اسباب بد انديشي مخالفان شود واز اينخبر معلوم ميشود كه آنحضرت داراي مقام ومنزلت نيابت امامت بوده است وبديهي ومعين است كه علو اينمقام بچه اندازه است بلكه جز خود امام عليه السلام اين رتبت نخواهد داشت وهيچ نشايد كه پارهٔ كسان اينمراتب و مقامات را مستبعد شمارند چه مقام ومنزلت مادر سعادت اخترش حضرت فاطمهٔ زهراء سلام الله عليها معلوم است بچه پايه ومايه است و باندرجه ارتقاء يافته است كه چنانكه در جلد هفتم بحارالا نوار از ابوحمزه از حضرت ابي جعفر عليه السلام در اينقول خدايتعالى (انها لاحدى الكبر نذير للبشر) مرويست كه فرمود يعني فاطمه عليها السلام واين چند آيه مباركه اين است (وماهى الا ذكرى للبشر كلا والقمر والليل اذ ادبر والصبح اذا اسفر انها لاحدى الكبر نذير للبشر لمن شاء منكم ان يتقدم اويتاخر) يعني ونيست سقر ياعدد خزنه يا اين سوره مكر پندي براي مردمان نه چنين است كه كسي انكار سقر تواند كرد يا دفع خزنه تواند نمود يا چرا تدبر در آيات قرآني نمي كنند تا مهتدي شوند سوكند بماه كه از آيات عجيبه

(است)

است درطلوع وغروب وزيادت ونقصان وبسم محرمت شب چون از پی روز در
آيد وسوگند بروز چون روشن شود يا عالمرا روشن گرداند ومادكی را زايل نمايد
بدرستيكه سقر هرآينه يكی از دواهی وبلاهای بزرك است كه نظيری از برآنها
باشد درحالی كه سقر رساننده است مرآدمیان را هركه را كه خواهد از شما
وميشود كه نذير رسولخدای باشد يعنی محمد صلی الله عليه وآله وسلم هركه را كه
خواهد بيم ميدهد از شما آنكه پيش رود درخير وطاعت يا باز ايستد از شر و
معصيت يعني عنان اختيار بدست خودآدمیان است اگر خواهند اطاعت كنند توانند
واگر مرتكب معاصی شوند قادرند علامهٔ مجلسی عليه الرحمه ميفرمايند اگر چه
آيات سابقه براين آيه (انها لاحدی الكبر نذيرا للبشر) دربيان سقر وربايهٔ آنست
پس استبعادی درارجاع ضماير بسوی آن نيست وچون احتمال داردكه بسوره راجع
باشد بعيد نيست كه بصاحبهٔ آن راجع شود يعنی بحضرت فاطمه عليهاالسلام ومقصود
اين باشد كه آنحضرت يكی از آيات بزرك وبيم دهندهٔ بشراست علاوه براينكه
احتمال داردكه مراد تا آن اين باشدكه اين تهديدات برای آنكسی است كه با آنحضرت
ظلم كند وحق اورا غصب نمايد صلوات الله عليها وبالجمله نظر بآن تفسير كه ضمير
راجع بحضرت صديقهٔ طاهره باشد وآنحضرت دارای اين شأن ورتبت باشد كه
تالي رتبت نبوت معلوم است كه مقام ومنزلت فرزندان او كه بضعهٔ آنحضرت
هستند چيست وحضرت زينب كبری سلام الله عليها بهر مقام ومنزلت برخوردار
باشد بعيد نخواهد بود در بحرالمصائب از بعضی كتب مسطور است كه چون وفات
حضرت پيغمبر نزديك شد حضرت اميرالمؤمنين وصديقهٔ طاهره هريك خوابی
بديدند كه بروفات رسولخدای دلالت داشت وصدا ساله وتحيب بلند كردند بعد
از آن زينب كبری سلام الله عليها درآمد (وقالت باجداه رايت البارحه رؤيا انها

انبعثت ريح عاصفة اسودت الدنيا ومافيها واظلمتها وحركتني من جانب الى جانب فرايت شجرة عظيمة فتعلقت بها من شدة الريح فاذا قد قلعتها والقتها على الارض ثم تعلقت على غصن قوي من اغصان تلك الشجرة فقطعتها ايضا فتعلقت بفرع اخر فكسرته ايضا فتعلقت على احد الفرعين من فروعها فكسرته ايضا وابعد مني فاستيقظت من نومتي هذه) عرض كرد اى جد بزرگوار دوش چنان بخوابديدم كه بادى چنان شديد بوزيد كه سرتاسر جهان وآنچه در آن بود تاريك وسياه كشت ومرا از هرسوي بديكر سوى جنبش داد در اينحال درختي بزرك بديدم وازشدت باد بآن در آويختم وآن باد شديد آندرخت عظيم را از بيخ برآورد و برزمين برافكند ناچار بيكى از شاخهاى استوارش درآويختم آنشاخه را نيز درهم شكست من بشاخهٔ ديكر در آويختم آنرا نيز درهم شكست پس بريكى از دو شاخه از شاخه هايش درآويختم آنرانيز برشكست واز من دورساخت اينوقت ازخواب بيدارشدم چون رسولخداى اينخواب بشنيد سخت بكريست وفرمود ايندرخت جد تست وآنشاخ نخست كه بآن علاقه جستي مادر تو فاطمه وآنشاخهٔ ديكر پدرت على وآندوشاخهٔ ديكر دو برادر تو حسنين هستند كه در مصيبت ايشان دنيا تاريك وافلاك سياه ميشوند وتو در رضيت ايشان جامه سياه بخواهى پوشيد معلوم باد كه اكر اينخبر بصحت مقرون باشد چنان مينمايد كه آنحضرت درآن اوقات پنج ياشش سال روزكار برده باشد اكرچه از ذريهٔ حضرت رسالت پناهى صلى الله عليه وآله اظهار اين مراتب در اندك تراز اين سال خوردكى نيز مستبعد نباشد چنانكه از اين پيش اشارت شد كه اينخدورد درد امان پدرش امير المؤمنين عليهما السلام سخن از مقامات توحيد ميراند ونيز در كتاب بحر المصائب مسطور است كه از آن پس كه يكسال از ورود امير المؤمنين عليه السلام بكوفه بر آمد زنهاى محترمهٔ آن شهر بتوسط

مردان خود با آنحضرت پیام فرستادند که آنچه شنیده وفهمیده ایم جناب زینب خاتون محدثه وعالمه وتالی بتول وجگر گوشهٔ رسول ومانندهٔ مادرش ستوده سیر و از جملهٔ جهانیان برتر است اگر اجازت فرمائی بامداد که یکی از اعیاد مخصوصه است در خدمتش مستفیض شویم امیر المؤمنین صلوات الله علیه اجازت داد چون حضرت زینب سلام الله علیها مطالب ایشان را بدانست تا خازن بدوش فرمود تا رشتهٔ مرواریدی پر بهاء حاضر ساخت چون امیر المؤمنین به حجرهٔ آنمخدره در آمد وآن مروارید را بدید نظر بحرمت او سکوت فرمود واز آنجا بدر آمد و از خازن بیت المال بپرسید خازن نوشتهٔ مختومهٔ حضرت زینب را که در امانت خواستن آن مروارید فرستاده بود بنمود آنحضرت قبول فرمود پس زنهای محترمهٔ کوفه بمجلس آنمخدره بیامدند وبا کمال خضوع وخشوع بزیارتش نائل شدند و مقاصد ومطالب خویش را بعرض رسانیده باستفاضت واستفادت مفاخرت یافتند والله اعلم بحقایق الامور

﴿ بیان استجابت دعوات حضرت زینب خاتون وجناب ام کلثوم سلام الله علیهما ﴾

چون چنانکه اشارت رفت اغلب اخباریکه از این دو مخدره مذکور واین دو معظمه منسوب میدارند ظن غالب آنست که راجع بیکتن باشد لهذا در اینجا در یك مقام سمت نگارش میجوید چنانکه ابی مخنف ودیگران نگاشته اند چون اهل بیت در هنگام سفر کردن بشام بمعرة النعمان رسیدند ومردم آنجا در فسق وفجور خود داری نکردند جناب ام کلثوم شعری چند در مصیبت خویش انشاد کرده پرسید این قریه را نام چیست گفتند معرة النعمان فرمود خدایتعالی آبهای ایشان را گوارا نگرداند واسعار ایشان را ارزان نفرماید ودست ظالمان را از ایشان باز ندارد ابومخنف گوید سوگند باخداوند که تا اینزمان هرگز ارزانی نشده وهمیشه

قحط وغلا درآنجا هست وچون در طي راه بشیزر درآمدند ومردم آنجا بحمایت خاندان پیغمبر کمر بر بستند وجمعي از آن لشکر بر خاشکر را در سقر مقردادند جناب ام کلثوم فرمود این مکان را چه نام است عرض کردند این بلدرا شیزر میخوانند آنمخدره بادیدهٔ اشکبار دست بر آسمان بر آورد وعرض کرد بارخدایا شیرین وگوارا فرماي طعام وشراب ایشانرا ودست تسلط ظالمان را از ایشان کوتاه کن ابومخنف کوید از برکت دعای آنحضرت اگر جملهٔ جهانیان را ظلم فروگیرد بایشان جز خیر وسلامت ونعمت ورفاهیت نمیرسد وبروایتي چون بقصر منیع رسیدند ومردمش در حمایت ذریهٔ رسول با تیغهاي مسلول بیرونتاختند وجمعي از آن مردم کافر را بکشتند وحضرت ام کلثوم ایخبر را بشنید پرسید این قصر را چه نام است عرض کردند منیع آنحضرت عرض کرد (اللهم امنع عن اهله البلاء انك سميع الدعآء وانزل علیهم من برکاتك ولاتسلط علیهم الاعدآء والظلام واحرسهم بعینك التي لاینام) بارخدایا بلارا از ایشان دور دارهمانا توئي شنوندهٔ دعا وبرکات خودرا بر ایشان فرود کن ودشمنان ایشان را برایشان چیره مگردان واز تمامت آفات محروس بدار خدایتعالی دعاي آنحضرت را درحق ایشان قرین استجابت داشت وچون بقصر عجوزه که اورا ام الحجام مینامیدند رسیدند واز آنملعونه نسبت باسر مطهر حرکات ناشایست روي نمود وچهرهٔ مبارکش را بازخم سنك بخراشید وخون بریخت وام کلثوم آنحال بدید از فاعل آن امر بپرسید نامش را بعرض رسانیدند آنحضرت با ناله وگریه روي خویش را بخراشید وموي خودرا پریشان کرده دست بدعا ونفرین بر داشت وعرض کرد (اللهم خرب علیها قصرها واحرقها بنار الدنیا قبل نار الاخرة) بار خدایا قصرش را بر سرش ویران کن واورا بآتش دنیا پیش از آتش آخرت بسوزان راوي کوید سوکند باخداوند چون آندعاي

(بساي)

بپاي رسید در ساعت آنقصر ویران شد ودیدم آتشي در آن قصر بعزوبه بیفتاد و همي بسوخت تانشاني از آن قصر واهلش بجاي نماند وبجمله خاکستر کردیدوهم در آنحال بادی بوزید وخاکسترش را پرا کنده ساخت چنانکه اثری از آن بجاي نماند کویا هرکز درآنجاعمارتي وعلامتي واهلي نبوده است وچون بقصر حفوظ رسیدند واز آنمردم آداب دین داری وحمایت ذریهٔ رسول باری معاینت رفت ام کلثوم سلام الله علیها فرمود این قصر چه نام دارد عرض کردند حفوظ فرمود (اللهم احفظ من فیه وسلمهم من الردی وانزل علیهم من برکاتك واعم عنهم ابصار الظالمین) بار خدایا مردمش را محفوظ وازدمار وهلاك سالم بدار وبرکات خودرا برایشان نازل وچشم ظالمانرا ازکزند ایشان کورکن راوی کوید دعاي آن مظلومه مستجاب شده اهل آنقصر زن ومرد سیاه پوش کردیده وبطنا بعد بطن برانحال هستند و تا قیامت بر اینحال میباشند وچون به سیبور رسیدند واز مردم الجابر نهایت مسلماني وغیرت دینداری نمودار شد ام کلثوم علیها السلام فرمود این شهر راچه نام است عرض کردند سیبور (فقالت اعذب الله تعالی شرابهم وارخص اسعارهم ورفع ایدی الظلمة عنهم) فرمود خداوند کوارا کناد آب ایشان را وارزان بدارد خوردني وپوشیدني ایشان را وباز دارد دست ستمکارانرا از ایشان ابومخنف کوید از آن پس اکر جهانرا جورو ستم فرو سپارد در اراضي ایشان جز نعمت وبذل ورایت رحمت وعدل افراشته نیاید وچون بقلعهٔ بعلبك رسیدند وآنمردم ملعون بخوشنودي لشکر یزید کار کردند ام کلثوم علیها السلام فرمود این بلد را چه نام است عرض کردند بعلبك (فقالت اباد الله تعالی خضراتهم ولا اعذاب الله شرابهم ولا رفع ایدی الظلمة عنهم) یعني خداوند ناچیز وتباه کرداند کیاه ایشانرا وکوارا نکرداند آب ایشانرا وکوتاه نکرداند از ایشان دست ستمکاران ایشان را وبسبب

دعاي حضرت اکر روی زمین را عدل وداد در سپارد جز ظلم وجور بایشان نرسد معلوم باد در اسامي این منازل چون ارباب مقاتل باختلاف رفته اند این است که در اینجا نیز مختلفا مسطور کردید وتواند بود که در بعضی کتب اسم منزلي را بطور دیکر نوشته اند مثل شیزر وسیبور (وغیر ذلك وتعیین) ایخطاب برعهدهٔ ناظرین است تا بتامل نظر کرده حقیقت امر را دریابند (وما ذلك عليهم بعزيز) چنانکه در کتب اخبار وتواریخ مسطور است سهل ابن سعد کوید چون سر مبارك حسین علیه السلام را در شهر دمشق حمل میدادند پنج تن از زنان شام را نکران شدم که برای تماشا بر دریچهٔ کوشکي بلند برآمده بودند ودر میان ایشان زني فرتوت ومحدوبة الظهر بود چون آنسر مبارك را از برابر آندریچه بکذرانیدند آن فرتوت سنکي بدست کرده بر آن سر همایون زد چنانکه بر ثنایای مبارکش رسید چون این بدیدم بنفرین اولب کشادم وهنوز کلام من بپای نرفته آندریچه فرود آمد وآن ملعونه وآنانکه باوی بودند بزیر سنك وخاك پنهان و هلاك شدند اما در پارهٔ روایات دیکر سهل میکوید زني از اسرای اهل بیت چون این جسارت را بدید دست بنفرین بر داشت که خداوندا این قصر را ویران واهلش را هلاك فرماي وبروایتي آنزن جناب ام کلثوم و بقولي حضرت زینب خاتون و بحدیثي حضرت سید الساجدین علیهم السلام بود وموافق بعضي روایات این عجوزهٔ ملعونه همان ام حجام است که بدان اشارت رفت وچون آنمرد شامي در مجلس یزید جناب فاطمه یاسکینه یا ام کلثوم علی اختلاف الروایات را ازوی بخواست وآنکلمات بکذشت (فقالت زينب للشامي اسكت ياملعون اخرس الله لسانك وفض فاك وقطع يديك ورجليك واعمى عينيك وجعل النار مثويك وايتم عيالك واذل حريمك ياويلك ماعمي قلبك الا تعلم ان بنات الانبياء لايحللن لاحد ان يملكهن ولايكن عبيد الادعياء قط)

زینب بامرد شامي فرمود ای ملعون خاموش باش که خـدایت زبانت را لال کند ودهانت در هم شکند وهر دو دست وهر دو پایت را از بدن قطع فرماید وهر دو چشمت را کور کند و در آتشت منزل دهد وعیالت را یتیم وحرمت را ذلیل کرداند وای بر تو که تا چند دیدهٔ قلبت کور ونابینا است نمیداني دختران پیغمبران هرکز مملوك وبندهٔ زنا زادکان نمیشوند راوی میکوید سوکند با خدای هنوز کلام آنمخدره بپای نرفته بود که خداي دعایش را مستجاب فرمودوآ نمرد در حضور یزید بناله ونفیري شدید درآمدو یزید بسوء حال وزشتي مآل او نکران بود آ نکاه چندان زبان خود را بکزید تا قطع شد وهر دو چشمش را با دو دست خود کور ساخت چنانکه هیچ ندید وهر دو دستش بر کردنش مغلول شـد در اینحال ام کلثوم عرض کرد سپاس خداوندیرا که دعاي مارا در حق تو مستجاب ساخت ودر ابتلاي تو در دار دنیا پیش از دار آخرت تعجیل فرمود پس این است جزاي آ نکس که متعرض حرم رسولخداي بشود چون یزید اینحال بدید سخت پشیمان کردید لاکن کاهیکه او را سودمند نکردید وبروایتي جناب ام کلثوم چون آ ن خواهش را ازمرد شامي بدید روي بدو کرد وفرمود (اسکت یا لکع الرجال قطع الله لسانك واعمی عینك وایبس یدیك وجعل النار مثویك ان اولاد الانبیا لایکون خدمة لاولاد الادعیاء) خاموش باش اي فرومایه ترین مردمان خداوند قطع کند زبانت را وکورکند دیده کانت را وخشك کرداند دستهایت را ودرآتش دوزخت جاي دهـد همانا فرزندان پیغمبران خادم زنا زادکان نشوند هنوز این سخن در دهان مبارکش بود که دعایش مستجاب وآ ن مرد کنك ونابینا وهر دو دستش خشك شده بیفتاد وجان بداد وآ نحضرت سپاس خداي را با آ ن عبارت که مسطور کشت بکذاشت وبروایتي که در کامل بهائي مسطور است زهیر عراقی مسخره

در مجلس یزید در آمد وچون سبایارا نکران شد وبام کلثوم روی آورد وبا یزید کفت یا امیرالمؤمنین این جاریه را بامن ببخش واشارت بام کلثوم علیها السلام کرد وخواست جامه وکسای آنحضرت را بکیرد ام کلثوم فرمود (اقصر یدك عنا قطعها الله) دست خویش را از ما کوتاه کن که خدایش قطع فرماید الی آخر الخبر وچون باید دعایش مستجاب شود زهیر عراقي چون ایشان را بشناخت از این کردار چنان بوحشت وآزرم شد که خود برفت ودستش را قطع کرده بحضرت امام زین العابدین علیه السلام باز شد وعرض کرد خدای دعاي عمه ات را مستجاب فرمود واین خبر باختلاف روایات مسطور است وآنچه مقصود بود مذکور کردید والله اعلم

﴿ بیان وفات جناب ام کلثوم سلام الله علیها ومحل دفن آنمخدره ﴾

در بیان وفات حضرت عالمهٔ غیر معلمه فهیمهٔ غیرمفهمه مخبرهٔ موثقه عارفهٔ کامله محدثهٔ ناموس کبریا نائبة الزهراء صدیقه صغری جناب ام کلثوم سلام الله علیها ومحل وفات ودفن ایشان در کتب مختلفه روایات متباینه کرده اند لاکن برهیچیك اعتماد صحیح نشاید ناچار آنچه در نظر آمده مذکور وآنچه مختار میکردد مسطور میشود لاکن تصریح نمیتوان کرد والله اعلم در کتاب بحر المصائب از ترجمة المصائب شیخ احمد بحراني ماثور است که چون چهار ماه از ورود اهل بیت رسالت پناهي صلی الله علیه وآله وسلم بمدینهٔ طیبه بر کذشت جناب ام کلثوم از کثرت ناله و زاري وندبه وسوکواري از سرای فاني بدار جاوداني انتقال وبرحمت پروردکار ومجاورت رسول مختار جوار واتصال کرفت از مشاهدهٔ این حال پرملال اهل بیت رسول خداوند متعال را مصیبت وکلال برافزود وغم واندوه تازه کشت زن و مرد در ماتم آنحضرت حضور یافتند وشور یوم النشور برآوردند ودر جنازه اش ازدحام ورزیدند وحضرت زینب خاتون ودختران سید الشهداء علیهم السلام

در اين سوكواري آه وزاري نمودند ورسم عزاداري بجاي آورده بسيار بكريستند وحضرت امام زين العابدين بدفن آنمخدرهٔ مظلومه قيام واقدام ورزيد وشيخ طبرسي از كامل بهائي روايت كرده است كه جناب ام كلثوم خواهر امام حسين عليهما السلام در شام وفات كرد صاحب بحر المصائب كويد آنچه از تتبع كتب علماء وتواريخ وسير مستفاد ميشود جناب ام كلثوم تا بمدينه با اهل بيت همراه بوده است وكاهيكه بمدينه وارد ميشده اند قصيدهٔ انشاد وانشار فرمود راقم حروف كويد اكرچه اغلب اهل سير اين اشعار را بحضرت ام كلثوم منسوب ميدادند اما بدليلي كه سبقت كذارش يافت باز نموده شد كه اين اشعار از آنحضرت نشايد بود بلكه از ام كلثوم دختر امام حسين يا فاطمه دختر آنحضرت تواند بود و نيز ميشايد كه فاطمه دختر آنحضرت كه آن خطبهٔ فصيحه را قرائت فرموده است وبفاطمهٔ صغرى نامدار است مكناة بام كلثوم باشد معلوم باد كه جلالت قدر فاطمهٔ صغرى را از آنجا معلوم توان كرد كه حضرت امام زين العابدين عليه السلام كاهي از آنمخدره روايت حديث ميفرمايد واز اين ميرسد كه اين مخدره دختر امير المؤمنين صلوات الله عليه است ونيز ممكن است كه دختر امام حسين عليه السلام باشد چنانكه در كتب اخبار كاهي مذكور ميشود كه فرزند اين مخدره يعني پسر فاطمه بنت الحسين از مادرش روايت مينموده است والله اعلم فاضل دربندى اعلى الله مقامه در اسرار الشهاده ميفرمايد كه از بعضي اخبار وروايات ومجالس چنان معلوم ميشود كه جناب ام كلثومى راكه در اين مقامات ياد كرده‌اند همان دختر امير المؤمنين از حضرت فاطمهٔ زهراء سلام الله عليهم است لاكن در اينجا اشكالي پديد ميشود وآن اين است كه فقها را در عنوان صلوة برد وجنازهٔ مختلفتين بياني است وآن اين است كه هروقت صغيره وكبيره اجتماع يابد صغيره را مقدم

وکبیره را مؤخر میدارند یعني در نماز کردن برجنازهٔ ایشان باین صورت وترتیب میروند و در این باب باین خبر استدلال میجویند که زید بن عمر بمرد و مادرش ام کلثوم نیز بمرد دریك روز وجماعتي از صحابه برجنازهٔ ایشان حاضر شدند وامام حسن وامام حسین علیهما السلام نیزحضور یافتند وزیدرامقدم ومادرش را مؤخر گذاشته وبرهردوتن یك نماز بگذاشتند میفرماید ممکن است که بگویند این خبر اگرچه سندش معتبر است خروجش در مخرج تقیه بوده است ونیز ممکن است که گفته شود ام کلثومیکه در قضیهٔ طف حضور داشت اکبر بنات امیرالمؤمنین علیه السلام باشد بعد از زینب اما از زوجهٔ دیگر امیرالمؤمنین بوده است واز این پیش در این کتاب شرح این مطلب گذشت وبعضي برآنعقیدت رفته اند که ام کلثوم بعد از مرگ عمر ابن الخطاب درحبالهٔ نکاح پسرعمش عون بن جعفر طیار درآمد در هرصورت جلالت قدر ومراتب علم وتقوی وعفت وعصمت وطهارت و عبادت آنحضرت از حیز تحریر بیرونست دربعضي کتب درضمن مصائب اهل بیت وشهادت حضرت امام حسین سلام الله علیه از کثرت بکاء وندبه آنحضرت بطوري نگارش داده اند که دربارهٔ هیچکس نتوان باور داشت و در کتاب تحفة الاحباب که مخصوص بذکر مزار ومقابر است میگوید درمشهد معروف بسیده زینب است بنت یحیي المتوج بن الحسن بن الانور بن زید الاثلج بن حسن السبط بن علي بن ابیطالب علیهم السلام جماعتي از ذریهٔ سیده ام کلثوم مدفون هستند و داراي نسل وعقب هستند ومعروف بکلثومیون میباشند ونیزبطیاره شناخته میشوند اما باز نمي نماید که این ام کلثوم دختر کیست وازلفظ طیاره چنان میرسد که بجعفر طیار منسوب باشند وخداي بحقیقت اعلم است همین قدر معلوم است که درآنجا جماعتي از فرزندان حسنین وجعفر طیار علیهم السلام مدفون میباشند چنانکه از

(این)

این بعد نیز مرقوم خواهد شد اما در کتاب کنزالانساب مسطور واست که میکویند تربت شریف ام کلثوم درمدینه و کتاب کنزالانساب اغلب اخبارش از درجهٔ اعتماد واعتبارها بط وساقط است مکر آنچه محل اعتنای دیکران نیز شده باشد ودیکر درکتاب ینابیع المودة از ابوصالح مرویست که بحضرت ام کلثوم بنت علی علیهما السلام مشرف شدم وآنحضرت از پس پرده که ما بین من واو بود موئی را بشانه میزد دراینحال حسنین سلام الله علیهما درآمدند با ایشان کفت آیا ابوصالح را اطعام نمیفرمائید پس کاسهٔ از بهر من بیاوردند که ماء حبوب داشت عرض کردم آیا شما از این آب حبوب میخورید با اینکه امیران روزکارهستید ام کلثوم فرمود ای ابوصالح اترجی چند برای پدرم امیر المؤمنین علیه السلام آوردند در نهایت رغبت میل برادرم حضرت امام حسین علیه السلام یکدانه برکرفت آنحضرت از دستش بکرفت وبمردمان قسمت کرد

﴿ بیان پارهٔ مناقب ومراتب جناب زینب خاتون وام کلثوم سلام الله علیها ﴾

از جلالت قدر وحشمت ومنزلت جناب ام کلثوم از این پیش آن چند که میشاید وبآن علم داشت مسطور افتاد دراین مقام نیز بحسب مناسبت بپارهٔ اخبار اشارت میرود و در جلد اول از کتاب ناسخ التواریخ مسطور است که معجزهٔ دویست دوازدهم رسول خدای صلی الله علیه وآله این بود که بسیار وقت افتادی که زبان مبارك در دهان فرزندان فاطمه میکذاشت ومیفرمود دیکر شیر مده ودر این لفظ فرزندان معلوم میشود که دختران آنحضرت نیز در این شرف وشرافت واین بهره ونصیبه که مقدارش را پرورد کار میداند با حسنین علیهم السلام شرکت داشته اند ومعلوم است آنکس که از زبان مبارك رسولخدای که عقل کل ودارای علوم اولین وآخرین است مکیدن کیرد دارای چکونه مراتب عالیه ومقامات علم وشرف

خواهد بود ونيز درجلد ششم از كتاب دوم ناسخ التواريخ وساير كتب معتبره مرويست (قال رسول الله صلى الله عليه وآله كل بني ام ينتمون الى عصبتهم الاولد فاطمة فاني انا ابوهم وعصبتهم) ميفرمايد فرزندان هر مادري بقبيلهٔ خود يعني بطايفهٔ پدري خود منسوب هستند مكر فرزان فاطمه زيرا كه پدر ايشان منم و قبيلهٔ ايشان منم ودراينحديث مبارك فاني انا ابوهم افادهٔ تاكيد تام وبزرك وسعادت جاويد وشرف عظيم يكسان ميداود دركتاب معاني الاخبار از محمد بن مروان مرويست كه در حضرت ابي عبد الله عليه السلام عرض كردم آيا رسولخداى صلى الله عليه وآله وسلم فرموده است كه (ان فاطمة احصنت فرجها) پس خداى ذريهٔ اورا در آتش حرام فرمود كفت آرى مقصود باين حسن وحسين وزينب وام كلثوم عليهم السلام است وهم درآن كتاب از حماد بن عثمان حديثى بهمين تقريب مسطور است ودر آنجا نوشته است كه حضرت صادق عليه السلام در جواب فرمود آنانكه از آتش دوزخ آزادند فرزندان بطني فاطمه ميباشند وايشان حسن وحسين وام كلثوم هستند ودر اين حديث شريف از زينب نام برده نشده است تواند بود از قلم كاتب ساقط شده باشد يا درحديث اول واوعاطفه زياد باشد وزينب همان ام كلثوم خواهدبود والله اعلم ونيز درضمن حديثى ديكر كه دركتاب مذكور درفضايل حضرت امام حسين عليه السلام مسطور است كه رسولخداى ميفرمايد پدرش علي ومادرش فاطمه وبرادرش حسن وخواهرش زينب ورقيه است ممكن است كه جناب ام كلثوم همان رقيه باشد واثبات مينمايد كه آنحضرت را از مادر خود دوخواهر داشت درجلد نهم بحارالانوار مسطور است كه جناب زينب از مادرش حضرت فاطمه روايت اخبار ميفرمود ونيز در اين كتاب از حضرت على بن الحسين از عمه اش زينب دختر على از حضرت فاطمه صلوات الله عليهم مرويست

(قالت)

(قالت دخل الی رسول صلی الله علیه وآله عند ولادة ابنی الحسین فناولته ایاه فی خرقة بیضاء فلفه فیها ثم قال خذیه یا فاطمة فانه الامام وابو الائمة تسعة من صلبه ابرار والتاسع قائمهم) حضرت فاطمه فرمود چون فرزندم حسین متولد گردید رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم بر من در آمد پس حسین را درمیان خرقه سفید با نحضرت دادم پس حسین علیه السلام را در آن پارچه در پیچید آنگاه فرمود ایفاطمه بگیر حسین را همانا وی امام وپدر ائمه انام است نه تن از صلب او ائمه ابرار هستند ونهم ایشان قائم ایشانست وازاین خبر معلوم میشود که مقام صدق ووثوق آنحضرت بآندرجه است که امام علیه السلام روایت خبر از وي کند واز این است که شهید ثالث اعلی الله مقامه درکتاب مجالس المتقین در تعداد مفطرات صوم میفرماید ششم کذب بر خدا ورسول وائمه علی الاشهر الاظهر است مثل آنکه عامي حکم نماید بنجاست شرعیه چیزي بمظنهٔ من غیر تقلید یادر مراثي مثل اینکه روضه خوان نسبت قولي بامام حسین یا حضرت سجاد بدهد بدون اینکه نقلي وروایتي در کتب اخبار شده باشد اما نسبت بجناب فاطمه وزینب خاتون وسکینه موجب کفاره نیست هر چند گناه است ودر این مطلب نیز جلالت قدر حضرت زینب سلام الله علیها معلوم میشود واز مناقب جلیله ومفاخر جمیله این مخدره آن کثرت مهر ومحبت و ارادت وصفوت عقیدت واطاعت در خدمت حضرت سید الشهداء سلام الله علیهما است ومیتوان بالصراحة گفت از ابتدای خلقت تا کنون بلکه تا قیامت در میان هیچ خواهر وبرادري ایندرجه مهر وعطوفت واتحاد ومعرفت ووداد ومحبت نبوده است ومراتب این محبت از عالم ظاهر تجاوز کرده است چنانکه از این خبریکه در کتاب تظلم الزهراء از مؤلفات عارف فقیه محدث خبیر آقا رضای قزویني مسطور است بر شمهٔ از این مسئله دلالت کند میفرماید چون حسین

علیه السلام از کثرت جراحت از زین بر زمین آمد ودر خون خویش آلوده و
نظری بآسمان داشت وهر کش بخیامش روی نهاد وحضرت زینب سلام الله علیها
صیحهٔ اورا بشنید باستقبالش بیرون تاخت چه آنمخدره در آ روز هر وقت حسین
صلوات الله علیه از حرب باز شدي بادراك حضور مبارکش بشتافتي وخود را بر
سینهٔ همایونش بیفکندی واورا ببوسیدی آنحضرت نیز سر خواهرش را ببوسیدي
در این کرت چون مرکبرا بیرا کب بدید وعنانش را بر روی زمین کشان
نگریست بیهوش بیفتاد وچون بخویشتن پیوست بطرف معرکه بشتافت وبر است
وچپ نگران شد چنانکه دامن مبارکش بر زمین کشید واز عظمت آندهشت بر
روی همي افتاد وچون برادرش حسین علیه السلام را بآنحال بر زمین افتاده دید
که همي خویشتن را از طرف راست بچپ میافکند وخون از جراحات بدن همایونش
سیلان داشت وسیصد وهشتاد زخم شمشیر ونیزه بر آن اندام مبارك فرود آمده
بود پس خود را برجسد شریفش بیفکند وزبان حالش همي فرمود (انت الحسین
انت اخي انت ابن امي انت نور بصری وانت مهجة قلبي فؤادی انت حمانا انت رجانا
انت ابن محمد المصطفی وانت بن علی المرتضي انت بن فاطمه الزهراء) وهیچ جوابي
از آنحضرت نشنید چه امام علیه السلام نیز از شدت زحمت وصدمت جراحت
وکثرت عطش بیتاب وتوش مانده بود وچون آنمخدره الحاح بسیار وگریه وناله
فراوان نمود امام علیه السلام با یك چشم بدو بدید وبا دو دست مبارك بدو
اشارت کرد وآنمخدره دیگر باره بیهوش بیفتاد ونزدیك شد که جانْ از کالبد
بگذارد چون بخود گرائید عرض کرد اي برادر من بحق جدم رسول الله با من
تکلم فرماي بحق پدرم علی مرتضی بامن خطاب کن بحق مادرم فاطمه زهراء بامن
پاسخ بران (یا ضیاء عینی کلمنی یا شفیق روحی جاوبنی یا ثمرة فوادی خاطبنی)

ايروشني ديدهٔ من بامن سخن كن اي نتيهٔ روح من مرا پاسخ بفرماي اي ميوهٔ دل من بامن خطاب كن چون كلمات آنمخدره باين مقام بپوست امام عليه السلام باصوتي ضعيف فرمود (اخية زينب كسرت قلبي وزدتني كربا على كربي فبالله عليك الا ما سكنت وسكتت) ايخواهرك من زينب دل مرا بشكستي واندوه براندوه من بر افزودي ترا بخدا قسم ميدهم كه از اين حالت سكون وسكوت بكير آنمخدره نعره بركشيد واويلاه اي برادر من اي پسرمادر من چگونه خاموش شوم وتو باين حالتي (تعالج سكرات الموت روحي لروحك الفداء ونفسي لنفسك الوقاء) ودر اين وقت كه اين مخدره باين حال بود ناكاه تازيانه بركتف مبارکش درهم بپچيد وكسي كفت دوري بجوي از حسين وكرنه ترا بدوملحق كنم چون نكران شد شمر خبيث بود پس با برادرش دست بكردن شد وكفت سوكند باخداي ازوي دور نشوم واكر اوراميكشي مرا پيش ازوي بكش آن ملعون رحم نياورد وآن مخدره را بعنف جدا كرد وبشدت بزد وكفت سوكند باخداي اكربدو شوي بااين شمشير سرازتنت بردارم واز آن پس بامام عليه السلام نزديك شد وآنحضرت ازحال وطاقت برفته بود و برسينهٔ مبارکش برآمد آنحضرت بدويد وشمشير از آن ملعون بكرفت وكفت ايدشمن خداي باوي مدارا كن همانا سينهٔ مبارکش را بشكستي وپشتش را منكين كردي ترابخداي سوكند ميدهم اندكي مهلت بده تا ازوي توشهٔ بركيرم (اما علمت ان هذا الصدر تربي على صدر رسول الله وصدر فاطمة الزهراء واي برتو برسينهٔ مى نشيني كه حايز علوم اولين وآخرين است واى برتو اين كسي است كه جبرائيل از بهرش ذكر خواب نمودي وميكائيل كهواره اش بجنبانيدى در اينحال حسين عليه السلام هردوچشم مبارك بركشود وبازينب فرمود اى خواهر مرا بكذار تاباوى سخن كنم ايدشمن خدا چه اراده دارى همانا برمقام بزرك برشدى وامرى جسيم

را مرتکب کردیدی کفت همي خواهم بکشتن توبه یزید تقرب جویم فرمود اکر اینکار بناچار میشود مراشربت آبي ده همانا جکرم از شدت عطش درهم شکافت آن ملعون کفت هم اکنون از آب شمشیرت سیراب کنم چون زینب سلام الله علیها این سخن بشنید چنان ناله بر آورد که دل را برهم میشکافت وفرمود ایشمر مرا بکذار تاباوی وداع کنم ای شمر بکذار مرا تا چشمش را بربندم ایشمر بکذار مرا تادخترانش را ندا کنم تزوی توشهٔ بردارند ایشمر بکذار مرا تافرزند بیمارش را که بلقایش مشتاق است بیاورم آن ملعون باشمشیر کشیده برآنمخدره بتاخت وآنمخدره برروی بیفتاد وآن خبیث بآن سخنان اعتنا نمود وقلبش بروی نسوخت وهمي بسختي سر از بدن مبارکش جدا نمود وامام علیه السلام ندا مینمود واجداه وا اباه وا اماه وا اخاه و در اینوقت زلازل در مردمان در افتاد وآسمان خون بسته وخاك سرخ بباريد الى آخر الخبر

بیان وفات حضرت صدیقهٔ صغری زینب کبری سلام الله علیها

در کتاب بحر المصائب مسطور است که حضرت زینب خاتون صلوات الله علیها بعد از واقعه کربلا وآن محنت وبلا ورنج شام وزحمت ایام چندان بکریست که بالایش خمیده وکیسوانش سفید کردید ودائم الحزن بزیست تا بدیکر سراي رخت کشید وهم در آن کتاب مرویست که چون جناب ام کلثوم بعد از چهار ماه از ورود اهل بیت بمدینهٔ طیبه چنانکه مسطور شد از اینسراي پر ملال برحمت خداوند لایزال بپوست وهشتاد روز از وفات آنمخدره بکذشت جناب زینب خاتون یك شب بسیار بکریست وبر سر وصورت خویش بزد تا از هوش بیکانه شد وچون بیامدند وآنحضرت را حرکت دادند مرغ روانش از این تنکنا قفص عنصری بشاخسار ریاض رضوان اشیان ساخته بود پس آل رسول وبنات بتول صلوات الله

(علیهم)

عليهم در ماتم آنحضرت بزارى وسوكوارى در آمدند وچنان ناله وفغان بر آوردند
كه اندوه عاشور وآشوب نشور برپاى شد وبتقريبي در بعضي كتب نوشته اندكه
اينمخدره شبي مادرش فاطمه عليها السلام را بخوابديد وبعد از آنخواب همي بكريست
تا وفات فرمود ونيز صاحب بحر المصائب كويد اينكه از بعضي كتب مفهوم ميشود
كه زينب خاتون در ديار شام مدفون است وهنكاميكه وفات ميفرمود جناب
ام كلثوم زنده بود جمع بين القولين نميشود مكر اينكه كويم جناب ام كلثوم وجناب
زينب خاتون كه در مدينه وفات يافتند ام كلثوم صغرى وزينب صغرى ميباشند
نه جناب ام كلثوم وجناب زينب خاتون دختران حضرت فاطمه زهراء هستند
ويا بعكس اين باشد يعني آندو دختر كه مدينه وفات كردند از بطن مطهر حضرت
صديقه طاهره سلام الله عليهم وآندوتن كه در شام بخاك رفتند از زوجه ديكر
امير المومنين ميباشند ودر كتاب نورالابصار مسطور است كه شعراني در متن
خويش نوشته است كه سيد حسن على الخواص مرا خبرداد كه سيده زينب خاتون
كه در قناطر السباع دفن شده دختر على عليه السلام است وبلاشك در اينكانست
وعلى الخواص چون بزيارت آنمرقد مطهر شدى درعتبه درب نعلين بكندى وباپاي
برهنه كام نهادي تا از مرقدش بكذشتي ودر برابر رويش بايستادي وبدو بخدايتعالى
توسل جستي تا او را بيامرزد ودر لواقح الانوار مسطور است كه در قناطر السباع
زينبي مدفون شده خواهر حسين عليهما السلام است ودر طبقات شعراني درذيل
ترجمهٔ احوال امام حسين عليه السلام مذكور شده باشد كه خواهر آنحضرت كه
در قناطر السباع مصر دفن شده با صوتي بلند اين شعر انشاد كرد كاهيكه از پرده
سرش بيرون بود (ما ذا تقولون اذ قال النبي لكم) تا آخر اشعار مذكوره لاكن
در شرح عقود الجمان اين ابيا ترا از دختر عقيل ابن ابيطالب مسطور داشته چنانكه

اشارت یافت صاحب نور الابصار میکوید مانع چیست که هر دو تن خوانده باشند وهم روایتي که در نور الابصار از تاریخ قرماني باز مینماید دلیل بر این است که آنمخدره آن خطبهٔ مشهوره را در کوفه قرائت فرموده است معلوم باد اول کسیکه انشاي قناطر السباع را نمود ملك الظاهر رکن الدین بیبرس السنبد قداري است در آنجا چندین صورت سباع را از سنك بر آورد از اینروي قناطر السباع نام یافت واز آن پس بعضي فرمان کذاران مصر دیکر کونش ساختند وتا کنون بحال خود باقي است شیخ عبد الرحمن الاجهوري المقري در کتاب خود مشارق الانوار میکوید که در سال یکهزار ویکصد وهفتادم هجري اندوهي مرا دریافت پس بمقام سیده زینب مذکوره روي نهادم واین قصیده را در حضرتش انشاد کردم واز برکتش آن غم زایل شد

آل طه لکم علینا الولاء ٭ لاسواکم بمالکم آلاء
مدحکم فی الکتاب جاء مبنا ٭ ابانت عنه ملة سمحاء
حبکم واجب علی کل شخص ٭ حدثتنا بضمنه الانباء
انني لست استطیع امتداحا ٭ لعلاکم وانتم البلغاء
کیف مدحي یفي بعلیاء من قد ٭ عجزت عن بلوغه الفصحاء
مدحکم انما یرید بلیغ ٭ وقفت عند حده الشعراء
شرفت مصرنا بکم آل طه ٭ فهنیئاً لنا وحق الهناء
منکم بضعته الامام علی ٭ سیف دین لمن به الاهتداء
خیرة الله افضل الرسل طراً ٭ من له فی یوم المعاد اللواء
زینب فضلها علینا عمیم ٭ وحماها من السقام شفاء
کعبة القاصدین کنز امان ٭ وهی فینا یتیمته العصماء

(وهی)

وهى بدر بلا خسوف وشمس * دون كسف ويضمته الزهرآء
وهى ذخرى وملجاى واماى * ورجائي ونعم ذاك الرجاء
قد ابحت الخطوب عند حمانا * فمتى تحلى بها الضرآء
ليس الا لك وصلتي لبى * حمدت عند نصرة الاعدآء
من كراماتها الشموس اضاءت * اين منها السها واين السمآء
من اتاها وصدره ضاق صدراً * من عسيراً وضاق عنه الفضآء
حلت الخطب مسرعا وحلته * فانجلى عنه عسرة والعناء
لا يضاهى آل النبى وصيف * لا يوفى كمالهم ادبآء
شرقت منهم الشموس وساروا * حيث ما آشرقوا فهم شرفآء
وعليهم جلالة وفخار * ووقار وهيبة وضيآء
نوروا الكون بعد كان ظلاماً * اذا ضاءت درآهم العرباء
كل مدح مقصر بعلاهم * كل فرد من هداهم لا لآء
منهم الفضل من الست فاني * من سوآهم يكون فيه السوآء
ان هل يستوي الدين دليل * ولتطهير هم بذآك اقتضاء
ان لى يا كرام حق جوار * فاحفظوه فانكم امناء
عن ابيكم روى الثقات حديثا * حدثنا بضمنه الانبآء
ان بالجار لم يزل يوص خيراً * نيل معناه ليس فيه خفاء
لست اخشى الضياع والحب عندى * طب قلبي ومقلتي وجلاء
بيتكم مهبط لجبريل وحيا * فيه تمدوا الملآئك الكرمآء
من اتى حيكم وكان اسيراً * لدواعيه زال عنه الشقآء
يا كرام الورى اغيثوا نزيلا * اجحفته الخطوب والادوآء

قسما ان وصفكم فى الثريا ٭ ايد تكم نجومها والسماء
فتوصل بهم لكل صعيب ٭ حيث جاء ابتغوافهم شفعاء
وصلوة على النبي وال ٭ وكذاك الصحابة الاتقياء
يا حمام بروضة قد تغني ٭ او على الدوح تسجع الورقاء
اوعبيد الرحمن انشا مدحا ٭ ال طه لكم علينا الولاء

ونيز در رسالهٔ صبان چون نورالابصار مسطور است ودر كتاب تحفة الاحباب نيز بمشهد سيده زينب بدون اينكه معلوم باشدكيست اشارت رفته است والله تعالى اعلم

بيان پارهٔ اخبار كه در بعضي كتب در تجديد اسيرى اهل البيت ووفات آنمخدره رسيده است

صاحب انوار الشهاده وصاحب بحرالمصائب ازكتب عديده نقل مينمايند كه چون مردم مدينهٔ طيبه چنانكه راقم حروف دركتاب احوال حضرت امام زين‌العابدين عليه السلام بتفصيل مرقوم نمود بعد از شهادت حضرت سيد الشهداء صلوات الله عليه وظهور فسق وفجور وكفر وشقاق يزيد لعنة الله عليه بريزيد لعنت كرده اورا از خلافت وامارت خويش خلع كرده عبد الله زبيرنيز كوس مخالفت بنواخت وهواي خلافت برداشت وهم باوي كفتندكه مردمان فوج از پس فوج بحضرت امام زين‌العابدين ميشوند وبا آنحضرت بيعت مينمايند ونيز بدو پيوست كه عبدالله بن جعفر شوهر جناب زينب خاتون درهمان سال از سراي پرملال رخت بيرون نهاده برآن انديشه شدكه باين بهانه اهل بيت را ديكر باره بشام آورده وزينب خاتون را درحبالهٔ نكاح خويش درآورد پس مسلم ابن عقبه را بالشكري كران‌بقتل مردم مدينه وتاراج اموال ايشان وويران كردن محلهٔ بني هاشم واسير ساختن اهل بيت رسولخدا وديكر باره آوردن ايشانرا بشهرشام فرمان داد وآن خبيث

(بعدبنه)

بمدینه بیامد وبقتل وغارت مردم مدینه بکوشید ومحلهٔ بني هاشم را ویران ساخت واهل بیت را اسیر کرد اما بحالت احترام روي بشام نهاد وبقولي با هزار کونه رنج وآزار بسوی دمشق رهسپار داشت وبرکردن جملکي غل وزنجیر بکذاشت حتي اطفال را از این زحمت معاف نداشت ودر طي منازل نیز برتافتکی وتشنکي ایشان ترحم نمیکردند وبا اینکونه زحمت ومشقت ایشان را منزل بمنزل بکوچانیدند تا بدمشق نزدیك شدند وچون سواد دمشق نمودار شد حضرت زینب سلام الله علیها بکریستن آمد وبدرکاه حضرت ذی المنن دست بدعا بر کشید که ای خداوند مهربان اي پناه بیکسان وای یاور درماندکان بر ما مردم غریب وبیکس رحمت کن ومرا بمیران که دیکر باره با اینحال بمجلس یزید نشوم ناکاه آنحضرت بیمار شد ودر بستر بیماري بدون پرستاری وتیماری بیفتاد وحضرت سجاد علیه السلام را بخواند وکفت من وداع جهان خواهم کفت چند وصیت باتو دارم نخست اینکه چون برادرم در هنکام شهادت اطفال خودرا با من سپرد من نیز سفارش ایشان راباتو کذارم چه ایشان را پرستاری وغمخواری نیست وهمه اسیر ودستکیر هستند دیکر آنکه چون بمجلس یزید شوید با آنظالم بمدارا سخن کن وکلماتش را متعرض مباش وپاسخ مران شاید بقتل تو فرمان کند ومن نیستم که کزندش را بر تابم دیکر اینکه چون بشام در آمدي سلام مرا با سر بریدهٔ پدرت برسان ودر عوض من آنسر را ببوس وعرض کن زینب در فراق تو بسوخت ودلش کباب کشت دیکر اینکه بفرمای تا زنان مرا غسل دهند وکفن کنند تو بر من نماز بکذار آنوقت از غسل ندادن وکفن نا کردن بدن سید الشهداء سلام الله علیه بکریست دیکر اینکه بعد از دفن من بر قبر من تلاوت قرآن بفرماي چه در این بیابان غریب هستم واز پس اینکلام نیز بیاد سید الشهداء بکریست که در عوض این

اعمال بر بدن مبارکش اسب بتاختند چون از این وصایا بپرداخت زنان واطفال را طلب کرد ووداع فرمود وصورت جملکی را ببوسید وآوای جملکی بکریه وناله بلند کشت آنکاه فرمود (اشهد ان لا اله الا الله وان جدی رسول الله وان ابی ولی الله) وروح مقدسش با باء عظامش وامهات صالحین کرامش ملحق کشت از پس وفات آنحضرت امام زین العابدین علیه السلام کسي را با نکروه ملعون بفرستاد وآبي از بهر غسل آنمظلومه طلب کرد از میان آنجماعت ملعوني فریاد بر آورد که شما خارجي هستید وجایز نیست که شمارا غسل دهند آنحضرت آهي بر کشید وبکریست فرمود اکر آب نمي دهند کاربه تیمم کنید پس بدن شریفش را بدل غسل تیمم دادند وبروایت دیکر بدعاي امام علیه السلام ابي آشکار کشت وآنحضرت را غسل دادند ودر حوالي شام دفن کرده روي بشام نهادند در انوار الشهاده از کتاب بتصرة الذاکرین مسطور است که شیخ محمد بغدادي شافعي در کتاب منتخب السیر نوشته است چون یزید پلید بعد از شهادت امام حسین علیه السلام همیخواست اعمال شنیعه خودرا پوشیده دارد از اینروي اظهار کراهت میکرد وآن امر را بابن زیاد منسوب میداشت وچون عبد الله ابن جعفر بسراي دیکر خرامید درحضرت سجاد علیه السلام مکتوبي فرستاد واظهار ارادت و خلوص نیت وتلافی کذشته میدارد وباز مینمود که باآن اراده هستم که حضرت زینب خاتون را بحبالهٔ نکاح خود درآورم چه برطبق خبرصحیح میدانم که ملامس جلد فرزند فاطمه اسباب رستکاری ودرآمدن به بهشت است اورا درنهایت احتشام وعزت روانهٔ شام کنید چون حضرت سجاد این خبر را باعمه خویش باز داد آن مخدره را کریه فرو کرفت وقطرات اشك از دیده بدیدار آورد امام علیه السلام فرمود ای عمه زاری مکن باین سفر بایدت رفت واین سفرآخرت تست ویزید را

ديدار نخواهي كرد ودر حوالي شام وفات ميناني لاجرم جناب زينب خاتون بفرمان آنحضرت سفر شام را مهيا وساخته كشت وهمي راه پيمود تا بهمين مقام كه مدفن اوست رسيد خبر مرك يزيد را بشنيد ومصائب شام بنظر در آورده بيرون شتافت ودر پشت خيمه باغي بود كه بآن خيمه نزديك بود پس در كنار جوي آبي تنها نشسته بكريه وزاري درآمد وچندان بكريست كه مدهوش كرديد ودرآن آب بيفتاد وآب نهرسدكرديد باغبان شتابان بيامد وبدست اندر بيلي داشت بكمان اينكه راه آب را بسته اند باقوت تمام بيل را در آن آب فرود آورده چنانكه پيشاني آنحضرت را شكافته باغبان آبر اخون آلود ديده وحيران بماند مقارن اينحال خدام آنمظلومه بيامدند وآنحضرترا باسر شكافته بخيمه در آوردند آغاز كريه وزاري كردند چونصاحب باغ بحال آنمخدره معرفت يافت در طلب معذرت بخدمتش شتافت حضرت زينب خاتون عذرش را بپذيرفت وقرار برآن شد كهآن باغ مقبره وصحن مباركش باشد صاحب باغ نيز پذيرفتار كشت وآنحضرت بهمان ضربت شهادت يافت ودر آنباغ مدفون كرديد وبنابآن روايت كه تمامت اهل بيت را ديكر باره بشام بردند نوشته اند كه حضرت سيد الساجدين سلام الله عليه فرمود كه مصيبت مادر اسيري دوم شام از دفعه نخست سخت تربود زيرا كه در دفعهٔ اول چون خواستند مارا بمجلس يزيد برند ريسمان بكردن داشتيم وبدفعه دوم زنجيرها بكردن مادرآوردند ودر دفعهٔ اول چوب برسرما فرودآوردند ودرمرهٔ دوم كعب نيزه وپشت شمشيرها برسروپشت ما ميزدند ودر دفعهٔ اول مارا در خرابهٔ حبس نمودند ودركرت ثاني مارا در زنداني تاريك محبوس كردند ودردفعهٔ نخست كنيزكان شامي بديدن ماميآمدند وبدفعهٔ دوم باب زندانرا استوار كردند هيچكس را ممكن نبود كه برمادر آيد وميفرمود چون مارا بمجلس يزيد ميبردند

سرایش را دربندهای بسیار وبهردربندی خادمانش ایستاده بودند وتیغهای برهنه در دست داشتند چون بآن دربندها میرسیدیم بما فحش میدادند وبرسر اطفال یتیم شمشیرمیزدند وآنها گریه وجزع میکردند وهیچکس بر آنها ترحم نمینمود و مارا باین هئیت باسر برهنه وزنانرا باموي پریشان وارد مجلس آنظالم نمودند او بخوردن طعام مشغول بود وبهیچوجه باما متعرض نمیگشت واطفال ما گرسنه و وبادست بسته وگردنهاي جراحت یافته از زنجیرها نزدش ایستاده بودند واشك ازدیده میباریدند سکینه مظلومه روی بمدینه آورد وباسوزدل خطاب نمود باجدش

ایا جدنا صرنا غنآئم للعدی ٭ کانا بایدیهم اسیرات دیلم

الی آخر الابیات در کنز الانساب مسطوراست که درشهر دمشق درمسجد بني امیه طاقي مخصوص بود که سرمبارك امام حسین را درآن طاق نهاده وخون سرمبارکش در آنجا چکیده بود کاهیکه مسیب بن قمقاع خزاعی خروج نمود واهل بیت را از کوه لبنان بیرون آورد چون بشهر دمشق رسیدند وزینب خاتون را نظر بآنخون بیفتاد درساعت بجوار رحمت احدیت برفت وتربت شریفش نزدیك بهمان طاق است ودر آنجا یکباه مسجدی ساخته ومسجد اکبرش خواندند واین نام را بسبب آنقطرهٔ خون مبارك یافت ودر بعضي کتب متاخرین نوشته اند که تربت منور حضرت زینب خاتون باصح روایات دریکي از قرای شام واینك آن مضجع مشهور ومحل زیارت نزدیك ودور است وپارهٔ از متتبعین اهل خبر نوشته اند که هنگامي چنان افتاد که درمدینهٔ الرسول حالت قحط وغلا رویداد عبد الله بن جعفر باعیال خود بطرف شام روي نهاد تا آنجا بماند وبعد از رفع قحطي بمدینه باز شود درآن ایام که درشام توقف داشت درضیعه وقریهٔ که اکنون مزار منورحضرت زینب در آنجاواقع است آنمخضر تراحالت استقامت ازمزاج عصمت امتزاج دیگرگون بگشت و

بان رنج درگذشت ودرهمانجا بخاك رفت راقم حروف گوید در این جملهٔ اخبار که
درباب مزار حضرت صدیقهٔ صغری زینب کبری و دوباره اسیر شدن اهل بیت
که رفتن بشام ووفات حضرت زینب سلام الله علیهم بروایات عدیده مسطور گشت
بدلایل متعدده محل اعتماد نشاید شمرد زیرا که درکتب متقدمین یاد نکرده اند و
نیز علی سبیل التحقیق عبد الله بن جعفر سالهاي دراز بعد از یزید وفات کرد و
تازنده بود حضرت زینب از حبالهٔ نکاحش بیرون نشده بود که بگوئیم یزید
میتوانست درصدد تزویج آنمخدره برآید دیگر اینکه با هزارگونه بیم وتشویش
میزیست واهل بیت را بانهایت حشمت بمدینه مراجعت داد وحضرت علی بن
الحسین علیهما السلام نیزکناري گرفت ویزید از کردار آنحضرت خوشنود میبود
وچون مسرف بن عقبه را بمدینه میفرستاد در رعایت جانب آنحضرت بسي سفارش
نمود ونیز قرائت پارهٔ اشعار را که در این سفر دوم بحضرت سکینه داده اند همان
ابیاتست که در سفر نخست قرائت فرمود دیگر اینکه آنگونه وصایا که از حضرت
زینب درحالت رحلت از این سراي بحضرت امام زین العابدین سلام الله علیهما
منسوب میدارند هرگز درنظر هیچ خردمند پسند نیاید چگونه با امام زمان وحجت
یزدان اینگونه سخن میکنند وانگهي مثل حضرت زینب کسیکه اورا عالمه وفهیمه
وعارفه وکامله درلسان امام میخوانند دیگر اینکه سرمبارك امام حسین علیه السلام
مگر درآنوقت درشام بود یا مکان معیني داشت که بامام علیه السلام وصیت فرماید
که آنسر مبارك را در عوض ببوس وآنچه در کنزالانساب مسطوراست بیشتر
از درجهٔ اعتبار خارج است چنانکه چون برسایر مرقومات آن کتاب بنگرند بر
انجمله شهادت دهند واینکه اینمطالب در اینجا مسطورگشت براي آنست که شاید
در هرخبري مفصل فقرهٔ چند مقرون بصحت وآنچه محل تردید باشد بآن اشارت

رود تا از این بعد دیگران در ورطهٔ اشتباه دچار نشوند و آنچه صحیح مینماید این
است که حضرت زینب بعد از مراجعت بمدینه طیبه وفات کرده است ودر مدینه
مدفون شده است دیگر وفاتش در چه وقت بوده است خدای میداند واین زینبیه
که درشام است کمان میرود که همان دختر امام حسین علیه السلام باشد وآنکه در
قناطر السباع است دختر امیر المؤمنین صلوات الله علیه است اما نه از بطن فاطمهٔ
زهراء سلام الله علیها واگر گوئیم این مزاریکه در شام است البته از حضرت
زینب کبری است باید بآن روایت مذکور اعتماد کنیم که عبدالله بن جعفر آنحضرت
راباخود ببرد و درشام وفات کرده درخاک شد ونیز تواند بود زینبیهٔ شام منسوب
بیکی از دختران یا فرزند زادگان ایشان باشد چنانکه دراغلب امام زادگان حالت
براین منوال است که اسامی آباء اورا بر زبان نمیآورند وبآن جدیکه امام یا پسر
امام است منسوب میدارند زیرا که وی مشهور تراست درسایر مردم نیز در
مقام نسبت همین معاملت میرود مثل آنکه فلان شخص را که مثلا به پنج پشت
بپادشاه یا وزیر میرسد شاهزاده ووزیرزاده میگویند یافلان کس را شاید بیست
پشت تا بامام زاده فاصله دارد امام زاده میخوانند هم اکنون بعد از این چند
مدتهای دیرباز وسالیان دراز چگونه توانیم بدون خبری صحیح یا حکمی صریح که
از مقامات معتبره رسیده باشد بچنین امور واین نوع نسبتها بالصراحه تصدیق یا
تکذیب نمائیم منتهای امراین است که بقراین عقلیهٔ ونقلیه وترتیب پارهٔ مقدمات
وملاحظهٔ تناسب بعضی اخبار وامارات ظنی متراخم بعلم راتوانیم تولید کرد وبآن استنادی
ناقص نمود والله تعالی اعلم بحقایق الاسرار چنانکه درمصر نیز باین نام چندقبر موسوم
است یکی درقناطر السباع ودیگری قبریست که برآن نوشته اند این قبر شریفهٔ زینب
بنت احمد بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن علی بن ابیطالب رضی الله عنهم است واین

(محمد)

محمد را همان محمد بن حنفيه دانند اما صحيح نيست چه دخول محمد بعصر معلوم نيست چنانكه درحق سكينه ورقيه سلام الله عليهما اين اختلافات وارداست وكذلك غيرها

بيان تزويج حضرت زينب خاتون سلام الله عليها با عبد الله بن جعفر بن ابيطالب عليه السلام

چنانكه اغلب مورخين ومحدثين نوشته اند جناب زينب الكبرى ام الحسن سلام الله عليها اول دختر امير المؤمنين از بطن صديقهٔ طاهره دختر حضرت خاتم النبيين صلوات الله عليهم اجمعين است على عليه السلام اورا با پسر عم آن مخدره عبدالله بن جعفر طيار كه جلالت نسب وشرافت حسبش افزون ازحد وشماراست تزويج فرمودند وعبدالله جعفر را ازآنحضرت چهار پسرويكدختر بوجود آمد على وعون الاكبرسيم محمد و چهارم عباس ويكدختركه بام كلثوم مكناة بود در تذكرهٔ ابن جوزي نيز در ذيل اسامي اولاد عبدالله اين پنج تن را از بطن حضرت زينب دخترفاطمه صلواة الله عليها نوشته است دركتاب عمدة الطالب كويد زينب كبرى دختر على عليه السلام ام الحسن كنيت داشت واز مادرش فاطمه دختر رسولخداي روايت مينمود وبحبالهٔ نكاح پسر عمش عبد الله بن جعفر ابن ابيطالب در آمد وعلى وعون وعباس وغير هم را از وي پديد آورد وميكويد وابن حبيب كويد كه آنحضرت را در سراي كثير ابن عباس ابن عبدالمطلب بود واين سخن را بعد از آن كويد كه مذكور نموده است كه حضرت زينب بسراى عبد الله ابن جعفر شد تواند شد بعد از وى بسراي وى شده باشد ودر اعلام الورى نيز مرقوم است كه زينب كبرى دختر فاطمهٔ زهرا را عبدالله ابن جعفر ابن ابيطالب تزويج نموده وعلى وجعفر وعون الاكبر وام كلثوم از آنحضرت متولد شدند وآن مخدره از مادرش فاطمه سلام الله عليها روايت اخبار داشت ودر رسالهٔ صبان نيز به تزويج اينمخدره با عبد الله بن جعفر روايت

شده در نور الابصار نيز باين تزويج وتولد علی وعون الاكبر وعباس ومحمد وام كلثوم اشارت كند وچهار پسر يكدختر از آنمخدره مذكور ميدارد وميكويد ذريهٔ آنمخدره تاكنون دركمال عدت وكثرت در امصار وبلاد اسباب شرف و بركت هستند قطب شعراني در كتاب متن وطبقات خود كويد كه بعد از فوت عمر بن الخطاب جناب ام كلثوم راكه در حبالهٔ نكاح او بود وعون ابن جعفر تزويج نمود وبعد از عون برادرش محمد بن جعفر بمزاوجت آنمخدره مفتخر كشت وچون نيز بسراى مخلد برفت برادرش عبد الله ابن جعفر آنحضرت را كابين بست وام كلثوم در سراي عبد الله بديكري سراي شد آنكاه عبد الله جعفر خواهرش جناب زينب خاتون سلام الله عليها را در بند نكاح درآورد اما اينخبر برخلاف مابين اماميه است

﴿ بيان مسائل عشره كه در باب نسل حضرت زينب سلام الله عليها مطرح فقهاء است ﴾

دركتاب نور الابصار ورسالهٔ صبان فصلي مخصوص بترجمهٔ احوال سعادت اشتمال حضرت زينب سلام الله عليها مسطور داشته و كويد فقهاء عظام در باب نسل حضرت زينب وعبدالله جعفر عنواني كرده اند ودر ده مسئله مقرر داشته وباين ترتيب سؤال وجواب نموده اند (احدها انهم من آل النبي صلى الله عليه وآله وسلم واهل بيته بالاجماع لان اله هم المؤمنون من بني هاشم (والمطلب الثاني) انهم من ذريته واولاده بالاجماع لان اولاد بني نبات الانسان معدودون في ذريته واولاده حتى لواوصى لاولاد فلان دخل فيه اولاد بناته (الثالث) لايشاركون اولاد الحسن والحسين في الانتساب اليه صلى الله عليه واله وسلم وانما خص صلى الله عليه واله (الرابع) اولاد فاطمة دون غيرها من بقية بناته لانهن لم يعقبن ذكرا اى ذاعقب حتي يكون كالحسن والحسين الرابع انهم يطلق عليهم اسم الاشراف على الاصطلاح القديم (الخامس) انهم تحرم الصدقة عليهم لان بنى جعفر من الال قطعا (السادس) انهم يستحقون سهم ذوى

(القربى)

القربى السابع انهم يستحقون من وقف بركة الجلس لانها لم توقف على اولاد الحسن والحسين خاصة (الثامن) هل يلبسون العلامة الخضراء والجواب ان هذه العلامة ليس لها اصل لا فى الكتاب ولا فى السنة ولا كانت فى زمن القديم وانما حدثت سنة ثلث وسبعين وسبعماة بامر الملك الاشرف شعبان بن حسين وفى درر الاصداف ما نصه واما العلامة الخضرآء فاحدثها السلطان الملك الاشرف شعبان من دولة الاتراك بمصر فى سنة ثلث وسبعين وسبعماة واما العمامة الخضراء فاحدثها السيد محمد الشريف المتولي باشا مصر سنة اربع بعدالالف لما دار بكسوة الكعبة والمقام وامر الاشراف ان يمشوا امامه وكل واحد منهم على راسه عمامة خضراء وانما اختيرت العلامة الخضراء للاشراف لان الاسود شعار بنى العباس والاصفر شعار اليهود والازرق شعار النصارى والاحمر مختلف فيه عمي وفيها قال جماعة من الشعرآء من ذلك قول جابر ابن عبدالله الاندلسى الاعمى صاحب شرح الالفية المشهور بالاعمى والبصير

جعلوا لابناء الرسول علامة * ان العلامة شان من لم يشهر
نور النبوة فى وسيم وجوهم * يغنى الشريف عن الطراز الاخضر

﴿ وقال الاديب شمش الدين محمد بن ابراهيم الدمشقى ﴾

اطراف تيجان اتت من سندس * خضر باعلام على الاشراف
والاشراف السلطان خصهم بها * شرفا ليفرقهم من الاطراف

وغاية القول انه لاباس بها لكل شريف سواء كان من ذرية الحسنين ام لاولا يمنع من لبسها احد من الناس الالغرض شرعى التاسع والعاشر هل يدخلون فى الوصية على الاشراف والوقف عليهم والجواب ان وجد فى كلام الموصى والواقف نص يقتضي دخولهم اوخروجهم اتبع والافلا والعمدة فى ذلك العرف وعرف مصر من عهدة الدولة الفاطمية الى الان ان الشريف لقب لكل حسنى وحسيني خاصة فلا

يدخلون على مقتضى هذا العرف) واين مسائل كه در اينجا مسطور كشت از نور الابصار نقل شد ودر رساله صبان در پارهٔ مسائل كه مذكور نموده با آنچه در اينجا نكارش رفت اختلاف دارد لهذا بنا به الخلاف اشارت ميرود در رسالهٔ صبان از رسالهٔ زينبيه كه از تأليفات سيوطى است نوشته است كه ذريهٔ آنحضرت تا كنون بكثرت عدد موجودند وبده وجه دربارهٔ ايشان تكلم كرده اند وجه اول را بهمان طور كه مرقوم افتاد مسطور داشته ودرآخرش كويد وفى صحيح مسلم من زيد بن ارقم (تفسير اهل بيته بمن حرموا الصدقة ومنهم اولاد جعفر) ودر مسئلهٔ دوم نيز درآخرش مسطور است (وهذا المعنى اخص من الذي قبله) ومسئلهٔ سيم را باين صورت مسطور نموده است (الثالث انهم لايشاركون اولادالحسن والحسين في انتسابهم اليه صلى الله عليه وسلم وقدفرق الفقهآء بين من يسمى ولدا للرجل وبين من ينسب اليه ولهذا ادخلوا اولاد البنات فى وقفت على اولادى دون وقفت على من ينسب الى من اولادى لكن ذكروامن خصائصه صلى الله عليه وسلم انه ينسب اليه اولاد بنته فاطمة ولم يذكروا مثل ذلك فى اولاد بنات بنته فجرى الامر فيهم على قاعدة الشرع فى ان الولد يتبع اباه فى النسب لاامه ولهذا جرى السلف والخلف على ان ابن الشريفة لا يكون شريفاً اذا لم يكن ابوه شريفاً فاولاد فاطمة ينسبون اليها واولاد الحسن والحسين ينسبون اليها واليه واولاد اختيهما زينب وام كلثوم ينسبون ابويهم عبد الله بن جعفر وعمر بن الخطاب لاالى الام ولاالى ابيهما صلى الله عليه وسلم لانهم اولاد بنت بنته لااولاد بنته والدليل على تلك الخصوصية المذكورة ماقدمنا سابقاً من قوله صلى الله عليه وسلم لكل بنى ام عصبة الا بابنتي فاطمة انا وليهما وعصبتهما وفى رواية كل بنى ام ينتمون الى عصبة الا ولد فاطمة فانا وليهم وعصبتهم وانما خص صلى الله عليه وسلم اولاد فاطمة دون

غيرها من بقية بناته لافضليتها ولانهن لم يعقبن ذكرا اى ذاعقب حتى يكون كالحسن والحسين فى ذلك) ودر اخر مسئلهٔ چهارم كويد (من اطلاق اسم الشريف على كل من كان من اهل البيت وان خص الان بذرية الحسن والحسين) ودر اخر مسئلهٔ هفتم كويد (بل وقفت نصفين النصف الاول على اولاد الحسن والحسين والنصف الثاني على الطالبين وهم ذرية على ابن ابي طالب من محمد بن الحنفية واخويه وذرية جعفر وعقيل ابني ابي طالب) وبعد از دو شعر شمس الدين دمشقي كه در مسئله هشتم مسطور كشت مينويسد (والا شرف السلطان خصهم بهاشرفاً ليفرقهم من الاطراف وحط الفقيه فى ذلك اذا سئل ان يقول ليس هذه العمامة بدعة مباحة لايمنع منها من ارادها من شريف ولا يؤمر بها من تركها من شريف وغيره والمنع منهما لاحد من الناس كائناً من كان ليس امراً شرعياً لان الناس مظبوطون بانسابهم الثانية وليس ليس العمامة مما ورد به شرع فيتبع اباحة ومنعا اقصى ما فى الباب انه احدث التميز بها لهؤلآء عن غيرهم فمن الجائز ان يخص ذلك بخصوص الابناء المنتسبين الى النبي صلى الله عليه وهم ذرية الحسن والحسين ومن الجائز ان يعمم ذلك فيهم وفى كل ذرية وان لم ينتسبوا اليه كالزينبية ومن الجائز ان ذلك يعمم فى كل اهل البيت كباقى العلوية والجعفرية والعقيلية كل جائز شرعا وقديستانس فيها بقوله تعالى يا ايها النبى قل لازواجك وبناتك ونساء المؤمنين يدنين عليهن من جلابيبهن ذلك ادنى ان يعرفن فلايؤذين فقد استدل بها بعض العلماء على تخصيص اهل العلم بلباس من تطويل الاكمام وادارة الطيلسان ونحو ذلك ليعرفوا فيبجلوا تكريما للعلم وهذا وجه حسن والله اعلم) ودر پايان مسئلهٔ دهم مسطور است (فلا يدخلون على مقتضى هذا العرف لكن يؤخذ من الاية السابقة التى استونس بها فى ليس العلامة الخضراء استحباب لبسها للاشراف فينعكس ذلك على قوله قبل بدعة مباحة اللهم الا ان يحمل قوله وقد

٠٨٥

صلى الله عليه وآله مشمول هستند يا نيستند جواب اين است اري داخل هستند
زيرا كه اجماع برآنشده است كه مراد ازال رسول خداي صلى الله عليه وآله مؤمنان
از بني مطلب وهاشمند مسئلهٔ ديكر اينكه آيا ذريهٔ حضرت زينب خاتون عليها السلام
از ذريهٔ وفرزندان پيغمبر يزدان شمرده ميشوند يا نميشوند جواب داده اند آري
شمرده ميشوند زيرا كه فرزندان دختران انسان درجمع وزاري اولاد او محسوب
ميشوند اكر كسي درحق فرزندان خود وصيتي سپارد البته اولاد دخترهاي او
نيز قسمت بخواهند برد وداراي بهره ونصيب بخواهند شد مسئله ديكر اينكه آيا
جايز ميباشدكه ذريهٔ آنمخدره خويشتن را برسول حضرت ذي المنن منتسب دارند
چنانكه درفرزندان حسن وحسين ميتوان خطاب يابن رسول الله نمود وحال اينكه
فقهاء درميان آنكس كه فرزند كسي باشد يابد ومنسوب كردد فرق نهاده اند وباين
دليل داخل نموده اند اولاد بنات را درعنوان وقفت على اولادي بيرون ازوقفت
على من ينسب الى من اولادي اما كفته اند از خصايص رسولخداي صلى الله عليه
وآله است كه فرزندان فاطمه سلام الله عليها را با آنحضرت نسبت دهند لاكن در
حق دختران دخترش اين عنوان را جاري نداشته اند پس جريان امر درحق ايشان
برقانون شرعست دراينكه ولد درنسب باپدر ميرود نه باما در بهمين سبب كويند
پسر شريفه را اكر پدرش شريف نباشد شريف نميخوانند پس فرزندان فاطمه
برسول خداي منسوب واولاد حسن وحسين بايشان وآنحضرت صلى الله عليه
وآله منسوب باشند وفرزندان خواهران ايشان زينب خاتون وام كلثوم به پدران خود
عبدالله بن جعفر وعمر بن الخطاب نسبت برند نه بما دونه برسول خدا صلى الله عليه
وآله زيرا كه ايشان فرزندان دختربنت آنحضرت هستند نه فرزندان دخترش ودليل
براينمطلب احاديث مرويه ازآنحضرت صلى الله عليه وآله است مسئلهٔ چهارم اينكه

ایشان را شریف میتوان خواند واطلاق اسم شریف بر ایشان جایز است یا نیست
جواب این است که بنابر اصطلاح قدیم لفظ شریف را بر آنانکه از اهل بیت
بودند قاطبة مینمودند جایز است لاکن ۲ این عهدود اطلاق این لقب شریف
بذریهٔ حسنین صلوات الله علیهما اختصاص دارد ودر حق دیگران معهود نیست
مسئله پنجم این است که آیا صدقه بر ذریه حضرت زینب سلام الله علیها حرام باشد
یا نباشد جواب این است که صدقهٔ واجبه یعني زکوة باجماع فقهاء برفرزندان جعفر
حرام است زیرا که بني جعفر قطعاً در زمرهٔ آل رسول خداي صلی الله علیه وآله
محسوب میشوند مسئله ششم این است که آیا سهم وقسمت ذی القربي یعني خمس
بایشان میرسد جواب این است که بزجا است چه ایشان در زمرهٔ ذوی القربي
داخل هستند وبالاجماع از آنچه بذوی القربي بهره میرسد بهره یاب توانند بود
مسئله هفتم این است که آیا ذریهٔ آنمخدره سلام الله علیهم از منافع وقف برکة الجیش
ذی‌حق هستند یانیستند جواب این است که ذی‌حق هستند زیرا که آنکس که وقف
کرده است مخصوص باولاد حسنین نداشته است بلکه بردو نصف وقف نموده است
نصف اول براولاد حسن وحسین دوم برجماعت طالبین است وایشان ذریهٔ علی بن
ابیطالب علیه السلام از طرف محمد ابن الحنفیه ودو برادر او ذریهٔ جعفر وعقیل دو پسر
بوطالب هستند مسئله هشتم اینست که آیامیشاید که ذریهٔ حضرت زینب خاتون
صلوات الله علیها خویشتن را بشعار سادات درآورند وجامهٔ سبز بر تن بیارایند جواب
اینست که برای این شعارسبز درقوانین شرع مطهراصلي نیست نه در کتاب ونه در
سنت ونه از زمان قدیم بوده است بلکه درسال هفصد وهفتاد وسیم بامرملك الاشراف
شعبان بن حسین در مملکت مصر عمامهٔ سبز براي ایشان مقرر کشت وشعرا در
این باب شعرها انشاد کردند چنانکه مذکور شد واین کار براي این بود که سادات

از غیر سادات تمیز یابند واما عمامهٔ سبز ودستار سبز را سید محمد متولي که پاشاي مصر بود در سال یکهزار وچهارم هجري مقرر ساخت واینکه این لون سبز را اختیار نمود براي این بود که جامـهٔ سیاه مخصوص بعباسیان وزرد علامت یهود وکبود پوشش نصاری وسرخ مختلف فیه بود وعمدهٔ مقصود برای امتیاز است والبته زینبیه وجعفریه وعقیلیه شرعا جایز است که باین لباس اندر شوند مسئله نهم ودهم این است که آیا فرزندان عبد الله بن جعفر یعني از بطن زینب سلام الله علیها در آنچـه در حق اشراف وصیت نهند یا بر اینجماعت وقف کردانند اندر هستند یا نیستند وجواب از این دو مسئله این است که در کلام وصیت کذارنده یا وقف نماینده نصي وارد شـده باشد که مقتضي دخول این طبقه یا خروج ایشان باشد متابعت میشود ولاکن اکر وصیت یا وقف نه بر آن ونه بر این دلالت نماید پس قاعده وقانون فقه بر این است که وصایا واوقاف بر عرف بلد نازل کردد و عرف مصر از عهد خلفای بني فاطمه تا کنون براین جاری است که شریف رابر فرزندان حسن وحسین علیهما السلام خاصه اطلاق نمایند ونظر باین عرف واقتضای آن ایشان را نتوان داخل کرد لاکن در صدر اسـلام وعرف آروزکار غیر از فرزندان حسین سلام الله علیهما را نیز شریف میخواندند چنانکه پارهٔ بر آن رفته‌اند که فرزندان شریفه را که پدرش هم شریف نباشد شریف توان خواند پس زینبیون در آن دو عنوان که باصطلاح عرف مصر است داخل نخواهند بود وبقیهٔ تحقیقات که در این دو فصل شده دلیل بر این است که در این عنوان داخل میشوند

﴿ بیان اولاد حضرت زینب خاتون از عبد الله بن جعفر وآنانکه ﴾
﴿ در کربلا شهید شدند ﴾

در کتاب مقاتل الطالبین که ابو الفرج اصفهاني تالیف کرده است در ذیل اسامي

شهدای کربلا مینویسد که عون بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب که اورا عون اکبر میخواندند ومادرش زینب العقیلیه دختر علی بن ابیطالب علیه السلام از بطن حضرت فاطمه دختر رسول خدای صلی الله علیه وآله است در یوم الطف بدست عبد الله بن قطبه التیهانی ملعون بعز شهادت فائز گردید وسلیمان بن قبه در این شعر خود اورا قصد کرده است و گفته است

واندبی ان بکیت عوناً اخاه ٭ لیس فیما ینوبهم بخذول
فلعمر لقد اصیب ذوالقربی ٭ فانکی علی المصاب الطویل

واز این شعر سلیمان معلوم ومشخص میشود که اولاد حضرت زینب سلام الله علیها را در ذوی القربی محسوب میدارند ودر حکم ایشان هستند در ناسخ التواریخ مسطور است که بعد از شهادت محمد بن عبدالله جعفر برادرش عون بن عبدالله آغاز جدال نمود واین شعر بخواند

ان تنکرونی فانا بن جعفر ٭ شهید صدق فی الجنان الازهر
یطیر فیها بجناح اوخضر ٭ کفی بهذا شرفاً فی المحشر

آنگاه بجنگ در آمد سه تن سوار وهشت تن پیاده را از مرکب حیات فرود آورد اینوقت بدست عبدالله بن بطة الطائی وبروایتی بدست عبدالله بن قطبه التیهانی شهید گشت وزینب العقیلیه همان مخدره است که ابن عباس کلام حضرت فاطمه سلام الله علیها را در آب فدك از وی روایت کند و گوید (حدثتنی عقیلتنا) زینب بنت علی علیه السلام واز این پیش معنی عقیله مسطور گشت ودر عمدة الطالب همین یکتن را از اولاد جعفر از بطن آنمخدره در زمرهٔ شهداء مرقوم داشته و دیگرانرا از مادر دیگر مرقوم نموده است ودر تذکرهٔ ابن جوزی در ذیل اسامی شهداء بشهادت پسری از عبدالله ابن جعفر که از بطن حضرت

(زینب)

زینب باشد اشارت نموده است ودر کتاب ناسخ التواریخ نیز در ذیل احوال شهداء مانند ابن جوزی حدیث رفته است وهم میفرماید کاهیکه امام حسین علیه السلام روی بجانب کوفه مینهاد ودر منزل تیعم نزول فرمود عبدالله بن جعفر دو پسرش عون ومحمد را بملازمت آنحضرت روان داشت ابن اثیر نیز بهمین نوع اشارت کرده است وهم در ذیل اسامی شهدای کرده بقتل دو پسر عبد الله اشارت کند لکن از مادر دیکر میشمارد وابن صباغ در فصول المهمة نیز باین شیمت اشارت کرده است وبالجمله در اغلب کتب معتبره بهمین نحو که مسطور افتاد مذکور است ودر ذیل حال جعفر نیز مرقوم خواهد شد وصاحب عمدة الطالب همین قدر کوید که دو پسر حضرت زینب در کربلا شهید شدند ولاکن نام ایشانرا نمینویسد و در پارهٔ کتب متاخرین نوشته اند که دو پسر از حضرت زینب سلام الله علیها در وقعهٔ کربلا شهید کردیدند یکی عون است که بدست عبد الله طالي ودیکر محمد که بدست عامر بن نهشل مقتول شدند ونیز صاحب اعلام الوري بقتل محمد وعون دو پسر عبد الله بدون اینکه از مادر ایشان نام برد اشارت کند و در کتاب مهیج الاحزان مسطور است که از فرزندان عبد الله جعفر دو نفر وبروایتی سه نفر شهید شدند ومادر ایشان زینب خاتون سلام الله علیها بود و ایشان عون ومحمد وعبید الله بودند ودر مقتل ابي مخنف بشهادت عون بن عبد الله اشارت کرده است وابن جوزي اورا چون دیکر کتب مقاتل مسطور نموده است بالجمله در عموم کتب مقاتل وسیر بهمین تقریب مرقوم ومذکور داشته اند ودر بعضي کتب دو پسر ودر بعضي سه پسر ودر بعضي کتب یك پسر عبدالله را در شمار شهداء نوشته اند

﴿ بیان احوال جناب عبد الله بن جعفر بن ابیطالب ومختصری از احوال جعفر ﴾

چنان بصواب نمود که در پایان احوال حضرت زینب خاتون بشرح احوال شوهر جلالت سیرش عبدالله بن جعفر اشارت رود واز نخست بمختصری از شرح حال جعفر بن ابیطالب پدر بزرگوارش نیزمبادرت شود تا براي مطالعهٔ کنندکان موجب از دیاد اطلاع وخبر آید سید کبیر مطاع ابو طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی الهاشمی القرشی عم حضرت پیغمبر وبرادر پدر آن فرستادهٔ خداوند داور از جانب پدر ومادر است جلالت قدر ورفعت مقام آن ملجاء انام وخدمات او در تقویت رسول ایزد علام از آن روشن تر است که مقام توضیح وتصریحی را خواستار باشد در اغلب کتب معتبره شرح حال ومراتب ایمان واسلام آنحضرت اشارت رفته است چون پدرش عبد المطلب راه بدیگر جهان میسپرد اورا وصي خود کردانید ودرکار رسول خداي باوي عهد ومیثاق استوار ساخت همین شرف وشرافت اورا بس است که کفیل ووکیل امر کفیل ووکیل امور ما سوی الله وپدر کرامی کوهر مثل علی علیه السلام ولی الله وپیشکار کارخانهٔ ایجاد و حاکم یوم التناداست اکر محوطهٔ جهان را از زمین تا بآسمان چون ظرفی بکردانند حامل جزئي از این شرف ونکاهبان بعضي از این شرافت نتواند شد شرح حال این حضرت کتابي مفصل ومبسوط خواهد وآن جناب را فرزندان است و از انجمله شش تن از فاطمه بنت اسد رضی الله عنها هستند چهار تن پسر باین ترتیب طالب وعقیل وجعفر وعلی علیه السلام واین چهار پسر هر یك باهر یك ده سال در سن تفاوت دارند ودو دخترش یکی ام هاني وآندیکر جمانه است و بروایتي دختري از فاطمه بنت اسد داشته است که اورا ریطه وبقولي اسماء میدنا میدهاند بالجمله جعفر ابن ابیطالب علیه السلام که مادرش فاطمه بنت اسد است ده سال از علی علیه السلام سال برده تر بود وچنانکه صاحب استیعاب و پارهٔ از مورخین

نوشته اند در خلق وخلق از هر کس برسول خداي صلی الله علیه وآله اشبه بود رسول خدایش بسیار دوست داشتي ودر حقش فرمودي اشبهت خلقی وخلقی در صورت وسیرت بامن مشابهت داري ومعلوم است که مقدار این شرف بچه پایه است وآنجناب از آن مردم است که از قدماي مسلمانان بودند ودر بدایت اسلام مسلمان شدند وهم از زمرهٔ مهاجران اولست که بدیار حبشه مهاجرت کرفت ومهاجرا در حبشه بزیست تا کاهیکه در سال هفتم هجرت خیبر مفتوح شد وجعفر بحضرت پیغمبر شتافت رسولخداي اورا استقبال کرد دست مبارك بکردنش حمل نموده پیشانیش را ببوسید وفرمود (ما ادری بایهما افرح بقدوم جعفر او بفتح خیبر) نمیدانم شادی من بقدوم جعفر بیشر است یا بفتح خیبر آنکاه در پهلوی مسجد سرائي از بهر او مقرر داشت ابن جوزی از ابو هریره حدیث کند که رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم جعفر را ابوالمساکین میخواند چه جعفر مردم دریوزه وفقیر را دوست میداشت وایشان را اطعام میفرمود وبا آنها مجالست و مرافقت مینمود وکنیت مشهورش ابوعبدالله است درعمدة الطالب مسطوراست که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود (خلقت انا وجعفر من شجرة واحدة) وهم آن جناب را ذوالهجرتین خواندند ومقصود از این دوهجرت یکی هجرت حبشه وآندیکر هجرت مدینه است وهم رسولخداي صلی الله علیه وآله وسلم فرمود (خیرالناس حمزة وجعفروعلی) وهم آنحضرت را ذوالجناحین خواندند وجعفر طیارش کفتند عبدالله بن عمر بن الخطاب روایت کند که وقتي رسولخداي صلی الله علیه وآله پسرجعفر را درتحیت فرمود (السلام علیك یا بن ذی الجناحین) وکویند آنجنابرا درخواب بدیدند که بامرغان بهشتي پرواز میکند از این رویش طیار لقب دادند وهم دراین باب وفزوني رتبت اواز زید از رسول خداي حدیث

کرده اند که چون خبر شهادت زید وجعفر در حضرت پیغمبر معروض افتاد بکریست وفرمود (اخوای ومونسای ومحدثای) وهم از رسول خدای روایت کرده اند که فرمود (علی مثل جعفر فلیبك الباکیة) وچون مردم قریش راکارمعیشت سخت کشت رسولخدای صلی الله علیه وآله باعم خود عباس فرمود آیا نزد ابوطالب نشویم وتخفیفی درکار عیالش نیاوریم پس بدو شدند وکفتند بتو آمده ایم تا از بارعیالت تخفیف دهیم یعنی از اهل وعیال تو بعضي را باخود بداریم ودراین سختي روزکار بارترا سهل وهموار بکردانیم ابوطالب کفت اکر چنین است عقیل را بامن کذارید وهرچه خواهید چنان کنید وجناب ابیطالب فرزندش عقیل راسخت دوست میداشت پس عباس بن عبدالمطلب جعفر بن ابیطالب ورسولخدای علی علیه السلام را باخود بردند وجعفر تا کاهیکه کبیر ومسلمان شد واز کفالت عباس بینیاز کردید نزد عباس بپائید اما علی علیه السلام همه کاه در حضرت رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم نبود بالجمله جعفر بسخا وجود امتیاز داشت ونیك میمان پذیر ومیمان دوست بود کسان را بسرای خویش درآورد وبهرچه استطاعت داشتي ضیافت فرمودی در تذکرهٔ ابن جوزی وعمدة الطالب مسطور است که مشرکان هرچند که توانستند مسلمانان را آزار کردند وهرکس بشرف اسلام مشرف شدی معذب داشتند لاجرم این شکایت در حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله بردند رسول خدا رخصت داد تا بزمین حبشه مهاجرت کنند پس جماعتي که از جملهٔ ایشان جعفر بن ابیطالب بود وهشتاد وسه تن سوای زنان واولاد ایشان بشمار میرفتند بحبشه هجرت کزیدند ام سلمه فرماید چون در زمین حبشه نازل شدیم و در جوار نجاشي اندر آمدیم باما نیکي فرمود وما بردین وآیین خویش بودیم وخدایرا بآسایش ستایش میکردیم واز هیچکس در رنج و آزار نبودیم چون

اينداستان كوش رد مردم قريش كشت تصميم عزم دادند كه دو تن را اختيار كرده با هدايا بدركاه نجاشي روان كنند پس از امتعهٔ نفيسهٔ مكهٔ معظمه مقداري كثير فراهم ساختند وبا عبد الله بن ابي ربيعة المخزومي وبقولي عمارة بن الوليد و عمرو بن العاص روان ساختند ونيز براى بطارقه آنجا تقديم تحف وهدايا نموده با آن دو تن كفتند پيش از آنكه در خدمت نجاشي تكلمي ورزيد بطارقه و خواص دركاه اورا از اين تحف خرسند كنيد آنكاه هداياي ملك حبشه را تسليم نمائيد وخواستار كرديد تا اينجماعت را بشما باز سپارد واز آن پيش كه با ايشان سخني در ميان نهند پس ايشان برفتند وبهرهٔ بطارقه را بسپردند و كفتند جماعتي از سفهاي غلمان ما باين ديار آمده اند واز دين وآيين قوم وعشيرت خويش بيرون تاخته اند وبدين شما نيز در نيامده اند وديني تازه اختيار كرده اند اينك اشراف وبزركان ايشان مارا بخدمت پادشاه رسالت داده اند تا ايشارا نزد ايشان باز فرستد از شما مسئلت كنيم كه چون در خدمت ملك اين داستان معروض داريم شما نيز بدو اشارت كنيد تا مسئول ما را اجابت كند بطارقه پذيرفتار شدند وآن هدايارا كه مخصوص بنجاشي بود بدركاهش بياوردند نجاشي بپذيرفت آنكاه رسالت خويش را بكذاشتند وبطارقه تصديق كردند وعرض كردند اينجماعترا بايشان تسليم فرماي چون نجاشي اين سخن بشنيد خشمكين كرديد و كفت سوكند باخداي هر كز جماعيترا كه بامن پناه آورده اند ودر بلاد من فرود شده اند بايشان تسليم نكنم اما با ايشان سخن كنم اكرحالت ايشان چنين باشد كه اين دو تن ميكويند چنين كنم و كرنه دست ايشان را از ايشان برتابم وتا آنچند كه در مجاورت من هستند نيكي ورزم پس اصحاب رسولخداي صلى الله عليه وآله را بخواست چون حاضر شدند نجاشي بفرمود تا مجلسي بياراستند وجماعت اساقفهٔ خويش را نيز انجمن كرد وايشان

مصاحف خودرا در اطراف او برکشودند نجاشی با ایشان روی کرد وکفت این چه دینی است که اختیار کرده اید واز قوم وعشیرت خود برکنار شده اید وبدین من ودینی دیکر از ادیان روزکار برنیامده اید ام سلمه میفرماید جعفر بن ابیطالب لب بسخن بر کشود وفرمود ایها الملك ما جماعتی بودیم که در حالت جاهلیت وجهل سیر میکردیم وبت میپرستیدیم وکوشت مردارمیخوردیم وکردفواحش میکردیدیم وقطع ارحام مینمودیم وبظلم وجور کار میکردیم ونیرو مندان ما ضعفای مارا نا چیز میکردند وبر اینحال ماه وسال همی بپای بردیم تا خدای تعالی رسولی امین که نسبش را میشناسیم وصدق وامانت وعفافتش را میدانیم برما بر انکیخت واو مارا بخدای دعوت کرد وبتوحید وعبادتش بخواند وآنچه برآن بودیم وآنچه ما وپدران ما آنرا عبادت میکردیم متروك ساخت وبصدق حدیث واداي امانت وصلهٔ رحم وحسن جوار وکف از محارم ودماء مأمور واز فواحش وسخن دروغ وخوردن مال یتیم وقذف محصنات منهي فرمود وفرمان کرد تا خدای بي نیاز را عبادت ونماز بریم وهیچکس را باوي انباز نیاوریم وبنماز وزکوة وروزه امر فرمود ما اورا تصدیق کردیم وبدو ایمان آوردیم وخدای وحده لا شریك له را عبادت کردیم و هیچکس را باوي شریك نداشتیم وآنچه خدای برما حرام کرده حرام نمودیم وآنچه را برای ما حلال فرمود روا شمردیم چون قوم ما اینحال بدانستند دست تعدي از آستین بر آوردند ومارا بعذاب وآزار دچار ساختند وهمي خواستند از این دین روی بر تابند وبه پرستش بتها باز دارند وبآن اعمال نا پسند باز کردانند چون ظلم وجورایشان فزوني کرفت ومارا بمشقت وزحمت درافکندند ودرمیان ما ودین ماحایل شدند ناچار بدیار تو رهسپار شدیم وترا از غیراز تواختیار کردیم وجوار ترا پسندیده دانستیم هم اکنون امیدواریم که در پناه تو مظلوم ومقهور نمانیم نجاشي

(کفت)

كفت از آن آيات و كلمات كه پيغمبر شما از جانب پرورد كار شما آورده چيزي با توهست جعفر كفت آري كفت چيزي بر من بخوان پس از اوائل سورهٔ مباركه كهيعص چيزي قرائت فرمود سو كند با خداى نجاشي چنان بكريست كه لحيه‌اش ترشد واساقفه چنان بكريستند كه مصاحف ايشان از سرشك ديدهٔ ايشان ترشد آنكاه نجاشي كفت قسم باخداي اين آيات با آنچه موسى عليه السلام از جانب خداي بياورده است از يك مشكوة وفروغ است آنكاه با عمرو بن عاص وآنديكر كفت براه خويش برويد سو كند باخداوند كه هركز ايشان را بشما تسليم نخواهم كرد چون ازخدمتش بيرون شدند عمرو بن العاص كفت قسم بخداي بامداد بخدمت نجاشي شوم واز ايشان عيبها بر شمارم كه جملكي مستاصل شوند عبدالله بن ابي ربيعه كفت اينكار مكن چه ايشان را باماعلقهٔ خويشاوندي است عمرو كفت قسم بخداى با نجاشي ميكويم كه اينجماعت چنان كمان ميبرند كه عيسى بن مريم عبدو بنده است ام سلمه ميفرمايد بامدادان بخدمت نجاشي درآمدند وعمر بن العاص كفت ايها الملك اينجماعت دربارهٔ عيسى بن مريم بسخني بزرك كوينده اند نجاشي با نجماعت پيام كرد كه درحق عيسي چه ميكوئيد ام سلمه ميفرمايد تا آنوقت چنين نازلهٔ برما فرود نيامده بود پس آنجماعت فراهم شدند وهمي كفتند اكر از عيسى بن مريم از شما بپرسند در پاسخ چه كوئيد كفتند همانرا كوئيم كه خدايتعالى فرموده است و رسولخداى بياورده است هر چه خواهي كو باش چون در پيشكاه نجاشي در آمدند كفت دربارهٔ عيسى بن مريم چه ميكوئيد جعفر كفت همان كوئيم كه رسول ما صلى الله عليه وآله بياورده است (وهو عبدالله وروحه ورسوله وكلمته القاها الى مريم العذراء البتول) چون نجاشي اينكلمات بشنيد دست خود بزمين زد وچولى بر كرفت وكفت ما عدا عيسى بن مريم ما قلت هذا هذا العود كنايت از اينكه

عیسی بن مریم علیهما السلام از این مقام تجاوز نکرده تا اینکه سخن ایشان وما از این عود است یعني بنبوت ندارد آنگاه با آنجماعت گفت (فاذهبوا فانم سیو بارض وسیوم) یعني امان یافتگان باشند آنگاه تا سه دفعه گفت هر کس شمارا نماید غرامت دهد واز آن پس فرمود آنچه این کسان بهدیه آورده اند باخود ش گذارید چه مراحاجتي بهدایاي ایشان نیست سوگند باخداي که خداوند درآن که ملك مرا بمن باز گردانید اخذر شوة نفرمود واین سخن از آن گفت که حبشه رااز دست پدرش بیرون آورده ونجاشي را اسیر کرده بودند واز آن دیگر باره نجاشي پادشاه حبشه شد چنانکه تفصیلش در تواریخ مسطور اس بالجمله عمرو بن العاص مایوس وخائب باز شد ونجاشي نیز اسلام آورد ومو روایت ابي نعیم در حلیه جعفر بن ابیطالب با رفقاي خویش فرمود امروز خدمت نجاشي من خطیب میباشم از شما هیچکس نباید سخني بر زبان بیاور چون روي بخدمت نجاشي آوردند از اعوان او با ایشان گفتند در خدمت پاد باید سجده برید گفتند جز در حضرت یزدان سجده نمیبریم چون نجاشي ایش بدید گفت مرحبا بشما وبآنکس که ازخدمتش فرامیرسید ومن شهادت میدهم آنکس که عیسی بن مریم علیهما السلام بظهور او بشارت میدهد پیغمبر شما اس واگر نبودي که من مقلدامر سلطنت هستم بخدمتش روی مینهادم و نعل مبارکش میبوسیدم وهم ابو نعیم گوید که عمرو بن عاص گفت چون بدرگاه نجاشي رسی بردر سراي او ندابر کشیدم که عمرو بن العاص را رخصت دهید وجعفر ابن ابیطا از پس سرمن بانك برآورد که لشکرخدای را اجازت دهید نجاشي صدای اورابش واورا پیش از من رخصت بداد بالجمله میگویند این آیهٔ شریفه (واذا سمعوا ما ا الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع الی آخر آلایة) در باب نجاشي واسا

(وکریستن)

و کریستن ایشان در آنمجلس وارد شـده است مع القصه چون غزوهٔ موته که نام قریه ایست از قرای شام وتا بیت المقدس دو منزل مسافت دارد پیش افتاد رسول خدای رایت جنك را بدست جعفر داده وامارت لشکر را بدو کذاشت وجعفر بالشکر بدآنسوي راه برداشت واز آنسوي شرجیل با یکصد هزار مردسپاهي مبادرت مبارزت کرفت وصف بر کشیـدند جعفر چون غضنفر بیرون تاخت و اسب خویش را پي بزد واین اول اسبي استکه در اسلام عقرشد دیکران نیز پیاده برزم در آمدند وجعفر علم بر کرفت وبروایت ابن اثیر این شعر بخواند

یا حبـذا الجنة واقترابها ٭ طیبة وبارد شرابها

والروم روم قددنا عذابها ٭ کافرة بعیدة انسابها ٭ علی اذا لاقیتها ضرابها

واز هر سوي حمله در افکند کفار از کوشه و کنار در بیرا مونش انجمن شدند وشمشیر ونیزه بر اندام مبارکش کار فرمودند نخستین دست راست آنحضرت را بزخم تیغ بیفکندند وآنجناب علم را با دست چپ بکرفت وچندان جنك نمود که پنجاه زخم از پیش روي بدو رسید وبروایتي قریب یکصد زخم بر داشت آنکاه دست چپش را نیز جدا کردند وآنحضرت با دل قوي علم را با دو بازوي پهلوي افراشته میداشت وبا سینهٔ خویش پیوسته میساخت کافری بروي بتاخت وبا خشم وستیز تیغ تیز بروي براند چنانکه از کمر کاهش بدونیمه ساخت وعلم نکون کردید وزید ابن حارثه بشتافت وعلم را برداشت علماي عامه حدیث کنند که خدایتعالی زمین را افراشته ومیدان جنك موته رادر برابر چشم پیغمبر بداشت تا آنحضرت غازیان را نکران شد آنکاه فرمود (اخذ الرایة زید فاصیب ثم اخذها جعفر فاصیب ثم اخذها ابن رواحة فاصیب) یعني رایت اسلام را زید بن حارثه بکرفت وشهید شد آنکاه جعفر بکرفت وشهید شد واز آن پس عبد الله بن رواحه بکرفت وشهید

شد واین سخن میفرمود ومیکریست آنکاه فرمود شمشیری از شمشیرهای خداي يعني خالد رايت را بر كرفت ونصرت يافت يا اينكه عرض كرد خدايا خالد شمشيري از شمشيرهاي تو است او را در این روز نصرت بخش و از آنروز خالد سیف الله لقب یافت واز این خبر معلوم میشود که جعفر بعد از زید رایت را بر کرفت لاکن در اشعار کعب بن مالك تقدم جعفر بر زید میرسد بالجمله رسولخداي صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بجاي دودست جعفر که درحربکاه قطع شد خداوندش در بهشت دوبال از یاقوت سرخ عنایت فرمود تا در فضاي بهشت پرواز نماید بعضي بصورت این عبارت عقیدت دارند وبعضي کویند این دو بال کنایت از صفت ملکی وقوت ملکوتي است و رسولخداي فرمود براي اهل وعشیرت جعفر طعامي ترتیب دهید که ایشان را پرواي پختن طعام نیست شهادت جعفر در سال هفتم وبروایتي هشتم هجری بود واز عمر شریفش چهل ویك سال بر کذشته بود ورسول خدای بسیار بروی محزون کشت وجعفر وزید ابن حارثه وعبد الله ابن رواحه را در یك قبر نهادند وآن قبر را ناپدید ساختند ودبیري در حیوة الحیوان نوشته است که از جمله آنانکه بعد از موت تکلم نمودند جعفر طیار بود که این آیت مبارك را (ولا تحسبن الذین قتلوا في سبیل الله امواتا) تا بآخر قرائت فرمود وشعرا در مرثیهٔ جعفر انشاد ابیات کردند واین شعر از جمله اشعار کعب ابن مالك است که صاحب کتاب عمدة الطالب نوشته است

لا یقتدون لجعفر ولوائه ٭ قدام اولهم فنعم الاول

فتغیر القمر المنیر لفقده ٭ والشمس قدکسفت وکادت افل

ودر سن مبارك جعفر از سی وسه ساله وچهار ساله وچهل ویك ساله وشش ساله تا به پنجاه وچهار سال اختلاف رفته است چنانکه درکتاب مقاتل الطالبین اشارت

رفته ونيز در فضايل ومناقب آنجناب اخبار واحاديث متعدده وارد است لاكن
درابنجا از آنچه مذكور شد بيشتر حاجت بنكارش نداشت

﴿ بيان پارهٔ حالات سعادت آيات جناب عبد الله ابن جعفر ابن ابى طالب رضى الله عنهم ﴾

نسب شريف اين جناب از طرف پدر تا بحضرت ابى البشر با حضرت خيرالبشر بر يك منوال است اما مادرش اسماء بنت عميس ابن سعد ابن الحارث ابن تيم ابن كعب ابن مالك ابن قحافة ابن عامر ابن ربيعه وبقولى معاوية ابن عامر ابن سعد ابن مالك ابن بشير ابن وهب الله ابن شهران ابن عفرس ابن خلف ابن اقتل است وهو خثعم ومادر اسماء هند دختر عوف ابن الحرث وهو حماطة ابن ربيعة ابن ذى جليل ابن و اسمه منبه ابن زيد ابن الغوث ابن سعد ابن عوف ابن عدى ابن مالك ابن زيد ابن سهل ابن عمرو ابن قيس ابن معاوية ابن جشم ابن عبد شمس ابن وائل ابن الغوث ابن قطن ابن غريب ابن زهير ابن ايمن ابن الهميسع ابن حمير وهو العرنحج ابن سباء ابن يشجب ابن يعرب ابن قحطان واين هند كه مادر اسماء بنت عميس است همانست كه درحق او كفته اند (الجرشية اكرم الناس احماء وجرش) از قبايل يمن است ودخترش اسماء بنت عميس را جعفر ابن ابيطالب تزويج نمود وپس از جعفر در حبالهٔ نكاح ابوبكر درآمد وبعد از ابوبكر درتحت نكاح اميرالمؤمنين على عليه السلام درآمد ودختر ديكرش ميمونه ام المؤمنين زوجهٔ رسول خداى صلى الله عليه وآله بود ودختر ديكرش لبابة ام الفضل خواهر ميمونه مادر فرزندان عباس ابن عبد المطلب كرديد ودوشيزهٔ ديكرش سلمى بنت عميس مادر فرزندان حمزة ابن عبدالمطلب آمد پس احماء وداماد هاى ابن جرشيه نخست رسول خداى صلى الله عليه وآله واميرالمؤمنين على ابن ابيطالب عليه السلام وحمزه وعباس وجعفر وابوبكر هستند ونيز از اسماء

اومغيره مخزومي است پس مادر خالد ابن الوليد ام الفضل الكبرى بنت حارث از طرف
مادر با اسماء خواهر است واين اسماء مادر جمله فرزندان جعفر ابن ابيطالب است
واين جرشيه را حارث ابن الحزن ابن بحير ابن الطرب ابن روية ابن عبد الله ابن هلال
ابن عامر تزويج نمود وميمونه زوجهٔ رسول خداي رااز وي بزاد وخواهرش ام الفضل
راعباس ابن عبدالمطلب نكاح بست وعبيدالله وفضل ومعبدوقثم ازوى پديدگشت
واسماء در تحت نكاح جعفر در آمد وازوى فرزندان آورد واز جملهٔ فرزندانش
محمد ابن جعفر شهيد شد وبعد از جعفر ابو بكر اورا تزويج نمود محمد ابن ابى بكر
از وى متولد شد وچون ابو بكر بديگر سراى برفت على ابن ابيطالب صلوات الله
عليه اورا كابين بست ويحيي بن على متولد گرديد ويحيي در حيات پدر بزرگوارش
وفات نمود واز وى عقب نماند واين عبد البر در كتاب استيعاب از ابن الكلبي
روايت كند كه مادر عون ابن على عليه السلام اسماء بنت عميس بود لا كن دراين
قول هيچكس باوى رفيق نيست دركتاب ناسخ التواريخ درذيل ازواج اميرالمؤمنين
عليه السلام مسطور است كه اسماء بنت عميس از جملهٔ ازواج امير المؤمنين عليه
السلام است وعون ويحيي كه مكني بابي الحسين است وفرزندان على عليه السلام
ميباشند از اسماء متولد شدند وچون عميس بحد بلوغ ورشد رسيدهند دختر
عوف ابن زهير ابن الحارث را از قبيلهٔ كنانه بشرط زني بگرفت واين هند پيش
ازوى زوجهٔ حارث ابن حزن بن جبير هلاليه بود واز حارث سه دختر بزاد نخستين
ميمونه زوجهٔ رسول الله دوم لبابة الكبرى معروف بام الفضل زوجهٔ عباس ابن
عبد المطلب سيم لبابة الصغرى زوجهٔ زياد ابن عبدالله ابن مالك هلالي واز عميس نيز
سه دختر آورد نخستين اسماء زوجهٔ جعفر ابن ابيطالب ودر خدمت جعفر از مكه
به حبشه هجرت كرفت ودر آنجا سه پسر آورد اول عبدالله دوم عون سيم محمد

(ودر)

ودر خدمت جعفراز حبشه بمدينه آمد وچون جعفرشهيد شد ابوبكر تزويجش كرد ومحمد ابن ابي بكر متولد شد وبعد از ابوبكر در نكاح اميرالمؤمنين درآمد ودختر دوم عميس سلمي نام داشت وزوجهٔ حمزة ابن عبد المطلب عليهما السلام شد واز حمزة دختري بياورد كه امامه نام داشت وبعد از شهادت حمزه شداد ابن اسامة ابن الهاد الليثي اورابزني بسراي آورد دو پسر ازوي متولد شد يكي عبدالله وآن ديكر عبد الرحمن ودختر سيم عميس سلامه نام داشت واوزوجهٔ عبدالله ابن كعب الخثعمي بود ابن جوزي دركتاب تذكره ميكويد اشهر فرزندان جعفر ابن ابيطالب عبدالله است وچون وي متولد شد روزي چند پسري از بهرنجاشي متولد شد محض تبرك بنام عبد الله جعفر اورا نيز عبد الله ناميدند وهم اسماء مادر عبدالله پسر نجاشي را باشيرپسرش عبدالله پرورش داد وايشان برادر رضاعي باشند ودروفات رسولخداي صلى الله عليه وآله عبد الله ابن جعفر كودك نورس بود ابن جوزي از يحيى بن ابى الملى حديث ميكند كه از عبـد الله بن جعفر شنيدم ميكفت نيك در خاطر دارم كاهيكه رسولخداي صلى الله عليه وآله بر مادرم درآمد واورا از شهادت پدرم خبر داد وبادست مبارك برسر من وبرادرم بماليدي وهردو چشم مباركش اشك بباريدی چنـدانكه از لحيهٔ مباركش قطرات سرشك فروچكيدي آنكاه فرمود (اللهم ان جعفرا قد قدم الى ان الثواب فاخلفه فى ذرية باحسن ما خلفت احدا من عبادك فى ذريته) بارخدايا همانا جعفر در راه حق شهيد شد وبه بهترين اجرومقام نائل شد تو اورا باخلاف نيك واعقاب پسنديده بهره ور فرماى آنكاه فرمود اى اسماء آيا ترا بشارت بسپارم عرض كرد پدر ومادرم فداي تو باداى رسول الله بشارت عنايت فرماى فرمود (فان الله قد جعل لجعفر جناحين يطير بهما فى الجنة) بدرستيكه خـداى دو بال از بهر جعفر مقرر فرمود تا در فضـاى بهشت برين

پرواز کند اسماء عرض کرد یا رسول الله مردمان را باشداستان بیا کاهان عبدالله میکوید رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم بپای شد ودست مرا بگرفت ودست عنایت برسرم بسود وبرمنبر برشد ومرا در زینهٔ فرودین در پیش روی مبارکش بنشاند ونشان اندوه در دیدار همایونش بدیدار پس آغاز سخن کرد وفرمود (ان المرء کثیر باخیه وابن عمه الا ان جعفرا قداستشهد وقد جعل الله له جناحین یطیر بهما فی الجنة) میتواند مراد از این کلام این باشد که عزت وجلالت وکثرت اعوان مرد بسبب برادر وپسرعم باشد چنانکه قلت را کنایت از ذلت آورند لا کن اگر بنگارش صاحب اعلام الوری اکتفا ورزیم (وان المرء کثیر حزنه باخیه وابن عمه) قرائت کنیم زحمت این تاویلرا متحمل نباید شد. بالجمله میفرماید جعفر بشهادت پیوست وخدایش دو بال عطا کرد تا بدستیاری آن در جنان جاویدان طیران کند آنگاه رسولخدای صلی الله علیه وآله از منبر فرود شد وبسرای مبارکش اندر آمد ومرا باخود بسراي در آورد وبفرمود تاطعامي ترتيب داده برای اهل من مقرر فرمود پس از آن برادر مرا بخواند ومادر حضرتش طعامي سخت نیکو ومبارك بخوردیم وسلمي مقداری شعیر را طحن کرده وباروغن زیت بساخت وفلفل بر آنطعام بکار برد ومن وبرادرم باوی بخوردیم وتا سه روز من وبرادرم درحضرت رسولخدای صلی الله علیه وآله در بیوت ازواج آنحضرت میرفتیم وازآن پس بخانهٔ خویش مراجعت کرفتیم ورسولخدا بدیدار ما بیامد ومن درانحال کوسفند برادرم را علف میچرانیدم (فقال اللهم بارك فی صفقته) خدایا در بیع وشرای او برکت عنایت فرمای عبدالله میکوید در تمامت روزکار هیچ نفروختم یا خریدار نشدم جز آنکه در معاملات برکت یافتم وهم در تذکرهٔ ابن جوزی از حسن بن سعید مولای حسن ابن علی علیهما السلام مرویست که کفت رسولخدای صلی الله علیه

(وآله)

وآله وسلم سه روز آل جعفر را مهلت نهاد واز آن پس که آن مدت سه روز که از رسيدن خبر مرکش بر کذشته بپاي رفت نزد ايشان آمـد فرمود بعد از اين روز بر برادرم کريستن بکيريد (ادعوا الى ابناء اخى) پسران برادرم جعفر را نزد من حاضر کنيد ميکويد سه پسر مانند سه جوجه که محمد وعون وعبد الله بودند حاضر شدند آنکاه بفرمود تا حلاق حاضر کردند وسرهاي ايشان را از موي بستردند و فرمود اما محمد همانا شبه عمم ابو طالب ميباشد واما عون بخلقي وخلق من شبيه است آنکاه دست عبد الله را بکرفت (فشالها وقال اللهم اخلف جعفرا فى اهله وبارك لعبد الله فى صفقته يمينه) ميکويد بعد از آن مادرايشان بيامد ودرکار فرزندان خود شادي مينمود ورسولخداي صلى الله عليه وآله با او فرمود (اتخافين عليهم العيلة وانا وليهم فى الدنيا والآخرة) آيا بردرويشي وبي‌تواناني وبينواني ايشان مي ترمي با اينکه در دنيا وآخرت ولى ايشان منم در بحار الانوار مسطور است که از آن پس که رسول خداي صلى الله عليه وآله فرمان کرد تا حضرت فاطمه عليها السلام طعامي از بهر اسماء بنت عميس واهل او ترتيب داده سه روز براي ايشان تقديم فرمايد سنت بر اين جاري شد که تا سه روز براي کسان آنکس که بمرده معمول دارند وهم ابن جوزى نوشته است که عبـد الله ابن جعفر مي کفت قانون رسول خداى صلى الله عليه وآله چنان بود که هر وقت از سفرى مراجعت فرمودى کودکان اهل بيت خود را ملاقات ميفرمود ودريکى از اسفار که بيامد مرا بحضرتش سبقت دادند پس مرا بر کرفت ودرحضور مبارکش بکذاشت ويکى از دوفرزندان فاطمه حسن وحسين را باستقبالش بياوردند اورانيز از پس پشت خويش برنشاند وبمدينه درآمديم کاهيکه رسولخداى وما دوتن هر سه بريك دابه نشسته بوديم وهم ازحسن ابن سعد مولاى حسن بن على عليهما السلام مرويست که عبدالله بن جعفر مي کفت روزى رسولخداي

صلی الله علیه وآله مرا باخود ردیف کردانید وحدیثی پوشیده بامن براندکه هرکز هیچکس درمیان نمیکذارم ونیز درنذ کره مذکوراست که روزي عبدالله ابن زبیر باعبدالله ابن جعفر کفت هیچ بخاطرداري آنروز راکه من وتو وابن عباس رسول خدای صلی الله علیه وآله را ملاقات کردیم عبدالله بن جعفر کفت اری مارا باخود سوار کرد وترا بجای بکذاشت واز انجواب که بدو باز داد اورا خجل وشرمسار ساخت در کتاب ناسخ التواریخ در ذیل معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که آنحضرت در حق عبدالله ابن جعفر طیار دعای برکت کرد عبدالله چندان مال وحشمت یافت وجود وکرم ورزید که مردم مدینه چون وام میکرفتند وعدهٔ ادایش را بعطاي عبدالله معلق میداشتند

﴿ بیان احادیث مرویه از جناب عبدالله بن جعفر رضي الله عنهما ﴾

چنانکه ابو علی در کتاب منتهي المقال میکوید جناب عبدالله مردی جلیل القدر و قلیل الروایت است در کتاب کشف الغمه از مسند احمد بن حنبل از عبدالله ابن جعفر از حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود خیرنسائها خدیجه وخیر نسائها مریم وهم در مسند از عبدالله ابن جعفر مروی است که رسولخدای فرمود (امرت ان ابشر خدیجة ببیت من قصب لاصخب فیه ولا نصب) جوهری درصحاح اللغة میکوید قصب انا بیب ونیهای از کوهراست ودر حدیث است (بشرت خدیجة ببیت فی الجنة من قصب) وابن اثیر در کتاب نهایة بهمین حدیث اشارت کند وکوید قصب در انحدیث بمعني مروارید مجوف وواسع است مثل قصري منیف ودر مجمع البحرین کوید من قصب ای من الجوهر ودیکر پارهٔ احادیث است که در بارهٔ نص بر امامت امیر المؤمنین وائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین از رسولخدای صلی الله علیه وآله روایت کرده

(است)

است چنانکه عنقریب در ذیل احتجاجات آنجناب اشارت میرود ودیکر از روایاتیکه از عبدالله ابن جعفر کرده اند وصاحب اغاني یاد کرده است اینست که کفت رسول خدای صلي الله علیه وآله را نکران شدم که بطیخ را بارطب ماکول همیداشت

﴿ بیان مراتب ومقامات جناب عبدالله بن جعفر بن ابی طالب رضي الله عنهم ﴾

از آنجمله که مسطور کشت جلالت قدر عبدالله بن جعفر معلوم شد ودر رفعت مقام ومنزلت وجود و کرم این جناب در هردفتر وکتاب داستانها نکاشته اند و خبرها بکذاشته اند واز بزرکترین مفاخرت او مصاهرت با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وتزویج مانند حضرت صدیقهٔ صغری زینب کبری دختر جناب فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها است ودیکر شهادت فرزندان اوست در رکاب مستطاب حضرت خامس آل عبا جناب سید الشهداء (روحنا ومهجنا له الفداء) در اغاني مسطور است که وقتي رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم بر عبدالله بکذشت و نکران کشت که بعادت بازی کردن کود کان چیزی از کل میساخت فرمود با این چکني عرض کرد میفروشم فرمود بهایش را چکني عرض کرد رطب میخرم ومیخورم آنحضرت درحقش دعای خیر فرمود وعرض کرد (اللهم بارك فی صفقته) یعنه خداوندا در بیع ومعاملات او برکت عنایت فرماي واز برکت این دعاي مبارك تا پایان عمر هر معامله کردي سودمند شدي ودیکر از مفاخرش این است که پدری چون جعفر وجدي چون ابوطالب وعموئي مانند امیرالمؤمنین علیه السلام داردکه درهر یك اکر برقامت اهل روزکار افتخار بوزد هیچکس را مقام انکار نماند ودیکر از مفاخرش این است که اورا از اصحاب حضرت امیر المؤمنین وامام حسن وامام حسین علیهم السلام نکاشته اند وهم کویند از اصحاب حضرت صادق وجلیل القدر بود لاکن اینروایت بعید مینماید چه تولد حضرت صادق موافق

اثاب روایات باسال وفات عبدالله مطابق است مکر آنکه در شمار اصحاب حضرت باقر باشد آنهم قبل از ظهور امامت آنحضرت خواهد بود معلوم باد که در شمار اصحاب صادق آل محمد علیهم السلام آنچه بتفحص تام واستقرای کامل معلوم شده است چند تن باین نام ونسب هستند اما هیچیك شبیه بعبد الله ابن جعفر ابن ابیطالب نیست یکی عبدالله ابن جعفر الجعفري المدني که درباب اصحاب صادق از رجال شیخ مذکور است که از اولاد واحفاد جعفر علیه السلام است دیکر عبدالله بن جعفراست که پسر خود آنجناب است که عبدالله افطح باشد دیکر عبد الله ابن جعفرالمخزومي است که بلفظ اشاعنه موصوف است این لفظ مطرح انتظام است واین اسم باین نسبت مکرر است وبعضي نسخ یکی را حرمي ذکر کرده ودیکری مخزومي بنابر این متعدد است واتحاد را میرزای استرابادي در رجال کبیر اختیار کرده وبهر صورت قول باحتمال نویسنده بنظر نیامده که عبد الله بن جعفر بن ابیطالب از اصحاب حضرت صادق علیه السلام باشد دور نیست یکی از اسامي مسطوره مشتبه شده باشد والافسادش قطعی است ودیکراز مفاخر جناب عبدالله جعفر این است که آنجناب را از کثرت جودوعطا بحرالجود نام کردند وجوادش خواندند واین جناب اول مولودیست از مردم اسلام که در ارض حبشه متولد شد واز آن پس در خدمت پدرش جعفر بشرف ملازمت خدمت رسولخداي نائل کشت واز مفاخر اوست که سالها در کنف تربیت ورعایت عباس ابن عبدالمطلب عم رسول میزیست درکتاب ناسخ التواریخ مسطور است که چون خبر شهادت محمد وعون وعبیدالله پسرهاي عبدالله ابن جعفرطیار را در مدینه با پدربزرکوار بکذاشتند عبدالله کفت (انا لله وانا الیه راجعون) عبدالله را غلامي بود که ابوالسلاسل کنیت داشت چون خبر شهادت مولی زادکان خویش را بشنید کفت

(هذا ما القينا من الحسين بن علي این مصیبت جانسوز را بسبب حسین ابن علی علیهما السلام دریافتیم چون عبد الله این کلمات را بشنید سخت برآشفت وسرودهن ابوالسلاسل را بانعل بکوفت واز آن پس فرمود (یابن اللخناء الحسین تقول هذا والله لوشهد ته لاحببت ان لا افارقه حتي اقتل معه انه لما بسخی بنفسی عنها ویعزی عن المصاب بهما انها اصیبا مع اخي وابن عمی مواسین له صابرین معه) اي پسر زانیه آیا در حق حسین سلام الله علیه بدین کونه سخن کني سو کند با خداي اکر در حضرتش حضور داشتم سخت دوست میداشتیم که هرکز از وي مفارقت نجویم تادررکابش شهید کردم سو کند باخداي که من در راه حسین از زندکاني پسران خود چشم بر کرفتم وهر دورا بجان فشاني در حضرتش مایهٔ هزاران آمال وآماني شمردم وبتعزیت ایشان بنشستم وشهادت ایشانرا اسباب تعزیت وتسلیت چنین مصیبت کرفتم چه ایشان در عوض من ملازمت رکاب مبارکش را مبادرت جستند وبا برادر وپسر عم من شهید شدند ودر شهادت بطریق مواساة رفتند وبر دواهي شکیبائی یافتند وچون از اینکلمات بپرداخت روي باهل مجلس آورد کفت (الحمد لله عز علی مصرع الحسین ان لا اکن آسیت حسیناً بیدي فقد اساه ولدای) یعني همانا سخت ودشوار شد برمن شهادت حسین سلام الله علیه اکر خود نتوانستم در رکاب مبارکش بشهادت فایض شوم باري حمد خدای را فرزندان من در رکاب مبارکش بسعادت شهادت نائل شدند واغلب مورخین باین حکایت اشارت کرده اند وفاضل دربندي بعد از نکارش این حکایت میفرماید اکرکویند درحق عبدالله ابن جعفرطیار چه پاسخ کویند اکرچند بحسب علونسب وشرافت وجلالت حسب وفخامتي که اوراست مانند آفتاب در وسط النهاراست لا کن از این کلمات که ازوي درحق سید الشهداء سلام الله علیه مذکور افتاد چنان مینماید

که معرفت او درحق (ولي مطلق وحجة الله على جميع خلقه بعد جده وابيه واخيه) بدرجهٔ کمال نيست چه اکر بوجه اکمل بود بايد اقوال وافعالش دراين هنکام برتر وشديدتر وازغم وهم وبکاء ونحيب وجزع وعويلش فزون تر وکلمات اودرمراتب آنحضرت وامامت وحجيت برخلق حضرت احديت روشن تر باشد چنانکه از سايرعظماى بني‌هاشم مثل عباس ابن اميرالمؤمنين عليه السلام وبرادران او ومسلم ابن‌عقيل وبرادرانش درچنين مقام روي داد واقوال وافعال ايشان نه چنان بود که ازعبدالله روي نمود درجواب کوئيم که آنچه در اين روايت نقل شده است بعضي ازآن حالاتست که ازعبدالله قولا وفعلا نمودار شده است چه ساير حالات واظهار جزع وکريه وفغان را لازم نديده اند مذکور دارند اما چون مکالمهٔ عبدالله و ابوالسلاسل غرابتي داشت بکذارش آن اکتفا کرده اند وکرنه در چنان حالات ديکر کذشته از جماعت بني هاشم تمامت مردم مدينه بلکه کروهي از مردم کوفه وشام چنانکه اشارت رفت شراکت داشتند وبروز آن از عبدالله وامثال اومحل ترديد نبود تادرمقام توضيح برآيد چنانکه علامهٔ مجلسي اعلى الله مقامهٔ درجلدنهم بحارالانوار ميفرمايد سيد مهنا ابن سنان از علامهٔ حلي قدس الله روحهما درجملهٔ مسائليکه سؤال کرده است ميکويد مايقول سيدنا فى محمد بن الحنفيه (بل کان يقول بامامة زين العابدين عليه السلام وکيف تخلف عن‌الحسين عليه السلام وکذلك عبدالله ابن جعفر) چه ميفرمايد سيد مايعني علامه دربارهٔ محمد ابن حنفيه آيا بامامت حضرت زين‌العابدين عليه السلام قائل بود وچکونه ازملازمت خدمت امام حسين درسفر کربلا تخلف جست وهمچنين عبدالله ابن جعفر چکونه التزام رکابش را مبادرت نمود علامهٔ حلي رحمة الله درجواب نوشت (قد ثبت فى الاصل الامامة ان ارکان الايمان التوحيد والعدل والنبوة والامامة والسيد محمد ابن الحنفية وعبدالله ابن جعفر

(وامثالهم)

(وامثالهم اجل قدرا واعظم شانا من اعتقاد خلاف الحق وخروجهم عن الايمان الذی یحصل به اکتساب الثواب الدائم والخلاص من العقاب واما تخلفه عن نصرة الحسين عليه السلام فقد فقل انه كان مريضا) يعني در اصل امامت ثابت است که چهار چیز رکن ایمان است یکي اقرار بوحدانیت خدا و دیکر عدل ودیکر نبوت ودیکر امامت یعني هرکس بیکي از این چهار اقرار نداشته باشد ایمانش ناقص است وسید محمد ابن حنفیه وعبد الله ابن جعفر وامثال ایشان را جلالت قدر وعظمت شان از آن برتر است که بر خلاف حق معتقد کردند واز آنچه موجب ثواب دائم ورستکاری از عقابست تخلف ورزند واما تخلف محمد ابن حنفیه از نصرت امام حسین علیه السلام همانا نقل نموده اند که وي مریض ورنجور بود راقم حروف کوید جناب علامهٔ حلی قدس الله روحه در این جواب باز مینماید که هرکس بامامت اقرار نداشته باشد از زمرهٔ مؤمنان خارج است وآنوقت میفرماید امثال ایشان که مؤمن هستند چکونه میشود بدون عذر از نصرت امام زمان تخلف ورزند چه اکر جزاین باشد چنان خواهد بود که در اعتقاد ایشان خللي ودر ارکان ایمان ایشان تزلزلی است وچکونه تواند بود که امثال چنین مردم بزرکوار را بچنین صفت موصوف داشت ومرض محمد ابن الحنفیه درکتب مقاتل مذکور و زحمت انکشتهاي مبارکش از دریدن آن زره درعهد پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام وعدم استطاعت استعمال شمشیر مشهور است اما جناب علامه در این مسئله بهمان محمد ابن حنفیه قناعت فرموده است وبهرصورت البته عبدالله ابن جعفر نیزمعذور بوده است چنانکه از حالات دیکرش نیز معلوم آید والله اعلم بحقایق الامور

بیان خطبهٔ عبد الله ابن جعفر درحق حکمین ومکالمات واحتجاج اوبامعاویه ویزید لعنة الله علیهما

درکتاب ناسخ التواریخ مسطور است که چون بعد از قضیهٔ حکمین جماعت خوارج بیرون شدند واصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام در این باب انشاء خطب نمودند بعد ازآنکه ابن عباس از خطبهٔ خویش بپرداخت عبدالله ابن جعفر ابن ابیطالب برخاست (وقال ایها الناس ان هذا الامر کان النظر فیه الی علی علیه السلم والرضا فیه لغیره جئتم بعبد الله ابن قیس فقلتم لا ترضی الا بهذا فارض به فانه رضانا وایم الله ما استفدناه علما ولا انتظرنا منه غائبا ولا املنا ضعفه ولا رجونا به ولا بصاحبه ولا افسدا بما عملا العراق ولا اصلحا الشام ولا اماتا حق علی ولا احییا باطل معویة ولا یذهب رقیة راق ولا نفخة شیطان وانا الیوم لعلی ما کنا علیه امس) فرمود ایها الناس همانا امر خلافت با میر المؤمنین علیه السلام اختصاص داشت چون جماعتی غیر از اورا اختیار کردند وبعداز محاربت کار بمحاکمت تقریریافت ابوموسی اشعری را اختیار کردید ودرحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه معروض داشتید که جزابوموسی را رضا ندهیم تو نیز راضی باش که رضای مادرآن است اینکه سوکند باخداوند هرکز اورا علمی نبود که ازوی درطلب فایدتی باشیم وهرکز خطری نداشت که انتظارمنفعتی بریم ودر خصوصت قوتی نداشت که ضعف اورا خواهیم وبحکومت او راضی نبودیم ونه بحکومت صاحبش عمرو ابن العاص رضا دادیم وایشان اکرچه در حکومت بخیانت رفتند لا کن از این خیانت نه فسادی در ملك عراق پدید کشت ونه اصلاحی در امر شام نمودار شد ونه حق امیر المؤمنین تباه کردید نه باطل معاویه زنده شد چه بفنون جادو کران ووساوس شیطان حرف حق را نتوان از میان برداشت وما بحکومت حکمین خواهان نبودیم ونیستیم وامروز چنانیم که دیروز بودیم ودیکر دراحتجاج ودرجلد دیکر ناسخ التواریخ مسطور است که در آنزمان که معاویه ابن ابی سفیان جای در مدینه داشت وهمی در خاطرش بود که زلال

صدق وصفاي بني‌هاشم را با یکدیکر بحاشاك خدیعت ومکیدت مکدر دارد پس یکروز در مدینه چنان افتاد که در مجلس معاویه جز حسن وحسین علیهما السلام وعبدالله ابن جعفر وابن عباس وبرادرش فضل ابن عباس هیچکس حضور نداشت وقت را مقتضي دید وآنچه در خاطر داشت آشکار ساخت واز میانه با عبدالله ابن جعفر که اورا مردي غیور وشجاع ومطاع میدانست روي کرد وکفت اي عبدالله این شدت تعظیم وتکریم تو در حضرت حسنین چیست ایشان از تو فاضل تر نیستند پدر ایشان از پدر تو بهتر نیست اکر نه این بود که مادر ایشان فاطمهٔ زهراء دختر رسولخداست میکفتم مادر تو اسماء بنت عمیس از مادر ایشان کمتر نیست عبدالله ابن جعفر از شنیدن این سخنان چندان خشمناك شد که اورا رعدتي فروکرفت آنکاه فرمود (انك لقلیل المعرفة بهما وبابیهما وامهما بلى والله انهما خیر مني وابوهما خیر من ابى وامهما خیر من امى ولقد سمعت رسول الله صلى الله علیه و آله یقول فیهما وفى ابیهما وانا غلام فحفظته منه روعیته) یعني تو از مناعت محل و جلالت قدر حسن وحسین وپدر ایشان ومادر ایشان معرفتي بکمال نداري سوکند با خداي ایشان از من بهتر وپدر ایشان از پدر من بهتر ومادر ایشان از مادر من بهتر است ومن در آنهنکام که کودك بودم سخني از رسولخداى صلى الله علیه وآله در حق ایشان شنیدم که از بر کردم ودر خزینهٔ خاطر بسپردم معاویه چون مجلس را از غیر بني هاشم تهي دید کفت آنچه از رسول خداى بشنیدى باز کوى سوکند با خداى تورا دروغ کوى ندانم عبدالله فرمود آن سخن از آن عظیم تر است که حمل اصغایش تواني معاویه کفت بفرماى اکرچه از کوه احدوحرى کران تر باشد چه در این مجلس هیچکس از مردم شام نیست وطاغى شمارا یعني على علیه‌السلام را خداي بکشت وجمع شمارا متفرق ساخت وامر خلافت را بر من که اهل آن

ستم فرود آورد اکنون از آنچه کوئید مرا باك نیست ودر آنچه مدعي شوید زیاني بمن نمیرسد عبدالله فرمود از رسولخدا صلی الله علیه وآله شنیدم میفرمود (انا اولی بالمؤمنین من انفسهم فمن کنت اولی به من نفسه فانت یااخی اولی به من نفسه) یعني من سزاوارترم درتصرف جان ومال مؤمنان از خود ایشان وهر کرا من سزاوارترم در امر او از نفس او تواى علی که برادر مني سزاوار تری در امر او از نفس او وعلی علیه السلام درپیش روی آنحضرت جایداشت در آنخانه وحسن وحسین وعمرابن امسلمه واسامة ابن زید وفاطمه وام ایمن وابوذر ومقداد وزبیر ابن العوام در آن بیت بودند آنکاه رسول خدای دست مبارك بر بازوی علی علیه السلام بزد وسه کرت این کلمات را اعادت فرمود آنکاه امامت ائمه اثنا عشر را منصوص داشت ازعلی تاقائم آل محمد صلی الله علیه وآله را برشمرد پس ازآن فرمود (لامتی اثنا عشر امام ضلالة کلهم ضال ومضل عشرة من بنی امیة ورجلان من قریش وزر جمیع الاثنی عشر وما اضلوا فی اعناقهما ثم سماهما رسول الله وسمی العشرة معهما) یعني همچنان براي امت من دوازده تن پیشواي کمراه وکمراه نماینده استده تن از بني امیه ودو تن از قریش وکناه تمام اینجمله برکردن آن دو مرداست پس آندو مرد قرشي وآنده تن بني امیه را بنام برشمرد معاویه کفت اکنون تو نیز این جمله را براي من بر شمار عبدالله کفت فلان وفلان وصاحب سلسله وپسرش از آل ابی سفیان وهفت تن از فرزندان حکم ابن ابی العاص است واول ایشان مروان میباشد معاویه کفت اکر آنچه میکوئي حق است همانا من هلاك شدم وهلاك شدند آنانکه پیش از من بودند وآنانکه از این امت بتولاي ایشان بودند بتمامت قرین هلاکت باشند وغیر از شما واهل بیت وشیعیان هیچکس رستکار نباشد عبدالله ابن جعفر کفت سوکند باخداي آنچه کفتم براستي است واز رسول خداي صلی الله

علیه وآله وسلم شنیدم معاویه با حسن وحسین علیهما السلام وابن عباس کفت ابن جعفر چه میکوید ابن عباس کفت با آنانکه عبدالله نام بردبفرست وپرسش کن معاویه کسیرا بفرستاد وعمر ابن ام سلمه واسامة ابن زید وهر کس این کلمات شنیده بود حاضر کرد جمله کي شهادت دادند که آنچه عبدالله ابن جعفر کفت مقرون بحق است وایشان نیز همان طور که وي از رسولخداي صلی الله علیه وآله شنیده است بشنیده اند اینوقت معاویه روی بحضرت امام حسن وامام حسین وابن عباس وفضل وابن ام سلمه واسامه کرد وکفت شما نیز همه براین قول هستیدکه ابن جعفر کوید کفتند آری معاویه کفت اي بني عبد المطلب همانا مدعی امری عظیم شدید وبه حجتي قوی احتجاج میجوئید اکر اینجمله بحق باشد وشما برچنین امری صابر وساترید ومردمان بکوری وغفلت هستند واکر آنچه کوئید براستي باشد البته این امت دستخوش هلاکت باشند واز دین خویش روی بر کاشته ودر مرتع قلوب بذر کفران با پروردکار وآنکار رسول مختار رابکاشته اند جزشما اهل البیت وآنانکه برطریق شما میروند وچنین مردم درمیان اهل روزکار قلیل باشند اینوقت ابن عباس روی بامعاویه کرد وکفت خدای میفرماید (وقلیل من عبادی الشکور) ونیز میفرماید (وقلیل ماهم) ای معاویه این عجب جیست که از ما داری از کروه بني اسرائیل در عجب باش که در آنجا که ساحران با فرعون کفتند (فاقض ما انت قاض) بهر چه خواهی حکم بران وخود شان با موسی ایمان آوردند وبآنچه آورده بود تصدیق کردند آنکاه آنحضرت ایشان وجماعت بني اسرائیل را از زمین دریا بکذرانید وعجایب بحر را با ایشان بنمود وایشان بموسی وتوریة ودین موسی علیه السلام تصدیق کردند وبا این جمله مشاهدات وهلاك فرعون با چنان لشکرکران درآن بحربیکران چون براصنام واوثان عبور دادند که مردم جاهل عبادت میورزیدند (فقالوا یاموسی

اجعل لنا الها کما لهم آلهة قال انکم قوم تجهلون) کفتند از بهرما خدائی نصب کن چنانکه این بت پرستان خدایان دارند موسی فرمود شما مردمی جاهل ونادان باشید و بنی اسرائیل بغیر از هارون بکوساله پرستی پرداختند وکفتند این است خدای شما وخدای موسی وچون پس از این کراهی وجهالت که از ایشان پدید شد حضرت موسی علیه السلام با ایشان کفت (یا قوم ادخل الارض المقدسة) ایقوم بزمین مقدس اندر شوید در جوابش سخنان نا بهنجار کفتند چنانکه خدای عزوجل در قرآن حکایت میفرماید (فقال موسی رب انی لا املك الا نفسی واخی فافرق بیننا وبین قوم الفاسقین) موسی عرض کرد بارخدایا من جز بر نفس خود وبرادرم هارون سلطنت ندارم درمیان من وانمردم زشت کار جدائی بیفکن همانا متابعت ورزیدن این امت بمردمی چند که ایشانرا در حضرت رسولخدای سوابق خدمت وسمت مصاهرت واقرار بدین آنحضرت وقرآن داشته اند چندان عجیب نیست چه بصورت در شمار مؤمنان بودند وکبر وحسدیکه در نهاد ایشان بود بمخالفت امام وولی ایشان باز داشت عجب ترا از این کردار مردم بنی اسرائیل است که از حلی وزیور خویش کوساله ساختند وآنچه را خود ساختند عبادت کردند وبسجده اش پرداختند وپروردکار عالمیانش پنداشتند وبغیر از هارون هیچکس برای موسی نماند وتمامت بنی اسرائیل کوساله پرست شدند وبا صاحب ما علی علیه السلام که با رسول خدای بمنزلت هارونست با موسی از اهل بیتش جمعی بپائیدند وسلمان وابو ذر ومقداد وزبیر ابن العوام در خدمتش بماندند زبیر نیز روی برتافت لاکن آنسه تن باعقیدت استوار وایمان پایدار تاپایان روز کار خویش ثابت بماندند تابادین وآئین بحق به حضرت حق شتافتند ایمعاویه مادر عجب هستیم خداوند اما مان این امت را واحدا بعد واحد نامبردار فرمود ورسول خدای در

غدیر خم ومواطن دیکر امامت ایشانرا منصوص داشت ومردم را باطاعت ایشان مأمورساخت وحجت خودرا بسبب ایشان برایشان استوارفرمود وبایشان باز نمود که اول این اماءان علی ابن ابیطالب علیه السلام است واوست ولي هر مؤمن ومؤمنه بعد از او درمیان امت خلیفه ووصي اوست همانا رسول خداي چون لشکر بموته میفرستاد فرمود باطاعت او امر ونواهي جعفر باشید واکر بمیرد زید بجاي او باشد واکر زید ابن حارثه نیز شهید کردد عبدالله ابن رواحه بجاي او رایت بر افرازد واین هر سه تن شهید شدند آیا جایز میشماري پیغمبري که از براي جیش موته سردار وخلیفه بنام ونشان مقرر میدارد امت خودرا فرو میکذارد وایشان را آشکار نمیدارد که بعد از وي امام وخلیفه اوست تا ایشان بهواي نفس وعقول ناقصهٔ خود کورانه وبیخردانه خلیفه نصب نمایند وامامي منصوب دارند مکر اختیار واختیار امت از رسول خداي بر شادت وهدایت نزدیك تر بود سوکند با خداي هرکز رسول خدای امت خودرا در ظلمت کوري ولغزش شك وریب نمیکذاشت وخلیفه ووصي معین ساخت لاکن مخالفین سر از فرمان بر تافتند و کردند آنچه کردند اما آن چهار تن که برعلی علیه السلام غلبه خواستند وبر رسول دروغ بستند وکمان همي بردند که رسول خدا فرمود در خانه وادهٔ ما نبوت وخلافت باهم جمع نمیشود از این کردار و کفتار همیخواستند مردمانرا بشهادت و کذب ومکر خود شان دستخوش شبهت سازند و کمراه نمایند معاویه کفت اي حسن تو چه کوئي فرمود شنیدي آنچه کفتیم وشنیدي آنچه ابن عباس کفت ایمعاویه عجب از تست واز قلت شرم تو وجرئت ورزیدن تو بر خداوند کاهیکه کفتي خداوند طاغیهٔ شمارا بکشت یعني علی علیه السلام را وامر خلافت را بمعدنش باز کردانید بیرون از ماواي بر تو ایمعاویه وبر آن سه تن که پیش از تو در این مجلس نشستند واین

اساس وسنت را برای تو مستن شدند اکنون سخني چند میکویم که تو نه درخور اصغاي آنی بلکه براي برادران دیني وانمردم که حاضرند میکویم همانا مردمان در صدراسلام بروحدانیت خدا ورسالت محمد مصطفی ونماز های پنجکانه وزکوة مفروضه وروزهٔ ماه رمضان وحج خانهٔ یزدان واشیاء کثیرهٔ دیکر از طاعت خداوندمنان که جز ایزد سبحانش احصا نتواند کردشهادت دادند وبهیچوجه اختلافی وتنازع وتفرقه جماعتي نداشتند وبر تحریم زنا وسرقت ودروغ راندن وقطع صلهٔ رحم فرمودن و خیانت ورزیدن وچیزهاي بسیار دیکر از معاصي خداي که جز خداوندش احصاء وشماره نتواند اجتماع نمودند آنکاه در امر ولایت آغاز مخالفت کردند وکروه وکروه شدند ویکدیکر را بکشتند وپارهٔ از پارهٔ بیزاري جستند واز اینجمله جز آنمردم که متابعت کتاب خداي وسنت رسول رهنماي را نمودند احق واولی نیستند پس هرکس با آنچه اهل قبیلهٔ که هیچ اختلافی درآن نیست چنك درافکند ودانش آنچه را که محل اختلافست بخدای باز کرداند بسلامت رود واز آتش دوزخ رستکار وبدخول جنت برخوردار است وهرکس را که خدای موفق بداشت وبروی منت کذاشت وحجت بروی تمام ساخت تاروشن کند قلبش را بنورمعرفت ولاة امر از ائمه ومعدن علم را بدانست که درکجا است چنین کس سعیداست وخدایراولی است (وقد قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رحم الله امرء علم حقا فقال اوسکت فسلم) رسولخدای فرمود خداوند رحمت کندکسي را که حق را بدانست وبحق بکفت یا اکرنتوانست خواموش نشست وبسلامت بزیست اکنون ما که اهل بیت رسول خدائیم میفرمائیم (ان الائمة منا وان الخلافة لاتصلح الا فینا وان الله جعلنا اهلها فی کتابه وسنة نبیه وان العلم فینا ونحن اهله وهو عنـدنا مجموع کله بحذا فیره وانه لا یحدث شيءٌ الی یوم القیمة حتی ارش الخد الاهو مکتوب عندنا باملاء رسول الله

(صلی الله)

صلى الله عليه واله وبخط على عليه السلم بيده وزعم قوم انهم اولى بذلك منا حتى انت يابن هند مدعى ذلك) يعني بدرستيكه اما مان بحق از ما باشند وهرخلافت جز باما اصلاح نتواند يافت وخداوند در كتاب خود وسنت نبي خود مارا اهل خلافت كردانيده واينكه علم حقيقى باما است وما اهل آن هستيم وتمامت علوم نزد ما است واينكه هيچ چيزي از كنون تاقيامت حادث نشود حتي ارش خدش مكراينكه نزد ما باملاء رسول خداوخط امير المؤمنين عليه السلام مكتوبست وجماعتي از مردمان كمان همي كنندكه درتصديق اين امر از ماسزاوار ترباشند حتي تواي پسرهندمدعي اين باشي وكمان چنين بري همانا عمر بپدر من فرستاد وپيام داد كه ميخواهم قرآنرا درمصحفى برنكارم آنچه از قرآن نوشتهٔ بمن بفرست وامير المؤمنين عليه السلام فرمود كاهي بتوميرسد كه كردن مرا بزني عمركفت از چه روي فرمود قرآن نزد راسخون فى العلم است وخداي در اينكلام مرا قصد كرده نه ترا واصحاب ترا عمر خشمكين شد وكفت پسرابوطالب چنان ميداندكه نزد هيچكس جزوي علم نيست وفرمان كرد تاهركس از قرآن چيزي بتواند قرائت نمايد حاضر شود پس مردمان جماعتي از پي يكديكر بيامدند وهركس چندي از قرآن را قرائت نمود هرچه را عمر ابن الخطاب باراي خود موافق ديد بفرمود تابرنكاشتند وكرنه بنكارش نياوردند از اين روي مردمان كفتند بسيارى از قرآن ضايع ماند لاكن سوكند باخداي دروغ كفتند وبجمله نزد اهلش مجموع ومحفوظ است واز آن پس عمرابن الخطاب ولاة وقضاة خودرا فرمان كرد كه در مسايل واحكام شريعت اجتهاد ورزند وآنچه را پسنديده داشتند بحق دانند وبكار بربندند وبسيار وقت عمرقضاة درمسائل معضله فروماندند وامير المومنين ايشان را ازآن كرداب جهالت بيرون كرد تا برايشان درآن امرحجت آورد بسيار شدى كه قضاة عمردرامرى واحد احكام مختلفه را نده بودند

ونزد عمر انجمن میشدند وعمر آنجمله را برای ایشان مجاز میشمرد وزیرا که خداوند اورا حکمت وفصل الخطاب عطا نفرموده بودکان می کنند مخالفین ماهر صنفی از اهل این قبیله که ایشان معدن خلافت وعلم هستند وما نیستیم پس از خدای یاری میطلبیم بر کسیکه بر ما ظلم کرد وحق مارا منکر شد وبر گردن ما سوار گشت وبرای مردمان سنت نهاد برما وکاستن مارا تا بدآنجا که مانند توای معاویه برما احتجاج بورزد خداوند کنایت میکند مارا وبهترین کفیل است از بهر ما همانا مردم برسه نوع باشند یك صنف مؤمن هستند کهحق مارا میشناسند ودرحضرت ما به تسلیم میروند وبما اقتداء میکنند وچنین مردم دوست خدا واجابت کنندهٔ خدا هستند. واز دوزخ رستکار میشوند نوع دوم دشمن ما هستند واز ما برایت میجویند وبرمالعن فرستند وخون مارا روا شمارند وحق مارا منکر کردند وبرائت جستن مارا از عبادت خدای دانند وچنین مردم کافر ومشرك باشند ومشرك وکافر شده باشند از آنجا که ندانند چنانکه خدایرا محض دشمني نا سزا کویند بدون اینکه علمي بر این امر داشته باشند همچنین بدون علم بخدای مشرك میشوند سوم کسي است که آنچه را که متفق علیه است ماخوذ میدارد وهرچه بروی مشکل شد علمش بخدا باز میکرداند با ولایت ما وبه بما اقتدا میکند ونه دشمني میورزد ونه بحق ما عارف میباشد وما امیدواریم که خداي اورا بیامرزد وبه بهشتش در آورد وچنین مردم ضعیف الاسلام باشند معاویه چون این کلمات بشنید فرمان کرد تا اهل مجلس را بهریك یکصد هزار درهم بدادند ودر حق حسن وحسین علیهما السلامُ وعبدالله ابن جعفر بفرمود تا از برای هریك هزار بار هزار درهم تقدیم کردند ودیگر در جلد پنجم از کتاب ناسخ التواریخ مسطور است که وقتي معاویه بر آن عزیمت شد که درمیان بني هاشم وبنی امیه حدیث مهر وحفارتي کند وسلطنت خویش را

در خاندان خود استوار بدارد پس بمروان ابن حکم که حاکم مدینه بود مکتوب کرد که دختر عبدالله ابن جعفر ابن ابیطالب را از بهر پسرم یزید تزویج کن ودر کابین او بهر چه عبدالله کوید وهر مبلغ که بفرماید پذیرفتار باش وبر این بر افزون دیون عبدالله را بهر مقدار که خواهد کوباش بر ذمت من است واز مال خود تسلیم مینمایم وهمیخواهم درمیان بني هاشم وبني امیه این مخاصمت بمسالمت رود واین مناطحت بمصالحت افتد مروان ابن الحکم بخدمت عبدالله ابن جعفر آمد وصورت حال را معروض داشت عبدالله کفت مرا وامثال مرا در این امور اختیاري نیست بنکر تا حسن علیه السلام چه فرماید لاجرم مروان در خدمت آنحضرت حاضر شد واین سخن بعرض رسانید فرمود مجلسي ساخته کن واز هر کس خواهی انجمني بساز مروان برفت واز بزرکان بني هاشم وصنادید امیه را آکهي فرستاد وانجمني بزرك درهم آورد پس امام حسن علیه السلام ومروان ابن الحکم نیز حاضر شدند ودرجای خود جلوس کردند اینوقت مروان بپای شد وخدایرا سپاس کذاشت و کفت امیرالمؤمنین معاویه مرا فرمان کرد تا زینب دختر عبدالله ابن جعفر را از بهر پسرش یزید تزویج کنم و کابینش را برضای پدرش کذارم ودیون عبدالله را بهر مبلغ که فرارسد برعهدهٔ معاویه کذارم وصلح درمیانه قبلهٔ بني هاشم وبني‌امیه را باین پیوند محکم کردانم همانا یزیدابن معاویه کفوی است که نظیر ندارد قسم بجان خودم که آنانکه در خویشاوندی یزید با شما غبطه خواهند برد بیشترند از آنانکه به یزید غبطه میبرند در خویشاوندي شما ویزید کسي است که ابر بدیدار اواستسقا میکند واین کلمه مثلست درعرب درمقام تمجید وتعظیم کوید چون مروان سخن بدینمقام آورد خاموش شد وامام حسن علیه السلام آغاز سخن کرد وبعد از ستایش یزدان فرمود اینکه کفتي صداق زینب را پدرش عبدالله معین کند ما از

آنچه رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم در صداق زنان ودخترانش سنت کرده بیرون نمیشویم واینکه کفتی دیون عبدالله را چندانکه باشد ادا مینمایند کدام وقت بود زنان ما دیون پدران خودرا ادا کنند واینکه کفتی این خویشاوندی سبب صلح وسلم میان بني هاشم وبني امیه میشود ما از برای خدا در راه خدا طریق معادات ومبارات میسپاریم وبرای دنیا با شما صلح نمیجوئیم واینکه کفتي در خویشاوندي یزید سود مار است وما از آنچه یزید در این امر مغبوط مردم میشود بیشتر مغبوط مردم میشویم نیك بیندیش اکر خلافت بر نبوت فزوني دارد البته مامغبوط به یزید خواهیم بود واکر نبوت برخلافت تفوق دارد پس او بما غبطه خواهد خورد واما اینکه کفتي سحاب بدیدار یزید استسقامیکند همانا این مقام جز براي آل رسول الله نیست وماچنان بصواب شمردیم که زینب رابه پسر عمش قاسم ابن محمد ابن جعفر کابین بندم واورا باقاسم تزویج کردم وکابین اوراتقریهٔ که درمدینه دارم ومعاویه درازای ده هزار دینار بمن داده است مقرر داشتم وزینب را این مبلغ کفایت کند مروان کفت اي بني هاشم باماغدر کردید امام حسن علیه السلام فرمود واحدة بواحدة فقال مروان

اردنا صهركم لنجد ودا ٭ وقد اخلقته حدث الزمان
فلما جئتكم فجبهتمونى ٭ وبحتم بالضمير من الشنان

﴿ ذکوان مولاي بني هاشم اورا باین شعر پاسخ داد ﴾

اماط الله منهم كل رجس ٭ وطهرهم بذلك فى المثانى
فمالهم سواهم من نظير ٭ ولا كفو هناك ولا مدان
اتجعل كل جبار عنيد ٭ الى الاخيار من اهل الجنان

پس مروان صورت حال رابمعاویه برنکاشت معاویه کفت (خطبنا عليهم فلم يفعلوا ولو خطبوا الينا لما رددناهم) یعنی ما از بني هاشم دختري خواستیم خطبه کنیم رضا

(ندادند)

ندادند وپذیرفتار نشدند لکن اکر ایشان ازما دختري میخواستند اجابت میکردیم وایشان را رد نمینمودیم وهم در این جلد از کتاب ناسخ‌التواریخ مسطور است که از آن پس که امر خلافت بر معاویه استقرار کرفت عبدالله ابن جعفر ابن ابي‌طالب که ابو جعفر کنیت داشت جانب شام کرفت وچون خواست بمجلس معاویه درآید وحاجب بار بمعاویه آکهي‌داد عمرو ابن العاص نزد معاویه حضور داشت کفت امروز بزحمت شناعت وبیغارهٔ عبدالله ابن جعفر را بیچاره خواهم ساخت معاویه کفت اي عمرو کرد این اندیشه مکرد زیرا که ظاهر خواهی ساخت از ما امری را که پوشیده میباشد ومارا واجب نیفتاده است که چنین سخنان بکوش آوریم هنوز این کلمات در دهان داشت که عبدالله در آمد معاویه چون اورا بدید بقدم مهر و حفاوت تلقي نمود واورا بر سریر خود جایداد چون عبدالله بنشست عمرو ابن عاص امیر المؤمنین علیه السلام را بزشت مقالي سب وشتم نمود چون عبدالله این سخن بشنید رنك رخسارش بکردید چنانکه کفتي آتش از دیدارش نمودار است واز غلیان خشم رعدتي دروي پدید شد و کوشت پشت وشانه او چون سیاب بلرزش وطپش در آمد مانند نخلي عظیم از سریر بزیر آمد وعمرو ابن عاص را از کردار او هولي درضمیر جاي کرفت اي ابوجعفر این خشم وطیش را فروکذار عبدالله کفت لب فروبند مادرت بعزایت بنشیند واین شعر بخواند

اظن الحلم دل علی قومي ☼ وقد یتجهل الرجل الحکیم

آنکاه از هردو دست آستین ها بالا زدو کفت (یا معوية حتام نتجرع غیظك والی کم نصبر علی مکروه قولك وسیٔ ادبك وذمیم اخلاقك هبلتك الهبول اما یزجرك ذمام المجالسة عن القدح لجلیسك اذ لم یکن له حرمة من دینك تنهاك عمالا یجوزلك اما والله لوعطفتك اواصر الارحام اوحامت علی سهمك من الاسلام ما ارغبت بنی

الاماء والعبيد اعراض قومك وما يجهل موضع الصفوة اهل الخيرة وانك لتعرف في وسايط قريش صفوة غرائزها فلا اعونك تصويب ما فرط من خطائك في سفك دماء المسلمين ومحاربة امير المؤمنين الى التمادي فيما قد وضح لك الصواب في خلافه فاقصد لمنهج الحق فقد طال عماك عن سبيل الرشد وخبطك في بحور ظلمة الغي فان ابيت الا تتابعنا في قبيح اختيارك لنفسك فاغضضنا عن سوء القالة فينا اذا ضمنا واياك الندى وشانك وما تريد اذا خلوت والله حسيبك فوالله لولا ما جعل الله لنا في يديك لما اتيناك ثم قال انك ان كلفتني مالم اطق ماتك ماسرك من خلق) تا چند خشم ترا فرو خوریم وتا کی براقوال نکوهیده وآداب ناستوده وخصال نا پسندیدهٔ توشکیبائي کیریم مادر برتو بکرید آیا برتو کوارا میافتد که جلیس ترا هدف شناعت دارند ومناعت نکذارند آیا دین تو باز نمیدارد ترا از جواز امري که شایستهٔ تو نیست سوکند با خدای هر چند برعایت خویشاوندي روم وبسبب آن بهرهٔ که از اسلام داري ترا حمایت کنم لاکن هرکز رضا ندهم که فرزندان کنیزان وبندکان معترض اعراض قوم تو شوند واراذل واوباش قوم تو بر کردن ما سوار آیند همانا موضع صفا وصفوت در خدمت اهل خیرت پوشیده نباشد وتو بر طبایع قریش نیك دانائی وبر صفوت ایشان بینا همانا من آنکس نیستم که در سفك دماء مسلمانان ومحاربت با امیر مؤمنان علیه السلام خطای ترا بصواب تقریر دهم او در آنچه با آنحضرت بمخالفت رفتي وبصواب دانستي تصویب کنم ایمعاویه کار بعدل واقتصاد کن وبراه حق بروچه کوری تو از راه رشادت بطول انجامید وهبوط تو درظلمات فساد و دیاجیر عناد بسیار کشت واکر از اینجملهٔ برکنار نشوی وآن سیرت نکوهیده که از بهر خویشتن اختیار نمودی دیکر کون نسازی باری مارا از آن معفو دارکه از سخنان زشت وناهموار هرنابهنجاری را دربارهٔ خود خریدار شویم کاهیکه میخواهی مارا

بوفور بذل وعطایای خودیکی ویکجهت داری دیکرخود دانی وآنچه آهنك مینمائی کاهیکه خلوت میکنی همانا خدای متعال ترا در افعال واعمال کافی است سوکند باخدای اکر نه آن بودیکه خدای حق مارا بدست توافکنده است هرکز بدیدار تو رهسپار نمیشدیم وازآن پس فرمود ایمعاویه اکر از این پس مرابدآنچه بیرون ازطاقت من است بمشقت بیفکنی مکروه میدارد ترا آنچه مسرور میدارد تورا از خلق وخوی معویه کفت یا اباجعفرسوکند میدهم تورا که از این خشم باز آئی و فرونشینی لعنت باد برآنکس که آتش خشم تورا برافروخت حق تواست آنچه بکوئی وبرذمت مااست آنچه بخواهی همانا خلق وخلق ستوده توبعلاوه از محل ومنصب تو دوشفیع بزرك هستند نزد مادرکار تو توئی پسر ذوالجناحین وسید بنی هاشم عبدالله کفت حاشا وکلا من سید بنی هاشم نیستم بلکه حسن وحسین علیهما السلام هستند وهیچکس را با ایشان جای هیچکونه سخن نباشد معویه کفت یااباجعفر سوکند میدهم ترا که حاجت خودرا از من بخواهی اکرچه آنچه در دست من و حکومت من است ودر تحت تملك من است از تو دریغ نخواهم داشت عبدالله کفت هرکز دراینمجلس اظهار حاجت نخواهم کرد این بکفت وطریق مراجعت کرفت معاویه برفقای اونکریست (وقال والله لکانه رسول الله مشیه وخلقه وانه لمن مشکوته ولوددت انه اخی بنفیس ماالملك) کفت قسم بخدای رفتار او وسرشت اووخلق اووخوی اوکوئی رسولخدایست واز شمشمهٔ وجود مبارك وفروزآن افتاب تابناکست سخت دوست میدارم که اوبرادر من باشد ومرا آنچه از نفیس مال است بذل کنم آنکاه بجانب عمرو بن العاص نکران شد وکفت هیچ میدانی که چرا عبدالله باتوسخن نکرد وترا مخاطب نداشت کفت ایمعنی نزد شما پوشیده نیست معاویه کفت کمان میکنی او بیم داشت که جوابش باز رانی وبدهانش سخن در

شکني سوکند باخدای نه چنین است بلکه ترالایق پاسخ ندانست ودرخورخویش ندید که باتوسخن کند عمرو کفت اکر بخواهی آنچه از بهرش اعداد کرده بودم بکویم تابشنوی معاویه کفت حاجت نیست روز های دیکر ترا آزموده ایم این بکفت وبرخاست ومجلسیان راه خویش کرفتند ودیکر در این جلد ناسخ التواریخ وکتاب عمدة الطالب فی نسب آل ابیطالب مسطور است که عبدالله ابن جعفرابن ابیطالب روزی برمعاویه درآمد وپهلویش بنشست واین وقت یزید ابن معاویه نیز حضور داشت فجعل یزید یعرض بعبدالله وینسبه الی الاشراف وباعبدالله متعرض مي شد واورا باشراف منسوب مي داشت عبدالله در پاسخ یزید فرمود (انی لارفع نفسی عن جوابك ولوصاحب السریر یکلمني لاجبته) من خویشتن را از آن برتر شمارم که باتوهم سخن شوم و بجواب مانند توئي لب کشایم اکر صاحب این تخت وسریر یعني معاویه سخني میکفت جواب خویش مي شنید معاویه کفت کویا تو کمان میکني از یزید اشرف هستي فرمود آري سوکند باخداي از یزید وتو واز پدر تو واز جد تو اشرف هستم معاویه کفت کمان نمیکنم که در زمان حرب ابن امیه هیچکس ازوی اشرف باشد عبدالله کفت اشرف ازحرب آنکس بود که حرب را خورش وخوردني وجامكي وپوشیدني بداد ودر پناه خود بکذاشت معاویه کفت یا اباجعفر بصداقت سخن کردی وایذداستان چنان بود که حرب ابن امیه را عادت برآن بود که چون درسفرهائیکه بکذشتي هرکجا تلی وثنیة نمودار شدی تنحنح کردی واین علامت بود پیش ازوی هیچکس را نشاید که بر آن تل بالا برد ویکروز چنان افتاد که چون ثنیهٔ پیش آمد مردی از بنی تمیم بر تنحنح حرب وقعی نکذاشت وکفت حرب چه کس باشد وپیش ازوی برتل شد چون حرب درعرض راه نیروی قتل اورا نداشت کفت زود باشد که خداوند

(درمکه)

درمكه ات بدست من بقتل رساند آنكاه براى آنكس كه اورا بقتل رساند پاداش واجرى مقرر داشت وازآن پس روز كارى بكذشت وجوان تميمي را حاجتي پيش آمد كه بمكه اندر شد چون بمكه درآمد از بزركان آنجا بپرسيد كفتند عبد المطالب ابن هاشم بزرك وسيد جماعت است كفت جزاو كيست كفتند پسر س زبير پس بدر سراى زبير آمد ودق الباب نمود زبير بيرون شتافت (فقال ان كنت مستجيراً اجرناك وان كنت طالب قرى قريناك) اكر پناه آوردهٔ ترا پناه داديم واكرخواهي ميهمان باشي ترا ميهمان ساختيم تميمي اين اشعار انشاد كرد

لاقيت جرما بالشيئة مقبلا * والصبح ابلج ضوئه للسارى
قف لاقصاعد واكني ليزرعنى * ودعا بدعوة معلن وشمارى
فتركته خلفي وسرت امامه * وكذاك كنت اكون فى الاسفار
فمضى يهد دني الوعيد ببلدة * فيها الزبير كمثل ليث ضار
فتركته كالكلب ينبح وحده * واتيت قوم مكارم وفخار
وحلفت بالبيت العتيق وركنه * وبزمزم والحجرذى الاستار
ان الزبير لما نعى بمهند * عضب المهزة صارم بتار
ليث هزبر يستجار ببابه * رحب المبك مكرم للجار

چون جوان تميمي بيان حال وروز كار خودرا درطي اين اشعار باز نمود زبير فرمود (سرامامي فانا بنى عبد المطلب اذا اجرنا رجلا لم نتقدمه) از پيش روي من راه بركير چه ما مردم بنى عبد المطلب چون كسي را پناه داديم بروي تقدم نجوئيم پس تميمي از روي زبير راه نوشت تا كاه حرب پديدار شد تميمي كفت سوكند باخداي همين است آنكاه حرب بروى درآويخت زبير تيغ بركشيد وبرادران خودرا ندا درافكند حرب را جزهرب راهى نماند ودر هيچ مقام محل امن وامان نيافت

نیارد پیش از آنکه زبیر در رسد بشتافت وبخانهٔ عبد المطلب روی نهاد رخصت
جست وبدرون سرای اندر شد عبدالمطلب فرمود این سرکشتکی از چیست کفت
از بیم بسرت زبیر عبد المطلب اورا بدرون خانه بجای داد وبفرمود تاجفنه وقدح
هاشمی را که مرد ما زاتربد میخورانید بیاوردند وخورش وخوردنی پیش نهادند
اینوقت پسرهای عبد المطلب چون شیرو پلنك فرارسیدند لاکن حشمت وجلالت
پدر دورباش میکرد که بیرخصت بدرون سرای شوند همچنان باشمشیرهای
حمایل کرده بردرسرای بنشستند عبد المطلب بیرون شد وفرزندان خویش رابدید
واز آثار جلالت وغیرت که در آنها مشاهدت فرمود مسرور شد (وقال یا بنی
اصبحتم اسود العرب) ای فرزندان من همانا شما شیران عربید ودیکر باره نزد
حرب شد وفرمود برخیز وبسلامت بروعرض کرد یا اباالحارث من از بیم کزند
یکتن کریخته ام اینك ده تن بانتظار من بنشسته اند وبخون من بیرون تاخته اند
فرمود اینك ردای مرابرکیر وبرتن کن وآسوده بیرون شوچه ایشان چون ردای
مرا برتن تو نکران شوند از آسیب تو فرو نشینند واین همان ردا بود که سیف
ابن ذی یزن بعبد المطلب تقدیم کرده بود واین داستان در جلد دوم از کتاب اول
ناسخ التواریخ مشروحست بالجمله حرب آن ردارا بپوشید واز سرای بیرون
خرامید فرزندان عبدالمطلب سر بر آوردند چون ردای پدر خویش را نکران
شدند سرها بزیر افکنده از زحمت حرب طمع ببریدند وبرفتند مسعودی در
مروج الذهب کوید وقتی عبدالله ابن جعفر روی بسوی معاویه نهاد عمرو ابن العاص
دو روز از آن پیش که عبدالله بدمشق برسد خبر وفود وورود اورا بدانست وبر
معاویه در آمد واین هنکام جماعتی از قریش وجز ایشان حضور داشتند (فقال عمرو
قد اتاکم رجل کثیر الخلوات بالتمنی والطربات بالتغنی اخذ للسلف منقاد بالسیر)

(کفت)

کفت مردی نزد شما میرسد که همیشه دستخوش هوا جس نفس وکرفتار آرزوهای خویش ومشغول بعیش وطربست جز از کذشتکان ومفاخرت بایشان سخن نکند وجز با فسانه دل نسپارد عبدالله ابن حارث ابن عبد المطلب که حضور داشت از این سخن بر آشفت وبا عمرو کفت ترا نه آنمقام است که از اینکونه کلام رانی وعبدالله نه چنانست که تو بنمودی بلکه مردی ذا کرو ذ کورو بربلیات صابر وصبور وبر واردات شا کر وشکور است ودر حوادث ووقایع مهذب و غیور وسیدی حلیم وماجدی کریم است بهر چه هدایت کند بصواب رود وهرکس از وی مسئلت نماید کامیاب کردد ونه هر کز سخني نا خجسته بر زبان براند ونه دشنام وحرفی زشت ازوی نمایان شود ودر میدان جلالت وجلادت هژ بریست خرو شنده ودر مراتب نبالت و کرامت وشرافت ابریست کوهر بارنده وچون دیکر مردمان نکوهیده نسب ونا پسندیده فعل ونا خجسته منصب نیست وچون بعضي از مردم قریش نیست که بلئامت حسب وخباثت نسب زبون باشند وهر مردی پست وذلیل بروی تواند دست در افکند ونیز اورا طبي زبون وذلیل نیست که بقلیل چنك درافکند کاش میدانستم که تو بدستیاری کدام حسب ستوده وافعال پسندیده وشیم مرضیه بمتعرض چنین مردم میشوی چه توخود بخویشتن در هیچ چیز بشمار نباشي بلکه بدیکری ارکانت را عظیم خواهي وبزبان دیکری نیروی سخن یابي‌همانا بهترین حکومت وفضیلت آنستکه پسرابوسفیان ترا از اینکونه تعرضات که با بزرکان قریش درمیان مي نهي بر دوزد وبکوشهٔ ذلت وهوان در افکند چنانکه کفتار را دروجارش چه تو برچنین امور وافعال توانا ولایق نیستي واینك خویشتن را بچنك ودندان شیری ژیان در آوردی که جمله را باناب وچنك درهم پاره وبیچاره کند عمرو ابن العاص دیکر باره خواست لب بسخن برکشاید

معاويه اورا ممنوع داشت عبد اللّه ابن حارث كفت سوكند باخداى هركس هرچه
كند برخويشتن كند وجز خويشتن بياشوبد شمانا زبان من درهرمقام تيزوتند و
جواب من در هر كلام آماده وعتيد وسخن من بسيار سخت وشديد وانصار من
بر كفتار من شاهد وشهيدند اينوقت معاويه بپاي خواست وآنجماعت پراكنده كشتند

بيان آثار جود وكرم وبذل وعطائيكه از عبد اللّه ابن جعفر در كتب اخبار يادكار است

چنانكه اشارت رفت اين بحرجود وكان سخا وابر كرم وشمس عطارا از كمال جود
وبخشش وبذل ودهش بحرالجود وجواد مطلق خواندند يافعى درمرات الجنان
ميكويد كه عبد اللّه ابن جعفر از آنجمله است كه رسولخداي صلى اللّه عليه وآله را
از مردم بني هاشم در صغر سن زيارت نمود وميلادش درحبشه بود وماننـدش
بخشنده وجوادى در اسلام نيامد از اين رويش جواد ناميدند وفضايل ومكارم
وجلالات وقرابت او در حضرت يزدان چون آفتاب فروزنده وماه تابان نمايانست
در مجالس المؤ منين مسطور است كه وقتي عبد اللّه را بركثرت سخا ووفور
عطا مورد ملامت وعتاب داشتند در جواب فرمود مـدتي است جهانيان را
باكرام وانعام بي پايان خويش معتاد ساختـه ام از آن همي انديشه دارم كه
چون از ايشان باز كيرم يزدان كريم نيز عطاي خود را از من باز كيرد واين
آيت مبارك بشهادت قرائت كرد (ان اللّه لايغير بقوم حتى يغير واما بانفسهم)
وعبداللّه را بر افزون از مراتب جود وعطا حلم وبردباري وظرافت وشيرين كاري
وعفت وخويشتن داري بكمال بود چنان افتاد كه در مدينهٔ طيبه عالمي عامل ودر
تمامهٔ امور دنيويه بصير وكامل بود روزى بر در سراي نخامي بكذشت نظرش
بر ديدار كنيزكى مغنيه افتاد كه هزاران زليخاى مصرش در لبان شكر خند ودهان

(پراز)

پر از قند کرفتار ودماهٔ آفتابش در ایوان حسن وجمال پرده دار بود مرد عالم از جان و دل چنان شیفتهٔ ان آب و کل وفریفتهٔ آن خط وخال وآنصوت جان پرور وآواي رواں افزا کردید که یکباره از خرد بیکانه کشت واز جامـهٔ دانائی بلباس رسوائی در آمد وخلیع الا زار در هواي آن بدیع العذار در کوي وبازار راه سپار همي کشت دوستانش بملامت بر خاستند ودشمنانش باسهام خنده وکنایت بخستند اما نه بر ملامت دوستانش اندیشه ونه از خندهٔ دشمنانش اندوهی که آنرا دل بکمند دلداري در بند وخاطر بهواي کلعذاري پیوند است نه از نصیحت دوستانش پندی ونه از شماتت دشمانش کزندیست اتفاقا ایند استان در آستان عبدالله معروض افتاد آن بحر جود وکان سخا وابردهش ومعدن عطا مولای کنیزك را بخواند وآن سیم خام را بچهل هزار درهم خریداری فرموده بمرد عالم ببخشید عالم چون نکران آنعالم شد بر دست وپای پسر جعفر بیفتاد وبه ثنایش زبان بر کشاد ودر شبستان خویش با آن آفتاب کامیاب کشت عبدالله جعفر غلامي را بفرمود تا چهل هزار درهم از بهر نفقهٔ ایشان حمل کرد تا بفراغ بال ورفاه حال ماه وسال بعیش وعشرت ناز و نعمت در سپارند ولیالي وایام بکام کذارند در کتاب مستطرف مسطوراست که عبدالله ابن جعفر را آنکرم وجود بود که شنوندکانش از مقام تصدیق بعید میشمردند معاویة ابن ابي سفیان بهر سال هزار بار هزار درهم در حضرتش مقدم وبردیکرانش مسلم میداشت واین در یای سخا چنان بعطادست کشودی که در پایان سال از هجوم وام خواهان در ملال بودي وقتي مردي چارپائی بخرید وبراي فروش ببرد عبدالله بدو برکذشت وفرمود این بهیمه را میفروشي عرض کرد نمیفروشم لاکن باتو بخشیدم مرکوب را بکذاشت وبکذشت وبسراي خویش برفت ساعتي برکذشت که بیست تن حمال را باکول باره وجوال بر درسراي خویش بدید ده تن حامل کندم

وپنج تن کوشت ولباس وچارتن حامل فواکه ونقل ویکتن حامل مال بود وتمامت آنجمله را بدو بدادند ومعذرت بخواستند وهم درآن کتاب مرقوم است که روزي عبدالله جعفر در عقیق بر حزین شاعر بکذشت وبامدادي سخت سرد بود وحزین جامه‌هاي تن را بقمار باخته وبشدت سرما ساخته بود چون عبدالله را بدید از مردي بعاریت جامهٔ بکرفت ودرحضور عبدالله ابن جعفر بپاي خواست واین شعر رابخواند اقول له حین واجهته ٭ علیك السلام ابا جعفر ﴿ عبدالله کفت وعلیك السلام حزین کفت ﴾ فانت المهذب من غالب ٭ وفی البیت منها الذی تذکر عبدالله کفت ایدشمن خداي دروغ کفتي چه این کس که بزرك ومهذب از سلسله غالب ونامدار این دو دمان است رسول خداي صلی الله علیه وآله وسلم است حزین دیکر باره لب بسخن برکشود واین شعر قرائت کرد فهذی ثیابی وقد اخلقت ٭ وقد عضنی زمن منکر در این شعر از فرسودکی لباس وسختي روزکار خویش باز نمود عبدالله را از خز وحریر جامها بر تن بود جمله را بدو بخشید ونیز وقتي مردي شاعر این شعر را در خدمت عبدالله معروض داشت ورایت ابا جعفر فی المنام ٭ کسانی من الخز دراعة ابوجعفر را درخواب بدیدم که دراعهٔ از خز بمن بپوشانید وازاین شعر معلوم میشود که عبدالله را چنانکه معروف است پسری بنام جعفر بوده است واورا ابوجعفر کنیت است بالجمله عبدالله باغلام خود فرمود دراعهٔ خزمرا بدوبده آنکاه باشاعر فرمود این جبهٔ زرتار را که سیصد دینار خریداري کرده ام چکونه درخواب ندیدی عرض کرد پدرم فدای تو باد مرا بکذار تاچشم بخواب کیرم شاید این را نیز درخواب بنکرم عبدالله بخندید ونیز آن جبه را بدو بخشید ابن سیرین کوید وقتي مردي مقداری شکر بمدینه آورد تادرآن سوداسودمند کرددلا کن خریدار نیافت ودلفکار بماند باوی کفتند اکر این شکر بعبد الله ابن جعفر حمل دهي

پذیرفتار شود ودرهم ودینار بخشد چون در خدمتش معروض بداشت کفت جمله را بیاور آنکاه کفت تا آن شکر را چون خاك وخاکستر برزمین بریخت وفرمود هرکس هرچه خواهد برکیرد آعرد چون دید که مردمان مانند مکس ازدحام ورزیده از بهر خود حمل مینمایند کفت فدای توشوم آیا من نیز از این شکر برکیرم فرمود آری آعرد نیز بقدر توانائی برکرفت آنکاه عرض کرد بهایش را عطافرمای فرمود بهایش چنداست عرض کرد چهارهزار درهم عبدالله چندی سر بزیر افکنده بعد از آن امر نمود تا آن مبلغ را بدو بدادند آعرد کفت همانا ازنخست باشما کفتم اینمرد نمیداند که بهای این شکر را کرفته ام وروز دیکر بخدمت عبدالله شد وعرض کرد اصلحك الله بهای شکر راعطا کن عبدالله چندی سر بزیرافکنده بعد از آن بامردی فرمان کرد تاچهار هزار درهم بدوبداد آعرد برفت وروز سوم بیامد ومطالبهٔ بهای شکر کرد عبدالله بفرمود تاچهارهزاربدو بازدهند چون برفت تامأخوذ دارد عبدالله فرمود ای اعرابی همانا دوازده هزار درهم یافتی اینوقت آعرد از کردار عبدالله بشکفتکی اندر شد ونیز وقتی مردی اعرابی شتری بعبدالله بفروخت وتا سه دفعه بهایش را از عبدالله ابن جعفر مأخوذ بداشت واین هنکام این شعر درحق اوانشاد نمود

لاخیر فی المجتهدی فی الحین تسئله ٭ فاستمطر وامن قریش خیر مختدع

تخال فیه اذا حاورته بلها ٭ من جوده وهو وافی العقد والورع

چون معاویة ابن ابی سفیان بار بدیکر جهان کشید عبدالله ابن جعفر بر پسرش یزید عنود وفود نمود یزید پرسید امیر المؤمنین معاویه در هر سال باتو چه عطا کردی کفت خدایش رحمت کناد بهر سال هزار بار هزار درهم یزید کفت محض این ترحم که بروی نمودی هزار بار هزار درهم بر آن مبلغ بیفزودم عبدالله کفت دانسته باش که از این پس اینکلمه را در بارهٔ هیچکس نکویم مکر دربارهٔ

تو وبقول صاحب غررالخصايص الواضحة عبدالله ابن عمر كويد اول كسيكه هزار
بار هزار درهم بصله بداد معاوية ابن ابي‌سفيان بود ودرخدمت حضرت امام حسن
وامام‌حسين عليهما السلام وعبدالله ابن جعفر بهر سال بهريك اين مبلغ تقديم مينمود
چون معاويه بمرد ويزيد بر مسند امارت بنشست عبدالله ابن جعفر نزد وى شـد
وكفت يا امير المؤمنين پدرت بهرسال هزاربار هزاردرهم مرا عطا كردي وصلهٔ
رحم بجاي كذاشتي يزيد كفت نعما وكرامه آنكاه كفت اعطوه الف والف والف
والف والف والف عبـدالله چون اين كثرت عطارا بديد كفت (بابى انت وامى يا
امير المؤمنين) واين سخن را جز با تو با هيچكس نكويم يزيد كفت من نيز اين
مبلغ را اضافـه كردم وهزار بار هزار درهم در ازادي اين سخن بر افزودم پس
عبدالله ابن جعفر از باركاه يزيد بيرون آمـد كاهيكه چهار هزار بار هزار درهم
در هر سال از بهرش مقرر كشت يكى از حاضران چون تقرير اين مبلغ خطير را
بديد با يزيد كفت آيا در حق يكتن چنين مبلغى بزرك را در هر سال بر قرار
داشتي يزيد كفت ويحك من اينمال را بمردم مـدينه عطا كردم چـه در دست
عبدالله بعاريت باشد وجمله را بمردم بخشد آنكاه از محارم پيشكاهش تني را بخواند
وكفت پوشيده در خدمت عبدالله راه سپارد وچنانكه او نداند وي حالش را باز
داند چون عبدالله بمدينـه رسيد آن اموال بى پايان را چنان بمردمان بخش كرد كه
هنوز آنماه بپاي نرفته آن آفتاب سپهرجود وعطا از ديدار چهرهٔ وامخواه كرفتار
زحمت كسوف ومديون آلاف والوف كشت در خبر است كه وقتي ابن هرمهٔ شاعر
عبدالله ابن جعفر ابن ابى طالب رضوان الله عليهم را مدح كرده با مديحت خود
روي بسراى او نهاد وجمعى كثير را بر در سرايش بديد از خدام عبدالله پرسيد
اين ازدحام چيست كفت اكثر از آنان هستند كه از عبد الله طلبكارند ودرطلب

(وام)

وام خود انجمن شده اند باخویش کفت همانا روزی شر انکیز ومحنت آمیز است
لاجرم درخدمت عبد الله حاضر شد عرض کرد سوکند با خداي هیچ نمیدانستم
اینجماعت وامخواهان بردر این سراي ازدحام آورده فرمود ترا باکي نیست مدیحهٔ
خودرا بعرض رسان شاعر کفت ترا بخدای میسپارم ودرعرض اشعار شرمسار
بود عبد الله براصرار وابرام بیفزود وشاعر قصیدهٔ خودرا که درآن جمله این اشعار
کفته است معروض داشت حللت محل القلب من ال هاشم * فمسك ماوی
بیضها المتفلق فمن مثل عبد الله او مثل جعفر * ومثل ابیك الاریحی المرهق
عبد الله فرمود از این مردم وام خواه کدام جماعت بردرند جمعی را نام بردند
دوتن از ایشان را بخواست وپوشیده سخني درکوش ایشان براند هردوتن بیرون
شدند پس با ابن هرمه فرمود تو نیز باایشان برووابن هرمه برفت ومالي بسیار
بدوبدادند وقتي چنان افتاد که عبد الله ابن جعفروحضرت امام حسن وامام حسین
علیهما السلام وابوحیهٔ انصاری از مکهٔ معظمه باهنك مدینهٔ طیبه بیرون شدند
درطي راه ابری بجنبید وباراني بشدت ببارید ناچار بخیمهٔ مردي اعرابي درآمدند
وسه روز بماندند تا آسمان نمایان کشت وباران فرونشست اعرابي از بهر ایشان
کوسفندی ذبح کرده بود چون بکوچیدند عبدالله ابن جعفر بامرد اعرابي کفت
اکربمدینه درآمدي از ما بپرس چون دوسال براینحال برکذشت اعرابي را حاجت
وفاقتي فروکرفت زنش کفت نیکو چنانست که بمدینه اندرشوی واین جوان مردانرا
دریابي کفت نام ایشان را از خاطر بسترده ام کفت از پسرطیار پرسیدن کیر مرد
اعرابي بمدینه در آمد وحضرت حسن مجتبی را زیارت کرد آنحضرت بفرمود تا
یکصد ناقه شتران نروماده آنجمله وساربان آنهارا باوعطا کردند پس ازآن بحضرت
امام حسین صلوات الله علیه تشرف یافت وآنداستان بکذاشت حسین سلام الله علیه

امر فرمود تا هزار گوسفندش بدادند آنگاه نزد عبد الله جعفر رضي الله عنهما در آمد وداستان خويش را بگذاشت عبد الله گفت همانا برادران من شتر وگوسفند را از من كفايت كردند پس بفرمود صد هزار درهم با وعطا كردند آنگاه مرد اعرابي درخدمت ابي دحيه شد گفت سوگند باخداي مرا آن بضاعت نيست كه چون ايشان باتو سخاوت ورزم لاكن اشتران خودرا بياور تا جمله از تمر گران بار نمايم بالجمله از پس آنروز آن مرد اعرابي روزگار خويش را بوسعت ويسار بپايان همي گذاشت وهم در مستطرف مسطور است كه روزى حسن وحسين سلام الله و صلواته عليهما باعبد الله ابن جعفر فرمودند همانا در بذل مال باسراف ميروي عرض كرد پدرم فداي شما باد همانا خداي عزوجل بامن بتفضل ميرود منهم درحضرت خداي برآن عادت وشيمت رفته ام كه بربندگانش تفضل نمايم هم اكنون بيم دارم كه اگر آنعادت را بگردانم آنحال از من بگردد وقتي نصيب شاعر در مدح عبد الله شعري قرائت كرد عبدالله بفرمود تا ازدواب واثاث البيت ودنانير ودراهم مبلغي بزرك با وعطا كردند باوى گفتند آيا در بارهٔ چنين مردى سياه روي اينجمله عطا كني وبقول صاحب غرر الخصائص روزي عبدالله بردر سراى خويش ايستاده وارباب حاجات در انتظار خروجش بودند عبد الله بايشان شتابان گشت وهركس حاجتي معروض داشت بجاى آورد ودر جملهٔ ايشان نصيب شاعر بود چون آنحال را بديد نزديك شد ودست شريفش را ببوسيد واين شعر را بخواند

الفت نعم حتى كانك لم تكن ٭ عرفت من الاشياء شيئاً سوى نعم

وعاديت لاحتى كانك لم تكن ٭ سمعت بلا فى سالف الدهر والامم

عبدالله گفت حاجت تو چيست گفت اين شترانرا از خوار بار گرانبار دار گفت جمله را فروخوابان آنگاه ازگندم وتمر راهسپار ساخت وهم بفرمود ده هزار درهم

(وبعبارى)

وبسياري جامه والبسهٔ ممتاز باوبدادند چون نصيب برفت يكي با عبدالله كفت يا ابن الطيار آيا اينمقدار عطارا درحق عبدی سياه مبذول داری فرمود اكر خودش اسود است شعرش ابيض است واكر او بنده است مدحش درحق مردی آزاده است همانا رواحلي كه ميكذرد وطعاميكه فاني ميشود وثيابيكه فرسوده ميكردد باوعطا كرده ايم اما او مارا مدحي كفته وثناني عطا كرده است كه در كذر روزكار بياد كار مياند وبرالسنهٔ اهل جهان جاري وباقي مي پايد نوشته اند كه عبدالله را قانون بودی كه در غرهٔ هرماه صد بنده آزاد كردی حكايت كرده اند كه وقتي عبدالله نخلستاني ازمردی انصاری بصدهزار درهم خريداری نمود در اينحال يكي از پسران آنمرد را كريان بديد از كريستنش پرسيدن كرفت وكفت من وپدرم هميخواستيم كه پيش از خروج اين نخلستان از دست ما جان از تن ما بيرون شود چه بيشتر ايندرخت های خرما را من بدست خود نشانده ام وچون اندرياي كرم را آنسرشك ديده نمودار شد پدرش را بخواند وآن نخلستانرا بدو بداد وآن اموالرا باو ببخشيد وهم روزی عبدالله عليه رضوان الله در ضيعتي از خود برفت ودر نخلستاني كه از قومي بود نزول فرمود وغلامي سياه نكاهبان آن حايط بود و روزي سه كردهٔ نان روزی داشت در اينحال سكی بيامد وبا نغلام نزديكشد آنغلام يك كرده بدو افكند آنسك بخورد ديكر باره كردهٔ ديكرش بيفكند همچنان بخورد قرص سيم را نيز بيفكند تا بخورد وعبدالله بر اينحال نكران بود و فرمود ترا بهر روز چه مقدار روزی دهند غلام عرض كرد همين نان كه نكران بودی فرمود پس چكونه اين سكرا بر خود بر كزيدی كفت از اينكه در اين اراضي ماكلاب نا يابست وبدانستم كه اين سك با شكم كرسنه بياباني در نوشته لاجرم مكروه دانستم كه كرسنه اش باز كردانم فرمود امروز با اين شكم كرسنه چون كني

کفت کرسنه شام کنم عبد الله فرمود همانا مردمانم بکثرت سخا واحسان ملامت کنند واین غلام سیاه از من بخشنده تر است آنکاه آن نخلستان وزمین وآلات واد وآتش را بجمله بخرید وغلام را عطا فرمود ونیز غلام را از مولایش خریده آزاد فرمود غلام کفت اکر اینجمله از آن من است همه را در راه خدا بدادم عبدالله اینکار وکردار را بس عظیم شمرد وکفت هیچ نشاید چنین غلامیرا این عطا وبخشش در نهاد باشد اما من بخیلی کنم هرکز این امر را مقبول نخواهم داشت در کتاب مستطرف مذکور است که درآنحال که عبدالله ابن جعفر یکی روز در کوي وبرزن مدینه عبور میداد ناکاه آوازي بشنید پس کوش بداد وبشنید که جاریهٔ با آوازي لطیف ورقیق تغني همي کند واین شعر را با صوتي خوش میخواند

قل للكرام ببابنا يلجوا ❊ ما فى التصابى على الفتى حرج

یعني کرام قوم وجوانمردان روز کار را رخصت است که باین سرای اندر شود چه عشق ورزي در خور جوانمرد است عبدالله در ساعت از مرکب فروذ آمد و بدون اجازت باهل مجلس در آمد چون ویرا بدیدند رعایت حشمت وجلالتش را برپاي شدند ودر صدر مجلسش جلوس دادند آنکاه صاحب مجلس از روی خورسندي وافتخار عرض کرد اي پسر عم رسول مختار بدون اذن ما بمجلس مادر آمدي با اینکه عظمت شان وجلالت مقام تو از آن افزون است عبد الله فرمود جز باذن و اجازت در نیامدم عرض کرد این رخصت از کدام کس معروض افتاد فرمود جاریهٔ سرود کرتو کفت (قل للكرام ببابنا يلجوا) ما نیز در آمدیم هم اکنون اکر در زمرهٔ کرام هستیم همانا ماذون باشیم واکر در شمار لئام باشیم ناستوده ومذموم بیرون میشویم اینوقت صاحب سراي دست عبدالله را ببوسید و کفت فداي تو شوم سوکند با خداي تو از تمامت خلق جهان کریمتري آنکاه عبدالله یکی از

(جواري)

جواري خويش پيام كرد تا حاضر شد وبفرمود تا اثوبه والبسه ومقدارها طيب بياوردند وبر آنجماعت بپوشيدند وجمله را خوشبوى داشتند وهم آنجاريه را بصاحب سراى بخشيد وفرمود اين جاريه ار جاريهٔ تو بسر ودو تغني بيشتر حذاقت دارد ونيز دركتاب در الخصايص الواضحة مسطور است كه از جمله آنانكه جهانيان را بجود واحسان بنواختند وسر انجام برنج افلاس دچار شدند عبدالله ابن جعفر بود وآنجنابرا ضيق حال وتنكي معاش با نقام بپوست كه وقتي مردي در خدمتش اظهار حاجتي نمود عبدالله فرمود اءرد بسبب جفاي سلطان وحوادث جهان روزكار من ديكرسان كرديد اما آن چندم كه استطاعت باشد مضايقت نكنم پس ردائيكه بر تن داشت بدو عطا كرد وعرض كرد بار خدايا از اين پس مرك مرا برسان وبر من ساتر كردان واز پس اينداعا چون روزي چند بر آمد رنجور اكشت ورخت بديكر سراي بست وقتي در خدمت عبدالله عرض كردند هروقت ز تو خواستار عطيتي ميشوند افزون از آرزوى مستمند مي بخشي لا كن چون بمعاملت مبادرت كيرى سخت كوش ميشوى فرمود (اجود بمالي واضن بعقلي) يعني مال وخواسته‌ام رامي بخشم لا كن كوهر عقلم را حافظ ونكاهبان ميشوم واز بردن مردمانش بخل ميورزم مقصود از اين كلام اين است كه مغبون شدن در معاملات برحماقت دلالت كند چه ا كر در بهاى آنچه يك فلس بيشترش بهانيست يكدينار دهند فروشنده ممنون مغبون نيست بلكه كمان ميبرد كه خريدار مردي كول واحمقست ونيز در آن كتاب مسطور است كه وقتي جماعتي در پيشكاه كعبه انجمن كردند واز بخشند كان روزكار سخن همي راندند يكى كفت عبدالله جعفر اجود است ديكري قيس ابن سعد را نام برد وانديكر عرابة الاوسي را جواد تر شمرد يكى از ايشان كفت بهتر آنست كه هر يك از شما بصاحب خويش شود و

خواستار عطيتي كردد تامعلوم كردد برعيان وآشكاراحكم را نيم پس صاحب عبدالله بدوراه كرفت وهنكامي آنجنابرا دريافت كه باآهنك سفري پاى در ركاب كند كفت اي پسر عم رسول خداي مرد فقيرى هستم كه بحضرت توانقطاع يافته ام فوراپاي از ركاب درآورد وفرمود اين ناقه را باآنچه برآنست بركير واين شمشير را آسان مكير چه سيف علي ابن ابيطالب عليه السلام است وهزار دينار بها داردآنمرد آنشتر را باآنچه از البسه وحرير وچهار هزار دينار كه در بار داشت باز كرفت وبر تر از آنجمله آنشمشير بود وآنمرد ديكر نزد قيس ابن سعد برفت وبخوابش دريافت غلامش كفت قيس در خوابست حاجت چيست كفت مردي درويش هستم و بدو منقطع باشم كفت رواكردن حاجت تو از بيدار كردن او آسان تر است اينك در اين كيسه هفصد دينار سرخ است سوكند با خداى در سراي قيس جز اين مبلغ نيست اين مبلغرا بركير وبا اين نشان كه تورا ميدهم نزد اشتر چران شو ويكنفر شتربار كش ويكتن غلام بكير و بسلامت خويش برو وازآن سوي چون قيس بيدار شـد واين خبر بدانست غلام را آزاد كرد وفرمود ازچه مرا آنكيخته نداشتي تا بيشترش عطا كنم مرد سيم نزد عرابهٔ اوسي شد ونكران كرديد كه از منزل خويش باآهنك نماز بيرون شده وچون نابينا بود بر دوتن غلام تكيه داشت آنمرد كفت اي عرابه همانا مردى ابن سبيل باشم وبحضرت تو انقطاع جسته ام چون عرابه اين سخن بشنيد درحال دوغلام را بخويش كذاشت وهردو دست بهم برزد وآه وناله برآورد وكفت سوكند باخداوند حقوقيكه برعرابه بود چيزي از بهرش بجاي نكذاشت هم اكنون اين دو بنده را باخود ببرآنمرد كفت هركز اين دوبال ترا از تومأخوذ ندارم عرابه كفت اكرنميكيري پس هردو تن آزاد وحر باشند هم اكنون خواهي بكير واكر خواهي رها كن و هردو دست خويش از دوش آندو غلام

برداشت وبكذاشت وهمي دست بر ديوارها نهاده راه سپر كشت وآنمردآندو غلام را نزد رفيقان خويش بياورده آنجماعت متفق القول كرديدند كه عرابه از عبدالله وقيس اجود است چه در آن سخت حالي وسخت روزكاري وهر دو چشم نابينا اين جود وعطا نمود اما در كتاب اغاني مسطور است كه چون ابن داب اين شعر شماخ ابن هزار ثعلبي را درمدح عبدالله ابن جعفرابن ابي‌طالب رضي الله عنهم بشنيد (انك يا ابن جعفرنعم الفتى) الى آخرها كفت عجب دارم از شماخ كه در حق مانند ابن جعفر كسي اينكونه مدح نمايد وحال اينكه در حق عرابهٔ اوسي اين شعر ميكويد

اذا ماراية رفعت لمجد * تلقاها عرابة باليمين

هروقت رايتي از روى مجدو جلالت افراخته آيد عرابهٔ اوسي سبقت كند واز ميدان مفاخرت بركيرد يا اينكه عبدالله ابن جعفر بچنين مدح سزاوارتراست راقم حروف كويد اكراعرابه اوسي درصفت جود برديكران تفوق داشته باشد البته درمراتب مجد وشرف وجلالت هركزقرين مثل عبدالله كسي نتواند بود شايد مقصود ابن داب اشارت باين مطلب باشد دركتاب حديقة الافراح مسطوراست درآنحال كه روزي عبدالله ابن جعفر رضى الله عنهما سوار بود ناكاه مردي درعرض راه باوي دچار شد وعنان اسبش را بكرفت وكفت ايها الامير تراخداي سوكند ميدهم كه سر از تنم بركير عبدالله دركاروى مبهوت ماند وفرمود آيا خرد از سرت بيرون شده كفت لاوالله فرمود پس چه خبراست كفت مرا دشمني مبرم ولجوج است كار برمن سخت وروزكار برمن تنك ساخته ومرا نيروى مخاصمتش نيست فرمود خصم توكيست كفت فقر است عبدالله روي بچاكر خود كرد وفرمود هزار دينار بدو بسپار آنكاه كفت (يا اخا العرب) اين مال را بكيرو مامبرويم اما هروقت دشمن تو از روى كين وخشم وستم بتو روى آورد تظلم بما جوى تا بخواست خداداد ترا

از وی بجوئیم اعرابي كفت سوكند باخـداى از ذخاير جود وكرم تو آنچند با من است كه در تمامت عمر پاسخ دشمن را ميدهد پس آنغالرا بكرفت وبرفت

﴿ بيان وفات جناب عبد الله ابن جعفر رضی الله عنهما وپارهٔ حالات ﴾
﴿ وكنيت آن جناب ﴾

علماى اخبار را درتاريخ سال وفات جناب عبدالله ابن جعفر رضوان الله تعالى عليهما اختلافست چنانكه درذيل كتاب احوال سعادت اشتمال حضرت زين العابدين صلوات الله عليـه بآنجمله اشارت كرديم ابن اثير وفات آنجنابرا در سال هشتادم هجرت نوشته واصح اخبار دانسته است ونيزكويد بروايتي درسال هشتاد وچهارم وبقولي درهشتاد وپنجم وششم وبحكايتي درسال نودم هجرى از اين سراى آرمان واميد بسراى جاويد خراميد وابوالفرج اصفهاني دركتاب اغاني ميكويد عبد الله ابن جعفر درسال هشتادم هجرى درسن هفتاد سالكى وفات كرد وادراك خدمت رسولخداى صلى الله عليه وآله وسلم رانمود لاكن اين سخن ابوالفرج با آن حكايات وروايايتكه از عبـد الله ابن جعفر درحضرت رسولخداى مذكور ومشهور است منافى است چه اكر دراين سال وبراين مقدار روزكار مرده باشد چكونه تواند ازآن حضرت ناقل روايت وحامل حكايت شد وانكهي متفق اند كه اول مولوديكه از مسلمانان درحبشه متولد شدوي بود واين قضيه مدتها قبل از هجرت بوده و البته اورا ازهفتاد سال بيشتر روزكار خواهد بود مكراينكه قبل از اين تاريخ وفات كرده باشد صاحب مروج الذهب نيز ميكويد كه بعضي تولد عبـد الله را درسال وفات رسول خداي صلى الله عليه وآله دانسته اند ودرمجالس المؤمنين مسطوراست كه عبـد الله ابن جعفر درسال هشتادم هجرى درمدينه وفات يافت واينوقت عمر شريفش نود سال اتصال يافته بود ونيز ميكويد بعضي كفته اند در سال هشتاد و

چهارم هجری وفات کرد وهشتاد سال از روزکار فرخنده آثارش بپاي رفته بود وصاحب استيعاب قول اول را اولی‌دانسته وکفته‌است اکثراهل‌خبر برآن عقيدت هستند وابن جوزی در تذکره ميکويد واقدی نوشته است که عبد الله ابن جعفر درسال هشتادم هجری که آن سال را عام الحجاف ميخواندند وفات نمود وچون درآنسال سيلي عظيم دربطن مکه برخواست ومردمانراحتي‌مردم حاج را باشتران باردار ببرد از اينروي آنسالرا عام الحجاف يعني حجف بالناس واينوقت عبد الملك ابن مروان برسرير خلافت‌جايداشت وابان ابن‌عثمان والی مدينه بود پس‌برعبدالله نماز بکذاشت وچون جنازه اش حمل کردند ابان نيز از حملهٔ جنازه بود وتا کاهيکه بمقبره اش رسيدند از کردن فرو نکذاشت وآنجناب را در بقيع دفن کردند ودر اين وقت نود ساله بود ابن قتيبه درکتاب المعارف کويد ابواليقظان ميکويد عبدالله درحبشه متولد شد واجود عرب بود ودر مدينه وفات نمود وروزکاری دراز برشمرده بود وديکری کويد در سال نودم هجری وفات کرد ودر ابواء مدفون شد وبقولي درسال‌وفات رسولخداي صلی‌الله عليه وآله ده ساله بود وبا اين روايت ولادتش درعام‌الهجره خواهد بود وچون بمرد نود سال روز نهاده وسليمان ابن عبدالملك برآنجناب نمازکذاشت ابن سعد درکتاب طبقات ميکويد در اواخر عمر دندانهای عبدالله بريخته ودهانش خرابي يافته بود لاجرم از بهرش تريد واطعمهٔ لينه ترتيب ميدادند تا بسهولت‌تناول نمايد وهروقت بدو ميکفتند طعام‌خورنيستي بروی‌كران ميافتاد ابوالفرج اصفهاني کويد چون‌نوبت سلطنت بعبدالملك ابن‌مروان افتاد با عبـد الله ابن جعفر بجفارفت وعطايش باز کرفت آنجناب يکی روز باخاطر نژند ودل اندوه مند بمسجد درآمد وبجماعت نماز بکذاشت وهمي کفت بارخدايا تومرابعادتی بداشتي‌که‌برآن روزکاری بسپردم يعني بامردمان بجود واحسان ميرفتم

اکر این عادت منقضي شده باری جان مراقبض کن ودر جمعهٔ دیکر وفات کرد و
ابان ابن عثمان که از طرف عبدالملك مروان والي مدینه بود بروی نماز بکذاشت
ای هزاران دریغ که عبدالله علیه رضوان الله در جهان نیست تا بنکرد که شیمت
پارهٔ کسان که خویشتن را مولای همه کان میدانند برخلاف عادت اوست اکر بعد
از سالیان در از کمان برند که یکی روز تبرك این عادت ناچارند مرك خویش را از
حضرت احدیت خواستارند امابسا افسوس که از عدم اقبال سایر نفوس این دعای
این مردم منحوس هیچوقت درپیشکاه خداوند قدوس بهدف اجابت مقرون نمي
شود واز نهایت شقاوت وقصاوتیکه ایشانراست اکر بخواهند، معمرین عصر را
بشمار آورند جز از این مردم پدیدار نیایند هزار جان عزیز را بیك بشیز نخرند
واکر باحضور مکسي از کرسنکی بمیرند یك مویز نخورند تامبادا مکس را نیشي
برآن وایشان را ریشي بردل وروان بنشیند جز از دروغ فروغ نجویند وجز از
ناسپاسي سپاس نخواهند ودلي خوش دارند که بمکرو دغل وخدعه وفریب بامردم
راهي میسپارند وروزي بشب میکذارند وکمان همي برند که مردم از ایشان باور
دارند وندانند داوری باایزد داور دارند ووقت خویش را ازآن اشرف دانستند
کهدرصدد تلافی اینکونه کردارهاعمر تلف نمایند عجب است که چنین مردم دنیاجوي
حریص طماع کهازاغلب علوم وصنایع بيخبرند وجزفراهم کردن اموال اندیشه ندارند
وبساخانها خراب کنند تاخانهٔ دینوی خویشرا آبادان کنند وسرای اخروی ویران
دارند آلات روشنائی فراهم کنند وهرکز نیفروزند وسفره ها ترتیب دهند
وهرکز نکسترانند ومنزلها بفرشها وبالشها بیارایند وهرکز کسیراجای ندهند
وجز حمال وبال نباشند وجز خریدار ارذال نکردند همه کس را بي خرد ودانش
شمارند وخودراسزاوارهزاران مدح وستایش شناسند وهرکز درقلم وقدم وزبان

وچنان ایشان هیچکس را بوی خیر درمشام نرسیده باشد بلکه درهمان عالم که خود راولي نعمت مردم جهان میشمارند درآن اندیشه که از هرمفلسي اگرچه یك فلس ممکن شودماخوذدارند برتمام مردم منتها کذارند که ماداري اموال واوضاع کثیره ایم وخدم وحشم ومرکب ومرکوب چنین وچنان داریم وباشارت وکنایت باز رسانند که برتمامت نفوس واجب است که بدون اینکه ناني ازماطلبند یا حاجتي از ما بخواهند نان خویش بخورند ومارا قبلهٔ حاجات شمارند واز صمیم قلب مداح ودعا خوان ومطیع ماباشندو برخی خوددرامروج شرع وملت وحامي دین ودولت وعلم طریقت وحقیقت میخوانند بااینکه نه از طریقت خبري ونه براه شرع وحقیقت کذري ونه بقواعد واحکام دین مبین نظري دارند هزار هیئت معقول را بایك صورت مصقول برابر ندانند وهزار مرد هنر را بایك نوجامهٔ یخبر همسر نشمارند همه ریشها پهن کنند وپهن بنشینند وحلقهٔ در هاتنك وحلقهٔ نظرها فراخ دارند تاکه در آید و چه در آرد وچه تواضع برد وچه سراید وچه بدهد وباندیشهٔ عوض نیاید بااینکه مشتي حشیش از آن پشتهٔ ریش اشرف وسم سوفار از آن سم دیدار اوسع واحسن است جز اندوختن مال وانباشتن جوال ودرشتي مقال هیچ در خیال ندارند و مردمان را بمودت ومحبت واطاعت خویش مجبول میشمارند وهرچه بیشتر روزکار میسپارند بر در جات لئامت وخباثت بیشتر میافزایند میتوان کفت این آیهٔ شریفهٔ در حق ایشان بدین عنوان بباید قرائت کرد (ومن نکسه نعمره) اما چون بهر صورت وحالت وهرسیرت سرانجام بناکام میکذارندومیکذرند (زرین تره کوکم کورد کم ترکوابر خوان) همه بکذارند وبکذرند وجز حسرت ووبال نکذارند ونبرند (والله تعالی هو الرزاق ذو القوة المتین) چون اختر آسمان سماحت وسخا وکوهر دریاي سخاوت وعطا عبدالله ابن جعفر بدیکر سرای رهسپر کشت وچنان رخشنده

كوهر بحرجود در خاك سياه نا بود شد مردم مدينه از زن ومرد وسياه وسفيد
ومولي وعبيد وبزرك وكوچك در جنازه اش حاضرشدند وبسوكش افسرده خاطر
كرديدند چه آنوجود ذيجود ماواي مساكين وملجاء ضعفاء بود تمامت عقلا در
مركش آب از ديده روانساختند وفرياد وناله وزاري بر آوردند وچون ازدفنش
فراغت يافتند عمروابن‌عثمان در كنار كورش بايستاد وباحالي نژندودلي دردمندكفت
اي پسرجعفر خداوند رحمت كناد كه صلهٔ رحم بكذاشتي واشرار را مبغوض داشتي
وبا مردم دو روي روى نمودى ومن باتو چنان همي بودم كه اعشي همي كفته است

رعيت الذى قد كان بيني وبينكم * من الود حتى غيبتك المقابر

خدايت رحمت كند در آنروز كه متولد شدى ودر آنروز كه در شمار رجال
بودي ودر آنروز كه وفات كردى ودر آنروز كه زنده بر انكيخته ميشوي سوكند
با خداى اكر در زمان هاشم بودى وهاشم بمرك تو مبتلا ميشد جملهٔ قريش هلاك
ميشدند كمان ندارم كه بعد از تو مانند تو امده شود آنكاه عمرو ابن سعيد ابن‌العاص
معروف‌باشدق بپاى شدكفت (لااله الاالذى برء الارض ومن عليها واليه ترجعون)
اي پسرجعفر بعد از تو زندكانى حلاوت‌ندارد وهركس بعد ازتوزنده بماند سماحت
ندارد سوكند با خداي اكر چشم من از كسي سرشك ببارد برتو بخواهد باريد
سوكند با خداي هرچه حديث را ندى بوى دروغ نداشت وباهركس مودت
ورزيدى بغبار كدورت ممزوج نكشت اين وقت تني از پسران مغيرة ابن نوفل
برجست وكفت اي عمروكدام كس را بممزوج بودن مودت متعرضي وبشوب
حديث ملامت ميكني آيا بدو پسر فاطمه عليهم السلام تعرض كني همانا سوكند با
خداي هردوتن ازوي واز تو بهترند عمروكفت اي‌لئيم‌خوارقدم ازحد خود بيرون
مكذار همي خواستي ترادر زمرهٔ ايشان درآورم هيهات كه ترا اين رتبت ومنزلت

(نيست)

نیست قسم بخدا اگر تو وپدرت بمیرید درخور مدح وذم نباشید هرچه میخواهي بکوي که هیچکس ترا پاسخ نکوید چون مردمان ایشان را بسخن دیدند درمیانه حایل شدند وبجمله روي بمنازل خود نهادند وعبدالله ابن قیس الرقیات این اشعار را در آن مرضي که عبد الله بآن وفات نمود انشاد کرد ومطلعش این بیت است

بات قلبي تشفه الاوجاع ٭ من هموم تحبها الاضلاع

نوشته اند چون عبدالله رحمةالله را زمان مرك فرا رسید پسرش معاویه را بخواند و کوشواري در کوش داشت در آورد وباوی وصیت نهاد ودر حق فرزندان دیکرش که از معاویه مهین تر بودند توصیه فرمود وکفت همیشه من ترا براي این کار آرزومند بودم وچون عبدالله وفات کرد معاویه در اداي قروض پدر تدبیرها نمود تا تحصیل کرده بپرداخت آنکاه اموال پدرش را درمیان فرزاندان او قسمت کرد ودر هیچ چیز بر ایشان بر زیادت نرفت وعبدالله ابن معاویه ابن عبدالله ابن جعفر که شاعري نامدار ورئیسي قسي القلب وقساوت شعار است پسر همین معاویة ابن عبدالله است وکنیت عبدالله ابن جعفر ابومعاویه وبقولي ابوجعفراست چنانکه بدان اشارت رفت ودر بیان اولادش نیز مذکور خواهد شد ودر کتاب مروج الذهب وناسخ التواریخ وروضة المناظر واغلب کتب اوایل واواخر مسطور است که چون حضرت امام حسن مجتبي صلواةالله علیه خواست تا ابن ملجم ملعونرا بقتل رساند عبدالله ابن جعفر ابن ابیطالب عرض کرد یا ابا محمد ابن ملجم را بده تامن بکشم ونفس خودرا بدآن شفا بخشم امام حسن علیه السلام ابن ملجم را باو کذاشت پس عبدالله جعفر نخستین دومیل آهنین در آتش تافته بتافت وبرچشم ابن ملجم بکشید کفت (تبارك الله خلق الانسان من علق) اي برادر زاده مرا بامیل کرم سرمه کشیدي آنکاه بفرمود تاهردو دست وهردوپایش را قطع کردند

واومشغول ذکر خداوند بود چون نوبت بقطع زبانش رسید آغاز اضطراب نهاد کفتند چیست ترا که دست وپاي ترا از تن باز کردند ونالیدي اکنون از بریدن زبان جزع میکني کفت دوست همیداشتم تا نفس واپسین بذکر خداوند رطب اللسان باشم پس بدوزخش روان داشتند وبروایت روضة المناظر جسدش با تش بسوختند وبدوزخ فرستادند ونیز درناسخ التواریخ مسطوراست که از جملهٔ آنانکه هنکام دفن امیر المؤمنین علیه السلام داخل قبر شدند عبدالله ابن جعفر بود واین منقبتي بس بزرك میباشد ونیز در پارهٔ کتب اخبار بنظر رسیده است که بعضي نکران شدند که عبدالله ابن جعفر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در مدفن مبارکش زیارت کردي وکفتي آنحضرت در اینجا مدفونست

﴿ بيان فرزندان عبد الله ابن جعفر ابن ابی طالب رضوان الله علیهم ﴾

ابن جوزي در تذکره کوید عبد الله ابن جعفر را فرزندان متعدد بودند از آنجمله جعفر الاکبر است که عبد الله را بنام او کنیت بود وابو جعفرش میخواندند مادرش ام عمرو بنت خراش ابن بقیض بود ودیکر علی وعون الاکبر ومحمد وعباس وام کلثوم هستند ومادر این چهار پسر ویکدختر حضرت زینب بنت علی عیه‌السلام واز بطن فاطمه دختر رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم است اما ابن قتیبه درکتاب المعارف میکوید جعفر الاکبر بن عبدالله از حضرت زینب دختر امیرالمؤمنین است که از حضرت فاطمهٔ زهراء سلام الله علیهم تولد یافته بود ونیز ابن قتیبه اولاد جناب عبدالله را مذکور میدارد وبا آنچه مسطور شد اندك اختلافي دارد ودیکر حسن درج وعون الاصغر ند وعون اصغر درکربلا در رکاب سیدالشهداء سلام الله علیه شهید شد وبقیه ازوي نماند ومادرایشان جمانه بنت مسیب ابن نجبة الفزاریست ومسیب یکتن از رؤساي توابین است که بخون خواهي حضرت امام حسین

علیه السلام بر خاست وراقم حروف شرح حالش را در کتاب امام زین العابدین
سلام الله علیه مذکور داشت ودیگر ابو بکر وعبید الله ومحمد باشند ومادر ایشان
(خوصا) بنت (حفصه) از قبیلهٔ بنی بکر بن دایل هست ودیگر صالح ویحیی که فرزندی
از ایشان نماند ودیگر هارون وموسی است که همچنان نسلی از ایشان نماند ودیگر
جعفر وام ابیها وام محمد باشند ومادر ایشان لیلی بنت مسعود است ودیگر حمید
وام الحسن از کنیز کان خاصه اند ودیگر جعفر وابوسعید باشند ومادر این دوتن
ام الحسین دختر عمر از قبیلهٔ بنی صعصعة میباشد ودیگر معاویه واسحق واسمعیل
وقثم وعباس وام عون از مادرهای دیگرند ودرمیان بنی هاشم غیر از عبدالله ابن
جعفر کسی پسر خود را معاویه نام نکرد وچون عبدالله پسرش را معاویه نام نهاد
بنی هاشم از آنجناب دوری کرفتند وتا وفات کرد با او متکلم نشدند وابن قیبته
در کتاب المعارف کوید عقب عبدالله ابن جعفر از میان اولادش از علی ومعاویه
واسحق واسمعیل بود ومعاویه را از زوجه‌اش ام عون که از فرزندان حارث ابن
عبدالمطلب است عبدالله ومحمد واز زوجه دیکرش فاطمه بنت حسن ابن حسن ابن
علی علیهما السلام یزید وحسن وصالح پدید شد وپسری دیکر از ام ولد داشت که
علی نام یافت وعبدالله ابن معاویه در طلب خلافت بر آمد وبر اصفهان وپارهٔ از
بلاد فارس دست یافت وبدست ابو مسلم مقتول شد وازوی فرزندی نماند واسحق
ابن عبدالله ابن جعفر را عمر ابن عبدالعزیز کاهیکه والی مداین بود با تازیانه حد بزد
وعبدالله می کفت مبارکست همانا در روی زمین هیچ قرشی نیست مکر اینکه محدود
کردیده واز اسحق ابن جعفر قاسم پدید کشت ومادرش ام حکیم بنت قاسم ابن محمد
ابن ابی بکر است ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی میکوید کنیت عبدالله ابو معاویه
است چه کاهیکه معاویة ابن عبدالله متولد کردید عبدالله نزد معاویه بود وازولادت

فرزندش بشارت آوردند عبدالله نیز با معاویه بکفت معاویه کفت این پسرت را معاویه نام کن وصد هزار درهم در از ایش بکیر عبدالله قبول کرد وآندراهم را مأخوذ داشت وجمله را با آنکس که این بشارت آورد بداد وعبدالله را قانون چنان بود که در تأدیب اولادش نکوشیدي وکفتي اکر خدای درحق ایشان خواستار خیری باشد مؤدب میشوند ودرمیان فرزندانش جز معاویه دارای فرهنك و فضایل نکشت چنانکه ابن هرمه در این شعر که درحق اومیکوید کوید

احب مدحا ابا معوية الماجد * لا تلقه حصورا عيبا

ومعاوية ابن عبدالله ابن جعفر با یزید ابن معاویه بصداقت میرفت لاجرم پسرش را یزید ابن معاویه نامید واز این جمله فرزندان عبدالله ابن جعفر چند تن شهیدشدند یکی عون ابن عبدالله بود که مادرش حضرت زینب سلام‌الله علیها است واودرکربلا شهید شد چنانکه مذکور کشت ودیکر محمد ابن عبدالله ابن جعفراست که ابوالفرج اصفهاني درمقاتل مینویسد مادرش خوصا ابن حفصة ابن ثقيف ابن ربيعة ابن عثمان ابن ربيعة ابن عائذ ابن ثعلبة ابن تيم اللات ابن ثعلبة ابن عكامة ابن صعب ابن على ابن بكر ابن وايل است ومادر خوصا هند دختر سالم ابن عبد الله ابن محروم ابن سنان ابن مؤلة ابن عامر ابن مالك ابن تيم اللات ابن ثعلبة میباشد ومادر هند میمونه دختر بشر ابن عمرو ابن الحارث ابن ذهل ابن شيبان ابن ثعلبة ابن الحصين ابن عكابة ابن صعب ابن على ابن بكر ابن وائل است وسليان ابن قبه در این شعر خود محمد ابن عبد الله ابن جعفر را مرثیه کند وکوید

وسمى النبى غود رفيهم * قد علوه بصارم مصقول

فاذا ما بكيت عينى فجودى * بدموع تسيل كل مسيل

درناسخ التواريخ مسطوراست که درآن هنکام که حضرت سیدالشهداء علیه السلام

(از)

از مکه بیرون شد وچند میل راه به پیمود وبمنزل تنعیم فرود شد عبدالله ابن جعفر ابن ابیطالب پسرهاي خود عون ومحمد را بملازمت رکاب مستطابش روان داشت وبدین کونه مکتوبي برنکاشت (اما بعد فاني اسئلك بالله لما انصرفت حين تنظر فی کتابی هذا فانی مشفق علیك من هذا الوجه الذی توجهت له ان یکون فیه هلاکك واستیصال اهل بیتك وان هلکت الیوم طفی نور الارض فانك علم المهتدین ورجاء المؤمنین ولاتعجل فی السیر فاني فی اثر کتابی) عرض میکند ترا باخداوند سوکند میدهم چون معروضهٔ مرا بنکري از سفر عراق فسخ عزیمت بفرمای چه برتو بیمناك هستم که در این راه که در پیش داري تباه شوی واهل بیت توسرکشته و پریشان حال کردند وچون تونباشي نور خداي در زمین ناپدید شود چه تو رایت هدایت یافتکان وامید مؤمناني اکنون درطی طریق عجلت مفرمای که من در اثر مکتوب خویش میرسم عبدالله ابن جعفر بعد از ارسال این رسیله بنزد عمرو ابن سعید آمد وکفت بحضرت حسین مکتوبي فرست وخط اماني انفاد دار وخواستار شو تا بمکه مراجعت فرماید عمرو ابن سعید این مکتوب بنوشت ودر صحبت برادرش یحیی روانداشت عبدالله جعفر نیز باتفاق یحیی بحضرت سید الشهداء سلام الله علیه بیامد نامهٔ عمرو ابن سعید را بدادند ودر مراجعت آنحضرت فراوان الحاح ورزیدند درپاسخ ایشان فرمود رسولخدای مرادرخواب نمودار شد ومرابکاری فرمانداد بیفرماني رسولخدارانتوانم کفتند چه فرمان کرد فرمود باهیچکس نکویم وچند که زنده باشم باکسي حدیث نکنم تا کاهیکه خدا راملاقات نمایم چون عبدالله ابن جعفراین راز بشنید ودانست که آنحضرت باز نخواهد شد پسرهای خود عون ومحمد رابخواست وایشان را وصیت فرمود که ازملازمت رکاب آنحضرت بازنایستند ودر راه او ازجان بازی دریغ نجویند وباتفاق یحیی ابن سعید بمکه مراجعت نمود

ونیز در ناسخ التواریخ مسطوراست که چون نوبت شهادت باولاد جعفرطیارافتاد نخستین محمدابن عبدالله ابن جعفر بود که آهنك مقاتلت فرمود واین ارجوزه قرائت نمود

نشکو الی الله من العدوان * قتال قوم فی الردی عمیان * قد ترکوا معالم القران
ومحکم التنزیل والتبیان * واظهروا الکفر مع الطغیان

وخویشتن را درمیان اعدا افکنده ده تن از ایشان را با تیر وشمشیر دست فرسود تیغ فنا ساخت آنکاه بدست عامر ابن نهشل التیمي درجهٔ شهادت یافت وپس ازوي بشهادت عون اشارت شده چنانکه از این پیش نکارش رفت ومیفرماید بعد ازوي عبیدالله ابن عبدالله ابن جعفر بعقیدت بعضي در یوم طف ملازمت خدمت حسین علیـه السلام را داشت بشهادت فایض کشت در مقاتل الطالبین مسطور است که مادر عبید الله ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابیطالب علیهم السلام خوصابنت حفصه بود یحیي ابن الحسن از احمد ابن سعید روایت کند که عبیدالله در خدمت جناب ابیعبدالله ابن الحسین ابن علی علیهم الصلوة والسلام در وقعهٔ طف شهید کشت ودیکر از پسران عبدالله ابن جعفر ابو بکر ابن عبدالله در یوم الحره ووقعهٔ مـدینهٔ طیبه شهید کشت مادر او نیز خوصا بود چنانکه مسطور شـد ودیکر عون الاصغر ابن عبدالله ابن جعفر که مادرش جمانه بنت مسیب ابن نجیبه ازامراي توابین در طلب خون امام حسین علیـه السلام بر ابن زیاد خروج کرد ودر عین الوردة شهید شد وایںداستان در کتاب امام زین العابدین سلام الله علیه سبقت کذارش کرفت وعون اصغر بشرف صحبت حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه نائل کردید ودر رکاب آنحضرت در مشاهد آنحضرت حاضر کردیده است ابو الفرج در کتاب مقاتل میکوید از مداینی روایت کرده اند که قاتل عون اصغر از اصحاب مسرف ابن عقبه بود وابن اثیر در تاریخ الکامل کوید عون ابن ابی جعفر

(ابن)

ابن ابي طالب که مادرش جماعه بنت مسيب ابن نجيبة الفزاری بود بدست عبدالله ابن قطبة الطائي شهيد شـد ومقصود از ابي جعفر عبدالله ابن جعفر است ونيز ميکويد محمد ابن عبد الله ابن جعفر که مادرش خوصا بود بدست عامر ابن نهشل تيمي شهادت يافت معلوم باد که درمجالس المؤمنين مسطوراست که محمد ابن جعفر طيار که برادر عبـدالله ابن جعفر ميشود در زمان سعادت اقتران پيغمبر صلى الله عليه وآله متولد کرديد ورسول خـداي ميفرمود محمد شبيه عم ما ابوطالب است چنانکه بايندير اشارت رفت وميکويد محمد ابن جعفر بعد از آنکه عمر ابن الخطاب بديکر سراي روي نهاد بشرف مصاهرت حضرت اميرالمؤمنين عليـه السلام نائل شد وجناب ام کلثوم را که از آن پيش بسراي عمر بود بسراي آورد ونيز ميکويد که صاحب روضـة الشهداء نوشـته است که محمد ابن جعفر با برادرش عون ابن جعفر در کربلا شهيد شدند وصاحب استيعاب ميکويد اين هر دو برادر در شوشتر شهيد شـدند صاحب مجالس ميکويد قول صاحب استيعاب در باب محمد بصوابست زيرا که محمد ابن جعفر در يکفرسنکی دزفول که از توابع شوشتر است مدفونست پس ميتواند بود که شهادت او در شوشتر واقع شـده باشد واورا از شوشتر بآن مکان نقل کرده باشند يا آنکه در همان موضع شهيد شده باشـد و اطلاق اسم شوشتر بر آنموضع از اينروي باشد که دز فول ولواحقش از لواحق وتوابع شوشتر است وصاحب اصابه کويد عون ابن‌جعفر طيار در زمين حبشه متولد ودر شوشتر شهيد کرديد همانا چون از روي تحقيق بنکرند معلوم ميشود اين اختلاف مورخين که در اختلاف اسامي شهداء وانتساب ايشان دارند از چه جهات تواند بود (والعلم عنـدالله والراسخون فى العلم)

﴿ بيان حال پارهٔ از بنات محترمه ونتايج جناب عبـدالله ابن جعفر عليه الرحمة ﴾

سبط ابن جوزی در تذکره میکوید عبدالله ابن جعفر از بیم کزند حجاج ابن یوسف یکتن از دخترهای خودرا باوی تزویج کرد از این روی مقام ومنزلتش در انظار مردمان کاسته کشت ویکی روز ولید ابن عبد الملك در زمان ولایت عهدش عبدالله ابن جعفر را درظاهر دمشق بدید عبدالله بروی سلام راند وولید پاسخی بس نکوهیده اش باز داد وکفت ویحك ای پسر جعفر عقیله آل ابیطالب یعنی دختر خودت را با بندهٔ بنی ثقیف کذاشتی یعنی با حجاج تزویج نمودی تاباوی بطریق مضاجعت رود سوکند باخدای اکر برای تو باقی بمانم کاری در بارهٔ تو بپای برم که موجب شکفتکی باشد عبدالله زبان باعتذار برکشود ولید پذیرفتار نکشت واز آن پیش که ولید برتخت سلطنت برآید عبدالله بدیکر جهان راه کرفت وبکزند او دچار نکشت ابن قتیبه درکتاب المعارف کوید ام کلثوم دختر عبد الله ابن جعفر که ازحضرت زینب خاتون سلام الله علیها درسرای قاسم ابن محمد ابن جعفر ابن ابیطالب بود پس از آن حجاج ابن یوسف اورا تزویج کرد وبعد از حجاج ابان ابن عثمان ابن عفان اورا تزویج کرد ونیزمیکوید ام ابیها دخترعبدالله درتحت نکاح عبدالملك ابن مروان بودیکی روز عبدالملك سیبی را بکزید ومحض اظهار عنایت آن سیب کزیده را بجانب ام ابیها افکند وچون عبدالملك را دهانی بدبوی وعفن بود ام ابیها دشنهٔ بخواست عبدالملك کفت چه خواهی کرد کفت همی خواهم کزند کزیدکیرا از آن بسترم عبد الملك آشفته شد واورا طلاق کفت وعلی ابن عبد الله عباس اورا نکاح بست وام ابیها در سرای او بدیکر سرای راه کرفت ودر ذیل اخبار امیرالمؤمنین علی علیه السلام میکوید ازمحمد ابن جعفر ابن ابیطالب قاسم وطلحه پدید آمدند وازطلحه فاطمه تولد یافت ومادرفاطمه ام کلثوم دختر عبدالله ابن جعفراست ومادر ام کلثوم زینب دختر علی ومادر زینب فاطمه دختر رسولخدای صلی الله علیه

(وآله)

وآله وسلم است واین خبر باخبر نخست مخالف است ومیگوید فاطمه دختر طلحه را حمزة ابن عبد الله زبیر تزویج نمود واز آن پس طلحة ابن عمر ابن عبید الله اورا تزویج کرد ودر کتاب عمدة الطالب مسطور است که چون حجاج ابن یوسف ام کلثوم دختر عبدالله جعفر را درحبالهٔ نکاح خویش درآورد ومجلس ولیمه بساخت عمر ابن علی علیه السلام شرمسار بود که آشکارا بمجلس ولیمه درآید چه این وصلت را بیرون شان ورتبت طایفه وقبیلهٔ بني هاشم میدانست وگفت مرا بگذارید تا شب هنگام بمجلس درآیم حجاج بدو پیام کرد که حاضرشو از اهل وعشیرت و قبیلهٔ تو کسیکه بباید احتشامش را منظور داشت بجاي نمانده است درکتاب مستطرف مسطور است که حجاج ابن یوسف دختر عبدالله ابن جعفر ام کلثوم را خطبه کرد بآن شرط که دو هزار بار هزا درهم سراو پانصد هزار درهم علانیه بصداق اومقرر وتسلیم دارد عبدالله مسئول اورا باجابت مقبول داشت وآندختر راحمل فرمود وهشت ماه آندختر نزد حجاج بماند وچون عبدالله ابن جعفربسوی عبدالملك ابن مروان وافداً روان گشت ودر دمشق ورود داد ولید ابن عبدالملك براشتری سوار وباجماعتي بملاقات عبدالله راه سپارشدند عبدالله اورا بدید وپذیره نمود وترحیب وترجیب فرمود ولید گفت اما ترا ترحیب وترجیب نباشد عبدالله گفت اي برادر زاده از اینگونه سخنان لب فروبند که من نه آنم که بامن باینگونه کلمات تکلم ورزند ولیـد گفت سزاوار آن واز آن بدتر باشي عبد الله گفت علت اینگونه سخن کردن چیست ولیـد گفت بعلت اینکه تو عقیلهٔ زنان عرب وخاتون نسوان بني عبد مناف را ببردی وبر عبدی ثقفی عرض دادی تا بوی بمضاجعت وزناشوئي رود عبدالله گفت اي برادر زادهٔ من آیا در همین کار و کردار بامن عتاب بورزي گفت آری عبـدالله فرمود سو گند با خـداي

هيچكس از جملهٔ اين مردمان سزاوار تر از تو وپدر تو نيستند كه از ملامت من
اب بر بندند چه آن ولاة وامراء كه پيش از شما بودند صلهٔ رحم مرا بكذاشتند
وحق مرا بشناختند اما تو وپدرت چندان مرا از عطاي خود محروم داشتيد تا
وامخواه از هر طرف مرا در سپردند وقرض بر من سنكين افتاد سو كند با خداي
اكر غلامي حبشي كه لب وكوشش را بريده باشند آنچه اين عبد ثقيف با من عطا
كرد بذل مينمود دختر مرا با او تزويج ميكردم تا كردن خويش را از بار دين
سبك كردانم چون وليد اين سخنان بشنيد ديكر بكلمتي لب نكشود تا عنان خويش
را منعطف ساخته يكسره در خدمت عبدالملك در آمد عبدالملك چون وليد را
آشفته حال بديد كفت يا ابا العباس ترا چه ميشود كفت عبد ثقيف را چنان مسلط
ومالك فرمودي كه زنان بني عبد مناف را در تحت نكاح در آورد عبد الملك را از
اين سخن غيرت فروكرفت وبه حجاج نوشت وسوكند داد كه آن مكتوب را از
دست نكذاشته دختر عبدالله را مطلقه دارد حجاج ناچار اطاعت فرمان كرد واورا
طلاق بكفت لاكن تا آنزن در جهان زنده بود آنچه حجاج برزق وروزي او
ونفقه وكسوه اش مقرر داشته بود همه سال بدو ميفرستاد ونيز تا عبدالله ابن جعفر
در قيد حيات بود همه وقت در خدمتش بارسال متحف ومهدي ميپرداخت ودر
پايان هر سال اموال كثيره وكسوه وتحف بديعه بحضرتش تقديم مينمود وايام
مواصلات را با اوقات مفارقت فرق نميداد همانا درمجلدات مشكوة الادب وكتاب
احوال حضرت امام زين العابدين وامام محمد باقر صلوات الله عليهما از حالات
عبدالله ابن جعفر ومجاري اوقاتش با شعراء وادباء بحسب مناسبت مسطور كرديد در
اينجا نيز بر آنچه وقوف افتاد اشارت رفت اكنون از مجاري حالات فرزندزادكان
آنجناب وچكونكي حالات ايشان علي حسب الاستطاعه مبادرت ميرود وبعون الله

تعالى در كتاب مقاتل الطالبين مسطور است كه عبدالله ابن مسور ابن عون ابن جعفر ابن ابيطالب عليهم السلام بدست عبدالله ابن معاويه ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابيطالب بقتل رسيد وسبب اين بود كه عبدالله ابن معاويه از تمامت مردمان سخت ترعقوبت كردي وقتي شنيد كه عبدالله ابن مسور كفته است من پسر عون ابن جعفر هستم از اينروي بخشم رفت واورا چندان تازيانه بزد كه بكشت ونيز از مدايني داستان كندكه عبدالله ابن معاويه زوجهٔ ابن مسور را بعد از آنكه شوهرش رابضرب تازيانه بكشته بود طلبكرد وبچيزي باوي سخن كرد وآن زن جوابش را بر نافت عبدالله ابن معاويه از پاسخ راني آن زن درغضب شد وبقتلش فرمان داد تا آن بيچاره را نيز بقتل رسانيدند

﴿ بيان حال عبدالله ابن معاويه ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابيطالب رضوان الله عليهم ﴾

كنيت عبدالله ابن معاويه ابومعاويه است وابراهيم ابن هرمه در اين شعر خود اورا قصد كرده است احب مدحا ابا معويـه * الماجد لا تلقه حصورا عييا

بل كريما يرتاح للجد نجاما * ما اذا هزه السؤال حيا

ان لى عنـده وان رغـم * الاعداء ودامن نفسه وقضيا

ان امت مـدحتي وثنائي * واخاني من حيواة مليا

يابن اسماء فاسق دلوى فقد * اوردتها مشربا ينج رزيا

وشعر نخست از اين پيش مسطور كشت ومقصود از اسماء كه در اين شعر كويد مادرش باشد كه ام عون بنت عباس ابن ربيعة ابن حارث ابن عبدالمطلب است بالجمله عبد الله ابن معاويه مردى جواد وفارس وشاعر بود اما سيرتي ناخوب ومذهبي ناستوده داشت در خونريزي حريص بود وبكار هاي ناپسند مستمند وزندقه معروف بود ابوالفرج كويد اكر نبودى كه اكر بشرح حالش اشارت نمي كرديم كمان ميبردند كه براحوالش وقوف نيافته ايم ازياد او روي برميتافتيم لا كن بآن

سبب بذكر پارهٔ از حالاتش ناچاريم از على ابن محمد نوفلي مرويست كه عمارة ابن
حمزه را بزندقه منسوب ميداشتند وعبدالله ابن معاويه اورا كاتب خويش ساخت
ونيز نديمي داشت كه مطيع ابن اياس نام داشت وي نيز زنديق ومأبون بود ونيز
نديمي ديكر داشت كه معروف ببقلي بود واز اينروي اورا بقلي كفتند كه براين
عقيدت بود كه انسان نيز حالت كياه دارد چون بمرد رجوعي از بهرش نيست و
چون منصور برسرير خلافت بنشست اورا بكشت بالجمله عمارة ابن حمزة ومطيع
ابن اياس وبقلي هرسه تن از خواص آستان عبدالله ابن معاويه بودند وهم عبدالله
راصاحب شرطهٔ بودكه اوراقيس ميكفتند وبمذهب دهريون بوده وباخداي ايمان
نداشت وباين صفت نامه دار بود وشبها بكردش درآمدي وهركس رابديدي بقتل
رسانيدي روزي برعبدالله ابن معاويه درآمدچون عبدالله اورابديداين شعرفروخواند

ان قيسا وان يقنع شيئا ٭ لخبيث الهوى على شمطه
ابن تسعين منظرا ومشيا ٭ وابن عشر يعد في سقطه

آنكاه كفت اي مطيع اجز يعني بقيت آنرا بياور مطبع كفت توخود بفرماي پس
عبدالله كفت چنان بود كه چون پسر معويه را برمردي خشم افتادي فرمان
بضرب ميداد وبحديث وحكات مشغول واز مضروب چندان غافل مي نشست تا
آن بيچاره درزير تازيانه بمردي وقتي مردي را بتازيانه فروكرفت آنمرد باشمائت
پرداخت وعبدالله بدو ملتفت نمي كشت آنمرد فرياد بركشيد اي زنديق توهماني كه
كمان همي بري كه از آسمان بتووحي ميرسد وهميخواست از اين سخن عبدالله را
تغييري درحالت وعفلت پديد آيد اما عبدالله بدوالتفات نمود تا بزير تازيانه بمرد
از تمامت مخلوق خداوند قسي القلب تر بود وقتي برغلام خويش غضبناك شد ودر
اين هنكام در اصفهان درغرفهٔ جايداشت فرمانداد تاغلام را از فراز غرفه فرود

افكندند آقاقا غلام برحذران عرفه كه بعضي علاقه ها داشت خودرا بياويخت فرمان كرد تا آن دستش را قطع كردند غلام بزير افتاد وهمي فرود آمد تا بزمين رسيد ودرساعت هلاك شد وعبدالله با اينحالت قساوت وشدت عقوبت درشمار شعراء وظرفاى بني هاشم بود واين شعر را او كفته است

الا نزع القلب عن جهله * وعما يؤنب من اجله
فيبدل بعد الصبى حكمة * ويقصر ذو العدل عن عذله
فلا تركبن الشنيع الذى * تلوم اخاك على فعله
ولا يعجبك قول امرئ * يخالف ما قال فى فعله
ولا تتبع الطرف مالا ينال * ولكن سل الله من فضله
وكم من مقل ينيل الغنى * ويحمد فى رزقه كله

وهم اين شعر را او نكاشته اند

اذا افتقرت نفسى قصرت افتقارها * عليها فلم يظهر لها ابدا فقر
وان تلقنى فى الدهر ممدوحة الغنى * يكن لاخلاى الموسع واليسر
فلا العسر يزرى بى اذا هو نالنى * ولا اليسر يوما ان ظفرت هو الفخر

وهم از اشعار عبدالله ابن معاويه است كه در حق حسين ابن عبدالله ابن عبيدالله ابن عباس كويد قل لذى الود والصفا حسين * اقدر الود بيننا قدره
ليس للدافع المفرط بد * من عتاب الاديم ذى البشرة

﴿ ونيز عبدالله ابن معاويه اين شعر را كفته است ﴾

ان ابن عمك وابن امك * معلم شاكى السلاح
يقصى العدو وليس يرضى * حين يبطش بالجراح
لا تحسبن اذى ابن عمك * شرب الشانى اللقاح

بل كالشجا تحت اللهاة ٭ اذا تسوغ بالقراح
فانظر لنفسك من يحبك ٭ تحت اطراف الرماح
من لا يزال تسوءه ٭ بالغيب ان يلحاك لاح

﴿ بيان سبب خروج عبدالله ابن معاوية ابن عبدالله ابن جعفر ومقتل او رضوان الله عليهم ﴾

چون مردمان با يزيد ابن وليد كه اورا يزيد الناقص ميخواندند بيعت كردند عبدالله ابن معاويه در شهر كوفه جنبش كرد ومردمانرا به بيعت خويش بر رضاي از آل محمد صلى الله عليه وآله دعوت كرد وجامهٔ پشمين بر تن بيار است وسيماي خير و نمايش نيكي را آشكار ساخت جماعتي از مردم كوفه بدو انجمن كرديدند وباوي بيعت نمودند لاكن تمامت اهل كوفه در بيعتش اتفاق نكردند وكفتند جمهور ما با اهل اين بيت بقتل رسيديم وديكر توانائي همراهي نداريم بهتر آنست كه با آهنك فارس ونواحي مشرق روى كني عبدالله ابن معاويه اين سخن را بپذيرفت واز نواحي واطراف جمعي فراهم كرد وعبدالله ابن عباس تميمي نيز باوي خروج كرد و بروايتي چون مردمانرا به بيعت خويش دعوت كرد عبدالله ابن عمر نامي كه در اينوقت از جانب يزيد الناقص عامل كوفه بود بدفع او بر خاست ودر ظاهر كوفه جنكي بس صعب درميانه برفت وابن عمر بمردي از سران سپاه عبدالله پوشيده پيغام كرد واورا بمواعيد حسنه نويد داد وخواستار شد كه چون ميدان مقاتلت كردش كيرد از عبدالله ابن معاويه بر كنار واز ابن عمر فرار كيرد تا بسبب فرار او ديكر كسان نيز انهزام كيرند واين خبر را بابن معاويه بكذاشتند ابن معاويه با اصحاب خويش درميان نهاد وكفت چون ابن ضمره فرار كند شمارا هول وهرب فرو نسپارد وچون دو لشكر روي در روي وبر خاشكر شدند ناكاه ابن ضمره فرارنده شد

مردمان نيز چنان باوي شتابان شدند كه جز عبدالله ابن معاويه هيچكس بجاي نماند عبدالله به تنهائي همي قتال داد واين شعر بخواند

تفرقت الظباء على خداش ＊ فما يدري خداش يصيد

آنگاه خود نيز منهزما فراركرده از ميدان هلاك ودمار رستكار گشت وديگر باره از اطراف ونواحي كوفه هركس دعوتش را اجابت كردي نزدوى بيامدى تاجماعتي فراهم شدند وبرمياه كوفه ومياه بصره وهمدان وقم وري وقومس واصفهان وفارس غلبه يافت وخودش در اصفهان بنشست وداعى او در فارس مخارق ابن موسى مولاي بني لشكر بود بالجمله عبدالله ابن معاويه با نعلي وردائي بدارالاماره در آمد ومردمان بدو فراهم شدند عبدالله گفت بيايد بامن بيعت نمود گفتند برچه طريق بيعت كنيم (قال ما احببتم وكرهتموه) برآنچه دوست ميداريد ومكروه ميشماريد يعني با آن شرط بامن بيعت كنيد كه هرچه را دوست ميداريد بجاي بياورم واز آنچه مكروه شما است بركنار روم پس بر اين پيمان باوي بيعت نمودند اين هنگام عبدالله ابن معاويه ببلدان وامصار مكاتيب متعدده ارسال داشت ومردمان را به بيعت خويش و نه بسوي رضاى از آل محمد صلى الله عليه وآله بخواند وبرادرش حسن را عامل اصطخر و برادر ديگرش يزيد را حكمران شيراز و برادر ديگرش على را فرمان گذار كرمان وبرادر ديگرش صالح را حاكم قم ونواحي قم فرمود چون آوازهٔ جلالت وشهادت او بلند گشت بني‌هاشم از هرسوي با آهنگ خدمتش روى نهادند واز جملهٔ ايشان سفاح ومنصور بودند واز اينجماعت هركس امارت ولايتي خواست بيافت وهركس صله وجايزه بجست بداد وهمچنان دراين نواحى كه بر آن غلبه يافته بود بپائيد تا مروان حمار خليفهٔ روز كار گشت وعامر ابن ضباره را بالشكرى گران بمدافعت عبدالله روانداشت چون باصفهان نزديك شد عبدالله ابن معاويه اصحاب

خويشرا بقتال اوساخته كرد لاكن ايشان پذيرفتار نشدند ومسؤلش را باجابت مقبول نداشتند چون عبدالله اينحال بديد پريشان حال وسركردان كرديد ناچار با برادرانش در نهايت دهشت روى بخراسان نهادند واينوقت ابومسلم مروزى داعى دولت بني عباس درخراسان ظهور نموده ونصر ابن سيار بجاى بود چون عبدالله راه سپار كشت در يكى از منازل بر مردى منزوي ودهقان فرود شد واومردى بامروت وصاحب نعمت وفتوت بود عبدالله ازوى خواستارمعونت كشت آنمرد كفت از فرزندان رسول خداى صلى الله عليه وآله باشي كفت نيستم كفت آيا تو آن ابراهيم امامي كه بنام او در خراسان دعوت مينمايند كفت نيستم كفت اكر چنين است مرا درنصرت توحاجت نيست چون عبدالله مايوس كشت روي بابي مسلم نهاد بدآن طمع كه ابومسلم اورانصرت نمايد ابومسلم اورابكرفت ونزد خود محبوس ساخت بعضي برآن رفته اند كه عبدالله درحبس ابى مسلم بماند تا اينكه رسالهٔ مشهورهٔ خودرا بابي مسلم بنوشت واولش اين است من الاسير في يديه المحبوس بلاجرم لديه الى آخرها چون ابومسلم آن مكتوبرابديد فرمان كرد تا اورا بقتل رسانيدند وكروهي كويندكي را پوشيده بفرستاد تاعبدالله را مسموم ساخت وعبدالله از آن زهر بمرد وسرش را بسوي ابن جنازه فرستادند واوبراي مروان بفرستاد وجماعتي كفته اند كه ابو مسلم مروزي عبدالله ابن معاويه را زنده براي ابن ضبازه بفرستاد وابن ضبازه اورا بكشت وسرش را براى مروان بفرستاد وقتل عبدالله درسال يكصد وبيست وهفتم هجرى بود وابو مالك خزاعى درحق اوكويد

تنكرت الدنيا خلاف ابن جعفر * على وولى طيبها وسرورها

وديكر از فرزند زادكان عبدالله ابن جعفرطيار حمزة ابن اسحق ابن على ابن عبدالله بن جعفر ابن ابيطالب ميباشد مادرش از كنيزكان خاصه است ابوجعفر منصور

(اورا)

اورا بدست آورد ودرحضور مردمان مدتي بپايش داشت آنكاه اورا بزندان جای داد واو در زندان بسرای جاويدان خراميد رضوان الله عليه ورحمته وديكر حسين ابن عبدالله ابن اسمعيل ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابيطالب است مادرش حمادة دختر معاوية ابن عبدالله ابن جعفر است بكار زبيري كاهيكه والي مدينه طيبه بود اورا ماخوذ داشت واورا بضرب تازيانه بنواخت وحسين از زحمت آنضرب بمرد وديكر على ابن عبدالله ابن محمد ابن عبدالله ابن محمد ابن على ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابيطالب عليه السلام است درزمان خروج ابى السرايا در يمن بقتل رسيد واز جملهٔ ايشان عباس ابن محمد ابن عيسى ابن محمد ابن على ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابيطالب است كه از جانب ابي السرايا والي بصره كشت وديكر عبدالله ابن الحسين ابن عبدالله ابن اسمعيل ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابيطالب است كاهيكه اورا فرمان دادند تا جامهٔ سياه بر تن كند وبشعار عباسيان در آيد امتناع ورزيد وحرام شمرد لاجرم اورا در زندان جاي دادند وببود تا در حبس معتصم خليفه بمرد رضوان الله عليه و ديكر از ايشان عبدالله ابن اسمعيل ابن ابراهيم ابن محمد ابن عبدالله ابن محمد ابن على ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابيطالب عليهم الرضوان است كه خروج نمود ومحمد ابن جعفر نيز باوي بود وبعد از وی در مملكت ری خروج كرد وديكر از فرزندان دختري عبد الله ابن جعفر ابو الحسين يحيي ابن عمر ابن يحيي ابن الحسين ابن زيد ابن على ابن الحسين ابن على ابن ابيطالب صلوات الله عليهم است ومادرش ام الحسين دختر حسين ابن عبدالله ابن اسمعيل ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابيطالب رضى الله عنهم ميباشد وي در زمان متوكل بسوي خراسان خروج كرد وشرح حالش مفصل است ودر اينجا موقع نكارش ندارد واز جملهٔ ايشان جعفر ابن عيسى ابن اسمعيل ابن جعفر ابن ابراهيم ابن محمد ابن على ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابيطالب عليهم الرحمه

است واو در زمان خلافت متعز عباسي کاهیکه اسمعیل ابن یوسف ابن ابراهیم ابن موسی ابن عبدالله ابن حسن علیه السلام خروج کرد ودر میان او ومردم مکه محاربت برفت بقتل رسید واز جمله ایشان علی ابن عبد الرحمن ابن الحسن ابن زید ابن الحسن ابن علی ابن ابیطالب علیهما السلام میباشد که مادر دختر عبدالله ابن ابراهیم ابن محمد ابن عبدالله ابن محمد ابن علی ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابیطالب است واورا در یکی از قراي ري در زمان ولایت عبدالله ابن عزیز بقتل رسانیدند واز جملهٔ ایشان موسي وبروایتي عیسي ابن اسمعیل ابن جعفر ابن ابراهیم ابن محمد ابن علی ابن عبدالله ابن جعفر است اورا عبد الرحمن خلیفه ابي الساج در ارض حار اسیر ساخت واز حار حمل کرده در کوفه برد واز جمله ایشان محمد ابن عبدالله ابن اسمعیل ابن ابراهیم ابن محمد ابن عبدالله ابن ابي الکرام ابن محمد ابن علی ابن عبدالله ابن جعفر است واورا عبدالله ابن عزیز در میان ري وقزوین بقتل رسانید واز جملهٔ ایشان حمزة ابن الحسین ابن محمد ابن جعفر ابن القاسم ابن اسحق ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابیطالب علیه السلام است واورا صلاب ترکی صبر ابکشت ومثله کرد واز جملهٔ ایشان اسمعیل ابن عبدالله ابن الحسین ابن عبدالله ابن اسمعیل ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابیطالب است واو در وقعهٔ که در میان صفان وحسن ابن زیددر طبرستان رویداد مقتول شد واز جملهٔ ایشان محمد ابن الحسین ابن محمد ابن عبدالرحمن ابن القاسم ابن الحسین ابن زید ابن الحسن ابن علی ابن ابیطالب علیهم السلام است ومادرش دختر عبدالله ابن الحسین ابن عبدالله ابن اسمعیل ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابیطالب علیه الرحمة است واو درسرمن رای در زندان بدیکر جهان شد واز جملهٔ ایشان محمد ابن عبدالله ابن جعفر ابن محمد ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابراهیم ابن محمد ابن علی ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابیطالب علیه السلام است که اورا باچند تن

ديكر از آل ابيطالب بسعايت ابي رافع مأخوذ داشتند وايشانرا مدعى امر خلافت
پنداشتند واين حكايت درزمان معتمد خليفه بود واز جملهٔ ايشان قاسم ابن يعقوب
ابن جعفر ابن ابراهيم ابن محمد ابن على ابن عبد الله ابن جعفر ابن ابيطالب بود زياد
ابن سوار درزمان مقتدر عباسي اورا بكشت وبروايتي بني سليم وبقولي بني شيبان
اورا بكشتند واز جملهٔ ايشان عبدالرحمن ابن محمد ابن عبد الله ابن عيسى ابن جعفر
ابن ابراهيم ابن محمد ابن على ابن عبدالله ابن جعفر است ومادرش از اولاد طلحة
ابن عبيدالله است واورا سليمان ابن بشر السلمي در ايام خلافت مقتدر مقتول نمود
واز جملهٔ ايشان قاسم ابن احمد ابن عبدالله ابن القاسم ابن اسحق ابن عبدالله ابن جعفر
ابن ابيطالب عليه السلام است ومادرش از اولاد زبير است اورا دراراضي حبشه
بقتل رسانيدند واز جملهٔ ايشان علي ابن محمد ابن عبدالله ابن محمد ابن حمزة ابن اسحق
ابن علي ابن عبدالله جعفر است واورا مردي از قيس ابن ثعلبه درمعدن النجد شهيد
ساخت واز جملهٔ ايشان محمد ابن على ابن اسحق ابن جعفر ابن القاسم ابن اسحق
الجعفريست واو درمحاربتي كه مابين ابراهيم ابن محمد ابن يحيى ابن عبدالله ابن محمد
ابن عمر ابن على ابن ابيطالب عليه السلام باعمري روى داد مقتول كشت واز جمله
ايشان على واحمد پسران ادريس ابن محمد ابن جعفر ابن ابراهيم جعفري واحمد وصالح
پسران محمد ابن جعفر وابراهيم ابن عبدالله ابن داود ابن محمد ابن جعفر ابن ابراهيم
جعفري وپسري از داود ابن محمد ابن ابراهيم ابن محمد ابن على ابن عبدالله ابن جعفرند
كه درآن ايام كه درميان علويين وجعفريين حرب افتاد بقتل رسيدند وديكر هشت
نفر از بني جعفر بودند كه ايشانرا محمد ابن الحسن ابن جعفر ابن موسى ابن جعفر در
تنكنائي دريافت وجمله رابقتل رسانيد واز جملهٔ ايشان اسمعيل ابن اسمعيل ابن جعفر
ابن ابراهيم جعفري است واو دروقعهٔ كه درميان مردم مكه واسمعيل ابن جعفر

ابن عيسى روى داد مقتول كشت واز جمله ايشان موسى ابن محمد ابن يوسف ابن ابراهيم جعفرى است كه ولايت مدينه يافت ومحمد ابن احمد ابن محمد ابن اسمعيل ابن الحسن ابن زيد ابن حسن بروي بتاخت وبا پسرش على بشهادت رسيدند واز جمله ايشان جعفر ابن محمد ابن جعفر ابن ابراهيم جعفرى است واورا اصحاب اسمعيل ابن يوسف مقتول نمودند ابو الفرج درپايان كتاب خود ميكويد كه اين اخبارى است كه تا بحال كه شهر جمادي الاولى سال سيصد وسيزدهم هجريست از آل ابيطالب بما پيوسته وعلاوه بر اين در اين ايام درنواحى يمن وطبرستان جماعتي از آل ابيطالب هستندكه آن نواحى را مالك شده اند وبرآن حدود غلبه يافته اند لا كن از قلت ناقلين اخبار بلكه از عدم ايشان اخبار انجماعت بما نرسيده است ازاينروى تواند بود پاره ازايشان بقتل رسيده باشند يا برسلطان خروج كرده باشند يامردم را به بيعت خويشتن خوانده باشند لا كن خبر ايشان مخفي مانده باشد در كتاب مجالس المؤمنين مسطور است كه قبور جماعتي از اولاد جعفر ابن ابيطالب رضي الله عنهم در شهر حمص واقعست وحمص شهري بزرك وقديم ودر ميان دمشق وحلب واقعست در كتاب تحفته الا حباب مشهور است كه اشراف بر چند نوع هستند بعضي حسني وبعضي حسيني وبعضي از ايشان جعفري وپارهٔ از ايشان زينبي هستند اشراف حسنيون بحضرت امام حسن ابن على ابن ابيطالب عليهم السلام منسوبند واشراف حسينيون بحضرت امام حسين ابن على ابن ابيطالب صلوات الله عليهم نسبت ميبرند واشراف جعفري بجناب جعفر طيار ابن ابيطالب عليهما السلام منسوب ميباشند واشراف زينبي منسوب بسيده زينب بنت يحى المتوج ابن الحسن الانور ابن زيد الا ثلج ابن السبط ابن على ابن ابيطالب صلوات الله عليهم نسبت دارند والله تعالى اعلم بحقايق الامور والا حوال ومنه الاعانه وعليه التوكل والتكلان

(سپاس)

﴿ سپاس يزدان پاك را ودرود خواجهٔ لولاك واوصياى او ﴾

كوهران تابناك را كه در روز شنبهٔ بيست ونهم شهر محرم الحرام سال فرخنده فال پنجى ئيل سعادت دليل يكهزار وسيصد وچهار دهم هجرى دو ماه ودوازده روز از زمان ميمنت نشان سلطنت جاويد بنيان پادشاه كامكار كامران سايهٔ يزدان مايهٔ امن وامان فرمانفرماى ممالك محروسهٔ ايران يادكار سلاطين كيان ملك الملوك عجم صاحب ديهيم فريدون وجم ظل الله فى العالم ملجاء امم ملاذ ترك وديلم وارث تاج ونكين قهرمان ماء وطين افتخار سلاطين معدلت آئين اشرف خواقين روي زمين السلطان ابن السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان ابو النصر والظفر مظفر الدين شاه قاجار كه تا فلك را مدار وزمين را قرار است دولتش پايدار و نعمتش بر قرار كشورش مؤبد ولشكرش مؤيد باد بشهور كثيره واعوام متكاثره نمايش وفزايش كرفت اين مجلد كتاب مستطاب كه محتوي بر مجارى حالات شرافت آيات حضرت صديقهٔ صغرى نائبة الزهراء عالمهٔ غير معلمه وفهيمهٔ غير مفهمه عارفهٔ كاملهٔ محدثه موثقه شقيقة الحسنين نجيبة الطرفين العقيله العفيفة البليغة الفصيحة ناموس الكبرياء ولية الله فى الارض والسماء زينب كبري صلوات الله عليهم وعليها سمت اختتام پذيرفت واين كمتر بندهٔ خداوند ماه ومهر وكهتر چاكر شاهنشاه خورشيد چهر عباسقلي سپهر مستوفي اول ديوان اعلى ووزير شوراى كبرى باعدم بضاعت وقلت استطاعت بچنين خدمت كه تا كنون هيچكس را سبقت نيفتاده موفق كرديد وانچنين كتاب را كه از ابتداي اسلام تا بحال هيچكس از مورخين ومحدثين بعنواني مخصوص مرقوم نداشته اند اين بندهٔ ضعيف با رجوع بدو يست وسيصد جلد كتب مختلفه واين تحقيقات وبيانات وتبيانات واشارات خاصهٔ كه بر اهل خبرت وبصيرت پوشيده نخواهد ماند بدون هيچ معاون ومعاضد با انواع اختلاف حواس

واختلافات حوادث واتفاقات غريبهٔ اين سال كه هريك براي تعويق هرامري كافى است بتحرير درآورد وجز بمشيت باريتعالى وتوجه ائمهٔ هدى صلوات الله عليهم واقبال سايهٔ خدا متمسك نشد همانا يكى از علامات ميمنت واجلال ومباركي ماه و سال اين خسرو بيهمال خلد الله ملكه وسلطانه انجام اين كتاب وطبع كتاب احوال شرافت اشتمال حضرت سيد الساجدين صلوات الله عليه است ايزد تعالى برمراتب اقبال وفيروزي ومدارج اجلال وبه روزي ودوام عمرو قوام سلطنت ونظام ملك ومملكت اين وجود مسعود وذات والاصفات محمود بيفزايد واين كمتر چاكر دولت خواه را درظل لواي عاطفت ومرحمتش بتحرير اقسام تصانيف وتواليف مفيده و خدمات پسنديدهٔ دين و دولت و ملك و ملت موفق وكامياب بدارد بالنبي وآله الامجاد صلوات الله عليهم اجمعين شرحي است كه جناب مستطاب فضايل وفواضل مآب جامع فروع واصول حاوي معقول ومنقول باقعهٔ قرون واعصار واقمهٔ سنون وادهار ملاذالانام معاذالايام حجة الاسلام منية الخاص والعام آقاي حاجي ميرزا ابوالفضل مجتهد طهراني دامت افاضاته درمراتب ومقامات اين كتاب مرقوم ومسطور فرموده اند

وبه ﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾ نستعين

بر خرد مندان دانش پژوه وهنر پيشه گان حقيقت شناس كه مزيت ابتداء را بر احتذاء وفضيلت اختراع را بر اتباع دانسته اند بسى پديدار است كه جناب اجل افخم سلطان المورخين وبرهان المؤلفين ابوالفرج زمان وابن اثيرعصر ترجمان الفضلاء وملك الادباء سپهر دولت وملت آقاي ميرزا عباسقليخان سپهر وزير دار الشوراى كبرى دامت فواضله وزيدت فضايله درتأليف اين كتاب كريم موسوم بطرازمذهب فى احوال سيد تنا زينب عليها السلام كه متمم كتب سابقه است با اينكه احدى از فضلاى نويسندگان در اين وادى قدمي ودر اين مسئله قلمي اعمال نموده اند تاچه

(اندازه)

اندازه رنج و تعب برخود در راه دين ودولت خريده وبچه مقدار صعوبت ابتكار واختراع را برخويش هموار ساخته اند تا اينكه كتابي باين مايه ممتاز وباين پايه ارجمند شده كه بعذوبت الفاظ وجزالت عبارات وضخامت كلمات وسلامت اساليب ورشاقت معاني واحكام مباني مابين سايرمؤلفات اين فن بيت القصيدة ودرة التاج است وحقا كه درباب خود بي نظير و درفن خويش منفرد است كتابي است كه محدثانرا عده است ومتكلمان را عمدة وحكيمانرا دلخواه وفقيهان را نزهتگاه وادبا را مكمل ومتمم ومورخان را استاد ومعلم وگمان ندارم كه هيچ فرقة از اين كتاب بي نصيب بماند وبي بهره باز گردد رجاء واثق درحضرت رب العزة اينكه بركات اين كتاب كه احياي امراهل بيت واعلاء كلمهٔ خانوادهٔ عصمت وطهارتست عايد بروزگار فرخندهٔ اين پادشاه اسلام پناه جمجاه ديندار خدا پرست علم دوست رعيت پرور سايه گستر خلدالله ملكه وسلطانه بادكه سايرفضلاء وادبا بيامن ترغيب ومحاسن تشويق اين وجود اقدس اعلى دراين عهدكيوان مهد از اين گونه آثارشريفه ومآثرجليله بنام نامي وذكر همايونش برشتهٔ ترصيف وحيطهٔ تأليف درآورده عامهٔ مستعدين را از بركات تأييدات ذات همايونش بهره مند وفيض ياب فرمايند حرره الاحقر ابو الفضل الطهراني نورالله قلبه في ١٦ ذي الحجة الحرام سنه ١٣١٤

برراي انور طالبان سعادت وسالكان طريق زهد وعبادت مخفي وپوشيده نماند كه درمقابله وتصحيح اين كتاب چنانچه بايد وشايد اهتمام رفت بزيور طبع آراسته شد اميد كه پسنديدهٔ خاطر خداوندان اخلاق ستوده ومطبوع طبع صاحبان صفات محموده آيد قد فرغ من طبع هذالكتاب في ١٨ شهر ربيع الثاني سنه ١٣٢٢

غرض نقشي است كز ما باز ماند * كه هستي را نمي بينم بقائي
گر بماند نام نيكي زادمي * به كزو ماند سراي زر نگار

صفحه		صفحه	

(ومدفن)